

مِکَالِ الْمَکَارِمِ

در فوائد دُعا براے حضرت قائمِ عالمِ اسلام

تألیف

مرحوم آیت اللہ سید محمد رفیع موسوی اصفہانی

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصفهانى، محمد تقى. ۱۳۸۲ - ۱۳۰۸. مكیال المكارم در فوائد دعا برای حضرت قائم علیه السلام / محمد تقى موسوى اصفهانى؛ مترجم مهدى حائرى قزوینى. - قم: مسجد مقدس صاحب الزمان (جمران). ۱۳۸۲.
ISBN: 964-6705-95-2-96
ج ۲ (۱۰۵۶) ص.
ISBN01: 964-6705-93-6-94

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام.
این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است.
کتابنامه.
۱. مهدویت - انتظار. ۲. دعاها. ۳. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. ۳. الف. حائری قزوینی، مهدی، مترجم. ب. مسجد جمکران. ج. عنوان. د. عنوان: مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام.
۲۹۷ / ۴۶۲ BP۲۲۴ / م ۸ م ۷۰۴۱
۱۳۸۲ - کتابخانه ملی ایران
۲۸۹۸۸ - ۸۲ م



■ نام کتاب:	مکیال المکارم (در فوائد دعا برای حضرت قائم ع/ع) / جلد اول
■ مؤلف:	مرحوم آیت الله حاج سید مجتهد تقی موسوی اصفهانی
■ مترجم:	حجة الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی
■ ناشر:	انتشارات مسجد مقدس جمکران
■ تاریخ نشر:	زمستان ۱۳۸۳
■ نوبت چاپ:	سوم
■ چاپ:	اسوه
■ تیراژ:	۵۰۰۰ جلد
■ قیمت دوره:	۶۰۰۰ تومان
■ شابک دوره:	۹۶۴ - ۶۷۰۵ - ۹۵ - ۲
■ شابک جلد اول:	۹۶۴ - ۶۷۰۵ - ۹۳ - ۶

■ مرکز پخش:	انتشارات مسجد مقدس جمکران
■ تلفن و نمابر:	فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱
■ قم - صندوق پستی:	۶۱۷

﴿حق چاپ مخصوص ناشر است﴾

۱۵	 سخن ناشر
۱۷	 مقدمه
۱۹	 سخن مترجم
۲۵	 آثار التقوی
۳۳	 مقدمه مؤلف

بخش اول: شناختن امام زمان - عجل الله فرجه الشریف - واجب است

۳۹	 ۱ - دلیل عقلی
۴۲	 ۲ - دلیل نقلی

بخش دوم: اثبات امامت حضرت حجة بن الحسن العسکری - عجل الله فرجه الشریف -

	فصل اول: قسمتی از احادیث متواتره که به طور خاص بر امامت آن حضرت علیه السلام
۶۲	 دلالت دارد
۶۵	 فصل دوم: در بیان مقدار کمی از معجزات و کرامات متواتر مولا صاحب الزمان علیه السلام

بخش سوم: قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت نسبت به ما

۷۱	 اول: حق وجود و هستی
۷۴	 دوم: حق بقاء در دنیا
۷۶	 سوم: حق قربایت و خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله
۷۶	 چهارم و پنجم: حق منعم بر متنعم و حق واسطه نعمت
۷۸	 ششم: حق پدر بر فرزند
۷۹	 هفتم: حق آقا و ارباب بر بنده
۸۰	 هشتم: حق عالم بر متعلم
۸۰	 نهم: حق امام بر رعیت

بخش چهارم: ویژگی‌ها و جهاتی که در امام زمان -عجل الله فرجه الشریف- هست

و مایه لزوم دعا برای آن جناب است

حرف «الف» ۸۵

- ۱ - ایمان به خداوند ۸۵
- ۲ - امر به معروف ۸۷
- ۳ - اجابت دعای ما به برکت آن حضرت علیه السلام ۸۷
- ۴ - احسان به ما ۸۷
- ۵ - اباحه [و اجازه تصرف در] حقوقی که از آن حضرت علیه السلام در دست ما است ۸۸
- ۶ - استنصار و یاری خواستن آن حضرت علیه السلام ۸۸
- ۷ - اغاثه [دادرسی] ستمدیدگان از ما شیعیان ۸۸
- ۸ - امنیت راه‌ها و شهرها با ظهور آن حضرت علیه السلام ۹۱
- ۹ - احیاء و زنده کردن دین خدا و اعلائی کلمه الله ۹۱
- ۱۰ - انتقام آن حضرت علیه السلام از دشمنان خدا ۹۲
- ۱۱ - اقامه و برپا کردن حدود الهی ۹۴
- ۱۲ - اضطراب و ناچاری آن حضرت علیه السلام ۹۵

حرف «ب» ۹۵

- ۱ - بخشش آن حضرت علیه السلام ۹۵
- ۲ - بپا داشتن حجّت‌ها و راهنمایان ۹۵
- ۳ - بلاء آن حضرت علیه السلام (ابتلا به مصیبت‌ها) ۹۶
- ۴ - برکات آن حضرت علیه السلام ۹۶

حرف «ت» ۹۶

- ۱ - تألیف قلوب ۹۶
- ۲ - تلطف آن حضرت علیه السلام نسبت به ما ۹۷
- ۳ - تحمل اذیت از دست ما ۹۸
- ۴ - ترک کردن حقّ خودش برای ما ۹۸
- ۵ - تشییع جنازه مردگان ما ۹۸

- ۶ - تجدید بنای اسلام پس از کهنه و فرسوده شدن آن ۱۰۱
- ۷ - تمام شدن امر [دین] به آن حضرت علیه السلام ۱۰۲
- ۸ - تعلیم و آموختن قرآنی که امیر المؤمنین علیه السلام جمع کرده بود ۱۰۲
- حرف «ث»** ۱۰۷
- ۱ - ثواب کارهای نیک و قبولی آنها به ولایت آن حضرت علیه السلام بستگی دارد ۱۰۷
- ۲ - ثائر خون حسین علیه السلام و شهیدانی که با آن حضرت علیه السلام بوده‌اند ۱۰۷
- حرف «ج»** ۱۱۰
- ۱ - جمال و زیبایی آن حضرت علیه السلام ۱۱۰
- ۲ - جریان روزی ما بر دست آن حضرت علیه السلام ۱۱۴
- ۳ - جهاد آن حضرت علیه السلام ۱۱۴
- ۴ - جمع کلمه بر توحید و اسلام ۱۱۶
- ۵ - جمع شدن یاران دین از فرشتگان و جنیان و سایر مؤمنان ۱۱۷
- ۶ - جمع عقول ۱۲۱
- حرف «ح»** ۱۲۲
- ۱ - حمایت آن حضرت علیه السلام از اسلام ۱۲۲
- ۲ - حرب (جنگ) آن حضرت علیه السلام با مخالفین ۱۲۲
- ۳ - حج آن حضرت علیه السلام ۱۲۵
- ۴ - حیات و زندگی زمین به وجود آن حضرت علیه السلام ۱۲۵
- ۵ - حلم آن حضرت علیه السلام ۱۲۶
- ۶ - حیات (زنده شدن) جمعی از اولیای خدا به ظهور آن حضرت علیه السلام ۱۲۶
- ۷ - حبّ (دوستی) آن حضرت علیه السلام نسبت به ما ۱۲۶
- ۸ - حکم آن حضرت علیه السلام به حق ۱۲۷
- ۹ - حکم آن جناب علیه السلام به باطن ۱۲۸
- حرف «خ»** ۱۲۹
- ۱ - خلق آن حضرت علیه السلام ۱۲۹
- ۲ - خوف (بیم) آن حضرت علیه السلام ۱۳۰

- ۳ - خلافت آن حضرت علیه السلام بر مسلمانان ۱۳۲
- ۴ - ختم علوم به آن حضرت علیه السلام ۱۳۳
- ۵ - خروج آن حضرت علیه السلام با شمشیر پس از ظهور ۱۳۴
- حرف «د» ۱۳۵
- ۱ - دعای آن حضرت علیه السلام برای مؤمنین ۱۳۵
- ۲ - دعوت آن حضرت علیه السلام به سوی حق ۱۳۸
- ۳ - دفع بلا از ما به برکت وجود آن حضرت علیه السلام ۱۳۹
- ۴ - دفع بلا و عذاب از مردم به برکت شیعیان آن حضرت علیه السلام ۱۴۲
- حرف «ذ» ۱۴۲
- ۱ - ذب دشمنان از مؤمنان در غیبت و ظهور آن حضرت علیه السلام ۱۴۲
- ۲ - ذلت دشمنان به دست آن حضرت علیه السلام بعد از ظهور ۱۴۲
- حرف «ر» ۱۴۳
- ۱ - رباط آن حضرت علیه السلام در راه خدا ۱۴۳
- ۲ - راحتی خلائق به ظهور و در دولت آن جناب علیه السلام ۱۴۳
- حرف «ز» ۱۴۵
- ۱ - زحمت آن حضرت علیه السلام در راه دین خدا ۱۴۵
- ۲ - زهد آن حضرت علیه السلام ۱۴۵
- ۳ - زیارت آن حضرت علیه السلام از قبر ابی عبد الله الحسین و سایر معصومین علیهم السلام ۱۴۶
- حرف «س» ۱۴۷
- ۱ - سیره و روش آن حضرت علیه السلام ۱۴۷
- ۲ - سخاوت آن حضرت علیه السلام ۱۴۷
- حرف «ش» ۱۴۹
- ۱ - شجاعت آن حضرت علیه السلام ۱۴۹
- ۲ - شفاعت آن حضرت علیه السلام برای ما - ان شاء الله تعالی - ۱۴۹
- ۳ - شهادت آن حضرت علیه السلام برای ما ۱۵۰
- ۴ - شرافت آن حضرت علیه السلام ۱۵۰

۱۵۱	حرف «ص»
۱۵۱	۱- صبر آن حضرت ﷺ
۱۵۱	حرف «ض»
۱۵۱	۱- ضیافت (مهمانی) آن حضرت ﷺ
۱۵۲	حرف «ط»
۱۵۲	۱- طهارت زمین از ستم به وسیله آن حضرت ﷺ
۱۵۳	۲- طلب حقوق ائمه علیهم السلام و مؤمنین و طلب خون آن‌ها
۱۵۳	حرف «ظ»
۱۵۳	۱- ظهور حق بر دست آن حضرت ﷺ
۱۵۳	۲- ظفر و پیروزی آن حضرت ﷺ بر معاندین
۱۵۴	۳- ظلم دشمنان بر آن حضرت ﷺ
۱۵۶	۴- ظهور کمالات ائمه علیهم السلام و شؤون و اخلاق آنان به وجود و ظهور آن حضرت ﷺ
۱۵۷	حرف «ع»
۱۵۷	۱- علم آن حضرت ﷺ
۱۵۸	۲- عزت اولیا با ظهور آن حضرت ﷺ
۱۵۹	۳- عذاب دشمنان آن حضرت ﷺ
۱۵۹	۴- عدالت آن حضرت ﷺ
۱۶۱	۵- عطف [و پیرو ساختن] هوای نفس بر هدایت
۱۶۱	۶- عطا و بخشش آن حضرت ﷺ
۱۶۲	۷- عزلت و گوشه گیری آن حضرت ﷺ از مردم
۱۶۳	۸- عبادت آن حضرت ﷺ
۱۶۳	حرف «غ»
۱۶۳	۱- غیبت آن حضرت ﷺ
۱۷۹	۲- غربت آن حضرت ﷺ
۱۸۰	۳- غلبه و پیروزی مسلمین با ظهور آن حضرت ﷺ
۱۸۱	۴- غنا و بی‌نیازی مؤمنین به برکت ظهور آن حضرت ﷺ

حرف «ف»	۱۸۱
۱- فضل و عنایت آن حضرت علیه السلام نسبت به ما	۱۸۱
۲- فصل و جداسازی آن حضرت علیه السلام بین حق و باطل	۱۸۱
۳- فرج مؤمنین به دست آن حضرت علیه السلام	۱۸۲
۴- فتح شهرها و کشورهای کافرین	۱۸۴
۵- فتح (گشودن) جفر احمر برای خونخواهی امامان علیهم السلام	۱۸۵
۶- فرج (خوشحالی) مؤمنین با ظهور و قیام آن حضرت علیه السلام	۱۸۶
حرف «ق»	۱۸۶
۱- قتل کافرین به شمشیر آن حضرت علیه السلام	۱۸۶
۲- قتل شیطان رجیم	۱۸۸
۳- قوت یافتن ابدان و دل‌های مؤمنین هنگام ظهور	۱۸۹
۴- قرض مؤمنین را ادا می‌کند	۱۹۰
۵- قضای حوائج مؤمنین	۱۹۱
۶- قضاوت آن حضرت علیه السلام به حق	۱۹۱
۷- قربت و خویشاوندی آن حضرت علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله	۱۹۵
۸- قسط (= دادگری) آن حضرت علیه السلام	۱۹۶
۹- قتل دجال - که رئیس گمراهان است - به دست آن حضرت علیه السلام	۲۰۱
حرف «ک»	۲۱۰
۱- کمالات آن حضرت علیه السلام	۲۱۰
فصل اول: شباهت آن حضرت علیه السلام به پیغمبران علیهم السلام	۲۱۲
شباهت به آدم علیه السلام	۲۱۲
شباهت به هابیل علیه السلام	۲۱۳
شباهت به شیت علیه السلام	۲۱۴
شباهت به نوح علیه السلام	۲۱۵
شباهت به ادریس علیه السلام	۲۱۶
شباهت به هود علیه السلام	۲۱۹
شباهت به صالح علیه السلام	۲۱۹

۲۲۱	شباہت به ابراهيم عليه السلام
۲۲۵	شباہت به اسماعيل عليه السلام
۲۲۸	شباہت به اسحاق عليه السلام
۲۲۹	شباہت به لوط عليه السلام
۲۲۹	شباہت به يعقوب عليه السلام
۲۳۰	شباہت به يوسف عليه السلام
۲۳۱	شباہت به خضر عليه السلام
۲۳۷	شباہت به الياس عليه السلام
۲۴۱	شباہت به ذوالقرنين عليه السلام
۲۴۳	شباہت به شعيب پيغمبر عليه السلام
۲۴۴	شباہت به موسى عليه السلام
۲۵۳	شباہت به هارون عليه السلام
۲۵۴	شباہت به يوشع عليه السلام
۲۵۵	شباہت به حزقيل عليه السلام
۲۵۸	شباہت به داوود عليه السلام
۲۶۰	شباہت به سليمان عليه السلام
۲۶۱	شباہت به آصف عليه السلام
۲۶۱	شباہت به دانيال عليه السلام
۲۶۲	شباہت به عزيز عليه السلام
۲۶۲	شباہت به جرجيس عليه السلام
۲۶۲	شباہت به ايوب عليه السلام
۲۶۳	شباہت به يونس عليه السلام
۲۶۳	شباہت به زكريا عليه السلام
۲۶۴	شباہت به يحيى عليه السلام
۲۶۴	شباہت به عيسى عليه السلام
۲۷۰	شباہت به خاتم النبيين ﷺ
۲۷۰	فصل دوم: شباہت به ائمه معصومين عليه السلام
۲۷۰	شباہت به امام امير المؤمنين عليه السلام

۲۷۰	 شباهت به امام حسن علیه السلام
۲۷۱	 شباهت به امام حسین علیه السلام
۲۷۱	 شباهت به حضرت علی بن الحسین علیه السلام
۲۷۱	 شباهت به حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام
۲۷۲	 شباهت به حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام
۲۷۲	 شباهت به حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام
۲۷۲	 شباهت به حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
۲۷۳	 شباهت به حضرت ابوجعفر محمد بن علی تقی علیه السلام
۲۷۳	 شباهت به حضرت ابوالحسن علی بن محمد هادی علیه السلام
۲۷۳	 شباهت به حضرت ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام
۲۷۴	 فصل سوم: شباهت به حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام
۲۷۷	 ۲- کرم آن حضرت علیه السلام
۲۷۸	 ۳- کشف علوم برای مؤمنین
۲۸۰	 ۴- کشف و برطرف کردن ناراحتی ها از مؤمنین

حرف «ل» ۲۸۳

۲۸۳	 ۱- لوای آن حضرت علیه السلام

حرف «م» ۲۸۶

۲۸۶	 ۱- مرابطه آن حضرت علیه السلام در راه خدا
۲۸۷	 ۲- معجزات آن حضرت علیه السلام
۲۸۸	 ۳- محنت آن حضرت علیه السلام
۲۸۸	 ۴- مصایب آن حضرت علیه السلام
۲۸۸	 ۵- محبت متقابل آن حضرت علیه السلام

حرف «ن» ۲۸۹

۲۸۹	 ۱- نفع آن حضرت علیه السلام
۲۹۲	 ۲- نور آن حضرت علیه السلام
۳۱۲	 ۳- نعمت های آن حضرت علیه السلام

۳۱۸	۴ - نصرت اسلام و نهی از منکر و امر به معروف آن حضرت ﷺ
۳۲۰	۵ - ندای آن حضرت ﷺ
۳۲۹	۶ - نصیحت آن حضرت ﷺ برای خدا و رسول و برای مؤمنین
۳۳۰	حرف «و»
۳۳۰	۱ - ولایت آن حضرت ﷺ
۳۳۶	۲ - وصال آن حضرت ﷺ
۳۳۷	حرف «ه»
۳۳۷	۱ - هم آن حضرت ﷺ
۳۳۸	۲ - هدم بناهای کفر و شقاق و نفاق
۳۴۰	۳ - هدایت بندگان
۳۴۰	۴ - هجران آن حضرت ﷺ
۳۴۱	حرف «ی»
۳۴۱	۱ - ید (نعمت) آن حضرت ﷺ بر ما
۳۴۲	۲ - یمن آن حضرت ﷺ

بخش پنجم: نتایج دعا برای فرج

۳۵۶	۱ - بیان فرموده امام ﷺ در توقیع
۳۵۸	۲ - زیاد شدن نعمت
۳۵۸	الف) وجود آن حضرت ﷺ نعمت است
۳۶۰	ب) شکر نعمت واجب است
۳۶۰	ج) شکر نعمت مایه فوزی آن است
۳۶۱	د) معنی شکر
۳۶۱	ه) اقسام شکر و اینکه دعا کردن از اقسام شکر است
۳۶۵	۳ - اظهار محبت قلبی
۳۶۸	۴ - نشانه انتظار
۳۶۸	۵ - زنده کردن امر ائمه اطهار علیهم السلام
۳۶۹	۶ - رنجش و وحشت شیطان

۳۷۴	۷- نجات از فتنه‌های آخر الزمان و ایمنی از دام‌های شیطان
۳۷۵	۸- ادا کردن بعضی از حقوق آن حضرت علیه السلام
۳۷۷	۹- تعظیم خدا و دین خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۳۸۰	۱۰- حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - در حق او دعا می‌کند
۳۸۲	۱۱- رستگاری به شفاعت آن حضرت علیه السلام در قیامت
۳۸۲	اول - معنی شفاعت
۳۸۳	دوم - اثبات شفاعت
۳۸۵	سوم - اشاره به شفعی روز قیامت
۳۸۷	چهارم - چه کسانی مستحق شفاعتند؟
۳۹۶	پنجم - دعا کردن برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان علیه السلام مایه رستگاری به شفاعت آن حضرت است
۳۹۸	۱۲- رستگاری به شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نایل شدن به شفاعت بزرگ
۳۹۹	۱۳- وسیله به سوی خداوند متعال
۴۰۳	۱۴- مستجاب شدن دعا
۴۰۹	۱۵- ادای اجر رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
۴۱۷	۱۶ و ۱۷- دفع بلا و وسعت روزی
۴۱۸	۱۸- آمرزش گناهان
۴۱۹	۱۹- تشرّف به دیدار آن حضرت علیه السلام در بیداری یا خواب
۴۲۰	۲۰- بازگشت به دنیا در زمان ظهور
۴۲۱	۲۱- برادری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
۴۲۸	۲۲- تعجیل در امر فرج صاحب الزمان علیه السلام
۴۲۸	۱- رسیدن جزای عمل به اولاد
۴۳۰	۲- مسأله بداء
۴۳۸	۳- ظهور قابل تقدیم و تأخیر است
۴۳۹	۲۳- پیروی از پیغمبران و امامان
۴۴۱	۲۴- وفا به عهد الهی
۴۴۳	۲۵- آثار نیکی به والدین برای دعا کننده
۴۴۳	۲۶- رعایت و اداء امانت
۴۴۵	امر اول - معنی امانت محفوظ

۴۵۵	 امر دوم - در وجوب حفظ امانت ها
۴۵۵	 امر سوم - در چگونگی رعایت آن امانت الهی
۴۵۶	 امر چهارم - اینکه دعا برای تعجیل فرج از مصادیق رعایت امانت است
۴۵۶	 ۲۷ - اشراق نور امام علیه السلام در دل دعاکننده
۴۵۶	 ۲۸ - مایه طول عمر
۴۵۹	 موضوع اوّل - صلّه رحم مایه طول عمر است
۴۶۰	 موضوع دوم - صلّه رحم پیغمبر صلی الله علیه و آله مؤکدتر و بهتر است
۴۶۴	 موضوع سوم - اینکه دعا، صلّه و احسان است
۴۶۶	 ۲۹ - تعاون در نیکی ها و تقوی
۴۶۶	 ۳۰ - یاری خداوند متعال
۴۶۷	 ۳۱ - هدایت به نور قرآن مجید
۴۶۸	 ۳۲ - شناخته شدن نزد اصحاب اعراف
۴۷۰	 ۳۳ - ثواب تحصیل علم
۴۷۰	 ۳۴ - ایمنی از عقوبت های اخروی
۴۷۴	 ۳۵ - بشارت و مدارا هنگام مرگ
۴۷۸	 ۳۶ - اجابت دعوت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله
۴۷۹	 ۳۷ - قرار گرفتن در درجه امیر المؤمنین علیه السلام
۴۸۰	 ۳۸ - محبوب ترین خلائق نزد خداوند
۴۸۱	 ۳۹ - گرامی ترین خلائق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
۴۸۱	 ۴۰ - داخل شدن به بهشت به ضمانت رسول خدا صلی الله علیه و آله
۴۸۲	 ۴۱ - مشمول دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله
۴۸۲	 ۴۲ - آمرزش گناهان و مبدّل شدن سیئات به حسنات
۴۸۳	 ۴۳ - وسیله تأیید خداوند در عبادت
۴۸۴	 ۴۴ - دفع عقوبت اهل زمین
۴۸۴	 ۴۵ - ثواب کمک و یاری مظلوم
۴۸۷	 ۴۶ - آثار تواضع و تجلیل بزرگتر
۴۸۷	 موضوع اوّل - آثار و فواید تواضع
۴۸۷	 ۱ - تجلیل خدای تعالی

۴۸۸	۲- ایمنی از ترس روز قیامت
۴۸۸	۳- تقرب به درگاه خداوند متعال
۴۸۸	۴- اداء قسمتی از حقوق آن حضرت علیه السلام
۴۸۹	۵- حصول محبت
۴۸۹	۶- رفعت و بزرگی در پیشگاه خداوند
۴۹۱	موضوع دوم- معنی تواضع
۴۹۱	موضوع سوم- اقسام تواضع
۵۰۰	۴۷- ثواب خونخواهی امام حسین علیه السلام
۵۰۴	۴۸- تحمّل احادیث پیچیده و دشوار
۵۱۹	۴۹- درخشندگی نور او در قیامت
۵۲۲	۵۰- شفاعت او درباره هفتاد هزار تن از گنهکاران
۵۲۲	۵۱- دعای امیر مؤمنان علیه السلام
۵۲۲	۵۲- بی حساب داخل بهشت شدن
۵۲۳	۵۳- در امان بودن از تشنگی قیامت
۵۲۳	۵۴- جاودانگی در بهشت
۵۲۳	۵۵- خراش صورت ابلیس
۵۲۴	۵۶- تحفه و هدیه ویژه در قیامت
۵۲۵	۵۷- خدمتگزاران بهشتی
۵۲۵	۵۸- سایه گسترده خداوند
۵۲۶	۵۹- ثواب خیرخواهی مؤمن
۵۲۷	۶۰- حضور فرشتگان
۵۳۰	۶۱- مباحات خداوند متعال
۵۳۰	۶۲- استغفار فرشتگان
۵۳۰	۶۳- بهترین مردم بعد از امامان علیهم السلام
۵۳۱	۶۴- اطاعت اولی الامر
۵۳۱	مطلب اول- اولی الامر ائمه اطهار علیهم السلام هستند
۵۳۲	مطلب دوم- وجوب اطاعت اولی الامر
۵۳۳	مطلب سوم- اطاعت اولی الامر بهترین چیزی است که بندگان بسوی خدا بدان تقرّب جویند

۵۳۳	 مطلب چهارم - دعا در حق مولای ما صاحب الزمان علیه السلام از مصادیق اطاعت است
۵۳۳	 ۶۵ - خرسندی خداوند متعال
۵۳۳	 ۶۶ - مایه خرسندی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
۵۳۴	 ۶۷ - محبوب ترین اعمال
۵۳۴	 ۶۸ - حکومت در بهشت
۵۳۵	 ۶۹ - به آسانی به حساب او رسیدگی می شود
۵۳۵	 ۷۰ - مونس مهربان در عالم برزخ و قیامت
۵۳۵	 ۷۱ - بهترین اعمال
۵۳۶	 ۷۲ - مایه زوال غم
۵۳۶	 ۷۳ - دعا در عصر غیبت بهتر از زمان ظهور امام علیه السلام است
۵۳۸	 ۷۴ - دعای فرشتگان در حق او
۵۳۹	 ۷۵ - دعای حضرت سجاد علیه السلام برای دعاکنندگان
۵۴۳	 ۷۶ - تمسک به ثقلین
۵۴۴	 ۷۷ - چنگ زدن به ریسمان الهی
۵۴۴	 ۷۸ - کمال ایمان
۵۴۵	 ۷۹ - ثواب عبادت کنندگان
۵۴۷	 ۸۰ - تعظیم شعائر الهی
۵۴۷	 ۸۱ - ثواب کسی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده است
۵۴۷	 ۸۲ - ثواب شهادت زیر پرچم حضرت قائم علیه السلام
۵۴۸	 ۸۳ - ثواب احسان به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام
۵۴۸	 ۸۴ - ثواب گرامیداشت و اداء حق عالم
۵۴۹	 ۸۵ - ثواب گرامیداشت شخص کریم
۵۴۹	 ۸۶ - محشور شدن در زمره امامان علیهم السلام
۵۴۹	 ۸۷ - بالا رفتن درجات در بهشت
۵۵۰	 ۸۸ - ایمنی از سختی حساب در قیامت
۵۵۲	 ۸۹ - رستگاری به عالی ترین درجات شهدا
۵۵۳	 ۹۰ - رستگاری به شفاعت فاطمه اطهر علیها السلام

۵۵۳	 دوازده نتیجه.
۵۵۳	 اول - ثواب حج بیت الله الحرام
۵۵۴	 دوم - ثواب عمره.
۵۵۴	 سوم - ثواب اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام.
۵۵۴	 چهارم - ثواب روزه دو ماه.
۵۵۴	 پنجم - قبول شدن شفاعت او در قیامت.
۵۵۴	 ششم - روا شدن صد هزار حاجت او در قیامت
۵۵۴	 هفتم - ثواب ده طواف خانه کعبه.
۵۵۵	 هشتم - ثواب آزاد کردن بردگان.
۵۵۵	 نهم - ثواب روانه ساختن هزار اسب زین و لجام کرده در راه خدای تعالی
۵۵۵	 دهم - حمایت هفتاد و پنج هزار فرشته.
۵۵۶	 یازدهم - ثواب هزار سال خدمت پروردگار.
۵۵۶	 دوازدهم - ثواب نه هزار سال نماز و روزه

سخن ناشر

بسمه تعالی

السلام علی القائم المنتظر والعدل المشتهر

در جهان امروز که با تبلیغ بی دینی و افکار انحرافی توسط مدّعیان جهان تک قطبی و حقوق بشر دروغین، جوانان مسلمان و دیگر ادیان را به بیراهه می کشانند، امید به منجی موعود و مهدی منتظر، چراغ هدایت پویندگان راه حق و حقیقت خواهد بود. لذا بر آن شدیم کتاب گران سنگ مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- تألیف عالم فاضل مرحوم حضرت آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی -رضوان الله علیه- که توسط حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی -زید عزّه- ترجمه گردیده است، را به زیور طبع بیاراییم. امید است در عصر کنونی که انقلاب اسلامی ندای رسای منادیان دین حق و اسلام ناب محمدی -صلی الله علیه وآله- را به گوش جهانیان رسانده و می رساند، انجام وظیفه ای کرده باشیم.

مدیریت انتشارات

مسجد مقدس جمکران

تقديم

به ختم الأئمة امام أمم

غياث همه حجت منتقم

مُبيد الأعداى مُزيل الظّلام

به مهديّ قائم عليه السلام

کنم هديه اين خدمت کمترین

مترجم کتابی عظیم و وزین

قبولش اگر افتد این ترجمه

ندارم ز دشمن دگر واهمه

بسمه تعالی

دعا برای تعجیل فرج حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - وظیفه‌ای بزرگ برعهده تمامی شیعیان و دوستان ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است که می‌بایست این سنت پسندیده بین ایشان به صورت گسترده‌ای رواج یابد، و همگان به این برنامه مهم دینی توجه کامل داشته باشند، و یکدیگر را به آن وادار سازند و نجات دنیا و آخرت خود را در آن ببینند.

بسیار اتفاق افتاده که مردم با کمبود باران مواجه شده‌اند و بر اثر آن به خشکسالی و قحطی و گرانی دچار گردیده‌اند و خسارت‌های سنگینی به آنان رسیده است. اما پس از دعا و نیایش به درگاه خداوند، باران سودمندی برایشان باریده و رحمت الهی بر مردم فرو ریخته و طراوت و شادابی همه‌جا را فرا گرفته است. در احادیث تأکید شده که علت کمبود باران، امور طبیعی و مادی نیست؛ بلکه علت اصلی، بعضی از گناهان مردم است، به خصوص گناهی که در مقابله با احکام و سنت‌های الهی و روی گرداندن از اولیای حق و به بازی گرفتن امور معنوی و امدادهای غیبی صورت می‌گیرد.

خداوند این کمبودها و فشارها را پیش می‌آورد تا مردم از خواب غفلت بیدار شوند و قدرت کامل دست غیب و قادر متعال را لمس کنند و با نهایت اشتیاق و اخلاص و تواضع به سوی حجت‌های الهی روی آورند و از گناهان خود توبه کنند و به عجز و درماندگی خویش اقرار نمایند.

جز خداوند کیست که آب گوارا و شیرین از آسمان فرو ریزد؟! و تشنگان را سیراب و مزارع را سرسبز و خرم و زمین‌های خشک را با طراوت و شاداب گرداند و روح تازه‌ای در اجزای گیتی بدمد؟! از نماز و تضرع پیامبران و امامان و مردمان باایمان در طلب باران و استجابت دعای ایشان در طول تاریخ، حکایت‌های خواندنی و شنیدنی فراوانی بر جای مانده و نکته‌های بسیار ضبط گردیده است که این مقدمه مجال اشاره به آنها را هم ندارد.

البته عده‌ای هم در چنین مواقعی به یأس و ناامیدی دچار می‌گردند و به شکل‌های مختلف، از قبیل خودباختگی، کفرورزی، انکار ضروریات دینی، تمسخر مردان دینی و... واکنش‌های منفی از خود نشان می‌دهند. نظیر همین وضع در مورد فقدان هریک از نعمت‌های بزرگ، در هر جامعه‌ای پیش می‌آید و از جمله در جریان غیبت‌های انبیا و اولیای (علیهم‌السلام) همواره پدید آمده است، که بر اثر بعضی از گناهان بزرگ و ناسپاسی‌های مردمان نسبت به نعمت‌ها و آیت‌های خاص الهی، خداوند حجت خویش را از دیدگانشان پنهان داشته و از سعادت و توفیق دیدار پیامبر و امام (علیهم‌السلام)، عموم افراد جامعه را محروم ساخته است. و چون مردم به سختی‌ها و تلخی‌ها دچار گشتند و راه را بر خود بسته دیدند، افراد هوشمند به فکر

چاره افتادند و راه علاج و درمان درد را تنها به دست خداوند توانا دیدند، پس به درگاه خداوند چاره ساز بنده نواز، دست نیاز بلند کردند و به آستانه او پناه بردند و با دعا و نیایش و اظهار عجز، راهنمای ربّانی را خواستار شدند. خداوند دعای آنان را به اجابت رسانید و حجت اصلاح گر خویش را آشکار گردانید.

اَمّت مسلمان از این سنّت حکیمانه الهی برکنار نیست، بنابراین تنها وسیله رهایی از تنگناهای روزگار کنونی، و یگانه راه بیرون شدن و آزاد گشتن از این حصار جهتمی ظلم و بیداد و معصیت و فساد، دعای خالصانه عمومی برای آشکار شدن آن حجت بزرگ الهی و تنها مصلح و نجات بخش آسمانی و یکتا بازمانده کاروان مردان ربّانی، حضرت بقیه الله الأعظم مولانا صاحب الزمان الحجة بن الحسن العسكري - ارواحنا فداء - می باشد.

و کتاب حاضر - که با عنایت و دلالت و یاری خاصّ شخص آن بزرگوار علیه السلام، تألیف گردیده - بیشتر به تشریح و توضیح این موضوع مهمّ پرداخته است و با دلایل عقلی و نقلی فراوان، لزوم دعای بسیار برای تعجیل فرج منجی عالم بیان شده است.

پس از چند سال که از چاپ اوّل ترجمه این اثر می گذرد، این حقیر چشم به راه عنایت های تازه ای از امام عزیز و سرور مهربانم به سر می برم و همچنان این «پیمانه ارزش ها» را در آرزوی درک فیوضات معنوی به دست گرفته ام و از برکات آن برخوردار هستم، و پیوسته انتظار می کشم که مطالعه کنندگان این ارمغان پراچ روز به روز بیشتر شوند، و با این گنجینه بی مانند آشنا گردند، تا منتظران و شیفتگان آن امام غایب از نظر، از شمار بیرون رود.

خداوند را بسی شکرگزارم که توفیق دیگری نصیب ساخت تا به تصحیح و بازنگری کتاب بپردازم، مزایای این چاپ، ویرایش و تصحیح عبارت ها، و تغییر بسیاری از سرفصل ها و مراجعه مجدد به منابع کتاب، و کارهای دیگری است که مجال ذکر همه آنها نیست. در اینجا بر خود لازم می دانم از رادمردی وارسته و دلباخته حضرت ولی عصر - ارواحنا فداء -؛ مرحوم حاج مهدی جعفریان یاد کنم، که مرا در انجام ترجمه این کتاب تشویق کرد، و در چاپ نخستین آن، ناشر محترم را یاری نمود. همچنین قبولی این کمترین خدمت را برای خودم و تمامی دست اندرکاران چاپ و نشر آن، از درگاه خداوند خواهانم.

بار دیگر به توفیق الهی، این اثر ارزشمند را به کمک برخی از عزیزان، مطالعه، مراجعه، تصحیح و مقابله نمودم و سعی کردم تا آنجا که ممکن بود کاستی های گذشته جبران شود.

امیدوارم سبک و طرح نوین چاپ و نشر اخیر - که به اهتمام مرکز انتشارات مسجد مقدّس جمکران، با دقت بیشتری صورت می گیرد - لطف و عنایت تازه ای از مولایمان حضرت بقیه الله - ارواحنا فداء - را در پی داشته باشد و در پرورش افکار و تنظیم رفتار عموم بویژه نسل جوان و توجیه آنان به مسیر سعادت و کمال نقش مؤثری ایفا کند.

سید مهدی حائری قزوینی

سخن مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّخْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَيْمَةِ الْمَعْصُومِينَ الْغُرِّ الْمَيَامِينِ،
سَيِّمَا نَامُوسِ الدَّهْرِ وَإِمَامِ الْعَصْرِ وَمُنْقِذِ الْبَشَرِ وَصَاحِبِ الْأَمْرِ الْخُبَّةِ بْنِ الْحَسَنِ
رُوحِي وَأَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَاءُ وَعَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ

جهان در تب ستمگری‌ها و گرفتاری‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌ها می‌سوزد. از هر سوی امواج سهمگین فتنه و بلا، غوغاها بپا کرده و تاریکی‌های جاهلیت بر همه جا سایه شوم گسترده است. گرگ ظلم بر حلقوم مستضعفان چنگال افکنده است. از هر کوی فریاد از بی‌عدالتی‌ها و محرومیت‌ها و... به گوش می‌رسد و از هر سوی ناله مددخواهی و التماس کمک جویی شنیده می‌شود.

آیا این شام تیره، روز روشنی در پی ندارد؟! آیا محرومان را دادرسی نیست؟! آیا مظلومان را منتقمی نیست؟! و بالاخره آیا برای جهان مصلحی نیست که آن را از جنگ و دندان ظلم برهاند و سایه پرعطوفت همای عدالت را بر پهنه آن بگستراند و درخت تیره‌روزی‌ها را ریشه‌کن سازد و همه مستضعفین را با مهر و مودت بنوازد؟! و مودت بنوازد؟! و مودت بنوازد!؟

اصولاً برای برقراری حکومت در یک جامعه - اگر بر مبنای زور و استعمار نباشد - به سه شرط اساسی نیاز هست:

۱. قانونی که ضامن سعادت آن جامعه باشد.

۲. اجراکننده‌ای که هم کفایت و شایستگی فهم و اجرای آن قانون را داشته باشد و هم معصوم باشد تا مردم تبلور عینی قانون را ببینند.

۳. قانون و مجری آن هر دو در جامعه پایگاه مردمی وسیعی داشته باشند.

جامعه‌ای که قانون کامل ندارد، به خانه‌ای می‌ماند که پایه‌اش ویران و دیوارش در آستانه ریزش و نابودی باشد. قانون، به منزله روح است که هرگونه جنبش و پیشرفت، یا رکود و عقب‌گرد به آن بستگی دارد. اما باید دانست که قانون کامل مورد نیاز جامعه در هر زمان و مکان هرگز از مغز افراد بشر تراوش نمی‌کند.

انسان هر روز فکری تازه و اندیشه‌ای جدید و ابتکاری نوین به دست می‌آورد. هیچ بشری نمی‌تواند تمام جوانب و شئون و ویژگی‌های همه انسان‌ها را در تمام زمان‌ها و مکان‌ها دریابد. و نیز هیچ‌کس نمی‌تواند خودش را از کلیه تمایلات و اغراض و شهوات خالی کند و فقط حقیقت و مصلحت عمومی را در نظر بگیرد و قانون وضع نماید. لذا مراکز و مجامع قانون‌گذاری در سراسر عالم هر روز قانونی را نسخ و یا کم و زیاد می‌کنند. چنان‌که عملاً می‌بینیم هیچ یک از قوانین دست پرورده بشر برای سعادت انسان ارمغانی نیاورده، بلکه برعکس بر مشکلات و گرفتاری‌هایش افزوده‌اند.

بنابراین قانونی می‌تواند عهده‌دار سعادت انسان بشود که آفریننده انسان آن را بنا نهاده و برایش فرستاده باشد و آن قرآن کریم است که باطل به هیچ وجه در آن راه ندارد. کتابی جامع است که هیچ خشک و تری نیست، مگر آن‌که در آن آمده است. ولی این قانون محکم و کامل الهی اجراکننده‌ای می‌خواهد که سه شرط اساسی در او بوده باشد:

۱. آگاهی و احاطه کامل به علوم و ژرفای معانی و اسرار آن.

۲. عصمت.

۳. قدرت و تمکن از اجرای قرآن.

زیرا اگر از قرآن اطلاع و آگاهی کامل و همه جانبه‌ای نداشته باشد، در تبلیغ و تفسیر و اجرای آن انحراف‌ها و خطاهای بزرگی پدید می‌آورد، و اصلاً احکام قرآن را مسخ می‌کند، به طوری که مردم را به جای نزدیک کردن به قرآن، با آن بیگانه می‌سازد. چنان‌که این امر در طول تاریخ اسلام از سوی ناهلان اتفاق افتاده است، ناآشنايان به معارف و حقایق قرآن بر مسند اجرای آن تکیه زدند و آتشی افروختند که نسل‌های بعد نیز در آن می‌سوزند.

اگر مجری قرآن معصوم نباشد، باز از جهات دیگری خرابی‌های بزرگی به بار می‌آید. مجری قرآن که حافظ و نگهبان آن باید باشد، چگونه می‌شود خطایی از او سرزند و باز هم نام حافظ قانون بر او گذاشت؟

و نیز احتیاج مردم به اجراکننده قرآن به خاطر آن است که در علم و عمل قاصرند و در معرض خطا و اشتباه. حال اگر مجری قرآن خود جایز الخطا باشد، چه باید کرد؟ و چه کسی مانع از خطای او خواهد شد؟ آیا باید مردم با او مخالفت کنند و بگویند تو در اینجا اشتباه کردی یا نه؟

بنابراین مجری قانون الهی باید معصوم باشد، یعنی به هیچ وجه خطا و اشتباهی از او سر نزنند، چنان‌که عملاً هم دیده شده که افراد غیر معصوم در طول تاریخ اسلام نتوانسته‌اند احکام قرآن را در جامعه اجرا کنند.

سومین شرطی که گفتیم؛ یعنی قدرت و تمکن از اجرای قرآن، بیشتر به خود مردم مربوط می شود. در شرایط برقراری یک حکومت اشاره شد که باید قانون و مجری - هر دو - در جامعه پایگاه مردمی وسیعی داشته باشند.

چنین مصلحتی که تمام این شرایط در او جمع باشد، را خداوند قرار داده است. او یازدهمین فرزند امیر المؤمنین علیه السلام و دوازدهمین جانشین برحق رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام می باشد. این مطلب در جای خودش ثابت شده و در این مقدمه جای بحث آن نیست.

می پرسید: پس چرا این مصلح نهضتش را آغاز نمی کند و برای برچیدن بساط ظلم و برهم زدن دستگاه باطل و نابود کردن ستمگران و سرکشان و مستکبران قیام و اقدام نمی نماید؟! و چرا این خورشید جهان افروز از پشت ابر غیبت بیرون نمی آید؟!

جواب این است که: زمینه آن قیام جهانی و حکومت آسمانی در تمام عالم انسانی فراهم نیست. هنوز آمادگی لازم و شایستگی تمام عیار برای برقراری آن حکومت در میان مردم به وجود نیامده است. این یکی از شرایط و ارکان اساسی تربیت است که بدون استعداد و قابلیت و آمادگی، تربیت ممکن نیست. پس باید قدم اول را در ایجاد استعداد و زمینه لازم برداشت. که چون انسان به این مرحله رسید، خود احساس نیاز می کند و خود به جستجو و طلب می پردازد. و وقتی به مقصود و مرادش رسید، قدر آن را می داند.

پس همان طور که در زمین شوره زار گیاه نمی روید و از آهن بد نمی توان شمشیر نیک ساخت، همچنین در جامعه ای که زمینه صلاح و سامان یافتن نداشته باشد، نمی توان برنامه اصلاحی پیاده کرد که گفته اند: ملتی که در انتظار مصلح به سر می برد، خود باید صالح باشد.

شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کس ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

البته مراتب استعداد و آمادگی نیز فرق می کند، مثلاً: استعداد ذاتی و آمادگی فطری برای پذیرش عدالت در تمام افراد بشر هست، ولی این مرتبه - با این که ریشه و اساس اولیه استعداد است - برای یک حرکت اصلاحی تمام عیار و فراگیر کافی نیست، با توجه به این که امیال و شهوات، روی این مرتبه از استعداد بسیاری از افراد پرده های ضخیمی می افکند و مانع از این می شود که حق و عدالت را ببینند. پس مرتبه مناسبی از استعداد لازم است که توأم با معرفت و شناخت آن مصلح و شور و شوق و بلکه سوز و گداز برای او باشد.

هر شخص که کاملاً در زندگی خود و جهان خلأ را درک کند و ضرورت حیاتی پرکردن آن جای خالی را

لمس نماید، همچون کودکی که جز پدری دلسوز برای خود شناسد و او هم در سفر باشد، لحظه‌ای آرام و قرار نیابد و لختی با آسودگی خیال نیاساید و روزی از گریه و اشک و به زبان آوردن نام پدر باز نماند. اسلام همچون یعقوب با بی‌صبری و فریاد، یوسف گم‌گشته‌اش را می‌طلبد. ولی این فرزندان کم‌استعداد و ناقابل باید در طوفان‌های کوبنده روزگار احساس خطر جدی کنند و بی‌درنگ یوسفی را که بر اثر کمی استعداد و لیاقت آنها و کارهای ناشایست و کردارهای زننده‌شان از آنها دور شده، بجویند و دست تضرع و تذلل به سوی او دراز نمایند که: ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَكْنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ! أَيُّ عَزِيزٍ!﴾ به همه ما و خانواده‌هایمان ییچارگی رسیده و با کالایی ناچیز به سویت آمده‌ایم.

آیا هنگام آن نرسیده که فرزندان اسلام به این مرحله از استعداد برسند؟! آیا هنگام آن نشده که از خواب گران برخیزند و جای خالی صاحب و سرپرستان را حس کنند و به جستجوی او بپردازند؟! آیا آن زمان نیامده که این قوم در وضع نابسامان‌شان تجدید نظر کنند، تا خداوند هم سامان دهنده آنان را بربانند؟! آیا روز آن نیست که خروش انتظار، دریای رحمت کردگار را به تلاطم آرد و خورشید بهار مستضعفین از افق کعبه سرزند؟!

کتاب حاضر در صدد آن است که این آمادگی را در وجدان‌ها بیدار سازد و این بی‌تفاوتی‌کشنده و کمی استعداد و قابلیت نسبت به درک حضور کاروان سالار عالم بشریت و یگانه منجی انسان‌ها و جان عالم، حضرت بقیه الله الأعظم حجة بن الحسن المهدی - عجل الله فرجه الشریف - را درمان نماید.

در این کتاب با دلایل عقلی و نقلی ثابت شده که دعا برای امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - از مهم‌ترین وسایل برای رسیدن به مراحل عالی‌ه کمال و نیل به درجات برجسته معنوی است، اضافه بر این که آثار دنیوی بسیاری نیز دارد.

البته عمده، استجاب دعا و تحقق یافتن مراد و مقصود اصلی آن است، و این نیز - همان‌طور که قرآن می‌گوید - انجام می‌شود. اگر حقیقت دعا - یعنی خواستن از خدا - بوده باشد، استجاب هم در پی آن هست. زیرا خداوند در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^۱؛ و چنانچه بندگان درباره من از تو پرسند، پس همانا من نزدیک هستم دعاکننده را. هرگاه مرا بخواند، اجابت می‌نمایم.

مؤلف این کتاب عالم جلیل القدر مرحوم آیت الله حاج سید محمد تقی موسوی اصفهانی (مشهور به احمدآبادی) می‌باشد که شرح حال ایشان، به قلم دانشمند محقق، استاد گرانمایه، آقای سید محمد علی روضاتی با اندکی تصرف خواهد آمد.

۱. سوره یوسف، آیه ۸۸

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۶

فرزندان و نوادگان مؤلف

فرزندان برومند مؤلف - از ذکور و اناث - هشت تن و نوادگانش بسیارند:

۱. فرزندش حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید محمد فقیه از علمای فاضل اصفهان است، آثار قلمی ارزشمندی نیز دارد که بعضی از آنها منتشر شده است.
۲. فرزند دیگرش حضرت حجة الاسلام حاج سید عباس، از ائمه جماعت و سخنوران پرهیزکار اصفهان است.

۳. داماد محترمش مرحوم آیت الله حاج سید مرتضی موحد ابطحی (م ۱۴۱۳ ق)، از علما و مدرسین اصفهان و دارای مؤلفات و نوشته‌های ارزنده‌ای در مسایل علمی است.

۴. نواده‌اش آیت الله حاج سید محمد باقر موحد ابطحی، از شخصیت‌های علمی برجسته قم است. و کارهای مهمی در زمینه‌های فقه و حدیث و تفسیر و غیر اینها دارد که از آن‌ها دو جلد کتاب «المدخل الی التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم» و نیز تحقیق و پاورقی کتاب‌های بسیاری منتشر شده است.

۵. حضرت مستطاب سیدنا الاستاد، فقیه بلند پایه آیت الله حاج سید محمد علی موحد ابطحی، از علمای بزرگ عصر و متبحر در علوم مختلف اسلامی، که تألیفات ارزشمندی در فقه و تفسیر و حدیث و رجال و... دارد و تاکنون پنج جلد «تهذیب المقال فی شرح کتاب النجاشی فی الرجال» و رساله علمیه فقه شیعه، از آن جمله چاپ شده است.

۶. حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علی موحد ابطحی، از علمای فاضل قم است.

۷. حجة الاسلام والمسلمین سید محمد رضا موحد ابطحی، از فضلاء قم است.

۸. حجة الاسلام والمسلمین سید حجت موحد ابطحی، از فضلاء اصفهان است.

۹. حجة الاسلام والمسلمین سید حسن موحد ابطحی.

۱۰. حجة الاسلام والمسلمین سید حسین موحد ابطحی.

خداوند بر این حقیر منت نهاد و افتخار ترجمه این اثر ارزنده را نصیب فرمود. امید آن که مؤمنین به خصوص اهل فضل با مطالعه این مجموعه معارف - که با عنایت و دستور خاص امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - تدوین گردیده است - تحولی عظیم در جهت ایجاد زمینه جهانی مناسب برای حکومت حضرت مهدی - ارواحنا فداء - فراهم سازد، و به زودی روی کار آمدن حق و نابودی باطل را در سراسر گیتی شاهد باشیم. «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً»

سید مهدی حائری قزوینی

آثار التقوی

(شرح حال مؤلف)

از: دانشمند محقق سید محمد علی روضانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَعَثَرَتِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

این رساله «آثار التقوی»، در احوال و آثار عالم فاضل محقق مدقق، فانی در ولاء خاندان رسول ﷺ، و مخلص پناهنده به آستان ولی عصر و امام زمان و مهدی آل محمد - عجل الله فرجه الشریف - یعنی سید پاکیزه پرهیزکار، حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی (شهر به احمد آبادی) - که خداوند تربیت پاکیزه اش را قداست بخشد و او را با امامان معصوم - صلوات الله عليهم اجمعین - محشور گرداند - می باشد. بدین خاطر این را می نگارم که با کتاب «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم ﷺ» بوده باشد، کتابی که نامبرده جلیل القدر تألیف کرده و در محافل و مجامع علمی مورد قبول افتاده و مکرر چاپ شده و از طرف علما و فضلا مورد استقبال واقع گردیده است.

خاندان علمی مؤلف

سید مؤلف بزرگوار ما در خاندانی که پشت اندر پشت آرم تقوی و پاکی داشته اند، پرورش یافت. در این خاندان رجال و شخصیت های معروف و مشهوری بوده اند که پیوسته مورد احترام و مراجعه مردم قرار گرفته اند. این خط علم و تقوی هنوز هم در این فامیل اصیل امتداد دارد و علمای معروف و نامداری در بین آنها هستند که امیدهای درخشان امت مسلمانند. پدرش سید میرزا عبد الرزاق فرزند میرزا عبد الجواد بن حاج سید محمد مهدی موسوی نائب الصدر اصفهانی خراسانی، ملقب به افتخار الدین، یکی از علمای معروف به اجتهاد و درستی بوده و در مسجد حرم حضرت سید اسماعیل نواده امام سجاد ﷺ^۱ اقامه جماعت می کرده، در بین الطلوعین روز جمعه ۲۸ محرم ۱۳۱۹ وفات یافته است. فرزند برومندش در یکی از تألیفاتش درباره او چنین گفته: عالم ربّانی و حبر صمدانی، آنکه هر دو مرتبه علم و عمل را حائز گردیده و از هر نقص و زشتی اجتناب ورزیده، فقیه آل رسول و رئیس علمای

۱. نواده حضرت امام حسن مجتبی ﷺ و از اجداد مرحوم آیه الله بروجردی و مرحوم آیه الله حکیم بوده است.
(مترجم)

فحول... مادر او صبیّه مرحوم حاج میرزا حسین نائب الصدر (متوفی به سال ۱۳۲۶) بوده است. در جلد دوم مکمال خوابی نقل می‌کند که برحسن حال پدر بزرگش دلالت دارد. و پسر عمه‌اش سید میرزا اسد الله است که قسمتی از مقدمات را نزد او خوانده، و دایی او سید میر محمد صادق مدرس - از مجتهدین و مدرّسین بزرگ اصفهان - که مؤلف بعضی از نظریات تفسیری خود را از او نقل می‌کند، بوده‌اند.

اساتید او

مؤلف بزرگوار رحمه الله نزد عده‌ای از علما و اساتید بزرگ شاگردی کرده و بعضی از آنها را با تجلیل و احترام زیاد ضمن تألیفات خود یاد کرده و از برخی از آنان اجازه اجتهاد و روایت گرفته است. اینک چند تن از آنان را که به دست آورده‌ایم در این جا نام می‌بریم:

۱. پدرش سید عبد الرزاق موسوی
 ۲. پسر عمه‌اش سید میرزا اسد الله، که صرف و نحو را نزد او خوانده است.
 ۳. سید محمود حسینی گلشادی اصفهانی که کتاب مغنی و غیر آن را نزد او خوانده و بعضی از نظریات ادبی او را در تألیفات خود نقل کرده است.
 ۴. سید ابوالقاسم دهکردی، که اجازه اجتهاد و روایت از او گرفته است.
 ۵. شیخ عبد الکریم جزّی که اجازه روایت از او گرفته است.
 ۶. حاج آقا منیر الدین بروجردی اصفهانی
 ۷. حاج میرزا بدیع درب امامی.
 ۸. آقا محمد کاشانی [معروف به آخوند کاشی]
- وی به دوست بزرگوار ما استاد محقق مرحوم معلّم حبیب‌آبادی در دو کتابش «وظیفه الأنام» و «نور الأبصار» اجازه حدیث داده و ما توسط این دوستان از ایشان روایت می‌کنیم.

از ولادت تا وفات

مؤلف معظّم - که رضوان الهی بر او باد - به سال ۱۳۰۱ هجری در اصفهان^۱ متولد شد و در سال ۱۳۴۸ همان‌جا وفات یافت. یعنی چهل و هفت سال در این دنیا زندگی کرد و از سنین جوانی قدم به مرحله پیری نهاد. با وجود این آثار ارزنده علمی او در حدّ کمال و پختگی و ژرف‌نگری و ریشه‌دار است. و این به خاطر خلوص نیت و پاکی قصد و نظر در تحصیل علم و پیمودن مراحل تعلیم می‌باشد که در عمل،

۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب ثقباء البشر (۱/۲۵۸) ولادت ایشان را شب جمعه پنجم جمادی الاولی سال ۱۳۰۱ نوشته است. ولی ظاهراً جمعه با این تاریخ مطابقت ندارد و برای روشن شدن مطلب باید به تقویم آن سال رجوع کرد.

دوران او پر از حوادث و مشکلات بود؛ قتل و غارت، قحطی و گرانی همه جا رواج داشت و فرقه‌های باطل و روش‌های گمراه‌کننده در جامعه راه می‌یافت. به خصوص شهر اصفهان که در آن هنگام به بدترین محنت‌ها و بلاها گرفتار بود، با این حال در گوشه‌ها مردانی بزرگ - از جمله سید بزرگوار ما - به تکمیل ایمان پرداخته و با دل‌های پُر اطمینان به فراگیری علم و کوشش در عمل توجّه نموده‌اند و حوادث روزگار در آنها تأثیری نگذاشته و مصائب و محنت‌ها آنان را متزلزل نساخته است و از تلاش پیگیر دست برنداشته‌اند. که اگر ایشان را با دیگران مقایسه کنیم، خواهیم دید تفاوت راه از کجاست تا به کجا و آن هنگام است که با دیدهٔ اعجاب و عظمت به آنان خواهیم نگرست.

نسخه نویسی ها و تألیفات او

از جمله فعالیت های مؤلف که در کنار کارهای ارزنده علمی خود انجام داده، نسخه برداشتن از روی کتاب های گران بهایی است که به مطالعه و درس آنها نیاز داشته است، از جمله کتاب «نصاب الصبیان» را به سال ۱۳۱۰ و کتاب «المفصل» زمخشری را به سال ۱۳۱۹ و کتاب «توضیح الالغاز» فاضل ایجی را در سال ۱۳۱۷ و «شرح الکافی» خبیبی، و «کتابی در نحو» را در سال ۱۳۱۷ استنساخ کرده است.

و اما مؤلفات او عبارت است از:

- تفسیر قرآن کریم / عربی.

- تذکرة الطالبین فی ترجمة آداب المتعلمین؛ بیش از دویست بیت مثنوی است که بنا به درخواست میرزا احمد ادیب جواهری در سال ۱۳۱۹ آن را به نظم درآورده است.^۱

- مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام؛ که همین کتاب است.

- ابواب الجنات فی آداب الجمععات؛ فارسی، آن را به سال ۱۳۲۶ در ۲۵ سالگی تمام کرده است.

- بساتین الجنان فی المعانی و البیان؛ شرح عربی بر ارجوزه آقامحمد است، و در ماه صفر سال ۱۳۱۹ تألیف آن را به پایان رسانیده است.

- آداب صلاة اللیل؛ عربی است و آن را به درخواست یکی از فضلا تألیف کرده است.

- وظیفه الانام فی زمن غیبة الإمام؛ فارسی است و در دو جزء و دو بار چاپ شده است.

- نور الأبصار فی فضیلة الانتظار؛ فارسی است.

- کنز الغنائم فی فوائد الدعاء للقائم؛ فارسی است [اخیراً این دو کتاب به نام راز نیایش منتظران چاپ شده است].

- سراج القبور؛ در آداب نماز شب.

- توضیح الشواهد؛ در توضیح شواهد کتاب «جامع الشواهد»

- ترغیب الطلاب، در نحو.

- انیس المتأدبین؛ در شرح هدایة الطالبین

- کتاب المنابر؛ در مواعظ.

- دیوان شعر؛ تخلص او تقی است.

- محاسن الادیب فی دقائق الاعاریب؛ در چهارم جمادی الاخره سال ۱۳۱۹ تألیف آن پایان یافته است.

۱. به طوری که در امالی حبیب آبادی آمده، ولی در فهرست مشار آمده: به سال ۱۳۱۷ در تهران چاپ شده و در نقباء البشر گفته است: مؤلف، آن را در شانزده سالگی به نظم درآورده و در سال ۱۳۱۷ چاپ شده است.

شعر او

سید بزرگوار ما علیه السلام در ساعت‌های فراغت قصاید و ابیاتی می‌سروده و اشعار خود را به خاندان عصمت و به ویژه امام مهدی -عجل الله فرجه الشریف- اختصاص داده است. اشعار او در لابلای تألیفات و نوشته‌هایش پراکنده می‌باشد. و تخلص او «تقی» و احیاناً «شرعی زاده» بوده است. نمونه‌ای از اشعار او چنین است:

درباره حضرت حجة بن الحسن -عجل الله فرجه الشریف-:

ای وصل تو غایه المراد دل ما وی ذکر تو زیب و زیور محفل ما
اندر دل ما لشکر غم منزل کرد ز آن روز که دور گشتی از منزل ما
و نیز از سروده‌های او است:

یارب فرجی که ما اسیریم یارب کرمی که ما فقیریم
مایم لثیم و تو کریمی ما غرق گناه و تو رحیمی
و در قصیده‌ای طولانی آورده است:

گر همی جویی وصال یار را کن برون از قلب خود اغیار را
چون که آن یعقوب شیخ المرسلین حب یوسف گشت در قلبش مکین
چون که غیر آمد به دل دلدار رفت شد مقام ظاهر و اسرار رفت
حق تعالی خواست بیدارش کند فارغ از هر چیز جز یارش کند
مبتلایش کرد بر درد فراق ماه روی یوسفش شد در محاق
و در معما چنین گفته:

چیست آن هیثی که جانش نیست می‌زند نعره و زبانش نیست
گاه می‌گیرد و ندارد چشم گاه می‌خندد و دهانش نیست
و نیز درباره حضرت حجة علیه السلام سروده است:

ز دوری رخت ای پادشاه حسن و جمال رسیده جان به لب عاشقان تعال تعال
بذکر حسن تو کرویان عالم قدس یسبحون له بالغدو والآصال
امام مهدی هادی شهنشه دو جهان سمی ختم رسل ما حی رسوم ضلال

تعریف او در نوشته‌ها

تا آنجا که من اطلاع دارم، نخستین کسی که بیوگرافی او را نوشته، دوست ما، عالم فاضل کامل،

مرحوم میرزا محمد علی معلّم حبیب آبادی است (۱۳۰۸ - ۱۳۹۶)، که در سه کتاب از تألیفات خود از او یاد کرده. در کتاب خطّی خود «الامالی» ص ۱۲۹ گفته است:

از علمای بزرگ و سادات جلیل اصفهان بود. در مسجد مرقّد مطهر سید اسماعیل نواده امام زین العابدین علیه السلام^۱ در جای پدرش مرحوم سید میرزا عبد الرزاق موسوی اقامه جماعت می کرد، و در جمع کردن اخبار و آثار وارده درباره حضرت مهدی علیه السلام اهتمام بسیار داشت، مادرش دختر مرحوم حاج میرزا حسین نایب الصدر بوده و دایی اش حاج میر محمد صادق مدرّس. اشعار متوسطی نیز درباره حضرت حجت علیه السلام می سرود و تخلّش (تقی) بود، و خطّ خوبی داشت. و نیز در کتاب «مقالات مبسوطه» نوشته است:

بر اساتید بزرگ اصفهان شاگردی کرد تا جایی که از علمای میرز و کسانی که اجتهادشان مسلم بود، گردید. چند سال پیش از فوتش، بین من و او رابطه دوستی برقرار شد و مکرّر در خانه اش در محله «یزد آباد» - از محله های اصفهان - او را ملاقات کردم. سالها با قناعت و عفاف زندگی کرد و چندین بار به مکه مکرمه و عراق برای حجّ و زیارت ائمه اطهار علیهم السلام به نیابت از بعضی مؤمنین سفر کرد و در رجب سال ۱۳۴۸ مختصر چیزهایی که داشت فروخت و به عراق رفت و پس از بازگشت به بیماری دچار شد که به زندگی اش خاتمه داد.

و در کتاب «مکارم الآثار» ذیل وقایع سال ۱۳۰۱ گفته:

سیدی نجیب و فقیهی ادیب بود، و از علمای برجسته اصفهان بود. خطّ ملیح و شعر خوبی داشت... مردم در نوشتن عریضه برای امام زمان علیه السلام و زیارت عاشورا به او معتقد بودند... بارها به خدمتش مشرّف شدم و از او بسیار استفاده نمودم...

شیخ ما آیت الله علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز در کتاب «نقباء البشر» ص ۲۵۸ نوشته است:

عالم فاضل و سخنور توانایی است... از علمای بزرگ بود که به وظایف شرعی و امامت جماعت و وعظ و غیر اینها اشتغال داشت.

همچنین مرحوم شیخ الأدباء حاج میرزا حسن خان انصاری معروف به «شیخ جابری» در کتاب خود «تاریخ اصفهان» ج ۳، ص ۵۳ گفته است:

میرزا سید محمد تقی بن میرزا عبد الرزاق احمد آبادی از معاصرین، و دارای تألیفاتی است... چندین سال با او دوستی داشتیم، و همچون پدرش خوش خط بود. و در جوانی درگذشت. سید فاضل صالح، حاج سید مصلح الدین نیز بیوگرافی مختصری از وی در «رجال اصفهان» آورده

۱. بلکه نواده حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و از اجداد عالی سادات محترم طباطبایی. (مترجم)

است، مراجعه شود. همچنین زرکلی در «الاعلام» ج ۶، ص ۲۸۹ و کحّاله در «معجم المؤلفین»، ج ۹، ص ۱۳۱ و مشار در «مؤلفین کتب چاپی»، ج ۲، ص ۲۸۲ شرح حال ایشان را آورده‌اند و کحّاله مدفن وی را به اشتباه همدان ذکر کرده است.

این کتاب

مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام، کتابی ارزنده، ابتکاری و مهم است. مؤلف بسیاری از مطالب مربوط به عقیده مهدویت و موضوع حضرت حجت علیه السلام را تحت عنوان: «دعا برای آن حضرت و تضرّع به درگاه الهی برای حفظ وجود شریفش از ناملایمات و آفات» مورد بررسی قرار داده است.

مؤلف در سال ۱۳۳۰ به حج بیت الله الحرام سفر کرد، در مکه مکرمه وبای شدید پیش آمد و بسیاری از حجاج و زائرین را از پای درآورد. پس با خداوند پیمان بست که اگر سالم به وطن بازگردد، به تألیف این کتاب بپردازد. چون به وطن مراجعت کرد، عهد خود را وفا نمود و این صفحه‌های پر از تحقیقات علمی و تدقیقات لطیف و پُر محتوا که مورد نیاز طالبان علم است، را تنظیم کرد.

مؤلف رحمه الله در مقدمه کتاب اشاره کرده که شوق او به دیدار امام زمانش -عجل الله فرجه الشریف- او را بدانجا رساند که در خواب به زیارت و دیدار آن حضرت شرفیاب شد و به امر و دستور آن جناب اقدام به تألیف این کتاب کرد و حتی اسم آن را هم خود آن حضرت نهاد.

و به حق باید گفت: این اثر آیینۀ صاف خوش ذوقی و طبق روان مؤلف و اساتید گرامی او است. و نیز نمونه‌ای از تحقیقات علمی صحیحی است که در آن زمان در حوزه علمیۀ اصفهان رواج داشته، یعنی اوایل همین قرنی که اواخر آن را می‌گذرانیم.

این کتاب مشتمل بر بحث‌های مختلف و بسیار بااهمیت در زمینه‌های حدیث، فقه، کلام، رجال و حتی فلسفه و ادبیات است که با اسلوب بدیع و سبک جالب و نتیجه‌گیری‌های درستی توأم می‌باشد. دلیل بر این معنی اشاره به تذکر مؤلف در ج ۲، ص ۳۵۹ به دو اشتباه از دو شخصیت برجسته علمی است. یکی در کتاب «غیبت» شیخ الطائفة طوسی است که آن را به غلط نسخه‌برداران نسبت داده، و دیگری در «مشیخه» شیخ صدوق که در کتاب «مستدرک الوسائل» آمده است و پس از این تذکر گفته:

و امثال این امور که عالم را بر کاوش و جستجو وامی‌دارد، و موجب رسیدن به اموری می‌شود که از آن غفلت داشته است، پس ای برادران بر شما باد کوشش و جدّیت که خداوند هیچ جوینده‌ای را نومید نمی‌سازد.

کتاب حاضر هشت بخش دارد به مقدار ابواب بهشت برین (جَنَّة المأوی) و بار اوّل به همت فرزندان برومندش به سال (۱۳۶۹ ق) در اصفهان به زیور طبع آراسته شد (یک جلد در ۵۸۷ صفحه) و دیگر بار در دو جلد به طور جالب و ممتازی به چاپ می‌رسد (سال ۱۳۹۸ ق).

درگذشت او

در ماه رجب سال ۱۳۴۸ ق برای زیارت به عراق رفت و چون بازگشت، شب سه‌شنبه اواخر ماه شعبان همان سال بیمار شد و در بستر افتاد، تا این‌که در ۲۵ ماه رمضان، دو ساعت و نیم بعد از مغرب رخت از جهان برکشید و در قبرستان تخت فولاد کنار پدر شریفش به خاک سپرده شد.

مقدمة مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

«يا من حارت في كبرياء هويته دقائق لطائف الأوهام، وانحسرت دون إدراك عظمتة خطائف أبصار الأنام. يا من عنت الوجوه لهيبته، وخضعت الرقاب لعظمته، ووجلت القلوب من خيفته. رب أنت في الدارين رجائي، جلّ قدسك عن ثنائى، سبحانه لا أبلغ حمدك ولا أحصى ثنائك، أنت كما أثبتت على نفسك وفوق ما يقول القائلون. أحمداك على تظافر نعمائك وتكاثر آلائك، وأصلي وأسلم على خاتم أنبيائك وأفضل أصفياك محمد وآله المعصومين حججك وأمنائك، ولا سيما المذخر للانتقام من أعدائك الذي بفرجه فرج أوليائك، واللعنة الدائمة المضاعفة على أعدائهم أعدائك».

مهم‌ترین و واجب‌ترین امور از نظر عقل و شرع عبارت است از: ادا کردن حق کسی که برعهده تو حقی داشته، و نیز پاداش دادن به کسی که به تو احسانی نموده باشد. و بدون تردید کسی که از تمام مردم حشش برگردن ما افزون‌تر است،^۱ و از همه بیشتر و بهتر احسانش شامل حال ما می‌شود و نعمت‌ها و منت‌ها بر ما دارد، و هم آن کسی که خداوند معرفتش را متمم دین ما و باور به او را مکمل یقین ما و انتظار فرجش را بهترین اعمال ما قرار داده است، کسی است که دیدارش نهایت آرزوی ما است. یعنی: صاحب زمان و پرچمدار عدل و احسان و پاک‌کننده آثار کفر و طغیان، که به متابعت و پیروی از او امر شده‌ایم. و از بردن نامش^۲ نهی گشته‌ایم. دوازدهمین امام معصوم و آخرین اوصیا و جانشینان پسندیده پیغمبر ﷺ «الإمام القائم المنتظر الرضي بن الزكي الحسن العسكري»؛ که خداوند فرجش را نزدیک فرماید و برنامه خروج و قیامش را آسان گرداند و در دنیا و آخرت بین ما و او جدایی میندازد. از مؤلف:

۱. در کافی از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام روایت است که فرمود: رسول خدا ﷺ از دنیا رفت تا اینکه این امت را نسبت به حق ما ملزم ساخت... (مؤلف)

۲. بردن نام آن حضرت (م - ح - م - د) در عصر غیبت و در مجامع عمومی به نظر بسیاری از فقها و علمای بزرگوار - از جمله مؤلف - حرام است و بعضی مکروه و برخی جایز می‌دانند. اقوال دیگری نیز هست که در جلد دوم کتاب به تفصیل آمده. (مترجم)

بِنَفْسِي مَنْ مِنْ هِجْرِهِ أَنَا ضَائِلٌ وَمَنْ لِلْوَاءِ الْفَشْحِ وَالْتَضَرِّ حَامِلٌ
بِنَفْسِي إِمَامًا قَانِمًا غَابَ شَخْصُهُ وَلَيْسَ لَهُ فِي الْعَالَمِينَ مُمَائِلٌ
بِنَفْسِي مَنْ يُخَيِّي شَرِيعَةً جَدَّهُ وَيَقْضِي بِحُكْمٍ لَمْ يَزِمُهُ الْأَوَائِلُ
وَيَجْتَنِّ أَصْلَ الظَّالِمِينَ وَقَزَعَهُمْ وَيُخَيِّي بِهِ رَسْمَ الْعُلَى وَالْفَضَائِلِ
فَيَارَبَّ عَجَلٌ فِي ظُهُورِ إِمَامِنَا وَهَذَا دُعَاءٌ لِلْبَرِيَّةِ شَامِلٌ

جان به قربان کسی کز هجر او آواره‌ام
در کفش باشد ز سوی حق لوی فتح و نصر
دین جدش را کند احیا و باطل را فنا
اصل و فرع ظالمان را جمله می‌سازد تباه
بارالها در ظهور حضرتش تعجیل کن
او بود خورشید و من در عشق او پروانه‌ام
غایب از انتظار خلق است آن در یکدانه‌ام
حکم داوودی کند آن صاحب دورانه‌ام
جان فدای آنکه من در عشق او دیوانه‌ام
کفر و طغیان و فساد ظالمان تعطیل کن

چون ما نمی‌توانیم حقوق آن حضرت را ادا نماییم، و شکر وجود و فیوضاتش را آن‌طور که شایسته است، به جای آوریم، بر ما واجب است آن مقدار از ادای حقوق آن حضرت را که از دستمان ساخته است، انجام دهیم که: اگر اصل تکلیف دشوار و مشقت بار باشد، در صورتی که مقداری از آن میسر و آسان است، همان مقدار را باید انجام داد.^۱

بهترین امور در زمان غیبت آن حضرت: انتظار فرج آن بزرگوار و دعا کردن برای تعجیل فرج او و اهتمام به آنچه ما به خشنودی آن جناب و مقرب شدن در آستان او است. در باب هشتم کتاب «ابواب الجنّات فی آداب الجمععات» هشتاد و چند فایده از فواید دنیوی و اخروی دعا کردن برای فرج آن حضرت - صلوات الله علیه - را ذکر کرده‌ام.

سبب تألیف کتاب

سپس به فکرافتادم کتاب جداگانه‌ای در این باره بنگارم که آن فواید را دربرگیرد، و به سبک جالبی آن را به رشته تحریر درآورم. ولی حوادث زمان و رویدادهای دوران و ناراحتی‌های پی‌درپی، مانع از انجام این کار می‌شد. تا این که کسی را در خواب دیدم که با قلم و سخن نتوان او را توصیف نمود، یعنی مولا و حبیب دل شکسته‌ام و امامی که در انتظارش هستیم. او را در خواب دیدم که با بیانی روح‌انگیز چنین فرمود:

این کتاب را بنویس و عربی هم بنویس و نام او را بگذار:

«مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام»

۱. و در حدیث آمده: لا یترک المیسور بالمعسور، عوالی اللثالی، ۵۸/۴ (مترجم)

همچون تشنه‌ای از خواب بیدار و در پی اطاعت امرش شدم، ولی توفیق یاری‌ام نکرد، تا این‌که در سال گذشته (۱۳۳۰ ه‍.ق) به مکه معظمه سفر کردم، و چون آنجا را با گرفت، با خداوند - عزوجل - عهد بستم که هرگاه مرا از مهلکه نجات دهد و بازگشتم را به سوی وطن آسان گرداند، تألیف این کتاب را شروع نمایم. پس خداوند بر من منت نهاد و مرا به سلامت به وطن بازگرداند. همچنان‌که همیشه مواهب و الطافش شامل حال من بوده است، پس به تألیف اقدام نمودم تا به عهدی که با خداوند بسته بودم، عمل کرده باشم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ﴾^۱؛ و به پیمان خداوندی هرگاه که پیمان می‌بندید، وفا کنید.

و نیز می‌فرماید: ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾^۲؛ به عهد و پیمان وفا کنید که از پیمان [در قیامت] پرسش می‌شود.

اینک کتابی برگیر که «همچون بهشتی بالا بلند و عالی مرتبه است و ثمراتش در دسترس و نزدیک به فهم، هیچ سخن بیهوده‌ای از آن نشنوی، در آن چشمه‌ها (ی علم و معرفت) جاری است. هشت باب (بخش) دارد، تا مایه تذکری برای شما قرارش دهیم. و البته گوش شنوای هوشمندان آن را خواهد شنید». و خاتمه‌ای برای این کتاب قرار می‌دهیم که «نه در دسری در آن یابند و نه مستی»، «مهرش مشک است و برای چنین نعمت و شادمانی باید که عاقلان بر یکدیگر پیشی گیرند»، «و برای چنین اثری باید که عاملان کار کنند».^۳

۱. سوره نحل، آیه ۹۱. ۲. سوره اسراء، آیه ۳۴.

۳. آنچه بین گیومه است ترجمه و یا مضمون آیه‌ای است که مؤلف معظم به طرز جالبی در آخر مقدمه‌اش آورده است. این آیات در سوره‌های: حاقه، غاشیه، واقعه، مطفین، و صافات می‌باشد. (مترجم).

بخش اول:

شناختن

امام زمان - عجل الله فرجه الشريف -

واجب است

ایمان بدون شناخت امام زمان علیه السلام تحقق نمی پذیرد؛ در این مطلب هم دلیل عقلی هست و هم دلیل نقلی.

۱ - دلیل عقلی

علّت ها و فلسفه هایی که برای ضرورت و لزوم وجود پیامبر گفته اند، همان علّت ها برای ضرورت وجود جانشین و وصی پیغمبر نیز صادق است که پس از وفات آن حضرت لازم است بوده باشد تا مردم به جانشین پیغمبر در شؤون مختلف زندگی خود مراجعه کنند، همان گونه که به پیغمبر مراجعه می کردند، پس بر خداوند متعال واجب است که او را نصب فرماید و بر مردم نیز واجب است آن امام را بشناسند؛ زیرا که پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد. اگر کسی اشکال کند که: علّت برانگیختن پیغمبر با این مورد فرق می کند؛ زیرا که مردم در امور معاش و شؤون زندگی مادی و جنبه های اخروی و امور مربوط به معاد، به پیغمبر نیازمندند تا از جانب خداوند قانونی برای آنان بیاورد و مطابق آن عمل نمایند و چون پیغمبر آنچه مورد نیاز مردم است را برای آنان آورد و قواعد و احکامی برایشان بیان فرمود و مردم آن ها را شناختند و عمل کردند، دیگر نیاز برطرف می شود و برای بیان و آموزش قواعد و احکام دین وجود علما و کتاب های مربوطه بسنده است، پس وجود وصی و جانشین پیغمبر لازم نیست!

در جواب می گویم: این اشکال به چند جهت نادرست است:

اول: پیغمبر صلی الله علیه و آله قواعد را به طور کلی بیان فرموده و دستورات دین را به مقدار مورد نیاز عموم در آن زمان تشریح کرده است، و این مطلب برای کسانی که به احادیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه کنند واضح است. بنابراین احتیاج مردم با آن مقدار از بیان برطرف نشده، بلکه پاره ای از مسائل حتی بر علما و دانشمندان بزرگ پوشیده می ماند - تا چه رسد به دیگران - پس افراد بشر از وجود

امام و پیشوای معصوم ناگزیر هستند تا به او مراجعه کنند و مطالب مورد نیاز خویش را از او بیاموزند.

البته تردیدی نیست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام احکام و علوم را به وصی خود سپرده که پس از آن حضرت علیه السلام، رهبری مردم را - از طرف خداوند - به عهده داشته است، و هر امامی به امام بعد از خودش سپرده تا این که نوبت به امام زمان ما - عجل الله فرجه الشریف - رسیده است. باری، امامان علیهم السلام احکام الهی را که از پیغمبر گرفته اند برای مردم بیان می کنند و آنان را با مبانی و مفاهیم دین مقدس آشنا می سازند.

همچنین تردیدی نیست که آن بیانگر احکام دین اگر معصوم نباشد، مردم به گفته های او اطمینان و اعتماد نخواهند کرد و هدف از برگزیدن او تحقق نخواهد یافت.

دوم: افراد انسان به خاطر وضع طبیعی که دارند و با توجه به هواها و خواسته های نفسانی شان، در نزاع و کشمکش و اختلاف واقع می شوند، این معنی را با وجدان احساس نموده و با چشم می بینیم، لذا مقتضای لطف خداوند است که برای از میان رفتن هر گونه نزاع و اختلاف، شخصی را تعیین نماید که حقایق و واقعیت ها را کاملاً بداند، تا در هر زمان مردم به چنین شخصی رجوع کنند و در نزاع ها و مراغه ها از او کمک بگیرند، و در نتیجه حق به حقدار برسد و عدالت الهی در میان مردم گسترش یابد. و آن شخص که خداوند او را برای رفع اختلاف و نزاع برگزیده، همان امام علی است که مردم وظیفه دارند از او پیروی کنند و در شؤون مختلف خود به او مراجعه و بر او اعتماد نمایند.

اگر اشکال کنید که امامان علیهم السلام در زمان حضورشان جز بر مبنای قواعد ظاهری حکم نمی کردند، و به عبارت دیگر: آنان روی قواعدی که علما در زمان غیبتشان حکم می کنند حکم می کردند. پس چگونه ادعا می شود که مقتضای لطف الهی تعیین و نصب امام است تا بر مبنای حق و واقعیت ها حکم کند؟

می گویم: این روش به خاطر مانعی بود که از ناحیه مردم وجود داشت، چنان که مانع ظهور امام نیز از طرف مردم است. پس در این صورت هیچ گونه اعتراضی بر آنان وارد نیست و به هیچ وجه نباید خیال کرد که این امر با لطف الهی متناقض است. دلیل بر این مدعی روایاتی است که از خود ایشان وارد شده و تصریح می کند که چنانچه ریاست و خلافت به طور کامل به آنان واگذار می شد و در تصرفات، دستشان باز می بود، به حکم آل داوود حکم می کردند و احکام واقعی را

برای مردم آشکار می ساختند. از جمله روایتی است که در اصول کافی از ابوعبیده حذاء آمده است که حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام فرمود: ای ابوعبیده! هر گاه قائم آل محمد علیهم السلام بپاییزد، به حکم داوود و سلیمان علیهم السلام حکم می کند و از بین و شاهد نخواهد پرسید.^۱

و در همان کتاب در خبر صحیح از ابان منقول است که گفت: از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: دنیا تمام نخواهد شد تا این که مردی از تبار من ظهور نماید که به حکم آل داوود حکومت کند و از بین و شاهد پرسد، به هر موجودی حَقّش را می دهد.^۲

و نیز در همان کتاب به سند صحیح از عمار ساباطی آمده است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: اگر حکومت به دست شما رسد چگونه حکم خواهید کرد؟ فرمود: به حکم الهی و به حکم داوود؛ پس هر گاه بر ما قضیه ای پیش بیاید که حکم آن نزد ما حاضر نباشد، روح القدس آن را به ما القا خواهد کرد.^۳

و نیز به سند خود از جعید همدانی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت پرسیدم: روی چه مبنایی حکم می فرمایید؟ فرمود: به حکم آل داوود؛ و اگر کاری بر ما دشوار گردد، روح القدس برایمان خواهد آورد.^۴

می گویم: در بخش چهارم همین کتاب حرف «ح» مطالبی در این زمینه خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی.

سوم: اگر فرض کنیم تمام علما و دانشمندان به تمام احکام عمل کنند، باز هم وجود ایشان ما را از وجود امام بی نیاز نمی سازد، زیرا که آنان از سهو و اشتباه معصوم نیستند. پس در هر زمان از وجود شخص معصومی که از خطا و اشتباه محفوظ باشد ناگزیر هستیم. تا مرجع و پناه مردم بوده، حقایق احکام را برایشان بیان فرماید. و آن شخص معصوم هیچ کس جز امام نیست.

در این جا اگر کسی بگوید: نبودن امام با بودنش در حالی که از دیدگان مردم پنهان و غایب باشد چه فرق می کند؟ می گویم اولاً: نظر به این که مانع ظهور و آشکار بودن آن حضرت، ناشی از خود مردم است، این مطلب منافاتی با لطف خداوند ندارد. و دلیل نمی شود بر این که احتیاجی به وجود آن حضرت علیه السلام نیست، بلکه بر مردم واجب است که موانع ظهور را برطرف سازند تا از نور مقدّسش بهرمند شوند و از انواع علوم و معارفش استفاده کنند.

۱. اصول کافی: ۳۹۷/۲.

۲. اصول کافی: ۳۹۷/۲.

۳. اصول کافی: ۲۴۸/۲.

۴. اصول کافی: ۲۴۹/۲.

ثانیاً: غیبت آن حضرت در همه زمان‌ها و از همه انسان‌های مؤمن نیست، بلکه برای بسیاری از بزرگان مؤمنین اتفاق افتاده است که به خدمت حضرتش شرفیاب شده و به محضر مقدّسش راه یافته‌اند. جریانات آنان در کتاب‌های علمای بزرگوار ما ضبط است، و بیان آن‌ها فعلاً از بحث ما خارج است. و حکایات به خاطر این‌که به طور متواتر نقل شده برای ما موجب یقین است. ثالثاً: منافع وجود مبارک آن حضرت منحصر در بیان علوم نیست، بلکه همه آنچه از مبدأ و سرچشمه فیض الهی به مخلوقات می‌رسد، از برکات وجود او می‌باشد که در بخش سوم کتاب این موضوع را بیان خواهیم کرد؛ ان شاء الله تعالی.

۲- دلیل نقلی

روایات بسیاری که در حدّ تواتر است در این باره وارد شده که ما به خاطر رعایت اختصار به ذکر قسمتی از آن‌ها که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی آورده است، اکتفا می‌کنیم:

۱- خبر صحیح از معاویه بن عمار است که: حضرت صادق علیه السلام درباره آیه مبارکه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^۱؛ و برای خداوند نیکوترین نام‌ها است، پس او را با آن‌ها بخوانید. فرمود: به خدا قسم، ما آن اسماء حسنی (نیکوترین نام‌ها) هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد، مگر با شناخت و معرفت ما.^۲

می‌گوییم: شاید تعبیر از امامان به «اسماء» به خاطر این باشد که آنان دلیل و راهنمای مردم به سوی خداوند هستند و نشانه‌های قدرت و جبروت الهی می‌باشند، همانطور که اسم نشانه‌ای است برای صاحب آن که بر او دلالت می‌کند؛ خدا داناست.

۲- خبر صحیح از عبد صالح حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که فرمود: حجّت خداوند بر خلقش تمام نمی‌گردد مگر به وسیله امامی که شناخته شود.^۳

می‌گوییم: اشاره حضرت به وجوب برپا کردن دلیل و حجّت بر خداوند متعال است، و شناخت خداوند ممکن نیست مگر به وجود امام علیه السلام، پس شناخت امام بر مردم واجب است و تعیین او بر خداوند لازم.

۲. اصول کافی: ۲/۲۴۹.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۳. اصول کافی: ۱/۱۴۳.

۳- خبر صحیح خطبه‌ای از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت شده است که در آن، حال و صفات ائمه علیهم السلام را یاد می‌کند. در آن خطبه چنین آمده است: به راستی که خداوند - عزوجل - به وسیله امامان بر حق از خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دین خویش پرده برداری کرده و به وجود آنان راه و روش خود را آشکار ساخته، و از درون چشمه دانش خویش به وسیله ایشان عطا فرموده است. از امت محمد صلی الله علیه و آله هر که مقام ولایت امامش را درک کند، مزه شیرین ایمان را خواهد چشید، و برتری و زیبایی‌های اسلام را خواهد دانست؛ «لَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لِحَلْفِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَازِدِهِ وَغَالِيهِ»؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی امام را نشانه‌ای برای ره‌یابی خلق خود قرار داده؛ او را بر اهل طبیعت و جهان خویش حجت ساخته و تاج و قار بر سر او نهاده است. چنان‌که نور جبروت او را فرا گرفته، با ارتباطی غیبی تا آسمان پیوسته، و فیوضات الهی از او قطع نگشته است، و آنچه پیش اوست جز به وسائل کامله او درک نشود. خداوند جز به معرفت امام اعمال بندگان را نمی‌پذیرد. هر چه از امور مشتبه و مشکل و سنن پیچیده و نامعلوم و فتنه‌های غلط‌انداز بر امام عرضه شود، کاملاً بر آن‌ها آگاه و داناست. خداوند - تبارک و تعالی - برای همیشه امامان را از فرزندان حسین علیه السلام به خاطر هدایت خلق اختیار می‌کند و از نسل هر امام به منظور به عهده گرفتن منصب راهبری و امامت، یکی را برمی‌گزیند. آنان را پاک و معصوم ساخته و برای خلق خویش تعیین نموده و مورد پسند و رضای خویش قرار داده است. هرگاه یکی از امامان علیهم السلام وفات یابد، امام دیگری از نسل وی بر جای بگمارد، تا راهنمایی نشانگر راه راست آشکار، و نوربخش و هدایتگری درخشان، و حجتی آگاه بوده باشد. این امامان از طرف خداوند به پیشوایی مردم نصب شده‌اند (آنان مردم را) به حق هدایت نموده، بدین‌سان عدالت را اجرا کنند. حجت‌های الهی، راعیان و داعیان مردم به سوی اویند، که با راهنمایی‌های آنان، بندگان خدا دینداری کنند، و سرزمین‌ها به نورشان آباد گردد و از برکت آنان ثروت‌ها و ذخائر کهن فزونی گیرد. پروردگار، آنان را مایه حیات و زندگی مردم ساخته و به وسیله ایشان تاریکی‌ها را روشن نموده، و آنان را کلیدهای سخن و ستون‌های اسلام قرار داده است و بدین ترتیب تقدیر حتمی الهی در مورد ایشان جاری شده است.

پس امام همان شخصی است که خداوند او را پسندیده و برگزیده و رهبری مردم را به او تفویض نموده و محرم اسرار غیبی و امید بندگان خویش قرار داده است، که به فرمان او قیام نماید. باری پروردگار او را بدین امور برگزیده و در عالم ذر او را زیر نظر خود ساخته و پرداخته،

و برای همین امور پرورش داده است. پیش از آفرینش موجودات، نور امام را همچون سایه‌ای در سمت راست عرش آفرید، و در علم غیب خویش حکمتش را به او عنایت فرمود. او را به علم خود برگزید و به خاطر پاکی اش انتخاب کرد.

امام یادگاری از آدم، بهترین فرزند از نوح، برگزیده خاندان ابراهیم، سلاله اسماعیل و زبده از عترت محمد ﷺ است، که همیشه در رعایت و عنایت مخصوص خداست؛ او را حفظ می‌کند و به حمایت خود نگه می‌دارد؛ دام‌های شیطان و لشکریانش را از او دور می‌سازد، و حوادث شب هنگام و افسون جادوگران فاسق را از او دفع می‌نماید؛ بدی‌ها را از او برگردانده تا از بلاها دور و از آفت‌ها محفوظ بماند، از لغزش‌ها معصوم و از هرگونه زشت‌کاری و هرزگی مصون باشد.

امام در آغاز کارش به خویشتن داری و نیکوکاری مشهور است و در انتهای امر به عفاف و علم و فضل موصوف. امر امامت پدرش به او می‌رسد ولی در زمان حیات پدر دم نمی‌زند. هنگامی که دوران امامت و حیات پدرش سپری گشت و مقدرات الهی در حَقّش تحقّق یافت و اراده خداوند او را به سر منزل محبّت خود برد، یعنی عمر پدر پایان یافت، امر خداوند پس از او به وی می‌رسد، و خداوند دین خود را به او می‌سپرد، وی را بر بندگان حَبّت؛ در جهان قیّم و سرپرست؛ به روح خود تأیید؛ از علم خود برخوردار و به حقّ‌گویی آگاهش می‌نماید؛ راز خود را به وی می‌سپرد و برای امر بزرگش بیا می‌دارد و از فضیلت علمش او را مطلع می‌سازد؛ رهبر خلق و حَبّت مطلق اهل عالمش می‌گرداند و روشنایی اهل دین و ولیّ بندگان قرار می‌دهد و برای امامت خلق، او را می‌پسندد و سرّ خویش بدو می‌سپرد، وی را حافظ علم خود می‌نماید و حکمتش را در او نهاده، زمامداری اهل دینش را از او می‌خواهد، و برای امر بزرگش او را مخصوص می‌گرداند و روش‌های دین و فرائض و حدود خود را به وجود او احیا می‌نماید. امام هم با نور درخشنده و درمان‌های سودمند، هنگام حیرت‌های نادانان که به دام اهل جدل گرفتار آمده‌اند، به عدل اقدام و قیام کرده، با بیان روشن و راهنمایی‌های واضح از هر سوی مردم را ارشاد می‌فرماید، و در همان خطّ مشی که پدران راستگوی درستکارش رفته‌اند می‌رود. پس هر که حقّ چنین عالمی را نادیده بگیرد، بدبخت و شقاوتمند و هر که او را انکار نماید گمراه است، و کسی علیه او کارشکنی نکند مگر این‌که بر خداوند -جلّ و علا- جرأت و جسارت کرده باشد.^۱

یکی از شرح کنندگان گوید: عالم - یعنی مخلوق - در عبارت: «وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَىٰ مَوَادِّهِ وَغَالِمِهِ...» عطف است بر اهل یا بر موادّ، و شاید منظور از این کلمه عقل‌ها باشد، زیرا که موادّ معرفت همان عقل است و این دو اضافه، یعنی موادّ و عالم به ضمیر خداوند، به تقدیر لام ملکیت و اختصاص است، یعنی خداوند امام را حجتّ قرار داد بر اهل عقول و غیر اهل عقول، زیرا که امام علیه السلام بر همه مخلوقات حجتّ است و هر چیزی باید که در تسبیح و تقدیس و عبادت و نحوه خضوعش به امام مراجعه کند.

احتمال دیگری نیز هست که منظور از موادّ عالم، زمانیات و جسمانیات باشد و منظور از عالم، عالم مجزّرات و روحانیات. اما احتمال این که مراد از اهل موادّ، اهل محبتّ باشد بعید است. چنان که عطف را تفسیر و بیان مطلب قبل پنداریم.

می‌گویم: قول صحیح آن است که مجزّدی غیر از خداوند متعال نیست، و سخن فوق در این باره - که مجزّدی غیر خداوند فرض شود - دلیل محکمی ندارد، بلکه دلیل برخلاف آن هست که در جای خود ثابت شده است و این جا جای گستردن بحث نیست. و اما عطف را تفسیر و بیان مطلب قبل دانستن بعید نیست، هر چند که قاعده این است که با عطف، معنی دیگری ذکر شود. ۴ - به سندی همچون صحیح از حضرت باقر یا حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: بنده خدا مؤمن نخواهد بود مگر این که خدا و رسول و همه امامان علیهم السلام را بشناسد و نیز امام زمانش را بشناسد و در تمام امور خود به او مراجعه کند و تسلیم امر وی باشد. سپس فرمود: چگونه می‌شود که آخرین امام را بشناسد در صورتی که اولین امام را نشناخته باشد.^۱

۵ - به سند صحیح از زراره روایت است که گفت: به حضرت امام باقر علیه السلام گفتم: مرا از شناختن امام از شما خاندان آگاه ساز، آیا شناخت او بر همه مردم واجب است؟ فرمود: خداوند - عزوجل - حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بر همه مردم جهان به عنوان رسول و حجتّ الهی بر همه خلایق در زمین برانگیخت. پس هر آن که به خداوند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا ایمان آورد و از او پیروی نمود و رسالتش را تصدیق کرد، بر او واجب است که امام از ما را باز شناسد و هر آن که به خدا و رسول او ایمان نیاورده، از وی تبعیت نکرده، او را تصدیق ننموده و حقّ خدا و رسول او را نشناخته، چگونه شناخت امام بر او واجب باشد در حالی که هنوز ایمان به خدا و رسول او نیاورده و حقّ آن‌ها را نشناخته است؟^۲

می‌گویم: منظور این است که وجوب معرفت و شناخت خدا و رسول از نظر رتبه مقدم است بر وجوب شناخت امام، نه این که نفی وجوب امام شده باشد از کسی که خدا و رسول را نمی‌شناسد. به عبارت دیگر بر هر کس در مرحله اول لازم و واجب است خدا و رسول او را بشناسد و در مرحله دوم نسبت به امام و پیشوایی که خداوند برای او تعیین فرموده شناخت و معرفت پیدا کند.

۶- در خبر صحیح از محمد بن مسلم روایت است که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السلام می‌فرمود: هر که دینداری خدا کند در حالی که خود را در آن به رنج اندازد ولی امام منصوب از طرف خدا برای او نباشد، تلاش او پذیرفته نیست و گمراه و سرگردان است، و خداوند کردار او را بد می‌شمارد. او به مانند گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و شب و روز می‌جهد و می‌دود، می‌آید و شب گله غریبی ببیند و بدان دل نهد و فریب آن بخورد و با آن در آغوش شب را بگذراند، هنگامی که چوپان، گله خود را براند، آن چوپان و گله را نشناسد و سرگردان بجهد و چوپان و گله خود را بطلبد، و گله‌ای با چوپانش ببیند و بدان دل نهد و فریفته گردد، و چوپان بر آن بانگ زند که: به چوپان و گله خودت پیوند، زیرا تو گم‌گشته و سرگردانی و از چوپان و گله‌ات برکناری، و آن گوسفند گم‌شده، هراسان و سرگردان و تنها بجهد و چوپانی ندارد که او را به چراگاه خودش رهبری کند یا برگرداند. در همین اثنا که حیران است، بناگاه گرگ از گم شدنش فرصت جویی کند و او را بخورد. «وَاللّٰهُ يَأْمُرُكَ أَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ طَاهِرٍ [ظَاهِرٍ] غَادِلٍ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا...»؛ به خدا قسم ای محمد! حال کسی که در این امت به دامان امامی که طاهر [یا ظاهر] منصوب از طرف خداوند بوده باشد دست نزنند، گم شده و سرگردان است و اگر بر این حال بمیرد در کفر یا نفاق مرده است. ای محمد! بدان که رهبران ستم و پیروانشان از دین خدا برکنارند، راستی که گمراهند و گمراه‌کننده و همه کارهایشان مانند خاکستری است در برابر گردباد روز طوفانی، به هیچ وجه بر آنچه کسب کرده‌اند دسترسی ندارند. این است همان گمراهی دور.^۱

می‌گویم: این که می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ طَاهِرٍ [ظَاهِرٍ] غَادِلٍ...»؛ اگر در متن حدیث طاهر باشد، منظور عصمت امام است، یعنی هر که دست به دامان

امام معصومی نزنند... و اگر ظاهر باشد، یعنی وجود امامی که آشکار است برای مردم با دلایل واضح و نشانه‌های روشن، هر چند که امام از نظرهای کوتاه‌بین غایب باشد.^۱

۷- به سندی که مانند صحیح یا بنا به بعضی وجوه، صحیح است از حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرمود: البته کسی خدای را می‌شناسد و عبادت می‌کند که خداوند را و امام خود را که از خاندان ما است بشناسد، و هر آن‌که خدای - عزوجل - را شناخته و امام از خاندان ما را شناخته باشد، غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است. به خدا سوگند گمراهی همین است.

۸- در خبر صحیح از حضرت باقر علیه السلام آمده است که فرمود: قلّه و بلندی امر و کلید آن و راه اشیا و رضایت پروردگار اطاعت از امام است، بعد از معرفت و شناخت او که خداوند - عزوجل - می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا...﴾^۲؛ هر آن‌که از فرستاده حق پیروی می‌کند به راستی که خدای را اطاعت کرده است و هر که سرباز زند پس تو مسؤول او نیستی. و اگر شخصی شب‌ها به عبادت برخیزد و روزهایش را روزه بدارد و تمام مالش را صدقه دهد و همه سال‌های عمرش حج خانه کعبه را انجام دهد، اما ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او انجام پذیرد، حق ثواب نزد خداوند برای او نیست و او از اهل ایمان نمی‌باشد.^۳

۹- در خبر صحیح از عیسی بن السری ابوالیسع روایت شده است که گفت: به حضرت ابو عبد الله الصادق علیه السلام گفتم: پایه‌های اسلام را که هیچ کس نمی‌تواند در شناختن آن‌ها تقصیر کند که اگر در آن‌ها اخلال نماید دینش فاسد خواهد بود و اعمالش در درگاه الهی پذیرفته نیست و هر که آن‌ها را بشناسد و به آن‌ها عمل کند دینش مورد پسند پروردگار بوده و به خاطر ندانستن امور دیگر در فشار واقع نخواهد شد برای من بیان فرمایید؟

۱. مؤید این مطلب روایتی است که ثقة الاسلام کلینی در کافی (۲/۳۳۶) حدیث (۳) از مفصل بن عمر نقل می‌کند که گفت: از حضرت ابو عبد الله (امام صادق علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: مبدا فاش کنید، به خدا قسم امام شما سالیانی از روزگار غایب خواهد شد و شما در امتحان سخت واقع خواهید شد. تا اینکه درباره او سخنان مختلف گفته می‌شود: مرده، کشته شده، در کدام وادی رفته است؟ البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود و در امواج حوادث واژگون خواهند شد؛ همانطور که کشتی در امواج دریا واژگون می‌شود. پس کسی نجات نمی‌یابد مگر آنکه خداوند از او پیمان گرفته، و در دلش ایمان ثبت گردیده، و او را به وحی از جانب خود تأیید نموده باشد، و دوازده پرچم اشتباه‌انداز برپا خواهد شد که باید رد شود، که نمی‌دانند به کدام سو رو کنند. راوی گوید: آنگاه گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت نگاهی به آفتاب افکند که به ایوان تابیده بود و فرمود: ای اباعبد الله این آفتاب را می‌بینی؟ گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند امر ما از آفتاب روشن‌تر است. (مؤلف)

فرمود: شهادت لا إله إلا الله و ایمان به این که محمد ﷺ فرستاده و رسول خدا است و اقرار به آنچه آن حضرت از جانب خدا آورده، و حق زکات که در اموال هست و ولایتی که خداوند امر فرمود - ولایت آل محمد ﷺ - می باشد.

راوی پرسید: «هَلْ فِي الْوَلَايَةِ شَيْءٌ دُونَ شَيْءٍ فَضْلٌ يُعْرَفُ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ؟» آیا در ولایت چیزی کم تر از چیز دیگر هست (مرتب های مختلف هست) که اقل مراتب آن فهمیده شود؟ فرمود: آری، خداوند متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و رسول و اولای امر خودتان را اطاعت کنید. و پیامبر اکرم ﷺ فرموده: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ هر کس در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

و این امام، پیامبر ﷺ و علی ﷺ بودند، ولی دیگران گفتند معاویه است. سپس حسن ﷺ بود و بعد از او حسین ﷺ و دیگران گفتند یزید بن معاویه!! نه! نه! این ها برابر نبودند. آن گاه ساکت شد بعد فرمود: آیا برایت نیفزایم؟ حَكَمُ الْأَعْوَرِ یکی از حضار عرضه داشت: چرا، فدایت گردم. فرمود: سپس علی بن الحسین ﷺ بود، سپس ابوجعفر محمد بن علی ﷺ، و شیعیان پیش از زمان امامت حضرت ابوجعفر باقر ﷺ مناسک حج خود را نمی دانستند تا این که آن حضرت در علم را بر آنان گشود و مناسک حج و حلال و حرام را بیان فرمود تا این که مردم نیازشان به اهل بیت ﷺ شد، بعد از آن که به دیگران نیازمند بودند و بدین ترتیب خواهد گذشت و زمین جز با امام نخواهد بود. و هر کس بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته باشد مانند آن است که در دوران جاهلیت مرده باشد، و نیازمندترین وقت برای تو نسبت به آنچه بر آن هستی، هنگامی است که روح به این جا برسد - به گلویش اشاره کرد - و دنیا از تو جدا شود، خواهی گفت: من بر وضع خوبی بودم و مذهب نیکی داشتم.^۲

می گویم: این که راوی پرسید (آیا در ولایت چیزی کم تر از چیزی هست؟) دو احتمال دارد: الف) آیا حدّ معینی برای ولایت وجود دارد که کم تر از آن حدّ جایز نباشد که سائل آن را اخذ کند؟ که امام ﷺ با ذکر دو امر او را پاسخ گفت: اول معرفت امام و دوم اطاعت از او، و استدلال نمود به آیه کریمه اطاعت و به روایت پیغمبر اکرم ﷺ درباره معرفت امام ﷺ. این وجه را حدیث صحیحی که گذشت تأیید می کند.

ب) این که منظور بیان دلیل از قرآن یا سنت پیغمبر ﷺ است که بر وجوب ولایت آل محمد ﷺ دلالت کند تا بر مخالفین حجت باشد، چون که وقتی حضرت فرمود: «ولایتی که خداوند به آن امر فرموده، ولایت آل محمد ﷺ است». راوی سؤال کرد: آیا در این باره چیزی هست یعنی دلیلی که نزد مخالفین معتبر باشد که نتوانند آن را رد یا انکار کنند؟ پس آن حضرت دو دلیل ذکر کرد، یکی از قرآن مجید و دیگری از سنت که آن ها را مخالفین نمی توانند رد کنند. توضیح: دلالت آیه و حدیثی که امام ﷺ استدلال فرمود این که: هر کس کم ترین بینشی داشته باشد، اگر عقل خود را وادار سازد اعتراف خواهد کرد که خداوند متعال به بندگان مؤمن خود امر نمی کند از یک نفر فاسق فاجر معصیت کار ستمگر پیروی نمایند، بلکه آن ها را امر می کند که از یک انسان عالم زاهد معصوم پیروی نمایند. همچنین پیغمبر ﷺ حکم نمی کند که هر کس بمیرد در حالی که یک انسان متجاهر به انواع گناه و معصیت مثل معاویه و یزید و امثال این ها را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است، بلکه واجب است به کسی رجوع شود که جز به وسیله او احکام را نتوان شناخت. و مؤید این احتمال آخر حدیث است که فرمود: «وَقَالَ الْآخِرُونَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَلَا سَوَاءَ وَلَا سَوَاءَ».

روایت صحیح محمد بن مسلم که قبلاً گذشت نیز مؤید این معناست.

۱۰- در حدیث صحیح از حارث بن المغیره آمده که گفت: به حضرت ابوعبدالله صادق ﷺ گفتم: آیا پیغمبر ﷺ فرموده است: «مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؟ فرمود: آری. عرضه داشتم: این کدام جاهلیت است آیا جاهلیت مطلق یا جاهلیت کسی که امامش را نشناخته؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و ضلال.^۱

می گویم: احادیث وارده در این باب بسیار زیاد است.

۱۱- در کمال الدین آمده که: امام ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ فرمود: هر کس در چهار چیز شک کند به همه اموری که خداوند تبارک و تعالی نازل فرموده کافر است، یکی از آن ها معرفت امام در هر زمان به شخص و صفتش می باشد.^۲

۱۲- همچنین در آن کتاب از امام صادق ﷺ از پدران بزرگوارش ﷺ آمده که رسول اکرم ﷺ فرمود: هر کس قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش منکر شود به مرگ جاهلیت مرده است.^۳

۱. کمال الدین: ۴۱۳/۲.

۲. اصول کافی: ۳۷۷/۲.

۳. کمال الدین: ۴۱۲/۲.

۱۳- و در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: هر کس منکر قائم از فرزندانم شود مرا منکر شده است.^۱

۱۴- در غیبت نعمانی به سند خود از حضرت صادق علیه السلام آورده که آن حضرت فرمودند: هر کس شبی را به صبح آورد در حالی که امام زمانش را نشناسد به مردن جاهلیت می میرد.^۲ و اخبار بسیار دیگر که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است.

اما منظور از معرفت و شناخت چیست؟ در اول باب هشتم خواهد آمد که آنچه واجب است در معرفت دو امر است: یکی شناختن شخص امام با اسم و نسب او. دوم: شناخت صفات و خصوصیات او که با آنها از دیگران امتیاز می یابد. ان شاء الله به تفصیل خواهد آمد.

توجه: متأخرین از مجتهدین برآنند که: خبر صحیح آن است که راوی آن در هر طبقه عادل امامی باشد. ولی متقدمین گفته اند: خبر صحیح خبری است که اطمینان حاصل شود که از معصوم صادر شده است. در این باب منظور من از صحیح همان معنی اول است و هرگاه تعبیر کرده ام که این خبر همچون صحیح است یا بنابر بعضی وجوه صحیح، به معنی دوم است.

بخش دوم:

اثبات امامت حضرت

حجة بن الحسن

العسكري - عجل الله فرجه الشريف -

خواننده عزیز! خداوند من و شما را بر اندیشه محکم و استوار و ایمان به حق در دنیا و آخرت پایدار نماید، و بین ما و خلف منتظر از خاندان عصمت و طهارت جمع فرماید. بدان که هیچ راهی برای اثبات امامت نیست مگر نص و معجزه. زیرا همان طور که در جای خود ثابت شده از جمله شرایط امام، عصمت است که اگر امام معصوم نباشد، هدف از نصب او تحقق نمی یابد، و به اصطلاح نقض غرض لازم می آید.

عصمت حالتی است نفسانی و مرتبه ای است که از نظر مردم پوشیده است و کسی آن را نمی داند مگر خداوند و کسانی که خداوند علم آن را به آنها الهام فرموده باشد. در این رابطه بر خداوند است که امام معصوم را با یکی از دو راه به مردم معرفی کند:

۱- به وسیله پیغمبر ﷺ و یا امام قبلی.

۲- به وسیله معجزه ای که به دست او انجام شود، و چون امام برای مردم معین شده بر آنها واجب است که به او مراجعه کنند و اعتماد نمایند که: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»؛ و برای هیچ مرد و زن مؤمنی این حق نیست که هرگاه خدا و رسول او کاری را لازم کنند، ایشان در کارشان اختیار [گزینشی] داشته باشند. و هر آن که خدا و رسول او را نافرمانی نماید، حقا که در گمراهی آشکاری افتاده است. و شاهد بر آنچه گذشت احادیثی است که از نظر معنی متواتر است:

۱- حدیثی است که شیخ ثقة جلیل احمد بن ابی طالب طبرسی^۲ در کتاب الاحتجاج آورده

۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۲. در علمای ما - شیعه امامیه - سه نفر به طبرسی معروف بوده اند: یکی مؤلف همین کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج، دوم شیخ ادامه در صفحه بعد

است. این حدیث هر چند که طولانی است ولی فواید بسیار و امور مهم دارد. در این حدیث امامت مولای ما -عجل الله فرجه الشریف- با نصّ و معجزه اثبات شده و این که ائمت را نشاید برای خود امامی اختیار کند، پس تعجّبی ندارد که تمام این حدیث را بیاوریم و از خداوند می خواهیم که ما را اهل پذیرش این حدیث قرار دهد. شیخ طبرسی -که خدایش رحمت کند- چنین گفته است: «احتجاج حضرت حجت قائم منتظر صاحب الزمان - درود خداوند بر او و پدرانش باد - سعد بن عبد الله قمی اشعری گفته است: به یک نفر ناصبی که از همه ناصبی ها در مجادله قوی تر بود دچار شدم. روزی هنگام مناظره به من گفت: مرگ بر تو و هم مسلکانت باد. شما رافضی ها، مهاجرین و انصار را مورد طعن قرار می دهید، و محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبت به آنان انکار می کنید، و حال آن که صدیق، بالاترین افراد اصحاب است که به اسلام سبقت جسته، مگر نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را شب هجرت از ترس بر جان او، با خود به غار برد چنان که بر جان خود ترسان بود. برای این که می دانست که او خلیفه و جانشین آن حضرت خواهد شد، لذا خواست که جان او را مانند جان خود حفظ کند تا مبادا وضع دین بعد از خودش مختل شود، در همان حال علی را در رختخواب خود قرار داد، چون که می دانست اگر او کشته شود وضع اسلام مختل نمی گردد، زیرا کسانی از اصحاب بودند که جای او را بگیرند، لذا خیلی به کشته شدنش اهمیت نمی داد.

سعد می گوید: من جوابش را دادم، ولی جواب ها دندان شکن نبود. سپس گفت: شما رافضیان می گوید: اولی و دومی منافق بوده اند و به ماجرای لیلۃ العقبه استدلال می کنید. آن گاه گفت: بگو ببینم آیا مسلمان شدن آن ها از روی خواست و رغبت بود یا اکراه و اجباری در کار بود؟

من در این جا از جواب خودداری کردم، چون که با خود اندیشیدم اگر بگویم از روی اجبار و اکراه مسلمان شدند که در آن هنگام اسلام نیرومند نشده بود تا احتمال این معنی داده شود و اگر بگویم از روی خواست و رغبت اسلام آوردند که ایمان آن ها از روی نفاق نخواهد بود. از این مناظره با دلی پردرد بازگشتم، کاغذی برداشتم و چهل و چند مسأله ای که حلّ آن ها برایم دشوار بود نوشتم و با خود چنین گفتم: این نامه را به نماینده مولی ابو محمد حسن بن علی

عسکری علیه السلام - یعنی احمد بن اسحاق که ساکن قم بود - تسلیم کنم، اما وقتی سراغ او رفتم دیدم سفر کرده است، به دنبال او مسافرت کردم تا این که او را یافتم و جریان را با او در میان گذاشتم. احمد بن اسحاق به من گفت: بیا با هم به سرّمن رأی (سامراء) برویم تا از مولایمان حسن بن علی علیه السلام در این باره سؤال کنیم، پس با او به سرّمن رأی رفتیم تا به درب خانه مولایمان رسیدیم و اجازه ورود خواستیم، اجازه داده شد داخل خانه شدیم. احمد بن اسحاق کوله باری داشت که با عبای طبری آن را پوشانده بود که در آن صد و شصت کیسه از پول های طلا و نقره بود و بر هر یک از آن ها مهر صاحبش بود و چون چشمان به جمال حضرت ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام افتاد، دیدیم که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشد و بر روی رانش کودکی نشسته که در حسن و جمال مانند ستاره مشتری است و دو گیسو بر سر دارد و در پیشگاه آن حضرت انار زرینی قرار داشت که با جواهرات و نگین های قیمتی زینت شده بود، انار را یکی از رؤسای بصره اهدا کرده بود، امام علیه السلام قلمی در دست داشت و با آن روی کاغذ چیزی می نوشت، و هرگاه کودک دستش را می گرفت آن انار را می افکند تا آن کودک برود و آن را بیاورد و در این فرصت هر چه می خواست می نوشت. پس احمد بن اسحاق عبا و کوله بار را نزد حضرت هادی علیه السلام (یکی از القاب امام حسن عسکری علیه السلام است) گشود، پس از آن، حضرت نظری به کودک افکند و گفت: مهر از هدایای شیعیان و دوستانت بگیر. عرضه داشت: ای مولای من! آیا جایز است دست پاک به سوی هدایای نجس و اموال پلید دراز شود؟

آن حضرت به احمد بن اسحاق فرمود: آنچه در کوله بار هست بیرون آورد تا حرام و حلال از هم جدا شود. پس او کیسه ای را بیرون آورد، کودک گفت: این مربوط به فلان بن فلان از فلان محله قم است که شصت و دو دینار دارد، از پول منزلی که فروخته و ارث از پدرش چهل و پنج دینار است و از پول هفت پیراهن چهارده دینار و اجرت سه دکان سه دینار.

مولای ما فرمود: راست گفتی فرزندم، حرام از آن را بیان کن. کودک گفت: در این کیسه دیناری است که در فلان سال در ری سکه خورده، نیمی از نقشش رفته و سه قطعه مقرض شده که وزن آن ها یک داتق و نیم است، حرام در این اموال همین مقدار است که صاحب این کیسه در فلان سال، فلان ماه نزد نساجی که همسایه اش بود یک من و ربع پشم رسیده شده داشت که مدّت زیادی بر آن گذشته بود، پس آن را سارقی دزدید، نساج به او ابلاغ کرد، ولی او سخن نساج را نپذیرفت و به جای آن به مقدار یک من و نیم پشم نرم تر از مال خودش که به سرقت رفته بود

تاوان گرفت، سپس سفارش داد تا برایش پیراهنی از آن بافتند، این دینار و آن مقراض شده‌ها از پول آن پیراهن است.

احمد بن اسحاق گره از کیسه گشود، دینار و مقراض شده‌ها را همان‌طور که خبر داده بود در آن دید. سپس کیسه دیگری بیرون آورد. آن کودک فرمود: این مال فلان بن فلان است از فلان محله قم، پنجاه دینار در آن هست، شایسته نیست برای ما که به آن‌ها دست بزنیم. احمد بن اسحاق گفت: چرا؟ فرمود: به خاطر این که این دینارها از پول گندمی است که صاحب این پول با کشاورزانش قرارداد داشت ولی قسمت خودش را با پیمانه کامل برداشت و قسمت آن‌ها را با پیمانه ناقص داد.

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: راست گفתי فرزندم. سپس گفت: ای پسر اسحاق! این کیسه را بردار و به صاحبانش گوشزد کن و آن‌ها را سفارش نمای که به صاحبان اصلی (= کشاورزان) برسانند که ما به آن نیاز نداریم.

آن‌گاه فرمود: پیراهن آن پیرزن را بیاور. احمد بن اسحاق گفت: آن را - که در ساکی بوده - فراموش کرده‌ام. آن‌گاه رفت تا آن را بیاورد که در این هنگام مولایمان حضرت ابومحمد هادی علیه السلام به من نظر افکند و فرمود: چه عجب این جا آمدی؟ عرضه داشتم: احمد بن اسحاق مرا تشویق کرد که به دیدار شما بیایم. فرمود: پس سؤالاتی که داشتی چه شد؟ عرضه داشتم: به همان حال است ای مولای من! فرمود: از نور چشمم هر چه می‌خواهی بپرس. - و به کودک اشاره کرد - عرضه داشتم: ای سرور و مولی‌زاده ما! برای ما روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طلاق همسران خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرده بود به طوری که روز جمل به عایشه پیغام داد: تو بر اسلام و اهل اسلام هلاکت وارد ساختی [و از مقامت سوء استفاده کردی] و فرزندان را از روی جهل به نابودی کشاندی، اگر از کارهایت دست برداری تو را طلاق خواهم داد. ای مولای من بفرمایید که معنی طلاق در این جا چیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرده بود؟

فرمود: خداوند پاک مقام همسران پیغمبر را بزرگ قرار داد و آنان را به شرافت مادران مؤمنین بودن افتخار بخشید، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: یا ابالحسن! این شرافت تا وقتی برای آن‌ها باقی است که بر اطاعت خداوند استوار بمانند، پس هر کدامشان بعد از من خدای را معصیت کرد به این که علیه تو خروج نمود، او را از همسری من بیرون ساز و افتخار مادر مؤمنین بودن را از او بگیر.

پس از آن گفتم: فاحشۀ مبینۀ چیست که اگر زن آن را مرتکب شود برای شوهر جایز است هرچند در ایام عده او را از خانه خود بیرون راند؟

فرمود: مساحقه است نه زنا؛ زیرا که اگر زنا کرد حد را بر او جاری می سازند و اگر کسی خواست با او ازدواج کند اشکال ندارد و حدی که بر او جاری شده مانع آن نیست. ولی اگر مساحقه کرد، واجب است که سنگسار شود و سنگسار خواری ای است که هر کس را خداوند امر فرموده سنگسار کنند، خوارش کرده، لذا برای کسی روا نیست که به او نزدیک شود.

سپس گفتم: ای زاده پیامبر! از قول خدای - عزوجل - به پیغمبرش موسی علیه السلام خبرم ده که می فرماید: ﴿فَاَخْلَعُ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾^۱؛ کفش هایت را بیرون ساز که در جایگاه مقدس طوًی هستی. فقهای فریقین چنین پندارند که نعلین های حضرت موسی علیه السلام از پوست مردار بوده؟ فرمود: هر کس این حرف را بزند بر حضرت موسی علیه السلام افترا بسته، و او را در نبوتش جاهل پنداشته است؛ زیرا که از دو حال خارج نبود که هر دو خطاست، یا این که نمازش با آن جایز بوده یا نه. اگر نماز جایز بوده پس در آن جایگاه نیز جایز بود که آن را پوشیده باشد هر چند که پاکیزه است و اگر نمازش جایز نبوده پس حضرت موسی باید حرام و حلال را نشناخته باشد و ندانسته باشد که با چه چیز می توان نماز خواند و با چه چیز نمی شود و این کفر است.

گفتم: پس ای مولای من! تأویل این آیه را برایم بیان فرمای؟ فرمود: حضرت موسی در وادی مقدس بود که عرضه داشت: پروردگارا! من محبت را نسبت به تو خالص ساختم و دلم را از غیر تو شستشو دادم، ولی موسی نسبت به خانواده اش سخت علاقه مند بود. پس خداوند متعال فرمود: ﴿فَاَخْلَعُ نَعْلَيْكَ﴾؛ یعنی اگر محبت تو نسبت به من خالص و دلت از میل به غیر من خالی است پس محبت خانواده ات را از قلبت بیرون کن.

عرضه داشتم: بفرمایید تأویل ﴿کهیص﴾^۲ چیست؟ فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده اش زکریا را بر آن مطلع ساخت، سپس بر محمد صلی الله علیه و آله آن را حکایت فرمود، و آن چنین است که وقتی زکریا از پروردگار خواست که نام های پنج تن را به او تعلیم کند خداوند جبرئیل را بر او نازل فرمود و به او نام آنان را آموخت، پس هر گاه زکریا، نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد می کرد هم و غم و اندوه از او دور می شد، ولی هر وقت حسین علیه السلام را

یاد می‌کرد بغض گلویش را می‌فشرد و به نفس زدن می‌افتاد. روزی به پیشگاه خداوند عرضه داشت: اله! چگونه است که وقتی نام چهار تن از اینان را یاد می‌کنم تسلی خاطر می‌یابم و چون حسین را یاد می‌کنم دیده‌ام گریان و ناله‌ام بلند می‌شود؟ خداوند متعال جریان [شهادت] آن حضرت را به اطلاع زکریا رسانید و فرمود: ﴿کَهِیْصُ﴾ پس «کاف» نام کربلا است و «ها» هلاکت عترت پیغمبر، و «یا» یزید است که ستم‌کننده بر حسین علیه السلام می‌باشد، و «عین» عطش حسین علیه السلام و «صاد» صبر اوست.

هنگامی که زکریا این مطلب را شنید تا سه روز مسجدش را ترک نکرد و مردم را از ملاقات با خود ممنوع ساخت و به گریه و زاری پرداخت. بر حسین می‌گریست و می‌گفت: خدایا! آیا بهترین خلایق را به سوگ فرزندش خواهی نشاند؟ پروردگارا! آیا این مصیبت بزرگ را بر او وارد خواهی نمود؟ الهی! آیا جامه‌ عزا بر تن علی و فاطمه خواهی پوشاند؟ آیا غم این مصیبت را به ساحت آن‌ها خواهی رساند؟ آن‌گاه می‌گفت: به من فرزندی روزی کن که چشمم در سنّ پیری به او روشن و محبتش در دلم فتنه انگیزد، سپس مرا در غم از دست دادنش بشناس چنان‌که محمد حبیب خود را در سوگ فرزندش خواهی نشاند. خداوند یحیی را به وی داد، و پس از آن به شهادت او سوگوارش ساخت و مدت حمل یحیی شش ماه بود هم‌چنان که مدت حمل حسین علیه السلام.

سپس گفتم: ای مولای من! بفرماید علت چیست که مردم نمی‌توانند امام برای خودشان برگزینند؟ فرمود: امام اصلاح‌گر است یا فسادگر؟ عرضه داشتم: اصلاح‌گر. فرمود: آیا امکان دارد که فاسدی را انتخاب کنند در حالی که ندانند که در اندیشه او چه می‌گذرد، فکر اصلاح دارد یا افساد؟ گفتم: آری. فرمود: همین است علت که با دلیل روشنی برای تو بیان می‌کنم که عقل تو آن را بپذیرد.

عرضه داشتم: بفرماید. فرمود: بگو ببینم پیامبرانی که خداوند آنان را برگزیده، و کتاب‌های آسمانی بر ایشان نازل کرده، و آنان را با وحی و عصمت تأیید فرموده و پیشوایان امم بودند، از جمله موسی و عیسی با علم و اندیشه برجسته‌ای که داشتند، امکان دارد منافقی را انتخاب کنند در حالی که گمان داشته باشند که مؤمن است؟ گفتم: خیر. فرمود: پس حضرت موسی کلیم الله چگونه شد که با آن همه عقل و علم و نزول وحی بر او، هفتاد نفر از بزرگان قوم و وجوه لشکریانش، کسانی که در ایمانشان و اخلاصشان تردید نداشت، ولی در واقع منافقین را انتخاب

کرده بود. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾؛ و موسی هفتاد نفر از قوم خود را برای میقات ما برگزید. ما که می بینیم شخصی که خداوند او را به نبوت برگزیده (موسی علیّه السلام) به جای اصلح، افسد را انتخاب می کند، می فهمیم که انتخاب کردن جایز نیست جز برای آنکه اسرار نهان و اندیشه های پنهان همه را می داند. و نیز می فهمیم که انتخاب مهاجرین و انصار ارزشی ندارد. بعد از آنکه پیغمبران که می خواستند اهل صلاح را برگزینند، انتخاب آنان بر اهل فساد واقع شد.

سپس فرمود: ای سعد! خصم تو ادعا می کند پیغمبر اکرم ﷺ برگزیده این امت را با خود به غار برد، چون که بر جان او می ترسید همان طوری که بر جان خودش می ترسید؛ زیرا می دانست خلیفه بر امت بعد از خودش اوست. چون لازمه مخفی شدن جز این نبود که او را با خود ببرد، اما علی را در جای خود خوابانید، چون که می دانست خللی که با کشته شدن ابوبکر وارد می شود با کشته شدن علی نیست، چون افرادی هستند که بتوانند جای او را پر کنند! چنین پاسخ داده: مگر نه شما معتقدید که پیغمبر ﷺ فرمود: بعد از من خلافت سی سال است و خلافت را بر مدت این چهار تن ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیهم السلام مخصوص گردانید؟ خصم به ناچار جواب دهد: آری، به او بگو اگر این مطلب درست است، پس چرا با یک خلیفه - فقط ابوبکر - به غار رفت و آن سه نفر دیگر را نبرد؟ با این حساب معلوم می شود که پیغمبر آنان را سبک شمرده؛ چون لازم بود که با ایشان همان طور رفتار می کرد که با ابوبکر. پس چون این کار را نکرد در حقوق آنان سهل انگاری نموده، و مهربانی از آنان دریغ داشته با این که واجب بود به ترتیب خلافتشان با ایشان هم مثل ابوبکر رفتار می کرد.

و اما این که خصم به تو گفت: آن دو نفر آیا از روی خواست و رغبت مسلمان شدند یا از روی اکراه؟ چرا نگفتی: بلکه از روی طمع اسلام آوردند؛ زیرا که آنان با یهود معاشرت داشتند و از برآمدن و پیروزی محمد ﷺ بر عرب باخبر بودند، یهود از روی کتاب های گذشته و تورات و ملاحم، آنان را از نشانه های جریان حضرت محمد ﷺ آگاه می کردند و به ایشان می گفتند که تسلط او بر عرب نظیر تسلط بخت النصر است بر بنی اسرائیل، با این فرق که او ادعای پیغمبری نیز می کند ولی پیغمبر نیست. پس هنگامی که امر رسول خدا ﷺ ظاهر گشت با او کمک کردند

بر شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله، به طمع این که وقتی اوضاع خوب شد و امور منظم گردید، فرمانداری و ولایت جایی هم به آن ها برسد و چون از رسیدن به ریاست به دست آن حضرت مایوس شدند با بعضی از همفکران خود همراه شدند تا در شب عقبه شتر پیغمبر صلی الله علیه و آله را رم بدهند و شتر در آن گردنه هولناک، حضرت صلی الله علیه و آله را بیفکند و کشته شود و صورتشان را پوشانند مثل دیگران. ولی خداوند پیغمبرش را از نیرنگ آنان ایمن قرار داد و حفظ کرد و نتوانستند آسیبی برسانند. آن دو نفر حالشان نظیر طلحه و زبیر است که آمدند و با علی علیه السلام بیعت کردند به طمع این که هر کدامشان فرماندار یک استان بشوند، اما وقتی مایوس شدند بیعت را شکستند و علیه آن حضرت قیام کردند، تا این که عاقبت کارشان بدانجا کشید که عاقبت کار افرادی است که بیعت را بشکنند.

سخن که به این جا رسید، مولایمان امام حسن بن علی علیه السلام برای نماز برخاست، قائم علیه السلام نیز با او برخاست و من از خدمتشان بازگشتم و به جستجوی احمد بن اسحاق برآمدم که دیدم گریان به نزد آمده، گفتم: چرا معطل شدی؟ و چرا گریه می کنی؟ گفت: پیراهنی که مولایم مطالبه فرمود نیافتم. گفتم: ناراحت مباش، برو به حضرت خبر بده. پس بر حضرت داخل شد و برگشت در حالی که با تبسم بر محمد و آل محمد درود می فرستاد. گفتم: چه خبر است؟ گفت: دیدم پیراهن زیر پای مولایم گسترده است، پس حمد الهی را بجای آوردیم و پس از آن روز، چند روزی هم به خانه مولایمان می رفتیم ولی آن کودک را نزد حضرت نمی دیدیم. چون روز وداع و خدا حافظی رسید، من و احمد بن اسحاق و کهلان، همشهری من بر آن حضرت وارد شدیم. احمد بن اسحاق بپاخواست و عرضه داشت: ای فرزند پیغمبر خدا! رفتن نزدیک و غصه مان زیاد است، از درگاه خداوند می خواهیم که درود خود را بر جدّت محمد مصطفی و پدرت حضرت مرتضی و مادرت حضرت سیده النساء و دو سرور جوانان بهشت عمو و پدرت و امامان پاکیزه بعد از ایشان از پدران علیهم السلام و نیز درود و صلوات خود را بر تو و فرزندان قرار دهد، و از خدا می خواهیم که آستانه ات بلند و دشمنان پست و زیون گردند، و خدا نکند که این آخرین دیدارمان با شما باشد. چون سخن احمد بن اسحاق به این جا رسید، حضرت متأثر شد به طوری که اشک از دیدگانش جاری گشت، سپس فرمود: ای ابن اسحاق! دعای خود را از حد مگذران که تو در این سفر خدای را ملاقات خواهی کرد. احمد بن اسحاق تا این سخن را شنید بیهوش

افتاد، و چون به هوش آمد عرضه داشت: تو را به خدا و حرمت جدت قسم می‌دهم که به پارچه‌ای مفتخرم نمایی تا آن را کفن خود قرار دهم؟

مولای ما دست زیر مسند خود برد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و غیر از این را برای خودت مصرف مکن و آنچه خواستی محروم نخواهی شد، البته خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

سعد ادامه می‌دهد: چون برگشتیم در بین راه سه فرسنگ به حلوان مانده، احمد بن اسحاق تب کرد و بیماری سختی گرفت که از زندگی دست شست و هنگامی که وارد حلوان شدیم، در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم. احمد بن اسحاق یکی از همشهریانش را که مقیم حلوان بود نزد خود خواند و سپس به ما گفت: امشب از نزد من بیرون روید و مرا تنها بگذارید. هر کدام از ما به خوابگاه خود رفت، نزدیک صبح فکری به سرم زد، چون چشم گشودم، کافور خادم مولایم ابو محمد علیه السلام را دیدم که می‌گفت: خداوند اجر شما را در این مصیبت زیاد کند، و برایتان این فاجعه را جبران نماید، ما از غسل و کفن رفیق شما فراغت یافتیم، شما برای دفن او برخیزید، زیرا که او مقامش نزد سرور شما از همه‌تان گرامی‌تر است. سپس از چشم ما غایب شد و ما با گریه بر جنازه احمد بن اسحاق حاضر شدیم و حق او را ادا کردیم و مراسم او را به پایان رساندیم، خدا رحمتش کند.^۱

۲ - حدیثی است که ثقة الاسلام کلینی در کافی آورده که امام صادق علیه السلام فرمود: آیا گمان می‌کنید که هر یک از ما به هر کس دلمان بخواهد می‌تواند وصیت کند؟ نه به خدا قسم، بلکه امامت عهد و پیمانی است از طرف خدا و رسولش برای مردی پس از مردی دیگر تا امر به صاحبش برسد.^۲

چون این مطلب را دانستی، باید گفت که امامت مولی و سیّد ما حجة بن الحسن العسكري صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشريف - به هر دو راه (نص و معجزه) به وسیله روایات متواتره ثابت است که در دو فصل قسمتی از آنها را می‌آوریم تا این کتاب از دلیل خالی نباشد.

۱. الاحتجاج: ۲/۲۶۸؛ گفتنی است که حلوان شهری بزرگ در مرز ایران و عراق بوده که اثری از آن بر جای نمانده و شهر سرپل ذهاب - که آرامگاه احمد بن اسحاق در آن زیارتگاه مردم است - در محل آن احداث گردیده است. (مراقد المعارف ۱/۱۱۹). (مترجم)

۲. اصول کافی: ۱/۲۷۷.

فصل اول: قسمتی از احادیث متواتره که به طور خاص بر امامت آن حضرت علیه السلام دلالت دارد.

۱- روایت صحیحی است که ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی از حضرت امام جواد علیه السلام آورده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام همراه حسن بن علی علیه السلام در حالی که به دست سلمان تکیه کرده بود، وارد مسجد الحرام شدند و نشستند که ناگاه مردی خوش قیافه و خوش لباس آمد و بر امیر مؤمنان علی علیه السلام سلام کرد و خدمت آن حضرت نشست. آن بزرگوار جواب سلام او را دادند. سپس گفت: یا امیر المؤمنین علیه السلام! من سه مسأله از تو می‌پرسم، اگر پاسخ آن‌ها را دادی خواهم دانست که این مردم در کار تو خلافتی بزرگ مرتکب شده‌اند که در دنیا و آخرت مسؤول آیند و گرنه می‌فهمم که تو با آنان مساوی هستی و هیچ امتیازی بر ایشان نداری.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن. عرضه داشت: بگو بیسم! الف) وقتی انسان می‌خواهد روحش به کجا می‌رود؟ ب) فراموشی و یادآوری چگونه به انسان دست می‌دهد؟ ج) چطور می‌شود که فرزندان انسان به عموها یا دایی‌های خود شباهت می‌یابند؟

پس امیر مؤمنان علیه السلام روی به امام حسن علیه السلام کرده فرمود: جوابش را بده. امام مجتبی علیه السلام جوابش را داد. آن مرد گفت: من شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و همیشه بر آن گواه بوده‌ام و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست و همیشه بر آن شاهد بوده‌ام. و شهادت می‌دهم که تو وصی رسول خدا و قائم به حجت او هستی. - و به امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرد - و گواهم که تو جانشین و قائم به حجت او هستی - و به امام حسن علیه السلام اشاره کرد - و گواهم که حسین بن علی علیه السلام وصی برادر خود و قائم به حجت اوست بعد از او، و علی بن الحسین علیه السلام قائم به امامت حسین است بعد از او، و محمد بن علی علیه السلام قائم به امامت علی بن الحسین است و جعفر بن محمد علیه السلام قائم به امامت محمد است، و موسی بن جعفر علیه السلام که قائم به امامت جعفر بن محمد است و علی بن موسی علیه السلام که قائم به امامت موسی بن جعفر است و محمد بن علی علیه السلام که قائم به امامت علی بن موسی است و علی بن محمد علیه السلام که قائم به امامت محمد بن علی علیه السلام است و حسن بن علی علیه السلام که قائم به امامت علی بن محمد است و گواهی می‌دهم به مردی که فرزندان حسن است و به کنیه و نام تعبیر نشود تا این که امر او ظاهر گردد و زمین را از عدالت پر کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. درود و رحمت و برکت خدا بر تو باد ای امیر مؤمنان!

سپس برخاست و رفت، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای ابو محمد! در پی این مرد برو بین کجا می رود. حسن بن علی علیه السلام رفت و برگشت و گفت: جز این نبود که پای خود را از مسجد بیرون گذاشت و من ندانستم به کجای زمین خدا رفت. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ابو محمد او را می شناسی؟ امام حسن علیه السلام گفت: خدا و رسولش و امیر مؤمنان داناترند. فرمود: او خضر علیه السلام بود.^۱

۲- روایتی است که شیخ صدوق فقیه سدید ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة به سندی همچون صحیح بنابر بعضی وجوه به نقل از یونس بن عبد الرحمن آورده است که گفت: به محضر امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شدم و عرضه داشتم: یا بن رسول الله! آیا تو قائم به حق هستی؟ فرمود: من نیز قائم به حق هستم، ولی آن قائم که زمین را از دشمنان خدای - عزوجل - پاک کند و آن را پر از عدالت نماید همچنان که از جور و ستم پر شده باشد، پنجمین فرزند من است که غیبتی طولانی دارد، زیرا که بر جان خود می ترسد، در این مدت [که او از نظر غایب است] عده ای از حق برگشته و عده ای دیگر ثابت قدم می مانند، سپس فرمود: خوشا به حال شیعیان ما که در غیبت قائم ما به رشته ولایت ما چسبیده و به دوستی ما ثابت و استوار مانده و از دشمنان ما بیزار بوده باشند، آنان از ما ایند و ما از آنان هستیم که البته ما را به امامت پسندیده اند و ما هم ایشان را به شیعه بودن

۱. در کتاب کمال الدین جواب سؤالات را چنین آورده است:

اما اینکه پرسیدی وقتی شخصی می خوابد روحش کجا می رود؟ جوابش این است که روحش وابسته به باد و باد وابسته به هواست تا وقتی که صاحبش برای بیدار شدن نجند. پس اگر خداوند اجازه دهد که روح به صاحبش برگردد، روح آن باد را می کشد و باد هوا را، پس روح باز می گردد و در پیکر صاحبش استقرار می یابد، ولی اگر خداوند متعال اجازه بازگشت روح را ندهد، هوا باد را و باد روح را خواهد کشید و خواهد برد تا روز محشر به صاحبش بازنگردد.

و اما راجع به یاد و فراموشی آن: دل هر کس در محفظه ای است که بر آن سرپوشی نهاده شده، هرگاه در آن حال بر محمد و آل محمد صلوات فرستد آن سرپوش از آن محفظه برداشته خواهد شد و دل پرتو می یابد و آنچه فراموش کرده بود به یاد می آورد. ولی اگر بر محمد و آل او صلوات نفرستد یا از آن کم نهد، سرپوش بر آن محفظه محکم شود دلش تار، و آنچه در نظر داشت فراموش گردد.

و اما آنچه راجع به نوزاد پرسیدی که مانند عموها یا دایی های خود می شود، بدان که: هرگاه مرد در حال آرامش یا همسر خود در آمیزد نطفه در رحم واقع شده و فرزند مانند پدر و مادر برآید، ولی اگر در حالی که آرامش ندارد و رگها آسوده نیست آمیزش کند، نطفه پریشان گردیده و می لغزد، پس اگر بر رگی افتد که از عمو است مانند عمو برآید، و اگر بر رگی که از دایی است واقع شود شباهت به دایی خواهد یافت. (مترجم)

پسندیده‌ایم. خوشا به حالشان باز هم خوشا به حالشان، به خدا که ایشان روز قیامت در درجات ما خواهند بود.^۱

۳- و در کتاب الخرایج آمده: محمد بن مسلم گوید: خدمت امام ابو عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب بودم، معلی بن خنیس گریه‌کنان وارد شد، حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بیرون خانه شما کسانی هستند که می‌پندارند شما را بر ما فضیلتی نیست و شما و آن‌ها یکسان هستید.

حضرت صادق علیه السلام کمی ساکت ماند، سپس دستور داد که طبقی خرما بیاورند، آن‌گاه یک دانه خرما برگرفت و آن را دو نیم کرد، سپس آن خرما را تناول فرمود و هسته‌اش را در زمین کاشت، پس آهسته رشد کرد و خرمای نارس داد، حضرت از آن برگرفت و تناول کرد، آن‌گاه پوست نوشته‌ای از آن برآورد و به معلی داد و فرمود: بخوان! در آن نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ الْمُتَضَى وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ...» نام یک به یک امامان تا امام حسن عسکری و فرزندش (مهدی) علیه السلام در آن بود.^۲

۴- شیخ صدوق به روایت صحیح از ریان بن الصلت آورده است که گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: شما صاحب امر هستید؟ فرمود: من نیز صاحب امر [امامت] هستم، ولی نه آن صاحب امری که زمین را از عدل پر کند همان‌طور که پر شده باشد از جور و ستم، و چگونه او باشم و حال آن‌که می‌بینی که بدنم ضعیف است! اما قائم علیه السلام آن است که وقتی ظهور نماید سنّ پیران و سیمای جوانان دارد، به قدری بدنش نیرومند است که اگر به بزرگ‌ترین درخت دست اندازد آن را از جای برکند، و اگر در میان کوه‌ها فریاد برآورد سنگ‌های آن‌ها فرو ریزد، عصای موسی و انگشتری سلیمان علیه السلام با او است، او چهارمین فرزند من است که خداوند او را هر قدر که مشیتش تعلق گیرد در پشت پرده غیب مستور می‌سازد، سپس او را آشکار می‌گرداند تا زمین را از عدل و داد پر کند چنان‌که از ستم و بیداد پر شده باشد.^۳

۵- شیخ صدوق نیز در حدیث صحیحی از ابوهاشم داوود بن القاسم جعفری آورده است که گفت: از حضرت ابوالحسن صاحب العسکر (امام هادی) علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: جانشین من بعد از من فرزندم حسن است، ولی شما چه حالی خواهید داشت در جانشین پس از او؟ عرض کردم: چطور مگر قربانت گردم؟ فرمود: زیرا که نه او را می‌بینید و نه روا است که اسمش را

۱. کمال الدین، ۳۶۱/۲.

۲. الخرایج، راوندی: ۹۸.

۳. کمال الدین: ۳۷۶/۲.

ببرید. گفتم: پس چطور او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید: «الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام»؛ یعنی (حجّت آل محمد صلی الله علیهم اجمعین).^۱

۶- همچنین شیخ صدوق در خبر صحیحی از جناب عثمان بن سعید عمری - که روانش گرامی باد - روایت آورده که گفت: در محضر ابومحمد حسن بن علی (امام عسکری علیه السلام) بودم از آن بزرگوار سؤال شد از خبری که از پدرانش روایت شده که: «زمین از حجّت الهی بر مخلوق خالی نخواهد ماند تا روز قیامت و هر که بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است» فرمود: البته درست است و حقّ، همان طور که روز حقّ است. عرض شد: یابن رسول الله! امام و حجّت بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزند من محمد که امام و حجّت بعد از من است، هر که بمیرد و او را شناسد به مردن جاهلیت مرده است. و بدانید که او را غیبتی طولانی است که افراد نادان در آن سرگردان شوند و به هلاکت افتند، و وقت گزاران نسبت به آن دروغ می گویند. سپس خروج خواهد کرد. گویا می بینم پرچم های سپیدی که در نجف کوفه بالای سرش به اهتزاز است.

می گویم: ثقة جلیل شیخ علی بن محمد بن علی الخزاز قمی رحمته الله در کتاب کفایة الاثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر، یکصد و هفتاد حدیث از طریق شیعه و سنی روایت کرده که همه آنها به امامت حضرت قائم منتظر علیه السلام تصریح دارد. ما نیز بعضی از آنها را در سایر ابواب کتاب خواهیم آورد.

فصل دوم: در بیان مقدار کمی از معجزات و کرامات متواتر

مولا صاحب الزمان علیه السلام

۱- روایتی است که شیخ صدوق از محمد بن عثمان عمری نقل کرده که گفت: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام متولد شد، نوری از بالای سرش تا بر فراز آسمان درخشید، سپس روی بر زمین نهاد و برای پروردگارش - تعالی ذکره - به سجده افتاد و بعد سر برداشت در حالی که می گفت: «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ»^۲؛ خداوند به یکتایی خود شهادت دهد، و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهند.

۱. کمال الدین، ۳۸۱/۲.

۲. کمال الدین: ۴۳۳/۲؛ و آیه ای که امام مهدی علیه السلام تلاوت کرد. (سوره آل عمران، آیه ۱۸).

۲- روایت شده است که: وقتی آن حضرت متولد شد، پرنندگان سفیدی از آسمان فرود آمدند و بال‌های خود را بر سر و صورت و سایر اعضای بدنش کشیدند، سپس به آسمان پرواز کردند، آن‌گاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: آن‌ها فرشتگان بودند که برای تبرک به این نوزاد فرود آمدند و هرگاه این فرزند ظهور کند آن‌ها یاران اویند.

این حدیث را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین آورده است.^۱

۲- در خبر صحیحی از محمد بن شاذان بن نعیم آمده که در نیشابور نقل کرده است که: مقدار پانصد درهم بیست درهم کم از مال حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- نزد من جمع شد که خوش نداشتم آن را ناقص بفرستم، لذا بیست درهم کسری را از مال خودم تکمیل کردم و پانصد درهم را نزد محمد بن جعفر فرستادم، ولی ننوشتیم که بیست درهم از من است. پس محمد بن جعفر قبض آن را از ناحیه مقدسه حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- برایم فرستاد که در آن نوشته شده بود: پانصد درهم که بیست درهمش از خودت بود رسید.

می‌گویم: همین روایت را در کافی از علی بن محمد از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری با مختصر تفاوت نقل کرده است.^۲

۴- همچنین در خبر صحیحی از محمد بن هارون روایت کرده که گفت: پانصد دینار از مال حضرت قائم علیه السلام بر عهده من بود، شبی از شب‌ها که طوفان و تاریکی شدید بغداد را فرا گرفته بود. در بغداد بودم و به خاطر وامی که بر عهده داشتم سخت هراسان شدم و با خود گفتم: چند دکان دارم که آن‌ها را پانصد و سی دینار خریده‌ام ولی آن‌ها را به پانصد دینار به حضرت قائم علیه السلام واگذار می‌کنم. وی گفت: پس از آن شخصی به سراغم آمد و آن دکان‌ها را به حساب آن حضرت از من تحویل گرفت، در صورتی که به حضرتش ننوشته و به هیچ کس آن راز را نگفته بودم و حتی بر زبانم هم جاری نشده بود.^۳

۵- روایتی است از علی بن محمد سیمری (یا سمری) نقل شده این که: به محضر مقدس قائم -عجل الله فرجه الشریف- نامه نوشت و درخواست کفن کرد. جواب آمد که: در سال هشتاد یا هشتاد و یکم به آن نیازمند خواهی شد. پس در همان وقتی که آن حضرت برایش تعیین کرده بود وفات یافت و یک ماه پیش از فوتش کفن برایش فرستاده شد.

۱. کمال الدین: ۴۳۱/۲.

۲. کمال الدین: ۴۸۵/۲؛ و اصول کافی: ۵۲۳/۱.

۳. کمال الدین: ۴۹۲/۲.

این روایت در کمال الدین آمده است.^۱

می‌گویم: و از جمله معجزات آشکار آن حضرت علیه السلام، حصول خواسته‌های مردم است که با افکندن عریضه حاجت در چاه آب یا آب جاری انجام می‌پذیرد و این امر کاملاً دیده می‌شود و مجرب است و ما آن را در خاتمه کتاب خواهیم آورد ان شاء الله تعالی.

خواننده عزیز! اگر بخواهی بر معجزات آن حضرت مطلع شوی، به کتاب‌هایی که برای این منظور فراهم شده مراجعه کن تا بیشتر استفاده کنی. از جمله کتاب‌ها، کمال الدین شیخ صدوق، و کتاب خرایج شیخ سعید بن هبة الله و بحار الانوار فاضل کامل مولانا محمدباقر مجلسی و النجم الثاقب عالم کامل میرزا حسین نوری - که خداوند زحمات همگی آنان را بپذیرد و پاداش‌های بسیار به ایشان عطا فرماید - را می‌توان نام برد.

من اگر بیش از این مقدار در این زمینه عنان سخن را رها سازم، از کار اصلی‌ام باز می‌مانم. لذا به همین مختصر بسنده می‌کنم که: در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

بخش سوم:

**قسمتی از حقوق
و مراحم آن حضرت
نسبت به ما**

حقوق آن بزرگوار بر ما بسیار و الطاف و مراحمش بیرون از شمار است، بلکه همچون دریای خروشان و مواجی است که غواصی در آن نتوانم کرد، ولی به مقدار کف دستی از آن برمی گیرم و در پی تقرّب به درگاهش ره می پویم، و توفیق از خدا است و بس، بر او توکل دارم و به سوی او روی آورم.

اول: حق وجود و هستی

خداوند به برکت وجود آن حضرت صلی الله علیه و آله تو و هر موجودی را آفرید و اگر او نبود هیچ کس نبود، بلکه اگر او نبود نه زمین وجود می یافت و نه فلک، بر این معنی روایاتی دلالت دارد از جمله:

۱- از توقیعات شریفه آن حضرت در کتاب الاحتجاج آمده است که فرمود: «وَنَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعُنَا...»^۱

البته معنی این سخن بر دو وجه وارد است: یکی همان است که در توقیع دیگری در همان کتاب آمده: جماعتی از شیعیان اختلاف کردند در این که آیا خداوند، آفرینش و روزی دادن مخلوق را به ائمه علیهم السلام واگذار کرده؟ پس عده ای گفتند: این محال است، زیرا که اجسام را کسی جز خدای نمی تواند خلق کند. ولی عده ای دیگر گفتند: خداوند قدرت خلق را به ائمه علیهم السلام واگذار نموده است و آنان آفریده و روزی بخشیده اند و در این مسأله اختلاف شدیدی بین آنها درگرفت، تا این که شخصی پیشنهاد کرد که چرا به سراغ ابوجعفر محمد بن عثمان نمی روید که از او سؤال کنید تا حق را برای شما آشکار سازد؟ چون که راه به سوی امام زمان علیه السلام اوست، همه به این معنی راضی شدند و نامه ای به ابوجعفر نوشتند. در آن نامه مسأله را توضیح دادند، پس از

طرف امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - توقیع آمد که: خداوند تعالی خود اجسام را آفریده و روزی ها را تقسیم کرد، زیرا که نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده، هیچ چیز مثل او نیست و اوست شنوای بینا، و اما امامان؛ از خداوند تعالی درخواست می کنند و او می آفریند و او روزی می دهد به خاطر اجابت درخواست آن ها و تعظیم حق ایشان.^۱

حاصل این وجه این که: امام زمان و پدران بزرگوارش علیهم السلام واسطه هستند در رساندن فیض های الهی به سایر مخلوقات و به همین معنی در دعای ندبه اشاره شده که: «أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؟» کجاست آن وسیله ای که فیوضات آسمان را به اهل زمین می رساند؟ البته نسبت دادن فعل به سبب و واسطه در لغت و عرف بسیار است.

وجه دوم این که: مقصود از آفرینش تمام آنچه خداوند متعال آفریده، آن حضرت و پدران طاهرینش می باشند، یعنی این ها علت غایی آفرینش هستند و آنچه هست به خاطر این ها آفریده شده است.

مؤید این وجه روایتی است که از امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده: «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۲ و احادیث فراوانی بر این معنی دلالت دارد، از جمله:

روایت مستندی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام آورده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مخلوقی از من بهتر نیافریده و آفریده ای نیست که نزد او گرامی تر از من باشد.

علی علیه السلام فرماید: عرض کردم: یا رسول الله! تو بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی! خداوند تبارک و تعالی پیغمبران مرسل را بر فرشتگان مقرب خویش برتری داده و مرا بر همه پیغمبران و مرسلین برتری بخشیده. و ای علی! بعد از من برتری از آن تو و امامان بعد از توست، زیرا که فرشتگان خدمتگزار ما و دوستان ما هستند. ای علی! آنان که عرش خدا را حمل نموده و یا اطراف آند، تسبیح به حمد پروردگارشان گویند و برای آنان که به ولایت ما گرویدند، طلب

۱. الاحتجاج: ۲/ ۲۸۴.

۲. در نهج البلاغه، نامه ۲۸ چنین آمده: «فَأَنَا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا» یعنی: پس همانا ما ساخته شده پروردگارمان هستیم و مردم برای ما ساخته شده اند. (مترجم)

آمزش کنند. ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوّا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید، چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم و حال آن که در توحید و خداشناسی پیشی گرفتیم، و در معرفت و تسبیح و تقدیس و تهلیل پروردگارشان - عزّوجلّ - بر آنها سبقت جستیم، زیرا که نخستین چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، خداوند ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت، سپس فرشتگان را آفرید و چون ارواح ما را یک نور مشاهده کردند امور ما را عظیم شمردند، پس ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما هم مخلوق هستیم و آفریدگار از صفات ما منزّه است، از تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند، و چون عظمت مقام ما را مشاهده کردند، ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که الهی به جز الله نیست، پس هنگامی که بزرگی محلّ [و مقام] ما را دیدند، خداوند را تکبیر گفتیم تا بدانند که خدا بزرگ تر از آن است که درک شود و موقعیت او عظیم است، و ما خدایانی نیستیم که واجب باشد در عرض خدا، یا در مرتبه پایین تری عبادت شویم. پس هنگامی که قدرت و قوّه ما را دیدند، گفتیم: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ یعنی هیچ توان و نیروی جز به خداوند بلندمرتبه بزرگ نیست - تا بدانند که هیچ نیرو و قدرتی نیست جز از ناحیه خداوند، و چون نعمتی را که خداوند به ما داده و طاعت ما را واجب فرموده، مشاهده کردند، الحمد لله گفتیم تا بدانند که حقوق خداوند متعال بر ما از جهت نعمت هایی که به ما ارزانی داشته است چه می باشد - پس فرشتگان نیز الحمد لله گفتند. بنابراین فرشتگان به وسیله ما به معرفت و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند متعال راهنمایی شدند. سپس وقتی خداوند متعال آدم را آفرید، ما را در پشت او سپرد و به فرشتگان دستور فرمود تا به خاطر تعظیم و احترام ما که در پشت آدم بودیم برای او سجده کنند، در واقع سجده آنها بندگی خداوند و احترام و اطاعت آدم بود که ما در پشتش بودیم، و چگونه از ملائکه افضل نباشیم و حال آن که همه آنها برای آدم سجده کردند، و هنگامی که مرا به آسمان ها بردند، جبرئیل فصول اذان را دو به دو ادا کرد و دو به دو اقامه گفت. سپس گفت: ای محمد! جلو بایست [برای نماز]. گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: آری زیرا که خدای تبارک و تعالی پیغمبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و تو را به خصوص برتری بخشیده است. من جلو ایستادم و برای آنان اقامه نماز کردم و به این کار فخر فروشی ندارم، و چون به حجاب های نور رسیدیم، جبرئیل به من گفت: پیش برو. اما خودش همان جا ماند. گفتم: ای جبرئیل! در چنین جایی از من جدا می شوی؟ گفت: خداوند به من دستور داده که از این جا فراتر

نروم که اگر از آن بگذرم پرهایم بسوزد؛ زیرا که از حدود پروردگارم تجاوز کرده‌ام. پس خداوند مرا به طور ناگفتنی در نور فرو برد و تا آنجا که خدا خواسته بود در ملکوتش منتهی شدم. آن‌گاه ندا رسید: یا محمد! گفتیم: لَيْيْكَ رَبِّي وَسَعْدَيْكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ. باز ندا شدم: یا محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار توأم، مرا عبادت کن و بر من توکل نمای؛ زیرا که تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجت من در آفریدگانم می‌باشی، بهشتم را برای کسی که از تو پیروی کند آفریدم و دوزخ را برای آن کس که نافرمانیت نماید قرار دادم؛ و کرامت خود را برای اوصیای تو واجب نمودم و ثوابم را برای پیروان تو لازم ساختم. گفتم: پروردگارا اوصیای من کیانند؟ پس ندا شدم که: ای محمد! اوصیای تو همان‌ها هستند که بر ساق عرش نامشان نوشته شده است. اوّل آنان علی بن ابی طالب و آخرین ایشان مهدی اَمّت من است.

گفتم: پروردگارا آنان اوصیای پس از متند؟ ندا رسید: ای محمد! آنان بعد از تو اولیا و احبّاء و اصفیاء و حجج من هستند و اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق بعد از تو می‌باشند. قسم به عزّت و جلالم که دینم را به وسیله ایشان ظاهر می‌کنم و کلمه‌ام را به وجود آنان بلند می‌نمایم و زمین را به آخرین ایشان از دشمنانم پاک می‌کنم و مشارق و مغارب زمین را ملک او و بادها را در تصرف و تسخیر او قرار می‌دهم، و گردن‌های سخت را برای او رام می‌گردانم و او را بر وسائل پیروزی مسلّط می‌گردانم و با لشکریانم کمکش می‌کنم و با فرشتگانم مددش می‌رسانم تا دعوت مرا بلند و خلق مرا بر توحید من جمع سازد. سپس ملک او را استمرار دهم و حکومتش را به دست توانای خود دست به دست تا روز قیامت ادامه دهم.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا»

دوم: حق بقا در دنیا

باید توجه داشته باشی که اگر امام زمان —عجل الله فرجه الشریف— نبود، یک ساعت هم زنده نمی‌ماندی و بلکه هیچ چیز در این دنیا برقرار نمی‌بود، دلیل بر این معنی روایتی است که ثقة الاسلام کلینی در کافی به سند صحیحی از حسن بن علی الوشاء آورده است که گفت: از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام پرسیدم که: آیا زمین به غیر امام باقی می‌ماند؟ فرمود: نه. گفتم:

این طور روایت کرده اند که در حالی زمین [بدون امام] باقی بماند که خداوند بر بندگان خشم گرفته باشد؟ فرمود: خیر، باقی نماند، در این صورت درهم فرو ریزد.^۱

۲- در روایت دیگری از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام آمده است: اگر زمین بدون امام بماند، از هم می پاشد.^۲

۳- شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند قوی مثل صحیح یا صحیح - بنابر قول صحیح - از ابو حمزه ثمالی از حضرت جعفر بن محمد صادق از پدرش از پدرانش علیه السلام روایت کرده که: پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: جبرئیل از پروردگار عالم جلّ جلاله برایم نقل کرد که فرمود: هر آن که بداند که جز من هیچ خدایی نیست و محمد بنده و رسول من و علی بن ابی طالب خلیفه من و امامان از فرزندان او حجت های من می باشند. به رحمت خود، او را به بهشت داخل نمایم و به عفو و بخشش از آتش نجاتش می دهم و او را در پناه خود جای خواهم داد و کرامت خود را برای او واجب و نعمتم را بر وی تمام نمایم؛ و اگر درخواستی داشته باشد برآورده سازم؛ و اگر سکوت کند [یا رحمت و نعمت] آغاز کنم و اگر بدی کند او را رحم نمایم و اگر از من فرار کند او را فراخوانم و اگر [پس از اعراض] به سوی من بازگردد او را بپذیرم و اگر در خانه ام را بگوید به رویش بگشایم. و هر کس شهادت به لا اله الا الله بدهد، یا آن را شهادت بدهد ولی محمد ﷺ را به عنوان بنده و فرستاده من گواهی ندهد، یا آن را شهادت بدهد اما نپذیرد که علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه من است، یا به آن اعتراف کند ولی نپذیرد که امامان از فرزندان او حجت های منند، نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتب کفر ورزیده است. اگر مرا قصد کند او را باز دارم و اگر درخواستی داشته باشد محرومش نمایم، و اگر مرا فرا خواند ترتیب اثر ندهم، و اگر دعا کند اجابت ننمایم، و اگر به من امید بندد نومیدش کنم، این جزایی است که از من به او می رسد و من به بندگانم ظلم نمی کنم.

در این هنگام جابر بن عبد الله انصاری برخاست و عرضه داشت: یا رسول الله! امامان از فرزندان علی بن ابی طالب کیانند؟ فرمود: حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت، سپس سید العابدین زمانش علی بن الحسین، سپس باقر محمد بن علی - که ای جابر تو البته او را درک خواهی کرد پس هرگاه او را دیدی سلام مرا به او برسان - سپس صادق جعفر بن محمد، سپس

کاظم موسی بن جعفر، سپس رضا علی بن موسی، سپس تقی محمد بن علی، سپس نقی علی بن محمد، سپس زکی حسن بن علی، سپس فرزندش قائم به حق، مهدی امت من که زمین را از عدل و داد پر کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد. ای جابر! آنان خلفا و اوصیا و اولاد و عترت منند، هر آنکه آنان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند مرا معصیت نموده، و هر آنکه منکر یکی یا همه ایشان گردد مرا منکر شده، خداوند آسمان را به آنها نگهداشته تا بر زمین خراب نشود و زمین را حفظ کرده تا اهلش را نلرزاند.^۱

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: و بدانید که زمین از حجت الهی خالی نمی ماند و لیکن خداوند چشم باطن بندگان را از شناختن امام کور می کند به خاطر ظلم و ستم و اسراف آنان بر خودشان و اگر زمین یک ساعت از حجت الهی خالی بماند اهلش را فرو می برد.^۲ و اخبار در این باره بسیار زیاد است.

سوم: حق قرابت و خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله

در سوره جمعتق [شوری] آمده: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۳؛ بگو که من از شما بر تبلیغ رسالت توقع مزدی ندارم جز این که در مورد خویشاوندانم مودت ورزید. از حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که منظور از (القربی) در این آیه امامان هستند.^۴

و در حدیث ندای حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - هنگام ظهورش آمده است: و از شما می خواهم شما را به خدا و حق رسول خدا و حق خودم بر شما - که مرا بر شما حق قرابت و خویشاوندی پیغمبر هست -^۵

چهارم و پنجم: حق منعم بر متنعم و حق واسطه نعمت

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده: هر آنکه نسبت به شما کار نیکی انجام داد، به او پاداش دهید، اگر نمی توانستید برای او دعا کنید تا اطمینان یابید که کار نیک آن شخص را جبران کرده اید.

۱. کمال الدین: ۲۵۸/۱.

۲. الغیبة، نعمانی: ۱۴۱.

۳. سوره شوری: آیه ۲۳.

۴. تفسیر برهان، ۱۲۱/۲.

۵. الغیبة، نعمانی: ۱۴۹.

و این دو حق برای مولایمان حضرت صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- جمع شده است، زیرا که تمام بهره‌ها و استفاده‌هایی که به مردم می‌رسد به برکت وجود امام آن زمان است. در زیارت جامعه درباره امامان علیهم‌السلام می‌خوانیم: «وَأُولَئَاءَ النَّعَم».

و نیز در کتاب کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: خداوند ما را آفرید و خلقت ما را نیکو قرار داد و ما را صورتگری نمود و نیکو صورتگری کرد و ما را دیده خود در میان بندگان قرار داد [تا شاهد و ناظر اعمال و رفتار آنان باشیم] و زبان گویای او و دست رحمت و رأفت خود که بر سر بندگانش گسترده است و وجه خود که به وسیله ما به سوی خداوند توجه می‌شود و دری که [بندگان را به علم و ایمان و اطاعت او] دلالت کند، و گنج‌های [علم و معرفت و رحمت او] در آسمان و زمینش. به برکت ما درخت‌ها بارور گردیده و میوه‌ها رسیده و نهرها جاری شده و باران از آسمان باریده و گیاه از زمین رویده است و به عبادت ما خداوند عبادت شده است و اگر ما نبودیم خداوند پرستش نمی‌شد.^۱

و در کتاب خرایج از حضرت صادق علیه‌السلام آمده که: ای داوود! اگر ما نمی‌بودیم نه نهرها جاری می‌شد و نه میوه‌ها می‌رسید و نه درخت‌ها سبز می‌گشت.^۲

و در کافی در حدیث مرفوعی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام آمده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم فرمود: خداوند آدم را آفرید و زمین را به او واگذار کرد، پس هر چه از آن آدم بود برای رسول خدا است و هر چه برای رسول خدا است از آن ائمه آل محمد علیهم‌السلام است.^۳

و در حدیث دیگری آمده است: دنیا و هر چه در آن هست از خدای تبارک و تعالی و رسول او و ما است، پس هر که بر چیزی از آن دست یافت، تقوی پیشه کند و حق خداوند (خمس و زکات و...) را ادا نماید و به برادران ایمانی خود احسان کند، و اگر چنین نکند خدا و رسول او و ما (خاندان پیغمبر) از او بیزاریم.^۴

و در کتاب دارالسلام به نقل از بصائر الدرجات از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که: امام چهارم علی بن الحسین علیه‌السلام به او فرمود: ای ابوحمزه! پیش از طلوع آفتاب هرگز خواب که برایت خوش ندارم، به تحقیق که خداوند در آن وقت روزی‌های بندگان را تقسیم می‌کند و بر دست ما آن‌ها را جاری می‌سازد.^۵

۲. الخرایج، سعید بن هبة الله راوندی:

۴. اصول کافی: ۴۰۸/۱.

۱. اصول کافی: ۱۴۴/۱.

۳. اصول کافی: ۴۰۹/۱.

۵. دارالسلام: ۴۲/۳.

ششم: حق پدر بر فرزند

شیعیان از باقیمانده گل خاندان وحی آفریده شده‌اند، همان‌طوری که فرزند از پدر به وجود می‌آید. در کتاب کافی از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «الْإِمَامُ: الْأَنْبِيُّ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ»^۱؛ امام: همدم همراه و پدر مهربان است.

و از پیغمبر اکرم علیه السلام روایت است که فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم.^۲ از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند ما را از علین آفرید و ارواح ما را از بلندای آن خلق کرد، و ارواح شیعیان ما را از علین و بدن‌هایشان را از پایین آن آفرید، از همین روی بین ما و آنان نزدیکی برقرار و دل‌های ایشان به سوی ما مشتاق است.^۳

و از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به تحقیق که خداوند ما را از اعلی علین خلق فرموده و دل‌های شیعیان ما را از خمیر مایه خلقت ما و تنش‌ها را از پایین‌تر از آن آفرید، پس دل‌هایشان در هوای ما است؛ زیرا که از آنچه ما آفریده شدیم آن‌ها نیز آفریده شده‌اند.^۴

و در کمال الدین از عمر بن صالح السابری روایت شده که گفت: از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره این آیه «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَقَوْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^۵؛ ریشه آن پای برجا و شاخه‌اش در آسمان است. پرسیدم. فرمود: اصل و ریشه آن درخت پاکیزه رسول خدا علیه السلام و شاخه آن امیر المؤمنین علیه السلام است و حسن و حسین علیه السلام میوه آن هستند، و نه تن از فرزندان حسین شاخه‌های کوچک‌تر آنند و شیعه برگ‌های آن درخت می‌باشند، به خدا که وقتی یکی از آن‌ها (شیعیان) می‌میرد، یکی از برگ‌های آن درخت می‌افتد.^۶

و در بحار به نقل از امالی شیخ طوسی از پیغمبر اکرم علیه السلام روایت است که فرمود: من درختی هستم که فاطمه شاخه و علی پیوند و حسن و حسین میوه و دوستانشان از امت من برگ‌های آن درخت می‌باشند.^۷

البته روایات در این باره زیاد است که در کافی و برهان و غیر این‌ها آمده، ولی ما از ترس اطالة سخن و ملالت خوانندگان از ذکر همه آن‌ها خودداری کردیم که دانا را اشاره بس است. و چه

۱. اصول کافی: ۲۰۰/۱.
 ۲. بحار الانوار: ۱۱/۳۶.
 ۳. اصول کافی: ۳۸۹/۱.
 ۴. اصول کافی: ۳۹۰/۱.
 ۵. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.
 ۶. کمال الدین، شیخ صدوق: ۲۵۸/۱.

۷. امالی، شیخ طوسی: ۱۸/۱؛ بحار الانوار: ۳۹/۳۷.

خوش گفت آن که گفت:

يَا حَبْدَا دَوْحَةً فِي الْخُلْدِ نَابِتَةٌ مَا مِثْلُهَا نَبَتْ فِي الْخُلْدِ مِنْ شَجَرِ
الْمُضْطَنِّ أَضْلَاهَا وَالْفَرْعُ فَاطِمَةُ ثُمَّ اللَّقَاحُ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْبَشَرِ
وَالْهَاشِمِيُّانِ سَبْطَاهَا لَهَا ثَمَرُ وَالشَّيْعَةُ الْوَرَقُ الْمُلتَفُّ بِالْقَمَرِ
هَذَا مَقَالُ رَسُولِ اللَّهِ جَاءَ بِهِ أَهْلُ الرِّوَايَاتِ فِي الْعَالِي مِنَ الْخَبَرِ
إِنِّي بِحُبِّهِمْ أَرْجُو النَّجَاةَ عَدَاً وَالْفَوْزَ مَعَ زُمْرَةٍ مِنْ أَحْسَنِ الزُّمَرِ
وہ چہ بالندہ درختی کہ در خلد برین روییدہ

کہ مانندش هیچ درختی در بہشت نرویدہ است.

محمد مصطفی ﷺ ریشہ آن و ساقہ اش فاطمہ

آن گاہ پیوندش سرور مردم علی است.

و آن دو ہاشمی دو نوادہ پیغمبر میوہ آن درختند

و شیعیان برگہایی کہ بہ دور میوہا پیچیدہ اند.

این گفتار رسول خدا است کہ آن را اہل روایت

با سندہای عالی در حدیث آورده اند.

من با محبت آنان امید نجات فردای [قیامت]

و رستگاری ہمراہ با گروہی از بہترین گروہا دارم.

ہفتم: حق آقا و ارباب بر بندہ

در زیارت جامعہ آمدہ است: «وَالشَّادَةِ الْوَلَاةِ»؛ و سروران سرپرست.

و در حدیثی از رسول اکرم ﷺ از طریق مخالفین وارد شدہ: ما فرزندان عبدالمطلب سروران اہل بہشت ہستیم؛ من و علی و جعفر و حسن و حسین و مہدی علیہ السلام.

می گویم: بیان سیادت و آقایی امامان علیہ السلام نسبت بہ ما، از آنچه گذشت ظاہر و ثابت می شود. و معنی سیادت آن بزرگواران این کہ: ایشان از خود ما در تمام امور اولی و شایستہ تر ہستند، چنان کہ خداوند متعال فرمودہ: «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...»^۱؛ پیامبر نسبت بہ مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

و در کفایة الاثر روایت مسندی از حسن بن علی علیه السلام آورده که فرمود: رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: من به مؤمنین از خودشان به خودشان اولی و سزاوارترم. سپس تو ای علی از مؤمنین به خودشان سزاوارتری، آنگاه بعد از تو حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و پس از او حسین سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، سپس علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او محمد سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او جعفر سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او موسی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او محمد سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او حجت بن الحسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، امامان نیکوکار، آنها با حق و حق با آنها است.^۱

نزدیک به همین مضمون در کافی و کمال الدین نیز روایت شده است.^۲ و از حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام روایت شده که فرمود: مردم در اطاعت کردن، بردگان ما هستند.^۳

هشتم: حق عالم بر متعلم

امام زمان و پدران طاهرینش راسخین در علم هستند، چنانکه در چند روایت از امام صادق علیه السلام آمده، و نیز خداوند متعال دستور فرموده تا مردم هر چه می‌خواهند از خاندان وحی بپرسند که ایشان (اهل الذکر) اند: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۴؛ پس از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی‌دانید.

نهم: حق امام بر رعیت

در کافی به سند خود از ابو حمزه روایت کرده که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام پرسیدم که حق امام بر مردم چیست؟ فرمود: حق او بر آنها این است که آنچه می‌گویند بشنوند و او را اطاعت کنند.^۵

۱. کفایة الاثر: ۲۱۱.

۲. اصول کافی: ۱/۱۸۷؛ و کمال الدین: ۱/۲۷۰.

۳. اصول کافی: ۱/۱۸۷.

۴. سوره انبیاء، آیه ۷.

۵. اصول کافی: ۱/۴۰۵.

و در خطبه‌ای که در روضه کافی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، آمده است: اما بعد، به تحقیق خداوند متعال برای من بر شما حقّی قرار داد به این که مرا ولیّ امر و سرپرست شما ساخته، و منزلتی که خداوند -عزّ ذکره- مرا در آن منزلت برتر از شما جای داده...؛ پس مهم ترین چیزی که خداوند از آن حقوق فرض کرده حقّ والی و زمامدار بر رعیت است.^۱

این ها گوشه‌ای از حقوق امام زمان علیه السلام بر مردم است و قسمتی از این ها در بخش آینده برای شما روشن خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

بخش چهارم:

ویژگی‌ها و جهاتی که

در

امام زمان - عجل الله فرجه الشریف -

هست و مایه لزوم دعا

برای آن جناب است

اموری در این جا بیان می شود که اگر یکی از آن ها در شخصی یافت گردد بر ما واجب و لازم است که برای او دعا کنیم، به حکم عقل یا شرع یا فطرت انسانی؛ بلکه از روی سرشت حیوانی. در صورتی که تمام این امور در وجود مقدس امام زمان -عجل الله فرجه الشریف- جمع است. من قسمتی از این امور را به ترتیب حروف الفبایی می آورم و از درگاه خداوند آسمان و زمین خواستارم که مرا یاری فرماید و از پیروان و غلامان حضرت خاتم الاوصیاء و پدران بزرگوارش قرار دهد که البته او دعا را مستجاب می کند.

حرف «الف»

۱ - ایمان به خداوند

شایسته است که مؤمن برای مؤمنین دعا کند که هم کیش و هم عقیده او هستند، و این مطلب به حکم عقل و شرع ثابت است. [پس دعا کردن برای آن بزرگوار که سالار مؤمنین است بر ما لازم می باشد].

چنان که در کافی حدیث مسندی از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ مؤمنی برای مرد یا زن مؤمنی دعا نکند مگر آن که خداوند متعال آنچه که او برای آن ها خواسته است، مانند آن را به سوی او برگرداند، از طرف هر مرد یا زن مؤمنی که از اول روزگار تا روز قیامت آمده یا خواهد آمد. و بسا باشد که روز قیامت بنده مؤمنی را دستور دهند تا به آتش افکنده شود و او را می کشند تا به دوزخ ببرند، ولی مؤمنین و مؤمنات عرضه می دارند: پروردگارا! این همان شخصی است که برای ما دعا می کرد شفاعت ما را درباره او

پذیر. پس خداوند شفاعت آنها را درباره او قبول می فرماید و او نجات می یابد.^۱

در همان کتاب از عیسی بن ابی منصور روایت است که گفت: من و ابن ابی یعفور و عبد الله بن طلحه خدمت امام ابو عبد الله صادق علیه السلام بودیم که آن حضرت خود آغاز سخن کرد و چنین فرمود: ای پسر ابی یعفور! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: شش خصلت است که در هر که باشد در پیشگاه خداوند و طرف راست [عرش] او خواهد بود. ابن ابی یعفور عرضه داشت: فدایت شوم، آنها چیست؟ فرمود: فرد مسلمان برای برادر دینی خود بخواهد آنچه برای عزیزترین خاندانش می خواهد، و بد بدارد آنچه برای عزیزترین خاندانش بد می دارد، و با پاکی و خلوص با او دوستی کند. ابن ابی یعفور گریه کرد و گفت: به چه صورتی با او به پاکی و خلوص دوستی کند؟ فرمود: ای پسر ابی یعفور! اگر در دل او اینقدر منزلت داشته باشد که خوبی و بدی را برای او بسان عزیزترین کسان خود بخواهد، انگیزه ای خواهد شد تا در غم و شادی او شریک باشد که در خوشحالی او شاد و در اندوهش اندوهگین می شود و اگر چیزی که مایه فرج و گشایش کار او است در اختیار داشته باشد، حاجت او را برمی آورد و گرنه برایش دعا می کند.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: سه تا مربوط به شما است [همانها که گذشت] و سه تا مربوط به ما است. این که فضیلت ما را بشناسید و دنبال ما گام بردارید و منتظر عاقبت امر و برنامه [حکومت] ما باشید، که هر کس چنین بود، در پیشگاه خداوند - عزوجل - خواهد بود و کسانی که در مراتب پایین تر هستند از نور ایشان استفاده می کنند. اما کسانی که در طرف راست [عرش] الهی هستند اگر کسانی که در درجه پایین تر هستند، آنها را بنگرند زندگی برایشان تلخ و ناگوار می شود، زیرا بر درجه آنها غبطه می خورند.

ابن ابی یعفور پرسید: چگونه است که نمی شود آنها را دید با این که در طرف راست [عرش] خداوند هستند؟ فرمود: ای ابن ابی یعفور! چون که آنها در حجابی از نور الهی هستند [چشمها از دیدنشان عاجز است] مگر این حدیث به تو نرسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها می فرمود: به راستی که خداوند را در سمت راست عرش در پیشگاه الهی در جناح راست او مخلوقات است که چهره شان از برف سفیدتر و از آفتاب هنگام ظهر تابان تر است. می پرسند که اینان چه کسانی هستند؟ جواب می رسد: اینها افرادی هستند که در حلال خدا با یکدیگر دوستی ورزیده اند.^۲

۲- امر به معروف

در بحث نهی از منکر مطالب مناسبی در این زمینه خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۳- اجابت دعای ما به برکت آن حضرت علیه السلام

بدان که از جمله نعمت‌های بزرگ خداوند متعال بر ما این است که به ما اجازه داده تا او را بخوانیم و دعا کنیم و حاجت‌های خود را از او بخواهیم و خداوند متعال به لطف و کرمش دعای ما را مستجاب می‌فرماید. و چون در جای خود ثابت است که تمام نعمت‌های الهی به برکت وجود امام زمانمان به ما می‌رسد و نیز پرواضح است که اجابت دعا از بهترین نعمت‌هاست، بلکه مهم‌ترین نعمت است. زیرا که به وسیله این نعمت به نعمت‌های دیگر دست می‌یابیم؛ اهمیت حق مولا یمان امام زمان علیه السلام بر ما روشن می‌شود، زیرا که وجود آن حضرت وسیله تحقق یافتن این نعمت و موهبت بزرگ از جانب خداوند است، پس بر ما واجب است که با دعا و یا کارهای دیگر جبران این لطف را بنماییم.

و از جمله دلایلی که بر این جهت به طور خصوص دلالت دارد -که وجود امام علیه السلام واسطه و سبب مستجاب شدن دعای مردم است -روایتی است که صفار در بصائر الدرجات به سند خود از ابو جعفر امام باقر علیه السلام آورده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آنچه بر تو دیکته می‌کنم بنویس. علی علیه السلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا! آیا می‌ترسی فراموش کنم؟ فرمود: نمی‌ترسم فراموش کنی، من از خداوند خواسته‌ام که تو را حفظ کند و فراموشت ننماید، ولی برای شریکانت بنویس. عرضه داشت: شرکای من کیانند؟ فرمود: امامان از فرزندان تو که خداوند به سبب آنان بر امت من باران می‌فرستد و به سبب آنان دعای ایشان را مستجاب می‌کند و به سبب آنان بلا را از آن‌ها دور می‌سازد و به سبب آنان رحمت از آسمان نازل می‌شود و این نخستین آنان است -به امام حسن علیه السلام اشاره کرد - سپس به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و فرمود: امامان از فرزندان تواند.^۱

می‌گوییم: این حدیث با ملاحظه سایر عبارت‌هایش در آنچه ذکر کردیم صراحت دارد.

۴- احسان به ما

احسان امام زمان -عجل الله فرجه الشریف- به ما نحوه‌های گوناگون دارد که قسمتی از آن‌ها را بعد از

این اشاره خواهیم کرد، ان شاء الله تعالی. و از جمله آن‌ها دعا کردن آن حضرت در حق ما و دفع شر دشمنان و برطرف ساختن محنت‌ها و... می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۱؛ آیا پاداش احسان جز احسان است.

البته احسان به حکم عقل و شرع و فطرت انسانی، انگیزه دعا کردن است که:

أحسن إلى الناس تستعبد قلوبهم فطما استعبد الإنسان إحسان

به مردم احسان کن که دل‌هایشان را به بند خواهی کشید و بسیاری می‌شود که احسان، انسان را به بردگی می‌کشاند.

۵- اباحه [و اجازه تصرف در] حقوقی که از آن حضرت علیه السلام در دست ما است

روایتی است که در کافی از مسمع از امام صادق علیه السلام که ضمن حدیثی طولانی آمده، امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابویسار! به تحقیق که تمام زمین برای ما است و هر چه خداوند از آن برآرد، همه از برای ما است - ابویسار - می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: پس همه مال را برای شما بیاورم؟ فرمود: ای ابویسار! البته ما آن را بر تو حلال کردیم و مباح گردانیدیم، پس مال خود را بگیر و هر آنچه از زمین در دست شیعیان ما هست بر آن‌ها حلال است تا هنگامی که قائم ما بپاخیزد و مالیات آن را از آنان بگیرد و زمین را در دست ایشان واگذارد. اما آنچه در دست غیر شیعیان است هر سودی که از آن ببرند بر آن‌ها حرام است و هنگامی که قائم ما بپاخیزد زمین را از دستشان بگیرد و آن‌ها را به خواری از آن بیرون راند.^۲

۶- استنصار و یاری خواستن آن حضرت علیه السلام

در حرف (ظ) و حرف (ک) در شباهت‌های آن حضرت به جدش ابوعبدالله الحسین علیه السلام و حرف (ن) در ندهای آن حضرت مطالب مناسبی خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۷- اغاثه [دادرسی] ستمدیدگان از ما شیعیان

در توقیعی که آن حضرت به شیخ مفید نوشته‌اند، آمده: ما نظر خود را از شما بر نمی‌گیریم [که به حال خود و اِسمانید] و فراموشتان نمی‌کنیم، اگر چنین نبود گرفتاری‌ها شما را از پای

۱. سوره الرحمن، آیه ۶۰

۲. اصول کافی: ۴۰۷/۱

می‌انداخت و دشمنان، شما را از بین می‌بردند.^۱

خوش دارم که در این جا جریانی را بیاورم که عالم فاضل ربّانی حاج میرزا حسین نوری -که خداوند بر نور و درجه‌اش در آخرت بیفزاید- در کتاب جنة المأوی در بیان کسانی که سعادت دیدار حضرت حجّت یا دیدن معجزات حضرتش در غیبت کبری نصیبشان شده، آورده است. میرزا حسین نوری می‌گوید: عالم جلیل و دانشمند بزرگوار، مجمع الفضائل والفواضل الصغریّ الوفیّ شیخ علی رشتی که عالمی نیکوکار و زاهدی پرهیزکار از شاگردان سیّد سند و استاد اعظم حجة الاسلام میرزای بزرگ شیرازی بود و چون مردم نواحی فارس مکرر شکایت و گلایه داشتند از این‌که عالم و روحانی کاملی ندارند، میرزای شیرازی ایشان را بدانجا فرستاد و پیوسته در میان آن‌ها با کمال احترام زندگی کرد تا وفات یافت، من با او در سفر و حضر مصاحبت داشتم، کم‌تر کسی را در اخلاق و فضل نظیرش دیده‌ام.

وی گفت: در یکی از سفرها که از زیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام به سوی نجف اشرف از راه فرات باز می‌گشتم، در کشتی کوچکی که بین کربلا و طبرج بود سوار شدم، از طبرج راه حله و نجف جدا می‌شود، مسافری که همه اهل حله بودند به بازیگری و بیعاری و مزاح مشغول شدند، به جز یک نفر که با این‌که با ایشان بود، احیاناً همسفرها بر مذهب او خرده می‌گرفتند و او را سرزنش می‌کردند، با کمال متانت نشسته بود و هیچ شوخی نمی‌کرد و نمی‌خندید. از این وضع در تعجب بودم تا این‌که به جایی رسیدیم که آب کم بود و ناچار صاحب کشتی ما را بیرون فرستاد. در کنار نهر که می‌رفتیم، به طور اتفاقی با آن شخص همراه شدم، از او پرسیدم: علت کناره‌گیری‌اش از وضع همسفری‌ها و خرده‌گیری آن‌ها در مذهب او چیست؟ گفت: این‌ها از اهل سنت و خویشانند. پدرم نیز از ایشان است، ولی مادرم از اهل ایمان. من نیز مذهب آن‌ها را داشتم و به برکت حضرت حجّت صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- شیعه شدم. از علت و نحوه تشیع او سؤال کردم، جواب داد: اسم من یاقوت و شغلم روغن فروشی کنار پل حله است. در یکی از سال‌ها برای خریدن روغن از شهر حله بیرون رفتم تا از صحرانشینان روغن وارد کنم. چند منزل رفتم تا آنچه می‌خواستم خریدم و به اتفاق عده‌ای از اهالی حله بازگشتم. در یکی از منزل‌ها که فرود آمدم و خوابیدم، وقتی بیدار شدم، دیدم همه رفته‌اند و من در صحرای بی‌آب

و علفی که درندگان زیادی هم داشت تنها مانده‌ام، از آن‌جا تا نزدیک‌ترین آبادی چند فرسنگ راه بود، برخاستم و به راه افتادم، ولی راه را گم کردم و متحیر ماندم. از طرف دیگر از تشنگی و درندگان ترسان بودم. درمانده شدم و در آن حال به خلفا و مشایخ استغاثه کردم و از آن‌ها کمک و شفاعت خواستم تا خداوند برایم فرج کند، ولی نتیجه‌ای نداد.

با خود گفتم: از مادرم شنیده‌ام که می‌گفت: ما امام زنده‌ای داریم که کنیه‌اش ابی‌صالح است، به فریاد گم‌شدگان می‌رسد و درماندگان و ضعیفان را کمک می‌کند، با خداوند پیمان بستم که به او پناهنده شوم اگر نجاتم داد به مذهب مادرم درآیم. پس او را صدا کردم و استغاثه نمودم که یک مرتبه کسی را دیدم عمامه سبزی بر سر داشت مانند این - و به علف‌های کنار نهر اشاره کرد - با من راه می‌رود، به من دستور داد که به مذهب مادرم درآیم و کلماتی فرمود (که مؤلف کتاب آن‌ها را فراموش کرده است). و فرمود: به زودی به آبادی‌ای می‌رسی که آن‌جا همه شیعه هستند. گفتم: ای آقای من! شما با من به آن آبادی تشریف نمی‌آورید؟ فرمود: نه، چون هزار نفر در اطراف بلاد به من پناهنده شده‌اند، می‌خواهم آنان را خلاص کنم. سپس از نظرم غایب شد. کمی راه رفتم به آن آبادی رسیدم، مسافت زیادی تا آن‌جا بود که همسفرهایم روز بعد به آن‌جا رسیدند، از آن‌جا به حله برگشتم و به نزد سید الفقهاء سید مهدی قزوینی - که قبرش پرنور باد - رفتم، جریان خودم را با او در میان گذاشتم و از او احکام و مسائل دینی را آموختم، و از او پرسیدم: به چه عملی می‌شود بار دیگر آن حضرت را ببینم؟ فرمود: چهل شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السلام برو. من هم شب‌های جمعه به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌رفتم. یک نوبت از چهل بار باقی مانده بود، روز پنج‌شنبه از حله به کربلا رفتم، ولی وقتی به دروازه شهر رسیدم، دیدم مأمورین ظالم از مردم گذرنامه می‌خواهند؛ و خیلی هم سخت می‌گیرند. من نه گذرنامه داشتم و نه قیمت آن را. چند بار خواستم به طور قاچاق از جمعیت بگذرم، ولی نشد. در همین اثنا حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - را دیدم که در لباس طلبه‌های ایرانی با عمامه سفیدی بر سر داخل شهر است، به او استغاثه کردم و کمک خواستم؛ بیرون آمد و مرا همراه خود داخل شهر کرد. و دیگر او را ندیدم و با حسرت و تأسف بر فراقش ماندم.^۱

۸- امنیت راه‌ها و شهرها با ظهور آن حضرت علیه السلام

در بحار به نقل از ارشاد القلوب دیلمی از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هرگاه حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- قیام کند، به عدالت حکم می‌کند و در زمان او ستمگری برچیده می‌شود، به وسیله آن حضرت امنیت در راه‌ها برقرار می‌گردد و زمین برکاتش را برمی‌آورد و هر حقی به حقدار می‌رسد.^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت درباره ظهور حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- آمده: پیرزن ناتوان از مشرق به قصد سفر به مغرب بیرون می‌رود، هیچ کس او را خشمگین ننماید.^۲ و در خبر دیگری در [تأویل] آیه شریفه: ﴿سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيَّ وَأَيَّامًا آمِنِينَ﴾^۳؛ در این راه‌های نزدیک به هم، شب‌ها و روزهایی با امنیت سیر کنید. آمده است: با قائم ما اهل بیت.^۴

۹- احیاء و زنده کردن دین خدا و اعلای کلمه الله

در دعای ندبه می‌خوانیم: «أَيْنَ تُحْيِي مَغَالِمَ الدِّينِ وَأَهْلِهِ»؛ کجاست آن‌که نشانه‌ها و آثار دین و اهل دین را زنده کند؟ و در حدیث قدسی که در بخش سابق گذشت آمده است: و دینم را به وسیله او اجرا و بر همه برنامه‌ها چیره خواهیم کرد. و نیز در تفسیر آیه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۵؛ تا او را بر همه [مجموعه‌های] دین پیروز گرداند.

آمده است: با ظهور حضرت قائم علیه السلام این کار انجام خواهد شد.^۶

و در بحار ضمن یک حدیث طولانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: نهمین آن‌ها قائم خاندان من و مهدی امت من است، او در اندام و گفتار شبیه‌ترین مردم به من می‌باشد. البته بعد از غیبتی طولانی ظاهر خواهد شد، دین خدا را آشکار خواهد کرد، با کمک الهی تأیید و حمایت و به وسیله فرشتگان خداوند یاری خواهد شد. پس زمین را از عدل و داد پر کند چنان‌که از ستم و بیداد پر شده باشد.^۷

نیز در بحار در حدیث مفصلی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده: سپس به سوی کوفه باز خواهد گشت. آن‌گاه سیصد نفر را به تمامی جاها می‌فرستد؛ بین شانه و سینه‌هایشان دست

۲. بحار الانوار: ۳۴۵/۵۲.

۴. المحجة: ۱۷۵.

۶. الکافی: ۴۳۲/۱.

۱. بحار الانوار: ۳۳۸/۵۲.

۳. سوره سباء، آیه ۱۸.

۵. سوره فتح، آیه ۳۸.

۷. بحار الانوار: ۳۷۹/۵۲.

می‌کشد؛ پس در هیچ قضاوتی در نمی‌مانند، و هیچ سرزمینی نماند مگر این‌که در آن بانگ شهادت به لا اله الا الله وحده لا شریک له وأنّ محمداً رسول الله بلند شود.^۱ و احادیث در این باره بسیار است، خواستیم فقط اشاره‌ای کرده باشیم.

۱۰ - انتقام آن حضوت علیه السلام از دشمنان خدا

از جمله القاب امام زمان -عجل الله فرجه الشریف- المنتقم است. و در کتاب کمال الدین به سند خود از امام صادق، از پدران بزرگوارش، از امیر المؤمنین -علیه السلام- روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که به سوی آسمان (به معراج) برده شدم، پروردگار من به من وحی فرمود که: ای محمد! من نظری به سوی زمین افکندم و تو را از آن اختیار نمودم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود برگرفتم که من محمود و تو محمدی، دوباره بر زمین نظری افکندم؛ علی را از آن برگزیدم؛ او را وصی و خلیفه و شوهر دختر تو قرار دادم و برای او هم، نامی از نام‌های خود برگرفتم، پس من علی اعلی هستم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم.

آنگاه ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه کردم تا هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقرّبین گردد. ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگانم آن قدر عبادت کند تا در مانده شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد، ولی در حالی که منکر ولایت آنان باشد به نزد من آید، او را در بهشت جای نخواهم داد، و در زیر عرش سایه نخواهم بخشید. ای محمد! می‌خواهی آنان را ببینی؟ عرض کردم: آری پروردگارا! خداوند -عزوجلّ- فرمود: سرت را بلند کن. پس سرم را بلند کردم ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و الحسن بن علی، و محمد بن الحسن را -که در میان ایشان مانند ستاره درخشانی بپاخته بود- مشاهده نمودم.

عرض کردم: پروردگارا! این‌ها کیانند؟ فرمود: این‌ها امامان هستند، و این قائم است؛ آن‌که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند، به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم، او برای اولیای من مایه راحت است و او است که دل شیعیان و پیروان تو را از ظالمین و کافرین شفا می‌بخشد و لات و عزی را تر و تازه بیرون می‌آورد، پس آن‌ها را خواهد سوزانید. البته فتنه و امتحان مردم به

آنان سخت‌تر از فتنه‌گوساله و سامری خواهد بود.^۱

همچنین در بحار به نقل از علل الشرایع به سند خود از عبد الرحیم قصیر از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه قائم ما بپاخیزد، حمیرا به سوی او بازگردانده شود تا حدّ تازیانه به او بزنند تا انتقام فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله را از او بگیرد. گفتم: فدایت شوم؛ چرا حدّ تازیانه به او می‌زند؟ فرمود: به خاطر تهمتی که بر مادر ابراهیم زد. گفتم: پس چطور شد که این کار (حد زدن) را خداوند برای زمان حضرت قائم تأخیر انداخت؟ فرمود: به تحقیق خداوند -تبارک و تعالی- محمد صلی الله علیه و آله را رحمت فرستاد، ولی قائم علیه السلام را به منظور نقت و کیفردهی برمی‌انگیزد.^۲

و در همان کتاب بحار از مزار کبیر به سند خود از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: هرگاه قائم ما بپاخیزد برای خدا و رسول او و همه ما خاندان پیغمبر انتقام خواهد گرفت.^۳

و در همان کتاب به نقل از ارشاد دیلمی از امام صادق علیه السلام آمده: و دست بنی شیبیه را می‌برد و بر در کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: این‌ها دزدان کعبه هستند.^۴

و در احتجاج از پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر چنین نقل شده که فرمود: توجّه کنید! خاتم امامان از ما مهدی -صلوات الله علیه- می‌باشد. آگاه باشید! اوست چیره شونده بر همه دین، اوست انتقام گیرنده از ظالمین، اوست فاتح و منهدم کننده دژها، اوست که تمام قبائل اهل شرک را نابود می‌سازد، اوست که خون‌بهای تمام اولیای حق را می‌گیرد، اوست که از دریای ژرف می‌نوشاند، اوست که هر کسی را بر اساس فضل و شایستگی سمت می‌دهد، او برگزیده و منتخب خداوند است، او وارث همه علوم و محیط بر همه آنها است، اوست که از پروردگار خود خبر می‌دهد و حقایق ایمان به او را مطلع می‌سازد [برپای می‌دارد]، او است که صاحب رشاد و سداد در رأی و عمل می‌باشد، امور دین به او واگذار شده و پیغمبران قبل و امامان پیشین به او مژده داده‌اند، او حجت باقی است و بعد از او حجتی نیست، و حقی نیست مگر با او و نوری نیست جز نزد او، کسی بر او غالب و منصور نمی‌شود. او ولی خداوند در زمین و حاکم الهی بر خلائق و امین پروردگار در ظواهر و اسرار است.

۲. بحار الانوار: ۳۱۴/۵۲؛ و علل الشرایع: ۲۶۷/۲.

۴. بحار الانوار: ۳۳۸/۵۲.

۱. کمال الدین: ۲۵۲/۱.

۳. بحار الانوار: ۳۷۶/۵۲.

و در قسمت دیگری از این خطبه آمده است: ای گروه‌های مردم! نور مخصوص خداوند - عزوجل - در وجود من است، سپس در وجود علی تجلی خواهد کرد و سپس در نسل او تا قائم مهدی که حق خداوند و هر حقی را که برای ما هست، می‌گیرد.^۱

و در تفسیر قمی درباره آیه: ﴿فَهَلِ الْكَافِرِينَ أَهْلُهُمْ زُودًا﴾؛^۲ پس کافران را مهلت بده، آن‌ها را به اندک مهلتی. چنین آمده است: برای هنگام قیام قائم، پس او از جبارها و طاغوت‌های قریش و بنی‌امیه و سایر مردم برای من انتقام می‌گیرد.^۳

۱۱ - اقامه و برپا کردن حدود الهی

در دعایی که به وسیله عمری از خود آن حضرت روایت شده چنین آمده است: «وَأَقِمَّ بِهِ الْحُدُودَ الْمُعْتَطَلَةَ وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَّةَ»؛ و به وسیله او حدود تعطیل شده و احکام کنار مانده را برپا کن.

و در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام ضمن تشریح زمان ظهور آن حضرت آمده است: و در آن زمان حدود الهی برپا می‌شود.^۴

در حدیث دیگری آمده: به درستی که برپا شدن یک حد از حدود الهی پاکیزه‌تر از چهل شبانه‌روز بارش باران است.^۵

چنان‌که از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام منقول است و در بحث «حیات و زندگی زمین به وجود آن حضرت»، مطالبی که مناسب این موضوع هست خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

و در بحار از امام صادق علیه السلام روایت شده که: دو خون در اسلام از سوی خداوند مباح و روا است، اما هیچ کس درباره این دو خون به آنچه خداوند دستور فرموده حکم و داوری نمی‌کند تا این‌که خداوند قائم اهل البیت علیهم السلام را برانگیزد، پس در آن‌ها به حکم الهی حکم خواهد فرمود و در آن بینه و شاهد نخواهد خواست؛ یکی، زناکار محصن که سنگسارش می‌کند؛ و دیگری منع کننده زکات که گردنش را می‌زند.^۶

می‌گویم: حد زانی محصن (مرد زن‌دار یا زن شوهرداری که مرتکب زنا شده باشد، با شرایطی که در فقه آمده) همان سنگسار است و این‌که اجرای این حکم را مخصوص به امام زمان علیه السلام قرار

۱. الاحتجاج، ۸۰/۱.

۳. تفسیر قمی: ۷۲۱.

۵. فروع کافی: ۱۷۴/۷.

۲. سوره طارق، آیه ۱۷.

۴. کمال الدین: ۶۴۷/۲.

۶. بحار الانوار: ۳۲۵/۵۲.

داده از نظر حکم به مقتضای علم واقعی آن حضرت است، و این که برخلاف زمان سایر امامان علیهم السلام حدود با شبهات دفع نخواهد شد.

۱۲- اضطرار و ناچاری آن حضرت علیه السلام

در دعای ندبه آمده است: «أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا»؛ کجاست آن مضطر (ناچار) که هرگاه دعا کند به اجابت می‌رسد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی درباره آیه مبارکه: «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»^۱؛ آیا [جز خدا] کیست که دعای مضطر [ناچار] را به اجابت رساند و شما را جانشینان زمین قرار دهد؟ از پدرش از حسن بن علی بن فضال از صالح بن عقبه روایتی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه درباره قائم آل محمد علیه السلام نازل شده است، آن مضطری که هرگاه در مقام [ابراهیم] دو رکعت نماز بگذارد و خداوند را بخواند و دعا کند، خداوند دعای او را اجابت فرماید و او را خلیفه در زمین قرار دهد.^۲

حرف «ب»

۱- بخشش آن حضرت علیه السلام

در بحار از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام در وصف حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- آمده است: و تمام اموال دنیا از برون و درون زمین در خدمتش جمع می‌شود، پس به مردم می‌فرماید: بیایید به سوی آنچه در راه رسیدن به آن رحم‌هایتان را قطع کردید و خون‌های حرام ریختید و محرمات خدای -عزوجل- را مرتکب شدید، آن‌گاه آن قدر می‌بخشد که هیچ کس پیش از او نبخشیده است.^۳

و در عنوان سخاوت آن حضرت نیز مطالبی که به این بحث مربوط است، خواهد آمد.

۲- بپا داشتن حجت‌ها و راهنمایان

از جمله فیوضات وجود اقدس آن حضرت، برانگیختن حجت‌هایی برای مردم است تا آنان را راهنمایی و ارشاد کنند و امورشان را اصلاح نمایند. در توقیع شریف که در احتجاج روایت

۲. تفسیر القمی: ۴۹۷.

۱. سوره نمل، آیه ۶۲.

۳. بحار الانوار: ۳۵۱/۵۲.

شده، آمده است: و اما در حوادث و پدیده‌هایی که رخ می‌دهد، پس به راویان حدیث ما مراجعه کنید، به درستی که آنان حجت من بر شمايند و من حجت الله هستم.^۱

۳- بلاء آن حضرت علیه السلام (ابتلا به مصیبت‌ها)

شیخ صدوق به سند خود از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: در حضرت قائم از هفت پیغمبر نشانه هست، (تا آن‌جا که فرمود) و اما از ایوب، فرج و گشایش پس از ابتلا.^۲

۴- برکات آن حضرت علیه السلام

در بخش سوم گفتیم که تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی، آشکار و نهان که در زمان آن حضرت به بندگان می‌رسد، از برکات وجود اوست - که درود و صلوات خداوند بر او باد - احادیث در این باره بسیار است، بیش از حدّ تواتر و به همین جهت است که در توقیعی که در احتجاج روایت شده، آمده است: و اما نحوه بهره‌وری از من به هنگام غیبت همانند استفاده از خورشید است موقعی که ابر آن را از دیده‌ها پنهان کند.^۳

حرف «ت»

۱- تألیف قلوب

[جمع کردن دل‌ها و متحد ساختن آن‌ها کار ساده‌ای نیست، بیشتر مردم یکی از دو حال را دارند: یا صلاح واقعی خود را تشخیص نمی‌دهند، لذا بر اموری که به ضرر آن‌ها است تن می‌دهند، و یا این‌که مصلحت را تشخیص می‌دهند، ولی به خاطر منافع دنیوی به آن رضایت ندارند، یگانه کسی که بین این دو حالت را جمع می‌کند و اتحاد می‌بخشد، وجود اطهر امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - می‌باشد. لذا] در دعای ندبه می‌خوانیم: «أَيُّنْ مُؤَلَّفُ سَمَلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا»؛ کجاست آن‌که میان پراکندگی صلاح و رضا را جمع می‌کند؟

و در دعای امیر المؤمنین علی علیه السلام درباره آن حضرت آمده: و پراکندگی امت را با او جمع فرمای.^۴

۱. الاحتجاج: ۲/۲۸۳.

۲. کمال الدین: ۱/۳۳۲.

۳. الاحتجاج: ۲۸۴.

۴. بحار الانوار: ۵۱/۱۱۵.

و در حدیث دیگری است: به وسیله او میان دل‌های مختلف و پراکنده الفت و اتحاد داده می‌شود.^۱

و در کافی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: خداوند به وسیله آن حضرت بین دل‌های پراکنده و مخالف یکدیگر ائتلاف می‌بخشد.^۲

و در بحار در حدیثی که از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده، چنین آمده است: به پیغمبر اکرم (ص) گفتم: یا رسول الله! آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما؟ فرمود: نه بلکه از ماست. خداوند دین را به دست او ختم می‌کند، چنان‌که به وسیله ما افتتاح فرمود. و به واسطه ما مردم از فتنه‌ها نجات می‌یابند همان‌طور که از شرک نجات یافتند، و به وسیله ما خداوند پس از دشمنی فتنه‌ها و آزمایش‌های سخت دل‌هایشان را با هم الفت می‌بخشد، چنان‌که پس از دشمنی شرک، آنان را برادر دینی قرار داد و دل‌هایشان را به هم الفت بخشید.^۳

این حدیث از طریق اهل سنت نیز روایت شده و بحمد الله به صحت آن اعتقاد دارند.

۲- تلاف آن حضرت (ع) نسبت به ما

شاهد بر الطاف و مراحم آن حضرت نسبت به ما توقیعی است که در احتجاج روایت شده و در آن آمده است: به من رسیده است که گروهی از شما در دین به تردید افتاده و در دل آن‌ها نسبت به اولیای امرشان شک و حیرت وارد شده است و این امر مایه غم ما شد. البته به خاطر خود شما نه برای ما، و باعث ناراحتی ما از جهت شما گردید نه ما؛ زیرا که خداوند با ما است، پس نیازی به غیر او برای ما نیست و حق با ما است، لذا به هیچ وجه کسانی که از ما دست بردارند ما را به وحشت نمی‌اندازند. ما صنایع و ساخته شدگان خداییم و خلق صنایع ما هستند.^۴

روایت دیگری که در بصائر الدرجات نقل شده، نیز بر این مطلب دلالت دارد که به سند خود از زید شحام آورده است: بر حضرت ابو عبد الله امام صادق (ع) وارد شدم، به من فرمود: ای زید! عبادت را تجدید کن و توبه بنمای. عرض کردم: فدایت گردم، آیا خبر مرگم به من می‌رسد؟ حضرت به من فرمود: ای زید آنچه نزد ماست نسبت به تو خیر است و تو از شیعیان ما هستی.

۱. کمال الدین: ۶۴۷/۲

۲. الکافی: ۳۳۲/۱

۳. بحار الانوار: ۸۴/۵۱

۴. الاحتجاج: ۲۷۸/۳

می‌گوید: گفتم: برای من که از شیعیان شما باشم چه خواهد بود؟ فرمود: تو از شیعیان ما هستی، صراط و میزان و حساب شیعیان ما مربوط به ما است و البته که ما به شما از خودتان مهربان‌تریم.^۱

۳ - تحمل اذیت از دست ما

در توقیعی از آن حضرت روایت است که: جاهلان شیعه و احمق‌های آنان و کسانی که دینشان [مانند] بال پشه‌ای هست ما را اذیت کرده‌اند.^۲

۴ - ترک کردن حق خودش برای ما

حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - حق دنیا و آخرت خودش را به سود ما ترک و رها فرموده و خواهد فرمود: اما در دنیا؛ سابقاً دلایلی آوردیم که آن حضرت آنچه در دست ما است را برایمان مباح کرده است.

و اما در آخرت؛ در بحار از امام صادق علیه السلام روایت شده است فرمود: هر گاه روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را بر ما قرار می‌دهد، پس آنچه از گناهان بین آنها و بین خدا باشد، محمد صلی الله علیه و آله از درگاه الهی برایشان طلب بخشش می‌کند و آنچه بین آنها و بین مردم بوده باشد از مظالم محمد صلی الله علیه و آله آن را از طرف ایشان ادا خواهد ساخت و آنچه بین آنها با ما باشد ما به آنها می‌بخشیم تا بدون حساب وارد بهشت شوند.^۳

می‌گویم: در تفسیر البرهان چند روایت در این معنی آورده است، به تفسیر آیه: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جِثَامَهُمْ﴾^۴ مراجعه شود.^۵

۵ - تشییع جنازهٔ مردگان ما

دلیل بر این معنی روایتی است که در بحار به نقل از مناقب ابن شهر آشوب آمده است: شیعیان نیشابور (در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) جمع شدند، و شخصی به نام محمد بن علی نیشابوری را انتخاب کردند تا به مدینه برود و حقوق شرعی و هدایای شیعیان را به خدمت امام زمانشان ببرد، سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم پول و مقداری جامه به محمد بن علی

۱. بصائر الدرجات: ۲۵۶.

۲. الاحتجاج: ۲/۲۸۹.

۳. بحار الانوار: ۷/۲۷۴.

۴. سوره غاشیه، آیه ۲۶.

۵. البرهان: ۴/۴۵۵.

دادند. در این میان [یکی از بانوان باایمان به نام] شطیطه یک درهم تمام عیار و یک تکه پارچه خام که با دست خودش رشته بود و چهار درهم ارزش داشت پیش آورد و گفت: خداوند از حق خجالت نمی‌کشد (یعنی حقوق امام علیه السلام را گرچه کم باشد باید پرداخت).

آن‌گاه آن جمعیت جزوه‌ای آوردند که هفتاد ورق بود، در هر صفحه سؤالی نوشته بودند و بقیه‌اش سفید بود تا جواب زیر آن نوشته شود، هر دو صفحه را روی هم گذاشته و با سه بند که هر بندی یک مهر خورده بود بسته بودند. گفتند: این جزوه را شب هنگام به خدمت امام علیه السلام ببر و فردای آن بازگیر، مهرها را نگاه کن اگر شکسته بود پنج تا از آن‌ها را بشکن و ببین آیا جواب سؤال‌ها را داده است یا نه، که اگر بدون شکسته شدن مهرها جواب داده بود، او همان امام است و مستحق این اموال و گرنه اموال را به ما بازگردان.

محمد بن علی نیشابوری به مدینه مشرف شد و نزد عبدالله افطح رفت، او را امتحان کرد و دانست که او شایستگی مقام امامت را ندارد، از خانه او بیرون رفت در حالی که می‌گفت: رَبِّ اهْدِنِي إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ؛ خدایا مرا به راه راست هدایت فرمای.

همان‌طور که در حیرت ایستاده بود کودکی آمد و گفت: کسی را که می‌خواهی اجابت کن و او را به خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برد، تا چشم حضرت بر او افتاد، فرمود: ای ابوجعفر چرا ناامید می‌شوی و چرا به سوی یهود و نصاری پناه می‌بری؟ به من روی کن که حجت و ولی خدا هستم. آیا ابو حمزه در کنار مسجد جدم مرا به تو شناساند؟ من سؤال‌هایی که در جزوه بود دیروز جواب دادم آن‌ها را نزد من بیاور و درهم شطیطه را هم که در کیسه است و وزن درهمش یک درهم و دو داتق می‌باشد، برایم بیاور. و آن کیسه چهارصد درهم می‌باشد که از آن وی است و پارچه او با جامه دو برادر بلخی یک جا بسته شده.

می‌گوید: از سخنان آن حضرت عظم حیران شد، رفتم و آنچه امر فرموده بود آوردم و در پیشگاهش قرار دادم، درهم و پارچه شطیطه را برگرفتم و روی به من کرد و فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ای ابوجعفر سلام مرا به شطیطه برسان و این کیسه پول را به او بده - در آن کیسه چهل درهم بود - آن‌گاه فرمود: قطعه‌ای از کفن‌هایم را نیز به او هدیه کردم، پنبه این کفن از روستای ما صیدا است، قریه فاطمه علیه السلام که خواهرم حلیمه دخت حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام آن را رشته است. به شطیطه بگو: تو از هنگام رسیدن ابوجعفر و پول و قطعه کفن تا نوزده روز بیشتر زنده نمی‌مانی؛ پس شانزده درهم از این پول را برای خودت خرج کن و

بیست و چهار درهم آن را صدقه و لوازم تجهیز برای خودت قرار بده و من بر جنازه تو نماز خواهم خواند. ای ابوجعفر هرگاه [در آن وقت] مرا دیدی مطلب را مخفی بدار که برای حفظ جانت بهتر است. سپس فرمود: این اموال را به صاحبانشان برگردان و مهر از این جزوه بگشای و ببین آیا جواب سؤال‌ها را پیش از آن‌که جزوه را بیاوری داده‌ایم یا نه؟

می‌گوید: به مهرها نگاه کردم، دیدم دست نخورده است، یکی از مهرها را از وسطشان شکستم دیدم نوشته: عالم علیه السلام چه می‌فرماید دربارهٔ مردی که بگوید برای خدا نذر کردم هر برده‌ای که از قدیم در ملک من بوده آزاد سازم، و چندین برده داشته باشد کدامشان آزادند؟ جواب به خط مبارکشان چنین بود: هرآن‌که پیش از شش ماه در ملکش بوده باید آزاد کند، دلیل بر صحت این معنی آیه شریفه است: «وَالْقَمَرُ قَدَرُ نَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ غَاةٍ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»^۱ و گردش ماه را در منازل معین تقدیر کردیم تا مانند شاخهٔ خرما [زرد و لاغر] به منزل اول بازگردد. و جدید آن است که شش ماه نداشته باشد.

مهر دومی را گشودم دیدم نوشته‌اند: چه می‌فرماید عالم علیه السلام دربارهٔ مردی که بگوید: والله مال کثیر (بسیار) صدقه خواهم داد. چقدر باید صدقه بدهد؟ پاسخ به خط آن حضرت زیر آن نوشته بود: شخصی که سوگند خورده اگر گوسفنددار است باید هشتاد و چهار گوسفند صدقه بدهد؛ اگر شتردار است هشتاد و چهار شتر بدهد و اگر پول‌دار است هشتاد و چهار درهم بدهد. دلیل بر آن است آیه: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»^۲؛ و همانا خداوند شما را در جاهای بسیار یاری کرد. که جنگ‌های پیامبر تا هنگام نزول این آیه هشتاد و چهار جای بوده است.

سومین مهر را که گشودم دیدم نوشته: عالم علیه السلام چه می‌فرماید دربارهٔ مردی که قبری را شکافته و سر میتی را از تن جدا نموده و کفنش را دزدیده باشد؟ جواب به خط حضرتش مسطور بود: دست دزد به خاطر این‌که از حرز و جای بسته دزدی کرده بریده شود و صد دینار برای بریدن سر میت بر او لازم است، زیرا که ما میت را به منزلهٔ جنین در شکم مادر فرض می‌کنیم که هنوز روح در او نیامده باشد که دیهٔ نطفه بیست دینار و... تا آخر مسأله.

هنگامی که ابوجعفر محمد بن علی نیشابوری به خراسان بازگشت، دید کسانی که آن حضرت اموالشان را رد کرده به مذهب فطحیه وارد شده‌اند، ولی شیطیه بر همان مذهب حق باقی

مانده، سلام حضرت کاظم علیه السلام را به او رساند و کیسه پول و قطعه کفن را به او داد. پس همان‌طور که حضرت فرموده بود به مدت نوزده روز شطیطه زنده ماند و چون از دنیا رفت، امام علیه السلام سوار بر شتری آمد، پس از پایان مراسم او بر شتر خود سوار شد و راه بیابان پیش گرفت و فرمود: با اصحاب خودت مطلب را در میان بگذار و سلام مرا به آن‌ها برسان و به ایشان بگو که: من و امامان نظیر من باید که پای جنازه‌های شما حاضر شویم در هر جا که از دنیا بروید، پس تقوای خدا را در خود حفظ کنید.^۱

۶ - تجدید بنای اسلام پس از کهنه و فرسوده شدن آن

در دعایی که به وسیله عمری علیه السلام از آن حضرت روایت شده، آمده است: «وَجَدُّهُ بِمَا امْتَحَنِي مِنْ دِينِكَ...»؛ (پروردگارا) آنچه از دین تو محو شده، به وسیله او تجدید فرمای. و در دعای دیگری که از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام روایت شده، چنین می‌خوانیم: و آنچه از کاخ دین تو ویران گشته و یا از احکام شرع تغییر و تبدیل یافته، به وسیله او تجدید فرمای و از نو بنیاد کن تا این که به دست او شرع تازه و آیین جدید و شادابی به سوی مردم بازگردانی.^۲

و در بحار به نقل از ارشاد القلوب دیلمی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هنگامی که قائم بپاخیزد مردم را بار دیگر به اسلام دعوت کند و آن‌ها را به امری که از بین رفته و عموم مردم از آن جدا گشته و به گمراهی افتاده‌اند، هدایت فرماید. برای این جهت حضرت قائم علیه السلام را مهدی نامیده‌اند که به امری که از آن وامانده‌اند، هدایت می‌کند، و بدین سبب او را قائم نامیده‌اند که به حق قیام می‌کند.^۳

و در غیبت نعمانی از امام باقر علیه السلام روایت است که درباره شیوه حکومت حضرت قائم علیه السلام فرمود: حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - با امری جدید و کتابی نوین و قضاوتی تازه که بر عرب شدید است بپا خواهد خاست.^۴

و از حضرت امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال کسی که از شیوه و شگرد حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - پرسید، آمده است: همان برنامه‌ای که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش گرفت حضرت

۱. بحار الانوار: ۷۳/۴۸؛ گفتنی است که قبر این بانوی سعادت‌مند همچنان در شهر نیشابور زیارتگاه ارادتمندان به خاندان پیامبر و

شیعیان آن‌ها است و به نام بی‌بی شطیطه معروف است. (مترجم)

۲. بحار الانوار: ۳۰/۵۱.

۳. جمال الاسبوع: ۵۰۹.

۴. غیبت نعمانی: ۱۲۲.

قائم علیه السلام انجام خواهد داد، بنیادهای پیشین را منهدم و ویران می سازد چنان که رسول گرامی صلی الله علیه و آله نظام جاهلیت را ریشه کن کرد و اسلام را از نو آغاز نمود.^۱

در خبر دیگری نظیر همین روایت از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده است.

و از همان حضرت (امام باقر علیه السلام) روایت است که فرمود: به تحقیق که وقتی قائم ما بیاخیزد، مردم را به امر جدیدی دعوت خواهد کرد، همان طور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت فرمود و اسلام غریبانه آغاز شد و به حال غربت باز خواهد گشت، همان طور که آغاز شد. پس خوشا به حال غریبان.^۲

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: اسلام غریبانه شروع شد و باز هم مانند اول کارش خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان. ابوبصیر عرضه داشت: این را برای من توضیح دهید که خداوند کارتان را سامان دهد؛ فرمود: دعوت کننده از ما دعوت نوینی آغاز می کند همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز کرد.^۳

و از همان حضرت است که فرمود: گویا قائم علیه السلام را بالای منبر می بینم که از آستین قبایش نوشته ای که به مهر زرین مهور باشد، بیرون آورد و مهر از آن برگیرد و آن را بر مردم بخواند، پس مانند گوسفند از دور او پراکنده شوند و کسی جز نقیبان باقی نماند، پس آن حضرت سخنانی خواهد گفت. آن گاه آن ها پناهگاهی نیابند تا این که به سوی او بازگردند و من سخنی را که او خواهد گفت می دانم.^۴

۷ - تمام شدن امر [دین] به آن حضرت علیه السلام

در کتاب توحید شیخ صدوق به سند خود از حضرت رضا علیه السلام در تفسیر حروف الفبا آمده: و تاء: تمام شدن امر به قائم آل محمد علیه السلام است.^۵

۸ - تعلیم و آموختن قرآنی که امیر المؤمنین علیه السلام جمع کرده بود

در بحار به نقل از نعمانی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده که فرمود: گویا می بینم شیعیان ما در

۱. غیبت نعمانی: ۱۲۱.

۳. غیبت نعمانی: ۱۷۳.

۵. التوحید: ۲۳۳.

۲. غیبت نعمانی: ۱۷۳.

۴. بحار الانوار، ۳۵۲/۵۲.

مسجد کوفه خیمه‌ها زده‌اند و قرآن را به همان گونه که نازل شده به مردم می‌آموزند.^۱ و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: گویی عجم را می‌بینم که خیمه‌هایشان در مسجد کوفه برپا است و قرآن را همان‌طور که نازل شده به مردم می‌آموزند. اصبع بن نباته می‌گوید: عرض کردم: مگر [این قرآن] همان‌گونه که نازل شده نیست؟ فرمود: نه، هفتاد نفر از قریش به نام خودشان و نام پدرانیشان از قرآن محو شده است، و ابولهب را جا نگذاشته‌اند مگر به منظور سرزنش رسول خدا ﷺ، چون عموی آن حضرت بود.^۲ و از حضرت امام صادق علیه السلام است که فرمود: گویی شیعیان علی را می‌بینم که مثانی (قرآن) به دست گرفته‌اند و به مردم می‌آموزند.^۳

و از ارشاد القلوب دیلمی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: چون قائم -عجل الله فرجه الشریف- بپاخیزد، خیمه‌هایی نصب می‌شود برای کسانی که قرآن را به همان‌گونه که خداوند جلّ جلاله آن را نازل فرموده، به مردم بیاموزند. پس دشوارترین چیزی که خواهد بود برای کسانی است که آن را حفظ کرده‌اند، زیرا با این تألیف اختلاف دارد.^۴ و در کافی به سند خود از سالم بن ابی سلمه روایت کرده است که گفت: من می‌شنیدم که مردی بر حضرت امام صادق علیه السلام حروفی از قرآن خواند که مانند خواندن متعارف مردم نبود، پس حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: از این قرائت دست بردار و همان‌طور که مردم می‌خوانند بخوان تا قائم -عجل الله فرجه الشریف- قیام کند، که وقتی آن حضرت بپاخیزد کتاب خدا را با حدودش خواهد خواند و مصحفی که علی علیه السلام نوشته بیرون می‌آورد.

سپس فرمود: هنگامی که علی علیه السلام آن را نوشت و از جمع آوری اش فراغت یافت، آن را برای مردم آشکار ساخت و فرمود: این کتاب خدای -عزوجل- است، همان‌طور که خداوند آن را بر

۱. محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی، چنانکه در امل الأمل (۲/ ۲۳۲ - ۲۳۳) آمده، از شیوخ عظیم القدر و شریف و صحیح العقیده و کثیر الحدیث اصحاب ماست، به بغداد هجرت کرده و از آستانه شام رفته و در آنجا وفات یافته است. علامه حلی (رجال العلامة الحلی: ۱۶۲) و نجاشی (رجال النجاشی: ۲۹۷) شرح حال او را چنین ذکر کرده‌اند: نجاشی پس از بیان فوق گفته: او از شاگردان کلینی است و از تألیفاتش تفسیر قرآن است که قسمتی از آن را دیده‌ام و کتاب غیبت او را نیز دیده‌ام، تألیف خوب و جامعی است. (مؤلف)

۲. غیبت نعمانی: ۱۲۵.

۳. غیبت نعمانی: ۲۱۸.

۴. بحار الانوار: ۳۳۹/۵۲؛ گفتنی است که این روایت و نیز بسیاری از روایات که مرحوم علامه مجلسی به نقل از ارشاد شیخ مفید آورده، مرحوم مؤلف آن‌ها را به ارشاد دیلمی نسبت داده است. (مترجم)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، به درستی که من آن را از دو لوح جمع نموده‌ام، جواب دادند: اینک مصحف جامعی در دست ماست و نیازی به این نداریم. فرمود: به خدا سوگند که پس از این روز ابد آن را نخواهید دید، بر من فقط لازم بود که وقتی آن را جمع کردم به شما خبر دهم تا آن را بخوانید.^۱

و در احتجاج آمده: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، علی علیه السلام قرآن را جمع کرد و آن را نزد مهاجرین و انصار برد و بر آنان عرضه کرد، زیرا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به این کار وصیت فرموده بود. پس چون ابوبکر آن را گشود، در اولین صفحه‌ای که باز کرد رسوایی‌های قوم آشکار شد، عمر برآشفت و گفت: ای علی! آن را بازگردان که ما را به آن نیازی نیست. پس حضرت امیر علیه السلام آن را گرفت و رفت. آن‌گاه زید بن ثابت را که قاری قرآن بود احضار کردند، عمر به او گفت: علی قرآن را نوشته بود، آورد، ولی در آن رسوایی‌های مهاجرین و انصار بود و ما نظرم‌ان بر این است که قرآن را جمع کنیم و فضیحت‌های مهاجرین و انصار را از آن بیندازیم. زید رأی موافق داد، ولی گفت: اگر من قرآن را آن‌طور که شما می‌خواهید جمع کردم و بعد از آن علی علیه السلام قرآن خودش را آشکار کرد، آیا زحمت‌های شما هدر نمی‌رود؟

عمر گفت: چاره‌ای جز این نیست که او را بکشیم و از او راحت شویم. پس حيله‌ای بکار بردند تا به دست خالد بن ولید آن حضرت را بکشند، ولی نتوانستند. و چون عمر به خلافت رسید، از علی علیه السلام خواست آن قرآن را بیاورد تا میان خودشان آن را تحریف کنند، به آن حضرت گفت: یا ابالحسن! خوب بود قرآنی که نزد ابی بکر آوردی، حالا بیاوری تا بر آن اجتماع کنیم.

علی علیه السلام فرمود: هیئات! هیچ راهی به سوی آن نیست، من در آن موقع آن را آوردم تا حجت بر شما تمام کرده، روز قیامت نگوئید ما از این قرآن غافل بودیم، یا به من نگوئید که تو آن را نیاوردی. البته قرآنی که نزد من است جز پاکیزگان و اوصیاء از فرزندان من هیچ کس به آن دست نمی‌یابد.

عمر گفت: آیا وقت معینی برای آشکار ساختن این قرآن هست؟ فرمود: آری؛ هنگامی که قائم از فرزندان ما قیام کند، آن را ظاهر نماید و مردم را بر آن وامی‌دارد، پس سنت بر آن جاری می‌گردد.^۲

می‌گویم: ممکن است سرّ نامگذاری حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- به قرآن عظیم همین باشد، از جهت این‌که به قرآن امر می‌کند و مردم را بر خواندن و عمل به آن وامی‌دارد و مظهر و ترویج‌کننده آن است.

در تفسیر البرهان از حسان عامری نقل شده که گفت: از حضرت امام باقر علیه السلام درباره این آیه شریفه پرسیدم که: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^۱؛ [ای پیامبر] ما هفت آیت از مثانی و قرآن عظیم را به تو دادیم. فرمود: تنزیل آن چنین نیست، بلکه چنین است: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ السَّبْعَ مِنَ الْمَثَانِي»^۲؛ و همانا ما به تو آن هفت مثانی را عطا کردیم، که آن‌ها ما هستیم و قرآن عظیم فرزند فرزند است.

و از قاسم بن العروة از آن حضرت روایت شده که: درباره قول خدای تعالی: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» فرمود: هفت امام و قائم علیهم السلام.^۳

می‌گویم: اما تعبیر به هفت امام شاید به اعتبار نام‌های ایشان است و در حدیث اول فاطمه علیها السلام نیز مورد نظر است و قرآن عظیم فرزند فرزند است که همان حضرت قائم علیه السلام می‌باشد، چنان‌که در بحار از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود: برای او دو نام هست: یکی پنهان و دیگری آشکار، آن اسمی که مخفی می‌ماند، احمد است و اسمی که آشکار می‌شود محمد.^۴ در تأیید مطلب مزبور حدیثی است که صاحب بحار الانوار از یونس بن عبد الرحمن به نقل از شخصی روایت کرده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» پرسیدم. فرمود: ظاهرش سوره حمد است و باطن آن فرزند فرزند است و هفتمین از آن‌ها قائم علیه السلام است.^۵

بنابراین -احتمال دوم- عطف (القرآن العظیم) بر (سبع) از باب این است که به طور ویژه‌ای از حضرت قائم علیه السلام یاد شده باشد، به خاطر امر مهمی که در یادآوری از آن بزرگوار هست، و اما منظور از کلمه مثانی ممکن است تمام آیات قرآن باشد؛ که مؤید این احتمال است آیه کریمه: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي»^۶؛ خداوند بهترین سخن‌ها را فرود آورد کتابی که [الفاظ آن] همگون [و معانی آن] مکرر است.

۱. سوره حجر، آیه ۸۷

۲. تفسیر البرهان: ۳۵۴/۲

۳. البرهان: ۳۵۴/۲

۴. بحار الانوار: ۳۵/۵۱

۵. البرهان: ۳۵۴/۱

۶. سوره زمر، آیه ۲۳

و نیز احتمال نخستین را که فرمود: «السبع المثانی»، حدیثی که قبلاً از امام صادق علیه السلام از غیبت نعمانی روایت کردیم که فرمود: گویی شیعیان علی را می بینم که مثنائی (قرآن) به دست گرفته اند...، این معنی را تأیید می کند.

و تعبیر از قرآن به مثنائی به مناسبت تکرار نزول آن است که یک بار به طور کامل در شب قدر به بیت المعمور نازل شد. سپس از آن جا به سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به تدریج در مدت بیست و سه سال فرود آمد.^۱

و شاید هم منظور، خصوص سورة فاتحة الكتاب (حمد) باشد - چنان که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده - و تعبیر از آن به مثنائی یا به خاطر تکرار آن در هر نماز واجب است و یا به علت تکرار نزول آن است. و این که از امامان علیهم السلام تعبیر به مثنائی گردیده، یا به اعتبار این است که آنان نسبت به پیغمبر، فرزند فرزند هستند که در مرتبه دومند نسبت به آن حضرت به حسب جهان بشری و نحوه آفرینش انسانی. چنان که حضرت فاطمه علیها السلام در مرتبه اول است. و یا به اعتبار این که ایشان نسبت به قرآن کریم در مرتبه دوم هستند، چنان که حدیث ثقلین شاهد بر این معنی است. این حدیث متواتر از طریق خاصه و عامه روایت شده، اما از طریق مخالفین از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو شیء گران بها را ترک می گویم که یکی از دیگری بزرگ تر است، کتاب خدای - عزوجل - و آن ریسمانی است که از جانب آسمان به سوی زمین کشیده شده و عترت من، خاندان من. و این دوازدهم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض (کوثر) به من بازگردند.^۲

احتمال سوم این است که: چون نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرتبه بعد هستند، با کلمه (مثنائی) از آن ها تعبیر شده، ایشان از نظر علوم ربّانی و مقامات عقلانی در درجه دوم قرار دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُهَا»^۳؛ من شهر علمم و علی در آن است. و نیز

۱. چنانکه در کافی به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده و طبرسی در مجمع البیان گفته: بدین جهت مثنائی نامیده شده که بعضی از قصه ها و اخبار و احکام و موعظه ها در آن تکرار شده و به گونه های مختلف ذکر گردیده و نیز تلاوت آن تکرار می شود و خسته کننده نیست. (مؤلف)

۲. سید جلیل سید هاشم بحرانی در کتاب غایة المرام: ۲۲۳، آورده، از امیر المؤمنین علی علیه السلام درباره حدیثی که در بالا ذکر شده پرسیدند که عترت کیانند؟ فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه گانه از فرزندان حسین علیه السلام، نهیم آن ها مهدی قائمشان

۳. غایة المرام: ۵۲۴.

است. (مؤلف)

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار در از علم به من آموخت که از هر دری هزار در دیگر باز می‌شود.^۱

این‌ها مطالبی است که در حلّ این اشکال و تحقیق موضوع به نظر رسیده و خداوند به حقایق امور دانا است، البته وجوه دیگری که بعید به نظر می‌رسد نیز گفته شده که کتاب را با ذکر آن‌ها طولانی نمی‌کنیم. کسانی که مایلند از آن وجوه هم اطلاع حاصل کنند به کتاب (مرآة الانوار و مشکاة الاسرار) شیخ ابوالحسن شریف مراجعه نمایند.^۲

حرف «ث»

۱ - ثواب کارهای نیک و قبولی آن‌ها به ولایت آن حضرت علیه السلام بستگی دارد

در بخش اول کتاب شاهد بر این معنی گذشت. در بخش هشتم نیز مطالبی که بر آن دلالت کند خواهد آمد.

در کتاب کمال الدین از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر آن‌که به امامت امامان از پدران و فرزندان من اقرار و اعتراف داشته باشد، ولی مهدی از فرزندانم را انکار نماید، مثل این است که تمام پیامبران را قبول داشته باشد ولی نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند. عبدالله بن ابی یعفور می‌گوید: پرسیدم: مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین فرزند از امام هفتم، که شخص او از نظر شما غایب می‌ماند و بردن نام او بر شما حلال نیست.^۳ و در این باره روایات زیادی هست که بعضی از آن‌ها را در بخش هشتم کتاب خواهیم آورد، ان شاء الله تعالی.

۲ - ثائر خون حسین علیه السلام و شهیدانی که با آن حضرت علیه السلام بوده‌اند

در مجمع البحرين آمده: ثائر کسی است که بر هیچ وضعی قرار و آرام نمی‌گیرد تا این‌که خون‌بهای خویش را بگیرد.^۴

و در زیارت عاشورا می‌خوانیم: از خداوندی که مقام تو را گرامی داشته و مرا به واسطه دوستی تو عزّت و کرامت بخشیده درخواست می‌کنم که: خونخواهی تو را به یاری امامی یاری

۱. غایة المرام: ۵۱۷.

۲. مرآة الانوار: ۱۸۱.

۳. کمال الدین: ۳۳۸/۱.

۴. مجمع البحرين: ۲۳۴/۳ و ۲۳۵.

شده از خاندان محمد صلی الله علیه و آله به من روزی کند.

و در بحار به نقل از غیبت نعمانی از حضرت امام باقر علیه السلام در وصف امام قائم - عجل الله فرجه الشریف - آمده: کار او جز کشتن نیست، کسی [از مخالفین حق] را باقی نمی‌گذارد.^۱
و عیاشی در تفسیر آیه: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾^۲؛ و هر آن‌که مظلوم کشته شود، البته ما برای ولی او تسلط و حکومت قرار داده‌ایم، پس در کشتن اسراف نکند که او یاری شده است. به روایت سلام بن المستنیر از امام باقر علیه السلام آورده است که فرمود: او حسین بن علی علیه السلام است که مظلوم کشته شده و ما اولیای او هستیم، هنگامی که قائم ما بپاخیزد به خونخواهی حسین علیه السلام می‌پردازد، پس آن قدر می‌کشد تا جایی که گفته می‌شود: در کشتن اسراف کرد.^۳

و نیز آن حضرت فرموده: مقتول، حسین علیه السلام است و ولی او قائم علیه السلام می‌باشد و اسراف در قتل، آن است که: غیر قاتل او را بکشد (او منصور است)؛ زیرا که از دنیا نمی‌رود تا این‌که به وسیله مردی از آل رسول صلی الله علیه و آله نصرت و پیروزی می‌یابد که زمین را از قسط و عدل پر کند، هم‌چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

و در روایت دیگری در کافی از حضرت صادق علیه السلام راجع به همین آیه آمده است: درباره حسین علیه السلام نازل شده، اگر اهل زمین به خاطر او کشته شوند اسراف نیست.^۴
و در کتاب علل الشرایع از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود: هنگامی که جدّم حسین علیه السلام کشته شد، فرشتگان به درگاه خداوند - عزّوجلّ - صدا به گریه و ناله بلند کردند و عرضه داشتند: الهّا! صاحب اختیار! آیا غفلت می‌ورزی از کسی که برگزیده تو و فرزند برگزیده‌ات و بهترین خلق را به قتل رسانیده است؟

پس خداوند - عزّوجلّ - به آن‌ها وحی فرمود: ای ملائکه من! آرام باشید، به عزّت و جلالم سوگند که حتماً از آن‌ها انتقام خواهم گرفت، هرچند پس از مدت‌ها باشد. سپس خداوند - عزّوجلّ - برای فرشتگان از روی امامان از فرزندان حسین پرده برداشت، ملائکه خوشحال شدند و متوجّه شدند که یکی از آن‌ها ایستاده نماز می‌خواند، خداوند فرمود: به این قائم، از آن‌ها انتقام می‌گیرم.^۵

۱. بحار الانوار: ۲۳۱/۵۲.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۳. تفسیر العیاشی: ۲۹۰/۲.

۴. روضه کافی: ۲۵۵/۸.

۵. علل الشرایع: ۱۶۰.

و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: وقتی حسین علیه السلام کشته شد، آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها است ناله کردند و گفتند: پروردگارا! به ما اجازه بده که خلاق را نابود سازیم و بار دیگر زمین تجدید گردد که حرمت تو را حلال دانسته و برگزیده ات را به قتل رسانیده‌اند. پس خداوند به آن‌ها وحی فرمود که: ای فرشتگان؛ وای آسمان‌های من؛ وای زمین من! آرام گیرید. سپس یکی از حجاب‌ها را برداشت، به ناگاه پشت آن محمد صلی الله علیه و آله و دوازده وصی او مشاهده شدند و دست فلانی، قائم از آن‌ها را گرفت و فرمود: ای فرشتگان؛ وای آسمان‌هایم؛ وای زمین من! با این یاری خواهم جست. سه مرتبه این خطاب را فرمود.^۱

و در غایة المرام محدث جلیل سید هاشم بحرانی از طریق عامه در حدیث معراج چنین آمده: خداوند تعالی فرمود: ای محمد! آیا دوست داری آنان را ببینی؟ گفتم: آری، پروردگارا. خداوند فرمود: به سمت راست عرش روی گردان. چون روی به آن سوی کردم به ناگاه دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی علیه السلام غرق در نور ایستاده، نماز می‌خوانند، و او - یعنی مهدی علیه السلام - در میان آن‌ها همچون ستاره درخشانی بود. خداوند فرمود: اینان حجت‌ها هستند و او ثائر از عترت تو است، به عزتم سوگند او حجت ثابت برای دوستانم و انتقام گیرنده از دشمنانم است.^۲

و در بحار در وصف اصحاب حضرت قائم علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: گویا که دل‌هایشان بسان قطعه‌ای از آهن است که هیچ گونه شکی درباره خداوند در آن راه ندارد، از سنگ سخت‌تر، که اگر بر کوه‌ها حمله برند، آن‌ها را از جای برکنند، با پرچم‌های خویش به هیچ شهری روی نیاورند مگر این که آن را خراب کنند، گویی که بر اسب‌هایشان عقاب‌ها نشسته‌اند، به زین اسب امام علیه السلام دست می‌کشند و تبرک می‌جویند، و پیرامون حضرتش حلقه می‌زنند. در جنگ‌ها با جانبازی، آن بزرگوار را یاری می‌کنند و آنچه می‌خواهد انجام می‌دهند. در میان آنان مردانی هستند که شب‌ها خواب ندارند. در نمازشان زمزمه‌ای دارند همچون زمزمه زبور عسل. شب را با عبادت به صبح می‌رسانند و صبحگاهان بر اسب‌هایشان آماده‌اند، شب‌ها پارسا و روزها شیرین. آنان از آن حضرت فرمانبردارند، مانند کنیز نسبت به ارباب خود. همچون چراغ‌ها روشنند و دل‌هایشان نورانی است و از خشیت الهی لرزان. از

خداوند شهادت درخواست می‌کنند و آرزو دارند که در راه خدا کشته شوند، شعارهایشان «یا ثَنَاتِ الْحُسَيْنِ»؛ (خونخواهی حسین علیه السلام) می‌باشد.

هرگاه به سویی حرکت کنند به مقدار یک ماه رعب و بیم پیشتر از آن‌ها می‌رود، به سوی مولای خود می‌شتابند، خداوند توسط ایشان امام حق را یاری می‌کند.^۱
و نیز از آن حضرت منقول است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام خروج کند، نوادگان کشتندگان حسین علیه السلام را به قتل خواهد رساند.^۲

البته در حدیثی از حضرت رضا علیه السلام علت این امر را رضایت آن‌ها نسبت به کارهای پدرانشان دانسته و این‌که آن‌ها افتخار هم می‌کنند و هر کس به چیزی راضی باشد مانند آن است که آن را انجام داده باشد.

و در کتاب المحجة فیما نزل فی القائم الحجة^۳ از امام صادق علیه السلام درباره آیه: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً...﴾^۴ آمده که این آیه درباره حسین علیه السلام نازل شده، اگر ولی او اهل زمین را بکشد اسراف نکرده است، و ولی او قائم علیه السلام است.^۵

حرف «ج»

۱ - جمال و زیبایی آن حضرت علیه السلام

بدان که مولای ما حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - زیباترین و خوش صورت‌ترین مردم است، زیرا که شبیه‌ترین مردم به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ چنان‌که در کتاب المحجة، سید بحرانی و غیر آن از عمار روایت شده که گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمار! خداوند - تبارک و تعالی - با من پیمان بسته که از صُلب حسین علیه السلام بیرون آورد، و نهمین آن‌ها از نظر مردم غایب می‌شود، و همین است که خداوند - عزوجل - فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾^۶؛ [به کافران] بگو: اگر آب [که مایه حیات است] همه به زمین فرو برود، کیست که باز آب گوارا برای شما پدید آرد.

۱. بحار الانوار: ۳۰۸/۵۲.

۲. بحار الانوار: ۳۱۳/۵۲.

۳. این کتاب به قلم همین مترجم به نام «سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن» بارها منتشر شده است.

۴. المحجة: ۱۲۷.

۵. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۶. سوره ملک، آیه ۳۰.

غیبتی طولانی برای او خواهد بود که گروهی از عقیده‌شان برمی‌گردند و عده دیگری ثابت قدم می‌مانند؛ پس هرگاه آخر زمان شود خروج می‌کند و دنیا را پر از قسط و عدل می‌نماید، چنان‌که پر شده است از ظلم و جور و بر مبنای تأویل مقاتله می‌کند، همان‌طور که من بر مبنای تنزیل جهاد نمودم و او همانم و شبیه‌ترین مردم به من است.^۱

و در کمال الدین از رسول خدا ﷺ مروی است که فرمود: مهدی از فرزندان من است، نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من. شبیه‌ترین مردم به من از لحاظ اخلاق و خلقت است، غیبت و حیرتی خواهد داشت که امت‌ها در آن گمراه می‌شوند. مانند ستاره شهاب می‌آید، پس زمین را از قسط و عدل آکنده می‌سازد هم‌چنان‌که از ظلم و ستم پر شده باشد.^۲

و نیز در همان کتاب از امام صادق از پدرانش علی‌علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه‌اش کنیه من است، از نظر خلق و خُلق شبیه‌ترین مردم به من است، غیبت و حیرتی برای او خواهد بود تا جایی که خلائق از ادیان خود گمراه گردند. پس در آن هنگام است که همچون ستاره شهاب می‌آید و زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.^۳

و در همان کتاب به سندی از رسول خدا ﷺ ضمن حدیثی از ابن عباس آمده: و از پشت حسین علی‌ه السلام امامانی قرار داد که به امر من قیام کرده و وصیت مرا حفظ می‌نمایند، نهمین آن‌ها قائم اهل بیت علیهم السلام مهدی امت من است، در صورت و سیرت و گفتار شبیه‌ترین مردم است نسبت به من.^۴

حال‌ا که دانستی آن حضرت شبیه‌ترین مردم به رسول اکرم ﷺ است، بدان که به راستی ثابت شده از نص احادیث که رسول خدا ﷺ زیباترین و خوش صورت‌ترین مردم بوده است. به این روایت توجه کنید: ثقة الاسلام کلینی در کافی از حضرت امام باقر علیهما السلام آورده است که فرمود: پیامبر خدا رخسارش سپید آمیخته به سرخی و چشمانش سیاه و درشت و ابروانش به هم پیوسته، و کف دست و پایش پُرگوشت و درشت بود، بدان سان که گویی طلا بر انگشتانش ریخته باشد. استخوان دو شانه‌اش بزرگ بود، چون به کسی روی می‌کرد به خاطر مهربانی شدیدی که داشت با همه بدن به جانب او توجه می‌نمود. یک رشته موی از گودی گلو تا نافش

۲. کمال الدین: ۲۸۷/۱.

۱. المحجة: ۲۲۸ - ۲۲۹.

۴. کمال الدین: ۲۵۷/۱.

۳. کمال الدین: ۲۸۶/۱.

رویده، انگار که میانه صفحه نقره خالص خطی کشیده شده باشد، و گردن و شانه هایش بسان گلاب پاش سیمین بود. بینی کشیده ای داشت که هنگام آشامیدن آب، نزدیک بود به آب برسد، هنگام راه رفتن محکم قدم برمی داشت که گویا به سرازیری فرود می آید. باری، نه قبل و نه بعد از پیغمبر خدا کسی مثل او دیده نشده است.^۱

و در بحار از کتاب غیبت شیخ طوسی روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام بالای منبر فرمود: رادمردی از فرزندان من در آخر الزمان بیا می خیزد که سفید رنگ پُرسرخی است، شکمش فربه و ران هایش عریض و استخوان دو شانه اش بزرگ، دو خال در پشتش هست یکی به رنگ پوستش و دیگری مانند خال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله.^۲

و از طریق عامّه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: مهدی طاووس اهل بهشت است.^۳ و از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: مهدی، مردی از فرزندان من است، رنگ او رنگ مردم عرب و بدن او بدن بنی اسرائیل (قوی و درشت استخوان)، بر گونه راستش خالی است که مثل ستاره درخشنده است.^۴

و نیز از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: مهدی از ما، فراخ پیشانی و باریک بینی است.^۵

و در کتاب تبصرة الولی فیمن رأى القائم المهدی علیه السلام از ابونعیم محمد بن احمد الانصاری نقل کرده که گفت: عده ای از مفوضه و مقصره، کامل بن ابراهیم مدنی را به خدمت حضرت ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام به سامره فرستادند که با آن حضرت مناظره کند. کامل گوید: با خود اندیشیدم که از آن حضرت سؤال خواهم کرد که داخل بهشت نشود جز آن که معرفتش مثل من و اعتقادش مانند من باشد. و چون بر سرورم حضرت ابومحمد وارد شدم، دیدم جامه های نرم و سفیدی در تن اوست، با خود گفتم: ولی و حجت الهی جامه های نرم می پوشد، در حالی که به ما امر می کند با برادران دینی مواسات و همدردی کنیم؛ و از پوشیدن چنین جامه هایی نهی می نماید! که ناگاه با تبسم، آستین خود را بالا زد، دیدم که پلاس زبر سیاهی بر پوست بدنش بود، فرمود: این برای خداست و این برای شما. خجالت کشیدم و کنار دری نشستم که پرده ای بر

۱. کافی: ۴۴۳/۱.

۲. بحار الانوار: ۳۵/۵۱.

۳. بحار الانوار: ۹۱/۵۱.

۴. بحار الانوار: ۹۵/۵۱.

۵. بحار الانوار: ۸۰/۵۴.

آن آویخته بود، پس بادی وزید و گوشه‌ای از آن پرده بالا رفت و نوجوانی دیدم در حدود چهار سالگی، انگار پاره‌ای از ماه بود، به من فرمود: ای کامل بن ابراهیم! بدتم لرزید و به دلم افتاد که فوری بگویم: لَیْسَ اَی سَیِّدٍ مِّنْ. فرمود: آمدی که از ولی و حجت خدا سؤال کنی که وارد بهشت نمی‌شود مگر آن‌که معرفتش مانند تو باشد و سخن تو را بگوید. گفتم: آری به خدا سوگند. فرمود: بنابراین عده کمی وارد بهشت می‌شوند. به خدا قسم! وارد بهشت می‌شوند گروهی که آن‌ها را حقیه می‌گویند. عرض کردم: ای سرور من! این‌ها کیستند؟

فرمود: قومی که از روی علاقه و محبت به امیر المؤمنین علیه السلام به حق او قسم می‌خورند ولی حق و فضل آن حضرت را نمی‌شناسند.

سپس مقداری سکوت کرد بعد فرمود: همچنین آمده‌ای که درباره حرف‌های مفوضه بررسی. آن‌ها دروغ می‌گویند. بلکه دل‌های ما محلّ مشیت الهی است، پس هر چه خدا بخواهد ما می‌خواهیم، «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

آنگاه پرده به حال سابق برگشت، من دیگر نمی‌توانستم آن را بالا بزنم. پس حضرت ابومحمد علیه السلام نگاهی به من افکند و تبسم‌کنان فرمود: ای کامل بن ابراهیم! چرا نشسته‌ای؟ در حالی که حجت بعد از من، از آنچه در ذهن تو بود و آمده بودی که از آن سؤال کنی، تو را آگاه ساخت. پس برخاستم و بیرون رفتم و بعد از آن دیگر او را ندیدم.^۱

و در جریان محمد بن عبید الله قمی که در بحار از غیبت شیخ طوسی نقل شده، آمده است: مانند او خوش صورت و معتدل اندام ندیدم.^۲

و اخبار در این معنی جداً زیاد است و شاید بعضی از آن‌ها را در غیر این بخش ذکر کنیم. و چه خوش گفت آن‌که گفت:

قَوُّ تَكَامُلٍ فِي نِهَایَةِ حُسْنِهِ	مِثْلُ الْقَضِيبِ عَلَى رَشَاقَةٍ قَدِّهِ
فَالْبَدْرُ يَطْلُعُ مِنْ ضِيَاءِ جَبِينِهِ	وَالشَّمْسُ تَغْرُبُ فِي شَفَاقٍ خَدِّهِ
مَلَكُ الْجَمَالِ بِأَسْرِهِ فَكَأَنَّمَا	حُسْنُ الْبَرِّيَّةِ كُلُّهَا مِنْ عِنْدِهِ
مهی که حسن جمالش ز ماه نیکوتر	قدی ز شاخه شمشاد و سرو رعنا تر
ز پرتو رخ نورانی‌اش قمر طالع	درون گونه سرخش غروب مهر نگر
به ملک خویش درآورده هرچه زیبایی	که حسن مردم زیبا از او بود یکسر

و اما وجه تشبیه آن حضرت به شهاب ثاقب؛ شاید به خاطر این باشد که به طور ناگهانی ظهور می‌کند، چنان‌که این معنی در چند روایت آمده، و یا این‌که مانند ستاره شهاب می‌درخشد. شاهد بر این احتمال روایاتی است که در باب (نور آن حضرت) خواهد آمد، و یا به خاطر این‌که شیاطین را طرد و دفع می‌کند، همان‌طور که با شهاب ثاقب طرد می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾^۱؛ جز آن‌که کسی (از شیاطین) بخواهد از علم بالا برآید که شهابی فروزان او را دنبال می‌کند.

۲- جریان روزی ما بر دست آن حضرت علیه السلام

در بخش سوم کتاب مطالبی در بیان این معنی گذشت.

۳- جهاد آن حضرت علیه السلام

در دعایی که از حضرت امام رضا علیه السلام درباره حضرت حجت علیه السلام روایت شده، چنین آمده است: بزرگوار، مجاهد، تلاشگر.^۲

و در بحار از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: او خونخواه، با تأسف و غضبناک خروج می‌کند به خاطر غضب خداوند بر این خلق، پیراهنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز احد پوشیده بود بر اندام اوست، و عمامه سحاب و زره سابغه و شمشیر ذوالفقار پیغمبر با اوست، شمشیر بر شانه می‌گذارد و تا شش ماه از کشته پشته می‌سازد.^۳

و از همان حضرت درباره فرموده خداوند متعال: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۴؛ و با آنان بجنگید تا این‌که فتنه‌ای نباشد و تمامی دین برای خدا گردد. منقول است که فرمود: تأویل این آیه هنوز نیامده، پس از آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای احتیاج خود و اصحابش آنان را رخصت داده بود، که اگر تأویل آن آمده بود از آن‌ها پذیرفته نمی‌شد، ولی با آن‌ها جنگ می‌شود تا این‌که توحید خداوند - عزوجل - برقرار و هیچ شرکی باقی نماند.^۵

و از بشیر نبال است که گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آن‌ها می‌گویند: هرگاه مهدی علیه السلام قیام کند، خود به خود امور برایش درست می‌شود و به قدر یک حجامت هم خون نمی‌ریزد؟

۱. سوره صافات، آیه ۱۰.

۲. بحار الانوار: ۳۳۳/۹۵.

۳. بحار الانوار: ۳۶۱/۵۲.

۴. سوره انفال، آیه ۳۹.

۵. کافی: ۲۰۱/۸.

فرمود: نه، سوگند به آن‌که جانم به دست اوست! اگر برای کسی امور خود به خود درست می‌شد برای پیغمبر ﷺ این امر واقع می‌گشت که دندان‌هایش خون‌آلود و پیشانی‌اش شکسته شد، نه؛ سوگند به آن‌که جانم در دست اوست [کار به جایی رسد که] ما و شما عرق و علق (= خون بسته شده) را از چهره پاک کنیم، و دستی به پیشانی کشید.^۱

می‌گویم: علق - که در متن روایت آمده - یعنی: خون، و پاک کردن عرق و خون کنایه از محنت‌ها و رنج‌ها است که باعث می‌شود انسان عرق کند، و یا جراحت‌هایی که خون‌ها را جاری می‌سازد - چنان‌که مجلسی رحمه الله ذکر کرده -

و در کمال الدین از عیسی الخشاب روایت است که گفت: به حسین بن علی - صلوات الله علیه - عرض کردم: شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: نه، ولی صاحب امر همان طرید و شرید^۲ است که به خاطر پدرش مؤتور و خونخواه است که کنیه عمویش را دارد، شمشیر خود را تا هشت ماه بر شانه می‌گذارد.

می‌گویم: این‌که می‌فرماید: (کنیه عمویش را دارد)، یکی از کنیه‌های آن حضرت (ابوجعفر) است، چنان‌که در روایت دیگری از حسن بن المنذر منقول است که گفت: روزی حمزه بن ابی‌الفتح نزد من آمد و به من گفت: مژده که دیشب در خانه مولودی برای حضرت ابومحمد متولد شد و دستور داد که آن را مخفی بداریم و امر کرد که از برای او سیصد گوسفند عقیقه شود، گفتم: نامش چیست؟ گفت: محمد نامیده می‌شود و کنیه‌اش ابوجعفر است.^۳

و نیز از محمد بن مسلم مروی است که گفت: بر حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام داخل شدم در حالی که می‌خواستم درباره قائم آل محمد ﷺ از او سؤال کنم. آن حضرت خود آغاز سخن کرد و فرمود: ای محمد بن مسلم! در قائم اهل بیت محمد ﷺ به پنج پیغمبر شباهت هست: یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب، و موسی، و عیسی، و محمد - صلوات الله علیهم - . شباهت به یونس بن متی: بازگشت از غیبت در وضع و قیافه جوانی در سن پیری.

۱. بحار الانوار: ۵۷/۵۲.

۲. طرید و شرید دو لقب از القاب مولای ما حضرت حجت علیه السلام است، و همین‌طور موتور، و منظور از پدر - در این حدیث - حسین بن علی علیه السلام است یا تمام پدران امام زمان - عجل الله فرجه - (محمد الموسوی)

۳. کمال الدین: ۴۳۲/۲؛ شایان ذکر است که عموی آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - امامزاده بزرگوار جناب ابوجعفر سید محمد فرزند امام هادی علیه السلام است که قبر شریفش در نزدیکی سامره زیارتگاه خاص و عام است. (مترجم)

و شباهت به یوسف بن یعقوب: غیبت از خاصّ و عامّ و مخفی ماندن از برادران و مشکل شدن امر بر پدرش یعقوب، با وجود نزدیکی مسافت بین او و پدرش و خاندان و پیروانش. و امّا شباهت به موسی: ترسیدن مدام و طولانی شدن غیبت و مخفی ماندن ولادت و خستگی شیعیانش پس از او - از اذیت‌ها و خواری‌های فراوانی که دیدند تا این که خداوند - عزّوجلّ - اجازه ظهورش داد و بر دشمن تأیید و یاری‌اش فرمود.

و شباهت به عیسی: اختلافات درباره او، که گروهی گفتند: متولد نشده و گروهی گفتند: مرده و عده‌ای پنداشتند: کشته و اعدام شده است.

و امّا شباهت به جدّش محمد مصطفی ﷺ: شمشیر کشیدن و قیام با سلاح و کشتن دشمنان خدا و رسول و جبارها و طاغوت‌ها و او با شمشیر و رعب یاری می‌شود و هیچ پرچمی از او بر نمی‌گردد و از جمله نشانه‌های قیام او: خروج سفیانی از شام و خروج یمانی و صیحه آسمانی در ماه رمضان و آواز دهنده که از سوی آسمان به نام او و پدرش ندا کند.^۱

۴ - جمع کلمه بر توحید و اسلام

در دعای ندبه آمده است: «أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى»؛ کجاست آن که سخنان را به تقوا جمع می‌نماید.

در کتاب المحجّه و غیر آن از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره آیه: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۲؛ برای آن که او را بر همه دین برتری بخشد، آمده که فرمود: تا جایی که هیچ آبادی نماند مگر این که هر صبح و شام بانگ شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله در آن بلند شود.^۳

و از ابن عباس (همان کسی که گفته: بیشترین مطالبی که در تفسیر گفته‌ام از امیر مؤمنان علیه السلام گرفته‌ام) آمده است: این آیه تحقق نمی‌پذیرد مگر وقتی که یهودی و نصرانی و صاحب کیشی نماند؛ مگر آن که به حق (یعنی اسلام) گرویده شود، تا این که گوسفند و گاو و شیر، انسان و مار، از یکدیگر در امان باشند، و تا این که موش انبان را نجود و تا این که جزیه برداشته و صلیب شکسته و خوک کشته شود و همان است فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۴؛ برای آن که او را بر همه دین برتری بخشد هر چند که مشرکان خوشایندشان

۱. کمال الدین: ۳۲۷/۱.

۲. سوره فتح، آیه ۲۸.

۳. المحجّه: ۸۶.

۴. سوره توبه، آیه ۳۳.

نباشد. و این هنگام قیام قائم علیه السلام خواهد بود.^۱

و علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته است: این آیه درباره قائم آل محمد - عجل الله فرجه الشریف - نازل شده است.

و در کتاب المحجة از عیاشی روایت است که در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾^۲؛ و هر آن که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه برای او تسلیم است. آورده که فرمود: هنگامی که قائم - عجل الله فرجه الشریف - قیام کند هیچ زمینی باقی نمی ماند مگر این که در آن شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله اعلام می شود.^۳

و احادیث در این زمینه جداً زیاد است که بعضی از آن‌ها گذشت و بعضی دیگر نیز ان شاء الله خواهد آمد.

۵ - جمع شدن یاران دین از فرشتگان و جنیان و سایر مؤمنان

در تفسیر آیه کریمه: ﴿أَيُّهَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾^۴؛ هر کجا باشید خداوند همگی شما را خواهد آورد. از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام آمده: یعنی اصحاب قائم علیه السلام سیصد و ده و چند نفر، سپس فرمود: آن‌ها آیند به خدا امت معدوده؛ و الله در یک ساعت جمع می شوند همانند ابرهای پاییزی.^۵

و از حضرت علی بن الحسین و فرزندش علیه السلام روایت است که فرمودند: مفقودان گروهی هستند که از رختخوابشان مفقود و سپیده دم در مکه حاضر می شوند و این است معنی آیه ﴿أَيُّهَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ و آن‌ها اصحاب قائم علیه السلام هستند.^۶

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: این آیه در حق مفقود شوندگان و اصحاب قائم علیه السلام نازل شده است که: ﴿أَيُّهَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ آنان از رختخوابشان مفقود می شوند پس در مکه صبح می کنند و بعضی از ایشان در روز بر ابر می نشینند، در حالی که آنان به نامشان و به نام پدرشان و حسب و نسب‌شان شناخته می شوند.

مفضل پرسید: فدایت شوم! کدام یک از آن‌ها ایمانشان محکم تر است؟ فرمود: آن که در روز بر ابر بنشیند.^۷

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۳

۴. سوره بقره، آیه ۱۴۹

۶. البرهان: ۱/۱۶۲

۱. المحجة: ۸۷

۳. المحجة: ۵۰

۵. البرهان: ۱/۱۶۳

۷. البرهان: ۱/۱۶۲

و از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمود: به خدا قسم وقتی قائم ما بپاخیزد، خداوند از همه شهرها و بلاد، شیعیان ما را به سوی او جمع می نماید.^۱
و چه نیکو سروده اند:

لَقَدْ جُذَّتْ يَابُنَّ الْأَكْرَمِينَ بِنِعْمَةٍ جَمَعَتْ بِهَا بَيْنَ الْمُحِبِّينَ فِي سِتْرِ
فَلَا زِلَّتْ بِالْإِحْسَانِ كَهْفًا وَمَلْجَأً وَقَدْ جَلَّ مَا قَدْ كَانَ مِنْكَ عَنِ الشُّكْرِ

البته ای فرزند بهترین ها! نعمتی را بخشیدی که با آن، همه محبانت را در پوششی جمع کردی.

پس پیوسته با احسانت پناه و ملجأ باشی که به تحقیق آنچه از تو سر زده از سپاسگزاری بالاتر است.

و در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: بر او سی هزار فرشته و سیصد و سیزده فرشته فرود می آیند. ابان بن تغلب عرضه داشت: تمام این فرشتگان؟ فرمود: آری فرشتگانی که با نوح در کشتی بودند و فرشتگانی که با ابراهیم بودند هنگامی که به آتش افکنده شد، و آنهایی که با موسی بودند هنگامی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت، و آنهایی که با عیسی بودند هنگامی که خداوند وی را به سوی خود بالا برد، و چهار هزار فرشته نشاندار که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، و هزار فرشته ای که پی در پی فرود آمدند و سیصد و سیزده فرشته ای که در بدر بودند و چهار هزار ملائکه که فرود آمدند تا به همراه حسین بن علی علیه السلام با دشمنان نبرد کنند، ولی به آن ها اجازه داده نشد، آن ها کنار قبر آن حضرت پریشان و غبارآلود و گریان هستند تا روز قیامت. رئیس آنان فرشته ای است که منصور خوانده می شود، هیچ کس آن حضرت را زیارت نکند مگر این که این ها به استقبال او می روند و یا هنگام وداع او را مشایعت می کنند، و هیچ بیماری نیست مگر این که به عیادتش می روند، و هیچ کس از دنیا نرود مگر آن که بر بدنش نماز می گزارند و پس از مرگ برای او طلب مغفرت می کنند. و همه این ها در زمین منتظر قیام قائم - عجل الله فرجه الشریف - هستند تا هنگام ظهورش فرا رسد.^۲

و در حدیث مفضل از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ای مفضل! او تنها ظاهر می شود و به سوی خانه خدا به تنهایی می رود و تنها وارد کعبه می گردد و در حال تنهایی شب بر او فرا می رسد، پس چون دیدگان به خواب رود و سیاهی شب سایه افکند، جبرئیل و میکائیل و فرشتگان در صفوف متشکل بر او فرود می آیند، پس جبرئیل معروض می دارد: «یا سَيِّدِي قَوْلُكَ

مَقْبُولٌ وَأَمْرُكَ جَائِزٌ؛ ای سرور من! فرمانت پذیرفته و دستورت اجرا می‌شود. پس دست بر صورتش می‌کشد و می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْزَالُ الْعَالَمِينَ»^۱؛ حمد خدای را که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین را میراث ما ساخت، هر جای بهشت که خواهیم منزلگاه خود قرار دهیم، پاداش عمل کنندگان چه نیکو است.

آن‌گاه میان رکن و مقام می‌ایستد و فریادی می‌کشد و می‌فرماید: ای نقبای من؛ (سرکردگان ارتش آن حضرت) و ای وابستگان خاص من؛ و ای کسانی که خداوند شما را - پیش از ظهورم - برای یاری من بر روی زمین ذخیره کرده! با خواست و رغبت نزد من آیید.

پس فریاد آن حضرت به گوش آن‌ها می‌رسد در حالی که در محراب‌ها و بر رختخواب‌های خود در شرق و غرب زمین قرار دارند و همان یک صدا به گوش همه آنان می‌رسد، پس به آن حضرت پاسخ مثبت می‌دهند و به سوی آن صدا می‌شتابند و در عرض یک چشم برهم زدن در پیشگاه او بین رکن و مقام حاضر می‌شوند. پس خداوند - عزوجل - به نور امر می‌کند که مانند عمودی از زمین تا آسمان کشیده می‌شود، که از آن نور هر مؤمنی که به روی زمین است استفاده خواهد کرد و نوری از درون خانه‌اش آشکار می‌گردد، پس نفوس مؤمنین به آن نور خوشنود می‌گردد. (تا این‌که مفضل عرضه داشت): ای سرور من! آیا در مکه مقیم می‌شود؟

فرمود: نه، ای مفضل! بلکه مردی از خاندانش را در آن‌جا جانشین خود می‌سازد، پس هرگاه از مکه حرکت کند به آن مرد حمله می‌کنند و او را می‌کشند، پس آن حضرت باز می‌گردد، ایشان به خدمتش می‌آیند، در حالی که ترسان و سربه زیر افکنده باشند، گریه و تضرع می‌کنند و عرضه می‌دارند: ای مهدی آل محمد (علیه السلام) توبه می‌کنیم. پس آن حضرت آنان را نصیحت و موعظه نموده و هشدار می‌دهد و بر آن‌ها جانشین می‌گمارد و دوباره حرکت می‌کند. ولی باز هم بر آن جانشین یورش می‌برند و او را می‌کشند، پس یاران خودش از جَنِّیان و نقبا را به سوی آن‌ها می‌فرستد و می‌فرماید: بازگردید به سوی آن‌ها و کسی را باقی نگذارید، مگر آن‌که ایمان بیاورد. و اگر نه این بود که رحمت پروردگار همه را فرا می‌گیرد، و من آن رحمت هستم با شما به سوی آن‌ها باز می‌گشتم، زیرا که به تحقیق این‌ها عذرهای را بین خود و خدای خودشان و من قطع کردند.

پس به سوی آنان مراجعت می‌کنند، به خدا قسم از صد تن یکی باقی نمی‌ماند، قسم به خدا از هزار یکی باقی نمی‌ماند.

مفضل می‌گوید: گفتیم: ای سید من! خانه مهدی علیه السلام کجا خواهد بود و مؤمنان کجا جمع می‌شوند؟ فرمود: سرای حکومت آن حضرت کوفه و مجلس حکم و فرمانروایی او مسجد جامع آن، و بیت المال و محل تقسیم غنائم مسلمین مسجد سهله، و جای خلوت‌های آن حضرت، سرزمین صاف و مسطح و سفید نجف است.

مفضل عرضه داشت: ای مولای من! آیا همه مؤمنین در کوفه خواهند بود؟ فرمود: آری قسم به خدا! هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر این‌که در آن، یا در حوالی آن خواهد بود و کار به جایی می‌رسد که مقدار خوابگاه یک اسب به دو هزار درهم می‌رسد و بیشتر مردم آرزو می‌کنند: ای کاش یک وجب از زمین سبع را به قیمت یک وجب طلا می‌خرید و زمین سبع از خطه‌های همدان است.^۱

می‌گوییم: شاید منظور از «هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر این‌که در آن یا در حوالی آن خواهد بود» زیارت و دیدار آن حضرت باشد، نه همیشگی؛ و شاهد بر این، جمله بعدی است که: «بیشتر مردم آرزو می‌کنند» و احتمال هم دارد که کلمه «حوالیها» تصحیف «أَوْ حَنَّ إِلَيْهَا» یعنی به سوی او متمایل و مشتاق می‌شوند، چنان‌که در روایتی از بحار و غیر آن از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام منقول است.

و مؤید معنی اول روایتی است که در بحار از غیبت شیخ طوسی نقل شده که حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: هرگاه قائم علیه السلام به کوفه وارد می‌شود، هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند مگر این‌که در آن باشد یا به آن سفر کند.^۲

و از جمله دلایل بر این‌که مؤمنین نزد مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - جمع می‌شوند، روایتی است که شیخ صدوق در کمال الدین از حضرت ابوالحسن امام علی بن محمد هادی علیه السلام آورده است که: از آن حضرت درباره معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ»؛ یعنی با روزها دشمنی نکنید که با شما دشمنی خواهند کرد. سؤال شد. فرمود: آری، منظور از ایام ما هستیم، به سبب ما آسمان‌ها و زمین برپاست، پس سببت (شنبه) نام رسول

خدا ﷻ است؛ و أَحَد (یکشنبه) نام امیر المؤمنین علی؛ اثنین (دوشنبه) حسن و حسین؛ و ثَلَاث (سه‌شنبه) علی بن الحسین (سجاد) و محمد بن علی (باقر) و جعفر بن محمد (صادق)؛ و أَرْبَعَاء (چهارشنبه) موسی بن جعفر (کاظم) و علی بن موسی (رضا) و محمد بن علی (جواد) و من - علی بن محمد (هادی)؛ و خَمِیس (پنج‌شنبه) فرزندان حسن (عسکری)؛ و جمعه فرزندان فرزندان می‌باشد و به سوی اوست که گروه حق جمع می‌شوند و همان است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که از ظلم و ستم پر شده باشد، و این است معنی ایام و این‌که در دنیا با آن‌ها دشمنی نکنید که در آخرت با شما دشمنی خواهند کرد.^۱

۶- جمع عقول^۲

در کمال الدین از حضرت ابوجعفر امام باقر علیهما السلام روایت شده که فرمود: هرگاه قائم ما بپایزد خداوند دستش را بر سر بندگان قرار می‌دهد، پس عقل‌هایشان جمع و حلم و بردباری‌شان کامل می‌گردد.^۳

و در کتاب خرایج به جای جمله آخر، آمده است: «و اخلاقشان کامل گردد». و در کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیهما السلام منقول است که فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَيْنَ عُقُولِهِمْ وَكَمَّلَتْ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ»^۴؛ هرگاه قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان قرار دهد، پس عقل‌هایشان جمع و بردباری‌شان کامل گردد. علامه مجلسی در مرآة العقول گفته است: ضمیر «دستش» یا به خدا برمی‌گردد و یا به قائم علیهما السلام و بنابر هر دو فرض؛ کنایه از رحمت و شفقت یا قدرت و پیروزی است، و بنابر فرض اخیر، احتمال حقیقت می‌رود، نه کنایه و این‌که فرمود: پس عقل‌هایشان جمع و... دو وجه محتمل است: اول: این‌که آن حضرت عقل‌هایشان را بر اقرار به حق جمع می‌کند که دیگر هیچ اختلافی نخواهند داشت.

۱. کمال الدین: ۳۹۳/۲.

۲. بدان که این یکی از ویژگی‌هایی است که خداوند به آن حضرت اختصاص داده، به طوری که اگر دست خود را بر سر مؤمن بگذارد، خداوند عقل او را جمع و حلم او را کامل می‌گرداند. بعضی از معاصرین ارجمند در معنی حدیث چنین گفته‌اند: جمع عقل به قوه عقلیه برمی‌گردد، به اینکه لشکریان عقل در او جمع شود تا امور باطنی را درک کند، و کمال حلم مربوط به کمال قوه تدبیر و نظم بخشیدن به امور معاش و زندگی مادی است. (مؤلف)

۳. کمال الدین: ۶۷/۲.

۴. کافی: ۲۵/۱.

دوم: این که عقل هر کدام از آن ها جمع می شود، یعنی قوای نفسانی و نیروهای حیوانی تسلیم عقل گردند و با آن همراهی کنند، که دیگر به خاطر پراکندگی قوای نفسانی، عقل پراکنده نمی شود، بعضی این طور گفته اند. ولی وجه اول صحیح تر به نظر می رسد و ضمیر (بها) به (ید) برمی گردد، و ضمیر (به) به (وَضْع) مربوط است، یا به قائم علیه السلام برمی گردد و احلام جمع حلم به معنی عقل است.^۱

می گویم: پُر واضح است که ضمیر در (یَدُهُ) به قائم علیه السلام برمی گردد و دلیل بر این معنی فرمایش امام صادق علیه السلام است در حدیث دیگری در کافی آمده که فرمود: این امر به کسی می رسد که دهان برایش می چرخانند، پس هرگاه مشیت و خواست الهی در او تحقق یابد خروج می کند، و مردم می گویند: این چیست که واقع شده؟ پس خداوند دستی از او بر سر رعیتش قرار می دهد.

حرف «ح»

۱ - حمایت آن حضرت علیه السلام از اسلام

حمایت آن بزرگوار از حریم اسلام از مطالبی که راجع به جهاد و جنگ آن حضرت بیان کرده ایم، دانسته می شود و در بحار از شیخ نعمانی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت است فرمود: گویا می بینم دین شما پیوسته رو به ضعف و از بین رفتن خواهد نهاد و در خون خود دست و پا خواهد زد و کسی آن را به شما باز نمی گرداند مگر مردی از ما اهل البیت.^۲ تمام این حدیث در سخای آن حضرت و کشف علوم خواهد آمد، ان شاء الله.

۲ - حرب (جنگ) آن حضرت علیه السلام با مخالفین

فرق میان جنگ و جهاد این است که جهاد نسبت به کافران است، ولی جنگ اعم است از آن ها و کسانی که کلمه اسلام بر زبان دارند - چنان که آیه مربوط به محارب: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ﴾^۳؛ همانا سزای کسانی که با خداوند جنگ می کنند.... و غیر آن بر این معنی دلالت دارد.

به هر حال شاهد بر این مقال، روایتی است که در بحار از نعمانی منقول است که به سند خود از فضیل آورده که گفت: از حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: به درستی که وقتی

۱. مرآة العقول: ۸۰/۱.

۲. بحار الانوار: ۳۵۲/۵۲؛ و غیبت نعمانی: ۱۲۵.

۳. سوره مائده، آیه ۳۳.

قائم ما بپاخیزد بیشتر از آنچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مردم جاهلیت دید به ناراحتی‌ها برخورد می‌کند. گفتیم: چطور؟ فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی مردم مبعوث شد در حالی که سنگ و چوب و تخته‌ای به صورت بت می‌تراشیدند و پرستش می‌کردند، ولی قائم ما -عجل الله فرجه الشریف- در حالی بپاخیزد و به سوی مردمی آید، که همگی آن‌ها علیه او کتاب الله را تأویل نموده و احتجاج می‌کنند.^۱

و در روایت دیگری از همان حضرت آمده: پس علیه آن حضرت، کتاب الله را تأویل و بر مبنای آن با آن حضرت مقاتله می‌کنند.^۲

و از همان بزرگوار منقول است که فرمود: سیزده شهر و طایفه است که قائم علیه السلام با آن‌ها جنگ می‌کند، و آن‌ها هم با آن حضرت می‌ستیزند: اهل مکه، اهل مدینه، اهل شام، بنی امیه، اهل بصره، اهل دمیسان، کردها، اعراب، ضبه، غنی، باهله، آزد و اهل ری.^۳

و در کتاب کمال الدین از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام مروی است که فرمود: در صاحب این امر شیوه و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله هست.

اما سنت از موسی، این که ترسان و برحذر است. و اما از عیسی، این که درباره اش گفته می‌شود آنچه درباره عیسی گفته شد. و اما از یوسف زندان و غیبت است. و اما از محمد صلی الله علیه و آله قیام با شمشیر و روش آن حضرت را پیروی می‌کند، و آثارش آشکار گردد، آنگاه شمشیر خود را تا هشت ماه با دست راست و بر شانه حمایل می‌نماید و پیوسته دشمنان را خواهد کشت تا خداوند -عزوجل- راضی گردد.

ابوبصیر گوید: عرضه داشتم: چگونه خواهد دانست که خداوند راضی شده؟

فرمود: خداوند رحم در دلش می‌افکند.^۴

و در حدیث مفصل از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: حسنی آن جوانمرد خوشروی که از طرف دیلم خروج می‌کند و با بیان فصیحی که دارد، فریاد برمی‌آورد که: ای آل احمد! اجابت کنید دردمند پریشان حال را؛ و آن که از پیرامون ضریح (شاید مراد کعبه باشد) ندا می‌کند. پس گنجینه‌های الهی در طالقان او را اجابت می‌نمایند، چه گنج‌هایی که از طلا و نقره نیست، بلکه مردانی همانند قطعه‌ای آهن بر اسب‌های چابک سوار و حربه‌ها به دست و پیوسته ستمگران را

۲. بحار الانوار: ۳۶۳/۵۲.

۴. کمال الدین: ۳۲۹/۱.

۱. بحار الانوار: ۳۶۲/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۳۶۳/۵۲.

به قتل می‌رساند تا این‌که وارد کوفه می‌شود - در حالی که بیشتر جاهای زمین از لوٹ وجود بی‌دینان پاک گشته است - آن‌جا را محل اقامت خود قرار می‌دهد.

پس خبر ظهور مهدی علیه السلام به سید حسنی و اصحابش می‌رسد، اصحاب به او می‌گویند: ای فرزند پیغمبر! این کیست که در قلمرو ما فرود آمده؟ می‌گوید: بیایید برویم ببینیم که کیست - در صورتی که به خدا قسم سید حسنی می‌داند او مهدی است و بدین جهت این سخن را می‌گوید که به یارانش آن حضرت را بشناساند -

پس حسنی بیرون می‌آید تا این‌که به مهدی علیه السلام می‌رسد، آن‌گاه می‌گوید: اگر تو مهدی آل محمد علیهم السلام هستی، پس کو عصای جدت پیغمبر و انگشتر و جامه و زره (فاضل) آن حضرت؟ و عمامه (سحاب) و اسب (یربوع) و شتر (غضباء) و قاطر (دُلْدُل) و الاغ (یعفور) و اسب اصیل رسول خدا صلی الله علیه و آله (بُرَاق) و مصحف امیر مؤمنان علیه السلام. این‌ها کجاست؟

پس آن جناب تمام این‌ها را به او نشان می‌دهد، آن‌گاه عصای پیغمبر را می‌گیرد و در سنگ سختی می‌کارد، فوری برگ می‌دهد. منظورش از این کار آن است که بزرگواری و فضیلت مهدی علیه السلام را به اصحاب خود بنمایاند تا با آن حضرت علیه السلام بیعت کنند.

سپس سید حسنی عرضه می‌دارد: الله اکبر، ای فرزند پیغمبر! دستت را بده تا با شما بیعت کنیم. مهدی علیه السلام دستش را دراز می‌کند، سید حسنی و اصحابش بیعت می‌نمایند، مگر چهل هزار نفر صاحبان مصاحف (= قرآن‌های مکتوب) که به زبیده معروفند که از بیعت کردن سرباز می‌زنند و می‌گویند: این کار یک سحر بزرگ است.

با این سخن دو لشکر با هم گلاویز می‌شوند، مهدی علیه السلام به طرف طائفه منحرف آمده و آن‌ها را نصیحت و به پیروی خودش دعوت می‌کند، ولی آن‌ها بر کفر و طغیان خود می‌افزایند، و آن حضرت دستور به کشتن آن‌ها می‌دهد، پس همه را از دم شمشیر می‌گذرانند.

سپس مهدی علیه السلام به اصحاب خود می‌گوید: قرآن‌های آنان را نگیرید، بگذارید مایه حسرتشان گردد، همان‌گونه که آن را تبدیل کرده و تغییر داده و تحریف نموده بودند و مطابق آن عمل نکردند.^۱

اخبار در این باره بسیار است که بعضی از آن‌ها در بحث (قتل کافرین) خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۳- حج آن حضرت ﷺ

شیخ صدوق در کمال الدین به سند صحیحی از محمد بن عثمان عمری روایت کرده است که گفت: صاحب این امر هر سال در مراسم حج حاضر می‌شود، پس مردم را می‌بیند، آن‌ها را می‌شناسد و آن‌ها او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.^۱

می‌گویم: از جمله روایاتی که دلالت می‌کند بر استحباب دعا کردن برای حجاج از جهت حج خانه خدا، حدیثی است که در فقیه از حضرت صادق (ع) منقول است که فرمود: هنگامی که شامگاه عرفه شود، خداوند متعال دو فرشته را می‌فرستد که چهره‌های مردم را جستجو کند، پس هرگاه کسی که خودش را به حج عادت داده بود نیابد، یکی از آن دو فرشته به دیگری می‌گوید: فلان شخص در چه حال است؟ جواب می‌دهد: خدا بهتر می‌داند. پس می‌گوید: پروردگارا! اگر فقر مانع از آمدنش شده او را غنی گردان و اگر قرض دارد از او ادا فرمای و اگر بیماری سبب نیامدش شده او را شفا بخش و اگر از دنیا رفته پس او را بیمارز و رحمتش فرمای.^۲

این حدیث دلالت می‌کند بر استحباب دعا کردن برای کسی که خودش را به حج عادت داده باشد، چنان‌که مخفی نیست. و در بحث شباهت آن حضرت به خضر مطلبی که به این معنی مربوط است خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۴- حیات و زندگی زمین به وجود آن حضرت ﷺ

شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر (ع) درباره آیه شریفه: ﴿اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۳؛ بدانید که خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده خواهد کرد. فرمود: یعنی خداوند زمین را به قائم آل محمد (ع) اصلاح فرماید، یعنی پس از جور و ستم اهل زمین، ﴿قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ﴾؛ به راستی که ما آیات و نشانه‌ها را - به قائم آل محمد (ع) - برای شما بیان نمودیم، باشد که تعقل کنید. ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.^۴

و حضرت ابوبراهیم موسی بن جعفر (ع) درباره آیه ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛ فرمود: نه به وسیله باران، بلکه خداوند - عزوجل - مردانی برمی‌انگیزاند، پس زمین احیا می‌شود به خاطر

۱. کمال الدین: ۴۴۰/۲.

۲. من لا یحضره الفقیه: ۱۲/۲.

۳. سوره حدید، آیه ۱۷.

۴. کمال الدین: ۶۶۸/۲.

برپایی و زنده شدن عدالت، و اقامه حد در آن از چهل روز باران سودمندتر است.^۱
و در جواهر از سدیر روایت است که گفت: حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: یک حد که در زمین برپا شود، پاکیزه تر است از چهل شب و روز باران.^۲
و در کتاب المحجة از حلبی روایت است که از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال: ﴿إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخَيِّبُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛ پرسید، حضرت در پاسخ فرمود: یعنی به وسیله عدالت پس از جور و ستم.^۳

۵ - حلم آن حضرت علیه السلام

در ضمن بیان خلق و خوی آن جناب خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۶ - حیات (زنده شدن) جمعی از اولیای خدا به ظهور آن حضرت علیه السلام

در بحث نفع آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - در حرف نون خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۷ - حب (دوستی) آن حضرت علیه السلام نسبت به ما

از بحثی که درباره لطف آن حضرت نسبت به ما در حرف «تاء» گذشت، دوستی آن جناب نیز واضح می شود، زیرا که لطف میوه محبت است. همچنین در بخش سوم، حق پدر بر فرزند و تشییع مردگان ما؛ در این زمینه مطالبی گذشت.

به هر حال همه احسان آن حضرت در حق ما ثمره و نتیجه محبتش نسبت به ما است ان شاء الله تعالی. ولی یک نکته را که نباید غافل باشی این که محبت او در حق ما جز از جهت ایمان و اطاعت ما نسبت به خداوند - عزوجل - نیست، پس اگر محبت آن بزرگوار را می خواهی، بر تو باد اطاعت خدای تعالی. و مبادا که با مخالفت کردن با خداوند او را اذیت و با وی دشمنی کنی که از کسانی خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^۴؛ البته آنان که خدا و رسولش را می آزارند، خداوند در دنیا و آخرت لعنتشان کرده است و بر ایشان عذاب خوارکننده ای آماده نموده است.

و در دار السلام از امام باقر علیه السلام روایت شده که به جابر جعفی فرمود: بنده جز با اطاعت، به خداوند - تبارک و تعالی - نزدیک نمی شود، دوری از آتش با ما نیست، آن که مطیع و فرمانبردار خدا

۱. اصل حدیث در کافی: ۱۷۴/۷.

۱. المحجة: ۲۲۲.

۴. سوره احزاب: ۵۷.

۳. المحجة: ۲۲۲.

باشد، دوست و ولیّ ماست. و هر که خداوند را معصیت کند، دشمن ماست. و ولایت ما جز با عمل و دوری از گناه به دست نمی‌آید.^۱

اخبار در این زمینه زیاد است. البته همان‌طور که اطاعت خداوند متعال موجب محبت می‌شود، همچنین معصیت مایه زوال آن است. چنان‌که در کافی از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام آمده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ بنده‌ای نیست مگر این‌که چهل سپر بر او هست تا این‌که چهل گناه کبیره مرتکب شود، پس هرگاه چهل معصیت کبیره مرتکب شد سپرها از او برداشته می‌شود. آن‌گاه خداوند متعال به فرشتگان وحی می‌کند که بنده مرا با بال‌های خود بیوشانید. پس فرشتگان او را با بال‌های خود می‌پوشانند، اما او هیچ زشتی را فروگذار نمی‌کند، مگر این‌که آن را مرتکب شود، تا به حدّی که با افتخار کارهای زشت خودش را برای مردم بازگو کند. آن‌گاه فرشتگان می‌گویند: خداوند! این بنده تو، هیچ نهی و زشتی را رها نکرد تا این‌که مرتکب شد و ما خجالت می‌کشیم از آنچه انجام می‌دهد. پس خداوند -عزوجلّ- وحی می‌کند که بال‌های خود را از او بردارید. و هرگاه چنین وضعی انجام شد، آن شخص شروع می‌کند به دشمنی با ما اهل بیت علیهم السلام. پس در این هنگام پوشش او در آسمان پاره می‌شود و فرشتگان عرضه می‌دارند: پروردگارا! این بنده تو بدون پوشش ماند؟ پس خداوند -عزوجلّ- به آن‌ها وحی می‌کند: اگر خدای را در او نیازی بود شما را امر نمی‌کرد که بال‌هایتان را از او بگیرید.^۲

۸- حکم آن حضرت علیه السلام به حق

در کمال الدین به سند خود از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام فرمود: در مسجد شما -یعنی مسجد مکه- سیصد و سیزده مرد خواهد آمد که اهل مکه می‌دانند آن‌ها از پدران و اجدادشان نیستند، با آن‌ها شمشیرهایی است که بر هر شمشیر کلمه‌ای نوشته شده که هزار کلمه می‌گشاید، پس خداوند -تبارک و تعالی- بادی می‌فرستد که به هر وادی ندا می‌کند: این مهدی است که به قضاوت داوود و سلیمان علیهم السلام قضاوت می‌کند؛ و بر آن بینه و شاهد نمی‌طلبد.^۳

۲. کافی: ۲/۲۷۹.

۱. دارالسلام: ۳/۲۳۹.

۳. کمال الدین: ۶۷۱/۲.

و نیز در همان کتاب از او نقل شده که گفت: ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد، هیچ یک از بندگان خداوند رحمان به پیشگاهش برنخیزد مگر این که او را می شناسد که آیا صالح است یا ناصالح و ناشایسته. و در او آیتی برای نشانداران و هوشمندان است. این آیت برقرار و راهی برای بصیرت و عبرت می باشد.^۱

و در بحار الانوار از کتاب غیبت سید علی بن عبد الحمید به سند خود از ابوبصیر از امام ابو جعفر باقر علیه السلام منقول است که فرمود: در قضایایی حضرت قائم علیه السلام قضاوت می کند، بعضی از کسانی که در خدمتش شمشیر زده اند، آن را رد و انکار می نمایند و آن قضاوت آدم است. پس دستور می دهد آن ها را بیاورند و گردنشان را می زنند. سپس دوباره قضاوتی می کند که قضاوت داوود است و عده ای از کسانی که همراه آن حضرت شمشیر زده اند، اعتراض و انکار می کنند که آن ها را پیش می آورد و گردنشان را می زنند. سپس بار سوم قضاوتی می کند و آن قضاوت ابراهیم علیه السلام است، گروه دیگری از کسانی که در پیشاپیش آن حضرت شمشیر زده اند، اشکال و رد می کنند. پس آن ها را جلو می آورد و گردنشان را می زنند. آن گاه مرتبه چهارم قضاوتی می کند که قضاوت محمد صلی الله علیه و آله می باشد، پس هیچ کس علیه او انکار نمی نماید.^۲

۹- حکم آن جناب علیه السلام به باطن

آن حضرت - صلوات الله علیه - به مقتضای علمش حکم به باطن می کند، چنان که در بحار از نعمانی از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در همان حال که مرد به خدمت حضرت قائم علیه السلام ایستاده، و آن حضرت به او امر و نهی می کند، ناگاه فرمان می دهد: او را بازگردانند، پس او را به پیش روی آن جناب برمی گردانند. دستور می دهد گردنش را بزنند. پس در شرق و غرب کسی نماند جز این که از آن حضرت بیمناک گردد.

و از ارشاد دیلمی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: چون قائم آل محمد علیه السلام قیام کند، در میان مردم به حکم حضرت داوود حکم می فرماید، نیازی به شاهد و بینة ندارد، خدای تعالی او را الهام می کند؛ پس به علم خود داوری فرماید و هر قومی را به آنچه در باطن مخفی داشته اند، خبر می دهد و دوست خود را از دشمن به نشانه تشخیص می دهد. خداوند

سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّعِينَ * وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مُّقِيمٌ﴾^۱؛ البته در این امر برای اشارت دانان نشانه‌های عبرت‌آمیزی هست، و آن بر سر راهی پایدار است.^۲

و از عبد الله بن المغیره روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام بپاخیزد، پانصد نفر از قریش را بپا می‌دارد و گردنشان را می‌زند، سپس پانصد نفر دیگر را به همان ترتیب بپا می‌دارد و گردنشان را می‌زند، تا شش بار این کار را انجام می‌دهد. پرسیدم: آیا در آن هنگام شماره این‌ها این قدر است؟ فرمود: آری، از خودشان و پیروانشان.^۳

و از آن حضرت منقول است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد مسجد الحرام را تا به حدّ بنای اصلی منهدم می‌کند و مقام ابراهیم را به جایی که سابقاً در آن بوده، باز می‌گرداند و دست بنی شیبیه را قطع می‌نماید، بالای کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: این‌ها دزدان کعبه‌اند.^۴ می‌گویم: مطالبی در این زمینه سابقاً گذشت و ان شاء الله تعالی در بخش‌های قتل کافران و هدم بناهای کفر و نفاق نیز مطالبی خواهد آمد.

حرف «خ»

۱ - خلق آن حضرت علیه السلام

در بحار از نعمانی به سند خود از ابووائل آمده که گفت: امیر مؤمنان علی علیه السلام به حسین علیه السلام نگاهی افکند و فرمود: این فرزندم سید است هم‌چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سید نامید و خداوند از صلب و نسل او مردی را خواهد آفرید که همنام پیامبر شماسست، در خلقت و خوی شبیه اوست، به هنگام غفلت از ناحیه مردم و میراندن حقّ و آشکار نمودن ستم خروج می‌کند. به خدا اگر خروج نکند گردنش زده می‌شود.^۵ با خروج او اهل و ساکنان آسمان‌ها خوشحال می‌شوند و او مردی است پیشانی فراخ و باریک بینی و...^۶

۱. سوره حجر، آیه ۷۵ - ۷۶.

۲. بحار الانوار: ۳۳۹/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۳۳۸/۵۲.

۴. بحار الانوار: ۳۳۸/۵۲.

۵. چون ظهور اعم است از خروج با شمشیر و غیر آن، حضرت یکی از وجوه قیام امام عصر -عجل الله فرجه الشریف- را بیان فرمود که برای پرهیز از کشته شدن و برای حفظ نفس به ناچار هنگام ظهور با شمشیر خروج می‌نماید و گرنه دشمنان، آن

حضرت را به قتل می‌رسانند، خداوند متعال دانا است. (مؤلف)

۶. بحار الانوار: ۳۹/۵۱.

و از طریق مخالفین از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: اگر جز یک روز از دنیا نمانده باشد، خداوند مردی را برمی انگیزد که نامش نام من و خلق و خویش مانند من است. و بعضی از اخبار در بخش جمال آن حضرت گذشت، به آن جا مراجعه شود.

و خُلق: - چنان که در کتاب های لغت آمده - به معنی سنجیه و صفت است. بنابراین منظور از این که خُلق آن حضرت مانند خُلق پیغمبر صلی الله علیه و آله است شباهت آن حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله در عموم صفات و خوی های پسندیده است نه در خصوص حسن معاشرت و امثال آن. مؤید این مطلب نقل مؤلف کشف الغمّه از محمد بن یوسف شامی است که در کتاب کفایة الطالب^۱ بعد از آوردن این حدیث گفته: فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که (خُلق و خویش مانند من است) از بهترین کنایه ها از انتقام مهدی علیه السلام برای دین خدا از کفار است، همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. خداوند متعال فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛^۲ و تو در حقیقت بر نیک خلقی عظیمی آراسته ای.

سپس افزوده: محتاج و نیازمند به درگاه خداوند متعال علی بن عیسی - که خداوند مورد گذشت قرارش دهد - گوید: این که گفته از بهترین کنایه ها... جای تعجب است؛ معلوم نیست چگونه در معنی خلق و امانده و آن را به انتقام منحصر نموده و حال آن که عام است و تمام اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شامل می شود، از کرم و علم و حلم و شجاعت و... از اخلاقیاتی که در اول این کتاب شمارش نموده ام، عجیب تر آن که آیه را دلیل برگفتار خودش آورده است.^۳

۲- خوف (بیم) آن حضرت علیه السلام

در کافی به سند خود از زرارہ روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: قائم علیه السلام را پیش از قیام غیبتی است. عرضه داشتم: چرا؟ فرمود: او می ترسد - و اشاره به شکم خود کرد - یعنی از کشته شدن می ترسد.^۴

و در حدیث دیگری از زرارہ آمده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای آن جوان پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - سپس فرمود: ای زرارہ! و اوست منتظر و او است که در ولادتش شک می کنند. پس بعضی می گویند: پدرش بدون بازمانده از دنیا رفت. و بعضی از آن ها می گویند: در حالی که در شکم مادر بود

۲. سوره قلم، آیه ۴.

۴. کافی: ۱/۳۳۷.

۱. کفایة الطالب: ۵۲۰.

۳. کشف الغمّة: ۲۷۵/۳ - ۲۷۶.

پدرش فوت کرد، و بعضی می‌گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد شد، مگر این‌که خداوند - عزوجل - دوست دارد که شیعه را امتحان کند، پس در آن هنگام است که تشکیک و توهم اهل باطل آغاز می‌شود.

زراره گوید: پرسیدم اگر آن زمان را درک کردم چه عملی انجام دهم؟ فرمود: ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۱؛ پروردگارا! تو مرا به خود بشناسان، اگر خودت را به من شناسانده بودی پیامبرت را نمی‌شناختم. پروردگارا! تو رسولت را به من بشناسان که اگر رسول خود را به من معرفی نمی‌کردی حجت تو را نمی‌شناختم. پروردگارا! حجت خودت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نمی‌شناساندی از دین خود گمراه بودم.

می‌گویم: در حدیث دیگری این دعا به این صورت آمده: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۲؛ خدایا! خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من شناسانده بودی، تو را نشناخته بودم. خدایا! پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من شناسانده بودی هرگز او را نمی‌شناختم. خدایا! حجت خودت را به من بشناسان که اگر تو او را به من نمی‌شناساندی از دینم گمراه می‌شدم. و در کافی ضمن خطبه‌ای از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده: و تو ای پروردگارا! زمینت را از حجتت بر آفریدگانت خالی نمی‌گذاری، چه ظاهر باشد که اطاعت نشود یا ترسان گمنام تا حجت تو باطل نگردد و دوستانت پس از هدایت گمراه نگردند.^۳

در بخش دوم از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایتی گذشت که فرمود: او پنجمین فرزند من است؛ او را غیبتی است طولانی به خاطر ترس بر خودش.

و در کمال الدین به سند خود، از حضرت امام سجاد (علیه السلام) آمده که فرمود: در حضرت قائم (علیه السلام) از هفت پیغمبر شیوه و روش هست: شیوه‌ای از پدرمان آدم و شیوه‌ای از ابراهیم و شیوه‌ای از موسی و شیوه‌ای از عیسی و شیوه‌ای از ایوب و شیوه‌ای از محمد (صلی الله علیه و آله)؛ اما از آدم و نوح طول عمر، و اما از ابراهیم مخفی بودن ولادت و دوری از مردم، و از موسی ترس و غیبت، و اما از

عیسی به اختلاف افتادن مردم درباره او، و اما از ایوب فرج بعد از ابتلاء و امتحان، و اما از محمد صلی الله علیه و آله خروج و قیام با شمشیر.^۱

و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام منقول است که فرمود: در صاحب این امر چهار سنت از چهار پیغمبر هست: سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله. اما از موسی ترسان بودن، و اما از یوسف زندان [غیبت]، و از عیسی این که گفته می شود مرده - در حالی که نمرده باشد -، و اما از محمد صلی الله علیه و آله خروج و قیام با شمشیر.^۲

و در همان کتاب از حضرت صادق از پدرش علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد خواهد گفت: ﴿فَقَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ﴾^۳؛ پس آن هنگام از شما فرار کردم وقتی که از شما ترسیدم، پس خداوند به من حکمت آموخت و مرا از فرستادگان قرار داد.

نیز در کتاب به سند خود از زراره آمده که گفت: شنیدم حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام می فرمود: برای قائم علیه السلام پیش از آن که قیام کند غیبتی هست. عرضه داشتم: قربانت گردم چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکم و گردن خود اشاره کرد -.^۴

و در کتاب المحجة، در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۵؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان دارند و عمل صالح بجای آورند وعده داده که در زمین خلافت دهد، چنان که اُم صالح پیامبران گذشته جانشین پیشینیان خود شدند، و دینی که برای آنان پسندیده بر همه جا مسلط و نافذ گرداند، و بر همه مؤمنان پس از ترس و هراس از دشمنان، ایمنی کامل عطا فرماید که مرا عبادت کنند و بدون هیچ گونه شرک پرستش نمایند. از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: یعنی قائم و اصحاب او.^۶

۳ - خلافت آن حضرت علیه السلام بر مسلمانان

در بخش سوم مطالبی که بر این معنی دلالت کند، گذشت و نیز روایتی که در کتاب کفایة الاثر از طریق عامه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده بر این معنی دلالت دارد که فرمود: خلفای بعد از من

۲. کمال الدین: ۳۲۶/۱.

۴. کمال الدین: ۳۲۸/۱.

۶. المحجة: ۱۴۸.

۱. کمال الدین: ۳۲۲/۱.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۱.

۵. سوره نور، آیه ۵۵.

دوازده نفرند، نه تن آنان از نسل حسین هستند، نهمین ایشان قائم و مهدی آنان است، پس خوشا به حال دوستان و وای به حال دشمنانشان.^۱

و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: قیامت برپا نمی‌شود تا این‌که قائم برحق از ما بپاخیزد و آن هنگامی است که خداوند -عزوجل- اجازه فرماید، پس هر کس از او پیروی کند نجات یابد و هر که تخلف نماید هلاک گردد. پس خدا را! خدا را! ای بندگان خدا! به سوی او بیایید هر چند روی یخ و برف باشد، زیرا که او خلیفه الله است.^۲

و روایتی که در بحار الانوار از کشف الغمّه از طریق عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده بر آن دلالت می‌کند فرمود: مهدی خروج می‌کند در حالی که بر سرش ابری هست که در آن منادی ندا می‌کند: این مهدی خلیفه الله است از او پیروی کنید.^۳

نیز از طریق عامّه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: در کنار گنج شما سه تن کشته می‌شوند که هر یک فرزند خلیفه است، آن منصب به هیچ یک از آنان نمی‌رسد تا آن هنگام که پرچم‌های سیاه از سمت مشرق پدید آید و شما را به طوری بکشند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند. سپس خلیفه خدا مهدی خواهد آمد، هرگاه خبر او را شنیدید بروید با او بیعت کنید، به تحقیق که او خلیفه هدایتگر الهی است.^۴

۴ - ختم علوم به آن حضرت علیه السلام

در حدیث کمیل که در دارالسلام روایت شده امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «یا کَمِیلُ! مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَأَنَا أَقْتَحُهُ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَالْقَائِمُ يَخْتِمُهُ»؛^۵ ای کمیل! هیچ علمی نیست مگر این‌که من افتتاح کننده آنم و هیچ چیزی نیست مگر این‌که قائم آن را به پایان می‌رساند و خاتمه می‌دهد.

می‌گویم: منظور از «چیزی»، در این روایت یا علم است به قرینه اول حدیث و یا تمام کمالات و اخلاق نیک و علوم و معارف حقّه است که سایر امامان علیهم السلام بعضی از آن‌ها را به مقتضای صلاح زمان خودشان آشکار کرده‌اند. ولی حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- همه آن‌ها را آشکار می‌کند. پس همه فضائل و... با ظهورش آشکار می‌گردد.

۱. کفایة الاثر: ۲۹۲.

۲. مدرک سابق: ۳۰۱.

۳. بحار الانوار: ۸۱/۵۱.

۴. بحار الانوار: ۸۳/۵۱.

۵. بحار الانوار: ۲۶۹/۷۷؛ عبارت چنین است: «ما من علمٍ إِلَّا وَأَنَا أَقْتَحُهُ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَالْقَائِمُ يَخْتِمُهُ» البته

توجیه و بیان مرحوم مؤلف بر این فرض نیز صادق است. (مترجم)

مؤید این مطلب روایتی است که شیخ صدوق از ابو عبد الله صادق علیه السلام از پدرانش - صلوات الله علیهم - نقل کرده که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند - عزوجل - از روزها جمعه را، و از ماهها ماه رمضان، و از شبها شب قدر را برگزید و مرا از تمام پیغمبران برگزید و علی را برگزیده از من ساخت. و او را بر تمام اوصیا برتری بخشید و از علی حسن و حسین را اختیار فرمود و از حسین اوصیای از فرزندان او را که از قرآن، تحریف غلو کنندگان و زیاد کردن باطل جوینان و تأویلات گمراه کنندگان را دور می سازند، نهمین آنان قائمشان می باشد و اوست ظاهر آنها و اوست باطن آنها.^۱

و در کافی ضمن حدیث راهبی که به دست مولای ما حضرت کاظم علیه السلام مسلمان شد آمده: سپس راهب گفت: مرا خبر ده از هشت حرفی^۲ که نازل شده و چهار عدد از آنها در زمین آشکار گردیده و چهار تای دیگر در فضا مانده، این چهاری که در فضا مانده است برای چه کسی نازل می شود و چه کسی آنها را تفسیر می نماید؟

فرمود: او قائم ماست، پس خداوند آنها را بر او نازل می فرماید، و او آنها را تفسیر می کند، و بر او نازل می شود چیزهایی که بر صدیقین و فرستادگان و هدایت شدگان نازل نشده باشد.^۳ و در بحث کشف علوم مطالبی که دلالت بر این معنی می کند خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۵ - خروج آن حضرت علیه السلام با شمشیر پس از ظهور

البته قیام مسلحانه با شمشیر بر آن حضرت - که جانهای ما فدایش باد - واجب است به خاطر اطاعت فرمان خدا و دفع دشمنانش و برای حفظ خودش چنانکه در بخش خلق آن جناب در حدیث امیر المؤمنین علی علیه السلام دانستی که اگر خروج نکند گردنش را می زنند. در اخبار غیبت و ندهای آن حضرت مطالب مناسبی خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۱. کمال الدین، ۲۸۱/۱.

۲. حرف - در اینجا - به معنی جمله است، چنانکه درباره فصول اذان و اقامه نیز از ائمه علیهم السلام تفسیر به حروف شده که (سی و چهار حرف گفته اند) و حروف چهارگانه ای که در این حدیث - به روایت کافی - بیان شده، چنین است: **أول: لا إله إلا الله وحده لا شریک له باقیاً**. دوم: **محمد رسول الله مخلصاً**. سوم: **نحن أهل البيت**. چهارم: **شیعتنا منّا ونحن من رسول الله ورسول الله من الله بسبب**. (محمد الموسوی)

۳. کافی: ۴۸۳/۱.

حرف «د»

۱- دعای آن حضرت علیه السلام برای مؤمنین

در توقیع شریفی که در آخر احتجاج روایت شده، از آن حضرت علیه السلام آمده است: زیرا که ما در پی حفظ آنان هستیم، با دعایی که از خداوند زمین و آسمان پوشیده نیست، پس با این امر دل‌های اولیا و دوستان ما مطمئن و آرام باشد.^۱

سید اجل علی بن طاووس - خدایش رحمت کند - در کتاب مهج الدعوات گفته: و من در سرّ من رأی (سامرا) بودم، پس سحرگاهان دعای آن بزرگوار را شنیدم، این مقدار از آن که راجع به زندگان و مردگانی است که از آن‌ها یادی به میان آورد حفظ کردم: «وَأَيُّهُمْ - أَوْ قَالَ - وَأَخِيهِمْ فِي عَزِّنا وَمُلْكِنَا وَسُلْطَانِنَا وَذَوِّكُنَا»؛ و آنان را باقی بدار - یا فرمود - زنده بدار در (روزگار) عزّت ما و ملک ما و حکومت ما و دولت ما.

این جریان در شب چهارشنبه سیزدهم ماه ذی القعدة سال ششصد و سی و هشت واقع شد. و در کافی به سند خود از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت در خطبه‌ای که در مسجد خیف القا کرد، فرمود: سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی در آن‌ها خیانت ندارد:

۱- اخلاص عمل برای خدا.

۲- نصیحت و خیراندیشی برای امامان و پیشوایان مسلمان.

۳- ملازمت جماعت آن‌ها؛ زیرا که دعوت آنان فراگیرنده است، هر آن‌که رابه دنبال ایشان باشد.^۲ می‌گویم: مقصود، دعوت و دعای امامان علیهم السلام است.

و در کافی نیز به سند خود از مردی از قریش از اهل مکه روایت کرده که: سفیان ثوری به او گفت: مرا به خدمت جعفر بن محمد علیه السلام ببر. می‌گوید: با او به خدمت آن جناب رفتیم، ولی وقتی رسیدیم که سوار مرکبش شده بود. سفیان عرضه داشت: ای اباعبدالله! خطبه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف انشاء فرموده برایمان بازگو کن. فرمود: بگذار فعلاً دنبال کار خود بروم، بعد که برگشتم برایت بیان می‌کنم، چون سوار شده‌ام. عرضه داشت: تو را به

خویشاوندی‌ات با رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند که این مطلب را برایم حدیث فرما. پس آن جناب پیاده شد و سفیان گفت: دستور فرمایید تا دوات و کاغذ برایم بیاورند تا آن را از زبان شما بنویسم. آن حضرت دوات و کاغذ فراخواند و فرمود: بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم. خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف: خداوند خرم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و به کسی که آن را نشنیده برساند. ای مردم! باید حاضرین به غائبین برسانند، بسا کسی که فقه دارد ولی فقیه و درک کننده نیست و بسا کسی که معارف و دستورات فقهی را به فقیه‌تر و داناتر از خویش نقل می‌کند، سه چیز هست که قلب هیچ فرد مسلمانی در آن‌ها خیانت نکند: اخلاص عمل برای خدا، نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین، و ملازمت جماعت ایشان. زیرا که دعوتشان (دعایشان) تمام کسانی را که پشت سر آن‌ها بایستد فرا می‌گیرد، مؤمنین برادرند و خونشان برابر، آنان بر دیگران از غیر خودشان هم دست‌اند، کوچکترینشان برای اجرای پیمانشان کوشا است.

سفیان این حدیث را نوشت و بر آن حضرت بازخواند. آن‌گاه حضرت صادق علیه السلام سوار شد و رفت. من و سفیان نیز آمدم. در میان راه به من گفت: به جای خود باش تا من در این حدیث نظری بیفکنم و دقتی کنم. به او گفتم: به خدا قسم! ابو عبد الله علیه السلام با بیان این حدیث برگردن تو حقی انداخت که هرگز از گردنت نرود. گفت: کدام حق؟ گفتم: در این عبارت که سه چیز است که دل مسلمان در آن‌ها خیانت نکند: اول، اخلاص عمل برای خدا که ما آن را فهمیدیم. ولی دومی که نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین است، این‌ها کدام ائمه هستند که خیراندیشی برای آن‌ها بر ما لازم است؟ معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم؟ و کسانی که شهادتشان نزد ما قبول نیست و نماز پشت سر آن‌ها جایز نمی‌باشد! و سومی که ملازمت جماعت آن‌ها است، منظور کدام جماعت است؟ آیا جماعت مرجئه که می‌گویند: هر که نماز نخواند روزه هم نگیرد غسل جنابت هم نکند خانه کعبه را هم خراب کند و مادرش را هم نکاح نماید، تنها با نام مسلمانی که بر خود نهاده در ایمان به درجه جبرئیل و میکائیل است! یا مقصود قدری‌ها هستند که معتقدند آنچه خدا بخواهد نمی‌شود و آنچه ابلیس بخواهد می‌شود؟ یا جماعت حروری‌ها و خوارج که از علی بن ابی طالب بی‌زاری می‌جویند و او را کافر می‌دانند؟ یا جماعت جهمی که قائل‌اند: ایمان، تنها خداشناسی است و بس!

سفیان گفت: وای بر تو! در معنی این دو جمله از حدیث چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند منظور از امامی که نصیحت و خیراندیشی او بر ما واجب است علی بن ابی طالب علیه السلام است و مقصود از جماعتی که ملازمت آن‌ها واجب است خاندان اوست. راوی می‌گوید: دیدم آن نوشته را گرفت و پاره کرد. سپس به من گفت: از این مطلب به کسی خبر مده.^۱

و بر این که امام هر زمانی برای شیعان دعای می‌کند^۲ نیز دلالت دارد روایتی که در بحار به نقل از مناقب ابن شهر آشوب از موسی بن سیار آمده که گفت: با حضرت رضا علیه السلام بودم در حالی که به دروازه‌های شهر طوس رسیده بودیم صدای گریه‌ای شنیدم، در جستجوی آن برآمدم، ناگاه جنازه‌ای دیدم چون چشمم به آن افتاد، دیدم آقایم حضرت رضا علیه السلام با شتاب از اسب پیاده شد، سپس به سوی جنازه رفت و آن را به دوش گرفت، در حالی که از جنازه جدا نمی‌شد همانگونه که بزغاله از مادرش جدا نمی‌شود، سپس به من رو کرد و فرمود: ای موسی بن سیار، هر کس جنازه یکی از دوستان ما را تشییع کند از گناهان خود بیرون می‌رود، همچون روزی که از مادر زاده شده و هیچ گناهی بر او نیست.

و چون جنازه آن مرد کنار قبرش بر زمین گذاشته شد، آقایم را دیدم که مردم را از کنار آن عقب زد و دست بر سینه او نهاد و گفت: ای فلان بن فلان! مژده باد تو را به بهشت که پس از این ساعت بر تو ترسی نیست. به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، آیا این مرد را می‌شناسی؟ چون این جا سرزمینی است که تاکنون قدم بر آن نهاده بودی؟ فرمود: ای موسی بن سیار! مگر نمی‌دانی که بر ما امامان، اعمال شیعیانمان هر صبح و شام عرضه می‌شود، پس هر تقصیری که در اعمال آن‌ها باشد از خداوند متعال گذشت از آن را خواهیم خواست، و هر کار خوب و پیشرفت در برنامه‌های دینی باشد از خداوند پاداش برای صاحب آن عمل خواهیم خواست.^۳ و نیز دلیل بر این معنی روایتی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن حدیث زمیله (یا زمیله) آمده است که آن حضرت به وی فرمود: ای زمیله! هیچ مؤمنی نیست که بیمار شود مگر این که به

۱. کافی: ۴۰۳/۱.

۲. واضح است که دعای امام علیه السلام در حق مؤمن از کاملترین افاضات و زیباترین عنایات او است، زیرا که سایر عنایات از ناحیه امام متوقف بر این عنایت است که شخص را سعادت‌مند می‌نماید. (محمدالموسوی)

۳. بحار الانوار: ۹۸/۴۹؛ از مناقب ابن شهر آشوب: ۳۴۱/۴.

مرض او مریض می شویم و اندوهگین نشود مؤمنی مگر این که به خاطر اندوه او اندوهگین گردیم و دعایی نکند مگر این که برای او آمین گوئیم و ساکت نماند مگر این که برایش دعا کنیم.^۱ البته تمام حدیث در بخش پنجم خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

و اگر توقیعات شریف آن جناب را که در احتجاج روایت شده ملاحظه کنی در این باره برایت بسنده است و خداوند هدایت کننده انسان به سوی درستی است.

همچنین بر این مقصود دلالت می کند روایتی که محمد بن الحسن الصفار در بصائر الدرجات به سند خود از ابوالریع شامی آورده که گفت: به حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام عرضه داشتم: از عمرو بن اسحاق حدیثی به من رسیده، فرمود: آن را عرضه کن. گفتم: وی بر امیر المؤمنین علی علیه السلام داخل شد، پس آن حضرت آثار زردی بر صورتش دید، فرمود: این زردی چیست؟ او بیماری خود را توضیح داد. آن حضرت به او فرمود: ما خوشحال می شویم به خوشحالی شما؛ اندوهگین می شویم به حزن شما؛ بیمار می شویم به بیماری شما و دعا می کنیم برای شما، و شما که دعا می کنید ما آمین می گوئیم. عمرو به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: آنچه فرمودی دانستم، ولی چگونه ما دعا می کنیم شما آمین می گوئید؟ آن حضرت فرمود: حاضر و دور بر ما یکسان است. امام ابو عبد الله صادق علیه السلام فرمود: عمرو راست گفته است.^۲

۲- دعوت آن حضرت علیه السلام به سوی حق

در زیارت آن جناب آمده: سلام بر تو ای دعوتگر الهی! و ای مظهر و آئینه صفات ربانی!^۳ و نیز در زیارت جامعه آمده است: سلام بر امامان دعوتگر به سوی خدا و زمامداران هدایتگر. و در حدیثی از عبد العزیز بن مسلم در کافی و کمال الدین منقول است که، حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام فرمود: امام، امین خداوند در خلق اوست و حجت او است بر بندگانش، و خلیفه او در بلادش، و دعوتگر به سوی او، و مدافع از حقوق اوست.^۴

و در بحار از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون خداوند اذن فرماید که قائم - عجل الله فرجه الشریف - خروج کند، آن حضرت منبر می رود و مردم را به سوی خودش دعوت می کند و آن ها را به حق خدا سوگند می دهد و به حق خویش دعوت می نماید و این که در

۱. مشارق الانوار: ۴۵۲.

۲. بصائر الدرجات: ۲۶۰.

۳. احتجاج: ۲۷۷/۲.

۴. کافی: ۲۰۰/۱؛ کمال الدین: ۶۷۸/۲.

میان آنان به شیوه و سیره رسول خدا ﷺ رفتار خواهد کرد و همان عمل او را انجام خواهد داد. پس خداوند -جل جلاله- جبرئیل را می‌فرستد تا نزد آن حضرت بیاید، که بر حطیم نازل شود و به آن جناب عرض کند: به سوی چه چیز دعوت می‌نمایی؟ پس قائم او را خبر می‌دهد. آن‌گاه جبرئیل می‌گوید: من نخستین کسی هستم که با تو بیعت می‌کنم، دستت را بده. پس بر دست او مسح می‌کند در حالی که سیصد و ده و اندی مرد (سیصد و سیزده تن) خدمتش حاضر شده‌اند، با آن حضرت بیعت می‌کنند و در مکه می‌ماند تا وقتی که اصحابش به ده هزار نفر برسند، سپس از آن جا به سوی مدینه می‌رود.^۱

و از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام در خبر طولانی آمده: سپس می‌رود مردم را به کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و یزاری از دشمنان دعوت می‌کند.^۲ و از همان حضرت روایت است فرمود: هنگامی که قائم ما بپاخیزد مردم را به سوی امر جدید دعوت خواهد کرد، چنان‌که رسول خدا ﷺ این کار را کرد و اسلام غریبانه آغاز شد و به حال غربت باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان.^۳

و از ابوبصیر از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت است که فرمود: اسلام غریبانه آغاز شد و به همان حال هم باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان. ابوبصیر می‌گوید: عرض کردم: أصلحك الله، این سخن را برایم شرح فرمای. فرمود: دعوت کننده از ما دعوت تازه‌ای آغاز می‌کند، هم چنان که رسول خدا ﷺ دعوت کرد.^۴

۳- دفع بلا از ما به برکت وجود آن حضرت ﷺ

بعضی از مطالب مربوط به این معنی در حرف «الف» گذشت و نیز روایتی که در خرایج آمده بر آن دلالت می‌کند. علان از ظریف از نصر خادم نقل کرده که گفت: بر صاحب الزمان علیه السلام وارد شدم در حالی که در گهواره بود، پس به من فرمود: صندل سرخ برایم بیاور، برایش بردم. آن‌گاه به من فرمود: آیا مرا می‌شناسی. عرضه داشتم: آری، تو آقای من و فرزند سرورم هستی. فرمود: از این نپرسیدم. گفتم: برایم تفسیر فرمای. فرمود: من خاتم اوصیا هستم و تنها به وسیله من بلا از خانواده و شیعیانم دفع می‌شود.^۵

۱. بحار الانوار: ۳۳۷/۵۲

۲. بحار الانوار: ۳۴۲/۵۲

۳. بحار الانوار: ۳۶۶/۴۲

۴. بحار الانوار: ۳۶۶/۴۲

۵. الخرایج: ۶۷

این روایت را شیخ صدوق در کمال الدین^۱ با اندک تفاوتی آورده است و در غایة المرام به نقل از مسند احمد بن حنبل به سند خود از علی علیه السلام آورده، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ستارگان برای اهل آسمان امان هستند که اگر ستارگان از بین بروند آن‌ها هم از بین می‌روند و خاندان من برای اهل زمین امان هستند، که اگر اهل بیت من بروند اهل زمین هم می‌روند.^۲

و در آن کتاب از حموی که یکی از اعیان علمای عامه است به سند خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ستارگان ایمنی اهل آسمان هستند و خاندان من ایمنی امت من می‌باشند.^۳ و در کتاب کفایة الاثر به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خاندان من برای اهل زمین امان هستند هم‌چنان که ستارگان برای اهل آسمان امان می‌باشند. گفته شد: یار سول الله! پس امامان بعد از تو از خاندانت می‌باشند؟ فرمود: آری، بعد از من دوازده امام هستند، نه تن آن‌ها از نسل حسین اند امینان معصوم، از ماست مهدی این امت، آگاه باشید که آن‌ها اهل بیت و عترت من اند از گوشت و خون من، چه می‌شود اقوامی را که مرا در امر آن‌ها اذیت می‌کنند، خداوند شفاعتم را به آن اقوام نخواهد رساند.^۴

و در همان کتاب از حضرت حسین بن علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: اولین چیزی که خداوند آفرید حجاب‌هایش بود، پس بر حواشی آن‌ها نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَصِيُّهُ»؛ سپس عرش را آفرید و بر اطراف آن‌ها نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَصِيُّهُ». سپس لوح را آفرید و بر پیرامون و حدود آن نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَصِيُّهُ». و هر آن کس که پندارد پیغمبر را دوست دارد اما وصی را دوست ندارد، دروغ گفته است. و هر کس گمان برد که پیامبر را می‌شناسد اما وصی را نمی‌شناسد، کفر ورزیده است. سپس فرمود: آگاه باشید که اهل بیت من امان هستند برای شما، پس آن‌ها را دوست بدارید به دوستی من و به آنان متمسک شوید که هیچ‌گاه گمراه نخواهید گشت.

گفته شد: اهل بیت کیانند ای پیامبر خدا؟ فرمود: علی و دو سبط (نواده) من و نه تن از فرزندان حسین علیه السلام امامان ابرار امینان معصوم؛ آگاه باشید! اینان اهل بیت من و عترت من هستند و از گوشت و خون من اند.^۵

۱. کمال الدین: ۲۰۵/۲.

۲. غایة المرام: ۲۷۴.

۳. غایة المرام: ۲۷۴.

۴. کفایة الاثر: ۲۹۲.

۵. کفایة الاثر: ۳۱۰.

و در غایة المرام به سند خود از جابر جعفی نقل کرده که گفت: به حضرت محمد بن علی باقر علیه السلام عرضه داشتم: برای چیست که به پیغمبر و امام احتیاج هست؟ فرمود: برای باقی ماندن جهان بر صلاح خودش، و آنکه خداوند -عزوجل- در صورتی که پیغمبر یا امام بین اهل زمین باشد، عذاب را از آنان برمی‌دارد. خداوند -عزوجل- می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾^۱؛ و تا وقتی که تو در میان آن‌هایی، خداوند آن‌ها را عذاب نمی‌کند.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ستارگان مایه ایمنی اهل آسمانند و اهل بیت من ایمنی اهل زمین‌اند، پس اگر ستارگان از بین بروند برای اهل آسمان ناگواری‌ها پیش می‌آید و اگر اهل بیت من از میان بروند برای اهل زمین ناگواری‌ها پیش خواهد آمد.^۲

و در کمال الدین و امالی به سند خود از سید العابدین امام سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود: ما امامان مسلمین و حجت‌های الهی بر عالمیان و سادات و آقایان مؤمنین و امیر روسفیدان و نیکویان جهان و سرور اهل ایمان و مایه ایمنی اهل زمین هستیم، چنان‌که ستارگان برای اهل آسمان‌ها امان هستند. خداوند به ما آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و به ما زمین را نگه داشته تا اهلش را نلرزاند مگر به اذن او، به ما باران فرو می‌فرستد و به ما رحمت را منتشر می‌سازد و برکات زمین را بیرون می‌آورد، و اگر در زمین حجت ما نباشد زمین اهلش را فرو می‌برد.

سپس فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفریده زمین از حجت الهی خالی نبوده که یا ظاهر است و مشهود و یا غایب است و [در پرده] مستور، و تا روز قیامت نیز از حجت الهی خالی نخواهد ماند و گرنه خداوند پرستش نمی‌شود.

سلیمان بن مهران می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردم چگونه از امام غایب در پرده بهره‌مند می‌شوند؟ فرمود: همان‌طوری که به آفتاب در پشت ابر بهره‌مند می‌شوند.^۳
می‌گویم: وجه تشبیه آن حضرت به آفتاب، در بحث نفع آن جناب خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

۱. سوره انفال، آیه ۳۳.

۲. غایة المرام: ۲۵۷.

۳. کمال الدین: ۲۰۷/۱؛ و امالی صدوق: ۱۱۲. سند این حدیث چنین است: ابن بابویه از محمد بن احمد السنانی از احمد بن یحیی بن زکریا القطان از بکر بن عبدالله بن حبیب، از فضل بن صقر العبدي، از ابو معاویه، از سلیمان بن مهران اعمش از حضرت صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین علیه السلام که فرمود. (مؤلف)

و از سید العابدین امام سجاد علیه السلام روایت است فرمود: هنگامی که قائم بپاخیزد خداوند از عزوجل شیعیان ما آفت و بیماری را دور می گرداند و دل هایشان را مانند قطعه آهن قرار می دهد.^۱

در حرف «ق» تمام این حدیث خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۴ - دفع بلا و عذاب از مردم به برکت شیعیان آن حضرت علیه السلام

این نیز از آثار و برکات وجود و کمال جود شخص آن جناب است، چنان که در کمال الدین از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت شده که: زمانی بر مردم فرا می رسد که امام آن ها از نظرشان غایب می شود. خوشا به حال آن کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند، کم ترین چیزی که از ثواب به آن ها می رسد این که خداوند جل جلاله آنان را ندا می کند و می فرماید: ای بندگان و کنیزان من به سر من ایمان آوردید و غیب مرا باور داشتید، پس بشارت باد شما را به نیکی و ثواب از من که شما به حق، بندگان و کنیزان من هستید، از شما می پذیرم و شما را عفو می کنم، و گناهانتان را می آمرزم، و به سبب شما باران به بندگانم می رسانم، و بلا را از ایشان دفع می کنم، اگر شما نبودید عذاب خود را بر آنان نازل می کردم.^۲

حرف «ذ»

۱ - ذب^۳ دشمنان از مؤمنان در غیبت و ظهور آن حضرت علیه السلام

در زمان غیبت آن حضرت به دعای آن حضرت خواهد بود، چنان که گذشت. و اما در حضور آن بزرگوار که در بحث جهاد و جنگ آن حضرت با دشمنان بیان گردید، و نیز از قتل و کشتن کافرین به شمشیر او و ذلت دشمنان به دست باکفایتش مطالبی در این رابطه بیان خواهد شد. ان شاء الله.

۲ - ذلت دشمنان به دست آن حضرت علیه السلام بعد از ظهور

در کافی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه قائم بپاخیزد، ایمان را بر هر ناصبی عرضه می کند، پس اگر به طور حقیقی آن را پذیرفت (که هیچ) و گرنه گردنش را می زند،

۱. بحار الانوار: ۳۱۶/۵۲.

۲. کمال الدین: ۳۳۰/۱.

۳. ذب، به معنی دور کردن و راندن است، و دفع، به معنی بازگرداندن و جلوگیری از تأثیر می باشد. (مترجم)

یا باید جزیه بدهد؛ چنان‌که امروزه اهل ذمه جزیه می‌دهند و همیان بر کمر می‌بندد و آنها را از شهرها به سوی شهرهای بزرگ می‌راند.^۱

می‌گوییم: در حرف «الف» مطالبی که بر این معنی دلالت می‌کرد، گذشت. و در کافی از حضرت ابی عبد الله صادق (علیه السلام) منقول است فرمود: حق را دولتی و باطل را دولتی است، هر کدام از آنها در دولت دیگری ذلیل و خوار است.^۲

و در بحار از حضرت ابو جعفر باقر (علیه السلام) است که درباره آیه «تَوَهَّجُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ»^۳؛ ذلت آنان را فراگیرد، این همان روزی است که [رسولان حق] به آنان وعده می‌دادند. فرمود: یعنی روز خروج قائم (علیه السلام).^۴

و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت ابی عبد الله صادق (علیه السلام) درباره آیه «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»^۵؛ پس به راستی که معیشت تنگی خواهد داشت. آمده که فرمود: این وضع، قسم به خدا برای ناصبیان است. معاویه بن عمار عرضه داشت: فدایت شوم! روزگار دراز و طولانی آنها را دیده‌ایم که در کفایت و وسعت به سر برده، تا مرده‌اند. حضرت فرمود: وضع سخت - قسم به خدا - برای آنها در رجعت خواهد بود که عذره خواهند خورد.^۶

حرف «ر»

۱ - رباط آن حضرت (علیه السلام) در راه خدا

در حرف میم تحت عنوان «مرباطه در راه خدا» مطالب مناسبی به خواست خدا خواهد آمد.

۲ - راحتی خلائق به ظهور و در دولت آن جناب (علیه السلام)

در بحار از ابن عباس درباره آیه شریفه: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۷؛ تا این که او را بر همه [روش‌های] دین پیروز گرداند، هر چند که مشرکان ناخشنود باشند، آمده که گفت: این معنی تحقق نمی‌یابد تا موقعی که نه یهودی باقی بماند و نه نصرانی و نه صاحب کیشی، مگر این که داخل اسلام شود. تا گوسفند و گرگ، گاو و شیر و انسان و مار، از یکدیگر ایمن باشند، و موش انبان را

۲. غیبت نعمانی: ۳۱۹.

۴. بحار الانوار: ۶۱/۵۱.

۶. تفسیر القمی: ۴۲۴.

۱. روضه کافی: ۲۲۷/۸.

۳. سوره معارج، آیه ۴۴.

۵. سوره طه، آیه ۱۳۴.

۷. سوره توبه، آیه ۳۳.

سوراخ نکند. (تا این که گفته:) و آن وضع هنگام قیام قائم علیه السلام خواهد بود.^۱
و نیز در بحار از امیر المؤمنین علیه السلام در وصف آن حضرت آمده: در ملک او درندگان صلح می کنند و زمین گیاهش را بیرون می دهد و آسمان، برکتش را فرو می ریزد.^۲
و در همان کتاب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: مهدی مردی از فرزندان من است، رنگ بدن او رنگ نژاد عربی است، و اندامش اندام بنی اسرائیل (قوی و باصلابت) می باشد، در گونه راستش خالی هست که مانند ستاره ای تابناک می درخشد، زمین را پر از عدل می کند هم چنان که از ستم و بیداد پر شده باشد، ساکنان زمین و آسمان و پرندگان هوا در خلافت او راضی خواهند بود.^۳

و در حدیث دیگری از آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده: ساکنین زمین و آسمان از حکومت او راضی خواهند بود و اموال را به طور صحاح میان مردم تقسیم می کند. مردی پرسید: صحاح یعنی چه؟ فرمود: یعنی به طور مساوی.^۴

و در همان کتاب از سعد السعود از صحف ادریس نقل شده که: ... و در آن زمان، امامت را در زمین تحقق بخشم، پس چیزی به چیز دیگری ضرر نداشته باشد و هیچ چیز از (جانداران) از هیچ چیز نترسد، آن گاه جانوران و چهارپایان در میان مردم باشند و به یکدیگر اذیتی نرسانند، نیش هر نیش دار از جانوران را بگیرم و سم آن ها را بی اثر نمایم، و برکات را از آسمان و زمین برآرم و زمین با گیاهان زیبایش نزهت یابد و تمام میوه هایش را برآورده، انواع عطرها را برون دهد و رأفت و رحمت و مهربانی را در میان آن ها برقرار سازم.^۵

و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر قائم ما بپاخیزد، آسمان بارانش را فرو می ریزد و زمین گیاهانش را بیرون می دهد، و کینه ها و کدورت ها از دل های بندگان زایل می گردد، و درندگان و بهائم با هم سازگار می شوند تا به حدی که یک زن، راه عراق و شام را طی می کند در حالی که جز بر سبزه و گیاه پا نگذارد و زینت های خود [یا زینیل خود] را بر سر دارد و هیچ درنده ای او را به وحشت نمی اندازد.^۶

در حرف «الف» مطالبی که بر این معنی دلالت دارد، گذشت.

۲. بحار الانوار: ۲۸۰/۵۲.

۱. بحار الانوار: ۶۱/۵۱.

۴. بحار الانوار: ۸۱/۵۱.

۳. بحار الانوار: ۸۰/۵۱.

۶. بحار الانوار: ۳۱۶/۵۲.

۵. بحار الانوار: ۳۸۴/۵۲؛ سعد السعود: ۳۴ - ۳۵.

حرف «ز»

۱- زحمت آن حضرت ﷺ در راه دین خدا

از مطالبی که درباره جهاد و جنگ آن حضرت با دشمنان و کافرین گذشت، این معنی به دست می‌آید، و نیز امور دیگر که بر این معنی دلالت کند، در باب صبر آن حضرت، و قتل کافرین و غیر این‌ها خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۲- زهد آن حضرت ﷺ

در کافی به سند خود از حماد بن عثمان روایت کرده که گفت: در محضر منور حضرت ابو عبد الله صادق ﷺ بودم، مردی به آن جناب عرضه داشت: «أصلحك الله! یاد کرده‌ای که علی بن ابی طالب ﷺ لباس خشن و زیر می‌پوشید، لباس چهار درهمی به تن می‌کرد و امثال این‌ها... و حال آن‌که لباس نو در بر تو می‌بینم؟ فرمود: علی بن ابی طالب ﷺ در زمانی آن‌طور لباس می‌پوشید که انگشت نما و مورد انکار مردم نبود، ولی اگر امروز مثل آن لباس پوشیده شود انگشت نما می‌شود. پس بهترین لباس هر زمان لباس همان زمان است مگر این‌که وقتی قائم ما اهل البیت ﷺ بپا خیزد لباس‌های علی ﷺ را دربر می‌کند و روش او را پیش می‌گیرد.^۱

می‌گویم: شاید منظور امیر المؤمنین علی ﷺ همین باشد، در عبارتی که به ابو عبد الله جدلی فرموده است که: آیا خبر ندهم تو را به أنف و عین مهدی؟ عرضه داشت: آری! پس آن حضرت دست به سینه خود زد و فرمود: من.

زیرا که أنف به معنی سید و آقا در امور است، و عین به معنی آن است که مثل خود شیء باشد. پس آن حضرت انف مهدی است یعنی مقتدای او در افعالش و عین او، انگار خود اوست در زهد و عبادت و شیوه و شجاعت و سایر خصوصیات و ویژگی‌های آن حضرت. و این استعمال شایع و متعارف است که در محاورات و گفتگوهای معمولی نیز راه دارد. مثلاً به چیزی که شباهت کاملی به چیز دیگر دارد، می‌گویند: این عین آن است. و اما این‌که انف در لغت عرب به معنی سید و مقتدی باشد در گفته شاعر شاهد دارد که گفته:

«قَوْمُ هُمُ الْأَنْفُ وَالْأَذْنَابُ غَيْرُهُمْ...»؛ قومی که انف و مقتدا هستند و دنباله‌گان غیر آنان می‌باشند.

و در همان کتاب نیز از معلی بن خنیس روایت شده که گفت: روزی به حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام گفتم: قربانت شوم، آل فلان (یعنی بنی العباس) را بیاد آوردم و آن نعمت‌هایی که در آن هستند، پس با خود گفتم: اگر ریاست دست شما بود ما هم با شما در نعمت بودیم و زندگی خوبی داشتیم. فرمود: هیئات ای معلی! قسم به خداوند که اگر زمام امور در دست ما بود، جز بیداری شب‌ها و گشت و گذار و فعالیت روزها و جامه زیر پوشیدن و غذای سخت خوردن، چیز دیگری نبود. پس این امر از ما برکنار شد، آیا جز این مورد هرگز دیده‌ای که خداوند متعال بردن حقی را نعمت قرار دهد؟^۱

و در بحار از شیخ طوسی به سند خود از ابونصر از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: برای خروج قائم علیه السلام چرا عجله می‌کنید؟ به خدا قسم لباسش جز زبر و غذایش غیر از جو سبوس‌دار نیست. [خروج] او جز با شمشیر و مرگ در سایه شمشیر نخواهد بود.^۲ و از همان کتاب از حضرت رضا علیه السلام منقول است که فرمود: شما امروزه راحتی بیشتری دارید از آن هنگام. راوی عرضه داشت: چطور؟ فرمود: اگر قائم علیه السلام بپایخیزد جز خون و عرق و رنج چیزی نیست. مردم سوار بر اسب‌ها هر سوی خواهند تاخت. لباس قائم علیه السلام زبر و غذایش سخت خواهد بود.^۳

۳- زیارت آن حضرت علیه السلام از قبر ابی عبد الله الحسین و سایر معصومین علیهم السلام

شاهد بر این معنی مطلبی است که در بحار ضمن بیان واقعه جزیره خضراء آمده که: سید شمس‌الدین در پاسخ راوی که پرسید: آیا امام -عجل الله فرجه الشریف- حج انجام می‌دهد؟ فرمود: دنیا برای مؤمن یک گام است، آن وقت نسبت به کسی که دنیا جز به وجود او و پدرانش برپا نیست، چطور؟ آری! او هر ساله حج بجا می‌آورد و پدرانش را در مدینه و عراق و طوس زیارت می‌کند.^۴

و اما رجحان دعا برای زوّار قبور ائمه معصومین علیهم السلام بر کسی که به نور اسلام روشنی یافته باشد، پوشیده نیست. روایتی که معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام نقل کرده نیز بر این معنی دلالت دارد، که آن حضرت برای زائرین حسین علیه السلام با دعایی طولانی دعا کرد، و برای آنان ثواب

۱. کافی: ۱/۴۱۰.

۲. بحار الانوار: ۵۲/۳۵۴.

۳. بحار الانوار: ۵۲/۳۵۸.

۴. بحار الانوار: ۵۲/۱۷۴.

جزیل از درگاه خداوند درخواست نمود و ایشان را به نیکی ستود. آن‌گاه فرمود: ای معاویه! کسانی که در آسمان برای زائرین آن جناب دعا می‌کنند، بیشترند از کسانی که در زمین برای ایشان دعا دارند.^۱

گفتنی است که این حدیث به طور کامل در بخش هشتم خواهد آمد، ان شاء الله.

حرف «س»

۱ - سیره و روش آن حضرت (علیه السلام)

از آنچه درباره زهد آن حضرت گذشت، شیوه او نیز معلوم می‌شود. اضافه بر آن در بحار از حضرت ابوجعفر باقر (علیه السلام) در وصف امام قائم (علیه السلام) آمده که: هرگاه قیام کند، شیوه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را پیش خواهد گرفت.^۲

و در دعوت آن حضرت به سوی حق مطالبی که دلالت بر این معنی داشت گذشت. همچنین در بحار از شیخ نعمانی به سند خود از عبد الله بن عطا روایت کرده که گفت: از حضرت امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: هرگاه قائم (علیه السلام) بپاخیزد، با چه شیوه‌ای در میان مردم عمل خواهد کرد؟ فرمود: اساس پیش از خود را ویران می‌سازد، همان‌طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام داد و اسلام را از نو شروع می‌کند.^۳

و در کتاب بصائر الدرجات به سند خود از عبد الملک بن اعین آمده که گفت: حضرت امام باقر (علیه السلام) بعضی از کتاب‌های علی (علیه السلام) را به من نشان داد، سپس فرمود: برای چه این کتاب‌ها نوشته شده؟ عرض کردم: چقدر مطلب روشن و واضح است. فرمود: بگو. عرض کردم: چون می‌دانست که قائم شما روزی قیام خواهد کرد، دوست داشت که به این‌ها عمل کند. فرمود: راست گفتی.^۴

۲ - سخاوت آن حضرت (علیه السلام)

از آنچه در خلق آن حضرت گذشت و آنچه در نداها می‌آید می‌توان مطلب را درک کرد. و نیز در بحار از شیخ نعمانی از حضرت ابوجعفر باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: گویا می‌بینم که این

۲. بحار الانوار: ۳۴۷/۵۲.

۱. کامل الزیارات: ۱۱۶.

۴. بصائر الدرجات: ۱۶۲.

۳. بحار الانوار: ۳۵۴/۵۲؛ غیبت نعمانی: ۱۲۱.

دین شما از شما روی گردان و در خون خود غوطه‌ور است، و هیچ کس نتواند آن را به شما بازگرداند مگر مردی از اهل البیت علیهم السلام که هر سال دو بار بر شما بخشش خواهد کرد و هر ماه دو نوع روزی به شما خواهد داد. در زمان او به شما حکمت عطا می‌شود به حدی که زن در خانه خودش نشسته باشد و از روی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم نماید.

و در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده: تمام اموال دنیا از ظاهر و باطن زمین نزد آن جناب جمع می‌گردد و به مردم گفته می‌شود: بیاید این چیزی است که شما به خاطر آن خویشاوندی‌تان را قطع کردید و خون‌های به ناحق ریختید و در راه به دست آوردن آن حرام‌ها مرتکب شدید.

پس آن حضرت ثروتی به آن‌ها می‌بخشد که هیچ کس پیش از او چنین نبخشیده باشد.^۱ و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایتی از طریق عامه منقول است که فرمود: مردی نزد مهدی می‌آید و می‌گوید: به من عطایی فرمای. پس به مقداری که آن شخص بتواند حمل نماید، لباسش را بر می‌کند.^۲

و در حدیث دیگری از طریق آن‌ها آمده که: پول‌ها در آن هنگام انباشته است که شخصی برمی‌خیزد و می‌گوید: ای مهدی! به من چیزی بده. می‌فرماید: برگیر.^۳

و در غایة المرام از طریق آن‌ها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که در حدیث ابوسعید خدری آمده: پول‌ها و اموال در آن روز انباشته خواهد بود. کسی که به نزد او می‌آید و درخواستی دارد، آن قدر که بتواند حمل کند، به او می‌دهد.^۴

و در حدیث دیگری از ابوهریره آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد بود که بی‌شماره بخشش می‌کند.^۵

می‌گوییم: در بحث کرم آن جناب مطالبی مناسب با این خواهد آمد، ان شاء الله تعالی و چه خوش گفته‌اند:

بَتَّ الْمَكَارِمُ وَشَطَّ كَفَّكَ مَنَزِلًا فَجَمِيعُ مَالِكَ لِلْأَنَامِ مُبَاخٌ
وَإِذَا الْمَكَارِمُ أَقْفَلَتْ أَبْوَابَهَا يَسُومًا فَأَنْتَ لِقُلُوبِهَا مِفْتَاحُ

۱. بحار الانوار: ۳۹۰/۵۲

۲. بحار الانوار: ۸۸/۵۱

۳. بحار الانوار: ۸۸/۵۱

۴. غایة المرام: ۶۹۸

۵. غایة المرام: ۶۹۸

مکارم اخلاق میان کف دست منزل گرفته‌اند، [گویی] همه مال تو برای مردم مباح است.
و اگر روزی مکارم درهای خود را قفل کند، پس تو برای آن قفل‌ها کلید هستی.
و دیگری گفته:

هُوَ الْبَحْرُ مِنْ أَيْ التَّوَّاجِي أَيْتَهُ وَلَجَّتْهُ الْمَعْرُوفُ وَالْبِرُّ سَاحِلُهُ
تَعَوَّدَ بِسَطِّ الْكَفِّ حَتَّى لَوْ أَنَّهُ أَزَادَ انْقِبَاضاً لَمْ تُطِغْهُ أَنْامِلُهُ
فَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي كَفِّهِ غَيْرَ نَفْسِهِ لَجَادَ بِهَا فَلْيَتَّقِ اللَّهَ سَائِلُهُ

او دریا است از هر طرف [که خواهی] به سوی او آیی، و امواجش نیکی و کرانه‌اش احسان است.
به گشاده دست بودن عادت کرده، به طوری که اگر بخواهد دست خود را ببندد انگشتانش یاری نمی‌کند.
و اگر هرآینه در کفش چیزی جز روانش نباشد، همان را خواهد بخشید، پس درخواست کننده‌اش باید از خدا
بترسد [و پروا کند که هر چیزی از او نخواهد].

و نگارنده این کتاب -که خداوند او را مورد عفو قرار دهد- به تضمین این شعر سروده است:

إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْمَكَارِمَ خَازِنَهَا فِي ذَاتِ آدَمَ لِلْإِمَامِ الْقَائِمِ

همانا آن که نیکی‌ها را آفرید، همه آن‌ها را در ذات آدم علیه السلام برای امام قائم -عجل الله فرجه الشریف- فراهم آورد.

حرف «ش»

۱- شجاعت آن حضرت علیه السلام

از آنچه در بحث جنگ و جهاد آن جناب آوردیم، و نیز در بحث‌های علم آن حضرت و قتل
کافرین بیان خواهیم داشت، این مطلب نیز واضح می‌گردد.

۲- شفاعت آن حضرت علیه السلام برای ما -ان شاء الله تعالی-

در غایه المرام از طریق عامه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود: من آورنده [ورساننده] شما به حوض [کوثر] هستم و توای علی! ساقی هستی و حسن
حمایت کننده، و حسین فرمان دهنده، و علی بن الحسین تقسیم کننده، و محمد بن علی نشر
دهنده، و جعفر بن محمد بسیج کننده، و موسی بن جعفر شمارنده محبان و مبغضان و بازدارنده
منافقان، و علی بن موسی زینت بخش مؤمنین، و محمد بن علی فرود آورنده اهل بهشت به
منزلگاه‌هایشان و درجاتشان، و علی بن محمد خطیب و سخنور شیعیانش و تزویج کننده آن‌ها با
حورالعین، و حسن بن علی چراغ اهل بهشت است که از آن روشنی می‌گیرند، و مهدی شفاعت

کننده آنها است روز قیامت، روزی که خداوند اجازه نمی دهد شفاعت را جز به کسی که شفاعت او را بخواهد و به او راضی باشد.^۱

می گویم: سرّ این که شفاعت به مولای ما حضرت حجت علیه السلام اختصاص داده شده - با این که همه آنها علیهم السلام روز قیامت شفیع هستند - این است که: شفاعت ایشان شامل کسانی که منکر مولای ما صاحب الزمان باشند نمی گردد. ^۲ پس برای آنها نه شفاعت کننده ای هست و نه دوست دلسوز و صمیمی. ^۳ هر چند که به امامت سایر امامان علیهم السلام معتقد باشند. به همین جهت است که در حدیثی در کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس به امامت پدران و فرزندانم اقرار داشته باشد ولی مهدی از فرزندان مرا انکار نماید، مانند آن است که به همه پیغمبران اقرار و اعتقاد داشته باشد و محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند.^۴

به همین مضمون روایات دیگری نیز هست که آن چه آورده ایم برای اهل بصیرت و عبرت بس است.

۳ - شهادت آن حضرت علیه السلام برای ما

در کافی در تفسیر آیه شریفه: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»؛^۵ پس چگونه است حال، آن گاه که از هر طایفه ای گواهی آریم و تو را برایشان گواه آوریم. از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: تنها درباره امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، در هر قرنی امامی از ما بر این امت شاهد و ناظر است و محمد صلی الله علیه و آله گواه بر ما است.^۶

و نیز از آن حضرت منقول است فرمود: ما شاهدان بر مردم هستیم، پس هر آن که ما را تصدیق کند روز قیامت تصدیقش نماییم و هر آن که ما را تکذیب کند روز قیامت تکذیبش نماییم.^۷ و از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت است که درباره آیه: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»؛^۸ و چنین است که شما را امتی میانه قرار دادیم. فرمودند: ما امت میانه هستیم و ما ییم گواهان خداوند - تبارک و تعالی - بر خلق او و حجت های الهی در زمین او.^۹

۱. غایة المرام: ۶۹۲

۲. مضمون آیه ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره شعراء: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ».

۳. کمال الدین: ۳۳۸/۲.

۴. سوره نساء، آیه ۴۱.

۵. کافی: ۱۹۰/۱.

۶. کافی: ۱۹۰/۱.

۷. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی ما را پاکیزه گردانید و ما را معصوم نمود و شاهدان بر خلقش قرار داد و حجت خود در زمین ساخت و ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما کرد که نه ما از آن جدا شویم و نه آن از ما جدا گردد.^۱

۴- شرافت آن حضرت علیه السلام

در بحار از نعمانی به سند خود آورده که از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا قائم علیه السلام متولد شده است؟ فرمود: خیر، البته اگر زمان او را درک می‌کردم در طول زندگی همراهی اش می‌نمودم.^۲ می‌گویم: ای خواننده خردمند در این فرمایش دقت و تأمل کن و با این تأدیب تربیت شو تا مبادا -خدای ناکرده- به جای خدمت و همراهی در طول زندگی، آن حضرت علیه السلام را با کردارهای ناپسند و گفتارهای شمشیر مانند اذیت کنی و آزار دهی.

حرف «ص»

۱- صبر آن حضرت علیه السلام

در حدیث لوح که در کمال الدین و غیر آن به طرق مختلفی روایت شده، در وصف حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- آمده: کمال موسی، و درخشندگی عیسی، و صبر ایوب، در وجود اوست. و در بحث بلای آن حضرت مطالبی در این زمینه گذشت و چه خوش گفته‌اند:

فَخَزَنِي مَا يَعْقُوبُ بَثَّ أَقْلَهُ وَ كُلُّ بَلَاءٍ يُؤِوبُ بَعْضُ بَلِيَّتِي

اندوهی که من دارم کم‌ترین مقدارش را یعقوب نداشت، و همه بلای ایوب قسمتی از ابتلای من است. زیرا که انواع بلا بر آن حضرت جمع شده و طولانی شدن آن موجب شدت مصیبت و ابتلا می‌باشد. ساعتی بیندیشید، حقیقت مطلب برایتان روشن می‌شود. پس بر شما باد که برای دل پر خون آن حضرت دعا کنید و فرجش را از خداوند متعال بخواهید.

حرف «ض»

۱- ضیافت (مهمانی) آن حضرت علیه السلام

در دارالسلام از قصص الانبیاء نقل کرده که ابراهیم علیه السلام را ابوالضیفان کنیه داده بودند، او چنان

بود که ناهار و شام جز با مهمان نمی خورد، و چه بسا یک فرسنگ یا دو فرسنگ و یا بیشتر راه می رفت تا مهمانی بیابد، و ضیافت او تا روز قیامت برپا است و همین شجره مبارکه ای که خداوند تعالی می فرماید: «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ»^۱؛ از درخت مبارکی روشنی می یابد. می گویم: این ضیافت و مهمانی، ضیافت به وسیله علوم و سنت ها است^۲ که به وجود پیغمبر و امام تا روز قیامت برپا است، و در زیارت روز جمعه چنین می خوانیم: «وَأَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَجَارُكَ»؛ و من ای آقای در این روز مهمان تو و در پناه تو هستم. و در بخش سوم آنچه مناسب این معنی بود گذشت. سید بن طاووس علیه السلام در جمال الاسبوع گفته:

نَزِيلُكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتَ رِكَابِي وَضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ

هر جا که فرود آیم و راحله ام به هر سوی که روان شود، بر تو وارد می شوم، و در هر کجا که از شهرها باشم، مهمان تو هستم.

در این جا خوش دارم حدیثی که بی مناسبت با بحث ما نیست بیاورم. در کتاب دارالسلام به نقل از مشکات طبرسی آمده: مردی به حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام عرضه داشت: چگونه است که ابودلف چهار هزار و یک قریه دارد؟ فرمود: شبی یک مؤمن نزد او مهمان شد، او ظرف بزرگی خرما - که تعداد خرماهای آن چهار هزار و یک دانه بود - نیز به آن مهمان بخشید، پس خداوند متعال به هر دانه خرما یک قریه به او عطا فرمود.^۳

حرف «ط»

۱ - طهارت زمین از ستم به وسیله آن حضرت علیه السلام

در کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند - تبارک و تعالی - چهارده نور را، چهارده هزار سال پیش از خلقت خلق آفرید که آن ها ارواح ما هستند. عرض شد: یابن رسول الله! این چهارده نور کیانند؟ فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، و امامان از فرزندان

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. شاید هم ضیافت مادی و هم ضیافت معنوی باشد که هرچه به ما می رسد به فیض وجود آن حضرت است. (مترجم)

۳. دارالسلام: ۴۲۷/۳.

حسین و آخرین آن‌ها قائم است که پس از غیبت بیا می‌خیزد، آن‌گاه دجال را می‌کشد و زمین را از هر گونه ستم و ظلمی پاک می‌کند.^۱

۲ - طلب حقوق ائمه علیهم‌السلام و مؤمنین و طلب خون آن‌ها

در بحار از امیر المؤمنین علیه‌السلام آمده فرمود: قسم به خدا که البته من و این دو فرزندم کشته می‌شویم و حتماً خداوند مردی از فرزندانم را در آخر الزمان برمی‌انگیزد که خون‌های ما را مطالبه می‌کند، البته او از نظر مردم غایب می‌شود تا اهل ضلالت از آنان جدا شوند، به طوری که جاهلان بگویند: خدای را در آل محمد علیهم‌السلام نیازی نیست.^۲

می‌گوییم: در حرف «الف» مناسب این معنی گذشت، بعداً نیز مطالبی که بر آن دلالت کند خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

حرف «ظ»

۱ - ظهور حق بر دست آن حضرت علیه‌السلام

از مطالبی که در حیات زمین به وسیله آن جناب و قتل کافرین و تجدید بنای اسلام آوردیم این مطلب نیز معلوم می‌شود.

۲ - ظفر و پیروزی آن حضرت علیه‌السلام بر معاندین

در کافی از حضرت امام صادق علیه‌السلام منقول است فرمود: به درستی که از ما امام پیروز مخفی هست که هرگاه خداوند -عزوجل- بخواهد امرش را آشکار سازد، در دلش نکته‌ای وارد می‌شود پس ظاهر گردد و به امر خدای -تبارک و تعالی- قیام نماید.^۳

و در المحجّه از حضرت ابی عبد الله صادق علیه‌السلام درباره آیه: ﴿لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾؛^۴ چرا تا مهلتی نزدیک این امر را به تأخیر نینداختی. آمده که فرمود: تا زمان ظهور قائم که نصرت و پیروزی با اوست.^۵

و در بحث علم آن حضرت آنچه بر این معنی دلالت کند خواهد آمد.

۱. کمال الدین: ۳۳۵/۲.

۲. بحار الانوار: ۱۱۲/۲.

۳. کافی: ۳۴۳/۱.

۴. سوره نساء، آیه ۷۷.

۵. المحجّه: ۶۰.

۳ - ظلم دشمنان بر آن حضرت علیه السلام

علی بن ابراهیم در تفسیرش به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درباره آیه شریفه: ﴿وَلَكِنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ﴾^۱؛ و هر آنکه پس از ظمی که بر او رفته انتقام جویی کند. روایت کرده است، یعنی: قائم و اصحاب آن جناب، زیرا که آن‌ها ایند کسانی که هیچ راهی علیه ایشان نیست، و هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد، از بنی امیه و تکذیب کنندگان و ناصبیان، - او و اصحابش - انتقام خواهند گرفت.^۲

و در کتاب المحجّه همین خبر را از محمد بن العباس به سند خود به طریق دیگری از آن حضرت آورده است.^۳

و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام درباره آیه ﴿اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِاَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَاِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^۴؛ به کسانی که در معرض جنگ قرار گرفته‌اند، اذن جهاد عطا شده است چون که مورد ستم واقع هستند و خداوند بر یاری‌شان توانا است. آورده که فرمود: عامّه می‌گویند: این آیه درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد هنگامی که کفار قریش آن حضرت را از مکه بیرون کردند، و حال آن‌که او قائم علیه السلام است که چون خروج کند برای حسین علیه السلام خونخواهی نماید، و این است [معنی] فرمایش او که: ما اولیای خون و طالبان دیه هستیم.^۵

مرحوم سیّد بحرانی نیز در البرهان از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده که این آیه درباره قائم علیه السلام و اصحاب او است.^۶

و در کتاب‌های المحجّه و بحار از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود: قائم علیه السلام هنگامی که ظهور می‌کند به بیت الله الحرام به پشت تکیه می‌زند و در حالی که پناهنده به آن شده باشد، ندا می‌کند... تا آن‌جا که می‌گوید: و شما را به حقّ خدا و به حقّ رسول او و حقّ من که حقّ قرابت و خویشاوندی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است سوگند می‌دهم که ما را کمک کنید، و کسانی را که به ما ستم نمایند از ما دور سازید، زیرا که ما ترسانیده شدیم و به ما ستم نمودند و از شهر و فرزندانمان در بدر شدیم و مورد سرکشی قرار گرفته‌ایم.^۷

۲. تفسیر القمی: ۶۰۴.

۴. سوره حج، آیه ۳۹.

۶. تفسیر البرهان: ۹۳/۳.

۱. سوره شوری، آیه ۴۱.

۳. المحجّه: ۱۹۶.

۵. تفسیر القمی: ۹۳/۳.

۷. بحار الانوار: ۲۳۸/۵۲.

تمام این خبر در ندهای آن حضرت خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

و در بحار، از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت مرفوعه آمده که فرمود: قائم علیه السلام پیش می‌آید، در حالی که اصحاب آن حضرت و مردم با وی هستند به نجف می‌رسد، آن‌گاه ارتش سفیانی علیه آن جناب از کوفه خروج می‌کند و آن روز چهارشنبه است، پس آن‌ها را دعوت و حَقّش را مطالبه می‌نماید و به آنان اعلام می‌کند که مظلوم است و می‌گوید: هر آن‌که درباره خدا با من محاجّه دارد من نزدیک‌ترین افراد به خدا هستم.^۱

و در کمال الدین به سند خود از امام حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم این امت نهمین نسل از فرزندان من است و اوست صاحب غیبت و هم اوست که در حالی که زنده باشد میراثش تقسیم می‌گردد.^۲

و در همان کتاب ضمن حدیث ابو خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمده فرمود: گویا می‌بینم جعفر کذاب، سرکش زمانش را بر تفتیش امر ولیّ الله و غایب در حفظ خدا و سرپرست حرم پدرش و ادّار نماید، از روی جهل به ولادت او، و حرص بر کشتن او در صورت دسترسی به او، به خاطر طمع در ارث او که به ناحقّ آن را برای خود بگیرد.^۳

این روایت به طور کامل در بخش هشتم کتاب خواهد آمد.

و از غیبت شیخ طوسی از رشیق روایت شده که گفت: معتضد، ما را - که سه نفر بودیم - احضار کرد و دستور داد هر کدام دو اسب با خود برداریم، بر یکی سوار شویم و دیگری را یدک بکشیم و سبکبار با عجله به سامره برویم، و برای ما محله و خانه‌ای را کاملاً نشانی داد و گفت: به آن خانه که رسیدید، خدمتکار سیاهی خواهید دید، پس داخل خانه شوید و هر کس را در آن دیدید سرش را برآیم بیاورید. پس به سامره رسیدیم، و همان‌طور که معتضد گفته بود به آن خانه رفتیم و در دالان، خدمتکار سیاهی بود که بند زیر جامه‌ای می‌بافت، از او پرسیدیم: در این خانه کیست؟

گفت: صاحب آن و به خدا هیچ التفاتی به ما نکرد و بی‌اعتنایی نمود، پس همان‌طور که دستور داشتیم وارد خانه شدیم، خانه بسیار پاکیزه بود و در مقابل پرده‌ای داشت که بهتر از آن چشمی ندیده بود، گویی همین حالا از ساختن آن فراغت یافته‌اند. هیچ کس در خانه نبود، پرده را برداشتیم، دیدیم اتاق بزرگی است که در آن دریایی از آب هست، و در انتهای آن حصیری افتاده

۱. بحار الانوار: ۳۸۷/۵۲.

۲. کمال الدین: ۳۱۷/۱.

۳. کمال الدین: ۳۲۰/۱.

که دانستیم آن هم روی آب است. روی آن حصیر مردی که از خوش قیافه‌ترین مردم بود، ایستاده نماز می‌خواند، نه به ما و نه به وسایلی که با خود داشتیم اصلاً اعتنایی نکرد. در این هنگام احمد بن عبدالله، یکی از ما سه نفر، پای در آب گذاشت تا به اتاق داخل شود که در آب فرو رفت و به حال غرق شدن و دست و پا زدن افتاد، آن قدر دست و پا زد تا دستم را دراز کردم و او را خلاص نمودم، ساعتی بیهوش افتاد. بار دیگر دومین همراه من، خواست داخل اتاق شود و پای در آب گذاشت، او نیز به همان حال افتاد، من بهت‌زده و متحیر ماندم، سپس به صاحب خانه عرضه داشتیم: به درگاه خداوند و از تو معذرت می‌خواهم، سوگند به خدا که نمی‌دانستم حقیقت چیست و به سوی چه کسی می‌آیم و حالا من به سوی خداوند توبه می‌کنم.

اما او هیچ التفاتی به آنچه گفتم نکرد و از حال خودش هم بیرون نیامد، از این روی هیبتی عظیم به ما دست داد. از آن جا بیرون شدیم. معتضد در انتظار ما بود، به دربان‌ها سفارش کرده بود که هر وقت ما رسیدیم بگذارند فوری بر او وارد شویم. در دل شب [به بغداد] رسیدیم و نزد او رفتیم. جریان را پرسید، ما هم آنچه دیده بودیم بازگو کردیم. فریاد زد: وای بر شما! آیا پیش از من کسی شما را دید؟ و این سخن را از شما شنید؟ گفتیم: نه. گفت: من فرزند جدّم نیستم - و سوگندهای عظیمی یاد کرد - که اگر این خبر را بشنوم همه شما را گردن زنم. ما هم تا او زنده بود جرأت نکردیم این مطلب را به کسی بگوییم.^۱

۴ - ظهور کمالات ائمه علیهم السلام و شؤون و اخلاق آنان به وجود و ظهور آن حضرت علیه السلام

در حرف «خ» قسمت «ختم علوم به آن حضرت» روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در وصف حضرت قائم علیه السلام گذشت که او ظاهر و باطن آنها (امامان) است، و معنی آن - والله العالم - این است که: آن حضرت آشکارکننده علوم ظاهر و باطن است که خداوند متعال به پیغمبر و امامان علیهم السلام عطا فرموده و مظهر تمام کمالات و شؤون آنان است.

و مؤید این معنی خبری است که در بحار به نقل از اختصاص آمده این‌که: امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد نشسته بود و عده‌ای از اصحاب در خدمتش بودند، به آن حضرت عرضه داشتند: یا امیر المؤمنین! برای ما سخن بگو. به آنان فرمود: سختم دشوار است و دشوار شمرده می‌شود، جز دانایان کسی آن را درک نمی‌کند.

اصحاب اصرار کردند که لازم است برای ما سخن بگویید. پس آن حضرت علیه السلام به آنان فرمود: برخیزید. و داخل خانه شد و فرمود: من آنم که برتری یافتم آن‌گاه مقهور ساختم، منم آن‌که زنده می‌کنم و می‌میرانم، منم اوّل و آخر و ظاهر و باطن.

اصحاب خشمگین شدند و گفتند: کفر ورزید. و برخاستند. علی علیه السلام به درب فرمود: ای در! بر آن‌ها بسته باش. در بسته ماند. پس آن حضرت علیه السلام فرمود: نگفتم که سخنم دشوار است و سخت شمرده می‌شود و جز دانایان کسی آن را درک نمی‌کند؟ بیایید تا برایتان تفسیر کنم. این‌که گفتم: من برتری یافتم و مقهور ساختم، من با این شمشیر بر شما برتری یافتم و مقهورتان نمودم تا این‌که به خدا و رسولش ایمان آوردید، و این‌که گفتم: من زنده می‌کنم و می‌میرانم؛ سنت را زنده می‌کنم و بدعت را می‌میرانم، این‌که گفتم: من اوّل، من اوّلین کسی هستم که به خداوند ایمان آورد و مسلمان شد، و این‌که گفتم: من آخرم، من آخرین کسی هستم که جامه بر پیغمبر افکند و او را دفن کرد، و این‌که گفتم: ظاهر و باطن منم، علم ظاهر و باطن نزد من است.^۱

اگر آنچه در فصل‌های مختلف این بخش آورده‌ایم، ملاحظه کنید، مطلب برایتان روشن خواهد شد و خواهید دانست که حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- مظهر همه صفات امامان پاک علیهم السلام است. و این مقدار که یاد آورده‌ایم برای خردمندان بسنده است.

حرف «ع»

۱ - علم آن حضرت علیه السلام

در بحث حکم آن حضرت به حق، مطالبی که بر این معنی دلالت داشت، گذشت. و در کمال الدین از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام منقول است که فرمود: علم به کتاب خدای -عزوجل- و سنت رسول او، در قلب مهدی ما رشد می‌کند، هم چنان که گیاه به بهترین وجه می‌روید. پس هر کدام از شما باقی بماند تا او را دیدار نماید، هنگام دیدنش عرضه بدارد: سلام بر شما ای اهل خانه رحمت و نبوت و کانون علم و جایگاه رسالت!^۲

و در بحار از نعمانی به سند خود از حضرت جعفر بن محمد صادق از پدرش از حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که: مردی به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عرضه داشت: یا

۲. کمال الدین: ۶۵۳/۲

۱. بحار الانوار: ۱۸۹/۴۲؛ الاختصاص: ۱۶۳.

امیر المؤمنین! ما را از مهدی خودتان آگاه سازید. فرمود: هرگاه قرن‌ها و نسل‌های متمادی منقرض و مؤمنین کم شوند و یاران حق از میان بروند، پس همان جا است.

عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این مرد از کدام طایفه است؟ فرمود: از بنی هاشم، از برترین قلّه‌های نژاد عرب و دریایی که به هنگام ورود توفنده است، و جفا شده از طرف اهلش، و هنگام بی‌صفایی او کانِ صفاست، هرگاه مرگ هجوم آورد او را ترسی نیست؛ و اگر به مؤمنین صدمه‌ای رسد او نمی‌گذرد، و در میدان نبرد و رزم قهرمانان، عقب‌نشینی نمی‌کند، دامنِ همت بر کمر می‌زند، شیری که دشمنان را درو کند، زخم زنده‌نیرومند به مخالفین، و شمشیری از شمشیرهای خداوند، بزرگی پر خیر که در خاندان با عظمت ریشه دارد. پس مبدا کسی که فتنه‌جوست - که اگر سخن گوید بدترین گوینده و هرگاه سکوت کند، فسادها در خاطر می‌پروراند - چنین کسی مبدا تو را از پیروی [بیعت] او باز دارد.

(سپس به توصیف مهدی علیه السلام پرداخت و فرمود:) از شما پناه دهنده‌تر است [یا بخشنده‌تر است] علمش از شما بیشتر و در صله رحم و پیوند خویشاوندی از همه‌تان کوشاتر است. بارخدا یا! با تحقق بخشیدن بیعت او غم و اندوه را از میان بردار و پراکندگی امت را به سبب او جمع گردان، پس اگر خداوند راه دیدارش را برایت گشود، تصمیم خود را قطعی کن و اگر توفیق لقایش نصیب گردید دیگر به سوی هیچ روی مکن، و چون به دامنش دست فکندی دیگر از دست مده. آن‌گاه اشاره به سینه خود کرد و با آه کشیدن، شدت اشتیاق خود را بازگو نمود.^۱ می‌گویم: بعضی دلایل بر این مطلب در فصل‌های پیشین گذشت، و بعضی دیگر ان شاء الله در کشف علوم خواهد آمد.

۲ - عزّت اولیا با ظهور آن حضرت علیه السلام

در دعای ندبه می‌خوانیم: «أَيْنَ مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَمُذِلُّ الْأَعْدَاءِ؟» کجاست عزیزکننده اولیا و خوار سازنده دشمنان.

و در کمال الدین از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام مروی است که فرمود: گویی یاران قائم علیه السلام را می‌بینم که سراسر بین شرق و غرب عالم را پر کرده باشند. همه چیز حتی حیوانات درنده و

۱. بحار الانوار: ۱۵/۵۱؛ مترجم گوید: مؤلف بزرگوار بعضی از واژه‌های این حدیث را - به نقل از مجلسی - توضیح داده که با منظور کردن آن معانی در ترجمه خود حدیث نیاز به ترجمه جداگانه آن توضیحات دیده نشد.

پرنندگان وحشی از آنان اطاعت خواهند کرد، و در هر چیزی رضایت ایشان را می‌جویند تا آنجا که سرزمینی بر سرزمین دیگر فخر می‌فروشد و می‌گوید: امروز یکی از یاران قائم علیه السلام بر من گذشت.^۱

۳ - عذاب دشمنان آن حضرت علیه السلام

از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام درباره آیه: ﴿وَلَيُنْ أَخْرُنَا عَنْهُمْ الْعَذَابُ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾؛^۲ و چنانچه عذاب را از آنان به تأخیر اندازیم تا به دست گروه معدود. فرمود: عذاب، خروج قائم؛ و امت معدوده، اهل بدر و اصحاب آن حضرت علیه السلام می‌باشند.^۳

و علی بن ابراهیم در ذیل آیه: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾؛^۴ سؤال کننده‌ای از عذاب حتمی الوقوع پرسید. گفته است: از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درباره معنی این آیه سؤال شد، فرمود: آتشی است که از سوی مغرب برمی‌آید و پادشاهی از پشت سر، آن را بسیج می‌کند تا این‌که به خانه بنی سعد بن همام نزد مسجدشان برسد، پس خانه‌ای برای بنی امیه باقی نمی‌گذارد مگر این‌که آن را و اهل آن را می‌سوزاند، و خانه‌ای که در آن خونی از آل محمد علیهم السلام [ستمگری نسبت به آل محمد] باشد، رها نمی‌کند مگر این‌که آن را می‌سوزاند و او مهدی علیه السلام است.^۵ می‌گویم: آنچه دلالت بر این معنی کند در حرف قاف خواهد آمد.

۴ - عدالت آن حضرت علیه السلام

بارزترین صفات نیکویش عدالت است، لذا به «عدل» ملقب گردیده، چنان‌که در دعایی که از خود آن حضرت برای شب‌های ماه رمضان روایت شده (معروف به دعای افتتاح) آمده است: «اللَّهُمَّ وَصِّلْ عَلَىٰ وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُتَنَتِّظِ»؛ پروردگارا و درود بفرست بر ولی امرت که قیام کننده و امید مردم و عدل منتظر است.

و در حدیث ابی که در کمال الدین روایت شده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در وصف امام قائم علیه السلام آمده: «أَوَّلُ الْعَدْلِ وَآخِرُهُ...»؛^۱ اول و آخر عدل است....

و کم‌تر حدیثی درباره آن حضرت آمده که عدلش در آن یادآوری نشده باشد.

۱. کمال الدین: ۶۷۳/۲

۲. سوره هود، آیه ۸

۳. الغيبة، نعمانی: ۱۲۷

۴. سوره معارج، آیه ۱

۵. تفسیر القمی: ۳۸۵/۲

در کمال الدین از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: به درستی که خلفا و اوصیای من و حجت های الهی بر خلق بعد از من دوازده نفرند، اولشان برادر من و آخرشان پسر من است. عرض شد: یا رسول الله! برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب. گفته شد: پسرت کیست؟ فرمود: همان مهدی که زمین را از قسط و عدل پر کند، هم چنان که مالا مال از ستم و ظلم شده باشد. سوگند به آن که مرا به حق بشارت دهنده فرستاد! اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، هر آینه خداوند آن یک روز را آن قدر طولانی کند، تا در آن روز خروج نماید. آن گاه عیسی بن مریم روح الله فرود می آید و پشت سر او نماز می گزارد، و زمین به نور او روشن می شود و سلطنت و فرمانروایی اش به مشرق و مغرب همه جا می رسد.

و از حضرت سید الشهدا علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند - عزوجل - آن روز را آن قدر طولانی می کند تا این که مردی از فرزندانم خروج کند، سپس زمین را پر از عدل و قسط سازد، هم چنان که از ستم و بیداد پر شده باشد، شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله این را می فرمود.^۱

می گویم: اخبار در این باره جداً متواتر است، بعضی از آنها را ان شاء الله تعالی ذکر خواهیم کرد. و از تتبع و بررسی موارد استعمال چنین به دست آورده ام که عدل اعم از قسط است، زیرا که قسط در مورد ایفای حق غیر به کار می رود، مانند اداء شهادت، قضاوت، کیل و وزن و امثال این ها؛ ولی عدل هم شامل خود انسان می شود و هم دیگری. بنابراین عدل به طور مطلق موافقت با حق است، ولی قسط موافقت با حق است در مورد خلائق، برای این که کاملاً صدق این گفتار روشن شود به آیات شریفه قرآن که در آنها قسط و عدل یاد شده مراجعه فرمایید. و جور، ضد قسط؛ و ظلم، ضد عدل است. ظلم آن است که از حریم حق تجاوز شود ولی جور تجاوز از حق است نسبت به غیر.

و احادیثی که به این مضمون وارد شده دلالت می کند که حکام و رؤسا و قضات در آخر الزمان بر مردم ستم می کنند و به اصطلاح جائر هستند، بر خودشان نیز ظلم می کنند. پس هرگاه حضرت قائم علیه السلام ظهور کند، جور را برطرف می کند و در حکومت بین مردم عدالت را حکم فرما می سازد و ریشه و شاخه ظالمین را قطع می کند تا جایی که عدلش همه عالم را فراگیرد و احدی بر دیگری ظلم نخواهد کرد.

لذا حضرت صادق علیه السلام در حدیثی که در بحار و غیبت نعمانی از آن حضرت نقل شده می‌فرماید: قسم به خدا، عدل او داخل خانه‌های‌شان می‌شود، هم‌چنان که گرما و سرما داخل می‌شود.^۱

بعضی از اخباری که درباره عدالت آن حضرت تصریح دارد خواهد آمد.

۵ - عطف [و پیرو ساختن] هوای نفس بر هدایت

در سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف امام قائم علیه السلام آمده: او هوای نفس را مطیع و تابع هدایت می‌کند، هرگاه مردم هدایت را معطوف هوی و هوس نمایند، و رأی و نظر را پیرو قرآن می‌گردانند در حالی که مردم قرآن را تابع هوای نفس قرار داده باشند.^۲

۶ - عطا و بخشش آن حضرت علیه السلام

در بحار و غایة المرام از طریق عامه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هنگام جدایی‌های زمانه و آشکار شدن فتنه‌ها و آشوب‌ها، مردی خواهد بود که بخشش‌هایش گوارا است.^۳

می‌گویم: این که بخشش‌های آن حضرت گوارا خواهد بود، به خاطر آن است که مؤمنین قبل از ظهورش در تنگنا و فشار واقع می‌شوند و به انواع سختی‌ها و مصیبت‌ها دچار می‌گردند، چنان‌که در تفسیر آیه: «وَلَتَبْلُوُنَّكُمْ بَشِيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ»^۴؛ و البته شما را به چیزهایی از [قیل] ترس و گرسنگی و کمبود اموال و جان‌ها و آفات زراعت‌ها می‌آزمایم. از امام صادق علیه السلام آمده که این‌ها برای مؤمنین پیش از قیام قائم علیه السلام است.^۵ تمامی حدیث در بخش هشتم خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

و در حدیث ابراهیم کرخی که در کتاب کمال الدین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده در وصف حضرت قائم علیه السلام آمده که فرمود: ای ابراهیم! اوست که گرفتاری شیعیان را پس از سختی شدید و بلای طولانی و ترس و جزع، فرج بخشد.^۶

که ان شاء الله تعالی تمام آن در حرف «ف» خواهد آمد.

۲. بحار الانوار: ۱۳۰/۵۱.

۴. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۶. کمال الدین: ۳۳۵/۲.

۱. بحار الانوار: ۳۶۲/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۸۲/۵۱.

۵. البرهان: ۱۶۷/۱.

و در تفسیر آیه «جمعسق»^۱ از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: (حم) حتمی بودن و (ع) عذاب و (س) سنون؛ سال خشکی و قحطی است مانند قحط سالی زمان یوسف و (ق) قذف و پرتاب‌ها و منسخ است که در آخر الزمان واقع می‌شود.^۲

مخفی مباد که: فرج و گشایش امر بعد از شدت، و بخشش پس از فشار و مشقت، گوارا تر است از غیر آن، از همین روی در اول آن حدیث، حضرت علیه السلام اشاره فرمود به این بیان که: هنگام جدایی‌های زمانه و آشکار شدن فتنه‌ها و آشوب‌ها... و احتمال هم دارد که از این جهت بخشش‌های آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - گوارا باشد که توأم با منت نیست. چنان‌که شیوه بسیاری از مردم است که اگر چیزی به کسی بدهند کم می‌دهند و منت زیادی می‌گذارند. و یا از این جهت که آن حضرت کریم‌ترین مردم و برترین آن‌هاست در شأن و عظمت. و تردیدی نیست که عطا و بخشش کریم گوارا تر از غیر اوست و یا از جهت کثرت بخشش آن جناب است، که از طریق عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف قائم علیه السلام آمده: در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد بود که مال را بی شماره می‌دهد.^۳

و در حدیث دیگری از آن حضرت است که: و مال در آن زمان و روزگار بسیار است. مردی می‌گوید: ای مهدی! به من بده. پس می‌فرماید: برگیر.^۴

این دو روایت را در غایه المرام آورده و در بخش سخاوت آن حضرت مطالب مناسبی گذشت و در کرم آن جناب هم ان شاء الله مطالبی خواهد آمد.

۷- عزلت و گوشه‌گیری آن حضرت علیه السلام از مردم

در بحث خوف آن حضرت، آنچه دلالت بر این معنی نیز داشت، آوردیم و در خبر صحیحی از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام آمده که فرمود: به ناچار صاحب این امر را غیبتی خواهد بود، هنگام غیبت ناچار از عزلت و گوشه‌گیری است، و چه خوش منزل است [مدینه] طیبه، و با سی [نفر همراه] وحشتی نیست.^۵

و در قضیه علی بن مهزیار که در کتاب کمال الدین و غیر آن روایت شده، از آن حضرت آمده است که فرمود: پدرم - صلوات الله علیه - از من پیمان گرفته که جز در سرزمین‌های پنهان و دور

۲. المحجة: ۱۹۰.

۴. غایه المرام: ۷۰۲.

۱. سوره شوری، آیه ۱.

۳. بحار الانوار: ۱۰۵/۵۱.

۵. بحار الانوار: ۱۵۷/۵۲.

منزل نگیرم، تا مخفی بمانم و جایگاهم از نیرنگ‌های اهل ضلالت و سرکشان امت‌های تازه به دوران رسیده مصون باشد....^۱

۸ - عبادت آن حضرت ﷺ

در روایتی از حضرت امام موسی کاظم ﷺ در وصف آن حضرت آمده که: بر رنگ گندم‌گونش، از بیداری شب‌ها زردی نیز عارض می‌شود. می‌گویم: و این است معنی فرمایش پیغمبر اکرم ﷺ که در وصفش فرمود: «وَجْهُهُ كَالْدِّينَارِ^۲»؛ چهره‌اش مانند طلا است.

و فاضل محدث نوری گفته: یعنی مانند دینار طلا در صفا و درخشندگی،^۳ والله العالم. مصنف گوید: حدیث اول در کتاب‌های فلاح السائل و بحار^۴ از امام کاظم ﷺ روایت شده و در دنباله آن چنین آمده: پدرم فدای آن‌که شبش را با مراقبت ستارگان و در حال رکوع و سجود می‌گذراند.

و تمام حدیث را در بخش ششم خواهیم آورد. بنابراین نسبت دادن این حدیث به حضرت صادق ﷺ چنان‌که مؤلف «النجم الثاقب»^۵ انجام داده شاید اشتباه باشد و شاید هم حدیث دیگری از آن حضرت به همین مضمون دیده است.

حرف «غ»

۱ - غیبت آن حضرت ﷺ

این غیبت از دیدگان به حکم پروردگار واقع شده و پیغمبر اکرم و ائمه اطهار ﷺ از وقوع این غیبت خبر داده‌اند.

در کمال الدین از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که فرمود: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه‌اش کنیه من است، شبیه‌ترین مردم از لحاظ خلق و خُلق به من است، او را غیبت و حیرتی است که در آن امت‌ها گمراه می‌شوند، سپس او مانند ستاره‌ای درخشان خواهد آمد زمین را از

۱. کمال الدین: ۴۴۷/۲.

۲. بحار الانوار: ۷۷/۵۱.

۳. النجم الثاقب: ۷۰.

۴. فلاح السائل: ۲۰۰؛ بحار الانوار: ۸۱/۸۶.

۵. نجم الثاقب: ۷۰.

قسط و عدل پر می کند چنان که از ستم و ظلم پر شده باشد.^۱

و نیز از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: مهدی از فرزندان من است، برای او غیبت و حیرتی است که در آن امت ها گمراه می شوند، ذخیره پیغمبران را می آورد، آنگاه زمین را پر از عدل و قسط می کند چنان که از ستم و ظلم پر گشته است.^۲

و از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند در حالی که هنگام غیبت و پیش از قیامش به او اقتدا کند و دوستانش را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید، که او از همراهان و دوستان من و گرامی ترین امّت در روز قیامت خواهد بود.^۳

و از امیر المؤمنین علی علیه السلام منقول است که به فرزندش حسین علیه السلام فرمود: نهمین فرزند تو ای حسین! همان قائم به حق و آشکار کننده دین و گسترش دهنده عدل است. حسین گفت: یا امیر المؤمنین! آیا این شدنی است؟ فرمود: آری! سوگند به آن که محمد را به پیامبری برانگیخت و او را بر تمام مردم برگزید؛ ولی بعد از غیبت و حیرتی که در آن هیچ کس بر دین خود ثابت و پایدار نمی ماند مگر مخلصان که با روح یقین مباشرند. کسانی که خدای -عزوجل- بر ولایت ما از آنان پیمان گرفته و ایمان را در دل هایشان نگاشته و به روح القدس تأییدشان فرموده است.^۴

و از اصبع بن نباته روایت شده که گفت: خدمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم، دیدم آن حضرت به فکر فرو رفته است، و انگشت به زمین می کوبد. عرضه داشتم: یا امیر المؤمنین! آیا در خلافت رغبت کرده ای؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند که نه در آن و نه در امور دنیا هیچ روزی رغبت نداشته ام، ولی در فکر مولودی هستم که در پشت من است، یازدهمین فرزندم، هم اوست مهدی، زمین را پر از عدل می کند، چنان که از ستم و ظلم آکنده باشد. برای او حیرت و غیبتی است که در آن اقوامی گمراه و اقوام دیگری هدایت می شوند. پس گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا این شدنی است؟ فرمود: آری! چنان که او آفریده شده است.^۵

و از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: از برای قائم ما غیبتی است که مدتش طولانی خواهد بود، گویی شیعیان را می بینم که مانند چهارپایان دنبال چراگاه می گردند و آن را نمی یابند. آگاه باشید! که هر کس از آن ها بر دین خود ثابت بماند و قلبش به خاطر طول کشیدن غیبت امامش

۱. کمال الدین: ۲۸۶/۱

۲. کمال الدین: ۲۸۷/۱

۳. کمال الدین: ۲۸۶/۱

۴. کمال الدین: ۳۰۴/۱

۵. کمال الدین: ۲۹۸/۱

قساوت نگیرد، چنین کسی در درجه‌ام همراه من خواهد بود. سپس فرمود: هنگامی که قائم ما بپاخیزد برای هیچ کس در گردن او بیعتی نیست، لذا ولادتش مخفی و خودش غایب می‌گردد.^۱ و نیز از آن حضرت منقول است: هنگامی که در محضرش از حضرت قائم علیه السلام یاد شد، فرمود: اما البته او غایب می‌شود تا این که فرد جاهل بگوید: خداوند را در آل محمد علیهم السلام نیازی نیست.^۲ و از حضرت حسن بن علی علیه السلام روایت است فرمود: هیچ یک از ما نیست مگر این که برای طاغوت سرکش زمانش بیعتی در گردن دارد، به جز قائم، آن که روح الله عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند، به درستی که خداوند -عزوجل- ولادت او را مخفی و شخص او را غایب می‌سازد تا هنگام خروج برای هیچ کس در گردن او بیعتی نباشد. او نهمین فرزند از اولاد برادرم حسین است، فرزند بهترین کنیزان، خداوند عمر او را در دوران غیبت طولانی می‌کند، سپس او را به قدرت خود در قیافه جوانی کم‌تر از چهل سال ظاهر می‌سازد تا دانسته شود که خداوند بر هر چیزی تواناست.^۳

و از حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت شده که فرمود: قائم این امت همانا نهمین نسل از فرزندان من است و اوست صاحب غیبت و هم اوست که ارثش در حالی که زنده است تقسیم می‌شود.

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که فرمود: برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی‌تر است، اما اولی شش روز^۴ یا شش ماه و یا شش سال است و اما دومی مدتش آن قدر طولانی می‌شود تا این که بیشتر آن‌هایی که معتقد به این امر هستند از آن برگردند، پس بر این امر ثابت نمی‌ماند، مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد و در دلش از

۱. کمال الدین: ۳۰۳/۱.

۲. کمال الدین: ۳۰۳/۱.

۳. کمال الدین: ۳۱۶/۱.

۴. علامه مجلسی رحمته الله می‌گوید: «شش روز» شاید اشاره به اختلاف احوال حضرتش در زمان غیبت باشد، چه اینکه در طول شش روز هیچ کس بر ولادت حضرتش مطلع نشد مگر افراد بسیار مخصوصی از نزدیکان. آن‌گاه پس از شش ماه دیگرانی از خواص بر این امر مطلع شدند، سپس بعد از شش سال، هنگام وفات پدرش، امر حضرت بر بسیاری از خلائق آشکار شد. یا اشاره است به اینکه: پس از امامت حضرت تا شش روز تنها یک نفر از ایشان مطلع شد، آن‌گاه پس از شش ماه امر ایشان منتشر گردید، و بعد از شش سال امر سفراء و نواب خاص ظاهر و آشکار گشت.

و احتمال قوی‌تر این است که این عبارت اشاره به زمان‌های مختلفی است که برای غیبت حضرت علیه السلام اندازه‌گیری شده و بداء‌پذیر است. (مؤلف)

آنچه ما قضاوت کردیم ناراحتی پیش نیاید و تسلیم ما اهل بیت باشد.^۱
و درباره آیه: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَاسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾^۲؛ سوگند به ستارگان بازگردنده که به گردش درآیند و در جای خود رخ پنهان سازند. از امام باقر علیه السلام منقول است که فرمود: این مولودی است در آخر الزمان، او مهدی از این عترت است، برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که گروه‌هایی در آن گمراه و گروهی هدایت می‌شوند.^۳

و در حدیثی که ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت کرده است آمده: هر کس اقرار کند به امامان از پدران من و فرزندان من، ولی مهدی از فرزندانم را انکار نماید، مثل آن است که اقرار به تمام پیغمبران داشته باشد، ولی نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند. راوی گوید: پرسیدم: ای آقای من! مهدی از فرزندان تو کیست؟ فرمود: پنجمین فرزند از هفتمین امامان، او از نظر تان غایب می‌شود و بردن نام او برایتان حلال خواهد بود.^۴

و نیز از امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود: نزدیک‌ترین و پسندیده‌ترین وضع بندگان نسبت به خداوند آن وقت است که حجت خدا را نیابند و برای آن‌ها آشکار نشود، و از دیدگان ایشان پوشیده بماند که جایش را ندانند، و در عین حال بدانند که حجت‌ها و بیّنات الهی باطل نشده، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر فرج باشند، که شدیدترین خشم و غضب خداوند بر دشمنانش موقعی است که حجت خود را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد. البته خداوند دانسته است که اولیای او در تردید واقع نمی‌شوند، و اگر می‌دانست که آن‌ها در شک می‌افتند، یک چشم برهم زدن حجت خود را از آنان نهان نمی‌ساخت.^۵

و از آن حضرت علیه السلام نقل شده که فرمود: غیبت بر ششمین فرزندم واقع خواهد شد و او دوازدهمین امام از ائمه هدایتگر بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، اول آن‌ها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخرینشان قائم به حق، بقیه الله در زمین و صاحب زمان می‌باشد. قسم به خدا! اگر به مقداری که نوح در قومش ماند در غیبت بسر برد، از دنیا نرود تا ظهور نماید و زمین را پر از قسط و عدل کند، چنان‌که از ستم و ظلم پر شده باشد.^۶

و از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام مروی است که فرمود: هرگاه پنجمین

۱. سوره تکویر، آیه ۱۵ و ۱۶.

۲. کمال الدین: ۳۳۸/۲.

۳. کمال الدین: ۳۴۲/۲.

۴. کمال الدین: ۳۲۳/۱.

۵. کمال الدین: ۳۳۰/۱.

۶. کمال الدین: ۳۳۹/۲.

فرزند هفتمین امام غایب شود، خدا را خدا را در دینتان، کسی شما را از آن بازنگرداند. ای فرزندم! به تحقیق که به ناچار صاحب این امر را غیبتی است تا این که هر کس معتقد به این امر است از آن بازگردد. این محنتی از جانب خداوند -عزوجل- است که به وسیله آن آفریدگانش را امتحان می‌کند و اگر پدران شما دینی درست‌تر از این می‌دانستند از آن پیروی می‌کردند.^۱

و از حسین بن خالد منقول است که گفت: علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: هر که پرهیزکاری ندارد دین ندارد، و هر آن‌که تقیه ندارد ایمان ندارد؛ و به تحقیق که گرامی‌ترین شما نزد خداوند آن است که بیشتر تقیه کند. به آن حضرت عرض شد: تا کی باید تقیه کرد؟ فرمود: تا روز وقت معلوم و آن روز خروج قائم ما اهل البیت است، پس هر کس پیش از ظهور قائم ما تقیه را رها کند از ما نیست.

عرض شد: یابن رسول الله! قائم از شما اهل البیت علیهم السلام کیست؟ فرمود: چهارمین فرزند من است، زاده بهترین کنیزان. خداوند به وسیله او زمین را از هر گونه جور و ستمی پاک و از هر ظلمی دور خواهد کرد؛ اوست همان کسی که مردم در ولادتش شک کنند، و اوست صاحب غیبت پیش از خروجش. و چون بپاخیزد زمین به نورش درخشان شود و میزان عدالت در میان مردم پیاسازد که هیچ کس بر دیگری ظلم نکند؛ اوست آن کسی که زمین برای او به هم پیچیده شود و سایه‌ای ندارد؛ و اوست آن‌که منادی از سوی آسمان به نام او بانگ برآورد که همه اهل زمین آن را بشنوند که به آن جناب دعوت می‌شوند. منادی می‌گوید: آگاه باشید! که حجت خداوند کنار خانه خدا آشکار گشت، از او پیروی کنید که حق با او و در وجود اوست، و همین است معنی قول خداوند -عزوجل- که: ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۲؛ اگر بخواهیم از سوی آسمان آیتی [و نشانه‌ای] بر آنان فرستیم که همگی برای آن گردن نهند.

و از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت شده که گفت: به حضرت محمد بن علی بن موسی علیه السلام گفتم: من امیدوارم که تو قائم از آل بیت محمد صلی الله علیه و آله باشی، آن‌که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، چنان‌که پر شده باشد از جور و ظلم. فرمود: ای ابوالقاسم هیچ یک از ما امامان نیست جز قائم به امر خداوند -عزوجل- و هادی به سوی دین خدا، ولی آن قائم که خداوند -عزوجل- زمین را به وسیله او از اهل کفر و انکار پاک می‌کند و آن را پر از عدل و قسط می‌سازد،

کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده می ماند، و شخص او از نظرشان غایب می گردد، و بردن نام او بر آن ها حرام است. او همانم و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و اوست که زمین برایش پیچیده می گردد و هر سختی برایش آسان شود و از یارانش به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده نفر از نقاط دوردست زمین فراهم آیند، و این است [معنی] فرموده خداوند -عزوجل- که: ﴿أَيُّهَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱؛ هر کجا باشید خداوند همگی شما را خواهد آورد، خداوند بر هر کاری توانا است. پس هرگاه این تعداد نفر از اهل اخلاص به خدمتش مجتمع شوند، خداوند امر او را ظاهر می سازد و چون شماره یارانش به یک عقد کامل -که ده هزار نفر است- رسید، به اذن خداوند -عزوجل- خروج می کند و پیوسته از دشمنان خدا خواهد کشت تا خداوند متعال راضی شود.

عبد العظیم گوید: به آن حضرت گفتم: ای آقای من! او چگونه خواهد دانست که خدای -عزوجل- راضی شده؟

فرمود: در دلش رحمت می اندازد، پس هنگامی که به مدینه داخل شود لات و عزری را بیرون می آورد و می سوزاند.^۲

و از علی بن مهزیار است که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر امام هادی علیه السلام نامه نوشتم و از او درباره فرج پرسیدم، در جواب نوشت: هرگاه صاحب شما از سرزمین ظالمین غیبت کرد، متوقع فرج باشید.^۳

و از احمد بن اسحاق بن سعد الاشعری منقول است که گفت: بر حضرت ابومحمد حسن بن علی عسکری علیه السلام داخل شدم و تصمیم داشتم درباره جانشین بعد از خودش سؤال کنم، پس خود آن حضرت سخن را آغاز کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق! به درستی که خداوند -تبارک و تعالی- از هنگام خلقت آدم و نیز تا هنگام برپایی قیامت زمین را هیچگاه از حجت خود بر خلق خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت، به حجت الهی بلا را از اهل زمین دور می سازد و به [برکت] او باران فرو می بارد و به او برکات زمین را برمی آورد.

پرسیدم: یابن رسول الله! پس امام و خلیفه بعد از شما کیست؟ برخاست و با عجله به اندرون خانه رفت، سپس بیرون آمد در حالی که کودکی سه ساله که صورتش مانند ماه شب چهارده بود

۲. کمال الدین: ۳۷۷/۲.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۳. کمال الدین: ۳۸۰/۲.

بر شانه داشت، آن‌گاه فرمود: ای احمد بن اسحاق! اگر بر خداوند -عزوجل- و حجت‌هایش عزیز نبودی این فرزند را به تو نشان نمی‌دادم، او همان رسول خدا ﷺ و هم‌کنیه آن جناب است که زمین را پر از قسط و عدل کند در حالی که پر شده باشد از جور و ظلم. ای احمد بن اسحاق! مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است، به خدا سوگند! او غیبتی خواهد داشت که در آن از هلاکت نجات نمی‌یابد مگر آن‌که خداوند -عزوجل- او را به اقرار و اعتقاد به امامتش ثابت بدارد، و به دعا کردن برای تعجیل فرجش توفیق دهد.

احمد بن اسحاق می‌گوید: عرضه داشتم: آیا نشانه‌ای هست که قلبم به آن اطمینان و آرامش یابد؟ پس آن کودک با زبان عربی فصیح سخن گفت و فرمود: من بقیة الله در زمین او و انتقام گیرنده از دشمنان او هستم، پس از دیدن عین دنبال اثر و نشانه مگرد، ای احمد بن اسحاق! احمد بن اسحاق گوید: پس خوشحال و مسرور بیرون آمدم. چون روز بعد شد، دوباره به خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: یابن رسول الله! من به آنچه بر من منت گذاشتی خیلی خوشحالم، پس روشی که در او از خضر و ذی‌القرنین جاری است کدام است؟ فرمود: ای احمد! طول غیبت. گفتم: یابن رسول الله! حتماً غیبت او طولانی خواهد شد؟ فرمود: آری، سوگند به پروردگارم تا جایی که بیشتر کسانی که معتقد به این امر هستند از آن برگردند و باقی نمی‌ماند مگر کسی که خداوند -عزوجل- از او برای ولایت ما پیمان گرفته باشد و ایمان را در قلبش بنویسد و او را به روحی از جانب خود تأیید فرماید. ای احمد بن اسحاق! این امری از امور الهی و سرّی از اسرار خداوند و غیبی از غیب الله است، پس بگیر آنچه به تو آموختم و آن را مخفی بدار و از شاگردان باش که فردای قیامت با ما، در علّین خواهی بود.^۱

و از ابو محمد حسن بن محمد المکتب منقول است که گفت: آن سال که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري -قدس الله روحه- درگذشت، من در مدینة السلام (بغداد) بودم، چند روز قبل از فوتش به حضورش رفتم، دیدم برای مردم توقیعی بیرون آورد که صورت آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ای علی بن محمد سمري! خداوند اجر برادرانت را در حقّ تو زیاد گرداند، که تو تا شش روز دیگر خواهی مرد، پس امر خودت را جمع‌آوری کن و به جانشینی بعد از خودت وصیت مکن

که غیبت تامّه واقع شده، و ظهور نیست مگر به اذن خداوند - عزّوجلّ - و آن بعد از طول مدّت و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. و از شیعیان من کسانی خواهند آمد که ادعای مشاهدت کنند، آگاه باشید! که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهدت کند؛ دروغگوی افترا زنده است. ولا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم.

می‌گوید: آن‌گاه ما از توقیع نسخه برداشتیم و از نزد او بیرون رفتیم و چون روز ششم نزد او بازگشتیم، در حال احتضار بود. از او پرسیدیم: چه کسی وصیّ بعد از توست؟ در جواب فرمود: «لِلّهِ أَمْرُهُ هُوَ بِالْعُتَّةِ»؛ خداوند را امری است که خود آن را خواهد رسانید. و از دنیا رفت - که خدا از او راضی باد - و آن آخرین سخنی بود که از او شنیده شد.^۱

می‌گویم: این قسمتی از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام است درباره غیبت امام غایب - عجل الله فرجه الشریف - که با سلسله سندی که من دارم و در خاتمه کتاب خواهد آمد، از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین نقل کردم. مطالبی هم قبلاً ذکر شده و مطالبی نیز بعداً خواهد آمد. در این جا چند نکته را شایسته است ذکر کنیم:

نکته اول: سبب غیبت آن حضرت علیه السلام، که آن دو قسم است: قسم یکم آن است که: برای ما بیان نشده و پس از ظهور برای ما فاش خواهد شد. شیخ صدوق به سند خود از عبد الله بن الفضل هاشمی روایت کرده که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: به تحقیق که صاحب این امر را غیبتی طولانی است و گریزی از آن نیست که در زمان غیبت هر فرد باطل جویی به تردید می‌افتد.

عرض کردم: چرا؟ فدایت شوم! فرمود: به خاطر امری که فاش کردن آن به ما اذن داده نشده است.

عرضه داشتم: پس وجه حکمت در غیبت او چیست؟ فرمود: همان وجه حکمتی که در غیبت‌های حجّت‌های الهی پیش از آن جناب بوده است. البتّه وجه حکمت در غیبت آن حضرت جز بعد از ظهورش معلوم نمی‌شود همان‌طوری که وجه حکمت کارهای خضر علیه السلام از سوراخ کردن کشتی و کشتن نوجوان و بیاداشتن دیوار برای موسی علیه السلام کشف نشد مگر هنگام مفارقت و جدایی آن‌ها از یکدیگر. ای پسر فضل! این امر (غیبت) از امر خداوند متعال و از سرّ خدا و از

غیب خدا است و چون دانستیم که خداوند حکیم است، گواهی می‌دهیم به این که همه کارها و گفتارهای او موافق حکمت است هر چند که وجه آن بر ما روشن نشده باشد.^۱

و در توقیعی که در احتجاج از حضرت حجت -عجل الله فرجه الشریف- روایت شده آمده است: و اما علت غیبت من، خداوند -عزوجل- می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی پرسید که هرگاه برایتان فاش گردد شما را بد آید. هیچ یک از پدرانم نبود مگر این که در گردن او بیعتی برای سرکش زمانش واقع شد، ولی من در حالی خروج می‌کنم که بیعتی برای احدی از طاغوت‌ها برگردنم نیست.^۳

قسم دوم: آن است که ائمه معصومین علیهم‌السلام برای ما بیان فرموده‌اند که چند وجه است:

۱- ترس از کشته شدن: چنان که در بحث خوف و ترس آن حضرت گذشت. و این یکی از علل خروج آن حضرت و قیام با شمشیر نیز هست، همان طور که در حدیث امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آوردیم که فرمود: اگر خروج نکند گردنش را می‌زنند، یعنی واجب است برای حفظ خودش با شمشیر و اسلحه بپاخیزد، زیرا که ظهور اعم است از قیام و نهضت و غیر آن. و چه بسا امام ظاهر است، ولی با شمشیر قیام نمی‌کند مانند سایر امامان به جز حضرت امام حسین علیه‌السلام، بنابراین اگر قیام ننماید دشمنان، آن حضرت را می‌کشند، همان طور که پدران طاهربینش را از روی ظلم و کفر و طغیان به قتل رسانیدند.

۲- هیچ کدام از طاغوت‌ها برگردن آن حضرت بیعتی نداشته باشند: که این وجه در توقیع گذشته و در حدیث امام حسن مجتبی علیه‌السلام ذکر گردیده است.

۳- امتحان و آزمایش بندگان: ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾؛ تا اهل ایمان را از هر عیب و نقص پاک گرداند و کافران را هلاک نماید. چنان که در حدیث امام موسی بن جعفر و امام جعفر صادق علیه‌السلام است و در خوف آن حضرت آوردیم.

و از حضرت رضا علیه‌السلام مروی است که فرمود: سوگند به خدا! آنچه چشم بدان دوخته‌اید نخواهد شد تا این که آزمایش شوید و مؤمن و منافق از هم جدا گردید، و تا این که از شما باقی نماند مگر نادرترین پس نادرترین.

۱. علل الشرایع: ۱/ ۲۴۵.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۱.

۳. احتجاج: ۲/ ۲۸۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۴۰.

و از نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: در دوران امیر المؤمنین علی علیه السلام آب فرات طغیان کرد. پس آن حضرت به همراهی دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام سوار شدند، هنگامی که به طائفه ثقیف گذارشان افتاد، آن‌ها گفتند: علی علیه السلام آمده که آب را برگرداند، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا قسم! که من و این دو فرزندم مسلماً کشته خواهیم شد و حتماً خداوند مردی را در آخر الزمان از اولاد من به خونخواهی ما برمی‌انگیزاند، و البته او از نظر آنان غایب خواهد بود تا گمراهان مشخص گردند، تا آن‌جا که یک فرد نادان خواهد گفت: خدا را در آل محمد علیه السلام نیازی نیست.^۱

۴ - سنن پیغمبران الهی را در آن حضرت جاری گرداند: چنان‌که در حدیث سدید از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدّت آن به طول می‌انجامد. عرضه داشتم: چرا یابن رسول الله؟ فرمود: زیرا که خداوند - عزّوجلّ - می‌خواهد سنت‌های پیغمبران را در غیبت‌هایشان بر او نیز جاری سازد، و ای سدید ناگزیر است از این‌که مدّت‌های غیبت آنان را پایان برد، خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾^۲؛ که البته شما از حالی به حال دیگر درآید. یعنی سنت‌های آنانی که پیش از شما بوده‌اند.^۳

۵ - ودایع خداوند ضایع نشود: یعنی مؤمنانی که از پشت کافران متولد می‌شوند چنان‌که در کتاب‌های علل الشرایع و کمال الدین از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام روایت شده از ابن ابی عمیر از کسی که او یاد کرد که گفت: به آن حضرت (یعنی امام ششم) عرضه داشتم: چرا امیر المؤمنین علی علیه السلام با مخالفین خودش در ابتدای امر جنگ نکرد؟ فرمود: به خاطر آیه‌ای که در کتاب خدای - عزّوجلّ - آمده: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۴؛ چنانچه [کافران از مؤمنان] جدا می‌شدند، به راستی که کافران از آنان را عذابی دردناک می‌نمودیم. عرضه داشتم: منظور از (تزئیل = پاک و جدا شدن) چیست؟ فرمود: مؤمنانی که به امانت در اصلاب و پشت‌های کافران بودند. و همین‌طور است قائم علیه السلام که ظهور نمی‌کند تا این‌که ودایع خداوند - عزّوجلّ - از پشت کافرین بیرون آیند که چون خارج گردند بر دشمنان خداوند - عزّوجلّ - چیره خواهد شد و آن‌ها را می‌کشد.^۵

۲. سوره انشقاق، آیه ۱۹.

۴. سوره فتح، آیه ۲۵.

۱. غیبت نعمانی: ۱۴۰.

۳. بحار الانوار: ۱۴۲/۵۲.

۵. علل الشرایع: ۱۴۷.

۶- قبايح و زشتی‌های اعمال ما: کارهای خلاف و معصیت‌هایی که ما مرتکب می‌شویم مانع از ظهور آن حضرت است برای عقوبت ما، چنان‌که از امیر المؤمنین علی (ع) آمده فرمود: و بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند ولی خداوند به خاطر ظلم و ستم و اسراف مردم بر خودشان آن‌ها را از دیدار او نایبنا خواهد ساخت.^۱

و در توقیع حضرت حجت -عجل الله فرجه الشریف- به شیخ مفید چنین آمده: و اگر شیعیان ما -که خداوند در اطاعتش آنان را یاری دهد- در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده، مصمم و جدی باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نمی‌افتد و سعادت دیدار ما با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل می‌گشت، پس تنها چیزی که ما را از آنان پوشیده می‌دارد همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می‌رسد و از آنان انتظار نمی‌رود.^۲

نکته دوم: بدان که آن حضرت را دو غیبت است: یکی کوچک‌تر (صغری) و دیگری بزرگ‌تر (کبری). مدت غیبت صغری از هنگام وفات پدر آن حضرت تا درگذشت سمری بوده است که وفات حضرت امام حسن عسکری (ع) هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری قمری بوده، و درگذشت سمری نیمه شعبان سال سیصد و بیست و هشت که با این حساب غیبت صغری شصت و هشت سال می‌شود. ولی اگر ابتدای غیبت را از هنگام ولادت آن حضرت بگیریم، مدت غیبت صغری هفتاد و سه سال خواهد بود، زیرا که ولادت آن جناب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است، چنان‌که در کافی ذکر گردیده.

و در همان کتاب به سند خود از احمد بن محمد منقول است که گفته: هنگامی که زبیری کشته شد، توقیعی از ناحیه حضرت ابومحمد (امام عسکری (ع)) صادر شد: این است جزای کسی که بر خداوند درباره اولیای او افترا بدهد، می‌پنداشت مرا خواهد کشت و برای ما بازمانده‌ای نیست! قدرت خدا را چگونه دید؟ و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که نامش را (م ح م د) نهاد، سال دویست و پنجاه و شش.^۳

می‌گویم: در این روایت و روایت قبل می‌توان جمع کرد به این‌که ظرف را به (خ ر ج) متعلق بدانیم، یعنی توقیع سال دویست و پنجاه و شش بیرون آمد، یا یکی را بر تاریخ شمسی و دیگری را بر قمری حمل نماییم، چنان‌که فاضل مجلسی این دو توجیه را در بحار یاد کرده است.^۴

۱. بحار الانوار: ۱۱۳/۵۱.

۲. احتجاج: ۳۲۵/۲.

۳. کافی: ۵۱۴/۱.

۴. بحار الانوار: ۱۷۷/۵۲.

نکته سوم: برای غیبت کبری - که ابتدای آن وفات سمری است - وقت و انتهای معینی نیست، بلکه فرمان و حکم ظهور و اشراق نور آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - به دست خداوند است. اخبار زیادی بر این معنی دلالت دارد، از جمله در بحار از غیبت شیخ طوسی به سند خود از فضیل روایت کرده که گفت: از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام پرسیدم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: «كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ»؛ کسانی که وقت آن را تعیین می کنند دروغ گفتند، دروغ گفتند، دروغ گفتند.

و از حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: کسانی که وقت ظهور را تعیین می کنند دروغ گویند، ما نه در گذشته وقت را تعیین کرده ایم و نه در آینده وقت را تعیین خواهیم کرد.^۲ و در کتاب المحجّه از مفصل بن عمر منقول است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای ظهور امید منتظر مهدی وقت معینی هست که مردم آن را بدانند؟ فرمود: حاش لله که ما وقتی برای آن تعیین کنیم. عرضه داشتم: ای مولای من! علّت چیست؟ فرمود: زیرا که آن است ساعت، که خداوند تعالی می فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ»^۳؛ از تو می پرسند هنگام ساعت را که چه وقت خواهد بود، بگو البته علم آن نزد پروردگار من است، کسی جز او آن ساعت را روشن و ظاهر نتواند کرد.^۴

و در خبر صحیحی از محمد بن مسلم از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام مروی است که فرمود: هر کس از مردم وقتی را برای تو معین کرد، مترس و هیبت او تو را نگیرد که تکذیبش کنی، زیرا که ما هیچ گاه برای کسی وقت تعیین نمی کنیم.^۵

و در حدیث محمد بن حنفیه است که وقتی از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد: آیا برای آن (دولت مهدی) وقتی هست؟ فرمود: خیر، زیرا که علم خداوند بر علم وقت گذاران غالب است، خداوند به موسی وعده سی شب میقات را داد، بعد ده شب افزوده شد، نه موسی آن ده شب را می دانست و نه بنی اسرائیل دانستند، و چون وقت (سی شب) گذشت، بنی اسرائیل گفتند: موسی ما را فریب داد، لذا گوساله پرستیدند. ولی موقعی که فقر و نیازمندی در میان مردم زیاد شد، و یکدیگر را قبول نداشته و انکار کردند، در آن هنگام هر صبح و شام در انتظار امر الهی بوده باشید.^۶

۱. غیبت شیخ طوسی: ۲۶۲.

۲. غیبت شیخ طوسی: ۲۶۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۴. المحجّه: ۲۰۴.

۵. غیبت شیخ طوسی: ۲۶۲.

۶. غیبت شیخ طوسی: ۲۶۲.

و در خبر صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت است که گفت: به حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام گفتم: علی علیه السلام فرموده است: تا هفتاد سال بلا است و بعد از بلا راحتی خواهد بود و حال آن که هفتاد سال گذشت و آسایشی ندیدیم؟ امام باقر علیه السلام فرمود: ای ثابت! خداوند تعالی این امر را تا هفتاد سال قرار داده بود، ولی چون حسین علیه السلام کشته شد، غضب خداوند بر اهل زمین شدت یافت و آن را تا صد و چهل سال به تأخیر انداخت، ما این مطلب را به شما گفتیم، شما آن را فاش ساختید و پرده از این راز برداشتید، خداوند هم آن را به تأخیر انداخت و دیگر وقتی برای آن نزد ما قرار نداد که: ﴿يَمْخُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْثِيثُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱؛ خداوند هر چه را خواهد محو کند و هر چه را خواهد پاینده سازد و ام الكتاب [= لوح محفوظ] نزد اوست. ابو حمزه می‌گوید: این گفت و شنود را به حضرت صادق علیه السلام نیز اظهار داشتم، فرمود: مطلب همان طور است.^۲

و ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! خروج قائم علیه السلام چه وقت است؟ فرمود: ای ابومحمد! ما خاندانی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم و به تحقیق که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده: «كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ»؛ وقت‌گذاران دروغ می‌گویند. ای ابامحمد! پیش از این امر پنج علامت هست: اولی‌شان ندا در ماه رمضان، و خروج سفیانی، و خروج خراسانی، و کشته شدن نفس زکیه، و فرورفتگی زمین در بیداء.^۳

و در توقیع شریفی که در بحار مروی است آمده: و اما رسیدن فرج، موکول به خدا است، و کسانی که وقت تعیین کنند دروغ می‌گویند.^۴

نکته چهارم: این که امامان علیهم السلام هر دو غیبت (صغری و کبری) آن حضرت را خبر داده‌اند. در بحار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از شمردن ائمه علیهم السلام فرمود: سپس امامشان از نظرشان غایب می‌شود تا وقتی که خدا بخواهد او را در غیبت خواهد برد که یکی از دیگری طولانی‌تر است. راوی می‌گوید: آن‌گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی ما متوجه شد و در حالی که صدایش را بلند کرده بود فرمود: هشدار! هنگامی که پنجمین از هفتمین فرزندانم ناپدید شود. علی علیه السلام گوید: من پرسیدم: یا رسول الله! هنگام غیبت چه وضعی دارد؟ فرمود: صبر می‌کند تا خداوند به او اجازه خروج بدهد، سپس از قریه‌ای که به آن «کرعه» می‌گویند خروج می‌کند در حالی که عمامه‌ی مرا بر

۱. غیبت شیخ طوسی: ۲۶۲.

۲. بحار الانوار: ۱۱۱/۵۲.

۳. غیبت نعمانی: ۲۸۹.

سر و زره مرا در بر و شمشیر ذوالفقار را با خود داشته باشد و منادی ندا می‌کند که: این مهدی خلیفه الله است از او پیروی کنید.^۱

و از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: البته صاحب این امر را دو غیبت است.^۲ و در حدیث دیگری از آن حضرت مروی است که: قائم علیه السلام را دو غیبت است که در یکی از آن‌ها درباره‌اش گفته می‌شود: هلاک شده است، و معلوم نشود که در کدام بیابان رفته است.^۳ و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که به حازم بن حبیب فرمود: ای حازم! برای صاحب این امر دو غیبت است که در دومین آن ظاهر می‌شود، اگر کسی نزد تو آمد و گفت: دست خود را از خاک قبرش تکانیده، او را تصدیق مکن [از او نپذیر].^۴

و در حدیث دیگر از آن حضرت آمده: برای قائم علیه السلام دو غیبت هست: یکی کوتاه و دیگری طولانی، در نخستین آن‌ها کسی جایگاهش را نمی‌داند جز پیروان مخصوص او در دین.^۵ نکته پنجم: این که آن حضرت در زمان غیبت مردم را می‌بیند و ناظر آنان است، ولی آن‌ها او را نمی‌بینند، چنان‌که در بحار از نعمانی به سند خود از سدید صیرفی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام فرمود: در صاحب این امر شباهتی از یوسف است. عرض کردم: گویا شما از غیبت یا حیرتی به ما خبر می‌دهید؟ فرمود: این افراد ملعون شبیه خوک چرا این سخن را انکار می‌کنند؟ برادران یوسف افراد عاقل و چیز فهم بودند بر یوسف وارد شدند و با او سخن گفتند و با او معامله کردند و رفت و آمد نمودند، و او برادر آنان بود، با وجود این تا خودش را به آنان معرفی نکرد او را نشناختند، و وقتی گفت: من یوسف هستم پس او را شناختند. بنابراین اُمّت سرگردان چه انکار می‌کنند که خداوند -عزوجلّ- در وقتی از اوقات بخواهد حجت خودش را بر آنان مخفی بدارد. یوسف پادشاهی مصر را داشت و فاصله بین او و پدرش هیجده روز راه بود. اگر خداوند می‌خواست جای او را به پدرش بفهماند، می‌توانست. پس چه انکار می‌کند این اُمّت که خداوند با حجت خویش همان‌کند که با یوسف کرد، و این که پیشوای مظلوم شما که حقش غصب شده صاحب این امر در میان آن‌ها رفت و آمد کند، و در بازارهایشان راه برود و بر فرش‌هایشان پا بگذارد، ولی او را نشناسند؟ تا هنگامی که خداوند او

۱. بحار الانوار: ۳۸۰/۵۲.

۲. بحار الانوار: ۱۵۵/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۱۵۶/۵۲.

۴. بحار الانوار: ۱۵۴/۵۲.

۵. بحار الانوار: ۱۵۵/۵۲.

را اذن دهد که خودش را معرفی کند. چنان‌که به یوسف اجازه داد، وقتی که برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: من همان یوسفم.^۱

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: مردم امامشان را نخواهند یافت، پس او با آنان به موسم حج حاضر می‌شود و ایشان را می‌بیند، ولی آن‌ها او را نمی‌بینند.^۲

نکته ششم: این‌که غیبت آن حضرت علیه السلام با لطف الهی که موجب آشکار کردن امام است منافات ندارد، اما نسبت به مجرمین به خاطر این‌که خودشان سبب مخفی شدنش هستند - همان‌طور که در وجه ششم دانستی - و اما نسبت به صالحان برای دو وجه:

۱ - این‌که خداوند متعال آن قدر عقل و فهم به آنان عطا فرموده که غیبت برای ایشان مانند مشاهده و دیدار است. چنان‌که امام زین العابدین علیه السلام در حدیث ابو خالد کابلی به این معنی تصریح فرموده است. این حدیث ان شاء الله در بخش هشتم خواهد آمد.

و در حدیث محمد بن النعمان از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: و البته خداوند می‌دانست که اولیائش به تردید نمی‌افتند و اگر می‌دانست که آن‌ها به تردید می‌افتند حجت خود را از آنان یک چشم برهم زدنی مخفی نمی‌داشت.^۳

این حدیث را قبلاً نیز در اخبار آن حضرت راجع به غیبت آوردیم. و در حدیث مفضل از آن حضرت آمده که فرمود: سوگند به خدا! امر ما از این آفتاب روشن‌تر و واضح‌تر است.^۴ که در بخش هشتم خواهیم آورد.

۲ - این‌که دیدار آن حضرت علیه السلام برای بعضی از صالحان ممنوع نیست، چنان‌که فرمایش خود آن جناب در توقیعی که در وجه ششم از علل غیبت آوردیم، این معنی را می‌رساند. و نیز قضیه علی بن مهزیار که در آن چنین آمده: سپس فرمود: ای ابوالحسن! چه می‌خواهی؟ گفتم: امامی که از عالم پوشیده و محجوب است. فرمود: او از شما محجوب و پوشیده نیست، ولی او را بدی اعمالتان پوشانده است.^۵

و این خبر در کتاب تبصرة الولی و غیر آن ذکر شده که اگر تفصیل آن را مایلی به آن‌جا مراجعه کن که به فراخی سینه و صلاح حال تو مفید خواهد بود.

۲. بحار الانوار: ۱۵۱/۵۲.

۴. کافی: ۳۳۶/۱.

۱. بحار الانوار: ۱۵۴/۵۲.

۳. کمال الدین: ۳۳۹.

۵. تبصرة الولی - که با غایة المرام چاپ شده - ۷۷۸.

اضافه بر این که بهترین دلیل بر امکان یک شیء وقوع و تحقق آن است و مسلم است جمعی از گذشتگان صالح ما به فیض دیدار آن حضرت - صلوات الله علیه - نایل شده اند، که بیان تفصیل آن قضایا از محدوده بحث ما خارج است که شاید خدای - عزوجل - به من توفیق دهد که گوشه ای از آن ها را در خاتمه کتاب یاد آور شوم و اگر بخواهید به حد کافی بر این امر واقف شوید به کتاب های «نجم الثاقب» و «جنة المأوی» - که هر دو از تألیفات عالم ربانی و مشرف به فیض قدسی، حاج میرزا حسین نوری طبرسی رحمته الله می باشد - مراجعه کنید.

و سید اجل مرتضی علم الهدی رحمته الله در کتاب «الغیبة» گفته است: اگر گفته شود چه فرق است بین این که امام علیه السلام وجود داشته باشد، ولی غایب باشد و کسی به نزد او نرسد و بشری از وی نفعی نبرد، و بین این که اصلاً وجود نداشته باشد و به اصطلاح (معدوم) باشد، و آیا روا نیست که در نیستی بماند تا هنگامی که خدای می داند که رعیت نسبت به او تمکین کنند و از او بپذیرند، چنان که جایز می دانید که او را مستور و غایب گرداند تا وقتی که اطاعت و تمکین مردم را نسبت به او بداند که در آن موقع او را آشکار سازد؟

در جواب گفته می شود: اولاً: ما جایز و ممکن می دانیم که عده کثیری از اولیا و دوستانش و معتقدان به امامتش به خدمتش برسند و از فیض وجودش نفع برند و کسانی هم که از دوستان و شیعیان آن جناب به خدمتش نمی رسند، همان نفع را می برند که در تکلیف هست؛ زیرا که آن ها با توجه به این که به وجود آن حضرت یقین دارند و اطاعتش را بر خودشان قطعی و لازم می دانند، حتماً در ارتکاب زشتی ها و خلاف ها از او ترس و واهمه دارند، و بیمناک هستند که مبدا آن ها را تأدیب و تنبیه و مؤاخذه کند، از این روی زشتی ها را کم تر مرتکب می شوند.

همچنین عالم عابد زاهد سید علی بن طاووس رحمته الله در کتاب کشف المحجّه خطاب به فرزندش می گوید: راه به سوی امام تو باز است برای کسی که خداوند - جل شأنه - عنایت آن حضرت را نسبت به او بخواهد و احسان را در حق او کامل فرماید.^۱

خلاصه اگر بخواهم سخنان علمای صالحین را در این باره بیاورم کتاب پُر حجم، و خوانندگان خسته و رنجور خواهند شد.

اگر اشکال کنید: هرگاه ثابت نمایید که دیدار آن حضرت ممکن است و واقع هم شده، پس با توقیعی که برای سمری صادر شد - که قبلاً آوردیم - چه باید کرد؟ کدام را باید پذیرفت، این که با

این ادله امکان لقای آن حضرت ثابت است؟ یا آن توقیع که صریحاً ادعای مشاهده را تکذیب می‌کند؟

می‌گوییم: علمای ما درباره آن توقیع وجوهی ذکر کرده‌اند که موجه‌ترین و دلپذیرترین آن‌ها آن است که مجلسی در بحار آورده و پس از نقل آن توقیع گفته: شاید این معنی حمل شود بر این که کسی ادعای نیابت را هم با مشاهده و دیدار داشته باشد، که به صورت سفر، اخباری را از ناحیه آن حضرت به شیعیان برساند تا با اخباری که قبلاً ذکر شد و اخباری که بعداً می‌آید منافات نداشته باشد. والله یعلم.^۱

۲ - غربت آن حضرت ﷺ

بدان که غربت دو معنی دارد:

۱ - دوری از خاندان و وطن و شهر و دیار.

۲ - کمی یاران و اعوان.

و آن حضرت -که جانم فدایش باد- به هر دو معنی غریب است. پس ای بندگان خدا! یاری‌اش نمایید، ای بندگان خدا! او را کمک کنید.

و مطالبی که در عزلت آن حضرت ﷺ آوردیم بر معنی نخستین غربت نیز دلالت می‌کند و آنچه در حدیث امام جواد ﷺ گذشت که فرمود: هرگاه این تعداد یعنی سیصد و سیزده نفر از اهل اخلاص برایش جمع شدند، خداوند امر او را ظاهر می‌سازد... بر معنی دوم غربت دلالت می‌کند. پس ای انسان خردمند! کمی تأمل کن و ببین که چگونه سال‌ها و قرن‌ها گذشته و این تعداد برای آن حضرت میسر و جمع نشده است که این قویترین شاهد بر غربت اوست.

دلیل دیگر بر این معنی روایتی است که در بحار از غیبت شیخ طوسی نقل شده این که: نفس زکیه جوانی است از آل محمد ﷺ، نامش محمد بن الحسن که بی جرم و گناه کشته می‌شود و چون او را بکشند نه در آسمان عذرخواهی خواهند داشت و نه در زمین یآوری. در آن هنگام خداوند قائم آل محمد ﷺ را با گروهی برمی‌انگیزد که در نظر مردم از سرمه نرم‌ترند. وقتی خروج نمایند مردم به حال آن‌ها گریه کنند، چون می‌پندارند که ایشان به سرعت به دست دشمنانشان نابود خواهند شد، ولی خداوند مشارق و مغارب زمین را برای آنان می‌گشاید،

بدانید که آن‌ها مؤمنان حقیقی هستند. آگاه باشید! که بهترین جهادها در آخر الزمان خواهد بود.^۱ می‌گویم: تشبیه یاران آن حضرت به سرمه، به خاطر کمی آن‌هاست و دلیل بر آن این است که فرمود: می‌پندارند که ایشان به سرعت به دست دشمنانشان نابود خواهند شد. و نیز دلیل و مؤید این معنی روایتی است که در بحار از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده: اصحاب مهدی علیه السلام جوانان هستند، بزرگسال در میان آن‌ها نیست مگر همچون سرمه چشم و نمک در غذا - که کم‌ترین چیزها در غذا نمک است -.^۲

و بر هر دو معنی غربت دلالت می‌کند فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حدیثی که در کمال الدین روایت شده فرمود: صاحب این امر همان رانده شده فراری یگانه و تنهاست.^۳ و در همان کتاب از داوود بن کثیر رقی آمده است که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام راجع به صاحب این امر پرسیدم. فرمود: او همان رانده شده یکتای غریب پنهان از خاندانش می‌باشد که خونخواه پدرش خواهد بود.^۴

۳ - غلبه و پیروزی مسلمین با ظهور آن حضرت علیه السلام

در بحث‌های حیات زمین به وجود آن حضرت و احیای دین خدا و اعلائی کلمه الهی مطالبی که بر این معنی دلالت داشت، گذشت و در بحث قتل کافرین نیز مطالبی خواهد آمد. و در کتاب المحجّه از زراره روایت شده که گفت: حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام راجع به آیه: ﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾^۵؛ و بکشید همه مشرکین را هم‌چنان که آن‌ها همگی با شما جنگ می‌کنند. فرمود: تا این که هیچ‌گونه شرکی باقی نماند. ﴿وَيَكُونُ الَّذِينَ كُلُّهُمُ لِلَّهِ﴾^۶؛ و تمام دین برای خداوند باشد. فرمود: هنوز تأویل این آیه نرسیده است، و هرگاه قائم ما بپاخیزد، آن‌که زمان او را دریابد آنچه از پی تأویل این آیه خواهد بود درک می‌کند و دین محمد صلی الله علیه و آله تا هر کجا که شب سایه افکند خواهد رسید، تا جایی که هیچ‌گونه شرکی بر روی زمین نخواهد ماند، هم‌چنان که خداوند فرموده است.^۷

۱. بحار الانوار: ۲۱۷/۵۲.

۲. بحار الانوار: ۳۳۳/۵۲.

۳. کمال الدین: ۳۰۳/۱.

۴. کمال الدین: ۳۶۱/۲.

۵. سوره توبه، آیه ۳۶.

۶. سوره انفال، آیه ۳۹.

۷. المحجّه: ۱۶۸.

۴ - غنا و بی‌نیازی مؤمنین به برکت ظهور آن حضرت ﷺ

از امام صادق ﷺ در حدیثی آمده: ویک مرد از شما در جستجوی کسی خواهد شد که از مال خودش به او احسان کند و از زکات مالش به او بدهد، احدی را نخواهد یافت که از او بپذیرد. مردم به آنچه خداوند از راه تفضل به آنان روزی فرموده بی‌نیاز می‌شوند.... تمام این حدیث در حرف «ن» بحث نور خواهد آمد.

حرف «ف»

۱ - فضل و عنایت آن حضرت ﷺ نسبت به ما

مطالبی در این زمینه در بخش سوم کتاب و در همین بخش آوردیم که برای خردمندان کفایت می‌کند.

۲ - فصل و جداسازی آن حضرت ﷺ بین حق و باطل

دلیل بر این معنی روایتی است که در بحار از تفسیر عیاشی به نقل از عجلان ابوصالح آمده که می‌گفت: حضرت ابو عبد الله صادق ﷺ فرمود: روزها و شب‌ها به پایان نمی‌رسد تا این که منادی از جانب آسمان ندا می‌کند: ای اهل حق! جدا شوید. ای اهل باطل! جدا شوید. پس هر کدام از دیگری جدا می‌شوند. راوی می‌گوید: عرض کردم: أصلحك الله! آیا پس از این ندا باز هم این‌ها به هم مخلوط خواهند شد؟ فرمود: خیر، خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^۱؛ چنین نباشد که خداوند مؤمنان را بر این حال که هستید واگذارد تا این که پلید را از پاکیزه جدا سازد.^۲

و در همان کتاب از امیر المؤمنین ﷺ ضمن حدیثی طولانی درباره وقایع زمان ظهور و خروج قائم ﷺ آمده: و منادی در ماه رمضان از ناحیه مشرق، هنگام سپیده دم ندا می‌کند: ای اهل هدایت! جمع شوید. و یک منادی از طرف مغرب پس از ناپدید شدن سرخی شفق فریاد می‌کشد: ای اهل باطل! جمع شوید. و فردای آن، هنگام ظهر رنگ خورشید تغییر می‌کند و زرد می‌شود، سپس سیاه و ظلمانی می‌گردد، و در روز سوم خداوند حق و باطل را از هم جدا می‌کند و «دابة الارض» خروج می‌نماید و رومیان تا «کهف جوانمردان» پیش می‌آیند، پس خداوند آن‌ها

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

۲. بحار الانوار: ۲۲۲/۵۲؛ تفسیر عیاشی: ۲۰۷/۱.

را از کفشان با سگشان برمی‌انگیزاند، یکی از آن‌ها ملیخا نام دارد و یکی دیگر خملاه، و این‌ها دو شاهدی هستند که تسلیم حضرت قائم علیه السلام می‌باشند.^۱

و از غیبت نعمانی از ابان بن تغلب روایت شده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرمود: دنیا به آخر نمی‌رسد تا این‌که منادی از طرف آسمان ندا می‌کند: ای اهل حق جمع شوید، پس آن‌ها در یک زمین قرار می‌گیرند. سپس بار دیگر ندا می‌کند: ای اهل باطل اجتماع کنید، پس در یک زمین دیگر قرار می‌گیرند.

عرض کردم: آیا می‌توانند این طایفه در طایفه دیگر داخل شوند؟ فرمود: نه والله! و این است فرموده خدای - عزوجل -: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^{۲، ۳} می‌گویم: به عبارت دیگری نیز بین حق و باطل جدا می‌کنند، به این‌که آن حضرت آنان را از چهره‌هایشان می‌شناسد. آن‌گاه دشمنانش را از دم شمشیر می‌گذراند. مطالبی مناسب در «قتل کافرین به شمشیر آن جناب» خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۳ - فرج مؤمنین به دست آن حضرت علیه السلام

دلیل بر این، عبارتی است که در توقیع شریف مروی در کتاب احتجاج آمده که: «وَأَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَوْجُكُمْ»^۴؛ و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج، زیرا که آن فرج شماست. که ظاهراً اشاره «ذلك» به فرج برمی‌گردد، یعنی که فرج شما بر اثر فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام خواهد بود.

و نیز در زیارت روز جمعه می‌خوانیم: «وَهَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ يَوْمُكَ الْمَتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ وَالْفَرَجُ فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ يَدَيْكَ وَقَتْلُ الْكَافِرِينَ بِسَيْفِكَ»؛ و امروز روز جمعه است که آن روز توست، و ظهور تو و فرج مؤمنان بر دست تو و کشته شدن کافران به شمشیر تو در این روز انتظار می‌رود.

و در کتاب کمال الدین به سند خود از ابراهیم کرخی روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام رفته بودم، در اثنایی که در محضرش نشسته بودم ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام که آن هنگام نوباوه‌ای بود وارد شد، به احترام او برخاستم، او را بوسیدم و نشستم.

۱. بحار الانوار: ۲۷۴/۵۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

۳. غیبت نعمانی: ۳۲۰.

۴. احتجاج: ۲۸۴/۲.

حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابراهیم! این صاحب تو است بعد از من، اما گروه‌هایی به سبب بی‌اعتقادی به او هلاک می‌شوند و گروه‌های دیگر با گرویدن به او سعادت‌مند می‌گردند، پس خدا قاتل او را لعنت کند و عذابش را بروی افزون فرماید. البته خداوند از صلب او بهترین اهل زمین در زمانش را بیرون می‌آورد، همانم جدّش و وارث علم و احکامش، کانون امامت و سرّ حکمت، او را جبّار بنی فلان -پس از شگفتی‌هایی که از او صادر می‌شود- از راه حسادت به قتل می‌رساند، ولی خداوند -عزوجلّ- امر خود را به آخر می‌رساند هرچند که مشرکین ناخشنود باشند. و خداوند عزوجلّ -از پشت او فرزندان را برآورد تا به دوازدهمین امام مهدی، کامل شود که خداوند آنان را با کرامت خود مخصوص گردانیده و ایشان را در جایگاه قدس خویش قرار داده است. هر کس منتظر و معتقد به دوازدهمین آن‌ها باشد مانند کسی است که پیشاپیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر زده و از آن حضرت دفاع کرده باشد.

راوی گوید: در این هنگام یکی از هواداران بنی امیه وارد گشت و سخن آن حضرت بریده شد، پس از آن یازده بار به حضرت صادق علیه السلام مراجعه کردم. می‌خواستم آن حضرت سخنش را تمام کند، اما نتوانستم، پس چون سال دوم شد [باز هم به مدینه رفتم] و بر آن حضرت وارد شدم در حالی که نشسته بودم به من فرمود: ای ابراهیم او پس از سختی بسیار و آزمایش‌های طولانی و هراس و ترس، غم‌ها را از شیعیانش برطرف می‌سازد. پس خوشا به حال آن‌که آن زمان را درک نماید، ای ابراهیم همین مقدار برای تو بس است.

ابراهیم گوید: هیچ سخنی این چنین مرا خوشدل ننموده و دیدگانم را روشن نساخته است.^۱ و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مروی است که در وصف حال مؤمنین در زمان جبارها فرمود: تا آن‌جا که احدی از شما جای پایی برای خودش نخواهد یافت و تا آن‌جا که شما در نظر مردم از مردار در چشم صاحبش نیز بی‌ارزش‌تر خواهید شد و همان‌طور که شما در آن حال هستید (ناگهان یاری خداوند و آن پیروزی بیاید) و این است فرموده خداوند -عزوجلّ- که در کتابش می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا أَشْتَبَسَ الرَّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا»^۲؛ تا آن‌جا که پیغمبران مأیوس شدند و [مردم] گمان کردند که وعده ما خلاف خواهد شد، نصرت و یاری ما برای آن‌ها آمد.

و در بحار از غیبت شیخ طوسی روایت است که از وهب بن منبه از ابن عباس در خبری طولانی آمده: ابن عباس گفت: ای وهب! سپس مهدی علیه السلام خروج می‌کند. پرسیدم: از فرزندان تو؟ گفت: نه، سوگند به خدا که او از اولاد من نیست، ولی از فرزندان علی علیه السلام است، خوشا به حال کسی که زمان او را دریابد، به وجود او خداوند بر امت فرج می‌دهد تا این که زمین را از قسط و عدل پر کند.^۱

و دعای امام صادق علیه السلام درباره آن حضرت در روز بیست و یکم ماه رمضان که در کتاب اقبال منقول است آمده: و این که اجازه دهی به فرج کسی که با فرج او برای اولیا و برگزیدگان هم فرج حاصل شود.^۲

ان شاء الله این دعا را خواهیم آورد.

۴ - فتح شهرها و کشورهای کافرین

در کتاب کمال الدین از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند، اولشان تو هستی یا علی و آخرینشان قائم است که خداوند - عزوجل - به دست او شرق و غرب زمین را فتح می‌کند.^۳

و در مجلد نهم بحار از امالی شیخ طوسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که در حدیثی به جابر فرمود: ... پس خداوند نبوت را به من ختم فرمود، و علی متولد شد، پس وصیت را به او پایان داد، سپس هر دو نطفه از من و علی به هم پیوست و از ما جهر و جهیر (= حسنین علیه السلام) ولادت یافتند، و خداوند به آن دو اسباط، نبوت را ختم فرمود، و ذریه مرا از ایشان قرار داد و نیز آن کسی را که شهر - یا فرمود: شهرهای - کفر را فتح خواهد کرد و زمین خدای را پر از عدل می‌سازد، پس از آن که از جور و ستم پر شده از ایشان خواهد بود.^۴

می‌گویم: جهر و جهیر به معنی زیبای خوش سیما است، چنان که اهل لغت ذکر کرده‌اند.^۵ و در مجلد سیزدهم بحار از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت است که فرمود: قائم سیصد و نه سال حکومت می‌کند، همان مقدار که اهل کهف در غار ماندند، زمین را پر می‌کند از عدل و

۱. بحار الانوار: ۷۶/۵۲.

۲. اقبال: ۲۰۱.

۳. کمال الدین: ۲۸۲/۱.

۴. بحار الانوار: ۴۶/۳۷؛ امالی شیخ طوسی: ۱۱۴/۲.

۵. منتهی الارب: ۲۰۶/۱.

قسط، چنان‌که از ظلم و ستم پر شده باشد. خداوند برای او شرق و غرب زمین را می‌گشاید و مردم را می‌کشد تا این‌که جز دین محمد ﷺ باقی نماند، و به شیوه سلیمان بن داوود سلوک نماید، آفتاب و ماه را صدا می‌کند، او را جواب می‌دهند، و زمین برای او توردیده شود و به او وحی می‌رسد، پس به امر الهی به وحی عمل می‌کند.^۱

و در کتاب غایة المرام و غیر آن از طریق عامّه از پیغمبر اکرم ﷺ مروی است که فرمود: مهدی از فرزندان من است در چهرهٔ چهل سالگی، گویی صورتش ستارهٔ درخشان است در گونهٔ راستش خال سیاهی است و بر او دو عبای پنبه‌ای همچون یکی از رجال بنی اسرائیل است، گنجینه‌ها را بیرون می‌آورد و کشورهای شرک را می‌گشاید.^۲

و نیز از آن حضرت ﷺ آمده است که فرمود: قیامت بپا نشود تا این‌که مردی از خاندان من حکومت کند، قسطنطنیه و جبل الدیلم را فتح نماید و اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند متعال آن روز را آن قدر طولانی کند تا آن را فتح فرماید.^۳

در بحار از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد در هر اقلیم از اقلیم زمین مردی را قرار می‌دهد و به او می‌گوید: اگر موضوعی بر تو وارد شد که آن را نفهمیدی و ندانستی که در آن چگونه قضاوت کنی به کف دستت نگاه کن و به آنچه در آن است عمل نمای. و لشکری به قسطنطنیه می‌فرستد، چون به خلیج رسند چیزی به پاهای خود می‌نویسند و روی آب راه می‌روند. [مردمان قسطنطنیه] گویند: اینان یاران او هستند که بر روی آب راه می‌روند، پس خود او دارای چه کمالاتی می‌باشد! در آن هنگام در شهر را به روی آن‌ها می‌گشایند، آن‌ها وارد شهر می‌شوند و به آنچه می‌خواهند فرمان می‌دهند.^۴

۵ - فتح (گشودن) جفر احمر برای خونخواهی امامان علیهم السلام

در کافی از امام صادق علیه السلام مروی است که به ابن ابی یعفور فرمود: و نزد من است جفر احمر. عرضه داشتیم: در جفر احمر چیست؟ فرمود: سلاح و به جهت خونخواهی گشوده می‌شود، آن را صاحب شمشیر برای کشتن می‌گشاید.^۵

۱. بحار الانوار: ۲۹۰/۵۲.

۲. غایة المرام: ۶۹۳.

۳. غایة المرام: ۶۹۵.

۴. بحار الانوار: ۳۶۵/۵۲.

۵. کافی: ۲۴۰/۱.

۶- فَرَح (خوشحالی) مؤمنین با ظهور و قیام آن حضرت علیه السلام

در این باره در حرف «ن» بحث «نفع آن حضرت» مطالب مناسبی خواهیم آورد، ان شاء الله تعالی.

حرف «ق»

۱- قتل کافرین به شمشیر آن حضرت علیه السلام

دلیل بر آن، اخبار مستفیض بلکه متواتری است که در این باره آمده، چنانکه در بحار و غیر آن از کتاب الاختصاص از معاویه دهنی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «يَعْرِفُ الْجُرُومَ بَسِيحًا هُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ»^۱؛ مجرمان از چهره هایشان شناخته می شوند که از موهای پیشانی و پاهای آنان گرفته [و به دوزخ] افکنده شوند. فرمود: ای معاویه! در این باره چه می گویند؟ گفتم: می پندارند که خداوند تبارک و تعالی در قیامت، مجرمین را به چهره هایشان می شناسد، پس امر می کند از پیشانی و پاهایشان آنان را می گیرند، و به آتش می افکنند. فرمود: چگونه خداوند جبار - تبارک و تعالی - به شناختن خلایقی که آن ها را آفریده نیاز دارد؟ گفتم: فدایت شوم پس [معنی] این [آیه] چیست؟ فرمود: هر گاه قائم ما بپاخیزد خداوند شناخت چهره ها را به آن حضرت عطا فرماید. آن گاه امر می کند کافران را با پیشانی هایشان و قدم هایشان بگیرند. سپس از دم شمشیر می گذراند.^۲

و در کتاب المحجة از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: این آیه درباره قائم ما - عجل الله فرجه الشریف - نازل شده و اوست که آن ها را به چهره هایشان می شناسد، پس او و اصحابش آن ها را از دم شمشیر می گذرانند.^۳

و از عیاشی به سند خود از ابن بکیر روایت شده که گفت: از حضرت ابوالحسن علیه السلام از تفسیر آیه: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»^۴؛ و حال آن که هر آن کس که در آسمان ها و زمین است، خواه و ناخواه فرمانبردار اویند. پرسیدم. فرمود: درباره قائم علیه السلام نازل شده، هنگامی که علیه یهود و نصاری و صابئین و زنادقه و اهل ارتداد و کفر در شرق و غرب زمین قیام می کند، و اسلام را به آن ها پیشنهاد می نماید. هر کس با طوع و رغبت مسلمان شود، او را دستور می دهد که نماز بخواند و زکات بپردازد و آنچه بر هر مسلمان واجب است انجام دهد و هر کس مسلمان

۱. سوره الرحمن، آیه ۴۱.

۲. بحار الانوار: ۵۲/۳۲۰.

۳. المحجة: ۲۱۷.

۴. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

نشد گردنش را می‌زند تا این‌که در مشارق و مغارب زمین یک نفر غیر موحد باقی نماند. عرض کردم: قربانت شوم! در روی زمین مردم بسیارند، قائم علیه السلام چگونه می‌تواند همه آن‌ها را مسلمان کند یا گردن بزند؟ فرمود: هرگاه خداوند چیزی را بخواهد اندک را زیاد و زیاد را کم گرداند.^۱ و از ابوبصیر است که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام از تفسیر: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲؛ او [خدایی] است که پیامبرش را به هدایت و دین حق فرستاده است تا او را بر همه دین نمودار [و پیروز] گرداند، هرچند که مشرکان ناخوش داشته باشند. پرسیدم: فرمود: به خدا سوگند هنوز تأویل آن نازل نشده. عرض کردم: فدایت شوم، چه وقت تأویل آن نازل می‌شود؟ فرمود: وقتی که قائم ان شاء الله بپاخیزد، که هرگاه خروج کند هیچ کافر یا مشرکی باقی نماند مگر این‌که از خروج آن حضرت ناراحت باشد، حتی این‌که اگر کافر یا مشرکی در دل سنگ باشد آن سنگ خواهد گفت: ای مؤمن! در شکم من کافر یا مشرکی هست او را بکش. پس خداوند آن را کنار می‌زند و [مؤمن] او را می‌کشد.^۳

و از مفضل بن عمر آمده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند - عزوجل -: ﴿وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْيِ ذُوقَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾^۴؛ و به آنان از عذاب نزدیک‌تریش از عذاب بزرگ می‌چشایم. پرسید، فرمود: عذاب ادنی (= نزدیک‌تر) عذاب سقر است، و عذاب اکبر قیام مهدی علیه السلام با شمشیر است.^۵

و از کشف البیان از امام صادق علیه السلام در معنی همین آیه چنین آمده: عذاب ادنی، قحطی و خشکسالی است و عذاب اکبر، خروج قائم مهدی علیه السلام با شمشیر در آخر الزمان. و در بحار از الاختصاص در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه قائم - عجل الله فرجه الشریف - بپاخیزد، به میدان کوفه می‌آید و با پای خود بر زمین می‌کوبد و به دست به جایی اشاره می‌کند؛ سپس می‌گوید: این جا را حفر نمایید. پس آن جا را حفر می‌کنند و دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود دور و بیرون می‌آورد. آن‌گاه دوازده هزار نفر از پیروان - یا غلامان - و عجم را فرا می‌خواند و آن‌ها را بر آنان می‌پوشاند. سپس می‌فرماید: هر کس آنچه بر شماست، بر او نبود، او را بکشید.^۶

۱. تفسیر العیاشی: ۱/۱۸۳.

۲. سوره توبه، آیه ۳۳.

۳. بحار الانوار: ۶۰/۵۱.

۴. سوره سجده، آیه ۲۱.

۵. تفسیر البرهان: ۳/۲۸۸.

۶. بحار الانوار: ۳۳۷/۵۲.

و از نعمانی به سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر مردم می دانستند که قائم علیه السلام هنگامی که قیام می نماید چه ها می کند، بیشترشان مایل می شدند که او را نبینند از آنچه مردم را می کشد. البته آن حضرت جز از قریش آغاز نمی کند، پس جز شمشیر میانشان رد و بدل نمی شود، تا آن جا که بسیاری از مردم خواهند گفت: این از آل محمد علیهم السلام نیست که اگر از ایشان می بود هر آینه رحم می کرد.

و از ارشاد دیلمی از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام قیام کند، به سوی کوفه می رود، پس از آن، ده ها هزار نفر که [بتریه] نامیده می شوند و اسلحه پوشیده اند، بیرون آمده، به آن حضرت عرضه می دارند: از همان جا که آمده ای بازگرد، که ما را در بنی فاطمه نیازی نیست. پس آن حضرت شمشیر در میان آن ها می نهد تا همگی ایشان را از میان بردارد. سپس داخل کوفه می شود و هر منافق تردید کننده را می کشد و کاخ های آنان را خراب می کند و جنگجویان آن دیار را به قتل می رساند، تا خداوند - عزوجل - خشنود گردد.^۱

می گویم: اخبار در این باره جدا زیاد است به خاطر پرهیز از اطاله سخن از ذکر آن ها خودداری کردیم.

۲ - قتل شیطان رجیم

در بحار از کتاب «الانوار المضيئه» ضمن حدیث مرفوعی از اسحاق بن عمار آورده که گفت: از آن حضرت پرسیدم: این که خداوند به شیطان تا وقت معلوم مهلت داد و در کتاب خود فرموده: ﴿فَأَنكَ مِنَ الْمُتَظَرِّينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^۲؛ البته تو از مهلت یافتگانی تا روز هنگام معین. چه وقت است؟ فرمود: وقت معلوم روز قیام قائم آل محمد علیهم السلام است، هرگاه خداوند او را برانگیزد در مسجد کوفه باشد که ابلیس باخواری و زیبونی می آید و می گوید: ای وای از این روزگار! آنگاه از پیشانی اش گرفته و گردنش زده می شود. آن هنگام روز وقت معلوم است که مهلت او به پایان می رسد.^۳

می گویم: بحرانی این روایت را در برهان^۴ از امام صادق علیه السلام نقل کرده و روایات دیگری نیز به همین معنی آمده و بین این روایات و روایت دیگری که در بحار و برهان منقول است که رسول

۲. سوره حجر، آیه ۳۷ و ۳۸: سوره ص، آیه ۸۰ و ۸۱.

۴. البرهان: ۲/۳۴۳.

۱. بحار الانوار: ۳۳۸/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۳۷۶/۵۲.

خدا عز وجل ابلیس را می‌کشد، منافاتی نیست. زیرا که فعل در روایات اول به صیغه مجهول است و فاعل تصریح نشده است. و منظور از روز در این روایت زمان و دوران ظهور است، نه روز در اصطلاح متعارف که بر اهل اطلاع پوشیده نیست.

۳- قوت یافتن ابدان و دل‌های مؤمنین هنگام ظهور

بر این معنی دلالت دارد روایتی که در بحار از خصال به سند خود از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام آورده که فرمود: هنگامی که قائم ما -عجل الله فرجه الشریف- بپاخیزد، خداوند -عز وجل- از شیعیان ما آفات را دور می‌سازد و دل‌هایشان را مانند قطعه‌ای از آهن قرار می‌دهد و نیروی هر یک از مردانشان را به مقدار چهل مرد می‌گرداند و آن‌ها حکام و سران زمین خواهند بود.^۱

و از بصائر در حدیثی از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است که فرمود: هرگاه امر ما واقع شود و مهدی ما بیاید، هر مردی از شیعیان ما از شیر قوی‌تر و از نیزه برنده‌تر خواهد بود. دشمنان ما را با پاهای خود لگد می‌کند و آن‌ها را با دست خود می‌زند. در این هنگام است نزول رحمت و فرج خداوند بر بندگان.^۲

و در کمال الدین از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: این که لوط به قومش گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ»^۳؛ کاش نیرویی داشتم که در برابر شما ایستادگی کنم یا به پناهگاه محکمی پناه می‌بردم. مقصودش جز این نبود که نیروی قائم علیه السلام را تمنا کند و رکن شدید (= پناهگاه محکم) یاران او هستند که یک مرد از آن‌ها قوت چهل مرد را دارد و دلش از کوه آهنین محکم‌تر است و اگر به کوه‌های آهن برسند، آن‌ها را می‌پیمایند، و شمشیرها را کنار نگذارند مگر وقتی که خداوند -عز وجل- راضی شده باشد.^۴

و در بحار از حضرت امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: هرگاه چنان شود، هر مرد از شماها نیروی چهل مرد را یابد و دل‌هایشان همچون قطعه‌ای آهن گردد که اگر با آن دل‌های محکم به کوه‌ها حمله کنید آن‌ها را خواهید شکافت.^۵

۱. بحار الانوار: ۳۱۶/۵۲.

۲. بصائر الدرجات: ۲۴.

۳. سوره هود، آیه ۸۰.

۴. کمال الدین: ۶۷۳/۲.

۵. بحار الانوار: ۳۳۵/۵۲.

و در روضه کافی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت است فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام بپاخیزد، خداوند نیروی گوش‌ها و چشم‌های شیعیان ما را افزون می‌گرداند تا این‌که میان آن‌ها با قائم پیکی نخواهد بود، آن حضرت با ایشان سخن می‌گوید و آنان می‌شنوند و او همانجا هست.^۱

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده فرمود: در زمان قائم -عجل الله فرجه الشریف- مؤمنی که در مشرق است برادر خود را که در مغرب است می‌بیند و همچنین آن‌که در مغرب است برادر خود را که در مشرق است می‌بیند.^۲

۴- قرض مؤمنین را ادا می‌کند

در کافی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مؤمن یا مسلمانی از دنیا برود و قرضی بعد از خودش ترک گوید که در راه فساد یا اسراف نباشد بر امام است که آن را ادا کند. پس اگر ادا نکند مسئولیت آن به عهده او است.^۳

و در کتاب‌های المحجّه و بحار از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی آمده که فرمود: سپس به سوی کوفه می‌آید، منزلش در آن‌جا خواهد بود. پس هیچ برده مسلمانی را نخواهد گذاشت مگر این‌که او را بخرد و آزاد سازد، و هیچ قرض‌داری نماند مگر این‌که قرضش را ادا کند، و هیچ حق ضایع شده از کسی را وانگذارد تا این‌که به صاحبش برگرداند، و هیچ برده‌ای از ناحیه آن حضرت کشته نشود مگر این‌که دیه‌اش را به خاندانش بسپارد، و هیچ شخصی کشته نشود مگر این‌که قرضش را ادا نماید، و عائله‌اش را در عطای مستمری وارد سازد تا این‌که زمین را از قسط و عدل پر کند، هم‌چنان‌که از ظلم و ستم و عدوان پر شده باشد و او با خاندانش در رجبه سکونت خواهد کرد، و رجبه منزلگاه نوح بوده، و آن زمینی پاکیزه و خوب است، و هیچ مردی از آل محمد علیهم السلام سکونت نکند و کشته نشود مگر در سرزمینی پاکیزه و خوب، که آنان اوصیای پاکیزه هستند.^۴

و در بحار از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: اولین کاری که مهدی علیه السلام انجام می‌دهد، این‌که در همه جای عالم ندا می‌کند: توجّه کنید! هر کس بر عهده یکی از شیعیان ما قرضی داشته باشد آن

۱. روضه کافی: ۲۴۰.

۲. بحار الانوار: ۳۹۱/۵۲.

۳. کافی: ۴۰۷/۱.

۴. بحار الانوار: ۲۲۴/۵۲.

را بگوید، تا این که دانه سیر و خردل را هم به صاحبان آن‌ها برساند، چه رسد به طلاها و نقره‌ها و املاک زیاد که همه را ادا می‌کند.^۱

۵ - قضای حوائج مؤمنین

مطالبی که بر این معنی دلالت داشت، گذشت و در ندهای آن حضرت مطالبی خواهد آمد و در این جا به بیان دو واقعه اکتفا می‌کنیم:

واقعه اول: برای این بنده گناه کار محمدتقی موسوی اصفهانی - مؤلف کتاب - واقع شد، این که: سه سال پیش از تألیف کتاب، قرض‌های زیادی برعهده‌ام جمع شد، پس در یکی از شب‌های ماه رمضان به آن حضرت و پدران‌ش علیهم‌السلام متوسل شدم و حاجتم را ذکر کردم و بعد از طلوع آفتاب که از مسجد مراجعت نمودم و خوابیدم، آن حضرت در خواب به من فرمود: قدری باید صبر کنی تا از مال دوستان خاص خود بگیریم و به تو برسانیم. خوشحال و مسرور از خواب بیدار شدم و شکر خدای را بجای آوردم و چون مدت کوتاهی گذشت، یکی از برادران که او را به صلاح و خوبی می‌شناختم و از وی نسیم دل‌انگیز می‌شنیدم نزد من آمد و مبلغی داد و گفت: این از سهم امام علیه‌السلام است. پس خیلی مسرور گشتم و با خود گفتم: «هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا»^۲؛ این تعبیر خواب پیشین من است که خداوند آن را به حقیقت رسانید.

ای برادران دینی! شما را سفارش می‌کنم که: حوائج خودتان را بر آن حضرت عرضه کنید، هر چند که هیچ امری بر وی پوشیده نیست. چنان‌که در کافی از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که فرمود: امام در شکم مادر می‌شنود و چون متولد شود بین دو شانه‌اش نوشته شده: «وَمَثَلُ كَلِمَةِ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۳؛ و سخن [وعده] پروردگارت به درستی و عدل به انجام رسیده است، کلمات او را دگرگون کننده‌ای نیست و او شنوای داناست. و هنگامی که امر [امامت] به او واگذار می‌شود خداوند عمودی از نور برای او قرار می‌دهد که به وسیله آن، آنچه اهل هر شهر انجام می‌دهند، ببیند.^۴

و در کتاب جنة المأوی به نقل از کشف المحجّه از شیخ کلینی نقل کرده که: در کتاب الوسائل از شخصی که نامش را برده چنین آورده است: به حضرت ابوالحسن علیه‌السلام نوشتم: شخصی مایل

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

۴. کافی: ۲۸۷/۱.

۱. بحار الانوار: ۳۴/۵۳.

۳. سوره انعام، آیه ۱۱۵.

است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همان گونه که دوست دارد با پروردگارش بازگوید؟ آن حضرت در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لب هایت را به شکل گفتن آن حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید.^۱

می گویم: اخبار در این باره بسیار است که هر کس بخواهد به مظان آن ها مراجعه کند.

واقعۀ دوم: در جنة المأوی تألیف عالم جلیل حاج میرزا حسین نوری - که خداوند بر نورش بیفزاید - چنین آمده:

در ماه جمادی الاولی سال هزار و دویست و نود و نه، مردی به نام «آقا محمد مهدی» به کاظمین آمد. وی از ساکنین بندر ملومین - یکی از بنادر ماچین و ممالک برمه که هم اکنون در تصرف و استعمار انگلیس است - بود، که از کلکته پایتخت هند تا آن جا از راه دریا با کشتی های دودی شش روز راه است، پدرش اهل شیراز است ولی او در بندر یاد شده متولد و پرورش یافته است، سه سال پیش از تاریخ مزبور به بیماری سختی مبتلا شده بود که پس از بهبودی لال و کر مانده بود، برای شفا یافتن به زیارت امامان عراق علیهم السلام توسل جست و به کاظمین نزد فامیل هایش که از تجار معروف بودند آمد و بیست روز آن جا منزل کرد تا این که آب رود بالا آمده یک کشتی دودی عازم سامراء شد، بستگانش او را به کنار کشتی آوردند و به مسافرانی که اهل بغداد و کربلا بودند، سپردند و خواهش کردند که از او مراقبت و مواظبت نمایند و کارهای او را انجام دهند، و نیز به بعضی از مجاورین سامراء نوشتند که در امور او توجّه کنند.

هنگامی که به آن سرزمین پاک و مقدّس وارد شد، بعد از ظهر جمعه دهم جمادی الثانیۀ همان سال به سرداب منور وارد شد در حالی که جمعی از مقدّسین و افراد مورد اطمینان در آن بودند، با تضرّع و توسّل به جایگاه مخصوص نزدیک شد، شرح حال خود را بر روی دیوار می نوشت و از مردم درخواست دعا می کرد، خودش هم مدّتی طولانی دعا و توسّل داشت. هنوز دعایش تمام نشده بود که خداوند به معجزه حضرت حجت علیه السلام او را شفا داد و با زبان فصیح از آن جایگاه مقدّس بیرون آمد.

روز شنبه او را به محضر درس حضرت سیّد الفقهاء و شیخ العلماء، رئیس الشیعه و تاج الشریعه آقای میرزا محمد حسن شیرازی آوردند و در خدمت معظم له سوره حمد را از باب

تبرک خواند. آن روز همه جا غرق در شادی و سرور شد و شب‌های یکشنبه و دوشنبه، علما و فضلا در صحن مطهر عسکریین علیه السلام جشن گرفتند و چراغانی کردند و جریان را به نظم درآوردند و در بلاد منتشر ساختند.

از کسانی که با شخص مزبور در کشتی بوده که هم موقع مرض و هم موقع شفا یافتنش را دیده و آن قضیه را به نظم آورده، مداح خاندان عصمت علیه السلام فاضل دانشمند حاج ملا عباس زنوزی بغدادی است که در قصیده‌ای طولانی چنین گفت:

وَفِي عَامِهَا جُنْتُ وَالزَّائِرِينَ	إِلَى بَلَدَةٍ سُرَّ مَنْ قَدْ رَأَاهَا
رَأَيْتُ مِنَ الصَّيْنِ فِيهَا فَتًى	وَكَانَ سَمِيَّ إِمَامٍ هُدَاهَا
يُشِيرُ إِذَا مَا أَرَادَ الْكَلَامَ	وَلِلنَّفْسِ مِنْهُ بَرَاهَا
وَقَدْ قَيَّدَ الشَّقَمَ مِنْهُ اللِّسَانَ	وَأُطْلِقَ مِنْ مُقَلَّتَيْهِ دِمَاهَا
فَوَافِي إِلَى بَابِ سَرْدَابٍ مَنْ	بِهِ النَّاسُ طَرَوْا تَنَالُ مُنَاهَا
يَزُومُ بِغَيْرِ لِسَانٍ يَزُورُ	وَلِلنَّفْسِ مِنْهُ دَهَتْ بِعِنَاهَا
وَقَدْ صَارَ يَكْتُمُ فَوْقَ الْجِدَارِ	مَا فِيهِ لِلزُّوجِ مِنْهُ شَفَاهَا
أَزُومُ الزِّيَارَةَ بَغْدَ الدُّعَاءِ	يَمْنَنُ رَأَى أَشْطَرِي وَتَلَاهَا
لَعَلَّ لِسَانِي يَعُودُ الْفَصِيحَ	وَعَلِيَّ أَزُورُ وَأَدْعُو الْإِلَهَا
إِذَا هُوَ فِي رَجُلٍ مُقْبِلٍ	تَرَاهُ وَرَى الْبَغْضِ مِنْ أَثْقِيَاهَا
تَأْبِطُ خَيْرَ كِتَابٍ لَهُ	وَقَدْ جَاءَ مِنْ حَيْثُ غَابَ ابْنُ طَهْ
فَأَوْمِي إِلَيْهِ أَدْعُ مَا قَدْ كَتَبَ	وَجَاءَ فَلَمَّا تَلَا دَعَاهَا
وَأَوْصِي بِهِ سَيِّدًا جَالِسًا	إِنْ أَدْعُوا لَهُ بِالشِّفَاءِ شَفَاهَا
فَقَامَ وَأَدْخَلَهُ غَيْبَةَ	الْإِمَامِ الْمُغِيبِ مِنْ أَوْصِيَاهَا
وَجَاءَ إِلَى خُفْرَةِ الطُّفَّةِ الَّتِي	هِيَ لِلْعَيْنِ نُورٌ ضِيَاهَا
وَأَسْرَجَ آخَرَ فِيهَا السِّرَاجَ	وَأَذْنَاهُ مِنْ فَمِهِ لَيَرَاهَا
هُنَاكَ دَعَى اللَّهَ مُسْتَغْفِرًا	وَعَيْنَاهُ مُشْغُولَةٌ بِبُكَاهَا
وَمُذْ عَادَ مِنْهَا يُرِيدُ الصَّلَاةَ	قَدْ عَاوَدَ النَّفْسَ مِنْهُ شَفَاهَا
وَقَدْ أُطْلِقَ اللَّهُ مِنْهُ اللِّسَانَ	وَتِلْكَ الصَّلَاةُ أَتَمَّ أَدَاهَا

در سال آن واقعه من با زائران به شهری که هر کس آن را می بیند مسرور شود، آمدم. دیدم جوانی از چین در آن جا است، که همنام امام هدایت کننده (مهدی علیه السلام) است. این جوان هرگاه می خواهد سخن بگوید اشاره می کند، و آنچه در دل دارد به همین وسیله اظهار می نماید. بیماری، زبانش را به بند کشیده بود و از دیدگانش اشک ها روان ساخته بود. جوان به کنار در سرداب کسی آمد که همه مردم از آن در به امیدشان می رسند. با بی زبانی می خواست زیارت کند ولی دلش تاب نمی آورد. شروع کرد شرح حال خودش را روی دیوار نوشتن که: من شفا می خواهم. من التماس دعا و زیارت دارم از هر کس این نوشته مرا می خواند. شاید زبانی به حالت اول برگردد و با زبانی زیارت و دعا بجای آورم. که ناگاه مردی را در حال آمدن دید که بعضی از افراد باتقوا او را می بینند. بهترین کتاب ها را زیر بغل دارد و از همان جایگاه غیبت برون آمد. جوان اشاره کرد که دعا کن آنچه نوشته ام و آن آقا هم دعا کرد. سپس به یک سیدی که نشسته بود سفارش کرد که برای این جوان دعا کنید. آن سید از جای برخاست و دست جوان را گرفت و او را به جایگاه غایب شدن امام زمان - عجل الله فرجه الشریف - برد.

و به صُفّه ای [جایگاهی بلندتر از زمین و اتاق گونه] که روشنایی چشم است آمد. و دیگری چراغی روشن کرد و آن را به کنار دهان جوان آورد تا بداند که زبانش به حرکت آمده است. پس آن جا جوان به دعا و استغفار مشغول شد در حالی که چشمانش غرق در اشک بود. آن گاه به قصد خواندن نماز شد در حالی که قلبش از شفا یافتن مطمئن بود. آری خداوند زبانش را باز کرده بود! و آن نماز را با تمام شرایط خواند. مؤلف گوید: امثال این واقعه بسیار است که از بیم طولانی شدن مطلب آن ها را نیاوردم، شاید جاهای دیگری بعضی از آن ها را یاد کنم.

۶ - قضاوت آن حضرت علیه السلام به حق

مطالبی در این باره در حرف «ح» گذشت و در بحار از دعوات راوندی از حسن بن طریف روایت است که گفت: به حضرت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و درباره قائم علیه السلام پرسیدم که چون بپاخیزد در میان مردم به چه چیز قضاوت می کند؟ و می خواستم درباره علاج

تب نوبه نیز از آن حضرت سؤال کنم، ولی غفلت کردم. پس جواب آمد که: سؤال کردی از امام؛ پس هرگاه بپاخیزد، به علم خودش بین مردم قضاوت می‌کند. مانند قضاوت داوود، از بی‌نه نمی‌پرسد.^۱

و در همان کتاب به نقل از کتاب الغیبه سید عبد الحمید به سند خودش از حضرت امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: نخست قائم علیه السلام از انطاکیه آغاز می‌کند. تورات را از غاری که در آن عصای موسی و انگشتری سلیمان هست بیرون می‌آورد و فرمود: سعادت‌مندترین مردم به واسطه آن حضرت اهل کوفه خواهند بود. و نیز فرمود: بدین جهت «مهدی» نامیده شد که به امری پنهان هدایت می‌کند، تا جایی که در پی کسی می‌فرستد که مردم گناهی برایش نمی‌دانند، پس او را می‌کشد، و حتی این‌که کسی در خانه‌اش سخن می‌گوید: می‌ترسد که دیوار علیه او شهادت دهد.^۲

می‌گویم: این معنی را ضمن ابیاتی که در اول کتاب آوردم به نظم درآوردم:

بِنَفْسِي مَنْ يُحْيِي شَرِيعَةَ جَدِّهِ وَيَقْضِي بِحُكْمٍ لَمْ يَزْمَهُ الْأَوَائِلُ

و در این معنی روایات زیادی هست. البته این روایت حاکی از آن است که آن حضرت از انطاکیه خروج می‌کند، ولی در روایت دیگری - که در بحار و غیر آن از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده - آمده که از قریه‌ای به نام کرعه خروج می‌نماید، و در بعضی روایات محل خروج آن حضرت مکه و در بعضی دیگر مدینه بیان شده است، جمع بین این روایات - چنان‌که بعضی از احادیث ائمه اطهار علیهم السلام بر آن دلالت دارد - به این است که: ظهورهای آن حضرت متعدد است و هر کدام از آن‌ها در جاهای مناسب بیان می‌گردد.

۷ - قرابت و خویشاوندی آن حضرت با پیغمبر صلی الله علیه و آله

که مقتضی دعا کردن برای آن حضرت است، زیرا که دعا از اقسام مودّت است و خداوند متعال فرموده: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۳؛ بگو: برای رسالت از شما مزدی نمی‌طلبم مگر دوستی نمودن در حقّ نزدیکان [اهل بیت].

ان شاء الله تحقیق بیشتری در این باره در بخش پنجم خواهد آمد.

۲. بحار الانوار: ۵۲/۳۹۰.

۱. بحار الانوار: ۵۲/۳۲۰.

۳. سوره شوری، آیه ۲۳.

و نیز شیخ صدوق در کتاب خصال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چهار نفر [و گروه] را روز قیامت من شفاعت می‌کنم، هرچند که به گناهان اهل زمین به نزد من بیایند: کمک کننده به اهل بیت من، و برآورنده حوائج آن‌ها هنگامی که به آن ناچار باشند، و دوست دارنده آن‌ها به دست و زبانش، و کسی که با دستش رنجی را از آنان دفع کرده باشد.^۱

می‌گویم: این حدیث به‌غیراین طریق هم روایت شده که ان شاء الله در بخش پنجم خواهد آمد.

۸ - قسط (= دادگری) آن حضرت علیه السلام

معنی قسط و مطالبی مربوط به آن در بحث عدل آن حضرت گذشت. در این جا چند روایت دیگر را می‌افزاییم که عنوان مطلب خالی نماند.

از جمله در غایة المرام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است فرمود: بشارت می‌دهم شما را به مهدی که در امت من هنگام اختلاف مردم و وقوع زلزله‌ها، برانگیخته شود. پس زمین را پر می‌کند از قسط و عدل، چنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد، بنابراین ساکنان آسمان و زمین از او راضی می‌شوند.

و در حدیث دیگری از آن حضرت است که فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک شب باقی نماند، خداوند آن شب را طولانی خواهد کرد تا مردی از اهل بیت من زمامداری کند، که اسمش اسم من و اسم پدرش اسم پدر من است. زمین را پر از قسط و عدل می‌کند هم چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.

اگر اشکال کنید که: در این جا تصریح شده که نام پدر آن مصلح الهی، اسم پدر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و این منافات دارد با این‌که حضرت قائم علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، در جواب از این اشکال محمد بن طلحه شافعی - که از علمای برجسته عامه است - چنین گفته:

۱. این زیادتى از یکی از راویان حدیث - زائده - صورت گرفته که عادتش دست بردن در احادیث است. شاهد بر آن، این‌که این زیادت در روایت ابوداود و ترمذی - که در صحیح خود آن را نقل کرده‌اند - نیامده است.

۲ - بر فرض این‌که این کلمه اضافه نشده باشد، این احتمال هست که کلمه (ابنی) به کلمه (أبی) تصحیف شده باشد که نظایر آن زیاد است.

۳- باز بر فرض این که عبارت به همان طور درست باشد، تأویلش این است که پیغمبر ﷺ کنیه را اسم و جدّ را پدر خوانده است. در این صورت منظور پدرش حسین ﷺ است که کنیه‌اش ابو عبد الله است، و این دو تعبیر در لغت و عرف شایع و متداول است.

می‌گوییم: برای اثبات این که حضرت حجة بن الحسن -صلوات الله علیه- همان قائم موعود است، بر این حدیث اعتماد نمی‌کنیم، بلکه اعتماد بر روایات بسیار و متواتر و صریح می‌باشد -که قسمتی از آن‌ها گذشت- و این که این حدیث را با جواب‌های این فاضل خردمند در این جا آوردم، برای این منظور بود که اگر کسی آن را یافت دچار اشتباه نشود و متوجه باشد که عادت بعضی روات آن‌ها دست بردن در احادیث بوده است، به خصوص راجع به این حدیث عده‌ای تصریح کرده‌اند که یکی از راویان آن، از کسانی است که عادت و شیوه‌اش دست بردن و زیاد کردن احادیث است، و برای این که بدانید این که قائم همان حجة بن الحسن العسکری ﷺ است، نزد آن‌ها هم مسلم است، به حدّی که این فاضل بر خود لازم دانست که این حدیث را -بر فرض صحت آن- تأویل نماید، و حمد خدای را که نور خود را به اتمام رسانید.

در این جا خوش دارم که روایت آگاه شدن و هدایت شدن سید حمیری را بیاورم، زیرا که در آن به نام حضرت حجة بن الحسن العسکری ﷺ تصریح شده، و آمده است که آن حضرت زمین را پر از قسط و عدل خواهد ساخت.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین به سند خود از سید حمیری نقل کرده که گفت: من [در دین] غلو داشتم، و معتقد به غایب بودن محمد بن الحنفیه بودم، مدتی در این وضع گمراهی به سر می‌بردم، تا این که خداوند بر من منت نهاد و به وسیله جعفر بن محمد صادق ﷺ از آتش نجاتم داد و به راه راست هدایت کرد، و چون با دلائل، امامت آن حضرت بر من ثابت شد و دانستم که او بر من و همه خلق حجّت است، و او است آن امامی که خداوند اطاعتش را واجب دانسته. از او پرسیدم: یابن رسول الله! اخباری از پدران تو درباره غیبت به ما رسیده که به صحت مقرون است، به من بگو که این غیبت بر که واقع می‌شود؟ فرمود: غیبت در ششمین فرزند من که دوازدهمین امام است خواهد بود. امامان هدایتگر بعد از رسول خدا ﷺ که اولین آن‌ها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و آخرشان قائم بالحق، بقیه الله در زمین و صاحب زمان می‌باشد، به خدا که اگر به قدر نوح در قوم خودش باقی بماند، از دنیا نرود تا ظهور کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید، چنان که از ستم و ظلم پر شده باشد.

سید حمیری می‌گوید: هنگامی که این مطالب را از مولایم امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم به دست او توبه کردم و این قصیده را سرودم:

فَلَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ فِي الدِّينِ قَدْ عَوُوا	تَجَعَّفْتُ بِاسْمِ اللَّهِ فِيمَنْ تَجَعَّفُوا
وَنَادَيْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ	وَأُيقِنْتُ أَنَّ اللَّهَ يَغْفُو وَيَغْفِرُ
وَدِنْتُ بِدِينِ غَيْرِ مَا كُنْتُ دِينًا	بِهِ وَنَهَانِي سَيِّدُ النَّاسِ جَعْفَرُ
فَقُلْتُ فَهَبْنِي قَدْ تَهَوَّدْتُ بُرْهَةً	وَأَلَّا قَدِ ابْنِي دِينَ مَنْ يَتَصَرُّ
وَإِنِّي إِلَى الْوَحْشِ مِنْ ذَاكَ تَائِبٌ	وَإِنِّي قَدْ أَشْلَمْتُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
فَلَسْتُ بِغَالٍ مَا حَيْثُ وَرَاجِعُ	إِلَى مَا عَلَيْهِ كُنْتُ أَخْفَى وَأَظْهَرُ
وَلَا قَاتِلَ حَيٍّ بِرِضْوَى مُحَمَّدٍ	وَأِنْ عَابَ جُهَالٌ مَقَالِي فَأَكْثَرُوا
وَلَكِنَّهُ مَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ	عَلَى أَحْسَنِ الْحَالَاتِ يَفْقِي وَيُخْبِرُ
مَعَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأُولَى لَهُمْ	مِنَ الْمُضْطَفِّ قَرْعَ زَكِيِّ وَعَنْصُرَا

پس چون دیدم مردم در امر دین، راه انحراف پیش گرفتند، در میان جعفریان به نام خدا مذهب جعفری را پذیرفتم.

و به نام خداوند، فریاد برآوردم که: (الله اکبر)، و یقین دارم که خداوند بخشنده و عفو کننده است.

و به دینی ایمان آوردم غیر از آنچه قبلاً داشتم، چون سرور مردمان جعفر علیه السلام از آن مرا نهی کرد.

با خود گفتم: گیرم که مدتی یهودی می‌شدم، یا به دین نصرانیت درمی‌آمدم.

من به درگاه خداوند رحمن، از آن گمراهی توبه می‌کنم و من مسلمان شدم و الله اکبر می‌گویم.

تا زنده‌ام دیگر غلو نکنم و بر نمی‌گردم به آنچه در نهان و آشکار بدان عقیده داشتم.

دیگر نخواهم گفت که محمد [ابن الحنفیه] درکوه رضوی زنده است، هرچند که جاهلان گفتارم را عیب کنند.

ولی می‌گویم او از کسانی است که عمرش را با بهترین حالت و پیروی از حق سپری نمود.

با پاکیزگان و نیکانی که از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله شاخه پاکیزه‌ای هستند... تا آخر قصیده که طولانی

است و نیز قصیده دیگری پس از آن سرودم:

أَيَا رَاكِبًا نَحْوَ الْمَدِينَةِ جِسْرَةً	عَذَابُورَةً يَطْوِي بِهَا كُلَّ سَبَبٍ
إِذَا مَا هَدَاكَ اللَّهُ عَايَنْتُ جَعْفَرًا	فَقُلْ لِرَبِّكَ اللَّهُ وَإِنَّ الْمُهَذَّبِ

أَلَا يَا أَمِينَ اللَّهِ وَابْنَ أَمِينِهِ
إِلَيْكَ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي كُنْتُ مُطِئاً
وَمَا كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ خَوْلَةٍ مُبِطِئاً
وَلَكِنْ رَوَيْتُنَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ
بِأَنَّ وَلِيَّ اللَّهِ يُفَقِّدُ لَا يُرَى
فَيَقْسَمُ أَمْوَالُ الْفَقِيدِ كَأَنَّمَا
فَيَمُكُّكَ حِيناً ثُمَّ يَنْبِغُ نَبْعَةً
يَسِيرُ بِخَضِرِ اللَّهِ مِنْ بَيْتِ رَبِّهِ
يَسِيرُ إِلَى أَعْدَائِهِ بِإِلْوَائِهِ
فَلَمَّا رَوَى أَنَّ ابْنَ خَوْلَةٍ غَائِبٌ
وَقُلْنَا هُوَ الْمَهْدِيُّ وَالْقَائِمُ الَّذِي
فَإِنْ قُلْتَ لَا فَالْحَقُّ قَوْلُكَ وَالَّذِي
وَأَشْهَدُ رَبِّي أَنَّ قَوْلَكَ حُجَّةٌ
بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ وَالْقَائِمَ الَّذِي
لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَخْبِئَهَا
فَيَمُكُّكَ حِيناً ثُمَّ يَظْهَرُ حِينَهُ
بِذَاكَ أَدِينُ اللَّهُ سِرّاً وَجَهْرَةً
أَثُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ ثُمَّ تَأْوِي
أُحَارِبُ فِيهِ جَاهِداً كُلَّ مُغْرِبٍ
مُعَانِدَةً مِنِّي لِنَسْلِ الْمُطِيبِ
وَمَا كَانَ فِينَا قَالٍ بِالْمُكَذِّبِ
سَنِينَ كَفَعَلَ الْخَائِفِ الْمُتَرَقِّبِ
تُعَيِّبُهُ بَيْنَ الصَّافِحِ الْمُتَصَبِّ
كَتَبَعَةٍ جَذِيٍّ مِنَ الْأَفْقِ كَوَكَبٍ
عَلَى سُودَدٍ مِنْهُ وَأَمْرٍ مُسَبِّ
فَيَقْتُلُهُمْ قَتْلًا كَحَوَّانٍ مُغْضَبٍ
صَرَفْنَا إِلَيْهِ قَوْلُنَا لَمْ نَكْذِبِ
يَعِيشُ بِهِ مِنْ عَذْلِهِ كُلُّ مُجَدِّبِ
أَمَزَتْ فَحَتَمَ غَيْرُ مَا مُتَعَصِّبِ
عَلَى الْخَلْقِ طُرّاً مِنْ مُطِيعٍ وَمُذْنِبِ
تَطْلُعُ نَفْسِي نَحْوَهُ بِتَطْرُوبِ
فَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ مُتَعَيِّبِ
فَيَمْلَأُ عَذْلًا كُلَّ شَرْقٍ وَمَغْرِبِ
وَلَسْتُ وَإِنْ عُوتِيتُ فِيهِ بِمُغْتَبِ^۲

ای کسی که بر شتر نیرومند به سوی مدینه رهسپاری، شتران تندرو که بیابان‌های دور و دراز با آن‌ها پیموده می‌شود. اگر خداوند هدایت کرد و جعفر بن محمد علیه السلام راملاقات کردی، به ولی خدا و زاده امام پاکت چنین عرض کن: ای امین خدا، و فرزند امین خدا! من به درگاه خداوند رحمان توبه کردم و به سوی تو روی آوردم. از آن عقیده‌ای که در آن بودم و بر آن پافشاری می‌کردم، و با مخالفین آن سر جنگ داشتم و در راه آن عقیده، مبارزه می‌نمودم.

۱. این مصرع سخته دارد، و در بعضی از نسخه‌ها و نیز کتب دیگر به جای این بیت آمده:

فَيَمُكُّكَ حِيناً ثُمَّ يَشْرَفُ شَخْصَهُ
مُضِئاً بِنُورِ الْعَدْلِ إِشْرَاقَ كَوَكَبٍ

(مترجم)

۲. کمال الدین: ۳۴/۱ - ۳۵؛ دیوان السید الحمیری: ۱۱۴ - ۱۱۷.

عقیده من درباره محمد فرزند خوله [حنفیه] از روی دشمنی و عناد با خاندان پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود. ولی از گفته وصی محمد صلی الله علیه و آله برای ما چنین نقل شده بود، و نقل کنندگان هم دروغگو نبودند. که ولی خدا غایب و پنهان می شود، چندین سال همچون افراد ترسان و منتظر. و دارایی و اموال آن امام غایب در زمان حیاتش تقسیم می شود، مانند کسی که مرده و زیر خاک دفن شده باشد.

او مدتی در این حال (غیبت) به سر می برد و به ناگاه ظهور می کند، مانند ستاره درخشانی که از افق سر برآرد. به نصرت و یاری خداوند از خانه پروردگارش حرکت می کند، با عظمت و جلال و وسائل آماده. بر دشمنانش حمله می کند با پرچم پیروزی و همچون دلاور خشمناکی بر آن ها می تازد. چون برای ما روایت شد که فرزند خوله [= محمد بن الحنفیه] غایب است، ما این عقیده را بر او تطبیق نمودیم، و تکذیب نکردیم.

و چنین پنداشتیم که او مهدی و قائم بر حقی است که به برکت عدالتش هر قحطی زده ای به خوشی زندگی می نماید.

اکنون اگر بگوییم که او آن قائم نیست، البته سخت درست است، و به آنچه امر فرمایی حتم است و تعصبی در کار نیست.

خدا را شاهد می گیرم که قول تو حجت است بر تمام بندگان، از فرمانبردار و معصیت کار.

آن امام و ولی امر و قائمی که جانم در اشتیاق او در طرب است.

به ناچار غیبتی خواهد داشت که آن دوران را سپری کند. درود خداوند بر چنان غائبی باد.

مدتی در پس پرده غیبت باقی می ماند، سپس در وقت خودش ظهور می کند، آن گاه بر همه اهل شرق و غرب حکمرانی می نماید.

با این عقیده برای خدا در نهان و آشکار دینداری کنم، و هر قدر در این باره سرزنش شوم اعتنایی ندارم. و در بحار، از مناقب، از داوود رقی آمده است که گفت: به سید حمیری خبر رسید که نزد امام صادق علیه السلام یاد شده و آن حضرت فرموده اند: سید کافر است، به خدمت آن حضرت رفت و عرض کرد: ای آقای من! با شدت محبتی که به شما دارم و دشمنی ای که با دشمنان شما می کنم باز هم کافرم؟ فرمود: چه فایده که تو به حجت دهر و زمان، کفر می ورزی، سپس دست او را گرفت و به اتاقی برد که در آن قبری بود. پس آن حضرت دو رکعت نماز خواند، سپس دستش را به قبر زد، قبر قطعه قطعه شد و مردی از آن بیرون آمد، در حالی که خاک ها را از سر و ریش خود

می‌تکاند. امام صادق علیه السلام به او فرمود: تو که هستی؟ گفت: من محمد بن علی مسمی به ابن الحنفیه هستم. سپس فرمود: من کیستم؟ گفت: جعفر بن محمد، حجت دهر و زمان. سید حمیری از خدمت آن حضرت بیرون آمد در حالی که این اشعار را بر لب داشت: «تجعفرت باسم الله فیمین تجعفرا»^۱.

و نیز از عباد بن صهیب روایت است که گفت: در محضر جعفر بن محمد صادق علیه السلام بودم که خبر مرگ حمیری را به حضرت دادند، برای او دعا کرد و طلب رحمت نمود. شخصی به آن حضرت عرضه داشت: یابن رسول الله! با این که او شراب می‌خورد و معتقد به رجعت بود؟ فرمود: پدرم از جدم مرا حدیث گفت که دوستان آل محمد علیهم السلام نمی‌میرند مگر این که توبه کنند و او توبه کرد در این حال جانماز خود را برداشت و از زیر آن نوشته‌ای از سید بیرون آورد که در آن توبه و درخواست دعا کرده بود.^۲

۹- قتل دجال - که رئیس گمراهان است - به دست آن حضرت علیه السلام

دلیل بر آن، روایتی است که صدوق در کمال الدین به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده نور را چهارده هزار سال پیش از آفرینش خلق آفرید که آن‌ها ارواح ما بودند. به آن حضرت عرض شد: یابن رسول الله! این چهارده نور کیانند؟ فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامانی از ذریه حسین علیهم السلام آخرین آن‌ها قائم است که پس از غیبتی پیاخیزد و دجال را بکشد و زمین را از هرگونه جور و ظلمی پاک گرداند.^۳

و در همان کتاب به سند خود از نزال بن سبره آمده که گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما سخنرانی کرد، حمد و ثنای خدای -عزوجل- را بجای آورد و بر پیغمبر و آل او علیهم السلام درود فرستاد. سپس سه مرتبه فرمود: «سَلُّوْنِي أَيْمَهَا النَّاسُ قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»؛ ای مردم! پیرسید از من پیش از آن که مرا نیابید. صعصعة بن صوحان از جای برخاست و عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! دجال کی خروج می‌کند؟ فرمود: بنشین که خداوند سخن تو را شنید و منظور تو را دانست. به خدا قسم آن که پرسیده شده از سؤال کننده داناتر نیست، ولیکن نشانه‌هایی دارد و آمادگی‌هایی که مانند دو تای کفش پی در پی واقع می‌شوند. اگر بخواهی از آن‌ها تو را خبر دهم؟

۱. بحار الانوار: ۳۲۰/۴۷.

۲. بحار الانوار: ۳۲۰/۴۷.

۳. کمال الدین: ۳۳۵/۲.

عرضه داشت: آری، یا امیرالمؤمنین. فرمود: این نشانه‌ها را حفظ کن؛ هرگاه مردم نماز را بمیرانند، و امانت را خیانت کنند و دروغ را جایز بشمارند، ربا بخورند، رشوه بگیرند، ساختمان‌ها را محکم بسازند، دین را به دنیا بفروشند، سفیهان را به کارها بگمارند، با زنان مشورت کنند، رَجَم‌ها را قطع نمایند، دنبال هوس بروند، و خونریزی را آسان و سبک شمارند، علم (یا عدل) ضعیف شود و ظلم افتخار باشد، اُمرا فاجر، وُزرا ستمگر، کدخدایان خائن، قرآن‌خوانان فاسق گردند؛ شهادت دروغ رایج و زنا و تهمت و گناه و طغیان علنی شود؛ قرآن‌ها به زیور آراسته، مساجد زینت یافته، مناره‌های بلند ساخته، و اشرار احترام شوند؛ در صف‌ها ازدحام، در دل‌ها اختلاف و در پیمان‌ها شکستن واقع گردد، موعود نزدیک شود، از روی حرص دنیا زن‌ها در تجارت با شوهرانشان مشارکت کنند، صدای بی‌دین‌ها بلند گردد و به آن‌ها گوش فرا داده شود، بدترین افراد هر قومی سرپرست آن‌ها بشود، و از افراد فاجر - از ترس اذیت آن‌ها - تقیّه کنند؛ دروغگو به راستگویی و خائن به امانت‌داری شناخته شوند، زن‌های آوازه‌خوان و نوازندگان به کار گرفته شوند، و آخرین این اُمّت اولشان را لعنت نماید، زنان بر زین سوار شوند،^۱ زنان خود را به مردان، و مردان خویش را به زنان شبیه گردانند، شاهد نادیده (یا نخواستۀ) گواهی دهد و شاهد دیگری برای طرفداری گواهی دهد - بدون اطلاع از جریان -، برای غیر خدا فقه بیاموزند، کار دنیا را بر کار آخرت ترجیح دهند و بر دل‌های گرگ صفت لباس میش پوشانند؛ دل‌هایشان از مردار گندیده‌تر و از صبر تلخ‌تر باشد، پس در آن هنگام، زود، زود! و شتاب، شتاب! در آن روز بهترین جاها بیت المقدس باشد که زمانی بر مردم فرا می‌رسد که هر کدام تمنا می‌کنند از ساکنان آن باشند.

اصبغ بن نباته از جای برخاست و عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! دَجّال کیست؟ فرمود: دَجّال، صاید بن صاید [صید] است. بدبخت کسی است که او را تصدیق کند و نیک‌بخت آن است که او را تکذیب نماید. از شهری که آن را اصفهان می‌نامند، از روستایی که یهودیه خوانده می‌شود بیرون آید، چشم راستش ممسوح است و چشم دیگرش در پیشانی مانند ستاره صبح می‌درخشد، و در آن لکه‌ای باشد که گویی به خون آمیخته است. میان دو چشمش نوشته: این کافر است، که هر باسواد و بی‌سواد آن را می‌خواند. به دریاها فرو می‌رود و آفتاب با او می‌گردد،

۱. معلوم است که منظور زین اسب و امثال آن نیست، زیرا که در آن زمان هم رایج بوده، بلکه شاید منظور رانندگی در این زمان باشد، والله العالم. (مترجم)

در مقابلش کوهی از دود، و پشت سرش کوهی سفید می‌باشد که مردم می‌پندارند نان است. در زمان قحطی شدیدی خروج می‌کند، و بر خر سفیدی سوار است که هر گامش یک میل می‌باشد، و آبگاه به آبگاه زمین برایش نوردیده می‌شود، و به هیچ آبی نگذرد مگر این که تا روز قیامت فرو رود، با صدای بلندی که شرق و غرب بشنوند فریاد بزند: به سوی من آیید دوستان من! منم آن که آفریدم و درست کردم و تقدیر و هدایت نمودم. انا ربکم الأعلى! آن دشمن خدا دروغ می‌گوید، او یک چشم است، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، به راستی که پروردگارتان نه یک چشم است، نه راه می‌رود و نه زوال دارد. ﴿تَعَالَى اللَّهُ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾؛ خداوند از آن پندارها بسی برتر است. بدانید که بیشتر پیروانش اولاد زنا و دارای پوستین‌های سبز هستند. خداوند -عزوجل- او را در شام، بر سرگردنه‌ای به نام «افیق» خواهد کشت، او سه ساعت از روز جمعه گذشته، به دست کسی که حضرت مسیح عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند کشته می‌شود، همانا که بعد از آن طامۀ کبری (درهم‌کوبندۀ بزرگ) خواهد بود.

عرض کردیم: آن چیست یا امیر المؤمنین؟ فرمود: خروج «دابة الارض» از کنار کوه صفا که انگشتی سلیمان و عصای موسی با او باشد. انگشتی را بر روی هر مؤمنی بگذارد، نقش می‌گیرد: این به حق مؤمن است. و بر روی هر کافری بگذارد نوشته می‌شود: این به حق کافر است. تا جایی که مؤمن بانگ بزند که: وای بر تو ای کافر! و کافر فریاد برآرد: خوشا به حال تو ای مؤمن! که من دوست می‌داشتم همانند تو باشم و رستگار شوم. سپس دابة سر بردارد، آن‌گاه به اذن خداوند شرق و غرب او را ببینند، و این امر بعد از طلوع آفتاب از مغرب خواهد بود، و توبه برداشته خواهد شد، دیگر نه توبه قبول می‌شود و نه عملی مفید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْتَفِعُ نَفْسًا اِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾؛ آن روز برای کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد، یا با ایمانش خیر حاصل ننموده، ایمان آوردش سودی ندارد. سپس فرمود: از من نپرسید که پس از آن چه خواهد شد؟ زیرا که حبیب من رسول خدا ﷺ از من عهد گرفته که آن را جز به خاندانم نگویم.

نزال بن سبره می‌گوید: به صعصعة بن صوحان گفتم: ای صعصعه! منظور امیر المؤمنین از این سخن چیست؟ گفت: ای پسر سبره! آن‌که عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند، دوازدهمین تن از عترت پیغمبر و نهمین فرزند حسین علیّه السلام است و اوست آفتابی که از مغرب خود

برآید، کنار رکن و مقام ظاهر می شود، و زمین را پاک می کند، و میزان عدل برقرار می سازد. پس آن هنگام هیچ کس به دیگری ظلم نخواهد کرد. امیر المؤمنین علیه السلام ما را خبر داد که حبیب او رسول خدا صلی الله علیه و آله با او عهد کرده که جز به امامان از عترتش به احدی نگوید که بعداً چه خواهد شد.^۱ می گویم: تردیدی نیست که دعا کردن برای قاتل این کافر عنید و یاری و تأییدش را از خدا خواستن به حکم عقل و شرع پسندیده است.

و اما این خبر - هر چند که به دلیل وجود چند مجهول الحال در سندش، ضعیف است، ولی - مضامین آن با اخبار دیگری که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده تقویت می شود. در این جا چند فایده را شایسته است تذکر دهیم:

۱ - این که آن حضرت فرمود: (به خدا قسم آن که پرسیده شده، از سؤال کننده دانایتر نیست...) دلالت می کند که این یکی از امور بدائیه است که احتمال تقدیم و تأخیر (جلو و عقب افتادن) دارد، و وقت معینی برای آن نیست، همان طور که ظهور مولای غایب علیه السلام نیز چنین است که در نکات بحث غیبت در حرف «غ» گذشت.

۲ - دَجَال - علیه اللعنه - ساحر خواهد بود، و این که مردم خیال می کنند آفتاب با او راه می رود برای همین است. و دلیل بر آن، فرمایش آن حضرت که: [مردم خیال می کنند نان است] می باشد، و این که می فرماید: (زمین زیر پایش نور دیده می شود)، به خاطر عظمتِ مرکبِ اوست! و این کنایه از سرعت سیر است.

۳ - خروج دابة الارض در زمان ظهور مهدی - عجل الله فرجه الشریف - می باشد. و روایات متعددی وارد شده که منظور از آن، امیر المؤمنین علیه السلام است. از جمله، در بحار، به سند خود از ابو عبد الله جدلی آورده که گفت: بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم، به من فرمود: آیا سه مطلب را به تو خبر ندهم پیش از آن که بر من و تو کسی وارد شود؟ عرض کردم: چرا. فرمود: من بنده خدایم، و من دابة الارض هستم و راستگوی زمین و عدل آن، و برادر پیامبرش می باشم؛ آیا خبر دهم تو را به انف و عین مهدی؟ عرض کردم: آری، پس آن حضرت دست به سینه خود زد و فرمود: من.^۲ مؤلف کتاب، محمد تقی موسوی اصفهانی - عفی عنه - می گوید: معنی این گفته آن حضرت که خبر دهم تو را به انف و عین مهدی...، در حرف «ز» گذشت، مراجعه شود.

و اما ابو عبد الله جدلی -راوی حدیث- نامش عبید بن عبد است، و سید بزرگوار مورد اعتماد، سید مصطفی، در کتاب نقد الرجال^۱ از خلاصه نقل کرده که او یکی از دوستان خواص امیر المؤمنین علیه السلام بوده است.

و در روایت دیگری از او آمده که گفت: بر حضرت علی علیه السلام وارد شدم، به من فرمود: هفت سخن برای تو بیان می‌کنم، مگر این که کسی بر ما داخل شود. عرض کردم: بیان کن فدایت شوم. فرمود: آیا انف مهدی و عین اش را می‌شناسی؟ گوید: گفتم: آیا ای امیر مؤمنان شما هستید؟ فرمود: گمراهی را آن دو نفر (اولی و دومی) پوشیده داشتند و در آخر الزمان «دأبه»، خواری آن دو را آشکار می‌سازد. گوید: عرضه داشتم: به خدا سوگند ای امیر مؤمنان! گمان می‌کنم همانا آن دو، فلانی و فلانی باشند. پس فرمود: دأبه، وه چه دأبه‌ای است! و عدل و راستگویی او، و زمان برانگیخته شدن آن! و خداوند هر که به او ظلم کند را هلاک می‌سازد.

و در بحار به نقل از معانی الاخبار به سند خود از عبایه اسدی روایتی آمده که مطلب فوق را تأیید و تأکید می‌کند. عبایه گوید: امیر المؤمنین علیه السلام کسالتی داشت و من در بالینش حاضر بودم. به من فرمود: در مصر منبری خواهم ساخت، و دمشق را خراب می‌کنم، و یهود و نصاری را از هر گروه زیاد عرب خارج می‌نمایم، و عرب را به این عصایم پیش می‌برم. عرض کردم: یا امیر المؤمنین علیه السلام! مثل این که تو خبر می‌دهی که بعد از مرگ زنده می‌شوی؟

فرمود: نه، ای عبایه! آن طور نیست که پنداشته‌ای، مردی از من این کار را انجام می‌دهد.

صدوق گوید: امیر المؤمنین علیه السلام از عبایه اسدی تقیه کرده است.^۲

و در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی به عمار بن یاسر گفت: ای ابوالیقظان! آیه‌ای در کتاب خدا هست که قلبم را تباه کرده و مرا به شک انداخته است. عمار گفت: کدام آیه؟ آن مرد گفت: آن جا که خداوند متعال فرماید: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^۳؛ و هنگامی که وعده عذاب ما بر آنان تحقق یافت، برایشان دأبه الارض (جنبنده‌ای از زمین) برآوریم که با آنان سخن گوید که مردم به آیات ما یقین نمی‌داشتند.

۲. معانی الاخبار: ۴۰۶.

۱. نقد الرجال: ۲۱۳-۲۱۴.

۳. سوره نمل، آیه ۸۲.

این کدام دابّه است؟ عمار گفت: به خدا قسم نمی نشینم و نه غذا می خورم و نه چیزی می آشامم تا این که آن را به تو نشان دهم. سپس با آن مرد به سوی امیر المؤمنین علیه السلام شتافت. آن حضرت خرما و کره تناول می کرد، به عمار فرمود: پیش بیا ای ابوالیقطان! عمار نشست و شروع به خوردن کرد. آن مرد تعجب کرد و وقتی عمار برخاست، به او گفت: سبحان الله، ای ابوالیقطان! تو سوگند خوردی که چیزی نخوری و نیاشامی و نشینی تا آن (دابّه الارض) را به من نشان دهی! عمار گفت: اگر تعقل کنی متوجه می شوی که آن را به تو نشان دادم.^۱

و از آن حضرت منقول است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام رسید در حالی که در مسجد خوابیده، شنها را جمع کرده و بر آن ها سر نهاده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله با پا او را حرکت داد و فرمود: ای دابّه الله برخیز! یکی از اصحاب که شاهد ماجرا بود، عرض کرد: یا رسول الله! آیا ما یکدیگر را به این نام بخوانیم؟ فرمود: نه، والله این فقط به او (علی) اختصاص دارد، و اوست دابّه ای که خداوند در کتاب خود از آن یاد کرده است.^۲

همین مقدار از روایات ان شاء الله در این زمینه کفایت می کند.

۴- این که در صدر حدیث سابق الذکر حضرت فرمود: (پس از آن هنگام توبه برداشته خواهد شد...) دلالت دارد بر این که حضرت حجّت -عجل الله فرجه الشریف- توبه و ایمان را از کسانی که پیش از خروج دابّه الارض به کفر و طغیان آلوده بوده اند، می پذیرد. و هرگاه دابّه الارض خروج کند توبه برداشته شود، و کسی که پیش تر ایمان نداشته ایمان آوردن به کارش نمی آید.

و این چنین روایات مختلفی که در این باب آمده جمع می شود؛ در بعضی از این روایات آمده امام عصر -ارواحنا فداء- توبه را قبول می کند، که در بحث قتل کافرین آوردیم، و حاصل آن ها چنین است که آن حضرت اسلام را بر آن ها عرضه می کند، هر کس اطاعت نمود نجات یابد و هر کس نپذیرفت کشته می شود، و بعضی دیگر از روایات دلالت می کند بر این که آن حضرت اسلام را از کسانی که پیش از آن مسلمان نبوده اند نمی پذیرد و توبه کسی را قبول نمی کند، چنان که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام درباره قول خداوند -عزوجل-: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»^۳؛ آن روز که بعضی از آیات پروردگار رسد برای کسی که از پیش ایمان نیاورده یا با ایمانش خیری حاصل ننموده باشد،

۱. بحار الانوار: ۵۳/۵۳.

۲. بحار الانوار: ۵۳/۵۳.

۳. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

ایمان آوردنش سودی ندارد. فرمود: «الْآيَاتُ هُمُ الْأَيَّةُ الْمُشْطَرَّةُ وَالْآيَةُ الْمُتَنْظَرَةُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ»؛ آیات، امامان «مشطره»^۱ هستند و آیه منتظره قائم علیه السلام است، پس آن روز نفعی ندارد کسی را ایمانش، اگر پیش از آن که آن حضرت با شمشیر قیام کند ایمان نیاورده باشد - هرچند که به پدران او ایمان داشته است -^۲

و در حدیث مروی در بحار در وصف آن حضرت از امام ابو جعفر باقر علیه السلام چنین آمده: کسی را توبه نمی‌دهد و در راه خدا ملامت احدی او را نمی‌گیرد...^۳ و روایات دیگری که به ظاهر با هم تعارض دارند، و با این وجه، خلاصه مطلب چنین است که آن حضرت پیش از خروج دابة الارض توبه و ایمان را از مخالفین می‌پذیرد و پس از آن دیگر قبول نیست.

اگر بگویید: با توجه به روایتی که در تفسیر برهان درباره آیه: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ...»^۴ آمده، این وجه بعید به نظر می‌رسد؛ روایت چنین است: از امام ابو عبد الله صادق علیه السلام که فرمود: پیوسته خداوند را در زمین حجتی بوده که حلال و حرام را بداند و مردم را به راه خدا دعوت کند، و حجت از زمین قطع نمی‌شود مگر چهل روز پیش از روز قیامت، پس هنگامی که حجت رفع شود در توبه هم مسدود می‌گردد. «وَلَمْ يَنْفَعْ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُرْفَعَ الْحُجَّةُ...»^۵ و فایده نمی‌بخشد کسی را ایمانش، اگر ایمان نیاورده باشد پیش از آن که حجت برداشته شود.

در جواب می‌گویم: البته مردم در زمان ظهور امام علیه السلام از گناهان معصوم نخواهند شد، و منظور از این خبر این است که مکلف اگر معصیت کند و پیش از آن وقت معین توبه نماید، توبه‌اش قبول می‌شود، و هنگامی که حجت مرتفع گردد، در توبه نیز بسته می‌شود. بنابراین منافاتی بین این روایت و آن وجه نیست.

و به وجه دیگری نیز می‌شود بین این اخبار جمع کرد که شاید بهترین وجوه باشد؛ و آن این که حضرت مهدی علیه السلام توبه کسانی را که بدانند ایمان آن‌ها از روی حقیقت و اخلاص است، می‌پذیرد، ولی از کسانی که به زبان و ظاهر مؤمن باشند نمی‌پذیرد و دیگر کار از کار گذشته است. شاهد بر این مطلب را قبلاً آوردیم که آن حضرت حکم به باطن می‌کند - که اختصاص به

۱. این کلمه در کمال الدین آمده ولی در تفسیر برهان موجود نیست، به هر حال این کلمه یا از شطر به معنی اتصال گرفته شده، یعنی امامانی که سلسله آن‌ها به هم متصل است، و یا از شطیر به معنی غریب گرفته شده، اشاره به غریب آن‌ها و اینکه یارانی نداشتند تا حق خود را بگیرند، و در این امر منتظر حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - می‌باشند. (مؤلف)

۲. بحار الانوار: ۳/۵۴/۵۳.

۳. کمال الدین: ۲/۳۳۶.

۴. تفسیر البرهان: ۱/۵۶۴.

۵. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

او دارد - این راه حلی است که به خاطر حقیر رسیده.

و اما سید جلیل سید نعمت الله جزائری رحمته الله در کتاب الانوار النعمانیة چنین گفته: در این اخبار بسیار فکر می کردم و وجه جمع بین آن ها را می خواستم بدانم تا این که خداوند توفیق داد و بر حدیثی دست یافتم که بین این اخبار را جمع می کند، و حاصل آن حدیث این که: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام قیام می کند خداوند متعال عده ای از کسانی را که کافر محض مرده اند، زنده می کند - چنان که بیان این مطلب خواهد آمد - و آن حضرت از این افراد، دیگر توبه را نمی پذیرد که قبلاً مرده و عذاب الهی را به عیان دیده اند و از روی ناچاری می خواهند ایمان بیاورند، زیرا که توبه آن ها در آن حال مانند توبه فرعون است که چون به غرق شدن افتاد، گفت: توبه کردم. و خداوند در جوابش فرمود: ﴿الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ﴾^۱؛ حالا ایمان می آوری و حال آن که پیش از این به معصیت گذراندی، و توبه اش را قبول نکرد، و یا مثل کسی است که روح به گلویش رسیده و جایگاهش را در آتش دیده که اگر توبه کند توبه اش پذیرفته نیست؛ اما کسانی که در زمان ظهور زنده باشند و پیش از آن نمرده اند، یا باید ایمان داشته باشند یا کشته شوند.^۲

می گویم: این مطلب به خودی خود صحیح است، ولی اخبار آینده این جمع را نمی پذیرد، زیرا که ظاهر آن ها بیان وضع زندگان است - که بر تأمل کننده پوشیده نیست - ظاهراً مرحوم سید رحمته الله وقتی بر این حدیث دست یافت آن را به سلیقه خود، وجه جمع بین آن اخبار قرار داد. به هر حال وجه وجیه در این مبحث همان اول یا دوم است که ذکر کردیم.

۵ - از این که آن حضرت در حدیث دجال فرمود! (چشم راستش مسح شده...) وجه نامیده شدنش به (مسیح) معلوم می شود؛ درهم های اطلسی که مسکوک نیست، از همین جهت مسیح نام داشته و زمین مسطح را (مسحاء) گویند.

و از سخن صاحب قاموس وجه دیگری استفاده می شود و آن این که: به خاطر شوم بودن، دجال را مسیح نامند. وی در معنی تمسیح چنین گفته است: این که خداوند چیزی را مبارک یا ملعون بیافریند، از اضداد است. و مسیح عیسی را به خاطر برکتش بدین اسم نامیده اند، و در اشتقاق این کلمه پنجاه قول را - در شرحی که بر مشارق الانوار نگاشته ام - یاد آور شده ام.

۶ - صاحب قاموس در واژه «دجل» چنین گفته است: دُجیل بر وزن زُبیر؛ ثمامه قطران، و دجل

البعیر: شتر را قطران (= شیرۀ دخت ابله و ارز) مالید یا همه اندام شتر را قطران مالید؛ و از همین باب است دَجَّال چون همه زمین را فراگیرد، یا از دجل به معنی: دروغ گفت و سوزاند و جماع کرد و نواحی زمین را پیمود، و یا از دَجَّال تدجیلاً گرفته شده است به معنی پوشاندن و مطلقاً کردن - به خاطر نیرنگ او به باطل و یا از دَجَّال به معنی طلا یا آب طلا اخذ شده، چون گنجینه‌ها در پی او در حرکت است. یا از دَجَّال یعنی دستۀ شمشیر، یا از دَجَّاله برای رفیقان انبوه، یا از دَجَّال بر وزن سحاب به معنی سرگین - چون زمین را نجس می‌کند، یا از دجل مردم برای به دست آوردن گمشده‌ها، چون مردم از او پیروی می‌کنند.^۱

۷ - سید جزائری در کتاب الانوار النعمانیه گفته است: و اما دَجَّال؛ از حدیث شیخ صدوق دانستی از اصفهان خروج می‌کند و در اخبار بسیاری آمده که او از سیستان خروج می‌نماید. و می‌شود این اخبار را به این صورت جمع کرد که مکرر خروج خواهد داشت، چنان‌که احوال مختلفی دارد، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردمان بر او باد.^۲

۸ - شیخ ما امین الدین فضل بن الحسن الطبرسی در کتاب مجمع البیان در خبر مرسلی از پیغمبر اکرم ﷺ آورده که فرمود: هر که سورۀ کَهِف را تا هشت روز بخواند از هرگونه فتنه‌ای محفوظ می‌ماند، و اگر دجال در آن هشت روز خروج نماید، خداوند او را از فتنۀ دَجَّال مصون می‌گرداند.^۳ و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت آورده که فرمود: هر آن‌که ده آیه از سورۀ کَهِف را از حفظ بخواند فتنۀ دَجَّال به او ضرری نخواهد رساند و هر که تمام سورۀ را بخواند داخل بهشت می‌شود.^۴

و در خبر دیگری از آن حضرت آمده که فرمود: آیا شما را دلالت نکنم بر سورۀ‌ای که هنگام نزولش هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت کردند که عظمت آن‌ها بین آسمان و زمین را پر کرده بود؟ گفتند: چرا؛ فرمود: سورۀ اصحاب کَهِف، هر کس روز جمعه آن را بخواند خداوند تا جمعه دیگر به اضافه سه روز او را می‌آمزد، و نوری بخشیده می‌شود که تا آسمان می‌رسد و از فتنۀ دَجَّال محفوظ خواهد ماند.^۵

و در حدیث دیگری از آن حضرت منقول است که فرمود: شخصی که ده آیه از اوّل سورۀ

۱. قاموس: ۳/۳۷۴ (چاپ بیروت).

۲. الانوار النعمانیه: ۲/۱۱۰.

۳. مجمع البیان: ۶/۴۴۷.

۴. مجمع البیان: ۶/۴۴۷.

۵. مجمع البیان: ۶/۴۴۷.

کَهِف حفظ کند سپس دجال را درک نماید به او ضرری نمی‌رساند، و هر که اواخر سورۀ کَهِف را حفظ کند روز قیامت برای او نوری خواهد بود.^۱

حرف «ک»

۱- کمالات آن حضرت علیه السلام

اگر بشنوی مردی که کمال یا کمالاتی دارد، به ناراحتی یا ناراحتی‌هایی دچار شده، عقل تو را وامی‌دارد که به یاری‌اش برخیزی و برای خلاصی او اقدام کنی. و اگر توانی این کار را انجام دهی مبادرت به دعا نمایی که برای او فرج و خلاص حاصل آید، و شفقت و اخلاص هم در وجود تو نسبت به او پیدا می‌شود. اکنون که این مطلب را توجّه کردی می‌گویم: مولای ما حضرت صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- تمام مرزهای کمال را احاطه کرده و به برترین مراتب جمال و جلال دست یافته است، با این همه او مبتلا به اهل ضلالت و گمراهی است و دور مانده از اهل و عیال و خانه و وطن، و این معنی برای اهل بینش کاملاً روشن است. امّا عظمت مصیبت آن حضرت به مقدار عظمت خود او است. و امّا کمالاتش، زبان از بیان آن الکن و اندیشه‌ها از پرواز به قله‌های رفیع آن ناتوان می‌باشد. شاید با مطالعه این کتاب گوشه‌هایی از این مطالب را به دست آوری و از سرچشمۀ زلال آن سیراب شوی و در این جا نیز مطالبی می‌افزایم که بدانی آن حضرت مجموعه‌ای از کمالات پیامبران و امامان و مظهر آنان است.

در روایتی که شیخ اجل محمد بن الحسن الحرّ عاملی در کتاب «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» از کتاب «اثبات الرجعة» فضل بن شاذان به سند صحیح آورده چنین می‌خوانیم: از امام صادق علیه السلام است که فرمود: هیچ معجزه‌ای از معجزات انبیا و اوصیا نیست مگر این که خداوند تبارک و تعالی مثل آن را به دست قائم علیه السلام ظاهر می‌گرداند تا بر دشمنان اتمام حجت کند.^۲

و چه خوش گفته‌اند: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.

و نیز فاضل علامه مجلسی در بحار حدیثی از مفصل بن عمر از امام ابو عبد الله صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: و در آن هنگام آقای ما قائم علیه السلام به خانه خدا به پشت خود تکیه زده می‌گوید: ای

مردم! هر آن‌که می‌خواهد آدم و شیث را ببیند، بداند که من آدم و شیث هستم، و هر که می‌خواهد نوح و فرزندش سام را ببیند، بداند که من همان نوح و سامم. و هر شخصی که مایل است ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل می‌باشم. و هر که می‌خواهد موسی و یوشع را ببیند، من همان موسی و یوشع هستم. و هر کس می‌خواهد عیسی و شمعون را ببیند، من همان عیسی و شمعون هستم. و هر کس می‌خواهد محمد و امیر المؤمنین علی علیه السلام را ببیند، بداند که من همان محمد و علی علیه السلام هستم. و هر که می‌خواهد حسن و حسین علیه السلام را ببیند، بداند که من همان حسن و حسین علیه السلام هستم. و هر که می‌خواهد امامان از ذریه حسین علیه السلام را ببیند، بداند که من همان ائمه اطهار علیهم السلام هستم. دعوتم را بپذیرید و به نزد من جمع شوید که هر چه گفته‌اند و هر چه نگفته‌اند را به شما خبر می‌دهم.^۱

می‌گویم: این حدیث دلالت دارد بر این‌که تمام صفات انبیای عظام و مکارم ائمه اطهار علیهم السلام در وجود امام زمان ما - ارواحنا فداه - جمع است و از آن حضرت آشکار می‌گردد. و نیز روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آوردیم که: «نهمین آن‌ها قائمشان است و او ظاهر و باطن آن‌ها است» بر این معنی دلالت می‌کند.

همچنین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند خود از ابوبصیر روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام می‌فرمود: سنت‌های پیغمبران علیهم السلام و آنچه از غیبت‌ها برایشان واقع شد، در قائم ما اهل بیت نیز به طور کامل و صد در صد واقع خواهد شد. ابوبصیر گوید: عرض کردم: یا بن رسول الله! قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: ای ابوبصیر! او پنجمین از نسل فرزندان موسی است، او فرزند بهترین کنیزان است، غیبتی خواهد داشت که در آن باطل‌کیشان به تردید می‌افتند، سپس خداوند - عزوجل - او را آشکار می‌کند و بر دست او شرق و غرب زمین را فتح می‌نماید و حضرت روح الله، عیسی بن مریم از آسمان فرود می‌آید و پشت سرش نماز می‌خواند.^۲

حال که سخن به این جا رسید خوب است این مطلب را در سه فصل بیان نماییم. [فصل اول: شباهت آن حضرت به پیغمبران علیهم السلام؛ فصل دوم: شباهت آن حضرت به ائمه معصومین علیهم السلام؛ فصل سوم: شباهت آن حضرت به امام حسین علیه السلام].

فصل اول: شباهت آن حضرت علیه السلام به پیغمبران علیهم السلام

شباهت به آدم علیه السلام: خداوند آدم را خلیفه خود در تمام زمین قرار داد و او را وارث آن ساخت و چنین فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱؛ همانا من در زمین جانشینی قرار می‌دهم. و خداوند حضرت حجت علیه السلام را نیز وارث زمین، و خلیفه خود در زمین قرار خواهد داد، چنانکه از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام مروی است که در تفسیر آیه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾^۲؛ خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده که آنان را در زمین خلافت بخشد. فرمود: او قائم و اصحابش می‌باشند و هنگام ظهورش در مکه در حالی که دست بر صورت می‌کشد، می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَغَدَهُ وَأَوْزَنَّا الْأَرْضَ...﴾^۳؛ سپاس خداوندی که وعده‌اش را درباره ما راست گردانید و زمین را به میراث ما درآورد.^۴

و در حدیث مفضل آمده که: خروج می‌کند در حالی که ابری بالای سرش سایه افکنده و در آن منادی ندا می‌کند: این مهدی خلیفه خدا است، از او پیروی کنید.

گریه آدم علیه السلام: از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که فرموده: آدم علیه السلام آن قدر بر فراق بهشت گریست تا این که اشک از دو گونه‌اش مانند آبراه جاری شد.^۵ از امام صادق علیه السلام نیز همین معنی روایت شده است.^۶

حضرت قائم علیه السلام نیز - مانند آدم - گریه بسیار دارد، چنانکه در زیارت ناحیه از آن حضرت است که - خطاب به جدش حسین علیه السلام - می‌گوید: شب و روز برایت ندبه می‌کنم و به جای اشک بر تو خون می‌گیرم.

درباره آدم علیه السلام آیه نازل شده که: خداوند تمام اسم‌ها را به آدم تعلیم فرمود.^۷ و اما قائم - عجل الله فرجه الشریف - خداوند آنچه به آدم آموخت به او نیز آموخته و اضافه بر آن هم مطالب دیگری آموخته است، چه این که آدم بیست و پنج حرف از اسم اعظم را آموخته بود - چنانکه در حدیث آمده - و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هفتاد و دو حرف از آن را آموخت، و تمام اموری که خداوند متعال به

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

۳. سوره زمر، آیه ۷۴.

۴. تفسیر البرهان: ۱۴۶/۳.

۵. بحار الانوار: ۲۰۴/۱۱.

۶. بحار الانوار: ۳۲۰/۱۰۱.

۷. سوره بقره، آیه ۳۱.

پیامبرش داده، به اوصیای آن حضرت نیز داده شده تا به مولای ما حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف-.

و در خبر صحیحی ثقة الاسلام کلینی از حضرت امام صادق (ع) آورده فرمود: آن علمی که بر آدم (ع) نازل شد دیگر برداشته نشد، و هیچ عالمی نمرده مگر این که علمش را به ارث گذاشته است، زمین بدون عالم باقی نمی ماند.^۱

آدم (ع) زمین را با عبادت خدا زنده کرد، پس از آن که جَنّیان با کفر و طغیان‌شان آن را میرانده بودند. قائم (ع) نیز زمین را با دین خدا و عبادت و عدالت و برپایی حدودش زنده خواهد کرد، بعد از مردن آن به کفر و معصیت اهل زمین.

در بحار از حضرت ابو جعفر باقر (ع) درباره آیه: ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۲ زمین را پس از مرگ آن زنده می سازد.

آمده که فرمود: خداوند -عزوجل- به وسیله قائم (ع) زمین را بعد از مرگش زنده گرداند و منظور از مرگ آن، کفر اهل آن می باشد که کافر در حقیقت مرده است.^۳

و در وسائل درباره آیه: ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ آمده که حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر (ع) فرمود: به وسیله باران احیا نمی کند، بلکه خداوند مردانی برانگیزد که عدالت را زنده می کنند، و زمین به خاطر احیای عدالت، زنده می شود، و به درستی که اگر یک حدّ در زمین برپا شود، سودمندتر از چهل روز باران است.^۴

و در همان کتاب از پیامبر اکرم (ص) منقول است که فرمود: یک ساعت امام عادل بهتر است از عبادت هفتاد سال، و یک حدّ که برای خدا در زمین برپا شود سودمندتر است از چهل روز باران. باین همه تاکی و تاجند، آدم و قائم را باهم مقایسه کنم در حالی که آدم به خاطر قائم خلق شد. إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْمَكَارِمَ حَازَهَا فِي صَلْبِ آدَمَ لِإِمَامِ الْقَائِمِ

آن که مکارم اخلاق را آفرید همه را در صلب آدم قرار داد برای امام قائم -عجل الله فرجه الشریف-.

شباهت به هابیل (ع): نزدیک ترین و خویشاوندترین افراد، هابیل را کشت -یعنی برادرش قابیل- خداوند متعال در کتاب عزیز خود می فرماید: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا

۱. کافی: ۲۲۳/۱.

۲. سوره روم، آیه ۱۹.

۳. بحار الانوار: ۵۴/۵۱.

۴. وسائل الشیعه: ۳۰۸/۱۸.

فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ^۱؛ و بر آنان، داستان دو پسر آدم را به حق تلاوت کن، که چون قربانی ای تقدیم داشتند، از یکی از آنان پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، [قابیل به هابیل] گفت: تو را خواهم کشت. گفت: خداوند تنها از تقوی پیشگان می پذیرد.

همچنین نزدیک ترین و خویشاوندترین افراد، قصد کشتن امام قائم -روحی و ارواح العالمین فداه- را نمود و او عموی آن حضرت، جعفر کذاب بود، که از امام زین العابدین علیه السلام آمده است فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که سرکش زمانش را بر تفتیش امر ولی خدا و آن که در غیب الهی محفوظ و بر حرم پدرش موکل است وادار کند، به خاطر جهل او به ولادتش و حرص بر کشتنش -اگر بر او دست یابد- از روی طمع در میراث پدرش تا آن را به ناحق بگیرد.^۲

شبهات به شیث علیه السلام: هبة الله شیث، اجازه نیافت که علم خودش را آشکار کند، چنان که در روضه کافی روایت شده حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام در خبری طولانی چنین فرمود: وقتی هبة الله، پدرش آدم را دفن کرد، قابیل به نزدش آمد و گفت: ای هبة الله من دیدم که پدرم آدم تو را از علم آن قدر عطا کرد که به من عطا نکرد، و آن همان علمی است که برادرت هابیل به آن دعا کرد و قربانی اش قبول شد، و بدین جهت او را کشتم که فرزندی نداشته باشد تا بر فرزندان من افتخار کنند و بگویند ما فرزندان کسی هستیم که قربانی اش قبول شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانی او قبول نشد. و تو اگر علمی را که پدرم به تو اختصاص داده آشکار کنی تو را هم می کشم همان طور که برادرم هابیل را کشتم. پس هبة الله و فرزندان او مخفی می کردند آنچه از علم و ایمان نزد آن ها بود....^۳

حضرت قائم علیه السلام نیز اجازه نیافته که علم خود را آشکار کند تا روز وقت معین؛ چنان که درباره حضرتش روایت شده: هنگام ولادت بر زانو قرار گرفت و دو انگشت سبابه اش را به سوی آسمان بلند کرد، و عطسه ای زد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»؛ ستمگران پنداشته اند که حجت الهی باطل و نابود است، و حال آن که اگر در سخن گفتن به ما اجازه داده شود شک از بین می رود.^۴

این خبر را رئیس المحدثین شیخ صدوق در کمال الدین آورده است.

۲. کمال الدین: ۱/۳۲۰.

۴. کمال الدین: ۲/۴۳۰.

۱. سوره مائده، آیه ۲۷.

۳. روضه کافی: ۱۱۴.

شباهت به نوح علیه السلام: نوح، شیخ الانبیا است. از امام صادق و امام هادی علیه السلام روایت است که حضرت نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرد. و حضرت قائم علیه السلام شیخ الاوصیا است؛ (بنا به روایت کافی)، در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری متولد شد.^۱ پس عمر آن حضرت تاکنون -روز یکشنبه دهم ذی القعدة الحرام سال هزار و سیصد و سی و یک هجری - هزار و هشتاد و پنج سال می‌شود.

و از امام زین العابدین علیه السلام روایت است که فرمود: در قائم، روشی از آدم و نوح است و آن طول عمر می‌باشد.^۲ تمام این خبر قبلاً گذشت.

نوح علیه السلام زمین را با سخن خود از کافرین پاک کرد و گفت: پروردگارا! بر روی زمین دیار بشری از کافران برجای مگذار.^۳ قائم -عجل الله فرجه الشریف- نیز زمین را با شمشیر از لوث وجود کافرین پاک می‌گرداند تا جایی که هیچ اثری از آن‌ها باقی نماند -چنان‌که گذشت.

نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال صبر کرد، چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿قَلْبِكَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾^۴؛ پس در میان آنان هزار سال منهای پنجاه سال به سر برد، آن‌گاه طوفان آنان را فرو گرفت، در حالی که ایشان ستمکار بودند. قائم -عجل الله فرجه الشریف- نیز از اوّل امامتش تاکنون صبر کرده، و نمی‌داند تا کی صبر خواهد کرد.

هر که از نوح علیه السلام تخلف جست هلاک شد. هر که از قائم -عجل الله فرجه الشریف- تخلف جوید نیز هلاک می‌شود -چنان‌که در حدیث آمده -.^۵

فرج نوح علیه السلام و اصحابش را خداوند آن‌قدر به تأخیر انداخت تا این‌که بیشتر معتقدین به آن حضرت از او برگشتند. فرج قائم -عجل الله فرجه الشریف- را نیز خداوند آن‌قدر به تأخیر می‌اندازد که بیشتر معتقدین به آن حضرت از او برمی‌گردند -چنان‌که در حدیثی از امام عسکری علیه السلام آمده است -.^۶

۱. اصول کافی: ۵۱۴/۱.

۲. کمال الدین: ۳۲۲/۱.

۳. سوره نوح، آیه ۲۶.

۴. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۵. در بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: قیامت برپا نخواهد شد مگر اینکه قائم از ما بپاخیزد، و آن هنگامی است که خداوند به او اجازه دهد، هر کس از او پیروی کند نجات یابد و هر آن‌که از او تخلف جوید هلاک گردد. ای بندگان خدا! خدا را! که به سوی او بیایید هر چند بر روی برف و یخبندان باشد که او خلیفه خدا و خلیفه من است. (مؤلف)

۶. کمال الدین: ۳۸۵/۲.

ادریس علیه السلام به ظهور نوح علیه السلام بشارت داد، و به ظهور قائم -عجل الله فرجه الشریف- خداوند تعالی فرشتگان را بشارت داد و پیغمبر و امامان علیهم السلام بلکه پیغمبران گذشته ظهورش را بشارت دادند - که اگر بخواهیم آن‌ها را ذکر کنیم کتاب طولانی می‌شود -.

نדהای نوح علیه السلام به شرق و غرب عالم می‌رسید و این یکی از معجزات آن حضرت علیه السلام بود - چنان‌که در کتاب زبدة التصانیف آمده - قائم علیه السلام نیز هنگام ظهور، بین رکن و مقام می‌ایستد و فریادی برمی‌آورد و می‌گوید: ای نقبا و سرداران من؛ و ای خواص من؛ و ای کسانی که خداوند پیش از ظهور، آنان را بر روی زمین برای یاری من ذخیره کرده! با خواست و رغبت به سوی من آیید. پس صدای آن حضرت علیه السلام به آن‌ها می‌رسد در حالی که در محراب‌ها و بر فرش‌ها و رختخواب‌هایشان باشند و با یک فریاد، همه صدای او را می‌شنوند و هر یک از آن‌ها به گوشش می‌رسد، و به سوی آن صدا اجابت می‌کنند، و یک چشم برهم زدن نمی‌گذرد که همگی آن‌ها بین رکن و مقام قرار می‌گیرند، چنان‌که در حدیث مفضل از امام صادق علیه السلام آمده است.^۱

شبهات به ادریس علیه السلام: ادریس علیه السلام جد پدر نوح علیه السلام است که نامش اخنوخ بوده، خداوند او را به جایگاه بلندی بالا برد؛ گفته می‌شود: به آسمان چهارم بالا رفت. و گفته می‌شود که به آسمان ششم برده شد.

در مجمع البیان از مجاهد نقل کرده که گفت: ادریس به آسمان بالا برده شد، همان‌گونه که عیسی به آسمان برده شد، و او زنده است و نمرده. و دیگران گفته‌اند: بین آسمان چهارم و پنجم قبض روح شده است. این معنی از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است.^۲ قائم علیه السلام را نیز خداوند به جایگاه والایی به آسمان برد.

ادریس علیه السلام را خداوند بر بال فرشته‌ای نشانید که در فضای آسمان او را به پرواز درآورد، چنان‌که علی بن ابراهیم قمی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از کسی که برای او حدیث گفته بود، نقل کرده که گفت: امام ابو عبد الله صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر فرشته‌ای از فرشتگان غضب کرد و بال‌هایش را بُرید، و او را در یکی از جزیره‌های دریا افکند؛ پس زمانی طولانی - که خدا می‌داند - در آن دریا ماند. و چون خداوند ادریس را به رسالت برانگیخت، آن فرشته نزد وی آمد و گفت: ای پیغمبر خدا! دعا کن خداوند از من راضی شود و بال‌هایم را برگرداند. ادریس فرمود: آری، [چنین خواهم کرد]. آن‌گاه از پروردگار درخواست نمود، و

خداوند بال‌های آن فرشته را بازگرداند و از او راضی شد، سپس آن فرشته به ادریس گفت: آیا حاجتی داری؟ فرمود: آری! دوست دارم مرا به آسمان بالا ببری تا به ملک الموت نگاه کنم، چون با یاد او زندگی ندارم. پس فرشته او را برگرفت و بر بال‌های خود به آسمان‌ها برد تا به آسمان چهارم رسید که ناگهان دید ملک الموت سر خود را از روی تعجب حرکت می‌دهد. ادریس بر ملک الموت سلام کرد و به او گفت: چرا سرت را تکان می‌دهی؟ گفت: چون خداوند به من امر فرمود که تو را بین آسمان چهارم و پنجم قبض روح کنم. گفتم: پروردگارا! چگونه این کار را انجام دهم و حال آن‌که غلظت آسمان چهارم به مقدار پانصد سال راه است و از آسمان چهارم تا آسمان سوم مقدار پانصد سال راه است و غلظت آسمان سوم نیز پانصد سال است، و هر آسمان از مابین آن به همین ترتیب است، این چگونه شدنی است؟ سپس او را بین آسمان چهارم و پنجم قبض روح نمود. و همین است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَفَّعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾^۱؛ و ما او را به جایگاه بلندی رساندیم. و بدین جهت او را ادریس نامیدند که کتاب‌های بسیار درس می‌گفت.^۲ و گفته می‌شود که او در بهشت زنده است، و این قول مروی از ابن عباس است.

قائم علیه السلام را هم روح القدس بر بال خود گرفت و به آسمان‌ها برد. در حدیثی که در کتاب کمال الدین از حکیمه نقل شده، در باب میلاد حضرت قائم علیه السلام آمده است: پس امام حسن عسکری علیه السلام فرزندش را گرفت، در حالی که کبوترها بالای سرش پرواز می‌کردند، آن‌گاه امام به یکی از کبوترها بانگ زد که: او را بردار و حفظ کن و هر چهل روز به ما برگردان. آن کبوتر او را برگرفت و به سوی آسمان پرواز کرد؛ بقیه کبوترها نیز پیروی کردند. آن‌گاه شنیدم که حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) می‌فرمود: تو را به کسی می‌سپارم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد. نرجس گریه کرد، آن حضرت به او فرمود: آرام باشد که شیر جز از پستان‌های تو بر او حرام است و به زودی به تو باز خواهد گشت، چنان‌که موسی به مادرش بازگردانده شد. خدای -عزوجل- می‌فرماید: ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾^۳؛ سرانجام ما او را به مادرش بازگردانیم تا دیده‌اش روشنی یابد، و غمگین نشود.

حکیمه گوید: عرض کردم: این پرنده چیست؟ فرمود: این روح القدس است که موکل به امامان است. آن‌ها را تسدید و توفیق می‌دهد و به علم تربیت می‌کند....^۴

۱. سوره مریم، آیه ۵۷.

۲. تفسیر القمی: ۵۱/۲.

۳. سوره قصص، آیه ۱۳.

۴. کمال الدین: ۴۲۸/۲.

ادریس علیه السلام از قومش غایب شد، هنگامی که می خواستند او را بکشند - چنانکه در حدیثی از حضرت باقر علیه السلام آمده است - قائم علیه السلام نیز همین طور، هنگامی که دشمنان می خواستند آن حضرت را بکشند، غایب شد. چنانکه در بحث ظلم دشمنان بر آن حضرت در حرف «ظ» گذشت. غیبت ادریس علیه السلام به طول انجامید به حدی که شیعیان و پیروان او در سختی و شدت و فشار واقع شدند. قائم - عجل الله فرجه الشریف - نیز غیبتش طولانی است تا جایی که شیعیانش به منتهای سختی و فشار و مشقت واقع شوند. در بحار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: پیوسته وضع شما چنین خواهد بود تا این که در میان فتنه و جور، کسی متولد شود که مردم او را شناسند. آن گاه زمین به حدی از ظلم و ستم پر شود که هیچ کس نتواند «الله» بگوید [و نام حق ببرد] سپس خداوند - عزوجل - مردی از من و از عترت من برانگیزد که او زمین را پر از عدل سازد، هم چنان که قبل از او آن را پر از ظلم و ستم کرده باشند.^۱

و از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود: البته زمین پر از ظلم و جور می شود، تا جایی که کسی - جز مخفیانه - الله نگوید. سپس خداوند قومی صالح را می آورد که آن را پر از قسط و عدل نمایند، چنانکه از ظلم و جور پر شده است. و در حرف «ف» بعضی دلایل گذشت.

وقتی غیبت ادریس علیه السلام به طول انجامید، مردم بر توبه اتفاق کردند و به سوی خدا بازگشتند؛ خداوند متعال هم او را ظاهر ساخت و شدت و بدی را از آنان دور کرد. قائم - عجل الله فرجه الشریف - نیز همین طور است که اگر مردم بر توبه اتفاق کنند و تصمیم قطعی بر یاری اش داشته باشند، خدای تعالی او را ظاهر خواهد ساخت - که ان شاء الله در بخش هشتم مطالبی در این باره خواهد آمد.

هنگامی که ادریس علیه السلام ظهور کرد، پادشاه ستمگر و مردم برای او تسلیم شدند. قائم - عجل الله فرجه الشریف - نیز چنین است: هرگاه ظاهر شود، پادشاهان و امرای جبّار و مردم عالم به آن حضرت می گروند و سرفروود می آورند. اگر بخواهید بیش از این بر احوال ادریس اطلاع یابید به کتاب های مفصلی مانند کمال الدین و بحار و حیات القلوب مراجعه کنید، ما اگر بیش از این در این باره مطالبی ذکر کنیم از منظور اصلی مان می مانیم، لذا به همین مقدار اکتفا می کنیم، امید آن که خداوند ما را با اولیای خود محشور گرداند.

شباهت به هود علیه السلام: نام هود علیه السلام عابر است، و نوح علیه السلام ظهورش را بشارت داد. در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هنگامی که وفات نوح نزدیک شد، شیعیان و پیروان خود را فراخواند و گفت: بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که طاغوت‌ها ظاهر می‌شوند، و البته خداوند - عزوجل - به وسیله قیام‌کننده‌ای از فرزندانم که هود نامیده می‌شود بر شما گشایشی می‌رساند. او هیبت و سکینه و وقار دارد، در خلقت و اخلاق شبیه من است، و خداوند هنگام ظهور او دشمنان شما را به وسیله باد هلاک می‌کند. پس پیوسته منتظر و مراقب ظهور و قیام هود بودند، تا این که مدت بر آن‌ها طولانی شد و دل بیشترشان را قساوت گرفت. سپس خداوند متعال پیغمبرش، هود را فرستاد، بعد از آن که نومید شده بودند و بلا و گرفتاری وجودشان را پر کرده بود، و دشمنان به وسیله باد بدون نفع هلاک شدند، بادی که خداوند متعال آن را در قرآن چنین توصیف کرده است: ﴿مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالْزَمِيمِ﴾^۱؛ بر هیچ چیزی نگذشت مگر این که آن را همچون استخوان خاک شده ساخت. آنگاه غیبت بر او واقع شد تا این که هود علیه السلام ظاهر گشت.^۲ قائم علیه السلام را نیز با تمام خصوصیات پدران بزرگوارش مژده داده‌اند، و غیبت و ظهورش را بیان فرموده‌اند، که پاره‌ای از آن‌ها گذشت.

هود علیه السلام؛ خداوند - عزوجل - کافرین را به وسیله او هلاک کرد، و باد عظیم را بر آن‌ها فرستاد، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ * مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالْزَمِيمِ﴾^۳؛ بر آنان تندبادی بی‌باران فرستادیم که بر هیچ چیزی نگذشت مگر این که آن را همچون استخوان خاک شده ساخت. قائم علیه السلام نیز چنان است که خداوند متعال به وجود او جمعی از کافرین را به وسیله باد سیاهی نابود می‌کند. - چنان که در روایت مفضل گذشت، و در بحث ندهای آن حضرت ان شاء الله خواهد آمد -.

شباهت به صالح علیه السلام: صالح علیه السلام از قومش غایب شد و پس از آن که به سوی آن‌ها بازگشت، عده کثیری او را انکار کردند، چنان که در کمال الدین از امام ابو عبد الله صادق علیه السلام مروی است فرمود: صالح مدتی از قومش غایب شد، روزی که از آنان غیبت یافت، میانسال و خوش‌هیکل و خوش‌اندام بود، ریش انبوه و شکم خفته‌ای داشت، گونه‌هایش سبک و در میان مردمان میان‌بالا بود. هنگامی که به قومش بازگشت او را به صورتش نشناختند، و آن‌ها را بر سه طایفه دید: یک

۲. کمال الدین: ۱/۱۴۵.

۱. سوره ذاریات، آیه ۴۱.

۳. سوره ذاریات، آیه ۴۱ و ۴۲.

طایفه منکر و کافر، و طایفه دیگر اهل شک و تردید بودند، و طایفه سوم یقین و ایمان داشتند. اول، آن طایفه که اهل شک و تردید بودند را دعوت کرد، و به آنان گفت: من صالح هستم. آن‌ها او را تکذیب کردند، و دشنام دادند و راندند، و گفتند: خداوند از تو بیزار است، صالح به صورت تو نبود. سپس نزد منکرین و کافرین آمد، و آن‌ها را دعوت فرمود، ولی از او نپذیرفتند و به بدترین وجهی از او رمیدند. آن‌گاه نزد طایفه سوم آمد و گفت: من صالح هستم. نشانه‌ای بگو که بدانیم تو صالح هستی، چون ما تردید نداریم که خداوند تعالی آفریدگار است، هر کس را به هر شکل که بخواهد درمی آورد، ما در میان خودمان نشانه‌های قائم را به یکدیگر اطلاع داده و بررسی کرده‌ایم تا این‌که هرگاه بباید برای ما معلوم باشد و صحت آن به وسیله یک خبر آسمانی بر ما محقق گردد. صالح علیه السلام فرمود: من همان صالح هستم که شتر را برای شما برآورد. گفتند: راست می‌گویی؟ همین مطلب را ما با هم بررسی می‌کردیم. نشانه‌های آن چیست؟ فرمود: یک روز او آب می‌آشامید و روز دیگر شما. گفتند: ما به خداوند و آنچه تو از جانب او آورده‌ای ایمان داریم. این جا است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ ضَالِحًا مُّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ﴾^۱؛ همانا صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده است. و اهل یقین و ایمان گفتند: ﴿إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾^۲؛ ما به آنچه او فرستاده شده ایمان داریم. و کسانی که تکبر کردند - شک کنندگان - گفتند: ﴿إِنَّا بِالَّذِي آمَنَتْمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^۳؛ ما به آنچه شما ایمان آورده‌اید، کفر ورزیده‌ایم.

راوی گوید: آیا آن زمان، میان آن‌ها عالمی هم بود که به صالح آگاه باشد؟ فرمود: خداوند عادل‌تر از آن است که زمین را بدون عالمی بگذارد که مردم را به سوی خداوند رهبری کند، آن مردم تنها هفت روز پس از خروج صالح از میان آن‌ها، در حال حیرت که امامی را نمی‌شناختند به سر بردند، که در همان حال هم دین خدای - عزوجل - را در اختیار داشتند، و با هم متحد بودند، و چون صالح علیه السلام ظاهر شد، پیرامونش جمع شدند، و همانا مثل قائم علیه السلام نیز مثل صالح است.^۴ آری، قائم علیه السلام هم مانند صالح علیه السلام خواهد بود. آنچه بر صالح جاری شده بی‌کم و کاست بر او جاری می‌شود. با آن‌که در سنّ پیری و پس از عمری طولانی ظهور می‌کند، به صورت جوانی کم‌تر از چهل سال است.

۱. سوره اعراف، آیه ۷۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۷۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۷۶.

۴. کمال الدین: ۱/۱۳۶.

مردم نیز بر سه دسته خواهند بود: اهل یقین؛ شک؛ و انکار. اهل شک و انکار را دعوت می‌کند، و چون منکر شوند و نفی کنند، آن‌ها را می‌کشد. و اهل یقین از او نشانه می‌خواهند که به آن‌ها اراده می‌دهد، پس با او بیعت می‌کنند. و در تمام این‌ها روایاتی هست که بعضی از آن‌ها را پیش‌تر آوردیم و بعضی دیگر را بعداً خواهیم آورد -ان شاء الله تعالی-.

شباهت به ابراهیم علیه السلام: ابراهیم علیه السلام دوران حمل و ولادتش مخفیانه بود. قائم علیه السلام نیز حمل و ولادتش مخفی بود.

ابراهیم علیه السلام در یک روز به قدری رشد می‌کرد که دیگران در یک هفته رشد می‌کنند، و در یک هفته آن قدر رشد داشت که دیگران در یک ماه رشد می‌نمایند، و در یک ماه به مقداری که دیگران در یک سال رشد دارند. -چنان‌که از امام صادق علیه السلام روایت شده است -^۱ قائم علیه السلام نیز چنین بود، چنان‌که در خبر حکیمه علیه السلام آمده: پس از گذشت چهل روز به خانه حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) وارد شدم که ناگاه مولایم صاحب الزمان را دیدم که در خانه راه می‌رود، از او زیباروی‌تر و فصیح‌تر ندیدم. حضرت ابومحمد علیه السلام به من فرمود: این است مولود گرامی نزد خداوند -عزوجل- عرض کردم: ای آقای من چهل روزه است و من این وضع را در او می‌بینم؟ فرمود: ای عمه من! مگر ندانستی که ما گروه اوصیا در یک روز به مقدار یک هفته دیگران و در یک هفته به مقدار یک ماه دیگران و در یک ماه به مقدار یک سال دیگران رشد می‌کنیم.^۲

ابراهیم علیه السلام از مردم عزلت گزید، خداوند -عزوجل- به نقل از او فرموده: ﴿وَأَعْتَزَلَكَ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۳؛ و از شما آنچه غیر خداوند می‌پرستید، کناره می‌گیرم. قائم علیه السلام نیز از مردم اعتزال جسته که در حرف «ع» گذشت.

ابراهیم علیه السلام دو غیبت داشته است. قائم -عجل الله فرجه الشریف- نیز دو غیبت دارد.

ابراهیم علیه السلام هنگامی که در آتش افکنده شد، جبرئیل برایش جامه‌ای از بهشت آورد. قائم -عجل الله فرجه الشریف- نیز همان جامه را هنگامی که قیام کند خواهد پوشید. در کتاب کمال الدین از مفضل از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: آیا می‌دانی جامه یوسف چه بود؟ گفتم: نه. فرمود: وقتی برای ابراهیم علیه السلام آتش افروختند، جبرئیل علیه السلام یکی از جامه‌های بهشتی را آورد و بر او پوشانید، پس با آن جامه گرمی و سردی به او اثر نمی‌کرد. و چون هنگام وفاتش رسید، آن را در

۲. بحار الانوار: ۲۷/۵۱.

۱. بحار الانوار: ۱۹/۱۲.

۳. سوره مریم، آیه ۴۸.

بازوبندی قرار داد و بر اسحاق آویخت، و اسحاق هم بعداً آن را بر یعقوب آویخت، و هنگامی که یوسف متولد شد یعقوب آن را بر او آویخت، و این در بازوی او بود تا بر او گذشت آنچه گذشت، و هنگامی که یوسف علیه السلام آن پیراهن را از بازوبند بیرون ساخت، یعقوب بوی آن را شنید، همین است که خداوند به حکایت از او فرموده: ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ﴾^۱؛ همانا من بوی یوسف را می‌شنوم اگر مرا به کم‌عقلی نسبت ندهید. این همان پیراهنی است که از بهشت نازل شده بود.

عرض کردم: فدایت شوم! این پیراهن به که می‌رسد؟ فرمود: به اهل آن و پیراهن همراه قائم ماست هنگامی که خروج نماید. سپس فرمود: هر پیغمبری که علمی یا چیزی را وارث بود، به محمد صلی الله علیه و آله رسیده است.^۲

می‌گویم: این خبر با حدیثی که فاضل علامه مجلسی در بحار از نعمانی نقل کرده منافاتی ندارد. حدیث چنین است: به سند خود، از یعقوب بن شعیب، از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: آیا جامه قائم - عجل الله فرجه الشریف - را که در آن پیاخیزد به تو نشان دهم؟ عرض کردم: آری. پس آن حضرت جعبه‌ای را خواست و آن را گشود، و از آن پیراهن کرباسی بیرون آورد، و آن را باز کرد. دیدم آستین چپش خون آلود است. سپس فرمود: این همان پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله است روزی که دندان‌های جلوی‌ش ضربت دید آن را پوشیده بود و حضرت قائم علیه السلام همین پیراهن را بر تن دارد و قیام می‌کند. من آن خون را بوسیدم و بر صورت نهادم. سپس آن حضرت، آن را تا کرد و برداشت.^۳ زیرا که احتمال دارد هر یک از این دو پیراهن را در بعضی اوقات بپوشد، و محتمل است که پیراهن ابراهیم علیه السلام را با خود داشته، و بر بازویش بسته باشد یا مانند آن؛ زیرا که در حدیث اول صراحت ندارد که آن حضرت آن را پوشیده باشد. والله العالم.

ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را بنا نمود و حجر الاسود را در جایش نصب کرد. خداوند - عزوجل - می‌فرماید: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۴؛ و [به یاد آور] هنگامی که ابراهیم و نیز اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا بردند و گفتند: پروردگارا! از ما پذیر که همانا تو شنوای دانا هستی. و در برهان و غیر آن، از عقبه بن بشیر، از یکی از دو امام (باقی و صادق علیه السلام) روایت است که فرمود: خداوند - عزوجل - به ابراهیم دستور داد که خانه کعبه را

۱. سوره یوسف، آیه ۹۴.

۲. کمال الدین: ۱/۱۴۲.

۳. بحار الانوار: ۳۵۵/۵۲؛ و غیبت نعمانی: ۱۲۸.

۴. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

بسازد و پایه‌های آن را بنا نماید، و به مردم محل عبادت و مناسکشان را ارائه دهد. پس ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را هر روز به مقدار یک ساق می‌ساختند تا به جایگاه حجر الاسود رسیدند. حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس در این جا کوه ابوقییس او را ندا کرد که تو نزد من امانتی داری، آن‌گاه حجر الاسود را به ابراهیم داد و آن حضرت آن را در جای خودش نصب کرد.^۱

قائم علیه السلام نیز مانند آن را دارد. در بحار از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام مروی است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپا خیزد، مسجد الحرام را منهدم می‌کند تا به اساس آن برساند و مقام ابراهیم را به جایی که در آن بوده باز می‌گرداند....^۲

و در خرائج، از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه مروی است که گفت: در سال سیصد و سی و هفت به قصد تشرف به حج به بغداد رسیدم، آن سال بنا بود قرامطه حجر الاسود را به جایگاهش بازگردانند، و بیشترین کوشش من برای آن بود که به کسی که حجر الاسود را در جای خودش نصب می‌کند دست یابم، زیرا که در کتاب‌ها خوانده بودم که آن را جز حجت زمان کسی نمی‌تواند به جای خود نصب نماید -چنان‌که در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلام آن را در جای خود قرار داد - ولی به بیماری شدیدی دچار شدم که از آن بر خود ترسیدم، و با آن حال نتوانستم به سفر خود ادامه دهم، و می‌دانستم که ابن هشام به مکه سفر می‌کند، لذا نامه‌ای نوشتم و مهر کرده، به او سپردم. در آن نامه از مدت عمرم پرسیده بودم که آیا مرگ من در این بیماری است یا نه؟ و به ابن هشام گفتم: سعی من بر این است که این نامه به دست کسی که حجر الاسود را به جای خودش نصب می‌کند برسد، من تو را برای این کار فراخواندم.

ابن هشام گوید: وقتی به مکه رسیدم و موقع جای‌گذاری حجر الاسود فرارسید، به خدام حرم پولی دادم که در آن وقت معین بگذارند جایی باشم که بینم نصب کننده آن کیست، و آن‌ها را با خود همراه کردم تا ازدحام جمعیت را از من دور سازند، دیدم هر کس خواست حجر را در جایش نصب کند نمی‌توانست و حجر الاسود قرار نمی‌یافت و می‌افتاد.

پس جوانی گندمگون و خوش صورت آمد، آن را گرفت و در جایش قرار داد، آن چنان بند شد که انگار اصلاً از آن جا کنده نشده بود. فریادهای مردم به خاطر آن بلند شد و آن جوان رفت که از در خارج شود، من از جای خود برخاستم به دنبالش رفتم، مردم را از راست و چپ کنار

می‌زدم که خیال کردند دیوانه‌ام. مردم برای او راه می‌گشودند و من چشم از او نمی‌گرفتم تا از مردم جدا شد. من به سرعت می‌رفتم و او با تائی و آرامش می‌رفت، و چون به جایی رسید که غیر از من کسی او را نمی‌دید، به سمت من برگشت و فرمود: آنچه با خود داری پیش آور. من نامه را تقدیم کردم، بدون این‌که به آن نگاهی کند فرمود: به او بگو که از این بیماری ترسی بر تو نیست و مرگی که ناچار از آن است پس از سی سال می‌رسد. اشک در چشمم حلقه زد، و توانستم از جا حرکت کنم، مرا به حال خود گذاشت و رفت.

ابوالقاسم می‌گوید: این جریان را ابن هشام برایم گفت.

راوی می‌افزاید: پس از سی سال از آن ماجرا ابوالقاسم بیمار شد، به امور خود رسیدگی کرد، وصیت‌نامه‌اش را نوشت، و جدّیت عجیبی در این کار داشت. به او گفتند: این ترس چیست؟ امیدواریم خداوند به سلامت تو منت بگذارد؟ جواب داد: این همان سالی است که هشدار داده شدم و در همان بیماری درگذشت. خداوند رحمتش کند.^۱

ابراهیم علیه السلام را خداوند از آتش نجات داد، خدای -عزوجل- در کتاب خود می‌فرماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»^۲؛ ای آتش بر ابراهیم! سرد و سلامت باش. قائم علیه السلام نیز به همین ترتیب خواهد شد، چنان‌که در بعضی از کتاب‌ها از محمد بن زید کوفی از امام صادق علیه السلام منقول است فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام خروج می‌کند، شخصی از اصفهان نزد آن حضرت می‌آید، و معجزه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را تقاضا می‌کند؛ پس آن جناب دستور می‌دهد که آتش عظیمی برافروزند و این آیه را می‌خوانند: «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۳؛ پس منزّه است خداوندی که مالکیت و زمام همه چیز در دست اوست؛ و به سوی او بازگردانده می‌شود. سپس داخل آتش می‌شود و آن‌گاه به سلامت از آن بیرون می‌آید. آن مرد ملعون این معجزه را انکار می‌کند و می‌گوید: این سحر است. پس آن حضرت علیه السلام به آتش دستور می‌دهد، مرد را می‌گیرد و می‌سوزاند، و می‌فرماید: این سزای کسی است که صاحب الزمان و حجت الرحمن را انکار نماید. ابراهیم علیه السلام مردم را به سوی خداوند فرا خواند. خداوند فرماید: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»^۴؛ و در مردم به حج اعلام و دعوت عمومی کن. و در برهان از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام است که فرمود: ابراهیم در میان مردم به حج بانگ زد و گفت: ای مردم! من ابراهیم خلیل الله هستم، خداوند شما

۱. الخراج: باب ۱۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

۳. سوره یس، آیه ۸۳.

۴. سوره حج، آیه ۲۷.

را امر فرمود که حجّ این خانه را بجای آورید، پس شما حجّ را انجام دهید. و هر کس به حجّ می‌رود - تا روز قیامت - ابراهیم را اجابت کرده است.^۱ قائم علیه السلام نیز مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند، چنان‌که قبلاً مطالبی در حرف «د» گذشت. مطالب دیگری نیز ان شاء الله خواهد آمد.

شبهات به اسماعیل علیه السلام: اسماعیل علیه السلام؛ خداوند به ولادت او بشارت داد، چنان‌که فرمود: ﴿فَبَشِّرْهُنَّاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ﴾^۲؛ پس او را به پسر بردباری مژده دادیم. خداوند به ولادت و قیام قائم علیه السلام نیز بشارت داده است، چنان‌که در بخش سوم گذشت. همچنین پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام بشارت داده‌اند، و نیز بر این معنی دلالت می‌کند آنچه در کتاب‌های تبصرة الولی و بحار از اسماعیل بن علی نوبختی رحمه الله آمده که گفت: روزی در مرض فوت امام حسن عسکری علیه السلام در خدمتش بودم. آن حضرت به خادم خود عقید - غلام سیاه چهره‌ای که اهل نوبه و پیش از آن هم خدمتگزار امام علی النقی علیه السلام بود و امام حسن عسکری علیه السلام را بزرگ کرده بود - فرمود: ای عقید! قدری آب مصطکی برای من بجوشان. عقید اطاعت کرد و پس از فراهم شدن آب مصطکی، صیقل، مادر امام زمان - عجل الله فرجه الشریف - آن را به خدمت آن حضرت آورد.

حضرت ظرف را گرفت و خواست بیاشامد، ولی دست مبارکش لرزید و به دندان نازینش خورد، آن‌گاه آن را زمین نهاد و به عقید فرمود: داخل اتاق شو، خواهی دید کودکی در سجده است، او را نزد من بیاور.

ابوسهل [نوبختی] گوید: عقید گفت: هنگامی که برای آوردن آن کودک به اندرون اتاق رفتم، دیدم کودکی در حال سجده است و انگشت سیّابۀ خود را به سوی آسمان گرفته است. من سلام کردم، او نمازش را کوتاه کرد. عرض کردم: آقا شما را می‌طلبند که به خدمتش درآیی. در این موقع مادرش صیقل آمد، دستش را گرفت و او را نزد پدرش آورد.

ابوسهل گوید: موقعی که خدمت آن حضرت رسید، سلام کرد، دیدم رنگش بسان درّ سفید، موهای سرش کوتاه و میان دندان‌هایش گشاده بود. چون چشم امام حسن عسکری علیه السلام بر او افتاد گریه کرد و گفت: ای آقای خاندانم، این آب را به من بده که به سوی پروردگارم می‌روم. آقا زاده اطاعت کرد و ظرف آب مصطکی را برداشت و به دهان پدرش نزدیک برد تا آن را نوشید. سپس امام عسکری علیه السلام فرمود: مرا برای نماز آماده سازید. آن کودک حوله‌ای در دامن

۱. البرهان: ۱/۱۵۴؛ و کافی: ۲۰۵/۴.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۱.

امام گسترده، پس آن کودک پدر را وضو داد و آن حضرت سر و دو پایش را مسح کشید، آن‌گاه فرمود: ای فرزند! به تو مژده می‌دهم که صاحب الزمان و حجت خدا در روی زمین تویی، تو فرزند و جانشین منی، از من متولد شده‌ای و تو (محمّد) فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشی از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و خاتم ائمه طاهرين هستی، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به تو بشارت داده و نام و کنیه تو را گفته. این مطلب را پدرم از پدران طاهرين تو به من خبر داده است، درود خداوند بر اهل البیت باد، پروردگاران ستوده با عظمت است. این سخن را فرمود و همان موقع امام حسن بن علی عسکری علیه السلام بدرود حیات گفت. صلوات الله علیهم اجمعین.^۱

مؤلف گوید: وفات آن حضرت که بر اثر مسموم شدن صورت گرفت، هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت واقع شد و عمر شریفش بیست و هشت سال بود، صلوات الله علیه.

اسماعیل علیه السلام چشمه زمزم از زمین برایش جوشید. قائم علیه السلام نیز آب از سنگ سخت برایش خواهد جوشید - چنان‌که در بحث شباهت آن حضرت به موسی علیه السلام خواهد آمد - و چندین بار نیز آب از زمین برای آن بزرگوار جوشیده است. چنان‌که در بحار از کتاب تنبیه الخاطر از شیخ اجل علی بن ابراهیم عریضی علوی حسینی، از علی بن علی بن نما منقول است که گفت: حسن بن علی بن حمزه اقساسی در خانه شریف علی بن جعفر بن علی مدائنی علوی برای ما تعریف کرد که: پیرمردی رخت‌شوی در کوفه به زهد و پارسایی و عبادت و عزلت موصوف بود، و پیوسته در پی آثار و اخبار نیکان می‌رفت. در یکی از روزها که من در مجلس پدرم بودم، دیدم این پیرمرد برای پدرم سخن می‌گوید و پدرم خوب گوش می‌دهد.

پیرمرد می‌گفت: شبی در مسجد جعفری - که مسجدی قدیمی و در بیرون کوفه است - بودم، شب به نیمه رسیده بود، من در آن‌جا برای عبادت خلوت داشتم که ناگاه سه نفر داخل مسجد شدند و چون به وسط حیاط رسیدند یکی از آن‌ها به زمین نشست، سپس دست خود را به چپ و راست روی زمین کشید که آبی جوشید و از آن‌جا بیرون زد. آن‌گاه وضو گرفت و به آن دو نفر هم اشاره کرد، آن‌ها نیز وضو گرفتند، سپس جلو ایستاد و آن دو نفر به او اقتدا کردند، من هم رفتم به او اقتدا کردم و نماز خواندم.

وضع او مرا مبهوت کرد و آب بیرون آوردنش را بزرگ شمردم، پس از آن که نماز را سلام داد، از یکی از آن دو نفر که سمت راست من بود پرسیدم: این کیست؟ به من گفت: این صاحب الامر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. پیش رفتم و دست‌های مبارک حضرت را بوسیدم و عرضه داشتم: یا بن رسول الله! درباره شریف عمر فرزند حمزه چه می‌فرمایی آیا او بر حق است؟ فرمود: خیر، ولی بسا که هدایت شود و پیش از مرگ مرا می‌بیند.

راوی می‌گوید: این حدیث جالب را نگاشتیم، و مدتی از این قضیه گذشت تا این که شریف عمر فرزند حمزه وفات یافت و شنیده نشد که او امام زمان علیه السلام را دیده باشد. روزی با آن پیرمرد زاهد در جایی ملاقات نمودم و جریانی که گفته بود به یادش انداختم و از او -به طور ایراد- پرسیدم: مگر شما نگفتید شریف قبل از مرگش حضرت صاحب الامر را -که به او اشاره نمودی- خواهد دید؟ پیرمرد گفت: از کجا دانستی که او آن حضرت را ندیده است؟ بعد از آن روزی شریف ابوالمناقب پسر شریف عمر فرزند حمزه را دیدم، و درباره پدرش با او گفتگو کردم.

شریف ابوالمناقب گفت: در یکی از شب‌هایی که پدرم در بستر مرگ قرار داشت، نزد او بودم، آخر شب نیروی بدنی پدرم تحلیل رفته، صدایش ضعیف شده و درها به روی ما بسته بود. ناگهان مردی بر ما وارد شد که هیبت او ما را گرفت، و آمدنش را با وجود بسته بودن درها مهم تلقی کردیم، ولی توجهی نداشتیم که از وی سؤال کنیم. آن مرد کنار پدرم نشست، و مدتی آهسته با وی گفتگو کرد و پدرم می‌گریست. سپس برخاست و رفت و چون از دیدگان ما غایب شد، پدرم به سختی تکان خورد و گفت: مرا بنشانید، ما هم او را نشانیدیم چشم‌های خود را باز کرد و گفت: این شخص که نزد من بود کجاست؟ گفتم: از همانجا که آمده بود بازگشت. گفت: دنبالش بروید. رفتیم ولی او را دیگر نیافتیم، درها بسته بود. نزد پدر بازگشتیم و جریان را به او گفتیم، سپس از او پرسیدیم: این شخص که بود؟ گفت: این صاحب الامر علیه السلام بود، پس از آن سختی بیماری‌اش عود کرد و بیهوش شد.^۱

می‌گوییم: در حرف «ظ» مناسب این معنی گذشت، مراجعه شود.

اسماعیل علیه السلام گوسفند چرانی می‌کرد. قائم علیه السلام نیز این برنامه را خواهد داشت، در حدیث مفضل از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: و قسم به خدا ای مفضل! گویا می‌نگرم او را که داخل

مکه شده و جامه پیغمبر صلی الله علیه و آله را پوشیده و عمامه زردی به سر نهاده، و نعلین وصله شده پیغمبر را به پا کرده، و عصای آن حضرت را به دست گرفته، چند بز لاغر را می راند و با این وضع می رود تا به خانه کعبه می رسد. در آن هنگام کسی نیست که او را بشناسد، او در سن جوانی آشکار می گردد.^۱

اسماعیل علیه السلام تسلیم امر خدای - عزوجل - بود، او گفت: ﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^۲؛ ای پدر! آنچه امر می شوی انجام ده ان شاء الله مرا از صابرین خواهی یافت. قائم علیه السلام نیز تسلیم امر الهی است.

شبهات به اسحاق علیه السلام: اسحاق علیه السلام؛ خداوند تعالی - پس از آن که ساره از بچه دار شدن مأیوس شده بود - ولادت او را بشارت داد. خدای - عزوجل - چنین فرموده: ﴿وَأَمْرُكَ قَائِمَةٌ فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ، قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾^۳؛ زَنش در حالی که ایستاده بود [از خوشحالی] بخندید، پس او را به اسحاق و بعد از او به یعقوب بشارت دادیم. (سارا) گفت: آیا می شود من بزام در حالی که پیرزنی هستم و این شوهرم پیرمردی است! همانا این چیز شگفتی است.

قائم علیه السلام نیز بعد از آن که مردم از ولادت او مأیوس شدند، ولادتش بشارت داده شد، چنان که در خرائج از عیسی بن صبیح (یا مسیح) روایت شده که گفت: امام حسن عسکری علیه السلام با ما وارد زندان شد، من در حق او معرفت داشتم، به من فرمود: تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز عمر داری. کتاب دعایی همراه من بود که در آن تاریخ ولادتم نوشته شده بود، وقتی به آن نگرستم دیدم همان طور است که آن حضرت فرمود، سپس فرمود: آیا اولاد داری؟ عرض کردم: نه. دست به دعا برداشت که: خدایا! فرزندی به او روزی کن تا بازوی او باشد که فرزند چه خوب بازویی است. سپس به این بیت از شعر متمثل شد و گفت:

مَنْ كَانَ ذَا عَضِدٍ يُدْرِكُ ظِلَامَتَهُ إِنَّ الدَّلِيلَ الَّذِي لَيْسَتْ لَهُ عَضُدٌ

هر که بازویی داشته باشد حقوق پایمال شده خود را به دست می آورد، دلیل آن است که بازویی نداشته باشد.

به آن حضرت عرض کردم: آیا شما فرزند داری؟ فرمود: آری، به خدا سوگند! برای من

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۲. بحار الانوار: ۶/۵۳.

۳. سوره هود، آیه ۷۱ و ۷۲.

فرزندی خواهد بود که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، اما الان فرزندی ندارم، سپس باز (به این اشعار) متمثل شد، فرمود:

لَعَلَّكَ يَوْمًا أَنْ تَرَاني كَأَنَّمَا
بَنِي حَوَالِي الْأُسُودُ اللَّوَايِدُ
فَإِنَّ تَمِيمًا قَبْلَ أَنْ يَلِدَ الْحَصَى
أَقَامَ زَمَانًا وَهُوَ فِي النَّاسِ وَاحِدُ

شاید روزی فرا رسد تو ببینی که فرزندانم همچون شیرانی پیراومند هستند.

پس به راستی که تسیم، پیش از آن‌که فرزندان زیادی را به دنیا آورد روزگاری دراز در میان مردم تنها بود.^۱ شباهت به لوط علیه السلام: لوط علیه السلام؛ فرشتگان برای یاری‌اش نازل شدند: ﴿قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ﴾^۲؛ گفتند: ای لوط همانا ما فرستادگان پروردگارت هستیم، هرگز آنان به تو نمی‌رسند [که آزارت دهند]. قائم علیه السلام نیز، فرشتگان برای یاری‌اش فرود خواهند آمد، چنان‌که مطالبی در این زمینه گذشت، و در خبر کنیز حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) آمده که: وقتی سید - یعنی حضرت حجت علیه السلام - متولد شد نور درخشنده‌ای دید که از آن حضرت آشکار شد و تا افق آسمان رفت و پرندگان سفیدی را دید که از آسمان فرود می‌آیند، بال‌های خود را بر سر و صورت و بدنش می‌کشند، سپس پرواز می‌کنند. وقتی به حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) این مطلب را گفتم خندید و فرمود: این‌ها فرشتگانی هستند، فرود آمده‌اند تا به این مولود تبرک جویند، و این‌ها یاران او خواهند بود هنگامی که خروج می‌کند.^۳

در بحث قوت مؤمنین نیز مطالب مناسبی گذشت.

و نیز از شباهت‌های حضرت قائم علیه السلام به لوط این است که لوط علیه السلام از بلاد فاسقین بیرون رفت، حضرت قائم علیه السلام نیز از بلاد فاسقین بیرون رفته است.

شباهت به یعقوب علیه السلام: یعقوب علیه السلام؛ خداوند - پس از مدتی طولانی - پراکندگی او را جمع فرمود و فراهم آورد. قائم علیه السلام نیز، خداوند پریشانی و پراکندگی او را پس از مدتی درازتر جمع خواهد ساخت.

یعقوب علیه السلام برای یوسف آن‌قدر گریست که چشمانش از اندوه سفید شد در حالی که خشم خود را فرو می‌برد.^۴ قائم علیه السلام نیز برای جدّش حسین علیه السلام گریسته [و می‌گرید] و در زیارت ناحیه

۱. الخراج: ۷۲.

۲. سوره هود، آیه ۸۱.

۳. کمال الدین: ۴۳۱/۲.

۴. سوره یوسف، آیه ۸۴.

فرموده است: «وَلَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا»؛ به جای اشک بر تو خون می‌گیرم.^۱

یعقوب علیه السلام منتظر فرج بود و می‌گفت: «لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۲؛ از رحمت خداوند ناامید نشوید که همانا کسی، جز گروه کافران از رحمت خداوند مأیوس نشود. قائم علیه السلام نیز منتظر فرج است، چنان‌که روایات شاهد بر این معنی است.

شبهات به یوسف علیه السلام: یوسف علیه السلام زیباترین اهل زمان خود بود. قائم علیه السلام نیز زیباترین اهل زمان خود می‌باشد، چنان‌که در بحث جمال آن حضرت گذشت.

یوسف علیه السلام مدتی طولانی غایب شد تا این‌که برادران بر او داخل شدند پس آنان را شناخت در حالی که آن‌ها او را نشناختند.^۳

قائم علیه السلام نیز از خلق غایب شده، در عین حالی که در میان آن‌ها راه می‌رود و آنان را می‌شناسد ولی آن‌ها او را نمی‌شناسند، که در بحث غیبت آن حضرت در حرف «غ» گذشت.

یوسف علیه السلام، خداوند امرش را یک شبه اصلاح فرمود، که پادشاه مصر آن خواب را دید. قائم علیه السلام نیز، خداوند متعال امرش را در یک شب اصلاح می‌فرماید، پس در آن یک شب یاران آن حضرت را از بلاد دور جمع می‌کند.

شیخ صدوق در کمال الدین از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در صاحب این امر شباهتی از یوسف علیه السلام هست و آن این‌که خداوند - عز و جل - در یک شب امر او را اصلاح می‌فرماید.^۴ و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: مهدی از ما اهل البیت است، خداوند امر او را در یک شب اصلاح می‌کند.^۵

یوسف علیه السلام دچار زندان شد، وی گفت: «رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ»؛^۶ پروردگار!! زندان برایم خوش‌تر از چیزی است که اینان مرا به آن فرا می‌خوانند. قائم علیه السلام نیز، در حدیثی که از حضرت امام باقر علیه السلام آوردیم چنین آمده که فرمود: در صاحب این امر سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله هست - تا آن‌جا که فرمود - و اما سنت از یوسف، زندان و غیبت است.^۷

۱. بحار الانوار: ۳۲۰/۱۰۱.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۷.

۳. کمال الدین: ۳۲۹/۱.

۴. کمال الدین: ۳۲۹/۱.

۵. بحار الانوار: ۲۸۰/۵۲.

۶. سوره یوسف، آیه ۳۳.

۷. کمال الدین: ۳۲۹/۱.

می‌گویم: ای دوست پیرو خاندان عصمت از این بیان عبرت بگیر و در عظمت مصیبت و محنت مولایت، اندیشه کن که دنیا با همه فراخی و زمین با همه پهناوری‌اش برای او زندان شده، به طوری که از ستم معاندین و مخالفتشان ایمن نیست. از درگاه خداوند متعال می‌خواهیم که فرجش را تعجیل و خروجش را سهل و آسان گرداند.

یوسف علیه السلام چند سالی در زندان ماند. و اما قائم علیه السلام، ای کاش می‌دانستم که چقدر در این زندان غیبت به سر خواهد برد و کی بیرون خواهد آمد!

یوسف علیه السلام از خاص و عام غایب شد و از برادرانش مخفی ماند، و امر او بر پدرش یعقوب مشکل شد با این که مسافت میان او و خاندان و شیعیانش نزدیک بود -چنان که در حدیث آمده - . قائم علیه السلام نیز - چنان که در حدیث دیگری آمده - همین طور است. در کمال الدین از حضرت امام باقر علیه السلام در بیان شباهت حضرت قائم علیه السلام به جمعی از پیغمبران چنین است: و اما شباهت او به یوسف بن یعقوب علیه السلام، غیبت از خاص و عام، مخفی بودن از برادران و پوشیده شدن امر او از پدرش یعقوب پیغمبر علیه السلام با وجود نزدیک بودن مسافت بین آن حضرت با پدر و خاندان و پیروانش....^۱

می‌گویم: اخباری که دلالت می‌کند بر این که آن حضرت -عجل الله فرجه الشریف- با ما است و بر احوال ما آگاه می‌باشد، بسیار است که شاید بعضی از آن‌ها را در این کتاب بیاوریم، ان شاء الله تعالی.

شباهت به خضر علیه السلام: خضر علیه السلام؛ خداوند عمرش را طولانی نموده، و این موضوع نزد شیعه و سنی مسلم است و روایات بسیاری بر آن دلالت دارد، از جمله:

در بحار به نقل از مناقب از داوود رقی روایت شده که گفت: دو تن از برادرانم به قصد زیارت مسافرت کردند، یکی از آن دو از شدت تشنگی بی تاب شد به طوری که از الاغ خود به زمین افتاد و دیگری نیز دچار زحمت گردید، ولی از جای برخاست و نماز خواند و به درگاه خدا و پیغمبر و امیر المؤمنین و امامان علیهم السلام استغاثه کرد و یک یک آن‌ها را نام برد تا به نام جعفر بن محمد علیه السلام رسید و شروع کرد التماس کردن و آن حضرت را صدا زد، که ناگاه مردی را دید به بالینش ایستاده، می‌گوید: جریان تو چیست؟ ماجرای خود را برایش بازگو کرد. آن مرد قطعه

چوبی به او داد و گفت: این را بین دو لب او (دوست از حال رفته) بگذار. همین کار را کرد ناگهان دید او چشمش را گشود و برخاست نشست و اصلاً تشنگی احساس نمی‌کند، رفتند و قبر مطهر را زیارت کردند.

و چون به سوی کوفه مراجعت کردند، آن کسی که دعا کرده بود، به مدینه سفر کرد و بر امام صادق علیه السلام وارد شد، آن حضرت فرمود: بنشین، حال برادرت چگونه است؟ آن چوب کجاست؟ عرض کرد: ای آقای من! وقتی برادرم به آن حال افتاد خیلی غمناک شدم و هنگامی که خداوند روح او را بازگرداند از خوشحالی چوب را فراموش کردم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: ساعتی که تو در غم برادرت فرو رفتی برادرم خضر نزد من آمد، به دست او برای تو قطعه چوبی از درخت طوبی فرستادم. سپس آن حضرت به خادم خود رو کرد و گفت: برو آن عطردان را بیاور، خادم رفت و آن را آورد. حضرت آن را گشود و همان قطعه چوب را بیرون آورد و به آن شخص نشان داد تا آن را شناخت. سپس دوباره آن را به جای خود بازگرداند.^۱

قائم علیه السلام نیز، خداوند عمرش را طولانی قرار داده، بلکه از بعضی روایات استفاده می‌شود که حکمت این که عمر خضر طولانی شده این است که دلیل بر طول عمر قائم علیه السلام باشد. شیخ صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین در حدیثی طولانی که در باب هشتم ان شاء الله تعالی خواهیم آورد، از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: و اما بنده صالح خضر علیه السلام را خداوند عمر طولانی عنایت فرمود نه به خاطر نبوتی که برایش تقدیر کرده باشد یا کتابی که بر او نازل فرماید و نه آیینی که شرایع دیگر را نسخ نماید، و نه برای امامتی که بندگان خود را به اقتدای او ملزم سازد و نه اطاعتی که بر او فرض فرماید، بلکه چون در علم خداوند تبارک و تعالی گذشته بود که عمر قائم علیه السلام در دوران غیبت طولانی خواهد شد تا آن جا که بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند. خداوند عمر بنده صالح (خضر) را بدون سبب طولانی ساخت مگر به علت استدلال به وسیله آن بر عمر قائم علیه السلام و تا این که دلیل و برهان معاندین را قطع نماید که مردم را بر خداوند حجّتی نباشد.^۲

و نیز در کتاب کمال الدین از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: خضر علیه السلام از آب حیات آشامیده پس او زنده است و نمی‌میرد تا در صور دمیده شود و البته او نزد ما می‌آید و بر ما سلام

می‌کند، صدایش شنیده می‌شود ولی خودش دیده نمی‌گردد، و او هر جا که نامش به میان آید حاضر می‌شود، پس هر که از شما او را یاد کرد بر او سلام کند، او هر سال در مراسم حج حاضر است، تمام مناسک را انجام می‌دهد، در عرفه وقوف دارد، پس بر دعای مؤمنین آمین می‌گوید، خداوند وحشت قائم ما را هنگام غیبتش به وسیله او به انس مبدل می‌سازد، و تنهایی‌اش را به او برطرف می‌نماید.^۱

نام خضر علیه السلام بلیا است و بعضی اسم‌های دیگری گفته‌اند. علت این که خضر نامیده شده - چنان که از شیخ صدوق آمده - این است که بر چوب خشکی نمی‌نشست مگر این که سبز می‌شد، و نیز گفته شده که هرگاه نماز بگزارد اطرافش سبز می‌شود.^۲ و گفته‌اند: برای این که او در سرزمین سفیدی بود که به یکباره تکان خورد و از پی او سبز شد.

و در تلفظ خضر سه لهجه هست: ۱ - فتح خاء و سکون ضاد (خَضْر) ۲ - کسر خاء و سکون ضاد (خَضِر) ۳ - فتح خاء و کسر ضاد (خَضِر).

در نجم الثاقب روایت کرده که حضرت قائم علیه السلام به هر سرزمینی که بگذرد، سبز و پرگیا می‌شود و آب از آن جا می‌جوشد، و چون از آن جا برود آب فرو می‌رود و زمین به حال خود برمی‌گردد.^۳

می‌گویم: این خبر شواهد دیگری نیز دارد که آوردن آن‌ها با این مختصر سازگار نیست. خضر علیه السلام؛ خداوند متعال به او قدرت و نیرویی عنایت فرموده که به هر شکل که بخواهد، در می‌آید؛ چنان که علی بن ابراهیم در تفسیرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده.^۴ قائم علیه السلام را نیز خداوند همین قدرت عنایت فرموده، روایات و حکایاتی که بر این معنی دلالت می‌کند، بسیار است که قسمتی از آن‌ها را در این کتاب آورده‌ایم.

خضر علیه السلام مأمور به علم باطن بود، چنان که به موسی علیه السلام گفت: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾^۵؛ همانا تو هرگز همراه من صبر توانی کرد و چگونه صبر نمایی بر آنچه نسبت به آن علم و احاطه نداری؟ قائم علیه السلام نیز، مأمور به علم باطن است، چنان که در علم و حکم آن حضرت گذشت.

۲. کمال الدین: ۳۹۱/۲.

۴. تفسیر القمی: ۴۰۴.

۱. کمال الدین: ۳۹۰/۲.

۳. نجم الثاقب: ۸۴.

۵. سوره کهف، آیه ۶۷.

خضر علیه السلام؛ وجه کارهایش آشکار نشد مگر بعد از آن که خودش فاش کرد. قائم علیه السلام نیز، وجه غیبتش آن طور که باید مکشوف نمی شود مگر بعد از ظهور، چنان که در بحث غیبت آن حضرت در حرف «غ» گذشت.

خضر علیه السلام؛ هر سال در مراسم حج شرکت می کند و تمام مناسک را انجام می دهد. قائم علیه السلام نیز، هر سال در مراسم حج شرکت می کند و تمام مناسک را بجای می آورد. چنان که در بحث حج آن حضرت گذشت.

در این جا خوش دارم حکایت لطیف و روایت شریفی را بنگارم که فواید و عواید بسیاری در آن هست.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند خود از ابو نعیم انصاری و نیز علامه مجلسی در بحار از کتاب غیبت شیخ اجل محمد بن الحسن طوسی به سند خود از احمد بن محمد انصاری روایت کرده است، که گفت:

همراه با جماعتی از زهاد که تعدادشان به سی نفر می رسید و در میان آن ها فرد مخلصی جز محمد بن القاسم علوی عقیقی نبود، در مکه کنار مستجار بودم که روز ششم ذی الحجه سال دویست و نود و سه ناگهان جوانی از میان طواف بر ما برآمد که با دو پارچه احرام بسته بود و نعلینی در دست داشت، چون چشم ما به او افتاد همگی از هیبتش برخاستیم و هیچ یک از ما باقی نماند مگر این که از جای برخاست و بر او سلام کرد.

سپس نشست و به سمت راست و چپ متوجه شد، آن گاه فرمود: آیا می دانید حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام در دعای الحاح چه می گفت؟ پرسیدیم: چه می گفت؟ فرمود: او چنین می گفت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَبِهِ تَقُومُ الْأَرْضُ وَبِهِ تُفَرَّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِهِ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ تُفَرَّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَبِهِ أُخْصِيَتْ عَدَدَةُ الرِّمَالِ وَزِنَةُ الْجِبَالِ وَكَيْلُ الْبَخَارِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي قَرَجًا وَمَخْرَجًا»؛

پروردگارا! من از تو می خواهم به حق اسم تو که آسمان به آن برپا و زمین به آن برجاست و به وسیله آن، بین حق و باطل جدا می کنی و به آن پراکنده را جمع می نمایی، و به آن جمع شده را پراکنده می کنی، و با آن عدد شنها و وزن کوه ها و پیمانه دریاها را شماره کردی. از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و به امر من فرج و راه خلاصی قرار دهی.

سپس برخاست و در طواف داخل شد، ما هم برخاستیم؛ ایستادیم تا رفت، ولی فراموش کردیم که از او بپرسیم که کیست، تا فردا همان وقت که از میان طواف به سوی ما آمد، ما نیز -همانند روز قبل- به احترام او از جای برخاستیم، او در وسط نشست، و به راست و چپ نگاهی انداخت و فرمود: آیا می‌دانید که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از نماز فریضه چه می‌گفت؟ گفتیم: چه می‌گفت؟ فرمود: چنین می‌گفت:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ رَفَعْتَ الْأَصْوَاتَ وَدُعَيْتَ الدَّعَوَاتُ وَلَكَ عَنَّتِ الْوُجُوهُ وَلَكَ خَضَعَتِ الرُّقَابُ وَإِلَيْكَ التَّحَاكُمُ فِي الْأَعْمَالِ، يَا خَيْرَ مَسْئُولٍ وَخَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ، يَا ضَاقُ يَا بَارِي يَا مَنْ لَا يُخْلَفُ الْمِيعَادُ يَا مَنْ أَمَرَ بِالْدُّعَاءِ وَتَكْفَلُ بِالْإِجَابَةِ، يَا مَنْ قَالَ: أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، يَا مَنْ قَالَ: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ، يَا مَنْ قَالَ: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ، لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ، الْمُسْرِفُ وَأَنْتَ الْفَائِلُ: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»؛

پروردگارا! صداها به سوی تو بلند و دعاها به جانب تو خوانده می‌شود، و چهره‌ها [سرها] برای تو فرود آمده و گردن‌ها در برابر تو خضوع یافته و داوری اعمال به دست تو است. ای بهترین خواننده شدگان؛ و بهترین عطا کنندگان! ای راستین! ای پدید آورنده! ای آن‌که خلف وعده نمی‌کنی! ای آن‌که به دعا کردن فرمان داده‌ای و اجابت را عهده‌دار شده‌ای! ای خدایی که فرمودی: مرا بخوانید شما را اجابت کنم! ای آن‌که فرموده‌ای: و هرگاه بندگانم از من بپرسند، پس همانا من نزدیکم، دعای خواننده را هرگاه مرا بخواند اجابت نمایم! پس باید که مرا اجابت کنند، و به من ایمان آورند، باشد که راه رشد یابند. ای آن‌که فرموده‌ای: ای بندگانم که بر خود زیاده‌روی کرده‌اید! از رحمت خداوند ناامید نشوید که البته خداوند همه گناهان را می‌آمرزد. همانا اوست بسیار آمرزنده مهربان! تو را اجابت می‌کنم و بسیار یاریات نمایم، اینک منم در پیشگاه تو که زیاده‌روی کننده‌ام. و تویی آن خدایی که فرموده‌ای، از رحمت خدا ناامید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد.

آن‌گاه بار دیگر پس از این دعا به سمت راست و چپ نگرست، سپس فرمود: آیا می‌دانید امیر المؤمنین علیه السلام در سجده شکر چه می‌گفت؟ گفتیم: چه می‌گفت؟ فرمود: او می‌گفت:

«يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ الْخَافُ الْمَلْحِينَ إِلَّا جُودًا وَكَرَمًا، يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ مَا دَقَّ وَجَلٌّ لَا تَمْتَنِعُ إِسَائَتِي مِنْ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، فَأَنْتَ أَهْلُ الْجُودِ وَالْكَرَمِ وَالْعَفْوِ، يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهَ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ فَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَى الْعُفْوَةِ وَقَدْ اسْتَخَفَّظْتُهَا لَا حُجَّةَ لِي وَلَا

عَذْرَ لِي عِنْدَكَ أَبُوءُ إِلَيْكَ بِذُنُوبِي كُلِّهَا وَأَعْتَرَفُ بِهَا كَيْ تَغْفُو عَنِّي وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنِّي بُوْتُ (أَبُوءُ لَكَ - خ ل) إِلَيْكَ بِكُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَبِكُلِّ خَطِيئَةٍ أَخْطَأْتُهَا وَبِكُلِّ سَيِّئَةٍ عَمِلْتُهَا يَا رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَكْرَمُ؛

ای آن که اصرار الحاح کنندگان جز بخشندگی و دهش او را نیفزاید، ای آن که گنجینه های آسمان ها و زمین را داری، ای خدایی که گنج های هر ریز و کلان از آن تو است، بدی من از نیکی نمودنت نسبت به من تو را باز نمی دارد، من از تو درخواست می کنم که با من آنچه تو را سزد رفتار نمایی، که تو اهل بخشندگی و بزرگواری و گذشت هستی. ای پروردگار! ای خداوند! با من چنان کن که تو را سزد، تو بر کيفر توانایی و من آن را سزاوارم و هیچ دلیل و عذری به درگاه تو برابم نیست، با تمام گناهانم به سوی تو روی می آورم و به آن ها اقرار می کنم تا از من بگذری در حالی که تو بهتر از من آن ها را می دانی. به تو روی آوردم (روی آورم) با هر گناهی که مرتکب شده ام و هر خطایی که انجام داده ام و هر بدی که کرده ام. پروردگار! مرا بیامرز و رحم آور و از آنچه می دانی بگذر که همانا تو ارحمترین و گرامی ترین هستی.

آن گاه برخاست و ارد طواف شد ما نیز به احترام او برخاستیم، فردا همان وقت بازگشت و ما - همچون روزهای قبل - از او تجلیل کردیم. در میان ما نشست و به راست و چپ نظری افکند، سپس فرمود: علی بن الحسین سید العابدین (علیه السلام) در سجده خود این جا - اشاره به حجر اسماعیل زیر ناودان - چنین می گفت:

«عُبَيْدُكَ بِفَنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفَنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفَنَائِكَ، يَسْأَلُكَ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ»؛ بنده کوچکت در پیشگاه تو است. نیازمند تو به پیشگاه تو است، درخواست کننده ات بر آستانه تو است، از تو درخواست می کند آنچه را که جز تو کسی نتواند آن را انجام دهد.

سپس به سمت راست و چپ نگریست و به محمد بن القاسم علوی از میان ما نظری افکند و گفت: ای محمد بن القاسم! تو ان شاء الله بر وضع خیری هستی.

سپس برخاست و در طواف وارد شد، کسی از ما باقی نماند مگر این که دعاهایی که فرموده بود حفظ شد، ولی فراموش کردیم که درباره او گفتگو کنیم تا آخرین روز.

محمودی به ما گفت: آیا این شخص را می شناسید؟ گفتیم: نه. گفت: والله! این صاحب زمان شما است. گفتیم: ای ابوعلی! چگونه دانستی؟ یاد آور شد که او هفت سال است از خدای - عزوجل - می خواهد و دعا می کند که صاحب الزمان را ببیند.

۱. دعا در کمال الدین چنین است: «عُبَيْدُكَ بِفَنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفَنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفَنَائِكَ، أَسْأَلُكَ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ سِوَاكَ». (مؤلف)

می‌گوید: عصر روز عرفه ناگهان همان مرد را دیدم که دعایی می‌خواند که آن را درک و حفظ کردم. از او پرسیدم: از کجا هستی؟ فرمود: از مردم. گفتم: از کدام نژاد مردم؟ گفت: از عرب آن‌ها. گفتم: از کدامین تیره عرب؟ فرمود: از شریف‌ترین و بزرگوارترین آن‌ها. عرض کردم: شریف‌ترین و بزرگوارترین آن‌ها کیانند؟ فرمود: بنی‌هاشم. گفتم: از کدام خاندان بنی‌هاشم؟ فرمود: از صاحب برترین مقام‌ها و عالی‌ترین مراتب. عرض کردم: آن‌ها کدامین از بنی‌هاشمند؟ فرمود: از آن‌ها که سرها را شکافتند و مردم را اطعام کردند و در دل شب که مردم در خوابند نماز خواندند.

با خود گفتم که او علوی است و به همین خاطر که علوی بود او را دوست داشتم ولی یکباره از دیدگانم غایب شد و ندانستم که به آسمان بالا رفت یا در زمین فرو شد. از کسانی که در اطرافم بودند، پرسیدم: آیا این علوی را می‌شناسید؟ گفتند: آری، هر سال با ما پیاده به حج می‌آید. گفتم: سبحان الله، به خدا قسم! آثار راه رفتن در او نمی‌بینم، سپس با اندوه و غم فراوان به سوی مزدلفه رفتم و در آن، شب خوابیدم که در خواب رسول خدا ﷺ را دیدم به من فرمود: ای محمد! مطلوب خود را دیدی؟ عرض کردم: او کیست ای آقای من؟ فرمود: آن‌که امشب دیدی صاحب زمان شما بود.

وقتی این مطلب را به ما گفت، او را سرزنش کردیم که چرا زودتر به ما نگفت. جواب داد که تا آن وقت اصلاً فراموش کرده بودم.^۱

می‌گویم: بین روایت شیخ صدوق در کمال الدین و روایت فاضل مجلسی در بحار به نقل از غیبت شیخ طوسی، مختصر تفاوتی در بعضی الفاظ بود به طوری که در معنی تأثیری نمی‌گذاشت، مابین این دو روایت جمع کردیم. توفیق از خداست.

شبهات به الیاس علیه السلام: الیاس علیه السلام؛ خداوند عمرش را -همچون خضر علیه السلام - طولانی ساخت. قائم علیه السلام نیز خداوند تعالی عمرش را طولانی نموده است.

الیاس علیه السلام نیز -مانند خضر علیه السلام - هر سال به حج می‌رود و در آن‌جا با هم ملاقات می‌کنند، دلیل بر این معنی این‌که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به زید بن ارقم فرمود: اگر می‌خواهی شرّ آن‌ها (کفار و منافقین) به تو نرسد و نیرنگشان در تو کارگر نیفتد، هرگاه

صبح کردی بگو: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ به خداوند پناه می‌برم از شیطان رانده شده، به درستی که خداوند تو را از شر آن‌ها حفظ می‌کند که آن‌ها شیطان هستند (که بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر سخنانی مخفیانه القا می‌کنند).

و اگر می‌خواهی خداوند تو را از غرق شدن و سوختن و دزد، در امان بدارد، هرگاه صبح کردی بگو: «بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَضُرُّ الشُّوءَ إِلَّا اللَّهُ، بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَسُوقُ الْخَيْرَ إِلَّا اللَّهُ، بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ مَا يَكُونُ مِنْ نِعْمَةٍ فَرِنَ اللَّهُ، بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ».

که هرکس هنگامی که صبح کند سه مرتبه این را بگوید، از غرق شدن و سوختن و دزد محفوظ می‌ماند و هر آن‌که سه مرتبه در شب این کلمات را بخواند، تا صبح از غرق شدن و سوختگی و دزد ایمن خواهد بود. و خضر و الیاس هر سال در مراسم حج همدیگر را ملاقات می‌کنند و وقتی از هم جدا می‌شوند با این کلمات جدا می‌شوند، و این شعار شیعیان من است و با این دشمنان من از دوستانم جدا می‌شوند، هنگام خروج قائم آن‌ها.^۱ قائم علیه السلام، نیز هر سال به حج می‌رود - چنان‌که در باب شباهتش به خضر علیه السلام گذشت - و در بخش پنجم نیز مطالب مناسبی^۲ خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

الیاس علیه السلام، از قومش فرار کرد و از نظرشان غایب شد هنگامی که می‌خواستند او را بکشند. قائم علیه السلام نیز از قوم خود فرار کرد و از دیده مردم غایب شد هنگامی که می‌خواستند آن حضرت را بکشند.

الیاس علیه السلام، هفت سال غایب شد. قائم علیه السلام، نمی‌دانم تا کی غیبتش ادامه خواهد یافت. الیاس علیه السلام، در کوه دشواری سکونت کرد. قائم علیه السلام، در حدیث علی بن مهزیار اهوازی مروی در کمال الدین و بحار و تبصرة الولی و غیر این‌ها آمده که فرمود: پدرم ابو محمد علیه السلام به من سفارش کرد که مجاورت نکنم قومی را که خداوند بر آن‌ها غضب کرده و لعنتشان نموده و برای

۱. تفسیر العسکری: ۵. (چاپ جدید: ۱۹).

۲. در بیان اینکه از آثار نیکی که به وسیله دعا حاصل می‌شود تأسی به آن حضرت است، و عمری آن جناب را کنار بیت الله الحرام دیده بود که چنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ اجْزِ لِي مَا وَعَدْتَنِي؛ خدایا وعده‌ای که به من داده‌ای تحقق بخش». و در تأیید این مطلب روایتی است در کمال الدین از عبید بن زراره که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مردم امامشان را نمی‌یابند، پس او به موسم [حج] حاضر می‌شود و آنان را می‌بیند، ولی آن‌ها او را نمی‌بینند. (مؤلف)

آنان در دنیا و آخرت ننگ و خواری است و برای آن‌ها عذاب دردناکی است. و مرا دستور فرمود که از کوهساران جز دشوار آن‌ها و از بلاد، جز جاهای پست را برنگزینم و خداوند -مولای شما- تقیّه را آشکار فرمود، و آن را بر من گماشت، پس من در تقیّه‌ام تا روزی که اجازه داده شود خروج نمایم.

عرض کردم: ای آقای من! این امر کی خواهد بود؟ فرمود: هرگاه بین شما و راه کعبه فاصله و جدایی افتاد و آفتاب و ماه جمع شدند، و کواکب و ستارگان آن‌ها را در میان گرفتند...^۱

الیاس علیه السلام؛ خداوند متعال به دعایش یونس پیغمبر را در حالی که کودک بود بعد از چهارده روز از فوتش زنده کرد -چنان‌که در حدیث آمده -^۲ قائم علیه السلام نیز، خداوند متعال به برکتش و به دعایش مردگان بسیاری را زنده خواهد کرد پس از گذشت سال‌ها از مرگشان، از جمله اصحاب کهف، و بیست و پنج نفر از قوم موسی -که به حق قضاوت می‌کنند و با آن عدالت می‌نمایند- و یوشع بن نون وصی حضرت موسی، و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مالک اشتر، که در بحار و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده است.^۳ و ان شاء الله در حرف «ن» مطالبی در این باره خواهد آمد، و نیز خواهد آمد که الیاس علیه السلام هم از یاران حضرت قائم علیه السلام است. الیاس علیه السلام را خداوند به آسمان بالا برد، چنان‌که از ابن عباس روایت شده است. قائم علیه السلام را نیز خداوند متعال به آسمان برد، که در شباهت آن حضرت به ادریس گذشت.

الیاس علیه السلام؛ گفته می‌شود: به فریاد دردمندان می‌رسد و گمشدگان مضطر را در بیابان‌ها و دشت‌ها راهنمایی می‌کند، و خضر آن‌ها را در جزایر دریاها فریادرسی می‌نماید. این مطلب را مجلسی رحمته الله در کتاب حیات القلوب نقل کرده است. قائم علیه السلام نیز به دردمندان رسیدگی می‌کند و گمشدگان را هدایت می‌نماید و در خشکی و دریا -بلکه در زمین و آسمان- به فریاد بیچارگان می‌رسد. و این است فضل الهی که به هر که بخواهد عنایت می‌کند.

الیاس علیه السلام؛ به اذن خدای تعالی برایش از آسمان مائده آمده، چنان‌که در تفسیر برهان و غیر آن از انس روایت شده که گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از قلّه کوهی صدایی شنید که می‌گفت: خدایا! مرا از امت رحمت شده آمرزیده شده قرار ده. پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن جا رفت، ناگاه دید پیرمرد فرتوتی

۱. تبصرة الولی: ۷۸۱.

۲. و گفته‌اند: آنکه خداوند به دعای الیاس زنده‌اش کرد، الیسع بوده، والله العالم. (مؤلف)

۳. بحار الانوار: ۹۰/۵۳.

هست که قامتش سیصد ذراع می باشد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید با او معانقه کرد سپس گفت: من هر سال یکبار غذا می خورم و حالا وقت آن است که ناگاه مائده ای از آسمان فرود آید، و هر دو از آن خوردند. او الیاس علیه السلام بود.^۱ قائم علیه السلام نیز، برایش مائده از آسمان نازل شد، ما در این جا به آوردن یک واقعه شریف اکتفا می کنیم که مجلسی و غیر او از ابومحمد عیسی بن مهدی جوهری نقل کرده اند که گفت: در سال دویست و شصت و هشت به سوی حج بیرون رفتم، مقصدم مدینه بود زیرا که برای ما خبر صحیحی رسیده بود که حضرت صاحب الزمان - صلوات الله وسلامه علیه - [در آن جا] ظاهر شده است. در بین راه بیمار شدم، از فید^۲ که بیرون آمدیم، دل من هوس ماهی و خرما و ماست می کرد، هنگامی که به مدینه رسیدم برادران ایمانی مرا بشارت دادند که آن حضرت در صابر آشکار شده، به صابر رفتم و چون به بیابان آن مشرف شدم بزهای لاغری دیدم که به ساختمانی که در آن جا بود رفتند، من منتظر خواسته خود ماندم تا وقت نماز مغرب و عشا فرا رسید، نماز خواندم و دعا و تضرع و التماس کردم که ناگاه دیدم بدر خادم مرا می خواند: ای عیسی بن مهدی جوهری! وارد شو. من تکبیر و تهلیل گفتم و حمد و سپاس الهی بسیار بجای آوردم، و چون به حیاط ساختمان رسیدم، سفره گسترده ای دیدم. خادم مرا به کنار آن سفره برد و مرا بر آن نشانید، او به من گفت: مولایت تو را فرمان می دهد که آنچه در هنگام بیماری، وقتی از فید بیرون آمده بودی اشتها داشتی، بخور. گفتم: همین برهان مرا بس، اما چگونه بخورم در حالی که مولایم را ندیده ام. پس حضرت علیه السلام بانگ برداشت که: ای عیسی! غذایت را بخور که مرا خواهی دید. بر سفره نشستم دیدم ماهی داغ داغ در آن سفره هست، کنار آن خرما ی شبیه ترین خرماها به خرما ی ما و در کنارش دوغ. با خود گفتم: مریض و ماهی و خرما و دوغ؟! که آن حضرت علیه السلام فریاد زد: ای عیسی! آیا در امر ما شک می کنی؟ آیا تو بهتر می دانی که چه چیز به تو نفع می رساند و چه برایت ضرر دارد؟ من گریستم و از خداوند متعال طلب مغفرت کردم و از همه غذاهای موجود خوردم. وقتی دست برداشتم، جای دستم معلوم نبود، آن غذا را خوشمزه ترین غذاهای دنیا یافتم و از آن زیاد خوردم تا جایی که دیگر خجالت کشیدم. آن حضرت علیه السلام مرا صدا زد که: ای عیسی! خجالت نکش که این از غذاهای

۱. البرهان: ۳۳/۴.

۲. فید: گویند منزلی است در راه شام و گفته اند: شهرکی در نجد راه حجاج عراقی است. این دو قول را مؤلف مجمع البحرین آورده است. (مؤلف)

بهشتی است و آن را دست مخلوقی درست نکرده، من باز هم خوردم ولی هرچه می‌خوردم دلم نمی‌آمد که از آن دست بردارم، عاقبت عرضه داشتم: ای مولای من! کافی است.

در این هنگام آن حضرت مرا نزد خود فراخواند و فرمود: بیا نزد من. پیش خود گفتم: مولایم مرا صدا می‌زند در حالی که هنوز دستم را نشسته‌ام. آن حضرت بار دیگر صدا زد: ای عیسی! آیا غذایی که خورده‌ای احتیاج به شستن دست دارد؟ من دستم را بوییدم دیدم که از مشک و کافور خوشبوتر است، به خدمتش رفتم، نوری از او آشکار شد که دیدگانم را خیره کرد، و به طوری سراسیمه شدم که تصور کردم اختلال حواس برایم عارض شده. فرمود: ای عیسی! اگر تکذیب کنندگانی نبودند که بگویند او کجاست و کی بوده و در کجا متولد شده و چه کسی او را دیده و چه چیزی از ناحیه او برای شما ظاهر شده و به چه چیزی شما را خبر داده و چه معجزه‌ای از او برایتان ثابت شده؟ برای تو روا نبود که مرا ببینی، به خدا سوگند! مردم، امیر المؤمنین علیه السلام را برکنار کردند و علیه او توطئه نموده و بالاخره او را کشتند، و همچنین پدرانم را، و آن‌ها را تصدیق نکردند و به آن‌ها نسبت سحر و تسخیر جن دادند، با آن همه اموری که می‌دیدند و روایت می‌کردند. ای عیسی! دوستان ما را به آنچه دیده‌ای خبر ده، ولی مبادا به دشمنان ما بگویی. عرضه داشتم: ای مولای من! دعا کن که در عقیده‌ام ثابت و پایدار بمانم. فرمود: اگر خداوند تو را ثابت قدم نمی‌داشت مرا نمی‌دید، برو با پیروزی و رستگاری. از خدمتش بیرون آمدم در حالی که حمد و شکر بیشتری برای خداوند بجای می‌آوردم.^۱

شبهات به ذوالقرنین علیه السلام: ذوالقرنین پیغمبر نبود ولی مردم را به سوی خدا دعوت کرد و به تقوی و خداترسی می‌خواند. قائم علیه السلام نیز پیغمبر نیست، زیرا که بعد از پیغمبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دیگر پیغمبری نیست، ولی آن حضرت نیز به سوی خدای تعالی و تقوی و پرهیزکاری دعوت می‌کند.

ذوالقرنین بر مردم حجّت بود.^۲ قائم علیه السلام نیز بر همه اهل عالم حجّت است. ذوالقرنین؛ خداوند او را به آسمان دنیا بالا برد و از زمین برای او پرده برداری شد، همه جای زمین -از کوهساران و دشت‌ها و دره‌ها- و از مشرق تا مغرب همه را مشاهده کرد و خداوند به او

۱. بحار الانوار: ۶۸/۵۲

۲. در حدیث است که نامش عیاش و در حدیث دیگر است که نامش عیاشا بوده، و مجلسی رحمته الله گفته: از اخبار برمی‌آید که این غیر از اسکندر است و او در زمان ابراهیم و اولین پادشاهان بعد از نوح بوده است. (مؤلف)

از هر چیزی علمی عنایت فرمود که با آن، حق و باطل را بشناسد، و در دو شاخ او قطعه ابری قرار داد که در آن تاریکی‌ها و رعد و برق بود تا تأیید شود، سپس به زمین فرستاده شد و به او وحی شد که در دو ناحیه غرب و شرق زمین سیر کن. این را علامه مجلسی در مجلد پنجم بحار^۱ ضمن حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است. قائم علیه السلام نیز، خداوند تعالی او را به بالاتر از آسمان اول برد، سپس به زمین بازگردانده شد - چنان‌که گذشت -

ذوالقرنین از قومش غیبتی طولانی داشت. قائم علیه السلام نیز غیبتش طولانی است، و در حدیث احمد بن اسحاق از امام عسکری علیه السلام آمده که احمد گفت: چه سنتی از خضر و ذوالقرنین در او جاری است؟ فرمود: طول غیبت ای احمد...! این خبر به طور کامل در حرف «غ» در باب غیبت آن حضرت گذشت.

ذوالقرنین؛ بنابر آنچه در قرآن کریم آمده به خاور و باختر زمین رسید. قائم علیه السلام نیز، همین طور خواهد بود. در کتاب کمال الدین به سند خود از جابر انصاری روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: ذوالقرنین بنده صالحی بود که خداوند او را بر بندگان حجت قرار داده بود، پس قوم خود را به سوی خدا و تقوی فراخواند، آن‌ها بر شاخ او زدند که از نظرشان مدّتی غایب شد تا این‌که درباره‌اش گفتند: هلاک شد یا در کدام بیابان رفت؟ سپس ظاهر شد و به سوی قومش بازگشت، ولی آن‌ها بر شاخ دیگرش زدند، و در میان شما (= امت مسلمان) نیز کسی هست که بر سنت و روش او است، و به درستی که خداوند - عزوجل - ذوالقرنین را در زمین مکنت داد و برای او از هر چیزی سببی عنایت فرمود تا به شرق و غرب زمین رسید. خداوند - تبارک و تعالی - سنت او را در قائم از فرزندانم نیز جاری خواهد ساخت، تا به شرق و غرب زمین دست یابد، تا جایی که هیچ آبگاه و جایگاهی از آن - هموار و ناهموار، کوه و دشت - باقی نماند مگر این‌که زیر پاهای او قرار دهد، و خداوند - عزوجل - گنجینه‌های زمین و معادن آن را برایش آشکار می‌سازد، و او را به وسیله رعب یاری می‌کند، و زمین را به او پر از عدل و قسط می‌نماید چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.^۲

ذوالقرنین؛ مابین مشرق و مغرب را گرفت و تصرف کرد. قائم علیه السلام نیز، مشرق و مغرب زمین را به تصرف درخواهد آورد.

ذوالقرنین پیغمبر نبود ولی به او وحی شد - چنانکه در حدیث آمده - قائم علیه السلام همچنین پیغمبر نیست ولی - چنانکه در حدیثی نقل شده - به او وحی می‌شود.

ذوالقرنین بر ابر سوار شد. قائم علیه السلام نیز، بر ابر می‌نشیند. دلیل بر آن روایتی است که مرحوم مجلسی در بحار از بصائر و اختصاص نقل کرده که به سند خود از عبدالرحیم از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده‌اند که فرمود: ذوالقرنین میان دو ابر مخیر شد، ولی او ابرِ رام را انتخاب کرد، و ابرِ سخت برای صاحب شما ذخیره گردید. راوی گوید: عرض کردم: سخت کدام است؟ فرمود: هر آن ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق باشد، صاحب شما بر آن سوار می‌شود، باری، او سوار ابر می‌شود و به سبب‌ها می‌رسد، سبب‌های آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه، پنج معمور و دو بخش ویران.^۱

و در بصائر الدرجات به سند خود از سوره از امام باقر علیه السلام مثل همین روایت را آورده است.^۲ و به سند آن دو (بصائر و اختصاص) از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند به ذوالقرنین اختیار داد که از دو ابر رام و سخت یکی انتخاب کند، او رام را برگزید، و آن ابری است که برق و رعدی در آن نیست، و اگر سخت را اختیار می‌کرد، برایش میسر نمی‌شد، زیرا که خداوند آن را برای قائم علیه السلام ذخیره فرموده است.^۳

شباهت به شعیب پیغمبر علیه السلام: شعیب علیه السلام قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد تا این که عمرش طولانی و استخوان‌هایش کوفته شد، سپس از نظرشان غایب گشت - تا آن جا که خدا خواسته بود - و دوباره به صورت جوانی به آن‌ها بازگشت، این را فاضل مجلسی رحمه الله در مجلد پنجم بحار از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است.^۴

قائم علیه السلام نیز با وجود طول عمر به صورت جوانی ظاهر می‌شود که کم‌تر از چهل سال دارد، در بحار از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده: آن که از چهل سال بیشتر داشته باشد، صاحب این امر نیست.^۵ و اخبار متعددی به همین مضمون رسیده است.

شعیب علیه السلام، چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده، از محبت خداوند آن قدر گریست که دیدگانش از بین رفت، خدای - عزوجل - چشمانش را بازگرداند. دوباره گریست تا آن که نابینا شد، باز

۲. بصائر الدرجات: ۳۰۸.

۱. بحار الانوار: ۱۸۲/۱۲؛ الاختصاص: ۱۹۴.

۴. بحار الانوار: ۳۸۵/۱۲.

۳. بحار الانوار: ۱۸۳/۱۲.

۵. بحار الانوار: ۳۱۹/۵۲.

خداوند دیدگانش را بینا کرد باز هم گریست تا کور شد، بار دیگر خداوند بینایی را به او بازگرداند.^۱ قائم علیه السلام در زیارت ناحیه [خطاب به جدش حسین علیه السلام] چنین گفته است: «وَلَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ بَدَلُ الدَّمُوعِ دَمًا»؛ و به جای اشک بر تو خون می‌گیرم.

شعیب علیه السلام در قوم خود گفت: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲؛ آنچه خداوند باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید. قائم علیه السلام نیز، در کمال الدین آمده که حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام خروج کند به کعبه تکیه می‌زند، و سیصد و سیزده مرد نزدش حاضر می‌شوند، پس اولین سخنی که به زبان می‌آورد این آیه است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» سپس می‌گوید: من بقیه الله در زمین و خلیفه خدا و حجت او بر شما هستم. پس هیچ مسلمانی بر او سلام نمی‌کند، مگر این که چنین می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» و چون شماره یارانش به یک عقد که ده هزار نفر است رسید، خروج می‌کند. پس در زمین هیچ معبودی جز خداوند - عزوجل - باقی نمی‌ماند، بت‌ها و اصنام و غیر این‌ها نابود می‌شود و آتش در آن‌ها می‌افتد، و این امر پس از غیبتی طولانی خواهد بود تا خداوند معلوم سازد چه کسی در غیبت ایمان می‌آورد و اطاعت می‌کند.^۳

شعیب علیه السلام؛ تکذیب کنندگانش به آتشی که از ابری که در آن‌ها سایه افکنده بود بیرون آمد، سوختند، چنان‌که خداوند - عزوجل - می‌فرماید: «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۴؛ پس او را تکذیب کردند و آن‌گاه عذاب روز سایبان [ابر صاعقه‌خیز] آنان را فرو گرفت که همانا آن عذاب روز بزرگی بود. قائم علیه السلام نیز، تمام بت‌ها و معبودهای غیر خدا در زمان ظهورش خواهد سوخت، چنان‌که در حدیث گذشته دانستی.

شبهات به موسی علیه السلام؛ موسی علیه السلام؛ دوران حملش مخفی بود. قائم علیه السلام نیز همین‌طور، دوران حملش مخفی بود.

موسی علیه السلام؛ ولادتش مخفیانه صورت گرفت. قائم علیه السلام نیز، ولادتش مخفیانه انجام شد. موسی علیه السلام از قومش دو غیبت داشت که یکی از دیگری طولانی‌تر بود، غیبت اول از مصر بود و غیبت دوم هنگامی که به سوی میقات پروردگارش رفت، مدت غیبت نخستین بیست و هشت سال بود، چنان‌که در روایت شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از عبد الله بن سنان آمده که

۱. بحار الانوار: ۳۸۰/۱۲.

۲. سوره هود، آیه ۸۶.

۳. کمال الدین: ۳۳۱/۱.

۴. سوره شعراء، آیه ۱۸۹.

گفت: شنیدم، حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام می فرمود: در قائم علیه السلام سنتی از موسی بن عمران هست. عرضه داشتیم: سنتی که از موسی بن عمران در او هست چیست؟ فرمود: مخفی بودن ولادتش و غیبت از قومش. گفتم: موسی بن عمران علیه السلام چند وقت از قوم و اهلش غایب بود؟ فرمود: بیست و هشت سال.^۱ و مدت دومین غیبت چهل شب بود، خداوند متعال فرموده: ﴿مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾^۲؛ که میقات [وعده گاه] پروردگارش چهل شب به پایان رسید. قائم علیه السلام نیز، دو غیبت داشته یکی از دیگری طولانی تر -چنان که گذشت -

موسی علیه السلام؛ خداوند تعالی با او سخن گفت و چنین فرمود: ﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾^۳؛ همانا من به وسیله رسالت‌ها و کلام خودم تو را بر مردم برتری دادم، پس آنچه به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش.

قائم علیه السلام نیز همین طور، خداوند متعال با او سخن گفت هنگامی که آن حضرت را به سرپرده عرش بالا بردند، چنان که در بحار از حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام آمده که فرمود: هنگامی که پروردگار من مهدی این امت را به من موهبت فرمود، دو فرشته فرستاد او را به سرپرده عرش بردند تا این که او را در پیشگاه خداوند -عزوجل- نگهداشتند، از جانب خداوند خطاب آمد: مرحبا به تو ای بنده من، برای یاری دینم و آشکار نمودن امر و راهنمایی بندگانم، [برگزیده شده‌ای] سوگند خورده‌ام که به [خاطر] تو بگیرم و به [راه] تو بدهم و به تو ببخشایم و به تو عذاب کنم.^۴

موسی علیه السلام؛ از قوم خود و دیگران از ترس دشمنانش غایب شد، خداوند -عزوجل- می فرماید: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾^۵؛ پس از آن [دیار] ترسان و نگران بیرون رفت. قائم علیه السلام نیز از ترس دشمنان از قومش و غیر آن‌ها غایب شد.

موسی -علی نبینا وآله وعلیه السلام- وقتی غایب شد، قومش در منتهای رنج و فشار و مشقت و ذلت واقع شدند، که دشمنانشان پسران آن‌ها را می کشتند و زنانشان را زنده می گذاشتند. قائم علیه السلام، نیز شیعیانش و دوستانش در زمان غیبتش در منتهای سختی و فشار و ذلت می افتند (تا خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند پاک کند و کافرین را هلاک سازد).^۶

۱. کمال الدین: ۳۴۰/۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۴۴.

۴. بحار الانوار: ۲۷/۵۱.

۵. سوره قصص، آیه ۲۱.

۶. سوره آل عمران، آیه ۱۴۱.

در کمال الدین از حضرت باقر علیه السلام در بیان شباهت حضرت قائم علیه السلام به جمعی از پیغمبران آمده است که فرمود: و اما روش موسی علیه السلام ترس مداوم و طول غیبت و پنهان بودن ولادت و رنج و زحمت شیعیان بعد از او بر اثر آزار و خواری که از دشمنان ببینند تا آنگاه که خدای - عزوجل - ظهور حضرتش را اجازه دهد و او را یاری کند و بر دشمنش تأیید نماید.^۱

و در بحار از شیخ نعمانی به سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: بر این شیعه روزی بیاید که مانند بزهایی باشند که شیر درنده نداند روی کدام یک از آنها دست بگذارد، عزت آنها از دست رفته و احترامی برایشان نمانده و تکیه گاهی نداشته باشند.^۲

و در همان کتاب از امالی شیخ از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: زمین پر از ظلم و ستم خواهد شد تا جایی که احدی کلمه الله را جز مخفیانه نگوید، پس خداوند متعال قوم صالحی را خواهد آورد که آن را پر از قسط و عدل نمایند، چنانکه پر از ظلم و ستم شده باشد.^۳

و در همان کتاب در علامات زمان غیبت در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: و مؤمن را اندوهناک، ذلیل و خوار خواهی دید و ببینی که مؤمن جز در دلش نتواند باطل را انکار نماید، و ببینی که دوستان ما را به دروغ نسبت دهند و شهادتشان را نپذیرند، و ببینی که حکمران به خاطر کافر، مؤمن را خوار نماید.^۴

و از امیر المؤمنین علیه السلام در بیان حال شیعیان در آن زمان آمده: والله! آنچه آرزو دارید نخواهد شد، تا این که باطل جویان هلاک و جاهلان از غم گسیخته می شوند و تقوی پیشگان در امان بمانند.^۵ - که بسیار کمند - تا جایی که برای هر یک از شما جای پایی نماند، و تا آنجا که از مردار نزد صاحبش هم در نظر مردم بی ارزش تر شوید.^۶

و در حدیث دیگری آمده که در آن روزگار مؤمن هر شب و روز تمنای مرگ خواهد کرد.^۷ و اخبار در این باره بسیار است، ولی بدترین احوال، زمان خروج سفیانی است، که در بحار از کتاب غیبت شیخ طوسی به سند خود از عمر بن ابان کلبی از حضرت صادق علیه السلام آورده که فرمود: گویا سفیانی - یا نماینده سفیانی - را می بینم که در رحبه کوفه رحل اقامت افکنده، و

۱. کمال الدین: ۳۲۷/۱.

۲. بحار الانوار: ۱۱۴/۵۱.

۳. بحار الانوار: ۱۱۷/۵۱.

۴. بحار الانوار: ۲۵۷/۵۲ و ۲۵۸.

۵. منظور از هلاکت و امان در اینجا در امر دین است نه دنیا. (مترجم)

۶. الزام الناصب: ۲۲۹؛ چاپ جدید: ۳۰۳/۲.

۷. الزام الناصب: ۲۲۹؛ چاپ جدید: ۳۰۳/۲.

سخنگوی او در میان مردم اعلام کند: هرکس سر یکی از شیعیان علی علیه السلام را بیاورد، هزار درهم جایزه دارد. پس همسایه بر همسایه خود حمله می‌برد و می‌گوید: این از آن‌ها است، و سر از بدنش جدا می‌کند و هزار درهم می‌گیرد، و البته امارت و حکومت شما در آن روز جز به دست زنازادگان نخواهد بود، و گویا من آن نقابدار را می‌بینم، عرض کردم: نقابدار کیست؟ فرمود: مردی از شما است که معتقدات شما را قائل است، نقاب می‌پوشد و شماها را شناسایی می‌کند، به یک یک شما اشاره می‌کند تا دستگیر شوید او نیست مگر زاده حرام.^۱

می‌گویم: خروج سفیانی از جمله علائم حتمی پیش از ظهور حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- می‌باشد، چنان‌که روایات بسیاری در این باره آمده است، او از نوادگان بنی امیه -لعنهم الله تعالی- می‌باشد و نامش عثمان بن عینه [عنبسه] است.

و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: اگر سفیانی را بینی خبیث‌ترین مردم را دیده باشی، رنگش زرد و سرخ، و چشمش کبود است.^۲

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: پسر هند جگرخوار از وادی یابس خروج می‌کند، او مردی میان‌بالا، با صورت وحشتناک و جمجمه ضخیم و آبله‌رو می‌باشد.^۳ تفصیل مطالب در بحار و غیر آن مذکور است.

موسی علیه السلام؛ هنگامی که قومش در بیابان سرگردان و گم شدند و در آن حال سال‌ها بسر بردند، هرگاه فرزندی برایشان متولد می‌شد، پیراهنی بر او بود به قامت خودش -مانند پوست بدن- این را طبرسی در مجمع البیان نقل کرده است.^۴ قائم علیه السلام نیز، برای شیعیانش در عصر ظهور همین امر خواهد بود، چنان‌که در کتاب المحجة از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی قائم ما بپاخیزد، زمین به نور پروردگارش روشن می‌گردد، و بندگان از نور خورشید بی‌نیاز می‌شوند و شب و روز یکسان می‌گردد، و مرد در زمان آن حضرت هزار سال عمر کند، هر سال برایش پسری متولد شود، و دختری برایش متولد نگردد، پیراهنی به قامتش او را می‌پوشاند و هرچه بزرگ‌تر شود آن پوشش نیز بزرگ‌تر می‌گردد، و به هر رنگی که بخواهد می‌شود.^۵

موسی علیه السلام؛ بنی اسرائیل منتظر قیامش بودند، چون به آن‌ها خبر داده شده بود که فرج آن‌ها به

۱. بحار الانوار: ۲۱۵/۵۲.

۲. بحار الانوار: ۲۰۵/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۲۰۵/۵۲.

۴. مجمع البیان: ۱۱۲/۱.

۵. المحجة: ۱۸۴ - ۱۸۵.

دست او است. قائم علیه السلام نیز، شیعیانش منتظر هستند، زیرا که به آن‌ها خبر داده‌اند که فرجشان بر دست آن حضرت است، و در حرف «ف» مطالبی که بر این معنی دلالت داشت، گذشت. خداوند تعالی ما را از شیعیان و منتظران و مدافعان و فدائیان آن حضرت قرار دهد. مؤلف گوید:

فَيَا رَبِّ عَجِّلْ فِي ظُهُورِ إِمَامِنَا وَهَذَا دُعَاءُ لِلْبَرِيَّةِ شَامِلٌ

پروردگارا! در ظهور امام ما تعجیل فرمای و این دعا به سود همه بندگان است

موسی علیه السلام؛ خداوند متعال درباره‌اش می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ»^۱؛ ما به موسی کتاب را دادیم پس در آن اختلاف شد. طبرسی در مجمع البیان گفته: منظور این است که قومش در آن اختلاف کردند، یعنی در صحت کتابی که بر او فرود آمد.^۲ قائم علیه السلام نیز همین‌طور، در کتابی که با او است - که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کرد، یعنی همان قرآنی که نزد حضرت حجت علیه السلام هست - اختلاف می‌شود، دلیل بر آن روایتی است که در روضه کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درباره آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ»^۳؛ ما به موسی کتاب را دادیم پس در آن اختلاف شد. آمده که آن حضرت فرمود: در آن اختلاف کردند هم‌چنان که این امت در کتاب اختلاف نمودند، و در کتابی که با قائم هست نیز اختلاف خواهند کرد تا جایی که مردم بسیاری آن را منکر خواهند شد، که آن‌ها را پیش می‌کشد و گردنشان را می‌زند.^۴

و در بحار از شیخ طوسی به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود: اصحاب موسی به نهري آزمایش شدند و این همان است که خداوند تعالی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ»^۵؛ همانا خداوند شما را به نهر آبی خواهد آزمود. اصحاب قائم علیه السلام نیز به مانند آن مبتلا خواهند شد.^۶

موسی علیه السلام؛ خداوند متعال او را عصایی عنایت فرمود، و آن را معجزه آن جناب قرار داد. قائم علیه السلام، به همان عصا اختصاص یافته است، چنان‌که در کمال الدین از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: عصای موسی از آن آدم بود، سپس به شعیب رسید و آن‌گاه به موسی بن عمران رسید، آن عصا نزد ما است و من آن را پیش‌تر دیده‌ام، سبز رنگ است به همان وضعی که

۲. مجمع البیان: ۵/ ۱۹۸.

۴. روضه کافی: ۲۸۷.

۶. بحار الانوار: ۳۳۲/ ۵۲.

۱. سوره هود، آیه ۱۱۰.

۳. سوره هود، آیه ۱۱۰.

۵. سوره بقره، آیه ۲۴۹.

از درختش گرفته شده، و اگر استنطاق شود سخن می‌گوید، برای قائم ماعلیه آماده شده، به وسیله آن همان کارها را انجام دهد که موسی انجام می‌داد، و هرچه مأمور شود انجام می‌دهد، و هرکجا افکنده شود با زبان خود نیرنگ‌های دشمنان را برمی‌گیرد.^۱

و فاضل مجلسی در مجلد سیزدهم بحار به نقل از کتاب بصائر الدرجات همین روایت را آورده و در آن آمده است: برای قائم ماعلیه آماده شده تا هر آنچه موسی علیه السلام انجام می‌داد با آن عصا انجام دهد، و آن می‌ترساند و آنچه نیرنگ و جادو کنند می‌بلعد و آنچه امر شود انجام می‌دهد و به هر سوی که رو کند خدعه‌ها را می‌گیرد [و خنثی می‌کند] دولب - یا دو سر - دارد یکی در زمین و دیگری بالا که بین آن‌ها چهل ذراع است، با زبان خود نیرنگ‌های دشمنان را برمی‌گیرد.^۲

نظیر همین روایت را ثقة الاسلام کلینی در کافی آورده است.^۳

و در کتاب تذکرة الائمة منسوب به فاضل مجلسی - که هنوز نسبتش برایم ثابت نشده - از محمد بن زید کوفی روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از اهل فارس به نزد حضرت قائم علیه السلام می‌آید و از او معجزه موسی علیه السلام را درخواست می‌کند، پس آن حضرت عصا را می‌افکند و به صورت اژدها درمی‌آید، آن مرد می‌گوید: این سحر است. پس عصا - به امری شبیه امر موسی علیه السلام - آن مرد را می‌بلعد.

تذکر: این جا مناسب است درباره آن عصا و اوصاف آن مطالبی بیاوریم، عالم فاضل بزرگوار مجلسی در مجلد پنجم بحار از کتاب عرایس المجالس ثعلبی نقل کرده که گفت: در نام عصا اختلاف است، ابن جئیر گفته: اسمش ما شاء الله است، و مقاتل گفته: نامش نفعه است و بعضی: غیاث، و بعضی دیگر: علیق گفته‌اند.

و اما وصف آن و حوائجی که در آن برای موسی علیه السلام بود، آگاهان به علم گذشتگان چنین گفته‌اند: عصای موسی دو سر داشت که بیخ هر یک از آن‌ها کژی داشت و نیزه آهنینی در انتهایش بود، پس هرگاه موسی علیه السلام شب هنگام به بیابانی وارد می‌شد و مهتاب نبود، دو سر عصا تا آن جا که چشم کار می‌کرد روشنایی می‌داد، هرگاه با کمبود آب مواجه می‌شد، آن را در چاه وارد می‌کرد که تا ژرفای چاه امتداد می‌یافت، و سر آن مانند دلو می‌شد، و هر وقت به غذا نیاز

۱. کمال الدین: ۶۷۳/۲

۲. بحار الانوار: ۳۱۸/۵۲

۳. کافی: ۲۳۱/۱

داشت، با عصای خود به زمین می کوفت خوردنی ها از آن بیرون می آمد و چنان بود که هرگاه میوه ای اشتها می کرد آن را در زمین می نشاند، پس غنچه های همان درختی که موسی اشتها کرده بود در آن ظاهر می شد و همان موقع میوه می داد. و گفته می شود که عصای موسی از چوب بادم بود، هرگاه گرسنه می شد آن را در زمین می نشاند برگ و میوه می داد، و از آن بادم می خورد، و هرگاه با دشمن خود مقاتله می کرد بر دو شاخه عصا دو مار آشکار می شد که با هم نبرد می کردند، عصا را بر کوه سخت ناهموار می زد و نیز به درخت ها و خارها و گیاهان می زد راه باز می شد، و هر وقت می خواست از رودی بدون کشتی عبور کند عصا را بر آن می زد، راه وسیعی برایش باز می شد که در آن می رفت.

و آن حضرت - که درود خداوند بر او باد - گاهی از یک شاخه عصا شیر می نوشید و از دیگرش عسل، و چون در راه خسته می شد بر آن می نشست که به هر کجا می خواست بدون دیدن و پا زدن او را می رساند، و نیز راه را نشان می داد و با دشمنانش مقابله می کرد، هنگامی که موسی علیه السلام به بوی خوش نیازمند می شد، از آن عصا بوی خوشی بیرون می زد تا جایی که لباس های او را خوشبو می کرد، اگر در راهی بود که دزدانی داشت که مردم از آن ها ترس داشتند، عصا با او تکلم می کرد و به او می گفت: به فلان سمت راحت را تغییر ده. به وسیله آن برگ های درختان را برگوسفندان خود فرو می ریخت، با آن درندگان و مارها و حشرات را از خود دفع می کرد. چون به سفر می رفت آن را برگرده می نهاد و وسائل و لباس و غذا و آب و... را به آن می آویخت.^۱ تا آخر آنچه ذکر کرده که آوردن آن ها لزومی ندارد، و این مقدار را که آوردیم برای این بود که این عصا در این زمان متعلق و مخصوص به مولا و آقای ما حضرت مهدی - صلوات الله علیه - می باشد، چنان که اخبار حاکی از این امر می باشد.

و در مجلد سیزدهم بحار به نقل از نعمانی به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: عصای موسی چوب «آس» و از درخت بهشتی است که وقتی خواست به مدین برود جبرئیل آن را برایش آورد، و آن عصا با تابوت آدم در دریاچه طبریه است، نه می پوسند و نه تغییر می یابند، تا آن که قائم علیه السلام آن ها را هنگام قیامش بیرون آورد.^۲

موسی علیه السلام با ترس از مصر فرار کرد، خداوند - عزوجل - به نقل از او می فرماید: ﴿فَقَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا

خِفْتُكُمْ^۱؛ پس آن‌گاه که از [کیفر] شما بیمناک شدم از شما گریختم. قائم علیه السلام نیز، از ترس اشعار از شهرها گریخت و در بیابان‌های بی آب و علف مسکن گزید، با وجود این نزد مردم می‌آید، و در میان آن‌ها راه می‌رود و از احوالشان باخبر می‌شود، در حالی که آن‌ها حضرتش را نمی‌شناسند - چنان‌که گذشت - هنگام ظهورش نیز به خاطر ترس از سفیانی از مدینه فرار خواهد کرد. دلیل بر آن، روایتی است که در بحار و غیر آن از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام منقول است که درباره سفیانی - لعنه الله - فرمود: و سفیانی گروهی را به مدینه می‌فرستد، پس مهدی علیه السلام از آن‌جا به سوی مکه فرار می‌کند، به امیر ارتش سفیانی خبر می‌رسد که مهدی علیه السلام به سوی مکه رفته، لشکری در تعقیب آن حضرت می‌فرستد ولی به آن جناب نمی‌رسند، تا این‌که قائم علیه السلام هراسان و ترسان - به زوش موسی بن عمران - وارد مکه می‌شود و امیر ارتش سفیانی در بیابان بیداء فرود می‌آید، و جارچی از سوی آسمان به آن بیابان خطاب می‌کند که: «يَا بَيْدَاءُ! أُبَيْدِي الْقَوْمَ»؛ ای صحرای بیداء! این گروه را نابود کن، پس زمین آن‌ها را فرو می‌برد و فقط سه نفر از آن‌ها باقی می‌مانند که خداوند چهره هایشان را به پشت باز می‌گرداند و آن‌ها از قبیله کلب هستند، و درباره آن‌ها این آیه نازل شده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بَمَا تَزُنُّنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا قَرَرَدَهَا عَلَىٰ أَذْبَارِهَا»^۲؛ ای کسانی که کتاب به ایشان داده شده، به آنچه فرو فرستاده‌ایم و تصدیق کننده نشانه‌هایی است که همراه شما است ایمان آورید پیش از آن‌که چهره‌هایی را محو کنیم آن‌گاه به پشت سر باز گردانیم.^۳

موسی علیه السلام؛ خداوند دشمنش - قارون - را به زمین فرو برد، چنان‌که خداوند - عزوجل - می‌فرماید: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ»^۴؛ پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم. قائم علیه السلام نیز، - چنان‌که گذشت - خداوند متعال دشمنانش - لشکر سفیانی - را به زمین فرو خواهد برد.

موسی علیه السلام؛ چون دستش را برمی‌آورد می‌درخشید و سفیدی آن بینندگان را خیره می‌ساخت...^۵ قائم علیه السلام نیز، نورش می‌درخشد تا جایی که مردم از نور آفتاب و ماه بی‌نیاز شوند که ان شاء الله تعالی در بحث نور آن حضرت مطالبی در این باره خواهد آمد.

موسی علیه السلام؛ از سنگ برایش دوازده چشمه جوشید. قائم علیه السلام نیز، در بحار به نقل از نعمانی به

۲. سوره نساء، آیه ۴۷.

۴. سوره قصص، آیه ۸۱.

۱. سوره شعراء، آیه ۲۱.

۳. بحار الانوار: ۳۲۸/۵۲.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۰۸.

سند خود از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام ظهور نماید با پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتری سلیمان و سنگ و عصای موسی قیام خواهد کرد، پس دستور می دهد که منادی آن حضرت اعلام کند: هیچ کس از شما آب و غذا و علوفه برندارد. اصحاب آن حضرت می گویند: می خواهد ما و چهارپایانمان را از گرسنگی و تشنگی بکشد! پس آن حضرت حرکت می کند، اصحاب هم در خدمتش حرکت می کنند، و اولین منزلی که فرود می آید به سنگ می زند از آن غذا و آب و علوفه بیرون می آید، پس از آن می خورند و می آشامند و چهارپایان را نیز علوفه می دهند تا در پشت کوفه به نجف برسند.^۱

و در کمال الدین از آن حضرت (امام باقر علیه السلام) آمده که فرمود: چون قائم علیه السلام از مکه خروج نماید، سخنگوی آن حضرت بانگ می زند: احدی خوردنی و آشامیدنی با خود برندارد، و با خود سنگ موسی بن عمران را برمی دارد که بار شتری است و هیچ منزلی فرود نیابند مگر آن که از آن سنگ چشمه ها برآید، پس هرکه گرسنه باشد سیر و هرکه تشنه باشد سیراب خواهد شد، چهارپایان شان هم سیر و سیراب می شود تا این که به نجف در پشت کوفه فرود آیند.^۲

می گویم: ثقة الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی نظیر همین روایت را از امام صادق از پدرش علیه السلام با اندک تفاوتی آورده است.^۳

و در خرائج از امام صادق از پدرش علیه السلام آورده که فرمود: چون قائم علیه السلام در مکه قیام کند و بخواهد به کوفه برود، سخنگوی آن حضرت ندا می کند: کسی از شما خوردنی و آشامیدنی برندارد، و آن حضرت سنگ موسی بن عمران را - که از آن دوازده چشمه جوشید - با خود برمی دارد، پس به هیچ منزلی فرود نیاید مگر این که آن را نصب فرماید و چشمه ها از آن جوشد، پس هرکه گرسنه باشد سیر و هرکه تشنه باشد سیراب می گردد و همین توشه آن ها خواهد بود تا به نجف برسند - پیش تر از کوفه - و چون به آن جا فرود آیند آب و شیر از آن پیوسته جاری خواهد بود، هرکه گرسنه باشد سیر و هرکه تشنه باشد سیراب می گردند.^۴

موسی علیه السلام؛ فرعون برای رسیدن به او افراد بسیاری را کشت، ولی آنچه خدا خواست همان شد. قائم علیه السلام نیز، فرعون های زمان ائمه اطهار علیهم السلام به منظور قتل حضرتش چه بسیار از فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشتند، چنان که در کمال الدین از امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی طولانی در بیان

۱. بحار الانوار: ۳۵۱/۵۲؛ غیبت نعمانی: ۲۳۸.

۲. کمال الدین: ۶۷۰/۲.

۳. کافی: ۲۳۱/۱.

۴. الخرائج: ۱۱۰.

شبهات آن حضرت به موسی علیه السلام چنین آمده: وقتی فرعون مطلع شد که زوال و نابودی حکومتش بر دست او (موسی) است دستور داد کاهنان را حاضر کنند، پس آن‌ها او را بر نسب براندازنده حکومتش دلالت کردند، و این که آن شخص از بنی اسرائیل است، پس پیوسته دستور می داد که شکم زنان باردار بنی اسرائیل را پاره کنند تا آن جا که بیست و چند هزار نوزاد را کشت ولی نتوانست به موسی دست یابد، زیرا که خداوند -تبارک و تعالی- او را حفظ کرد، و همین طور بنی امیه و بنی العباس وقتی دانستند که سقوط سلطنت و ریاست امرا و جبارانشان به دست قائم ما خواهد بود، به دشمنی ما پرداختند و شمشیرهای خود را در کشتن آل رسول صلی الله علیه و آله و نابود کردن نسل آن حضرت به کار گرفتند به طمع این که به قتل قائم علیه السلام دست یابند. البته خداوند -عزوجل- نمی پذیرد که امر خود را برای یکی از ستمکاران فاش نماید، مگر این که نور خود را به کمال رساند هر چند که مشرکین را خوش نیاید.^۱ این حدیث طولانی در بخش هشتم خواهد آمد. موسی علیه السلام؛ خداوند در یک شب امرش را اصلاح فرمود. قائم علیه السلام نیز، خداوند در یک شب امرش را اصلاح خواهد کرد، چنان که در کمال الدین از حضرت امام جواد علیه السلام در وصف حضرت قائم علیه السلام روایت شده فرمود: و به تحقیق که خداوند تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح خواهد کرد، هم چنان که امر کلیم خود موسی علیه السلام را در یک شب اصلاح فرمود که برای برگرفتن آتش برای خانواده اش رفت ولی در حالی که به پیغمبری و رسالت مبعوث شده بود، بازگشت.^۲ و ان شاء الله این حدیث به طور کامل در بخش هشتم خواهد آمد.

موسی علیه السلام؛ خداوند متعال به منظور امتحان قومش ظهور آن حضرت را تأخیر انداخت، تا کسانی که گوساله پرستیدند از کسانی که خدای -عزوجل- را پرستیدند، جدا شوند. قائم علیه السلام نیز، خداوند به همین منظور ظهورش را به تأخیر انداخته است، که مطالبی در این باره گذشت.

شبهات به هارون علیه السلام: هارون علیه السلام را خداوند متعال به آسمان بالا برد، سپس بار دیگر به زمین بازگرداند، چنان که در مجلد پنجم بحار در روایت مسندی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: موسی به هارون گفت: بیا با هم به کوه طور سینا برویم. چون با هم رفتند ناگاه خانه ای دیدند که بر در آن درختی بود بر روی آن دو پیراهن، موسی به هارون گفت: جامه هایت را برفکن و داخل این خانه شو و این دو حله را ببر کن و بر تخت بخواب. هارون همین کار را

کرد، چون بر تخت آرמיד، خداوند او را به سوی خود قبض کرد و خانه و درخت برداشته شد، موسی به بنی اسرائیل بازگشت و به آن‌ها خبر داد که خداوند هارون را قبض روح کرد و به سوی خود بالا برد. گفتند: دروغ می‌گویی تو او را کشته‌ای، موسی به درگاه الهی شکوه کرد، خداوند متعال به فرشتگان امر فرمود تا هارون را بر تختی مابین زمین و آسمان فرود آوردند تا این‌که بنی اسرائیل او را دیدند و دانستند که مرده است.^۱ نزدیک به همین روایت از صاحب الکامل نقل شده است. قائم علیه السلام را نیز، خداوند بعد از ولادت به آسمان بالا برد، سپس به سوی زمین بازگرداند - چنان‌که در شباهت آن حضرت به موسی علیه السلام گذشت -

هارون علیه السلام از راه دور سخن موسی را می‌شنید هم‌چنان که موسی سخن هارون را از دور می‌شنید، این نکته را صاحب کتاب بدایع الزهور آورده. قائم علیه السلام نیز، در روضه کافی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: هنگامی که قائم ما بپاخیزد خداوند - عزوجل - در گوش‌ها و چشم‌های شیعیان ما خواهد افزود به طوری که بین آن‌ها و حضرت قائم علیه السلام پیکی نخواهد بود، با آن‌ها سخن می‌گوید و آن‌ها می‌شنوند، و به او نگاه می‌کنند در حالی که در جای خودش باشد.^۲

شباهت به یوشع علیه السلام:

یوشع علیه السلام؛ پس از وفات موسی علیه السلام منافقان امت آن حضرت با او جنگ کردند. قائم علیه السلام نیز، منافقان این امت با او جنگ خواهند کرد - چنان‌که در حرف «خ» مطالبی در این زمینه گذشت - یوشع علیه السلام؛ خورشید برایش بازگشت. قائم علیه السلام نیز، با مهر و ماه سخن می‌گوید و آن‌ها را صدا می‌زند، و آن‌ها به او پاسخ می‌دهند - چنان‌که علامه مجلسی در بحار از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم علیه السلام سیصد و نه سال زمامداری می‌کند - همان قدر که اهل کهف در غارشان به سر بردند - زمین را پر از عدل و قسط خواهد کرد چنان‌که از ظلم و ستم پر شده باشد، پس خداوند برای او شرق و غرب زمین را فتح خواهد نمود، و مردم را خواهد کشت تا این‌که جز دین محمد صلی الله علیه و آله باقی نماند، شیوه سلیمان بن داوود را پیش خواهد گرفت و خورشید و ماه را صدا می‌زند و او را پاسخ می‌دهند، و زمین برای او نور دیده شود و به او وحی می‌آید که به امر خداوند به وحی عمل می‌کند.^۳

۱. روضه کافی، ۲۴۰.

۲. بحار الانوار: ۳۶۸/۱۳.

۳. بحار الانوار: ۳۹۰/۵۲.

مؤلف گوید: من این معنی را به نظم آورده‌ام:

وَأَمَّا الْوَارِدُ فِي نَصِّ الْحَبَرِ	بِأَنَّهُ يَدْعُو لِشَمْسٍ وَقَرَرٍ
وَمِنْهَا يَسْتَمِعُ الْإِجَابَةَ	وَلَيْسَ فِي ذَلِكَ مِنْ غِرَابَةِ
إِذْ فَضْلُ يُوشَعَ بِجَنْبِ الْحُبَّةِ	كَابِرَةٍ انْغَمَسَتْ فِي لُجَّةِ
فَإِذَا هَذَا الْعِزُّ وَالْكَمَالِ	وَيَا لَهُذَا الْجَدِّ وَالْجَلَالِ
وَيَا لَهُذَا الْفَضْلَ وَالْكَرَامَةَ	وَيَا لَهُذَا الشَّانَ وَالْفَخَامَةَ

البته آنچه در متن غیر قابل توجیه خبر آمده، به این‌که او خورشید و ماه را می‌خواند و از آن دو جواب می‌شنود، و در این امر هیچ‌گونه شگفتی نیست، چه این‌که فضل یوشع در کنار حضرت حجّت، مانند سوزنی است که به دریا فرو شود، پس چه خوش است این عزّت و کمال، خوشا این مجد و جلالت قدر! خوشا این فضل و بزرگواری، و این شأن و عظمت!

شباهت به حزقیل علیه السلام: حزقل نیز گفته شده -بر وزن زبرج -

حزقیل علیه السلام؛ خداوند متعال مردگانی را برایش زنده کرد، چنان‌که در روضه کافی از حضرت ابوجعفر باقر و ابوعبدالله صادق علیهما السلام درباره آیه: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾^۱؛ آیا ندگری به کسانی که شمارشان هزاران تن بود و از بیم مرگ از دیار خود بیرون رفتند، پس خداوند به آن‌ها فرمود: بمیرید [که مردند] سپس آنان را زنده کرد. فرمودند: این‌ها هفتاد هزار خانوار از اهل یکی از شهرهای شام بودند، گاه به گاه طاعون در آن‌ها می‌افتاد، پس هرگاه احساس می‌کردند طاعون آمده ثروتمندان از شهر بیرون می‌رفتند ولی فقرا -که توانایی سفر نداشتند- در شهر باقی می‌ماندند. لذا مرگ در میان آن‌هایی که در شهر مانده بودند بسیار و میان آن‌هایی که از شهر بیرون رفته بودند کم‌تر واقع می‌شد، پس کسانی که بیرون رفته بودند می‌گفتند: اگر مانده بودیم مرگ بیشتر ما را می‌گرفت. و آن‌هایی که مانده بودند می‌گفتند: اگر از شهر بیرون رفته بودیم کم‌تر مرگ از ما می‌گرفت. پس نظر همگی آن‌ها چنین شد که هرگاه طاعون در میان‌شان واقع شد همگی از شهر خارج شوند، و چون دانستند که طاعون آمده همگی از شهر خارج و از ترس مرگ از آن‌جا دور شدند و در شهرهای مختلف تا آن‌جا که خدا خواسته بود سیر کردند. سپس به شهری گذرشان افتاد که خراب شده بود و مردمش را طاعون از پای

درآورده بود، وقتی در این شهر فرود آمدند و قرار گرفتند خداوند -عزوجل- به آنها فرمود: همگی بمیرید. همان ساعت همگی مردند و خاک شدند که برای بینندگان آشکار بود که این‌ها در میان راه مرده بودند، لذا عابرین و مسافرین در آنجا منزل کردند و خاک‌هایشان را جاروب و یک‌جا جمع نمودند، پس پیغمبری از پیامبران بنی اسرائیل که نامش حزقیل بود بر آنها گذشت، و هنگامی که آن استخوان‌ها را دید گریه کرد و گفت: پروردگارا! اگر اراده فرمایی آنها را همان‌طور که یک‌جا میرانده‌ای همین حالا زنده کنی که شهرها و بلاد تو را معمور سازند، و فرزندانی که بندگی تو را با دیگر خلائقت انجام دهند از آنها متولد شوند، خداوند متعال به او وحی فرمود که: آیاتو این را دوست داری؟ عرض کرد: آری! پروردگارا آنها را زنده کن.

حضرت فرمود: پس خداوند -عزوجل- وحی فرمود که: چنین و چنان بگو. و چون آنچه خداوند -عزوجل- به او فرموده بود که بگوید گفت -امام صادق علیه السلام فرمود: آن اسم اعظم بود -وقتی حزقیل آن سخن را به زبان آورد، به استخوان‌ها نگریست که به یکدیگر می‌پزند و بار دیگر زنده می‌شدند به هم نگاه می‌کردند و سبحان الله، الله اکبر، و لا اله الا الله می‌گفتند. در این هنگام حزقیل گفت: شهادت می‌دهم که به تحقیق خداوند بر هر چیزی توانا است.^۱

قائم علیه السلام نیز، خداوند متعال برای او مردگانی را از مؤمنین و منافقین و کافرین زنده خواهد کرد و اخباری که بر این معنی دلالت دارد بسیار بلکه متواتر است، از جمله: در روضه کافی از ابوبصیر روایت شده که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: این که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ بَلَدٍ بَلِيًّا وَغَدَا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲؛ آنان به شدت به خداوند سوگندها یاد کردند که خداوند هرگز کسی را که بمیرد بر نمی‌انگیزد، آری این وعده حتمی خداوند است ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند. منظور چیست؟ فرمود: ای ابوبصیر! در این باره چه می‌گویند؟ عرض کردم: مشرکین می‌پندارند و قسم می‌خورند برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله که خداوند مردگان را زنده نمی‌کند. حضرت فرمود: مرگ بر کسی که چنین سخنی می‌گوید، از آنها بیرس که آیا مشرکین به الله قسم می‌خورند یا به لات و عزی؟ ابوبصیر می‌گوید: گفتم: فدایت شوم پس برایم بیان فرمای. فرمود: ای ابوبصیر! هنگامی که قائم ما بپاخیزد خداوند گروهی از شیعیان ما را برای او برمی‌انگیزد و زنده کند که گیره‌های

شمشیرهایشان بر روی شانه‌هایشان است. چون این خبر به قومی از شیعیان ما که نمرده باشند برسد به یکدیگر گویند: فلان و فلان و فلان از قبرهایشان برانگیخته شدند و آن‌ها با قائم علیه السلام هستند، این سخن به گوش گروهی از دشمنان ما برسد. می‌گویند: ای گروه شیعیان چقدر دروغگو هستید! این دولت و حکومت شما است و شما دروغ می‌گویید! نه والله! این‌ها که شما می‌گویید زنده نشده و زنده نخواهند شد تا روز قیامت، پس خداوند گفتار آن‌ها را حکایت کرده می‌فرماید: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَوْثُ﴾^۱.

و در همان کتاب از حسن بن شاذان واسطی مروی است که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام نامه‌ای نوشتم که در آن از جفای اهالی واسط گلیه کردم، چون در این شهر گروهی از عثمانی‌ها بودند که مرا اذیت می‌کردند. جواب به خط آن حضرت علیه السلام چنین آمد: خداوند تبارک و تعالی از دوستان ما پیمان گرفته بر صبر کردن در دولت باطل. پس به حکم پروردگارت صبر کن، که هرگاه آقای خلق بپاخیزد، خواهند گفت: ای وای بر ما چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت. این است آنچه خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان، راست گفتند.^۲

و در بحار از عبد الکریم خثعمی روایت است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: چند وقت قائم علیه السلام حکومت می‌کند؟ فرمود: هفت سال، روزها و شب‌ها طولانی می‌شود تا آن‌جا که هر سال از سال‌هایش به مقدار ده سال از سال‌های شما خواهد شد، پس سال‌های حکومت او هفتاد سال از این سال‌های شما خواهد بود؛ و چون هنگام قیامتش برسد در ماه جمادی الآخرة و ده روز از ماه رجب بارانی خواهد بارید که خلائق مانند آن را ندیده باشند، پس خداوند متعال با آن گوشت‌های مؤمنین و بدن‌هایشان را در قبرهایشان خواهد رویانید، و گویا آن‌ها را می‌بینم که از سوی جهنمه پیش می‌آیند در حالی که موهای خود را از خاک می‌تکانند.^۳ و در همان کتاب به نقل از خصایص از امیر المؤمنین علیه السلام ضمن حدیثی طولانی آمده که فرمود: ... ای شگفتا و چگونه تعجب نکنم از مردگانی که خداوند آن‌ها را زنده برانگیزد، گروه گروه با تلبیه و پاسخگویی به دعوت کنندۀ الهی به کوچه‌های کوفه وارد شوند....^۴ و از آن حضرت است که درباره آیه شریفه: ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾^۵؛ بسا که

۱. روضه کافی: ۵۰.

۲. روضه کافی: ۲۴۷؛ و سوره یس، آیه ۵۱.

۳. بحار الانوار: ۳۳۷/۵۲.

۴. بحار الانوار: ۴۷/۵۲.

۵. سوره حجر، آیه ۲.

کافران [هنگام دیدن عذاب] آرزو کنند ای کاش مسلمان می بودند. فرمود: هرگاه من و شیعیانم [از قبر] بیرون آییم و عثمان بن عفان و پیروانش بیرون آیند، و قریش و بنی امیه را بکشیم، در آن هنگام دوست می دارند آن ها که کفر ورزیده اند که مسلمان می بودند.^۱

و در تفسیر علی بن ابراهیم درباره آیه شریفه: ﴿فَهَلِ الْكَافِرِينَ أَهْمُهُمْ زُودُوا﴾؛^۲ پس مهلت ده کافران را مهلت اندکی. آمده است که: مهلت بدهم تا هنگام قیام قائم، پس برای من از جباران و طاغوت های قریش و بنی امیه و سایر مردم انتقام بگیرد.^۳

می گویم: مطالبی در این باره گذشت و ان شاء الله در حرف «ن» نیز مطالبی خواهد آمد.

شبهات به داوود علیه السلام: داوود علیه السلام را، خداوند - عزوجل - در زمین خلیفه ساخت و فرمود: ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾؛^۴ ای داوود ما تو را در زمین خلافت دادیم. قائم علیه السلام را نیز، خداوند خلیفه خود در زمین نمود و فرمود: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾؛^۵ آیا چه کسی [جز خداوند] دعای مضطر را به اجابت می رساند، و گرفتاری را برطرف می سازد، و شما را خلفای زمین قرار می دهد. و در دعایی از حضرت امام رضا علیه السلام چنین آمده است: «إِذْفَعْ عَنْ وَلِيِّكَ وَخَلِيفَتِكَ...».^۶ و در حرف «الف» و حرف «خ» مطالبی در این باره گذشت.

داوود علیه السلام؛ خداوند آهن را برایش نرم کرد که در قرآن آمده: ﴿وَأَلَّنَّا لَهَ الْخَافِئَةَ﴾؛^۷ آهن را برایش نرم ساختیم. قائم علیه السلام نیز، خداوند آهن را برایش نرم کرده است، چنان که در بعضی از کتاب ها از محمد بن زید کوفی از امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود: مردی از عمان به خدمت حضرت صاحب الزمان علیه السلام می آید و عرض می کند: آهن برای داوود نرم شد اگر تو هم مانند او [معجزه] بیاوری تصدیقت می کنیم. پس آن حضرت معجزه داوود را به او نشان می دهد، ولی آن شخص منکر می شود، پس قائم - عجل الله فرجه الشریف - عمود آهنینی به گردن او می اندازد که هلاک می شود و می فرماید: این سزای کسی است که آیات خدا را دروغ انگارد.

داوود علیه السلام؛ سنگ با او سخن گفت و صدا زد: ای داوود! مرا بگیر و جالوت را با من به قتل برسان. قائم علیه السلام نیز، علم و شمشیرش او را صدا می کنند و می گویند: ای ولی خدا! خروج کن و دشمنان خدا را به قتل برسان.

۱. سوره طارق، آیه ۱۷.

۲. سوره ص، آیه ۱۷.

۳. البلد الأمين: ۸۱

۴. بحار الانوار: ۶۴/۵۳

۵. تفسیر قمی: ۴۱۶/۲

۶. سوره نمل، آیه ۶۲

۷. سوره سبأ، آیه ۱۰.

تمام این روایات را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه آورده است، و نیز در روایت آمده که: سنگ در زمان ظهور آن حضرت هنگامی که کافری زیر آن پنهان می‌شود، مؤمن را صدا می‌زند و می‌گوید: ای مؤمن! زیر من کافری هست او را بکش، پس مؤمن می‌آید و آن کافر را می‌کشد.

داوود علیه السلام؛ جالوت را کشت. قائم علیه السلام، دجال را -که از جالوت بدتر است- می‌کشد. داوود علیه السلام؛ به الهام در میان مردم حکم می‌کرد. قائم علیه السلام، -چنان‌که در حرف «ح» در حکم آن حضرت گذشت- به حکم داوود قضاوت خواهد کرد و از یبینه و شاهد نمی‌پرسد، و نیازی به آن ندارد. داوود علیه السلام؛ نوشته‌ای از آسمان بر او نازل شد که مهری از طلا بر آن بود، در آن نوشته سیزده مسأله بود که خداوند متعال به داوود وحی کرد: این‌ها را از پسرت سلیمان پرس، اگر آن‌ها را پاسخ داد او خلیفه بعد از تو است. پس داوود هفتاد کشیش و هفتاد حبر را فراخواند و آن‌ها را نشانند، سلیمان را نیز در حضور آن‌ها نشانند و گفت: ای پسر من! به من بگو نزدیک‌ترین اشیاء کدام است؟ و دورترین اشیاء کدام است؟ و مأنوس‌ترین اشیاء چیست؟ و موحش‌ترین اشیاء کدام؟ و زیباترین اشیاء چیست؟ و زشت‌ترین اشیاء کدام است؟ و کم‌ترین اشیاء چیست؟ و بیشترین اشیاء کدام؟ و دو برپای مانده و قائم چیست؟ و دو مختلف چیست؟ و دو متباغض و کینه‌توز کدام است؟ و آن چیست که هرگاه مرد بر آن نشیند آخرش پسندیده است؟ و آن چیست که هرگاه مرد بر آن نشیند آخرش مذموم است؟

سلیمان گفت: نزدیک‌ترین اشیاء آخرت، دورترین اشیاء هر چه از امور دنیا از دست برود، مأنوس‌ترین اشیاء بدنی است که در آن روحی ناطق باشد، موحش‌ترین اشیاء جسد بدون روح است، بهترین اشیاء ایمان بعد از کفر است، زشت‌ترین اشیاء کفر بعد از ایمان است، کم‌ترین اشیاء یقین و بیشترین اشیاء شک است، آن دو برپای مانده آسمان و زمین است، دو مختلف شب و روز است، و دو متباغض مرگ و زندگی است، آنچه هرگاه مرد بر آن سوار شود عاقبتش نیک و پسندیده است حلم و بردباری بر غضب است، آنچه هرگاه انسان بر آن نشیند عاقبتش مذموم است تندی و غضب است. [راوی گوید:] چون مهر از نوشته برداشت تمام این پاسخ‌ها مطابق درآمد. پس کشیش‌ها و احبار پرسیدند: آن چیست که اگر صالح شود همه چیز انسان صالح می‌شود و اگر فاسد شود همه چیز انسان فاسد می‌گردد؟ فرمود: دل. پس به خلافتش رضا دادند.

قائم علیه السلام، نیز نوشته‌ای با مهر طلایی به همراه دارد، که در کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: گویی قائم علیه السلام را بر منبر کوفه می‌نگرم که یارانش سیصد و سیزده تن - به عدد اصحاب بدر - پیرامونش هستند، و آن‌ها ایند صاحبان پرچم‌ها و آن‌ها ایند حکمروایان الهی در زمینش بر خلائقش، تا این‌که از قباى خود نوشته‌ای بیرون آورد که با مهری زرین ممهور باشد، پیمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس مانند گوسفندان بی‌زبان از دور و برش پراکنده می‌شوند و کسی از آن‌ها باقی نماند مگر وزیر و یازده نقیب - چنان‌که با موسی بن عمران علیه السلام باقی ماندند - پس در زمین می‌گردند، ولی راهی جز او نمی‌یابند، پس به خدمتش باز می‌گردند.^۱

این حدیث با تفاوت اندکی از طریق دیگری به نقل از بحار گذشت.

شبهات به سلیمان علیه السلام: سلیمان علیه السلام؛ داوود او را جانشین و خلیفه خود قرار داد در حالی که هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بود، که در حدیثی از امام نهم حضرت جواد علیه السلام آمده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی به داوود وحی فرمود که سلیمان را خلیفه خود سازد، در حالی که کودک بود و چوپانی گوسفندان می‌کرد. عباد و علمای بنی اسرائیل این مطلب را انکار کردند، پس خداوند تعالی وحی فرمود: عصاهای آن افراد را بگیر و عصای سلیمان را نیز بگیر و آن‌ها را در اتاقی بگذار و در آن اتاق را به مهر خودشان مهر کن، و چون فردا شود عصای هر کس برگ برآورده و میوه داده بود او خلیفه است، پس داوود این مطلب را به آن‌ها خبر داد، گفتند: ما راضی و تسلیم شدیم.^۲ قائم علیه السلام را خداوند - عزوجل - خلیفه قرار داد و حال آن‌که کودکی تقریباً پنج ساله بود، و در زمان حیات پدرش به سؤالات سعد بن عبدالله قمی پاسخ گفت - چنان‌که گذشت -.

سلیمان علیه السلام گفت: ﴿هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعِي لِأَخِي مِنْ بَغْدِي﴾^۳؛ پروردگارا به من ملکی عنایت کن که برای هیچ کس بعد از من شایسته نباشد. از نظر کیفیت و چگونگی، چه این‌که سلاطین جهان - همان‌طور که متعارف است حکومتشان آمیخته به جور و فساد است، ولی سلیمان می‌خواست حکومتش آن‌طور نباشد، و نیز سلطنت و حکومت پادشاهان و امرای زمین تنها بر انسان‌ها است ولی حکومت سلیمان بر جن و انس و پرندگان بود. خداوند - عزوجل - می‌فرماید: ﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ

۱. کمال الدین: ۶۷۲/۲

۲. کمال الدین: ۱۵۶/۱

۳. سوره ص، آیه ۳۵

جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ^۱؛ و لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان برایش گرد آمدند. قائم علیه السلام؛ خداوند متعال مُلک و حکومتی به او عنایت خواهد فرمود که برای احدی از اولین و آخرین - از نظر کمیت و کیفیت - مانندش نبوده. اما کمیت: برای این که آن حضرت شرق و غرب را می‌گیرد - چنان که در حدیث آمده - و اما کیفیت: برای این که محض عدالت و عدالت خالص است، و چون که حکومتش تمام اهل آسمان‌ها و زمین‌ها را شامل می‌گردد، - چنان که گذشت -.

سلیمان علیه السلام؛ خداوند باد را در تسخیر او قرار داده بود، خدای - عزوجل - می‌فرماید: ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ^۲؛ پس باد را به تسخیر او درآوردیم تا به نرمی هر کجا خواهد به فرمان او جریان یابد. قائم علیه السلام نیز، خداوند باد را در خدمتش قرار می‌دهد، چنان که در حدیثی که در کمال الدین روایت شده امام صادق علیه السلام فرموده: پس خداوند تبارک و تعالی بادی برانگیزد که در هر بیابان ندا کند: این مهدی است که به قضاوت داوود و سلیمان علیه السلام قضاوت می‌کند و بی‌ینه نمی‌خواهد.^۳

سلیمان علیه السلام؛ مدتی از قومش غایب شد، چنان که رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین ضمن حدیثی روایت کرده است. قائم علیه السلام، غیبتش طولانی‌تر از سلیمان است. سلیمان علیه السلام؛ آفتاب برایش بازگشت. قائم علیه السلام، آفتاب و ماه را می‌خواند و آن‌ها او را پاسخ می‌دهند.

سلیمان علیه السلام حشمة الله بوده، قائم علیه السلام نیز حشمة الله است. شباهت به آصف علیه السلام: آصف علیه السلام علمی از کتاب را داشت. قائم علیه السلام علوم کتاب نزدش هست. آصف علیه السلام؛ خداوند او را مدتی طولانی از قومش غایب کرد، چنان که در کمال الدین مروی است. قائم علیه السلام نیز، خداوند متعال او را مدتی طولانی از نظرها غایب ساخته است. آصف علیه السلام؛ با غیبتش ابتلا و گرفتاری بنی اسرائیل سخت و شدید شد. قائم علیه السلام نیز، - چنان که گذشت - با غیبتش گرفتاری و ابتلای مؤمنین شدت یافته است.

شباهت به دانیال علیه السلام: دانیال علیه السلام از بنی اسرائیل مدتی غایب بود، و در چاهی بزرگ او را با شیری درنده زندانی کرده بودند تا آن شیر او را طعمه خود سازد، پس خداوند تعالی او را حفظ

کرد و به یکی از پیغمبران بنی اسرائیل دستور داد که غذا و آبش را ببرد، و گرفتاری پیروان و شیعیانش شدید شد. قائم علیه السلام از نظر ما غایب مانده و با غیبتش گرفتاری ما بسیار شده و چنانکه قبلاً آوردیم، دشمنان آن حضرت قصد کشتنش را داشتند ولی خداوند او را حفظ و حراست فرمود.

شبهات به عزیر علیه السلام: عزیر علیه السلام؛ وقتی به سوی قومش بازگشت و در میان آن‌ها ظاهر شد تورات را آن‌طور که بر موسی بن عمران علیه السلام نازل شده بود خواند. قائم علیه السلام، هنگامی که ظاهر شود برای اهل زمین قرآن را آن‌چنان که بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نازل شده، خواهد خواند. شبهات به جرجیس علیه السلام: جرجیس علیه السلام؛ خداوند مردگانی را به دعایش زنده کرد، چنانکه در بحار آمده: زنی به خدمتش آمد و گفت: ای بنده صالح! گاوی داشتیم که با آن امرار معاش می‌کردیم. آن مرده است. جرجیس به او گفت: این عصا را بگیر و آن را برگاوت قرار ده و بگو که جرجیس می‌گوید: به اذن خداوند برخیز. پس چون آن زن این کار را کرد؛ آن گاو زنده شد و آن زن به خداوند ایمان آورد.^۱ قائم علیه السلام نیز، خداوند متعال مردگان را به دعایش زنده خواهد کرد - چنانکه گذشت -.

شبهات به ایوب علیه السلام: ایوب علیه السلام؛ هفت سال بر بلا صبر کرد - چنانکه از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده -^۲ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ ضَالِحًا نَغْمُ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۳؛ همانا ما او را صبر کننده یافتیم، خوب بنده‌ای است. بسیار توجه کننده به سوی خدا. قائم علیه السلام، از هنگام وفات پدرش تاکنون صبر کرده، و نمی‌دانم تا کی این صبر ادامه خواهد داشت!! مطالب مناسبی در حرف «ب» گذشت.

ایوب علیه السلام؛ یک یا دو چشمه از زمین برایش جوشید، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَرْكَضُ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ﴾^۴؛ پای خود را محکم بر زمین بزن که این چشمه آبی برای شستشو و نوشیدن است. قائم علیه السلام نیز، برایش چشمه از زمین جوشیده است، که بعضی از روایات و حکایات در این باره گذشت. اضافه بر آن‌ها خلاصه‌ای از آنچه قطب راوندی در کتاب الخراج و فاضل مجلسی در بحار از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل کرده‌اند می‌آوریم: شیخ طوسی به سند خود از ابوسوره روایت کرده این‌که: وی حضرت حجت علیه السلام را هنگام مراجعت از کربلا در زیارت عرفة ملاقات

۱. بحار الانوار: ۴۴۷/۱۴.

۲. بحار الانوار: ۳۴۷/۱۲.

۳. سوره ص، آیه ۴۴.

۴. سوره ص، آیه ۴۴.

کرد. ابوسوره می‌گوید: آن شب راه می‌رفتیم ناگاه بر قبرهای مسجد سهله رسیدیم، فرمود: این منزل من است. سپس فرمود: تو نزد ابن الزراری علی بن یحیی برو و بگو آن مالی که چنین و چنان علامت دارد و در ... قرار دارد و با ... پوشانده شده به تو بدهد. عرض کردم: تو کیستی؟ فرمود: من محمد بن الحسن هستم، سپس راه رفتیم تا هنگام سحر به نوایس رسیدیم، نشست و با دست زمین را کند، ناگاه آب بیرون آمد، وضو گرفت و سیزده رکعت نماز خواند. پس از آن نزد ابن الزراری رفت، در را کویدم. گفت: تو کیستی؟ گفتم: ابوسوره هستم. شنیدم با خود می‌گفت: مرا با ابوسوره چه کار؟ وقتی بیرون آمد جریان را برایش گفتم، با من مصافحه کرد و صورتم را بوسید و دستم را بر صورتش کشید، سپس مرا داخل خانه برد و از پایین پای تخت، کیسه را بیرون آورد. و ابوسوره حق را شناخت و بعد از این جریان شیعه شد، زیرا او زیدی بود.^۱ ایوب علیه السلام؛ خداوند -عزوجل- مردگانی را برایش زنده کرد، خداوند چنین فرموده: ﴿وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ﴾^۲؛ و خاندانش را باز آوردیم و همانندشان را با آنها به او دادیم، رحمتی از سوی ما و یادآوری برای عبادت کنندگان. قائم علیه السلام نیز، خداوند مردگانی را برایش زنده می‌کند. در این باره مطالبی گذشت. در باب شناخت آن حضرت به عیسی نیز مطالبی خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

شباهت به یونس علیه السلام: شیخ صدوق رحمته الله به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: بر حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم می‌خواستم از قائم آل محمد علیه السلام از آن حضرت سؤال کنم که خود، آغاز سخن کرد و فرمود: ای محمد بن مسلم! به درستی که در قائم آل محمد علیه السلام از پنج پیغمبر شباهت هست: یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب، و موسی و عیسی و محمد -صلوات الله علیهم-. اما شباهت از یونس بن متی این که پس از غیبت، در قیافه جوانی در سن پیری به سوی قومش بازگشت.^۳

شباهت به زکریا علیه السلام: زکریا علیه السلام؛ فرشتگان او را ندا کردند در حالی که به نماز ایستاده بود. قائم علیه السلام نیز، -چنان که گذشت- خداوند او را مورد خطاب قرار داد، همچنین فرشتگان در هر شب قدر او را ندا می‌کنند، و جبرئیل هم هنگامی که با آن حضرت بیعت می‌کند، دست بر دست آن حضرت می‌نهد و می‌گوید: بیعت برای خدا. این خبر را راوندی در خرایج از حضرت

ابو جعفر باقر علیه السلام آورده است. و در حدیث مفصل که در بحار از امام صادق علیه السلام روایت شده آمده است: جبرئیل به آن حضرت عرض می‌کند: ای سرور من! فرمانت پذیرفته و دستورت اجرا می‌شود.

زکریا علیه السلام؛ در مصیبت حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام سه روز گریه کرد، چنان‌که در خبر احمد بن اسحاق در بخش دوم گذشت. قائم علیه السلام نیز، تمام عمر و در همه زمانش بر آن حضرت می‌گرید، چنان‌که در زیارت ناحیه آمده: «لَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَلَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ الدُّمُوعَ دَمًا»؛ شب و روز بر تو ندبه می‌کنم و به جای اشک بر تو خون می‌گیرم.

شبهات به یحیی علیه السلام: یحیی علیه السلام؛ پیش از ولادت به او بشارت و مژده داده شد. قائم علیه السلام نیز، بشارت و مژده‌اش پیش از ولادت داده شد.

یحیی علیه السلام؛ در شکم مادر سخن گفت، چنان‌که در حدیث از امام عسکری علیه السلام آمده که فرمود: روزی مریم بر مادر یحیی - همسر زکریا - وارد شد، ولی او برایش برنخواست، یحیی [در شکم مادر] ندا کرد: بهترین زنان عالم در حالی که بهترین مردان جهان را با خود دارد بر تو وارد می‌شود برایش بر نمی‌خیزی؟ پس مادرش متنبه شده، از جای برخاست.^۲ قائم علیه السلام نیز، - چنان‌که در روایت حکیمه آمده - در شکم مادر سخن گفت و سوره قدر را قرائت کرد.^۳

یحیی علیه السلام؛ زاهدترین و عابدترین مردم زمانش بود. قائم علیه السلام نیز، عابدترین و زاهدترین مردم زمانش می‌باشد.

شبهات به عیسی علیه السلام: عیسی علیه السلام؛ فرزند بهترین زنان زمانش می‌باشد. قائم علیه السلام نیز، فرزند بهترین زنان زمانش می‌باشد.

عیسی علیه السلام؛ در شکم مادر تکلم کرده، تسبیح می‌گفت، چنان‌که فاضل مجلسی در حاشیه مجلد پنجم بحار از ثعلبی از طریق عامه روایت کرده است. قائم علیه السلام نیز، - چنان‌که گذشت - در شکم مادر سخن گفته است.

عیسی علیه السلام؛ در کودکی در گهواره سخن گفت. قائم علیه السلام نیز، در کودکی در گهواره سخن گفت، که چند روایت بر آن دلالت می‌کند از جمله در کمال الدین صدوق از حکیمه دختر امام محمد بن علی جواد علیه السلام آمده که: حضرت حجت علیه السلام بعد از ولادتش تکلم کرد و گفت: «أشهد أن لا إله

۱. بحار الانوار: ۳۲۰/۱۰۱.

۲. بحار الانوار: ۱۸۷/۱۴.

۳. کمال الدین: ۴۲۸/۲.

إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» سپس بر امیرالمؤمنین و امامان علیهم‌السلام یک به یک درود فرستاد تا به پدرش رسید، آن‌گاه لب فرو بست تا این که روز هفتم به توحید سخن گفت و بر محمد و امامان علیهم‌السلام درود فرستاد سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ...﴾^۱؛ و ما می‌خواهیم بر آنان که در زمین به ضعف کشانده شدند احسان کنیم....^۲

و نیز در همان کتاب در روایت دیگری چنین آمده که: آن حضرت هنگامی که متولد شد به سجده افتاد و در حالی که زانو زده و دو انگشت سیب‌ابه‌اش را بلند کرده بود می‌گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ جَدِّي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَّ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» سپس امامان را یک‌یک شمرد تا به خودش رسید، آن‌گاه گفت: خدایا! وعده‌ام را تحقق بخش و امرم را به انجام برسان و گام‌هایم را استوار کن و زمین را به وسیله من پر از عدل و قسط فرمای.^۳

همچنین در همان مدرک از دو کنیز، نسیم و ماریه نقل شده که: صاحب الزمان علیه‌السلام از شکم مادر در حالی متولد شد که دو زانو زده و دو انگشت سیب‌ابه‌اش را به سمت آسمان بلند کرده بود، سپس عطسه زد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»، ظالمان پنداشته‌اند که حجت الهی باطل شدنی است، اگر در سخن گفتن به ما اجازه داده شود شک و تردید زایل می‌گردد.^۴

و نیز در همان منبع از نسیم خادم، مروی است که گفت: یک شب پس از تولد صاحب الزمان علیه‌السلام بر او داخل شدم، پس عطسه زدم به من فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ»؛ خداوند بر تو رحمت آورد. نسیم می‌گوید: به این امر خوشحال شدم، آن حضرت فرمود: آیا درباره عطسه، تو را مژده ندهم؟ عرض کردم: چرا. فرمود: تا سه روز ایمنی از مرگ است.^۵

عیسی علیه‌السلام؛ خداوند حکمت و ویژگی‌های نبوت را در کودکی به او عنایت فرمود. قائم علیه‌السلام نیز، خداوند حکمت و ویژگی‌های امامت را در کودکی به حضرت عنایت کرد. -چنان‌که قبلاً بیان شد-. عیسی علیه‌السلام را؛ خداوند متعال به سوی خود بالا برد. قائم علیه‌السلام را نیز، خداوند به سوی خود بالا برد -چنان‌که مکرر اشاره شد-.

۲. کمال الدین: ۴۲۵/۲.

۴. کمال الدین: ۴۳۰/۲.

۱. سوره قصص، آیه ۵.

۳. کمال الدین: ۴۲۸/۲.

۵. کمال الدین: ۴۳۰/۲.

عیسی علیه السلام؛ مردم درباره اش اختلاف کردند. قائم علیه السلام نیز، مردم درباره اش اختلاف کردند. و ان شاء الله در بخش هشتم خواهد آمد که: امام صادق علیه السلام در بیان شباهت حضرت حجت علیه السلام به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: یهود و نصاری اتفاق کردند بر این که عیسی کشته شد، ولی خداوند - عزوجل - آن ها را تکذیب کرد و فرمود: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾^۱؛ او را نکشتند و به دار نیاویختند ولی امر بر آنان مشتبه شد.

غیبت قائم علیه السلام نیز همین طور است که عاقبت، این امت آن را انکار خواهد کرد به خاطر طولانی شدن آن، بعضی هدایت نشوند و خواهند گفت: اصلاً متولد نشده. و بعضی دیگر خواهند گفت: متولد شده و مُرده و کسانی کفر می ورزند چون می گویند: یازدهمین نفر از ما عقیم بوده. و برخی سرکش خواهند شد به این که: امامت را به سیزده نفر و بیشتر سرایت دهند. و دیگرانی خدای - عزوجل - را معصیت کنند به این که بگویند: روح قائم علیه السلام در کالبد دیگری وارد شده و او سخن از زبان آن حضرت می گوید.

عیسی علیه السلام به اذن خداوند متعال مرده زنده می کرد. خداوند - عزوجل - از زبان او در قرآن چنین آورده: ﴿وَأَخْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۲؛ و به اذن خداوند مردگان را زنده می کنم. و خطاب به او فرموده: ﴿وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي﴾^۳؛ و آن گاه که تو مردگان را به اذن من از خاک برآوری.

در این جا خوش دارم روایت لطیفی که بر مواضع جالبی مشتمل است و جمعی از گذشتگان صالح ما آن را ذکر کرده اند، بیاورم. شیخ بهایی از کسانی است که این حدیث را در کتاب الاربعین خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام بر روستایی گذشت که اهالی و چهاربایان و پرندگان آن، همه یکجا مرده بودند، فرمود: جز این نیست که این ها به کیفر الهی مرده اند. اگر به طور پراکنده مرده بودند یکدیگر را دفن می کردند. حواریین گفتند: ای روح و کلمه خداوند! دعا کن خداوند ایشان را برای ما زنده کند تا به ما خبر دهند که کارهایشان چه بوده از آن ها دوری کنیم. پس عیسی علیه السلام به درگاه پروردگار دعا کرد. آن گاه از جانب آسمان ندا شنید که: آن ها را صدا کن. شب هنگام عیسی بر زمین بلندی بالا رفت و گفت: ای اهل این قریه! یکی از میان آن ها پاسخ داد: «لَبَّيْكَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ».

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۷.

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

فرمود: وای بر شما! کارهایتان چه بوده؟ گفت: پرستش [و فرمانبری] طاغوت و محبت دنیا، با ترسی اندک و آرزوی دراز و بی خبری در بازی و سرگرمی. فرمود: محبت شما نسبت به دنیا چگونه بود؟ گفت: مانند محبت کودک نسبت به مادرش، هرگاه به ما روی می آورد خوشحال و مسرور می شدیم و وقتی از ما روی می گرداند گریه می کردیم و اندوهگین می شدیم. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: عبادت شما نسبت به طاغوت چگونه بود؟ گفت: اطاعت از اهل معصیت. فرمود: سرانجام کارتان چگونه شد؟ گفت: شبی با عافیت آریمیدیم و در «هاویه» صبح کردیم. فرمود: هاویه چیست؟ گفت: سجنین. فرمود: سجنین کدام است؟ عرض کرد: کوه‌هایی از آتش سرخ که تا روز قیامت ما را می‌گدازد.

فرمود: چه گفتید و به شما چه گفته شد؟ عرض کرد: گفتیم ما را به دنیا بازگردان که در آن زهد خواهیم کرد. به ما گفته شد: دروغ می‌گویید. فرمود: خدا بیامرز! چگونه است که کسی غیر از تو با من حرف نزد؟ عرضه داشت: ای روح الله آنها با لجام‌های آتشین به دست فرشتگان غلاظ شداد دهانشان بسته است، من در میان آنها بودم ولی از خودشان نبودم، هنگامی که عذاب نازل گشت مرا نیز شامل شد، من بر کنار جهنم به یک تار موی آویزان هستم، نمی‌دانم در آن خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت؟ پس از این گفتگو عیسی علیه السلام به حواریین فرمود: ای اولیای خدا! خوردن نان خشک با نمک زبر و خوابیدن در زیالهدان‌ها با عافیت دنیا و آخرت بسیار خوب است.

قائم علیه السلام نیز، مردگان را زنده می‌کند به اذن خدای تعالی، و دلیل بر آن روایات بسیاری است که بعضی از آنها در باب شباهت آن حضرت به حزقیل و جاهای دیگر کتاب گذشت. و در بعضی از کتاب‌ها از امام صادق علیه السلام روایت شده که: هرگاه قائم علیه السلام ظهور کند مردی از آذربایجان، استخوان پوسیده‌ای در دست به خدمت آن جناب می‌آید و می‌گوید: اگر تو حجت خدا هستی، دستور بده این استخوان به نطق درآید. پس به دستور حضرت استخوان به نطق آمده، می‌گوید: من هزار سال است که در عذاب هستم، و امیدوارم با دعای تو، خداوند متعال مرا از عذاب خلاص فرماید. پس آن مرد خواهد گفت: این سحر است. آن‌گاه به فرمان آن حضرت به دار آویخته می‌شود و تا هفت روز بالای دار فریاد می‌زند: این جزای کسی است که معجزه امام را به سحر نسبت دهد، سپس می‌میرد.

عیسی علیه السلام فرمود: «أَتَبَّكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ»^۱؛ من به شما خبر می‌دهم آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید. قائم علیه السلام نیز، بر تمام احوال و کارهای ما مطلع است، و دلیل بر آن، تمام اخبار و روایات بسیاری است که درباره علم ائمه معصومین علیه السلام وارد شده، ولی من در این جا با ذکر چند روایت تبرک می‌جویم:

۱- روایتی است که در خرایج از ابوبصیر نقل شده که گفت: با حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام به مسجد رفتیم، مردم می‌آمدند و می‌رفتند. آن حضرت به من فرمود: از مردم بپرس آیا مرا می‌بینند؟ من هم به هر کس برمی‌خوردم سؤال می‌کردم: آیا ابوجعفر علیه السلام را ندیدی؟ گفت: نه، در حالی که آن حضرت ایستاده بود. تا اینکه ابوهارون مکفوف (نابینا) وارد شد، حضرت فرمود: از این هم بپرس. به او گفتم: آیا ابوجعفر علیه السلام را ندیدی؟ گفت: مگر این نیست که ایستاده؟ گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چگونه ندانم و حال آن‌که او نور درخشنده است.^۲

۲- همین ابوبصیر می‌گوید: شنیدم که آن حضرت (امام باقر علیه السلام) به مردی از اهل آفریقا می‌فرماید: ابوراشد چه می‌کند؟ آن مرد عرضه داشت: او را زنده و در حال صلاح یافتیم، سلام شما را می‌رساند. فرمود: خدا رحمتش کند! عرض کرد: او مُرد؟ فرمود: آری. عرض کرد: چه موقع؟ فرمود: دو روز بعد از بیرون آمدن تو. گفت: والله! نه بیماری داشت و نه علتی! من عرض کردم: آن شخص که بود؟ فرمود: مردی بود از دوستان و محبّان ما. سپس فرمود: اگر چنین عقیده داشته باشید که چشمان بینا و گوش‌های شنوایی از ما با شماها نیست بد عقیده پیدا کرده‌اید، به خدا قسم چیزی از کارهای شما بر ما پوشیده نیست، همگی ما را حاضر بدانید و خودتان را به کارهای نیک عادت دهید، و از اهل خیر باشید، به آن شناخته شوید که من فرزندان و شیعیانم را به این امر دستور می‌دهم.^۳

۳- و نیز در خرایج از امام صادق علیه السلام آمده: عده‌ای بر او داخل شدند و پرسیدند: تعریف امام چیست؟ فرمود: تعریف او عظیم است. اگر بر او داخل شدید او را تعظیم و احترام کنید، و به آنچه [از معارف] به شما می‌دهد ایمان آورید، و بر اوست که شما را هدایت کند، و در او صفتی هست این‌که هرگاه بر او وارد می‌شوید کسی نمی‌تواند چشم خود را از دیدار او برگرداند به خاطر هیبت و جلالتی که در امام هست، زیرا که پیغمبر خدا ﷺ نیز چنان بود، امام هم مانند اوست.

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۲. الخرایج: ۹۲.

۳. الخرایج: ۹۲.

گفتند: آیا شیعیانش را می‌شناسد؟ فرمود: آری، همه‌شان را می‌بیند. گفتند: پس آیا ما شیعه‌ تو هستیم؟ فرمود: آری همه شما. گفتند: نشانی آن را به ما بفرمای. فرمود: نام شماها و نام قبیله‌هایتان را می‌گویم. عرض کردند: بفرمایید، پس نام خود و قبایلشان را بیان کرد. عرضه داشتند: راست گفتی. فرمود: و خبر می‌دهم شما را از آنچه می‌خواستید بپرسید درباره‌ آیه شریفه: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱؛ همچون درخت پاکیزه‌ای که ریشه‌اش پایدار است و شاخه در آسمان دارد. عرض کردند: راست گفتی. فرمود: ما آن قدر که بخواهیم از علم به شیعیانمان می‌دهیم. سپس فرمود: به این مقدار قانع می‌شوید؟ گفتند: به کم‌تر از این قانع می‌شویم.^۲

۲- در کمال الدین از حسن بن وجناء نصیبی آمده که گفت: در پنجاه و چهارمین حج خود، زیر ناودان کعبه پس از نماز عشاء در حال سجده بودم و در دعا، ناله و زاری می‌کردم که ناگاه کسی مرا جنباند و گفت: ای حسن بن وجناء برخیز. گوید: برخاستم دیدم کنیزکی است زردرنگ و لاغر اندام. گمان کنم بیش از چهل سال داشت، جلو من به راه افتاد، و من بدون سؤال در پی او راه افتادم تا به خانه حضرت خدیجه علیها السلام رسید، در آن خانه اتاقی بود که در آن وسط حیاط باز می‌شد و پله‌هایی از چوب ساج داشت که بالا می‌رفت، کنیزک بالا رفت، آن‌گاه صدای شخصی را شنیدم که: ای حسن! بیا بالا. پس بالا رفتم و بر در اتاق ایستادم که حضرت صاحب الزمان علیه السلام فرمود: ای حسن! گمان می‌کنی که از من پنهانی؟ به خدا قسم! هر بار به حج آمدمی با تو بودم. سپس احوال مرا بیان فرمود، پس بیهوش به رو افتادم، پس احساس کردم دستی به من خورد از جای برخاستم، به من فرمود: در مدینه در خانه جعفر بن محمد علیه السلام اقامت کن و در فکر آب و غذا و لباس مباش، سپس دفتری به من داد که در آن دعای فرج و ذکر صلواتی بر آن حضرت نوشته شده بود، و فرمود: این دعا را بخوان و این‌طور بر من صلوات بفرست، و این دفتر را جز به کسانی که سزاوار هستند از دوستانم نشان مده، که خداوند جلّ جلاله تو را موفق خواهد داشت.

عرض کردم: ای آقای من! پس از این دیگر شما را نمی‌بینم؟ فرمود: ای حسن! هر وقت خدا بخواهد (خواهی دید).

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۲. الخرائج: ۹۲.

حسن می‌گوید: از حج که فراغت یافتیم به مدینه رفتیم و در خانه جعفر بن محمد علیه السلام اقامت گزیدیم، پیوسته به مسجد می‌رفتم و جز برای سه امر به خانه باز نمی‌گشتم: تجدید وضو، خواب و استراحت، و هنگام افطار. موقع افطار که وارد اتاق می‌شدم می‌دیدم یک کاسه چهاردانگ پر از آب و یک قرص نان بر روی آن است و غذایی که در روز دلم خواسته بود آماده می‌باشد، آن را می‌خوردم به حد کافی بود، لباس زمستانی در فصل زمستان می‌رسید و لباس تابستانی در تابستان. روز که می‌شد کوزه آبی از بیرون می‌آوردیم و در خانه می‌پاشیدیم و آن را خالی می‌گذاشتیم، و غذایی می‌آوردیم - با این که نیازی به آن نداشتم - و شبانگاه آن را صدقه می‌دادم تا کسی که با من است از حالم مطلع نشود.

شباهت به خاتم النبیین صلی الله علیه و آله: سخن جامع در این باب فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که فرمود: مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من، و کنیه اش کنیه من، از نظر خلق و خلق شبیه‌ترین مردم به من است....

می‌گوییم: از این سخن مبارک درهای بسیاری گشوده می‌شود که شایسته است در آن تدبّر نمایی تا ان شاء الله صبرت زیاد و سینه‌ها فراخ گردد.

فصل دوم: شباهت به ائمه معصومین علیهم صلوات الله

نظر به این که بیان کردن هر یک از این ویژگی‌ها و صفات و احوال و معجزات پدران پاک آن حضرت و تطبیق آن‌ها با صفات و حالات و معجزات آن جناب، شرحی طولانی و میدان وسیعی می‌خواهد، و ما را از منظور اصلیمان باز می‌دارد، به ناچار در ذکر هر یک از امامان علیهم السلام به آشکارترین و مشهورترین اوصاف اکتفا می‌کنیم:

شباهت به امام امیر المؤمنین علیه السلام: اظهر صفاتش علم و زهد و شجاعت می‌باشد، و تمام آن‌ها در حضرت قائم علیه السلام نمودار است، که در حروف «ج» و «ح» و «ز» و «ع» گذشت.

شباهت به امام حسن علیه السلام: بارزترین صفاتش حلم و بردباری است، و از جمله آثار این صفت: سکون و آرامش داشتن و سبکسری نکردن در مواقعی است که شخص از دیگران نارواها ببیند، و چه خوش گفته‌اند:

تَحَلَّمَ عَلَى الْأَذْنَيْنِ وَاسْتَبَقَ وَدَّهَمَ فَلَنْ تَسْتَطِيعَ الْحِلْمَ حَتَّى تَحَلَّمَ

بر آزارهای افراد پست، خودت را به بردباری بزن و مجبشتان را باقی بدار؛ که بردبار توانی بود تا این که خودت را به بردباری بزنی.

و اگر در ناراحتی‌ها و ابتلاهای شدید مولا حضرت حجت -صلوات الله علیه- از دست رعیتش تأمل کنی، حلم و بردباری آن بزرگوار برایت روشن می‌شود، به طوری که از احدی به این کیفیت، این صفت ظاهر نگردیده است.

شباهت به امام حسین (علیه السلام): شباهت به آن حضرت در فصل آینده خواهد آمد ان شاء الله تعالی. شباهت به حضرت علی بن الحسین (علیه السلام): بارزترین صفاتش عبادت می‌باشد که به «زین العابدین» و «سید العابدین» و «ذو الثفتان» نامیده شد، وجه نامیده شدنش به «ذو الثفتان» این بود که بینی آن حضرت ساییده، و پیشانی و زانوها و کف دست‌هایش از اثر عبادت مداوم برآمدگی پیدا کرده بود (پینه بسته بود)، چنان‌که در خبری از حضرت ابو جعفر باقر (علیه السلام) از فاطمه بنت علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده که از یکی از کنیزان امام سجاده (علیه السلام) راجع به حالات آن حضرت پرسید، در جواب گفت: مختصر کنم یا مفصل بگویم؟ گفت: مختصر کن، گفت: هیچ‌گاه در روز برایش غذا نبرده و در شب رختخواب نگسترده.^۱

و اخبار بسیاری که درباره کثرت و شدت اهتمام آن حضرت در عبادت وارد شده است و مولای ما حضرت حجت -عجل الله فرجه الشریف- از جد بزرگوارش سید العابدین (علیه السلام) الگوی خوبی دارد، که از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) آمده، در وصف حضرت قائم -روحی فداه- فرمود: با آن چهره گندمگون، زردی بی‌خوابی شب نیز آمیخته است، پدرم فدای آن کس که شبش را در حال سجود و رکوع و ستاره‌شماری (کنایه از بیداری) خواهد گذراند....^۲ تمام این حدیث را در بخش هشتم خواهیم آورد ان شاء الله تعالی.

شباهت به حضرت ابو جعفر محمد بن علی باقر (علیه السلام): بارزترین صفاتش، شباهت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. لذا جابر انصاری هنگامی که نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: به پروردگار کعبه قسم شمائل پیغمبر است. -چنان‌که در چند روایت از او نقل شده-.^۳ با این‌که جابر پیش از امام باقر، حسن و حسین و علی بن الحسین (علیه السلام) را دیده، ولی چنین سخنی درباره آن‌ها نگفته بود، مولای ما حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) نیز شبیه به پیغمبر است بلکه شباهتش به پیغمبر بیشتر و کامل‌تر می‌باشد. به دلیل روایات بسیاری از طرق خاصه و عامه از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در وصف امام قائم -عجل الله فرجه الشریف- نقل شده که آن حضرت فرمود: شبیه‌ترین مردم به من است در شمائل و اقوال و افعالش. که مقداری از این روایات در حرف «ج» گذشت.

شباهت به حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام: بارزترین صفاتش، کشف علوم و بیان احکام برای مردم بود به طوری که برای امامان پیش از آن حضرت این امر میسر نشد، یکی از اهل حدیث گفته: چهار هزار نفر از افراد مورد اعتماد از آن حضرت روایت کرده اند.^۱

می‌گوییم: با این حال تمام علمی که نزد آن حضرت بود کشف نشده و برای ظهور قائم علیه السلام به تأخیر افتاده که آن حضرت تمام احکام را بیان خواهد ساخت و آنچه گذشتگان از امامان و پیغمبران اهل بیت و شایستگی آن را در مردم ندیدند فاش خواهد کرد. امیر المؤمنین علیه السلام گاهی به سینه خود اشاره می‌کرد و می‌فرمود: «إِنَّ هَيْهُنَا لَعِلْمًا عِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصْبَتْ لَهُ حَمَلَةٌ...»؛ در این جا علم بسیاری هست اگر برای آن حاملانی بیابم.... و در کشف علوم شاهد این معنی خواهد آمد ان شاء الله تعالی. شباهت به حضرت ابوابراهمیم موسی بن جعفر علیه السلام: آن حضرت علیه السلام دچار تقیه و شدت ترس از دشمنان بود - بیش از آنچه پدران گرمی‌اش بدان دچار بودند - و این مطلب برای کسی که در احوال زندگی آن حضرت دقت کند واضح است. مولای ما حضرت قائم علیه السلام نیز همین‌طور است، - چنان‌که در حرف «خ» به آن اشاره شد -.

شباهت به حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام: خداوند ریاست و مقام ظاهری را برای آن حضرت قرار داد به طوری که برای پدران طاهریش واقع نشده بود، و تقیه و ترس در زمان آن حضرت تا حدودی برداشته شد، قائم علیه السلام نیز خداوند متعال ترسش را به امنیت بدل خواهد ساخت و او را در زمین اقتدار و تسلطی خواهد داد که برای احدی از پیشینیان میسر نشده است، و غلبه آن حضرت بر تمام جهان مانند غلبه سلطان روز است بر سلطان شب تار.^۲ علی بن ابراهیم به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درباره آیه: «وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى»^۳؛ سوگند به روز آن‌گاه که تجلی نماید. آورده که فرمود: «روز» همان قائم ما اهل البیت است که هرگاه بپاخیزد، بر دولت باطل پیروز می‌شود....^۴

۱. مناقب ابن شهر آشوب: ۳/۳۷۲.

۲. می‌گوییم: شاید نکته اینکه از آن حضرت به «روز» تعبیر شده آن است که وقتی سلطان روز آشکار می‌شود، تاریکی شب را مقهور و مغلوب می‌نماید. قائم علیه السلام نیز همین‌طور است که چون ظاهر شود، دولت باطل را مقهور ساخته و بر آن پیروز گردد. و نیز هنگامی که روز فرامی‌رسد جهانی به نور خورشید روشن می‌شود، همچنین قائم علیه السلام وقتی ظهور کند تمام جهان به نور آن حضرت روشن گردد به طوری که مردم از نور خورشید و ماه بی‌نیاز شوند - چنانکه در حدیث آمده - و نیز خورشید استفاده می‌کنند. قائم علیه السلام هم هنگامی که ظهور می‌نماید، تمام مخلوقات از نور آن حضرت بهره می‌برند و هر یک به قدر ظرفیت و استعداد خود از وجود اقدسش استفاده می‌کنند. (مؤلف)

۳. سوره لیل، آیه ۴.

۴. تفسیر القمی: ۴۲۵/۲.

شباهت به حضرت ابوجعفر محمد بن علی تقی علیه السلام: وقتی امامت به آن حضرت رسید که به سنّ مردان نرسیده و عمرش از هشت بهار نگذشته بود، حضرت حجّت علیه السلام نیز همین طور بود، که در سنّین طفولیت لوای امامت را به دست گرفت -چنان که گذشت-.

شباهت به حضرت ابوالحسن علی بن محمد هادی علیه السلام: هیبتی داشته که نظیر آن را احدی نداشته به طوری که دشمنان آن حضرت احترام‌ها و تعظیم‌هایی برای آن جناب انجام می‌دادند که برای هیچ کس آن احترام‌ها را انجام نمی‌دادند، که این امر بر اثر هیبت آن حضرت بود نه از روی محبت و علاقه به آن بزرگوار، قائم علیه السلام نیز همین طور است که -به ویژه در دل دشمنان- هیبت و رعب خاصی دارد، و در بحث شبهات آن حضرت به ذوالقرنین مطالب مناسبی گذشت. شبهات به حضرت ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام: آن حضرت علیه السلام نیز، همین صفت را داشته است که بجا است این بحث را با بیان روایت شریفی که در مجلد دوازدهم بحار آمده به پایان بریم.

مرحوم مجلسی رحمه الله به سند خود آورده که: عباسیان و صالح بن علی و گروهی از منحرفین از مسیر اهل بیت علیهم السلام بر صالح بن وصیف، هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام نزد او زندانی بود بر او وارد شدند و به او گفتند: بر آن حضرت سخت بگیر و در وضع او رفاه و آسایشی فراهم مکن. در جواب گفت: با او چکار کنم در حالی که از بدترین افرادی که توانسته‌ام بر او گماشته‌ام ولی آنان در نماز و عبادت به جایگاه بلندی رسیده‌اند. سپس آن دو نفر گماشته را احضار کرد و به آن‌ها گفت: وای بر شما! درباره این شخص چه فکر می‌کنید؟ گفتند: چه بگوییم درباره مردی که روزش را روزه‌دار و شبش به عبادت می‌گذرد، نه سخن می‌گوید و نه غیر عبادت به کاری مشغول می‌شود، هرگاه به ما نظری بیفکنند لرزه بر اندام ما افتد، و به طوری هیبت او در دلمان واقع شود که خودداری نتوانیم کرد. هنگامی که عباسیان این گفتار را شنیدند با خواری و سرافکندگی رفتند.^۱

و در بحث شبهات به امام حسین علیه السلام مطالب مناسبی خواهد آمد. البته در گوشه‌ها مطالب نهفته بسیار بود که از آوردن آن‌ها خودداری گردید تا مبادا کتاب طولانی شود، توفیق از خداوند می‌خواهیم.

فصل سوم: شباهت به حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام

در امور بسیاری این شباهت وجود دارد، از جمله:

۱- شدت اهتمام در یاد کردن آن‌ها در قرآن کریم و سنت پیغمبران و کتاب‌های آسمانی؛ چنان‌که بر پژوهشگران پوشیده نیست، و اگر بخواهید بر قسمتی از آن‌ها اطلاع یابید به کتاب‌های «المحجة فیما نزل من القرآن فی الحجة علیه السلام»^۱ و مجلد دهم بحار و تفاسیر و غیر این‌ها مراجعه کنید.

۲- اهتمام پیغمبران گذشته به گریستن برای حضرت امام حسین علیه السلام و برپا نمودن مجالس سوگواری و مرثیه پیش از شهادت آن جناب؛ که نظیر اهتمام امامان گذشته است در دعا کردن برای فرج مولی حجة بن الحسن - عجل الله فرجه الشریف - و طلب ظهور آن بزرگوار پیش از وقوع غیبت.

۳- شدت اهتمام هر دو (امام حسین و امام عصر علیه السلام) در امر به معروف و نهی از منکر؛ چنان‌که سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام در این امر ملاحظه تقیه را نکرد و این از ویژگی‌های آن حضرت است، مولی حضرت حجت علیه السلام نیز همین‌طور است که در حرف نون مطالب مناسبی خواهد آمد ان شاء الله.

۴- نبودن بیعت طاغوت زمان بر آن دو؛ که در اوصاف امام حسین علیه السلام آمده که روز عاشورا به آن حضرت عرض شد: به حکم و حکومت عموزادگانت سر فرود آور. فرمود: «لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفُوزَ فِزَارَ الْعَبِيدِ»؛ به خدا قسم که هرگز دستم را از روی خواری و ذلت به شما ندهم و مانند بردگان فرار نمی‌کنم. آن‌گاه با صدای بلند فرمود: ای بندگان خدا! من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه بردم اگر قصد آزار و سنگسار مرا دارید، و به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نداشته باشد. و نیز، آن حضرت فرمود: مرگ در حال عزت بهتر از زندگی با ذلت است.

در بحث علل غیبت حضرت حجت علیه السلام نیز مطالبی که دلالت بر مقصود داشت، گذشت.

۵- بالا بردن به سوی آسمان؛ فرشتگان هر دو بزرگوار (امام حسین و امام قائم علیه السلام) رابه اذن خداوند متعال به آسمان بالا بردند، چنان‌که در شباهت حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - به ادريس گذشت.

۱. سیمای حضرت مهدی در قرآن به قلم همین مترجم بارها منتشر شده است.

۶- آرزوی اینکه ای کاش روز عاشورا بودیم و تصمیم به یاری کردن آن حضرت داشتیم، ثواب شهید شدن با آن حضرت را دارد؛ آرزوی بودن با امام قائم علیه السلام در زمان ظهور و قصد یاری کردن آن حضرت و جهاد با دشمنانش در رکابش نیز ثواب شهادت را دارد، چنانکه درباره هر دو روایت آمده است که ان شاء الله تعالی در بخش هشتم خواهد آمد.

۷- حسین علیه السلام ترسان از مدینه بیرون رفت و در مکه نزول کرد، سپس به سوی کوفه حرکت فرمود؛ حضرت حجت علیه السلام نیز نظیر همین برایش اتفاق می افتد که در خبر صحیحی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده: پس سفیانی عده ای را به مدینه می فرستد، و مهدی علیه السلام از آن جا به سوی مکه کوچ می کند، به ارتش سفیانی خبر می رسد که حضرت مهدی علیه السلام به مکه رفت، لشکری در تعقیب آن حضرت می فرستد، ولی به او نمی رسند تا این که ترسان وارد مکه شود - به همان روش موسی بن عمران علیه السلام - لشکر سفیانی در بیداء فرود می آید، پس منادی از جانب آسمان ندا می کند: «یا بَیْئِدَاءُ أَبِیْدِی الْقَوْمُ»؛ ای بیداء! این گروه را نابود کن. پس زمین آن ها را فرو می برد، و فقط سه نفر از آن ها باقی می ماند که خداوند صورت هایشان را به عقب برمی گرداند، و آن ها از قبیله کلب هستند.^۱

۸- مصیبت آن دو بزرگوار سخت ترین مصیبت ها است. اما مصیبت امام حسین علیه السلام که در گفتگوی آدم و جبرئیل آمده که گفت: ای آدم این فرزند تو به مصیبتی دچار می گردد که مصیبت ها در کنار آن کوچک خواهد بود.^۲ و اما قائم علیه السلام از این جهت که مصیبتش طولانی و محنتش شدید است.

امام حسین علیه السلام، هنگامی که می خواست از مکه به سوی عراق خروج کند، یاری خواست و فرمود: هر آن که حاضر است جان خود را در راه ما بخشد و خودش را مهیای لقاء الله نماید، با ما بیاید که ان شاء الله من فردا حرکت می کنم.

امام قائم حجة بن الحسن -عجل الله فرجه الشریف- نیز، هنگامی که در مکه ظهور می کند، یاری می طلبد، چنان که از امام پنجم حضرت باقر علیه السلام در حدیثی طولانی و صحیح چنین آمده: ... در آن روز قائم علیه السلام در مکه است، پشت خود را به بیت الله الحرام تکیه زده و به آن پناه برده، بانگ می زند: ای مردم! ما از خداوند یاری می جوئیم، هر که می خواهد ما را اجابت کند که ما خاندان

۱. بحار الانوار: ۲۳۸/۵۲.

۲. بحار الانوار: ۲۴۵/۴۴.

پیغمبر شما هستیم، و نزدیک ترین مردم به خدا و محمد صلی الله علیه و آله. هرکس درباره آدم با من بیعت دارد [بیاید] که من نزدیک ترین افراد به آدم هستم و هرکه درباره نوح با من محاجه دارد، من نزدیک ترین کسان به نوح هستم، و هرکه درباره ابراهیم با من بیعت دارد، من نزدیک ترین افراد به ابراهیم هستم، و هر آنکه درباره محمد صلی الله علیه و آله با من گفتگو دارد من نزدیک ترین افراد به محمد صلی الله علیه و آله هستم، و هرکه درباره پیغمبران بحث دارد بیاید که من نزدیک ترین مردم به پیغمبران هستم، مگر نه خداوند در کتاب محکم خود می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛^۱ البته خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر و خداوند شنوای داناست.

پس من باقیمانده از آدم و ذخیره از نوح و برگزیده از ابراهیم و پاکیزه خالص از محمد - صلی الله علیه و آله اجمعین - می باشم. هر آنکه درباره کتاب خدا با من محاجه کند من نزدیک ترین مردم به کتاب خدا هستم، و هرکه درباره سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله با من بیعت کند من به سنت رسول خدا از همه نزدیک ترم. کسانی که سخن امروز مرا شنیدند آنان را به خدا سوگند می دهم که به کسانی که غایب بوده اند برسانند، و از شما می خواهم که به حق خدا و به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و به حق خودم بر شما - که حق قرابت به رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد - این که ما را کمک کنید و کسانی که به ما ظلم می کنند از ما منع نمایند، که ترسانیده شدیم و به ما ظلم شده و از شهر و فرزندانمان رانده شدیم و بر ما سرکشی کردند و از حقمان کنارمان زدند و اهل باطل بر ما افترا بستند، خدا را خدا را درباره ما، که ما را وامگذارید و یاری مان نمایید که خداوند شما را یاری کند.^۲

می گویم: اگر گوش دلت را بگشایی و سینه ات به نور پروردگارت فراخ گردد، ندای امام زمانت

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۳.

۲. بحار الانوار: ۲۳۸/۵۲؛ این حدیث در کتاب های متعددی روایت شده، از جمله سید بحرانی در کتاب المحجة از کتاب الغیبة محمد بن ابراهیم نقل کرده، نعمانی نیز به سندهای متعددی این حدیث را آورده از جمله از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی المقدام از جابر بن یزید جعفری از امام پنجم حضرت ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام.

می گویم: محمد بن یعقوب و علی بن ابراهیم و حسن بن محبوب، جلالت و بزرگواریشان نیازی به بیان ندارد و تمام علما فضیلت ایشان را اعتراف دارند، و اما ابراهیم بن هاشم و عمرو بن ابی المقدام و جابر بن یزید نیز حق آن است که از راویان جلیل و مورد اعتماد هستند. به کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل تألیف عالم ربانی میرزا حسین نوری مراجعه شود. (مؤلف)

را در این زمان خواهی شنید که از اهل ایمان یاری می‌طلبید، آیا کسی هست که ندای آن حضرت را پاسخ گوید؟ و آیا کمک‌کننده‌ای هست؟ آیا یاری‌کننده‌ای هست؟ البته یاری کردن در هر زمان به اقتضای همان زمان است، یاری آن حضرت یاری خدا است، یاری رسول خدا است، یاری اولیای خدا است، یاری اسلام و ایمان است، یاری غریب و کمک مظلوم و مضطر و عالم است، یاری ولی نعمت و پدر مهربان است و.... عناوین دیگری که بر یاری کردن آن حضرت صادق است.

و بدان که از جمله اقدام یاری و اعانت آن حضرت به مصرف رساندن مال در راه او، چاپ کردن کتاب‌هایی که مربوط به آن حضرت است و به فرزندان و شیعیان ائمه علیهم‌السلام انفاق نمودن می‌باشد، و نیز کمک کردن یاران آن جناب، به مقداری که از مال و جاه و شفاعت (وساطت) و خوش‌زبانی و امثال این‌ها از مصادیق یاری کردن آن حضرت است.

۲- کرم آن حضرت علیه‌السلام

دوست داشتن افراد کریم، در نهاد انسان‌ها نهفته و با فطرت آن‌ها آمیخته است، و خردمندان بر رجحان بلکه لزوم دعا کردن کریم متفق و متحدند.

فرق بین سخی و کریم این است که سخی بعد از درخواست از او، چیزی می‌بخشد، ولی کریم پیش از درخواست می‌بخشد که در احوالات حضرت امام حسن علیه‌السلام آمده که یکی از اعراب به خدمت آن حضرت آمد، هنوز هیچ سخنی بر زبان نیاورده امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: هرچه در خزانه هست به او بدهید. بیست هزار دینار (یا درهم) در آن بود، آن‌ها را به آن شخص داد، آن اعرابی عرضه داشت: ای مولای من نگذاشتی حاجت خودم را بگویم و مدح تو را بر زبان آورم؟ امام حسن علیه‌السلام این ابیات را بر او خواند:

نَحْنُ أَنْاسُ نَسْأَلُنَا خَصْلُ يَزْتَعُ فِيهِ الرَّجَالُ وَالْأَمَلُ
تَجُودُ قَبْلَ السُّؤَالِ أَنْفُسُنَا خَوْفًا عَلَى مَاءٍ وَجْهِ مَنْ يَسْأَلُ
لَوْ عَلِمَ الْبَحْرُ فَضْلَ نَائِلِنَا لَفَاضَ مِنْ بَعْدِ فَيْضِهِ خَجَلُ

ما مردمانی هستیم که بخششمان با خرمی و طراوت است؛ که مردان و آرزوهای افراد از آن برخوردار می‌باشند.

پیش از آن‌که از ما درخواستی شود می‌بخشیم؛ تا مبدا آبروی سؤال‌کننده برود.

اگر دریا بازمانده بخشنده‌گی ما را بداند؛ از پس امواج پرتلاطمش خجالت و شرم جاری می‌سازد.

و احادیثی که بر کمال این صفت در حضرت قائم علیه السلام دلالت می کند بسیار است، چه احادیثی که به لفظ عام آمده یا در خصوص آن حضرت وارد شده باشد، از جمله این که امام هر عصر، کریم ترین و سخاوتمندترین افراد زمان است، و این که خُلق و خوی امام قائم علیه السلام، خُلق و خوی پیغمبر صلی الله علیه و آله است و این که آن حضرت خمس چیزهایی که در دست مخالفان است - از غنایم و امثال این ها، در صورتی که از مخالفین خریداری شود - برای مؤمنین حلال و مباح گردانیده است تا ولادت و اموالشان پاکیزه گردد.

و در بحار از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که: چون حضرت قائم علیه السلام بپایخیزد و به کوفه وارد شود، خداوند متعال از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق برانگیزد که از یاران آن حضرت باشند، و سرزمین های فتح شده عراق را به اهلش - که آن ها هستند - بازگرداند و در سال دوبار به مردم عطایایی می دهد، و هر ماه دو نوع روزی به آنان می بخشد و میان مردم به مساوات عطا می کند تا این که نیازمند به زکات نخواهی یافت، کسانی که زکات برعهده دارند زکات خود را به نزد نیازمندان شیعیانش می آورند ولی آن ها نمی پذیرند، پس زکات ها را در کیسه ها قرار داده و به در خانه های آنان می برند ولی آن ها از خانه خارج شده می گویند: ما را نیازی به درهم های شما نیست. (مجلسی گفته: حدیث ادامه دارد تا آن جا که امام فرموده:) و اموال اهل دنیا نزدش جمع می شود، تمام اموال از درون و برون زمین، پس به مردم می فرماید: بیاید به سوی آنچه به خاطرش رَجم ها را قطع کردید و خون های حرام را ریختید و محرمات را مرتکب شدید، پس عطا و بخششی می نماید که هیچ کس پیش از او انجام نداده باشد.^۱ می گویم: در بحث سخاوت آن حضرت مطالب مناسبی گذشت.

۳- کشف علوم برای مؤمنین

این کشف و پرده برداری بی سابقه از علوم معارف جز در زمان ظهور نخواهد بود، در بصائر به سند خود از سعد بن طریف از اصبع بن نباته آورده که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام چنان بود که هرگاه مردی در پیشگاه حضرتش قرار می گرفت به او می فرمود: فلانی، آماده سفر آخرت باش و برای خودت هر چه می خواهی مهیا کن که در فلان روز، فلان ساعت بیماری تو فرا می رسد و سبب بیماری تو چنین و چنان است، و در فلان ماه، فلان روز، فلان ساعت خواهی مُرد، سعد

می‌گوید: این سخن را برای امام باقر علیه السلام تعریف کردم فرمود: همین‌طور است. عرض کردم: فدایت شوم پس چرا شما برای ما این خبرها را نمی‌فرمایید تا ما آماده سفر آخرت شویم؟ فرمود: این درب را علی بن الحسین علیه السلام بست تا زمانی که قائم علیه السلام بپایخیزد.^۱

و در بحار از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: علم بیست و هفت حرف است، تمام آنچه پیغمبران آورده‌اند دو حرف است که مردم تا به امروز جز دو حرف ندانسته‌اند و چون قائم ما بپایخیزد بیست و پنج حرف دیگر را برآورد؛ و به ضمیمه آن دو حرف دیگر در میان افراد بشر آشکار و پراکنده سازد.^۲

در همان کتاب از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام در وصف امام قائم علیه السلام و روش آن حضرت در زمان ظهور ضمن حدیثی طولانی آمده: ... سپس به کوفه باز می‌گردد و آن سیصد و سیزده نفر را به تمام آفاق و کشورها می‌فرستد، دست خود را میان شانه‌ها و بر سینه‌هایشان می‌کشد، پس در هیچ قضاوتی در نمی‌مانند، و هیچ زمینی نمی‌ماند مگر این‌که در آن صدا به شهادت: لا إله إلا الله محمد رسول الله بلند شود و همان است فرموده خداوند: ﴿وَلَهُ أَشْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۳؛ و هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه مطیع و تسلیم او (خدا) است و به سوی او بازگردانده شوند. و صاحب این امر آن‌طور نیست که جزیه را بپذیرد مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله که جزیه را پذیرفت و همین است منظور از فرموده خداوند: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۴؛ و با آنان نبرد کنید تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین برای خدا گردد.^۵

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده که فرمود: و در زمان او حکمت به شما داده می‌شود تا آن‌جا که زن در خانه‌اش به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم می‌کند.^۶

و در خبر دیگری از آن حضرت آمده که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپایخیزد در تمام اقلیم زمین، هر اقلیم مردی را قرار می‌دهد و به او فرماید: دستور کار تو، کف دستت می‌باشد، پس هرگاه چیزی بر تو وارد شود که آن را ندانی و قضاوت در آن را شناسی به کف دستت بنگر و به آنچه در آن هست عمل کن....^۷

۲. بحار الانوار: ۳۳۶/۵۲.

۴. سوره انفال، آیه ۳۹.

۶. بحار الانوار: ۳۵۲/۵۲.

۱. بصائر الدرجات: ۲۶۲/۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۵. بحار الانوار: ۳۴۵/۵۲.

۷. بحار الانوار: ۳۶۵/۵۲.

و در کتاب خرائج از آن جناب از حضرت سید الشهداء علیه السلام آمده که فرمود: سپس خداوند به شیعیان ما کرامتی می بخشد که چیزی بر آنها پوشیده نمی ماند؛ تا جایی که یک مرد از آنها می خواهد بداند خاندانش چه می دانند، آنان را از آنچه می دانند خبر می دهد.^۱

و در بحار ضمن حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: ... و علم در دل های مؤمنین واقع می شود، پس هیچ مؤمنی به علمی که نزد برادرش هست احتیاج نخواهد داشت، و تأویل این آیه: ﴿يُخَيِّئُ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ﴾^۲؛ خداوند هر یک را به رحمت و اسعه خویش بی نیاز فرماید. آن روز است، و زمین گنجینه های خود را برای آنان بیرون می آورد، و قائم علیه السلام می فرماید: ﴿كُلُّوا وَاشْرَبُوا هَيْثُمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾^۳؛ بخورید و بیاشامید که گوارایتان باد، پاداش آنچه در روزگاران گذشته پیش فرستاده اید.^۴

۴- کشف و برطرف کردن ناراحتی ها از مؤمنین

امام عصر -عجل الله فرجه الشریف- با دعا کردن برای مؤمنین به طور عموم از آن ها بدی ها و ناراحتی ها را دور می سازد، و به طور خصوص نیز افرادی که به آن حضرت توسّل جسته و به آن بزرگوار پناهنده شده اند و از شرّ بدی ها و تلخی ها رهایی یافته اند، بیش از شماره اند. از جمله: جریان اول: عالم کامل مجلسی رحمته الله در مجلد نوزدهم بحار به چند طریق از ابوالوفاء شیرازی نقل کرده که گفت: در کرمان به دست ابن الیاس اسیر بودم، او مرا به زنجیر کشیده بود که خبردار شدیم تصمیم گرفته مرا به دار آویزد، پس امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام را به درگاه خداوند -عزوجل- شفیع بردم. به خواب رفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: در هیچ کدام از رویدادهای دنیا به من و دخترم و فرزندانم متوسّل مشو، بلکه برای آخرت و آنچه از ثواب از درگاه خداوند می خواهی به ما متوسّل شو، اما برادرم ابوالحسن برای تو انتقام می گیرد از کسی که به تو ظلم کرده.

عرض کردم: یا رسول الله! مگر نه این است که به فاطمه ظلم شد و او صبر کرد و حقّ خودش را نیز غصب کردند صبر کرد، پس چطور برای من از کسی که به من ظلم کرده انتقام می گیرد؟ فرمود: این پیمانی بود که من با او عهد کرده بودم و دستور من بود که به ناچار آن را می بایست

۱. خرائج: ۱۳۸.

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۰.

۳. سوره حاقه، آیه ۲۴.

۴. بحار الانوار: ۸۶/۵۳.

عمل می‌کرد که حق آن را هم ادا نمود ولی حالا، وای بر کسی که به دوستانش متعرض شود، و اما علی بن الحسین؛ برای نجات از چنگال پادشاهان و سلاطین و مفسده شیاطین. و محمد بن علی و جعفر بن محمد؛ برای آخرت. و موسی بن جعفر؛ عافیت را از او بخواه. و علی بن موسی؛ برای ایمن بودن در سفرهای دریا و خشکی به او متوسل شو. و محمد بن علی؛ روزی را به وسیله او از درگاه خداوند متعال بخواه. و علی بن محمد؛ برای انجام دادن مستحبات و نیکی به برادران ایمانی. و حسن بن علی؛ برای آخرت. و اما حضرت حجت؛ هنگامی که شمشیر دم حلقه رسید - در این هنگام آن حضرت علیه السلام به گلولی خود اشاره کرد - پس به او استغاثه کن و پناهنده شو که او به فریادت می‌رسد، و او پناهگاه است برای کسی که به او پناهنده شود.

پس گفتم: ای مولای من؛ ای صاحب زمان من! به تو پناهنده‌ام، ناگاه شخصی را دیدم از آسمان فرود آمد بر اسبی سوار و به دستش حربه‌ای آهنین (یا نورانی) بود، عرض کردم: ای مولای من! شر کسی که مرا اذیت می‌کند از من دفع فرمای. فرمود: دفع کردم، من درباره تو به درگاه خداوند -عزوجل- دعا نمودم و خداوند دعایم را مستجاب کرد. چون صبح فرا رسید، ابن الیاس مرا فراخواند و زنجیر از من برداشت و خلعت عطا کرد و گفت: به چه کسی توسل جستی؟ گفتم: به کسی استغاثه کردم که پناه پناهندگان است، تا این که او از پروردگارش برای من درخواست خلاصی کرد، والحمد لله رب العالمین.^۱

جریان دیگر: در مجلد سیزدهم بحار از پدرش عالم عادل مولانا محمد تقی معروف به مجلسی اول نقل کرده که گفت: در زمان ما مرد شریف صالحی بود که امیر اسحاق استرآبادی نام داشت. او چهل حج را پیاده بجای آورده بود، و در مردم شهرت داشت که زمین برای او نور دیده می‌شود. در یکی از سال‌ها به شهر اصفهان وارد شد، من نزد او رفتم و از شهرتی که درباره او بود از وی سؤال کردم. به من گفت: سبب این شایعه آن است که یکی از سال‌ها که من با حاجیان به سمت بیت الله الحرام در حرکت بودم، وقتی به جایی رسیدیم که از آن جا تا مکه هفت یا نه منزل راه بود، من برای بعضی امور از قافله عقب افتادم تا این که کاروان از نظرم ناپدید شد، راه را گم کردم حیرت زده، تشنگی هم بر من غالب گشت تا جایی که از زندگی دست شستم، فریاد زدم: «یا ضالُّ، یا اَباصالُّ! اُرشدونا الی الطَّرِيقِ یَزِھمکمُ اللهُ»؛ ای صالح؛ ای اباصالح! ما را راهنمایی کنید خداوند شما را رحمت کند.

ناگهان در آخر صحرا شبی نمودار شد تا دقت کردم در مدت کوتاهی کنارم رسید، دیدم جوانی خوش صورت، پاکیزه لباس، گندمگون، در قیافه شریفان است، سوار شتر بود و ظرف آبی در دست داشت. بر او سلام کردم، جواب سلامم را داد و فرمود: تو تشنه‌ای؟ عرض کردم: آری. ظرف آب را به من داد آشامیدم، سپس فرمود: می‌خواهی به کاروانت برسی؟ عرض کردم: آری. پشت سر خودش سوارم کرد و به سوی مکه حرکت فرمود، عادت من این بود که هر روز حرز یمانی را می‌خواندم، آن وقت هم به خواندن آن پرداختم، در بعضی جاها می‌فرمود: چنین بخوان.

دیری نگذشت که به من فرمود: این جا را می‌شناسی؟ نگاه کردم، دیدم در ابطح هستم، فرمود: پیاده شو، چون پیاده شدم پشت کردم، او از نظرم غایب شد، در آن هنگام دانستم که او قائم علیه السلام بوده، بر مفارقتش تأسف خوردم و از این که او را نشناختم متأثر شدم پس چون هفت روز گذشت، کاروان ما به مکه رسید مرا آن جا دیدند - با این که از زنده بودنم ناامید شده بودند - لذا به داشتن «طی الارض» مشهور شدم.

مجلسی در بحار می‌گوید: پدرم فرمود: حرز یمانی را نزد او خواندم و آن را تصحیح کردم، و شکر خدای را که به من اجازه هم داد.^۱

جریان دیگر: عالم عامل میرزا حسین نوری در کتاب جنة المأوی به نقل از کتاب كنوز النجاح شیخ جلیل امین الاسلام فضل بن الحسن طبرسی روایت کرده که گفت: دعایی است که حضرت صاحب الزمان - علیه صلوات الله الملك المئان - به ابوالحسن محمد بن احمد بن ابی لیث علیه السلام تعلیم فرموده، ابوالحسن از ترس کشته شدن به قبرستان قریش در بغداد فرار کرده بود که به برکت این دعا نجات یافت. ابوالحسن می‌گوید: آن حضرت - صلوات الله علیه - به من آموخت که چنین بگویم:

«اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ، وَبَرِحَ الْخَفَاءُ، وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ، وَانْكَشَفَ الْغَطَاءُ، وَضَاقَتِ الْأَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ، وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى، وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ، وَعَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ، فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا، كَلِمَحِ الْبَصَرِ، أَوْ هُوَ أَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، إِنْفِئَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ، وَأَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ. يَا

مَوْلَايَ، يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، اَلْعَوْتُ اَلْعَوْتُ اَلْعَوْتُ، اُدْرِكْنِي اُدْرِكْنِي اُدْرِكْنِي، اَلشَّاعَةُ اَلشَّاعَةُ اَلشَّاعَةُ، اَلْعَجَلُ اَلْعَجَلُ اَلْعَجَلُ...»؛

پروردگارا! بلا و گرفتاری بزرگ شد، و [با آزمایش‌هایی که پیش آمد] امور مخفی آشکار گشت، و امید قطع گردید، و پرده‌ها بالا رفت، و زمین بر ما تنگ شد، و آسمان رحمتش را برد، و شکوه به درگاه تو داریم ای پروردگار، و در سختی‌ها و آسانی‌ها تکیه بر تو است. بارها! پس بر محمد و آل محمد درود بفرست، اولوالامر [و سرپرستانی] که اطاعتشان را واجب ساخته‌ای، و بدین وسیله مقام و منزلتشان را به ما شناسانده‌ای، پس تو را به حق آنان که ما را گشایشی عطا کنی، گشایش سریع و زودرسی همچون یک چشم برهم زدن یا نزدیک‌تر، ای محمد، ای علی؛ ای علی، ای محمد؛ مرا کفایت کن که شما کفایت کننده هستید، و مرا یاری کنید که شما یاری کننده‌اید. ای آقای من، ای صاحب الزمان پناه، پناه، پناه، مرا دریاب، مرا دریاب، مرا دریاب، همین ساعت، همین ساعت، همین ساعت، به زودی، به زودی، به زودی...

راوی گوید: آن حضرت علیه السلام هنگامی که می‌گفت: «یا صاحب الزمان» به سینه خود اشاره می‌کرد.^۱

می‌گویم: اگر خواسته باشید گوشه‌ای از این مطالب را دریابید کتاب «النجم الثاقب» را مطالعه کنید، خدای تعالی مؤلفش را بهترین پاداش دهد.

حرف «ل»

۱- لوای آن حضرت علیه السلام

از جمله امور مهم، دعا کردن برای برافراشته شدن پرچم و لوای آن حضرت است که به خاطر آن، دل‌ها مسرور و تمام غصه‌ها دور می‌گردد، چنان‌که در کتاب کمال الدین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده که بالای منبر چنین فرمود: مردی از فرزندانم در آخر الزمان ظهور می‌کند، رنگش سفید آمیخته به سرخی، شکمش برآمده، ران‌هایش بزرگ و گرده شانه‌هایش قوی است، بر پشتش دو خال هست یکی به رنگ پوستش و دیگری همانند مهر نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، او دو نام دارد یکی محرمانه و مخفی است و دیگری آشکار، نام مخفی‌اش احمد و نام آشکارش محمد است، هرگاه پرچم خود را به اهتزاز درآورد شرق و غرب را روشن سازد،

دست بر سر بندگان خدا کشد، پس هیچ مؤمنی باقی نماند مگر این که دلش از کوه آهنین هم محکم تر گردد و خداوند متعال قوت چهل مرد به او بدهد، و هیچ میثی نماند مگر آن که در قبر اثری از خوشحالی ظهور به او برسد که مؤمنین در قبر از هم دیدن کنند و به ظهور قائم - صلوات الله علیه - یکدیگر را مژده دهند.^۱

می گویم: منظور از قبر، منزل روح مؤمنین است در عالم برزخ، شاهد بر آن روایاتی است که بعضی از بزرگان در این باره آورده اند.

و نیز در کمال الدین روایت شده که در پرچم مهدی علیه السلام است که: بیعت [رفعت و برتری] از آن خداوند - عزوجل - است.^۲ در همان کتاب از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: ما را پرچمی هست که هر که از آن پیشی بگیرد سرکش و هر که از آن عقب بیفتد هلاک شده و هر آن که از آن پیروی کند به مقصد رسیده است.^۳

و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: گویا قائم علیه السلام را می نگریم که بر پشت نجف رسیده، چون بر پشت نجف قرار می گیرد بر اسب تیره رنگ ابلقی می نشیند که میان دو چشمش سفیدی باریکی هست، آنگاه اسب او را به جنبش آورد، پس هیچ شهری نماند که گمان نبرند قائم علیه السلام در آن شهر با آن ها است. و چون پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگشاید، سیزده هزار و سیزده فرشته از آسمان بر او فرود آید که همه در انتظار فرمان قائم علیه السلام باشند.^۴

و از ابو حمزه ثمالی منقول است که گفت: حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام به من فرمود: گویی قائم علیه السلام را می نگریم که در کوفه پشت نجف آشکار شده، و چون بر نجف برآید پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را برافرازد، و عمود آن از عمودهای عرش خدای تعالی و بقیه اش از نصرت خدای - عزوجل - می باشد، آن را بر کسی فرود نیاورد مگر این که خداوند متعال او را نابود سازد.

راوی گوید: عرضه داشتم: آیا این پرچم با او هست یا برایش می آورند؟ فرمود: بلکه برایش می آورند، جبرئیل علیه السلام آن را می آورد.^۵

و باز در همان کتاب از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی آمده: برای او علم می هست که هرگاه وقت خروجش برسد، آن علم خود به خود برافراشته گردد، و خداوند تبارک و تعالی آن را به

۱. کمال الدین: ۶۵۳/۲

۲. کمال الدین: ۶۵۴/۲

۳. کمال الدین: ۶۵۴/۲

۴. کمال الدین: ۶۷۱/۲

۵. کمال الدین: ۶۷۲/۲

نطق آورد، و او را ندا کند: ای ولی خدا! خروج کن و دشمنان خدا را به قتل رسان. و برای او دو پرچم هست و دو نشانه، و او را شمشیری است در نیام که هر وقت موقع خروجش شود آن شمشیر بیرون آید و خداوند - عزوجل - او را به نطق آورد پس آن حضرت را ندا می‌کند و می‌گوید: ای ولی خدا! خروج کن که برای تو روا نیست که از دشمنان خدا آرام بنشینی....^۱

و در بحار از ابوبصیر آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام با اهل بصره برخورد کرد و پرچم برافراشت. پرچم پیغمبر اکرم علیه السلام را گشود، لذا متزلزل شدند و هنوز شعاع خورشید زرد نگردیده بود که فریاد زدند: ای پسر ابی طالب! ما را هلاک کردی. در این هنگام آن حضرت دستور داد که: اسیران را نکشید و بر زخمی‌ها حمله نکنید و فراریان از جبهه را دنبال ننمایید، و هر که اسلحه خود بر زمین گذارد ایمن است، و هر آن که درب خانه‌اش را ببندد در امان است.

در جنگ صفین [یاران آن حضرت] خواهش کردند که آن پرچم را دوباره بگشاید، ولی آن جناب نپذیرفت، حسن و حسین علیه السلام و عمار یاسر علیه السلام را واسطه قرار دادند، آن حضرت به حسین علیه السلام فرمود: فرزندم برای این مردم مدتی تعیین شده که به آن خواهند رسید، و این پرچمی است که پس از من کسی جز قائم علیه السلام آن را نخواهد گشود.^۲

و در حدیث دیگری از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام در وصف پرچم آن حضرت آمده که فرمود: به خدا سوگند آن پرچم از پنبه و کتان و ابریشم و دیبا نیست. راوی گوید: عرض کردم: پس از چیست؟ فرمود: از برگ درخت بهشت است. پیغمبر اکرم علیه السلام روز بدر آن را برافراشت. سپس به هم پیچید و آن را به علی علیه السلام داد، پیوسته نزد آن جناب بود تا جنگ بصره (جمل) فرا رسید، پس امیر المؤمنین علیه السلام آن را برافراشت و خداوند پیروزی را برایش قرار داد، سپس آن را پیچید، و آن پرچم نزد ما است. کسی آن را نمی‌گشاید تا قائم علیه السلام بپاخیزد، وقتی او قیام کند احدی در مشرق و مغرب باقی نماند مگر این که آن را ببیند، و به مسافت یک ماه راه، رُعب پیشاپیش آن و از سمت راست و از سمت چپ پیش می‌رود.

سپس فرمود: او به خونخواهی پدرانش قیام می‌کند، خشمگین و اسفناک برای غضب خداوند بر خلائق، پیراهن پیغمبر اکرم علیه السلام را - که روز احد پوشیده بود - دربر دارد و عمامه سحاب و زره آن

جناب را پوشیده و شمشیر ذوالفقار رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز با خود دارد، آن‌گاه شمشیر می‌کشد و تا هشت ماه از کشته پشته می‌سازد.^۱

می‌گویم: این احادیث دلالت دارد که آن حضرت پرچم‌های متعددی دارد، اخبار دیگری نیز بر این معنی دلالت می‌کند که در این مختصر از ذکر آن‌ها خودداری شد.

حرف «م»

۱ - رابطه آن حضرت علیه السلام در راه خدا

[مترجم گوید: رابطه عبارت است از مراقبت مرزها، زیرا که سربازان و مرکب‌ها و وسایل جنگی را در آن محل نگهداری می‌کنند].

معنی و فضل رابطه را در بخش هشتم ان شاء الله تعالی خواهیم آورد، اما خوبی و فضیلت دعا کردن برای مرابطین به دلالت عقل و نقل ثابت است.

دلیل عقلی این‌که: مرابطین حامیان اسلام و دیده‌بانان مسلمین هستند، عقل به خوبی دعا کردن برای چنین افرادی حکم می‌کند. دلیل نقلی، دعای امام و مولای ما حضرت سید العابدین علیه السلام در صحیفه سجاده - دعای بیست و هفتم - در این باره بس است.

و اما این‌که حضرت حجت علیه السلام مرابط در راه خداوند - عزوجل - است چند روایت بر آن دلالت دارد، از جمله:

۱ - در توقیعی که برای شیخ ابوعبد الله محمد بن محمد بن النعمان معروف به شیخ مفید آمده چنین فرموده است: «مَنْ عَبْدَ اللَّهِ الْمُرَابِطِ فِي سَبِيلِهِ إِلَىٰ مُلْهِمِ الْحَقِّ وَدَلِيلِهِ...»^۲؛ از طرف بنده خدای مرابط در راه او، به الهام شده و راهنمای حق.

۲ - در کتاب غیبت شیخ نعمانی به سند خود از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام از پدرش حضرت علی بن الحسین علیه السلام مروی است که: ابن عباس شخصی را فرستاد تا از آن حضرت درباره آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا»^۳؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبایی کنید و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش نمایید و مرابطه کنید. سؤال کند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام غضبناک شد و فرمود: دوست داشتم آن‌که تو را امر کرده، شخصاً این پرسش را

۲. بحار الانوار: ۱۷۶/۵۳.

۱. بحار الانوار: ۳۶۰/۵۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

می نمود، سپس فرمود: این آیه درباره پدرم و ما نازل شد و آن رباطی که به ما دستور داده شده هنوز نرسیده و آن در نسل مرابط ما خواهد بود....^۱

۳- در البرهان از عیاشی در خبر مرسلی از حضرت ابوجعفر باقر^{علیه السلام} درباره این آیه شریفه آمده که فرمود: درباره ما نازل شده و هنوز وقت رباطی که مأمور شده ایم نرسیده است، و آن در نسل مرابط ما خواهد بود.^۲

می‌گویم: پوشیده نیست که منظور از مرابط یاد شده همان مولای ما حضرت ولی عصر امام زمان^{علیه السلام} است. با دلالت توقیع مذکور، و در حرف «ل» نیز شاهد بر این معنی گذشت و از این جا معلوم می‌شود که این امر از عبادت‌های مخصوص آن بزرگوار است، هم چنان که حج خانه خدا هم از ویژگی‌های آن حضرت است -که در حرف «ح» گفتیم- و نیز طول عمر آن حضرت و مواظبت بر ندبه بر جد بزرگوارش حضرت سید الشهداء^{علیه السلام} از مختصات او است که برای پدرانش نبوده است. در زیارت معروف به ناحیه منسوب به آن حضرت آمده، پس اگر دهرها مرا به تأخیر انداخته و از یاری تو ناتوانی ام جلو گرفته، و با کسانی که با تو جنگ کردند نجنگیدم، و با آن‌که به تو دشمنی نمود ستیز ننمودم پس هر صبح و شام بر تو ندبه می‌کنم....^۳

این زیارت را فاضل مجلسی در بحار به نقل از المزار الکبیر آورده است.

۲- معجزات آن حضرت^{علیه السلام}

شدت اهتمام و کوشش آن حضرت در ترویج دین خدا و هدایت بندگان الهی، باعث ابراز معجزات می‌شود. دعا کردن برای چنین کسی که در ترویج دین و ارشاد بندگان کوشش و سعی بلیغ دارد، عقلاً و نقلاً ممدوح و مطلوب است. از همین جا است که فرشتگان برای طالبان علم دعا می‌کنند. به اضافه این که هدایت بندگان از سودمندترین امور برای آن‌ها و احسان به ایشان است. پس لازم است درباره کسی که مردم را به سوی حق هدایت و راهنمایی می‌کند، دعا نمود. و اما معجزات آن حضرت^{علیه السلام}: محدث بزرگوار شیخ حرّ عاملی در کتاب «اثبات الهداة» به نقل از کتاب فضل بن شاذان به سند خود از عبد الله بن ابی یعفور آورده است که گفت: امام ابو عبد الله جعفر بن محمد -صلوات الله وسلامه علیهما و علی آبائهما و آبائناهما- فرمود: هیچ معجزه‌ای از معجزات

۲. تفسیر البرهان: ۱/۳۴۵.

۱. الغیبة النعمانی: ۱۳۲.

۳. بحار الانوار: ۱/۳۲۰.

پیغمبران و اوصیا نیست مگر این که خداوند تبارک و تعالی مثل آن را بر دست قائم ما آشکار خواهد کرد، برای اتمام حجت بر دشمنان.^۱

تفصیل معجزاتی که از آن حضرت [تاکنون] بروز کرده از کتاب های مفصل مانند بحار مطالعه شود.

۳- محنت آن حضرت علیه السلام

در کتاب غیبت نعمانی به سند خود از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه قائم - عجل الله فرجه الشریف - بپاخیزد از جاهلان مردم، بیشتر از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جاهلان جاهلیت صدمه کشید، محنت می بیند. فضیل گوید: عرض کردم: این چگونه است؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی به سوی مردم آمد که سنگ و کلوخ ها و چوب های تراشیده را می پرستیدند، ولی هنگامی که قائم ما بپاخیزد، در حالی با مردم مواجه می شود که همه آنان کتاب خدا را علیه او تأویل می کنند و با آن بر او احتجاج می نمایند.^۲

روایات دیگری هم در این باره هست که در این مختصر از آوردن آن ها خودداری می گردد.

این از محنت زمان ظهور آن حضرت، و اما محنت هایی که در عصر غیبت دارد بر کسی پوشیده نیست.

۴- مصایب آن حضرت علیه السلام

مصیبت های آن حضرت علیه السلام بسیار است، همانند مصایب پدران و اجداد بزرگوارش - به ویژه حضرت سید الشهداء علیه السلام - بر او نیز وارد است، که ولی خون آن ها است - چنان که در تفسیر آمده - و دعا کردن برای مصیبت دیده مستحب است، چنان که در اخبار و احادیثی که از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده منقول است.

۵- محبت متقابل آن حضرت علیه السلام

محبت آن حضرت علیه السلام به مؤمنان و محبت مؤمنان به آن حضرت از مهم ترین انگیزه های دعا کردن برای آن حضرت و درخواست تعجیل فرج آن جناب از پروردگار متعال است.

و اما محبت آن حضرت علیه السلام نسبت به مؤمنین: دسته‌های مختلفی از اخبار بر آن دلالت دارد، از جمله:

۱- احادیثی که دلالت می‌کند: امام نسبت به مؤمنین به منزله والد مهربان و پدر شفیق، بلکه برای آن‌ها از پدر هم مهربان‌تر است.

۲- اخباری که دلالت دارد: شیعیان به منزله برگ‌هایی برای درخت امامت هستند.

۳- روایاتی آمده که: امام به خاطر حزن شیعیانش محزون و در مصایب آن‌ها متأثر و در بیماری آن‌ها متألم می‌گردد.

۴- احادیثی که دلالت می‌کند: امام علیه السلام برای شیعیانش و در حق آنان دعا می‌کند.

۵- روایاتی دلالت دارد که: امام علیه السلام انفال و مانند آن را برای شیعیانش در زمان غیبت مباح نموده است.

۶- اخباری دلالت می‌کند که: امام علیه السلام برای دوستانش دادرسی می‌کند، در موارد بسیار نیز این امر اتفاق افتاده که بعضی از آن‌ها را در این کتاب آورده‌ایم.

۷- آنچه دلالت می‌کند که امام علیه السلام در تشییع جنازه مؤمن حاضر می‌شود.

۸- احادیثی که حاکی از گریستن امامان علیهم السلام هنگام گرفتاری دوستانشان و هنگام وفاتشان و غیر این‌ها می‌باشد که ان شاء الله بر پژوهنده پوشیده نمی‌ماند.

البته محبت مؤمن نسبت به آن جناب از واجباتی است که حقیقت اسلام و قبولی اعمال با آن حاصل می‌شود، بلکه برای محبت آن حضرت تأثیر خاصی هست که ان شاء الله تعالی در بخش هشتم کتاب خواهیم گفت، پس ای دوستان و مشتاقان آن حضرت! برای حبيب خویش دعا کنید و از خداوند بخواهید که دیدارش را نصیب شما گرداند.

حرف «ن»

۱- نفع آن حضرت علیه السلام

بدان که منافع وجود مبارک آن جناب بر چند گونه است:

قسم اول: منافع آن حضرت چه غایب باشد و چه ظاهر، و آن بر دو نوع است:

نوع اول: تمام خلائق در آن شریک هستند مانند: زندگی و بقای در جهان و... که همه‌اش از برکات و فیوضات وجود شریف آن حضرت است - چنان‌که در بخش دوم و سوم کتاب آوردیم -

لذا در توقیع شریف فرمود: و اما وجه بهره‌وری از من در زمان غیبتم مانند استفاده از خورشید است هنگامی که ابر از دیده‌ها پنهانش سازد. و من برای اهل زمین امان هستم، هم چنان که ستارگان مایه ایمنی اهل آسمان هستند....^۱

و به همین مضمون روایات دیگری از ائمه اطهار علیهم السلام نیز وارد شده که در خاتمه کتاب، فصلی برای بیان مبانی و تحقیق و اشارات آن منعقد خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

نوع دوم: افاضات علمی و عنایات ربّانی که به مؤمنین اختصاص دارد، مانند: واضح نمودن وقت نمازهای یومیه و مانند آن است، چنان‌که در وسائل به سند خود از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هیچ روز ابری نیست که وقت زوال بر مردم مخفی باشد مگر این‌که امام علیه السلام خورشید را نهیب زند تا آشکار گردد، پس بر اهل هر آبادی کسی که به وقت اهتمام داشته باشد و آن‌که ضایع نماید احتجاج کند.^۲

قسم دوم: منافع زمان غیبت آن حضرت علیه السلام: آن هم بر دو نوع است:

نوع اول: مخصوص به مؤمنین است و آن بسیار است، از جمله: ثواب‌های بسیاری است که بر انتظار زمان ظهور آن جناب مترتب است و ان شاء الله در بخش هشتم خواهد آمد، و نیز آنچه از ثواب‌ها بر صبر و شکیبایی آنان در عصر غیبت مترتب است که در همان بخش خواهیم آورد، و باز دو برابر شدن ثواب کارهای نیک آن‌ها در چنین زمانی چنان‌که در کتاب اصول کافی و غیر آن از عمّار ساباطی روایت شده که گفت: به حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام گفتم: کدام بهتر است عبادت مخفیانه با امام از شما خاندان که در دولت باطل پنهان باشد یا عبادت در زمان ظهور حق و دولت امام ظاهر از شما؟ فرمود: ای عمّار! صدقه در سرّ و الله بهتر است از صدقه علنی، همین‌طور است به خدا عبادت شما با امامتان که در زمان دولت باطل مخفی باشد، و ترسیدن شما از دشمنان در دولت باطل و هنگام متارکه، بهتر است از کسی که خداوند -جلّ ذکره- را در ظهور امام حق آشکار در دولت حق عبادت نماید، و عبادت در حال ترس در دولت باطل مانند عبادت و امنیّت در دولت حق نیست. و بدانید که هر یک از شما امروزه نماز واجب خودش را جماعت بخواند در حالی که از دشمن مخفی باشد و با تمام شرایط در وقتش آن را ادا نماید، خداوند -عزّوجلّ- ثواب پنجاه نماز فریضه با جماعت برای او می‌نویسد، و هر آن‌که از شما نماز

واجبی را فردی و مخفیانه از دشمن در وقتش با تمام شرایط بخواند، خداوند -عزوجل- برای او ثواب بیست و پنج نماز فردی می‌نویسد، و هر یک از شما نماز نافله‌اش را در وقتش با شرایط بجای آورد، خداوند برای او ثواب ده نماز نافله می‌نویسد، و هر کدام از شما حسنه‌ای انجام دهد خداوند برای او بیست حسنه می‌نویسد، و خداوند -عزوجل- حسنات مؤمن از شما را می‌افزاید اگر اعمالش را نیکوگرداند و به تقیه، دین و امام و خودش را مواظبت کند و زبانش را حفظ نماید، چندین برابر می‌افزاید، خداوند -عزوجل- کریم است....^۱

و از جمله: ثواب‌های زیاد و اجرهای عظیمی است که بر بعضی از اعمال مخصوص به زمان آن حضرت -صلوات الله علیه- مترتب است، و ان شاء الله در بخش هشتم کتاب خواهیم آورد. نوع دوم: مخصوص کافرین و منافقین است، و آن مهلت دادن و تأخیر عذاب آن‌ها است، چنان‌که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله درباره آیه شریفه: ﴿فَهَلْ الْكَافِرِينَ أَهْلُهَا رُوِيَ﴾؛^۲ پس کافران را مهلت ده مهلت اندکی. فرمود: در وقت برانگیخته شدن قائم، انتقام مرا از جبارها و طاغوت‌ها، از قریش و بنی امیه و سایر مردم خواهد گرفت.^۳

قسم سوم: منافع زمان ظهور او: و آن بر دو نوع است:

نوع اول: شامل خلائق و موجودات می‌شود مثل انتشار نور، و ظهور عدل، و امنیت راه‌های بلاد، و ظهور برکات زمین، و صلح و آشتی درندگان و چارپایان، و آزار نرساندن هیچ نیشداری به کسی، و برکات فراوان، و منافع بی‌کران دیگر... چنان‌که در بحار در وصف حضرت قائم علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: و آسمان بارانش، و درختان میوه‌ها، و زمین گیاهان را برمی‌آورند، و برای اهل آن زینت می‌کند، و درندگان ایمن شوند تا جایی که مانند چارپایان نشان در اطراف زمین چرا می‌کنند....^۴

نوع دوم: مخصوص مؤمنین است، و آن بر دو گونه است:

گونه اول: برای زندگان آن‌ها، و آن انتفاع و بهره‌وری از شرف حضور آن حضرت و استفاده از نور آن جناب و فراگرفتن از علوم آن بزرگوار و برطرف شدن بیماری‌ها و گرفتاری‌ها و بلاها از بدن‌های ایشان است. چنان‌که در بحار و غیر آن از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام

۱. کافی: ۳۳۳/۱.

۲. سوره طارق، آیه ۱۷.

۳. تفسیر القمی: ۴۱۶/۲.

۴. بحار الانوار: ۸۵/۵۳.

بپاخیزد، خداوند از هر مؤمن ناگواری‌ها را دور می‌سازد و نیرویش را به او بازگرداند.^۱ و از آن منافع، زیاد شدن نیروی آن‌ها است که در حرف «ق» گذشت، و طولانی شدن عمرشان، و مشاهده کردن نحوه انتقام حضرت قائم علیه السلام از دشمنانشان، و منافع فراوان دیگر.... گونه دوم: برای مردگان ایشان، از جمله: خوشحالی و فرح ظهور آن حضرت به قبرهایشان داخل می‌شود چنان‌که در کتاب المحجة از امام صادق علیه السلام آمده که در آیه شریفه: «وَيَوْمَئِذٍ يُفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِبَصْرِ اللَّهِ»^۲؛ و در آن روز مؤمنان به یاری خداوند خشنود می‌شوند. امام فرمود: در قبرهایشان به ظهور قائم علیه السلام.^۳ و در حرف «ل» مطالبی که بر این معنی دلالت داشت گذشت.

و از جمله منافع زمان ظهور آن حضرت برای اموات مؤمنین، زنده شدن آن‌ها است بعد از مرگشان. چنان‌که در بحار از امام صادق علیه السلام روایت شده فرمود: و چون هنگام قیامش فرا رسد در ماه جمادی الثانی و ده روز از رجب بارانی بر مردم خواهد بارید که خلائق نظیر آن را ندیده باشند، پس خداوند به وسیله آن، گوشت‌ها و بدن‌های مؤمنین را در قبورشان می‌رویاند، و گویی آن‌ها را می‌نگرم که از سوی «جهنمه» می‌آیند در حالی که موهای خود را از خاک تمیز می‌کنند....^۴ در حرف «ک» نیز مطالب مناسب گذشت و در بخش پنجم نیز خواهد آمد که هر کس برای فرج آن حضرت دعا کند در زمان ظهور زنده می‌شود تا به خدمت آن جناب شرفیاب گردد، ان شاء الله تعالی.

۲- نور آن حضرت علیه السلام

از مهم‌ترین اموری که انگیزه دعا کردن برای آن حضرت می‌شود نور اوست، دلیل بر آن عقل است به بیان این‌که: اگر در شب تاریکی در راه پریچ و خمی بودید، و در آن راه لغزندگی‌های هولناک و سگ‌های آزار دهنده‌ای هم بود که دچار آن‌ها شدید، و خلاصی از آن‌ها جز به وسیله چراغی که راه را روشن کند میسر نبود، آن‌گاه کسی برای شما چراغی آورد که به وسیله آن خلاص شدید و از گمراهی‌های یافتید، عقل بلکه - طبع و فطرت - شما را برمی‌انگیزد که برای او دعا کنید، بدون این‌که تأمل نمایید در این‌که او مرد بود یا زن، عالم بود یا جاهل، برده بود یا آزاد. چون محض همین کار سبب خلاصی و رهایی شما شد و باعث دعای شما گردید.

۲. سوره روم، آیه ۴.

۴. بحار الانوار: ۳۳۷/۵۲.

۱. بحار الانوار: ۵۲/.

۳. المحجة: ۱۷۲.

اکنون که این مطلب را فهمیدی بدان که تحقیق سخن در این جا به چند فصل نیاز دارد:
اول: معنی نور.

دوم: این که نورانیت نشانه شرف و کمال آن دلیل کمال دارنده آن است.

سوم: در بیان این که آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - وجودش نور است.

چهارم: در بیان اشراقات نور آن حضرت در غیبت و حضور.

فصل اول - معنی نور: بدان که «نور» اسم است برای چیزی که خودش ظاهر است و اشیاء غیر خودش را ظاهر کند، چه ظهور و روشنی خودش از خودش باشد یا از غیر خود، آن را کسب کرده باشد. تعریف دیگری هم که شده به این معنی برمی گردد که گفته اند: نور چیزی است که اشیاء به وسیله آن ظاهر می شود، چون ظاهر شدن اشیاء به وسیله آن فرع بر ظهور خودش می باشد، زیرا که فاقد شیء معطی آن نیست.

و اما این که در تعریف نور گفته شده: «الظاهر بنفسه المظهر لغيره»؛ به خودی خود ظاهر است و مظهر غیر خودش. اگر منظور همین بیان ما باشد، تعریف درستی است ولی اگر مقصود این باشد که ظهور نور از خودش هست و به غیر خودش تکیه ندارد، و ظهور اشیاء دیگر مستند به آن است - چنان که باء سببیت در الظاهر بنفسه این معنی را می رساند - ناتمام و ممنوع است، زیرا که لازمه اش آن است که کلمه «نور» را بر غیر خداوند نتوان به طور حقیقی اطلاق کرد، پس این تعریف جامع افراد نیست.

نور - بنابر همه این تعاریف - کلی مشککی است که افراد آن متفاوت است، حدّ اعلای آن ذات اقدس خداوند است که به خودی خود ظاهر است و غیر خودش را ظاهر کرده، و از حدّ و مرز ممکنات خارج است و آفریننده تمام انوار. و چه خوش گفته اند:

يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِقَوِّ نُورِهِ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ

ای آن که بر اثر شدّت نورش مخفی شده ای؛ ظاهری که در ظهور و آشکاری اش باطن است.

این نور نه جوهر است و نه عرض، بلکه آشکارکننده تمام جوهرها و عرضها است، با این بیان اطلاق نور بر خداوند متعال در آیه: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱؛ خداوند نور آسمانها و زمین است. هیچ نیازی به تکلف و مجاز شمردن و امثال اینها ندارد، و همین گونه است دعایی که در کتاب

مهج الدعوات از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که: «بِسْمِ اللَّهِ التَّوَرِ بِسْمِ اللَّهِ نُورٌ عَلَى نُورٍ...»^۱ و شرح این کلام جای دیگری دارد.

قسم دیگری از نور تحت عنوان «جوهر» واقع می شود که مصداق اعلای آن وجود مقدس پیغمبر و حبیب ما حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله می باشد که خداوند متعال آن حضرت را مثل نور خود قرار داده است. وجود مقدس امام علیه السلام نیز از همین قسم است، - چنانکه خواهد آمد - و از اقسام نور جوهر، عالم است و اقسام دیگری که درجات مختلفی دارند.

قسم دیگری از نور در عنوان «عرض» وارد است، مانند: نور برق و چراغ و امثال این ها. باید توجه داشت که اطلاق نور بر همه این ها حقیقت است، و با این بیان واضح می شود که در میان روایاتی که در تفسیر آیه نور هست اختلافی نیست، زیرا که هر یک از آن ها بیان یکی از مصادیق نور است، و اگر ترس طولانی شدن مطلب نبود حق تحقیق را در این جا ادا می کردم.

فصل دوم - نورانیت نشانه شرافت است: و چون دانستی که نور اقسام فراوانی دارد که درجات فوق یکدیگر دارند، تردیدی نیست که نورانیت نشانه شرافت صاحب خویش است، و کمال آن، دلیل کمال شرافت است. این امر کاملاً واضح و هیچ پرده ابهامی بر آن نیست، و دلیل بر آن - به اضافه عقل - آیات و روایات بسیار است، از جمله:

۱ - آیه نور؛ خداوند متعال در این آیه خود را با این صفت متعالی وصف فرموده که برای اثبات مطلوب ما بس است.

۲ - آیاتی که در مقام امتنان بر مردم به خاطر آفرینش خورشید و ماه وارد شده است، خداوند - عزوجل - می فرماید: ﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا﴾^۲؛ و ماه را در آسمان ها نور و خورشید را چراغ قرار داد.

۳ - آیاتی که به ماه و خورشید سوگند یاد می کند، مانند این آیه: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾^۳ و الْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا^۴؛ سوگند به خورشید و هنگام چاشت آن، و سوگند به ماه هنگامی که پی آن درآید.

و اما روایات، جداً زیاد است، از جمله روایاتی است که درباره نور پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده، چنانکه در بحار - مجلد ششم - از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: محمد و علی - صلوات الله علیهما - از دو هزار سال پیش از آفرینش خلق، در پیشگاه خداوند - عزوجل - نور بودند، هنگامی

۱. مهج الدعوات: ۷.

۲. سوره نوح، آیه ۱۶.

۳. سوره شمس، آیه ۱ و ۲.

که فرشتگان آن نور را دیدند، ریشه و شاخه درخشنده‌ای برایش مشاهده کردند، پس گفتند: پروردگار و خدای ما این نور چیست؟ خداوند - عزوجل - به آن‌ها وحی فرمود: این نوری از نور من است، اصل آن نبوت و شاخه آن امامت است، نبوت برای محمد ﷺ بنده و پیغمبر من، و امامت برای علی حجت و ولی من خواهد بود، و اگر این دو نبودند آفریدگانم را خلق نمی‌کردم.^۱

و در همان کتاب از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که فرمود: خداوند من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از خلقت آدم آفرید، هنگامی که نه آسمان بنا شده‌ای بود و نه زمین گسترده‌ای، نه ظلمتی، نه نوری، نه آفتاب و نه ماهی، و نه بهشتی و نه دوزخی وجود داشت. عباس عرض کرد: پس ابتدای آفرینش شما چگونه بود یا رسول الله؟ فرمود: ای عمو! وقتی خداوند اراده کرد ما را خلق کند، با کلمه‌ای سخن گفت، از آن نوری آفرید، سپس به کلمه دیگری تکلم کرد و با آن روحی خلق کرد، سپس نور را با روح ممزوج گردانید، آن‌گاه من و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق کرد، ما او را تسبیح می‌گفتیم، گاهی که تسبیحی نبود و تقدیسش می‌کردیم، هنگامی که تقدیسی نبود.

و چون خداوند متعال اراده کرد که خلق را بیافریند، نور مرا شکفت، پس عرش را از آن آفرید، عرش از نور من است و نور من از عرش افضل است، سپس نور برادرم علی را شکفت و از آن ملائکه را آفرید، پس فرشتگان از نور علی هستند و نور علی از نور خداست، و علی افضل از ملائکه است، آن‌گاه نور دخترم را شکفت و از آن آسمان‌ها و زمین را آفرید، پس آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه است، و نور دخترم فاطمه از نور خداوند است و دخترم فاطمه از آسمان‌ها و زمین افضل است. پس از آن نور حسن را شکافت و از آن نور خورشید و ماه آفرید، پس خورشید و ماه از نور فرزندم حسن است و نور حسن از نور خداوند است و حسن از خورشید و ماه برتر است. سپس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید، که بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خداوند است، فرزندم حسین از بهشت و حورالعین افضل است.^۲

و از جمله روایات، آن‌هایی است که دلالت دارد بر درخشندگی نور حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در آسمان برای فرشتگان پس از آن‌که خداوند متعال، ظلمت را بر آن‌ها قرار داد، و در دنیا در

مواقع نمازها که از محراب آن حضرت نور او برای فرشتگان آسمان پرتو می افکند. و هر دو حدیث در مجلد دهم بحار مذکور است که به خاطر اختصار از آوردن آن‌ها خودداری شد.

و نیز از جمله روایات: آن‌هایی است که دلالت می‌کند بر تفاوت مراتب و درجات نور مؤمنین در روز قیامت به حسب تفاوت ایمان آن‌ها، چنان‌که در مجلد سوم بحار از ابوذر غفاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که گفت: برکنار حوض کوثر پرچم امیر مؤمنان و پیشوای روسفیدان بر من وارد می‌شود پس برمی‌خیزم و دست او را می‌گیرم آن‌گاه صورت او و صورت‌های اصحابش سفید می‌شود. به آن‌ها می‌گویم: در مورد ثقلین بعد از من چگونه رفتار کردید؟ خواهند گفت: از ثقل اکبر پیروی کردیم، و او را تصدیق نمودیم و ثقل اصغر را یاری کردیم، و در خدمت او مبارزه نمودیم، پس می‌گویم: تا آن‌جا که سیراب شوید بیاشامید، و ایشان می‌آشامند تا سیراب شوند به طوری که پس از آن تشنه نخواهند شد، چهره‌امامشان همچون خورشید برآمده و چهره‌های خودشان همچون ماه شب چهارده و بسان درخشنده‌ترین ستاره آسمان می‌درخشند.^۱

فصل سوم - در بیان اینکه وجود آن حضرت علیه السلام نور است: این‌جا درباره‌ی دو مطلب سخن می‌گویم:

مطلب اول: این‌که امام علیه السلام نور است.

مطلب دوم: این‌که وجود امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - به طور خصوص - نور است.

مطلب اول: چون دانسته شد که نور چیزی است که خودش ظاهر باشد و غیر خود را ظاهر کند، و تردیدی نیست که امام علیه السلام به حسب کمالات و دلالاتی که دارد آشکارترین و ظاهرترین مخلوقات است. لذا حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام به محمد بن مسلم - در حدیثی که در بخش اول کتاب آوردیم - چنین فرمود: ... هر کس از این امت صبح کند در حالی که امام منصوب از سوی خداوند - عزوجل - ظاهر عادل نداشته باشد، گمراه سرگردان خواهد شد....

بنابراین ظهور امام علیه السلام به موجب کمالات و دلالات او است.

البته شخص امام گاهی ممکن است از گروهی غایب شود و ممکن است برای آن‌ها ظاهر گردد، ولی او در عین حال که غایب است در منتهای ظهور و آشکاری است، همان‌طور که امام

صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود - هنگامی که از آن حضرت شنید که شبهه‌ها زیاد می‌شود، و پرچم‌های مشتبّه در زمان غیبت افراشته می‌گردد گریه کرد - آن حضرت به او فرمود: این آفتاب را می‌بینی؟ عرض کرد: آری. فرمود: والله! امر ما از این آفتاب روشن‌تر است. تمام این خبر ان شاء الله تعالی در بخش هشتم، در فضیلت گریستن در زمان غیبت حضرت حجت به خاطر غیبت آن حضرت - صلوات الله علیه - خواهد آمد.

و در کتاب کمال الدین از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که بر منبر در مسجد کوفه چنین فرمود: بارالها! برای زمین تو، به ناچار حجتی از تو بر خلقت هست که آن‌ها را به سوی دین خودت راهنمایی کند، و علمت را به آن‌ها بیاموزد تا دلائل باطل نشود و پیروان آنان - پس از آن‌که آن‌ها را به وسیله او هدایت فرمودی - گمراه نگردند، آن حجت تو یا آشکار است که اطاعت نمی‌شود، یا مخفی است که در انتظارش به سر می‌برند، اگر شخص او هنگامی که مردم هدایت شده [یا در زمان صلح و آرامش] باشند از نظر آنان غایب شود علم او از آن‌ها مخفی نخواهد ماند، و آداب او در دل‌های مؤمنین ثابت و نقش بسته است و ایشان به آن عمل می‌کنند.^۱

و اما ظهور ممکنات به وجود امام علیه السلام، مطالبی که در همین بخش و نیز در بخش سوم ذکر کردیم، بر آن دلالت دارد، این‌جا تکرار نمی‌کنیم. از این‌ها گذشته، کشف علوم جز به وجود امامان علیهم السلام نبوده، چنان‌که در حرف «ک» مطالبی در این زمینه گفتیم، روایات صریحی نیز در این باره هست که بعضی از آن‌ها را می‌آوریم:

۱ - شیخ کلینی رحمه الله در اصول کافی از ابو خالد کابلی روایت کرده که گفت: از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام درباره آیه شریفه: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾؛^۲ پس به خداوند و پیامبرش و نوری که ما نازل کردیم ایمان آورید. پرسیدم، فرمود: ای ابو خالد، نور به خدا قسم نور امامان از آل محمد علیهم السلام است تا روز قیامت، آنان - به خدا سوگند! - نوری هستند که نزول یافته، به خدا قسم که نور خدا در آسمان‌ها و زمین آن‌ها هستند.

۲ - همچنین از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آورده که راجع به فرموده خداوند متعال ﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلْ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛^۳ و از نوری که با او نزول یافت، پیروی کردند، آنان رستگارند. فرمود: نور در این‌جا امیر المؤمنین و امامان علیهم السلام هستند.^۴

۲. سوره تغابن، آیه ۸.

۴. کافی: ۱/۱۹۵.

۱. کمال الدین: ۳۰۲/۱.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳- و نیز از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که درباره آیه: ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾^۱؛ و برای شما نوری قرار دهد که با آن در میان مردم زندگی کنید. فرمود: یعنی امامی که به او اقتدا نمایید....^۲

۴- و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که درباره آیه شریفه: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾^۳؛ و هر آن که خداوند نوری برایش قرار ندهد. فرمود: یعنی امامی از فرزندان فاطمه علیها السلام.^۴ و احادیث دیگری که در جای خود مراجعه شود.

مطلب دوم: در بیان این که وجود حضرت بقیه الله - ارواحنا فداء - به طور خصوص نور است. دلیل: بر این مطلب - اضافه بر آنچه در فصل چهارم خواهد آمد - چند روایت است از جمله: ۱- در بعضی از زیارت های جامعه در وصف آن حضرت چنین آمده: نور انوار آن که به همین زودی زمین به وسیله او تابناک می شود....

۲- در زیارت دیگر می خوانیم: و نور او (خدا) در آسمان و زمین.^۵
۳- و در زیارت روز جمعه آن حضرت آمده: سلام بر تو ای نور خداوند که هدایت جوینان به وسیله او هدایت می شوند.^۶

۴- و در دعای شب نیمه شعبان در وصف حضرت صاحب الزمان علیه السلام چنین می خوانیم: «نُورُكَ الْمُتَأَلَّقُ وَضِيَاؤُكَ الْمَشْرِقُ...».

متألق: یا به معنی درخشندگی است که با ظهور نور و اشراق وجود شریفش به طور مخصوصی می تابد. و یا به معنی: «زینت کرده» است. چون بازویر مخصوص و الطاف خاصی آراسته است. و یا به معنی: «آماده شده برای مخاصمه» است، چون آن حضرت خون بهای نیکان و اخیار را طلب می کند - چنان که در اخبار و احادیث بسیار آمده است -.

۵- روایتی است که سید ابن طاووس در فلاح السائل و مجلسی در بحار آورده اند که عباد بن محمد مدائنی گفت: بر حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام در مدینه وارد شدم هنگامی که از نماز ظهر فراغت یافته، دست هایش را به سوی آسمان برداشته بود و می گفت: «أَيُّ سَامِعٍ كُلِّ صَوْتٍ...» تا آخر دعایی که ان شاء الله تعالی در بخش هفتم کتاب خواهیم آورد.

۲. کافی: ۱/۱۹۵.

۱. سوره حدید، آیه ۲۸.

۴. کافی: ۱/۱۹۵.

۳. سوره نور، آیه ۴۰.

۶. بحار الانوار: ۲/۲۱۵.

۵. بحار الانوار: ۲/۲۲۷.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت گردم آیا برای خودت دعا نکردی؟ فرمود: برای نور آل محمد و سابق آن‌ها و انتقام گیرنده به امر خداوند از دشمنانشان دعا کردم. عرضه داشتیم: خروج او کی خواهد بود، خدا مرا فدای شما گرداند؟ فرمود هر وقت آن‌که خلق و امر از آن او است، بخواهد. گفتم: پیش از خروج نشانه‌ای هست؟ فرمود: آری، نشانه‌های مختلفی هست. عرض کردم: مثل چه؟ فرمود: خروج دابّه‌ای از مشرق و پرچمی از مغرب و فتنه‌ای که اهل زوراء (بغداد یا تهران) را بپوشاند، و خروج یکی از فرزندان عموم زید در یمن، و یغما بردن پرده خانه کعبه و آنچه خدا بخواهد می‌کند.^۱

۶- در تفسیر البرهان و غیر آن از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده که فرمود: داخل مسجد کوفه شدم دیدم امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - با انگشت چیزی می‌نویسد و تبسم می‌کند. عرض کردم: یا امیر المؤمنین چه موجب خنده شما شده؟ فرمود: در شگفتم از کسی که این آیه را می‌خواند ولی به معنی آن به طوری که شایسته است معرفت ندارد. عرض کردم: کدام آیه یا امیر المؤمنین؟ فرمود: «اللَّهُ تَوَرُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ - مَشْكُوتٌ مُحَمَّدٌ ﷺ است - فِيهَا مُضْبَاحٌ - مصباح من هستم (امیر المؤمنین) - فِي رُجَا جَةٍ - حسن و حسین می‌باشند - كَأَنَّهُ كُوكَبٌ دُرِّيٌّ - علی بن الحسین است - يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ - محمد بن علی است - رَيْثُونَةٍ - جعفر بن محمد است - لَا شَرْقِيَّةٍ - موسی بن جعفر است - وَلَا غَرْبِيَّةٍ - علی بن موسی است - يَكَاذُ رَيْثُهَا يُضِيءُ - محمد بن علی است - وَلَوْ لَمْ تَمْسُسْهُ نَارٌ - علی بن محمد است - نُورٌ عَلَى نُورٍ - حسن بن علی است - يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ - قائم مهدی است - وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۲.

نکته جالب این‌که: همانگونه که وجود آن حضرت نور است و او از نور است و به نور هدایت می‌کند و پیروانش در نور هستند، تاریخ ولادتش هم نور است - چنان‌که قبلاً گفتیم، تاریخ ولادتش نیمه شعبان المعظم سال دویست و پنجاه و شش بوده و این تاریخ با کلمه «نور» از نظر عدد حروف به حساب ابجد مطابق است.^۳ خداوند ما را از یاران و شیعیانش قرار دهد.

فصل چهارم - در بیان اشراقات نور آن حضرت در آغاز ظهور و زمان غیبت و حضور: در عالم ملکوت اشراق نور آن حضرت برای ابراهیم علیه السلام آشکار گردید، هنگامی که ملکوت

۲. تفسیر برهان: ۱۳۶/۳؛ سورة نور، آیه ۳۵.

۱. بحار الانوار: ۶۲/۸۶

۳. در حساب ابجد: عدد (ن) پنجاه و عدد (و) شش، و عدد (ر) دویست می‌باشد. (مترجم)

آسمان‌ها برای ابراهیم علیه السلام کشف شد، که حدیث آن در بخش هشتم ضمن دلایل جواز نام بردن از امام عصر - ارواحنا فداه - خواهد آمد. و نیز نور آن حضرت برای فرشتگان آشکار شد هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.

همچنین شب معراج برای حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آشکار شد، چنان‌که در غایة المرام از طریق عامه در حدیثی طولانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصف معراج آمده: ای محمد! دوست داری آن‌ها (اوصیای خودت) را ببینی؟ گفتم: آری ای پروردگار! فرمود: به سمت راست عرش توجه کن. چون متوجه شدم ناگاه علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را دیدم که در رودی از نور ایستاده نماز می‌گزارند و او - یعنی مهدی - در وسط آن‌ها مانند ستاره‌ای درخشان بود.^۱

در همان کتاب از طریق شیعه در وصف شب معراج از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده: ای محمد! می‌خواهی آن‌ها را ببینی؟ گفتم: آری پروردگار! پس خداوند فرمود: به پیش رویت برخیز. برخاستم پیش رفتن ناگاه علی بن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم بودند و او - مهدی - در میان آنان مانند ستاره درخشان بود.^۲ ان شاء الله تعالی در بخش هشتم تمام این حدیث خواهد آمد.

می‌گویم: نور مولی حجة بن الحسن - عجل الله فرجه الشریف - به موجب این دو حدیث دو ویژگی خاص دارد، اول: این‌که در میان انوار، همانند ستاره درخشان است، بدین خاطر که ظهور آن حضرت در عالم امکان تمام‌تر و کامل‌تر از سایر معصومین علیهم السلام است، که غلبه و پیروزی کامل دین و شوکت و عظمت اهل ایمان به دست آن حضرت انجام می‌گردد، چنان‌که ان شاء الله تعالی واضح خواهد شد.

دوم: این‌که نور آن جناب در وسط انوار واقع شده، پنج وجه برای حکمت آن به نظر رسیده است: یک: این دلیل و نشانه شرافت و رفعت و بلندی مقام و منزلت است، چنان‌که از شیوه بزرگان معلوم است، بلکه در تمام اصناف این روش دیده می‌شود، هرگاه زرگری بخواهد زیوری بسازد

که گوهرهای متعددی بر آن نصب نماید، گرانبهاترین و زیباترین گوهرها را در وسط قرار می‌دهد، این برنامه هر صنعتگر ماهر است.

و در تفسیر مجمع البیان از کتاب العین حکایت کرده که: وسط هر چیز، بهترین و عادلانه‌ترین جاهای آن است.^۱

و در اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که آن حضرت وسط اصحاب خود می‌نشست. در کتاب مکارم الاخلاق از ابوذر روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود می‌نشست که وقتی شخص غریبی می‌آمد نمی‌دانست پیغمبر اکرم کدام است، تا این که می‌پرسید...^۲ مؤید این معنی این که: خداوند متعال بیت المعمور را که اشرف جاهای آسمانی است در وسط آسمان‌ها قرار داده و نیز کعبه را در وسط زمین و قلب انسان را -که اشرف اعضاء است- وسط، و مردمک چشم را وسط چشم، و خورشید -که عظیم‌ترین و نورانی‌ترین سیارات است- در وسط آنها و فردوس در وسط بهشت قرار دارد.

در ریاض السالکین تألیف عالم ربانی سید علیخان مدنی روایت شده که: در بهشت صد درجه هست که فاصله میان هر دو درجه فاصله بین آسمان و زمین است، و بالاترین درجات آن فردوس است که عرش بر آن قرار دارد و آن وسط‌ترین جاهای بهشت است و نهرهای بهشت از آن جا سرچشمه می‌گیرد، پس اگر دعا کردید از درگاه خداوند فردوس را بخواهید.^۳

و در بحار از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود: و اما منزل محمد صلی الله علیه و آله در بهشت، بهشت عدن است^۴ و آن در وسط بهشت قرار دارد و نزدیک‌ترین جای به عرش خداوند رحمان جلّ جلاله است (و سخن تا این جا رسید که فرمود:) و آنها که با او در بهشت سکنی دارند، امامان دوازده گانه می‌باشند.^۵

مؤید همین وجه نیز این که: خداوند متعال بندگان خود را امر می‌کند که بر صلاة وسطی (نماز میانه) محافظت و مواظبت داشته باشند، با توجه به این که اول به طور کلی مواظبت بر نمازها را

۱. مجمع البیان: ۲۲۴/۱.

۲. مکارم الاخلاق: ۱۶ (چاپ بیروت).

۳. ریاض السالکین: ۷۰/۶.

۴. احتمال دارد که این بهشت دو نام داشته باشد. لذا در خبر اول «فردوس» نامیده شده و در این خبر «بهشت عدن»، والله تعالی هو

۵. بحار الانوار: ۲۲/۱۰.

العالم. (مؤلف)

گوشزد فرموده است، و نیز در قرآن آمده: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾^۱؛ و این چنین شما را امتی میانه قرار دادیم.

همچنین خداوند متعال نیمه هر ماه را شرافتی خاص بخشیده، لذا روزه ایام بیض (سه روز نیمه ماه) ترغیب شده و مستحب است. و در حدیث مشهور از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که: «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»^۲؛ بهترین امور وسط‌های آن‌ها است. و شواهد بسیار دیگر....

دو: این‌که اشاره به کمال ظهور و انتشار نور آن حضرت است، هم‌چنان‌که وقتی خورشید به وسط آسمان می‌رسد نورش برای تمام دیدگان در همه شهرها آشکار می‌گردد و روشنایی آن به حدّ اعلی می‌رسد که پرواضح است.

سه: هر چیزی که وسط واقع شود انظار به سوی آن متوجه می‌گردد، و چون پیوسته انظار ائمه اطهار علیهم السلام به سوی امام غایب بوده - چون خداوند متعال ظهورش را وعده داده و انتقام از دشمنانشان را به دست آن حضرت تضمین فرموده - خداوند - عزوجل - نور مبارکش را در وسط انوار آن‌ها قرار داده است.

چهار: شاید اشاره به این باشد که کمالات و علوم ائمه معصومین و پیغمبران پیشین علیهم السلام به آن حضرت منتهی می‌شود - چنان‌که در حرف «ک» بیان کردیم - به طوری که خطوط مختلفی که اطراف دایره‌ای باشد به وسط آن منتهی می‌شود که علمای هیئت آن را مرکز می‌نامند. پنج: اشاره به این‌که مولی صاحب الزمان علیه السلام - به حسب زمان - در وسط امامان واقع است، چون رجعت امامان نزد شیعیان از جمله ضروریات است که قرآن و سنت بر آن دلالت دارد.

درخشندگی نور آن حضرت در دنیا

درخشندگی نور شریف آن حضرت در دنیا چند قسم است:

اول: هنگام ولادت.

دوم: در زمان ظهور و غیبت.

سوم: زمان غیبت به طور خصوص.

چهارم: زمان حضور به طور خصوص.

قسم اول: هنگام ولادت، نور آن حضرت به طوری بود که تا آسمان رسید. چنان‌که در کتاب کمال الدین از محمد بن عثمان عمری -قدس الله روحه- روایت شده که گفت: هنگامی که خلف مهدی -صلوات الله علیه- متولد شد نوری از بالای سرش تا بر فراز آسمان ساطع گشت، سپس به رو به سجده افتاد و برای پروردگار متعال سجده بجای آورد، آن‌گاه سر برداشت در حالی که می‌گفت: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...﴾ و ولادت او علیه السلام روز جمعه بود.^۱

و در روایت دیگری از کنیز امام ابو محمد عسکری علیه السلام روایت شده که: وقتی سید علیه السلام متولد شد، نوری از آن حضرت دید که تا افق آسمان ساطع است، و پرندگان سفیدی دید که از آسمان فرود می‌آیند و بال‌های خود را بر سر و صورت و سایر قسمت‌های بدنش می‌کشدند، سپس پرواز می‌کنند. وقتی به جناب ابو محمد این مطلب را خبر دادیم، خندید و فرمود: آن‌ها ملائکه بودند، به خاطر تبرک به این نوزاد فرود آمدند، و آن‌ها یاران او هستند هنگامی که خروج نماید.^۲

در روایت دیگری از حکیمه آمده که گفت: ناگاه او (نرجس) را دیدم که اثر نور بر او هست تا جایی که چشمم را گرفت.^۳

که در کمال الدین و بحار و غیر این‌ها ذکر گردیده است.

قسم دوم: درخشندگی نور آن حضرت در هر دو زمان حضور و غیبت. این درخشندگی دو نحوه است:

۱ - اشراق بدون واسطه برای جمعی از مؤمنین تشرف به دیدار آن اشراق حاصل گردیده است. از جمله در کتاب کمال الدین از محمد بن الحسن کرخی روایت شده که گفت: ابوهارون -مردی از هم‌مسلمانان ما- می‌گفت: حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم در حالی که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید.^۴

و نیز محدث بزرگوار محمد بن الحسن حرّ عاملی در کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات به نقل از کتاب اثبات الرجعة شیخ اجل فضل بن شاذان آورده که گفت: ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری گفت: هنگامی که عمرو بن عوف قصد کشتن مرا کرد، ترس شدیدی

۱. کمال الدین: ۴۳۳/۲. این روایت با روایت دیگری که می‌گوید: آن حضرت در شب متولد شد، منافاتی ندارد، زیرا که ولادت آن حضرت هنگام سپیده‌دم بوده، لذا هم می‌توان گفت در روز متولد شده و هم می‌شود بگوییم شب متولد گردیده است.

۲. کمال الدین: ۴۳۱/۲.

(مؤلف)

۴. کمال الدین: ۴۳۴/۲.

۳. کمال الدین: ۴۲۸/۲.

بر من عارض گردید، با خانواده‌ام خدا حافظی کردم، می‌خواستم فرار کنم، به خانه حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) رفتم، وقتی بر آن جناب وارد شدم نوجوانی دیدم که در کنارش نشسته بود، چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید، از آن نور و روشنایی تعجب کردم، و نزدیک بود وضع و حال خودم را هم فراموش نمایم که به من فرمود: ای ابراهیم! فرار مکن که خداوند شرّ او را از تو دور خواهد ساخت. بر حیرتم افزود، به امام ابومحمد علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیغمبر، مولای من! این کیست که از باطن من خبر داد؟ فرمود: او پسر و خلیفه من است.^۱ و از کسانی که درخشندگی نور حضرتش را دیده‌اند، احمد بن اسحاق قمی است که در حرف غین بخش چهارم حدیثش را آوردیم.

۲- اشراق نور آن حضرت با واسطه است، بدان که درخشندگی تمام نورها در شب و روز، ماه و خورشید و غیر این‌ها از اشراقات نور آن حضرت و فیوضات وجود شریف آن جناب است در غیبت و حضور.

توضیح و بیان این معنی به چند وجه تقریر می‌گردد:

اول: این که خورشید و ماه و غیر این‌ها از نور آن حضرت - صلوات الله علیه - آفریده شده است - چنان که روایاتی بر این معنی دلالت می‌کند - و این منافاتی ندارد با حدیثی که قبلاً ذکر شد که خورشید و ماه از نور امام حسن علیه السلام خلق شده، چون باز در روایات آمده که نور و ارواح و طینت خاندان عصمت علیهم السلام یکی است، یعنی از یک اصل آفریده شده‌اند، بنابراین صحیح است که گفته شود: ماه از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله خلق شده یا نور امیر المؤمنین یا حضرت قائم یا امامان دیگر علیهم السلام. نظیر این معنی را عالم ربانی شیخ جعفر شوشتری رحمته الله در کتاب خصائص الحسین علیه السلام آورده، وی ضمن بیان این که نور حسین علیه السلام اولین مخلوقات است گفته: چون نور او از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛ نخستین چیزی که خداوند آفرید نور من بود.^۲

دوم: روایاتی که دلالت می‌کند بر این که تمام مخلوقات به عنوان مقدمه خلقت وجود آن حضرت و پدران بزرگوارش آفریده شده‌اند، پس علت غایی خلقت موجودات هستند، بنابراین وجود خورشید و نور و روشنایی آن بواسطه حضرت حجت و پدران معصوم آن حضرت است.

سوم: اخباری که دلالت می‌کند بر این‌که بقای عالم و آنچه در آن است -از خورشید و ماه و غیر این‌ها، به سبب وجود حضرت قائم علیه السلام است، بنابراین درخشندگی نور آفتاب و ماه از آثار نور آن حضرت است در غیبت و حضور. گفتنی است که در بخش سوم کتاب، استدلال بر این معنی گذشت.

قسم سوم: اشراق نور آن حضرت در زمان غیبت -به طور خصوص- آن نیز بر دو قسم است: باطنی و ظاهری.

اشراق باطنی: اشراق باطنی در دل مؤمنین است که امام خود را با حقایق ایمان مشاهده می‌کنند، گویا که جلو چشمشان است در هر زمان و مکان. این معنی را ضمن آیاتی آورده‌ام:

بَنَيْتُ بِقَلْبِي مَنَزِلًا لِّمَنَابِكُمْ أَقَمْتُ بِهَا مُذْ كُنْتُ فِي غَايَةِ الْحُبِّ
أَمَّا وَالَّذِي لَوْ شَاءَ مَا خَلَقَ النَّوَى لَئِنْ غَبَيْتَ عَنْ عَيْنِي فَمَا غَبَيْتَ عَنْ قَلْبِي
يُوهِّبُكَ الشَّوْقُ حَتَّى كَأَنَّكَ أَنَا جِئِكَ مِنْ قُرْبٍ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ قُرْبِي

در قلبم برای جناب شما منزلی ساخته‌ام که در منتهای محبت از اوّل پیدایشم در آن سکنی گزیده‌ام.

سوگند به آن‌که اگر می‌خواست هسته را نمی‌آفرید؛ اگر از چشم غایب شده‌ای از دلم غایب نیستی.

آن چنان شوق تو خیالت را برای من مجسم می‌کند که گویی از نزدیک با تو آهسته سخن می‌گویم، هرچند که تو نزدیک من نباشی.

و دیگری چنین سروده:

أَخْبَابُنَا إِنْ غَبَيْتُمْ عَنْ نَاطِرِي فَعَنِ الْقَوَادِ وَخَاطِرِي مَا غَبَيْتُمْ

ای دوستان! اگر از چشم پنهان ماندید -از دل و خاطر غایب و پنهان نیستند.

روایات بسیاری نیز بر این معنی دلالت می‌کند که بعضی را در فصل سوم آورديم، از جمله: ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی از ابو خالد کابلی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: والله، ای ابو خالد! نور امام در دل‌های مؤمنین از خورشید تابان در روز نورانی تر است، و آنان (= امامان) به خدا سوگند دل‌های مؤمنین را نورانی می‌کنند، و خداوند -عزوجل- نور ایشان را از هر که بخواهد منع می‌کند که دلشان تاریک گردد، به خدا، ای ابو خالد! هیچ بنده‌ای نیست که محبت و ولایت ما را داشته باشد مگر این‌که خداوند قلبش را پاکیزه گرداند، و خداوند قلب بنده‌ای را تا تسلیم امر ما نباشد پاکیزه نگرداند، پس اگر تسلیم ما شود خداوند از حساب شدید

او را به سلامت بدارد و از هول بزرگ روز قیامت ایمن نماید.^۱

همچنین شیخ صدوق در کمال الدین از جابر انصاری حدیثی روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله امامان دوازده گانه را صریحاً اسم برده تا آن جا که فرمودند: ... سپس همنام و هم کنیه من حجت خدا در زمین و بقیه الله در بندگاناش فرزند حسن بن علی، آن که خداوند متعال مشارق و مغارب زمین را به دست او فتح خواهد کرد، آن که از شیعیان و دوستانش غایب خواهد شد، که در زمان غیبت بر اعتقاد به امامت او ثابت نمی ماند مگر کسی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد. جابر گفت: عرض کردم: یا رسول الله! آیا در غیبت او برای شیعیانش سودی از او می رسد؟ فرمود: آری سوگند به آن که مرا به پیغمبری برگزید، آن ها در زمان غیبت به نور او روشنی کسب کرده و به ولایت او نفع می برند، مانند استفاده مردم از آفتاب هر چند که آن را ابر پیوشاند. ای جابر! این از اسرار الهی و علم مخزون خدایی است، از غیر اهلش پنهان کن....^۲

اشراق ظاهری: اشراق ظاهری نور آن حضرت برای بعضی از اختیار اتفاق افتاده که این امر به برخی از خواص و پاکبازان اهل اخلاص اختصاص دارد که ما به ذکر سه جریان بسنده می کنیم:

حکایت اول: در بحار از سید علی بن عبد الحمید در کتاب السلطان المفرج عن أهل الایمان آورده که گفت: از کسانی که امام قائم علیه السلام را دیده اند، جریانی است که مشهور و معروف و همه جا خبرش منتشر شده و مردم روزگار آن را بالعیان دیدند، و آن قصه ابوراجح حمّامی است که در حله اتفاق افتاد. این حکایت را عده ای از بزرگان و فضلاء برجسته و راستگو نقل کردند از جمله شیخ زاهد عابد محقق شمس الدین محمد بن قارون - سلمه الله تعالی - که گفت: حاکم حله شخصی بود به نام مرجان الصغیر، به او گزارش دادند که ابوراجح مزبور خلفا را دشنام می دهد، او را احضار کرد و دستور داد او را به شدت و به قصد کشت کتک زدند، به طوری که دندان های جلوی او افتاد، و زبانش را بیرون آوردند و بر آن حلقه آهنی زدند و بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی که از مو درست شده بود در آن وارد کردند و به آن ریسمانی بستند، حاکم او را با این وضع به دست گروهی از اطرافیان خود سپرد و دستور داد که در کوچه های حله بگردانند، همین کار را کردند، تماشاچیان هم از هر طرف او را می زدند تا جایی که روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید.

وقتی به حاکم اطلاع دادند دستور داد او را بکشند، ولی حاضرین پادرمیانی کردند و گفتند: او پیرمرد سالخورده‌ای است، و آنچه بر سرش آمده برایش بس است و او را از پای درمی‌آورد، او را رهاکن که خواهد مرد و دیگر خونش را به گردن مگیر، آن‌قدر اصرار کردند تا حاکم از کشتن او صرف نظر کرد.

صورت و زبانش باد کرده بود، بستگانش آمدند و او را در حال مرگ به خانه بردند و کسی تردید نداشت که او همان شب خواهد مرد.

برخلاف انتظار فردای آن شب که مردم برای اطلاع از وضع او رفتند دیدند در بهترین حال و وضع نماز می‌خواند، دندان‌هایش به حال سابق برگشته و جراحات‌هایش التیام یافته و اثری از آن‌ها باقی نمانده، و پارگی صورتش رفع گردیده است، مردم تعجب کردند و ماجرایش را پرسیدند، گفت: من مرگ را دیدم، زبان سخن گفتن هم نداشتم که از درگاه خداوند متعال حاجتی بخواهم، لذا در دل دعا می‌کردم و به مولی و آقایم حضرت صاحب الزمان علیه السلام استغاثه نمودم. چون شب فرا رسید ناگهان دیدم خانه‌ام پر نور شد و ناگاه دیدم مولایم صاحب الزمان علیه السلام دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: بیرون برو، و برای عائله ات کارکن که خداوند متعال تو را عافیت داد، پس به این وضعی که می‌بینید شدم.

شیخ شمس الدین محمد بن قارون -نامبرده- گفت: به خدای متعال قسم که این ابوراجح خیلی لاغر و کم‌بینه و زردرو و زشت و کوتاه‌ریش بود، من همیشه به حمّامی که او در آن بود می‌رفتم، و پیوسته او را به این حال می‌دیدم، ولی پس از آن جریان از کسانی بودم که بر او وارد شدم دیدم نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته، و پیوسته در این حال بود تا این‌که وفات یافت....^۱

حکایت دوم: همچنین در بحار از همان کتاب نقل کرده که مؤلف گفته: یکی از افراد مورد اطمینان این جریان را برایم گفت، البته این خبر نزد بیشتر اهل نجف اشرف مشهور است، قضیه چنین است:

خانه‌ای که در این وقت -یعنی سال هفتصد و هشتاد و هفت- من در آن ساکن هستم ملک مردی از اهل خیر و صلاح به نام حسین مدلل بوده است، و محلی که گذر سرپوشیده‌ای تا

صحن دارد به نام (ساباط المدلل) معروف است، این خانه متصل به دیوار صحن مطهر است که در نجف مشهور می باشد، این مرد که صاحب عیال و فرزندان بود، فلج شد و مدتی به این حال ماند که برای حاجت های ضروری اش عیالش او را از جا بلند می کردند، از این روی صدمه شدیدی بر زن و بچه اش وارد شد و به مردم احتیاج پیدا کردند.

تا این که در سال هفتصد و بیست هجری یکی از شب ها پاسی از شب گذشته بود که عیالش را از خواب بیدار کرد، وقتی بیدار شدند خانه و بام را پر نور دیدند که چشم ها را خیره می کرد، گفتند: جریان چیست؟ گفت: امام علیه السلام آمد و به من فرمود: برخیز ای حسین! عرض کردم: ای آقای من می بینی آیا می توانم برخیزم؟ پس دستم را گرفت و بلند کرد و آنچه در من بود رفع شد، اکنون من بهترین حال را دارم، آن حضرت به من فرمود: این گذر، راه من به سوی زیارت جدّم علیه السلام می باشد، هر شب آن را قفل کن، عرض کردم: «سَمْعًا وَطَاعَةً لِلَّهِ وَلَكَ يَا مَوْلَايَ»؛ انجام می دهم و فرمانبر شما و خداوند هستم سرور من.

سپس آن مرد برخاست و به حرم شریف امیرالمؤمنین علیه السلام رفت، و امام علیه السلام را زیارت کرد و حمد الهی را بر آن نعمت بجای آورد. تا به حال برای گذر مزبور نذر می شود و به برکت امام زمان - عجل الله فرجه الشریف - اتفاق نمی افتد که نذر کننده نوید گردد.^۱

حکایت سوم: عالم ربانی حاج میرزا حسین نوری رحمته الله در کتاب جنة المأوی گفته: جمعی از ابرار اهل تقوی - از جمله: سید سند و دانشمند متعهد عالم عامل و فقیه آگاه کامل سید محمد فرزند عالم یگانه سید احمد فرزند سید حیدر کاظمی - آئیده الله تعالی - که از شاگردان برجسته استاد اعظم محقق انصاری و پناه طلاب و زائرین و مجاورین کاظمین می باشد، و خاندان او در عراق معروف به صلاح و پاکدامنی و علم و فضل هستند و به بیت السید حیدر شهرت دارند، برایم - هم نوشت و هم شفاهی - تعریف کرد که: محمد بن احمد بن حیدر حسینی حسینی می گوید: وقتی در نجف اشرف برای تحصیل علوم دینی مجاور بودم - یعنی حدود سال هزار و دویست و هفتاد و پنج هجری - می شنیدم که گروهی از اهل علم و دیگر افراد متدین، شخصی را که قاطر و مانند آن را می فروخت تعریف می کنند که خدمت مولی صاحب الزمان علیه السلام مشرف شده، تحقیق کردم تا آن شخص را شناختم، او را فردی صالح و متدین یافتم، و خیلی دوست داشتم او را جای خلوتی ببینم تا درباره دیدارش با حضرت حجت - روحی فداه - پرسش نمایم.

با او طرح دوستی ریختم، زیاد بر او سلام می‌کردم، و احياناً چیزی از او می‌خریدم، تا این‌که نوعی مودّت بین من و او برقرار شد، همه این‌ها مقدمه بود که خبر مورد نظر را از او بشنوم، تا این‌که یک‌بار برای عبادت و نماز و دعا شب چهارشنبه‌ای به قصد مسجد سهله حرکت کردم، و چون به در مسجد رسیدم نامبرده را در آن‌جا دیدم، فرصت را غنیمت شمردم و از او خواستم که آن شب را با من بماند، قبول کرد و وقتی از اعمال مسجد سهله فراغت یافتیم، با هم طبق معمول آن زمان که مسجد سهله جای ماندن نداشت به سوی مسجد اعظم - مسجد کوفه - روی آوردیم، هنگامی که به آن‌جا رسیدیم و اعمال آن مسجد را نیز بجای آوردیم، از جریانش سؤال کردم و درخواست نمودم که قصّه‌اش را به تفصیل برایم بیان کند، مضمون گفته‌هایش چنین است:

من از اهل معرفت و دیانت زیاد شنیده بودم که هرکس چهل شب چهارشنبه متوالی در مسجد سهله به نیت دیدن حضرت قائم علیه السلام بماند، این توفیق برایش حاصل می‌شود و این امر مکرر تجربه شده، من هم به این امر اشتیاق یافته و نیت کردم که هر شب چهارشنبه این عمل را انجام دهم و هیچ گرما و سرما و باران و غیر این‌ها مانع از کارم نمی‌شد، تا این‌که نزدیک به یک سال از مداومت من گذشت که پس از انجام عمل مسجد سهله مطابق معمول برای ماندن به مسجد کوفه می‌رفتم. عصر روز سه‌شنبه‌ای بود که به حسب عادت پیاده راه افتادم، ایام زمستان بود و هوا خیلی تاریک، ابرهای تیره آسمان را پوشانده بود و باران نم‌نم می‌بارید.

من با اطمینان به این‌که مردم به عادت همیشگی خواهند آمد حرکت کردم، ولی هنگامی که به در مسجد رسیدم آفتاب غروب کرده و هوا تاریک شده و رعد و برق شدّت یافته بود. ترس زیادی مرا گرفت، چون اصلاً هیچ کس نبود، حتی خادمی که هر شب چهارشنبه می‌آمد هم نبود، خیلی وحشت کردم ولی بعد با خود گفتم لازم است نماز مغرب را بخوانم و مراسم مخصوص را بجای آورم و زودتر به مسجد کوفه بروم، خودم را دل‌داری دادم و برای نماز مغرب برخاستم، پس از نماز مغرب شروع به انجام مراسم مخصوص نمودم که از حفظ بودم، در اثنای نماز به مقام شریف معروف به مقام صاحب الزمان علیه السلام - که در قبله جایگاه نماز بود - ملتفت شدم، روشنایی کاملی در آن دیدم و قرائت نمازگزاری را شنیدم، دلم خوش و خاطر من کاملاً آسوده و مطمئن گشت، و چنین گمان کردم که در آن مقام شریف افرادی از زائرین بوده‌اند و من هنگام آمدن به مسجد مطلع نشده‌ام پس برنامه‌ام را با کمال اطمینان به پایان رساندم.

سپس به سوی مقام شریف رفتم، هنگامی که داخل شدم روشنایی عظیمی دیدم ولی هیچ چراغی به چشمم نخورد، اما از اندیشیدن در این باره غفلت داشتم، سید جلیل با هیتی در لباس اهل علم دیدم که ایستاده نماز می خواند، دلم به وجود او آسایش یافت، پنداشتم از زائرین غریب باشد، چون با اندک تأملی چنین دانستم که او از ساکنان نجف اشرف است.

به زیارت مولی حضرت حجت علیه السلام مشغول شدم و نماز زیارت را خواندم وقتی فراغت یافتم خواستم درباره رفتن به مسجد کوفه با او سخن بگویم، ولی هیت و بزرگی او مرا گرفت، به بیرون مقام نگاه می کردم و تاریکی شدید و صدای رعد و برق را می دیدم و می شنیدم، چهره گرامی اش را با رأفت و تبسم به سویم گرداند و به من فرمود: دوست داری به مسجد کوفه بروی؟ عرض کردم: آری سرورم! عادت ما اهل نجف این است که هرگاه مراسم این مسجد را انجام می دهیم به مسجد کوفه می رویم و شب را در آن می مانیم چون ساکنین و خادم و آب دارد. برخاست و فرمود: برخیز با هم به مسجد کوفه برویم، با او بیرون رفتم در حالی که به او و نیکی صحبتش خوشحال بودم، در روشنایی و هوای خوش و زمین خشک راه می رفتیم، و من از وضع باران و تاریکی که پیشتر دیده بودم غفلت داشتم، تا این که به آن مسجد رسیدیم و آن حضرت - روحی فداه - با من بود و من در نهایت خوشحالی و ایمنی در خدمتش نه تاریکی دیدم نه باران.

درب خروجی مسجد را - که قفل بود - کوبیدم. خادم گفت: کیست کوبنده در؟ گفتم: درب را باز کن. گفت: در این تاریکی و باران شدید از کجا آمدی؟ گفتم: از مسجد سهله، وقتی خادم درب را گشود به سوی آن سید جلیل ملتفت شدم ولی او را ندیدم و ناگهان همه جا تاریکی شدید بود و باران خوردم، شروع کردم صدا کردن: آقای ما مولانا بفرمایید درب باز شد، و به پشت سر در جستجوی او برگشتم و صدا می زدم، ولی اصلاً کسی را ندیدم و در همان مقدار کم هوای سرد و باران ناراحتم کرد.

داخل مسجد شدم، آن وقت از غفلت بیرون آمدم گویی خواب بودم و بیدار شدم، خودم را ملامت کردم بر عدم تنبه با آنچه از معجزات می دیدم و از آن غفلتی که مرا فرا گرفته بود، آن روشنایی عظیم را که در مقام شریف دیدم با این که چراغی نبود که اگر بیست چراغ هم بود آن روشنایی را نداشت، و یادم آمد که آن سید جلیل مرا به اسم خواند با این که من او را نمی شناختم و قبلاً ندیده بودم، و نیز به یاد آوردم که من در مقام که بودم به فضای مسجد نگاه می کردم

تاریکی شدیدی می دیدم و صدای باران و رعد می شنیدم، ولی وقتی در مصاحبت با او از آن جا بیرون آمدم در روشنایی راه می رفتم به طوری که جای پایم را می دیدم و زمین خشک بود و هوا خوش، تا این که به درب مسجد رسیدیم، و از وقتی که او از من جدا شد تاریکی و باران و سختی هوا را دیدم و امور عجیب بسیار دیگری که برایم یقین آورد که او حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام است که از فضل الهی تمنا داشتم به دیدارش مشرف شوم و مشقت های انجام مراسم را در شدت گرما و سرما متحمل شدم به خاطر لقای طلعتش، پس شکر خداوند متعال را بر این توفیق بزرگ بجای آوردم، والحمد لله.^۱

قسم چهارم: اشراق نور آن حضرت در زمان ظهور، این قسم نیز بر دو گونه است: باطنی و ظاهری. و بر نحوه اول آنچه در قسم سوم گذشت دلالت می کند، و بر قسم دوم دلالت دارد روایتی که شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی رحمته الله در تفسیر خود مسنداً از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام شنیدم که درباره آیه شریفه: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^۲؛ و زمین به نور پروردگارش روشنی یافت. می فرمود: رب الارض یعنی امام الارض؛ پروردگار [مربی] زمین یعنی امام زمین. عرض کردم: هرگاه ظهور کند چه می شود؟ فرمود: آن هنگام مردم از نور آفتاب و نور ماه بی نیاز می شوند و به نور امام اکتفا می کنند.^۳

و نیز سید جلیل سید هاشم بحرانی در کتاب المحجة مسنداً از مفضل آورده که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: وقتی قائم بپاخیزد، زمین به نور پروردگارش درخشان می شود و بندگان از نور خورشید بی نیاز می گردند و شب و روز یکی می شود و مرد در زمان او هزار سال عمر می کند هر سال برایش یک پسر متولد می شود و دختر متولد نمی گردد، جامه ای به قامت خودش بر او هست که هرچه قدش بلندتر می شود آن لباس هم بزرگ تر می گردد، به هر رنگی که بخواهد.^۴

همچنین عالم کامل مجلسی رحمته الله در بحار از مفضل نیز روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام فرمود: هرگاه قائم بپاخیزد زمین به نور پروردگارش درخشان گردد، و بندگان از نور خورشید بی نیاز شوند و ظلمت برطرف گردد.^۵

۲. سوره زمر، آیه ۶۹

۴. المحجة: ۱۸۴.

۱. جنة المأوی: ۳۰۹.

۳. تفسیر القمی: ۲/۲۵۳.

۵. بحار الانوار: ۳۳۰/۵۲.

در همان کتاب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نماند خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا این که فرزندم مهدی در آن روز قیام کند. پس روح الله عیسی بن مریم فرود می آید و پشت سرش نماز می خواند، و زمین به نور پروردگارش تابناک گردد و حکومت او مشرق و مغرب را فرا می گیرد.^۱

و اما اشراق نور آن حضرت در آخرت: روایتی که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی آورده بر آن دلالت می کند. روایت چنین است: از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام است که درباره آیه شریفه: «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»^۲؛ نور آنان پیشاپیش و در سمت راستشان در حرکت است. فرمود: ائمه معصومین روز قیامت پیشاپیش و سمت راست مؤمنین می روند تا به منازل اهل بهشت آنان را منزل دهند.^۳

و نیز سید بحرینی در البرهان از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»؛ نور ائمه مؤمنین روز قیامت پیشاپیش و سمت راست مؤمنین می رود تا این که آن ها را در منازلشان در بهشت فرود آورند.^۴

۳- نعمت های آن حضرت علیه السلام

در بخش سوم کتاب معلوم شد که آنچه از نعمت ها که بندگان در آن غوطه ورنند از نعمت های ظاهری و باطنی همه به برکت وجود شریف حضرت حجت علیه السلام است، و این امر از عظیم ترین چیزهایی است که موجب دعا کردن برای آن حضرت است، توضیح بیشتری در بخش پنجم ان شاء الله خواهد آمد.

دلیل بر آن - اضافه بر آنچه قبلاً اشاره شد - روایتی است که در البرهان در تفسیر آیه شریفه: «ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^۵؛ آن گاه در آن روز از آن نعمت [ویژه] بازپرسی می شوید.

از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: این ائمت، از نعمت هایی بازخواست می شود که خدا به واسطه پیامبر و اهل بیتش به ایشان ارزانی داشته است.^۶ و نیز از آن حضرت است که درباره آیه مبارکه: «ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ آن گاه در آن روز از آن نعمت [ویژه] بازپرسی می شوید. فرمود: آن نعیم (= نعمت / نعمت خاص) ما هستیم.^۷

۱. بحار الانوار: ۷۱/۵۱.

۲. سوره حدید، آیه ۱۲.

۳. کافی: ۱۹۵/۱.

۴. تفسیر البرهان: ۲۸۹/۴.

۵. سوره تکوین، آیه ۹.

۶. تفسیر البرهان: ۵۰۲/۴.

۷. تفسیر البرهان: ۵۰۳/۴.

شبه همین روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

و از ابو خالد کابلی است که گفت: بر حضرت محمد بن علی علیه السلام وارد شدم، غذایی برایم آورد که از آن خوشمزه‌تر نخورده بودم. به من فرمود: ای ابو خالد! غذای ما را چگونه دیدی؟ عرض کردم: فدایت شوم چه خوشمزه است، ولی من آیه‌ای از کتاب خدا یادم افتاد. خشمگین شد و پرسید کدام آیه؟ عرض کردم: ﴿ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾. فرمود: والله از این غذا هرگز سؤال نمی‌شوی. سپس خندید تا این‌که دندان‌هایش آشکار شد و فرمود: آیا می‌دانی نعیم چیست؟ عرضه داشتم: نه. فرمود: ما نعیم هستیم.^۱ و اخبار در این باره زیاد است که در البرهان و غیر آن مذکور است.

اگر بگویند: در بعضی از روایات، نعیم به امنیّت و صحّت و رطب و آب سرد تفسیر شده، چگونه می‌شود بین این روایات جمع کرد؟

می‌گوییم: منافاتی بین این روایات نیست، زیرا که امامان علیهم السلام در هر حدیث بعضی از مصادیق نعیم را بیان کرده‌اند، و این دلالت ندارد بر منحصر بودن نعیم در آنچه ذکر شده. و شاهد بر این معنی روایتی است که در البرهان از امام صادق علیه السلام در حدیثی آمده که فرمود: ما از نعیم هستیم. البته وجود امام علیه السلام عظیم‌ترین نعمت‌های الهی است، زیرا که اصل سایر نعمت‌های ظاهری و باطنی است، از این جا است که در روایات آمده که همه مردم روز قیامت درباره نعیم مورد سؤال قرار می‌گیرند.^۲

اما غذای خوشمزه و آب سرد و امثال این‌ها را خداوند متعال از بنده مؤمن خود نمی‌پرسد - چنان‌که در چند روایت آمده - خلاصه این‌که همه افراد از این نعمت عظیم یعنی پیغمبر و امامان علیهم السلام سؤال می‌شوند، هر که شکرانه این نعمت عظیم را بجای آورده باشد و از پیروان و دوستان معصومین علیهم السلام بوده است، از رستگاران خواهد بود، و از نعمت‌های دیگر سؤال نمی‌گردد.

اما اگر از مخالفین و کافرین باشد از همه نعمت‌ها - کوچک و بزرگ - از او سؤال می‌شود او را کاملاً پای حساب خواهند کشید، که گاهی به عنوان (سوء الحساب) از آن تعبیر می‌گردد. و با این بیان بین روایاتی که ظاهرشان با هم متعارض است می‌توان جمع کرد، که بعضی از

روایات دلالت دارد که خداوند متعال برتر از آن است که بنده اش را بر آنچه از غذا و آشامیدنی و امثال این ها به او انعام کرده پای حساب بکشد، ولی در روایات دیگری آمده که در خلال دنیا حساب هست.

توضیح این معنی چنین است که تحقق حساب روز قیامت حق است و قرآن مجید بر آن دلالت دارد، ولی مردم بر چند دسته هستند:

۱- عده ای به کلی از حساب معاف می باشند، و این با آیات قرآن راجع به حسابرسی قیامت منافاتی ندارد، زیرا که آیات مطلق هستند و می شود آن ها را تخصیص و تقیید زد. چنان که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هر امتی را امام زمانش محاسبه می کند، امامان، دوستان و دشمنانشان را از صورتشان می شناسند، و همین است فرموده خدای تعالی: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ﴾^۱؛ و بر فراز اعراف مردانی هستند که ائمه اند. ﴿يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾^۲؛ هر یک را از چهره هایشان می شناسند. نامه های دوستانشان را به دست راستشان می دهند، پس بدون حساب به سوی بهشت می روند، و نامه اعمال دشمنانشان را به دست چپشان می دهند، پس بدون حساب راهی جهنم می شوند.^۳

و در همان کتاب از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام درباره آیه مبارکه: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾^۴؛ برای آنان که نیکی نمودند بهترین پاداش (حسنى) و زیاده بر آن است. فرمود: حسنى بهشت است و زیاده دنیا است، که هر چه خداوند در دنیا به ایشان می دهد در آخرت به خاطر آن ها پای حساب نمی کشد.^۵

مثل همین روایت را در بحار از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است.

این دسته همان مؤمنین هستند که نعمت های خداوند را در راه سخط و غضب او صرف نکرده اند، شاهد بر آن کلمه (أَحْسَنُوا) در آیه مبارکه است. این ها شکرانه نعمت امام را بجای آورده و حق ولایت را رعایت کرده اند.

۲- دسته دوم آن هایی هستند که محاسبه می شوند ولی خداوند آنان را عفو می کند و گناهانشان را می بخشد، و از ایشان به طوری حساب می کشد که احدی از خلائق مطلع نگردد، یا

۱. سوره اعراف، آیه ۴۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۴۶.

۳. تفسیر القمی: ۶۹۴

۴. سوره یونس، آیه ۲۶.

۵. تفسیر القمی: ۳۱۱/۱.

امام زمان آن‌ها ایشان را آن‌طور محاسبه می‌نماید. این دسته مؤمنانی هستند که نعمت عظمای ولایت را شناخته‌اند ولی نعمت‌های دیگر الهی یا بعضی از آن‌ها را در راه غضب و ناخشنودی خداوند صرف کرده‌اند که این‌ها را خداوند پای حساب می‌کشد ولی سرانجام آنان را عفو می‌کند.

شاهد بر این روایتی است که در مجلد سوم بحار از امالی شیخ صدوق منقول است که به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را که هر دو اهل بهشت هستند برای حسابی نگاه می‌دارند، یکی در دنیا فقیر بوده و دیگری غنی. فقیر می‌گوید: پروردگارا! من برای چه بایستم؟ من متصدی مقامی نبوده‌ام که به عدل یا ستم رفتار کرده باشم، و ثروتی هم به من نداده بودی که از ادای حق آن بپرسی، روزی‌ام به مقدار کفایت بوده چنان‌که خود می‌دانی و مقدر کرده بودی. پس خداوند -جلّ جلاله- می‌فرماید: بنده من راست گفت، او را رها کنید تا به بهشت رود.

دیگری می‌ماند تا این‌که آن‌قدر عرق از او می‌ریزد که اگر چهل شتر از آن بخورند کفایت می‌کند، سپس داخل بهشت می‌شود، آن فقیر از او می‌پرسد: چه چیزی تو را بازداشت؟ جواب می‌دهد: طول حساب، پیوسته چیزی پیش می‌کشیدند تا این‌که آمرزیده می‌شدم، سپس از چیز دیگری سؤال می‌شدم تا این‌که خداوند -عزّوجلّ- مرا در رحمت خود غوطه‌ور ساخت و به توبه کنندگان ملحق نمود. تو کیستی؟ می‌گوید: من همان فقیری هستم که با تو پای حساب بودم. می‌گوید: در این مدت، نعمت، تو را عوض کرده که تو را نشناختم.^۱

و در همان کتاب از امالی شیخ طوسی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درباره آیه شریفه: ﴿فَأُولَٰئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۲؛ آن‌ها بندگان خداوند زشتی‌های آنان را به زیبایی بدل کند، و خداوند بسیار آمرزنده مهربان است. فرمود: مؤمن گنهکار را روز قیامت می‌آورند تا در جایگاه حساب نگاه می‌دارند. پس خداوند متعال خود متصدی حساب او می‌شود و احدی از مردم را از گناهانش مطلع نمی‌سازد، و گناهانش را به او توجه می‌دهد تا این‌که گناهانش را اقرار می‌کند. آن‌گاه خداوند -عزّوجلّ- به نویسندگان می‌فرماید: آن‌ها را به حسنه تبدیل کنید و برای مردم آشکار سازید که مردم می‌گویند: این بنده یک گناه هم نداشته، پس خداوند امر می‌کند او را به

۱. بحار الانوار: ۲۵۹/۷.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۰.

بهشت ببرند. این است تأویل آیه، و آن برای خصوص گناهکاران از شیعیان ما است.

در همان کتاب از عیون اخبار الرضا علیه السلام به سند خود از ابراهیم بن عباس صولی روایت است که گفت: روزی در خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام بودیم، فرمود: در دنیا نعمت حقیقی نیست. یکی از فقها که حاضر بود گفت: خداوند -عزوجل- می فرماید: ﴿ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾. مگر نه این نعیم در دنیا هست که آب خنک باشد؟ حضرت رضا علیه السلام در حالی که صدای خود را بلند کرده بود فرمود: شما چنین تفسیر کرده اید، و به اقسام مختلف نعیم را معنی می نمایید. عده ای گفته اند: آب سرد است. دیگران گفته اند: غذای خوب است، برخی دیگر گفته اند: خواب خوش است و به درستی که پدرم از پدرش ابو عبد الله علیه السلام برایم نقل کرد که این اقوال شما درباره این آیه: ﴿ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱، نزد او ذکر شد، خشمگین گشت و فرمود: خداوند -عزوجل- از آنچه بر بندگان تفضل و عنایت فرموده سؤال نمی کند و منت نمی گذارد، منت گذاری از خلاق قبیح است چگونه به خالق چیزی نسبت داده شود که برای بندگان نمی پذیرد؟ ولی نعیم محبت و ولایت ما اهل البیت می باشد، خداوند بعد از توحید و نبوت از آن می پرسد، زیرا که اگر بنده، حق آن را درست ادا کند او را به نعیم بهشت که همیشگی است می رساند. و به تحقیق که پدرم از پدرش از محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی علیه السلام برایم حدیث کرد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! اولین چیزی که هر بنده پس از مرگش از آن سؤال می شود شهادت به «لا اله الا الله و محمد رسول الله» است و این که تو ولی مؤمنین هستی، بدین جهت که خداوند آن ولایت را برای تو قرار داده و من آن را برای تو قرار دادم، پس هر بنده ای که به آن اقرار کند و معتقد به آن باشد، به آن نعیمی که همیشگی است خواهد رسید.^۲

و در تفسیر البرهان از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی هرگاه بخواهد مؤمن را محاسبه نماید پرونده اش را به دست راستش می دهد و بین خودش و او محاسبه اش می نماید و می گوید: بنده من! تو چنین و چنان کردی و این طور و آن طور عمل نمودی؟ عرضه می دارد: آری، پروردگارا این کارها را کرده ام، پس خداوند می فرماید: تو را آمرزیدم و آن گناهان را به حسنات عوض کردم....^۳

۲. بحار الانوار: ۲۷۲/۷.

۱. سوره تکوین، آیه ۷.

۳. تفسیر البرهان: ۱۷۵/۳.

۳- دسته سوم آن‌هایی هستند که از امام، آنچه بر آن‌ها نعمت داده شده - بزرگ یا کوچک - حتی رطب و آب سرد و امثال این‌ها از ایشان سؤال می‌شود، چنان‌که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایتی آمده که: مورد آموزش و گذشت قرار نمی‌گیرند، این‌ها کسانی هستند که در ادای شکر آن نعمت عظیم که ولایت امام و وجود او است خداوند متعال را اجابت نکرده‌اند، خداوند -عزوجل- در سوره رعد می‌فرماید: ﴿لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۱؛ برای آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند بهترین پاداش است، و آنان که اجابت نکنند اگر مالک همه زمین و یک برابر آن باشند، و بخواهند فدیة دهند تا از گرفتاری حساب در امان بمانند [فایده ندارد] آنان را حسابرسی سخت است و جایگاهشان جهنم که بد جایگاهی است.

و در بحار از عیاشی به سند خود از امام صادق (علیه السلام) درباره: ﴿وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾^۲ فرمود: یعنی دقت و فراگیری که گناهان را علیه آنان حساب کنند ولی حسنات را برای آنان به شمار نیاورند.^۳

می‌گویم: این به خاطر کفر آن‌ها به نعمت عظیم الهی است، نعمتی که سبب قبولی حسنات است. ۴- دسته چهارم: آن‌هایی هستند که حضرت سید الساجدین (علیه السلام) در خطبه روز جمعه درباره آن‌ها چنین فرمود: و بدانید که اهل شرک برایشان ترازوها نصب نمی‌گردد، و پرونده‌ها برایشان گشوده نمی‌شود بلکه دسته‌جمعی به سوی جهنم محشور می‌گردند....^۴

و هر کس در اخبار، درست تتبع و تحقیق کند، این بررسی را خواهد پذیرفت. ما در این جا مطلب را -با این‌که از بحث ما بیرون بود- به تفصیل آوردیم، باشد که شکرانه بعضی نعمت‌های آن حضرت را بجای آورده باشیم. البته نعمت‌های آن حضرت -صلوات الله علیه- در زمان ظهورش ویژگی خاصی دارد، چنان‌که اخباری در این باره وارد شده است، از جمله: در بحار از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منقول است که فرمود: امت من در زمان مهدی به نعمتی متنعم خواهند شد که هیچ‌گاه به مثل آن متنعم نگشته‌اند، آسمان باران رحمتش را بر آن‌ها می‌بارد و زمین هیچ گیاهی را رها نمی‌کند مگر این‌که آن را برآورد.^۵

۱. سوره رعد، آیه ۱۸.

۲. سوره رعد، آیه ۲۱.

۳. بحار الانوار: ۲۶۶/۷.

۴. روضه کافی: ۷۵.

۵. بحار الانوار: ۸۳/۵۱.

و نیز در آن کتاب ضمن حدیث مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ... مهدی به کوفه باز خواهد گشت، آسمان در آنجا ملخ‌های زرین خواهد بارید - چنان‌که خداوند در بنی اسرائیل بر ایوب بارید - و بر اصحابش گنجینه‌های زمین را از طلا و جواهرات و... تقسیم خواهد کرد.^۱

۴ - نصرت اسلام و نهی از منکر و امر به معروف آن حضرت علیه السلام

هر کدام از این امور به حکم عقل و شرع موجب دعا کردن برای انجام دهنده آن‌ها می‌باشد، چون آمران به معروف و ناهیان از منکر پاسداران دین و دژهای مسلمین هستند، و آیات و روایات در انگیزش به امر به معروف و نهی از منکر بسیار است. در کافی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام ضمن حدیثی طولانی فرمود: امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و روش صلحا است، فریضه مهمی است که به وسیله آن فرائض برپا، و گرایش‌ها ایمن و کسب‌ها حلال می‌شود، و مظالم دفع می‌گردد، و زمین آباد، و از دشمنان - به طریق انصاف - انتقام گرفته می‌شود، و امر دین استقامت می‌یابد، پس با دل‌هایتان انکار کنید و به زبان آورید و به روی اهل گناه بزنید و در راه خدا از ملامت و سرزنش کسی نترسید.^۲

و در لثالی الاخبار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: مادامی که مردم امر به معروف و نهی از منکر نمایند و بر کار نیک معاونت کنند پیوسته در خوشی و خیر باشند، پس اگر این کار را نکنند برکت‌ها از آنان سلب می‌شود و بر یکدیگر مسلط گردند و نه در زمین یاوری برای آن‌ها باقی می‌ماند، نه در آسمان.^۳

و از آن حضرت مروی است که فرمود: اگر مردم به معروف امر نکنند و از منکر نهی ننمایند و از اخبار اهل بیت من پیروی نداشته باشند، خداوند بدها و شرارشان را بر آن‌ها مسلط گرداند، آن‌گاه خوب‌ها دعا کنند دعایشان مستجاب نشود.^۴

و اخبار در این باره جداً زیاد است و در بحث شباهت مولی حضرت حجت علیه السلام به جدش حضرت سید الشهداء علیه السلام دانستی که سعی و کوشش آن جناب در امر به معروف و نهی از منکر آن چنان است که هیچ کس مانندش نیست، زیرا که امام عصر علیه السلام از جانب خداوند متعال مأمور

۱. بحار الانوار: ۳۴/۵۳.

۲. فروع کافی: ۵۶/۵.

۳. لثالی الاخبار: ۲۶۱/۵.

۴. لثالی الاخبار: ۲۶۱/۵.

است که تمام منکرات را از همه جای دنیا بردارد، به طوری که دیگر احدی باقی نماند که برای فعل منکر خود پناهی داشته باشد.

و در کتاب المحجبه در تفسیر آیه شریفه: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ غَايِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱؛ کسانی که هرگاه در زمین، آنان را توانایی دهیم، نماز را پیادارند، و زکات [به مستحق] برسانند، و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و عاقبت کارها به دست خدا است. از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود: این برای آل محمد است، مهدی و اصحاب او، خداوند متعال مشارق و مغارب زمین را به تصرف آنها درآورد، و دین را آشکار سازد و خداوند متعال به وسیله او و یارانش بدعت‌ها و باطل را از بین می‌برد، همچنان که سفیهان حق را میرانده باشند، تا جایی که اثری از ظلم دیده نشود و امر به معروف و نهی از منکر خواهند نمود، و آخر کارها به دست خدا است.

حال که این مطلب را دانستی می‌گویم: می‌توان رجحان بلکه لزوم دعا کردن برای آمر به معروف و ناهی از منکر را بر هر مسلمان به دو وجه بیان نمود:

اول: این که عقل و شرع بر حسن دعا و کمک کردن به آمر به معروف و ناهی از منکر حکم می‌کنند، زیرا که یاران دین خدا و حافظان حدود او هستند، و چون خود امر به معروف و نهی از منکر احسان به مسلمین و رعایت دین است، و این معنی کاملاً واضح است.

دوم: این که نخستین درجات نهی از منکر، انکار قلبی است، و این امر هر چند که مخفی و باطنی است، ولی آثار بسیار مهم و ارزنده‌ای دارد که از اعضا و جوارح آشکار می‌گردد، دلیل بر آن روایتی است که در کافی به سند موثق مثل صحیح از حضرت ابی عبد الله صادق (ع) آمده که فرمود: امیر المؤمنین (ع) فرمود: پیغمبر اکرم (ص) ما را امر کرد که با صورت‌های متغیر و برآشفته با گناهکاران برخورد نماییم.^۲

در همان کتاب به سند مرسل از حضرت ابی عبد الله صادق (ع) مروی است که فرمود: خداوند - عزوجل - دو فرشته را به شهری فرستاد که آن را زیر و رو کنند، وقتی به آن شهر رسیدند دیدند مردی خدا را می‌خواند و به درگاه او تضرع می‌کند، یکی از دو فرشته به دیگری گفت: این دعاکننده را نمی‌بینی؟ گفت: چرا ولی آنچه خدا امر فرمود انجام بده، گفت: نه، کاری

نمی‌کنم تا این‌که از پروردگارم بار دیگر کسب تکلیف نمایم. سپس به سوی خداوند تبارک و تعالی بازگشت، و عرض کرد: پروردگارا! من به آن شهر رفتم فلان بنده ات را دیدم که تو را می‌خواند و به درگاه تو تضرع دارد، خداوند فرمود: برو برای انجام آنچه دستورت دادم که این شخصی است که هیچ‌گاه چهره‌اش از خشم برای من برآشفته نگردیده است.^۱

و اخبار بسیار دیگر، که منظور این است که مؤمن اگر منکری دید که نتوانست از آن نهی کند و باز دارد، با دل آن را انکار نماید و از خداوند متعال بخواهد که شخص توانای بر دفع منکر را برانگیزد. همچنین باید برای کسی که نهی از منکر می‌کند دعا نماید، و این حالت برای مؤمنین و مؤمنات فطری است که در نهاد آنان هست. و چون می‌دانیم که برطرف کننده تمام منکرات و ریشه‌کن سازنده تمام بدی‌ها و خلاف‌ها همان قائم مهدی -عجل الله فرجه الشریف- می‌باشد، بر ما لازم است از خداوند -عزوجل- بخواهیم که به خاطر دفع منکرات و منهیات گوناگون، فرجش را نزدیک گرداند و او را یاری و تأیید فرماید.

۵ - ندای آن حضرت علیه السلام

عقل و شرع بر ما لازم می‌کنند که به موجب یاری خواستن آن حضرت از ما، برایش دعا کنیم، ندای آن حضرت در توقیع شریف در احتجاج و غیر آن آمده که فرمود: «وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرْجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ»^۲؛ و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که آن فرج شما است. بیان این فرمایش در بخش پنجم خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

این نکته که ندای آن حضرت -صلوات الله وسلامه علیه- به حکم عقل موجب دعا کردن باشد نیازی به توضیح ندارد، چون هر عاقل باانصافی اگر متوجه شود که یک شخصیت برجسته و عظیم که حقوق واجب بسیاری بر او دارد، حقش غصب گشته و به وی ظلم رسیده، چنین شخصیتی او را صدا کرده و به یاری طلبیده آیا عقل او را به اجابت ندای آن شخصیت و سرعت در پیروی از آن دعوت، بر نمی‌انگیزد؟ چرا به خدا قسم! به خصوص اگر انسان اهل محبت و ولایت باشد. و در بخش سوم کتاب مطالب مناسبی در این زمینه گذشت.

و اما دلالت شرع بر این امر در روایات فراوانی به چشم می‌خورد، از جمله: در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: هر آن‌که صبح کند در حالی که به امور

مسلمین اهتمام نورزد از آن‌ها نیست، و هر که بشنود که مردی بانگ می‌زند: ای مسلمانان! و او را اجابت نکند مسلمان نیست.^۱

می‌گویم: آیا ندای مولی و رهبرت را می‌شنوی؟ و آیا او را اجابت می‌کنی؟ و حاجتش را برمی‌آوری؟ که بازبان حال و مقال تو را به یاری می‌طلبد، پس ای خردمندان! او را یاری نمایید. حالا که سخن بدین جا کشید، بی‌مناسبت نیست که قسمتی از نداهای آن حضرت، قبل و بعد از ظهورش را بیاوریم، و نداهای دیگر را نیز ذکر نماییم که باز ارتباط به آن حضرت دارد:

۱- در بحار به نقل از نعمانی به سند خود از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: قائم علیه السلام خروج نمی‌کند تا این که از درون آسمان به نام او، شب جمعه بیست و سوم (ماه رمضان) ندا شود. عرض کردم: به چه چیز ندا می‌شود؟ فرمود: به نام او و نام پدرش ندا می‌شود که فلان بن فلان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است سخنش را بشنوید و او را اطاعت کنید. آن‌گاه هیچ جاننداری باقی نماند مگر این که آن صدا را بشنود، پس خواب را بیدار می‌کند که به حیاط خانه‌اش می‌آید و دوشیزه را از پشت پرده‌اش بیرون می‌کشد، و قائم علیه السلام از آنچه می‌شنود قیام می‌کند، این صیحه و فریاد جبرئیل است.^۲

و در کمال الدین از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: منادی از آسمان ندا می‌دهد که فلانی فرزند فلانی امام است، و به نامش ندا می‌دهد، و ابلیس - که خدای لعنتش کند - از زمین ندا می‌دهد، هم چنان که در شب عقبه علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا داد.^۳

۲- در همان کتاب از ابو حمزه ثمالی آمده که گفت: به حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام گفتم: ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) می‌فرمود: خروج سفیانی از امور حتمی است. فرمود: آری و اختلاف بنی العباس و قتل نفس زکیه و خروج قائم علیه السلام از امور حتمی است؟ عرض کردم: آن ندا چگونه است؟ فرمود: منادی اول روز از آسمان ندا می‌کند: به تحقیق حق با علی و شیعیان اوست، سپس ابلیس لعنه الله در آخر روز بانگ می‌زند که: به تحقیق حق با عثمان و پیروان او است، و در آن هنگام باطل جویان به تردید دچار خواهند شد.^۴

۳- در بحار از عیاشی از عجلان ابوصالح روایت است که گفت: شنیدم ابو عبد الله صادق علیه السلام می‌فرمود: روزها و شب‌ها پایان نمی‌یابد تا این که منادی از آسمان بانگ زند: ای اهل حق جدا

۲. بحار الانوار: ۱۱۹/۵۲.

۱. کافی: ۱۶۴/۲.

۴. کمال الدین: ۵۴۲/۲.

۳. کمال الدین: ۶۵۰/۲.

شوید. ای اهل باطل جدا شوید. پس ایشان از یکدیگر جدا خواهند شد. راوی می گوید: عرض کردم: أصلحك الله، آیا پس از این ندا باز هم این ها با آن ها مخلوط می شوند؟ فرمود: خیر، خداوند در قرآن می فرماید: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^۱؛ خداوند مؤمنان را به حالی که شما در آن هستید وانگذارد تا این که پلید را از پاکیزه جدا سازد.^۲

۲- و نیز در آن کتاب ضمن حدیثی طولانی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: پس قائم علیه السلام بین رکن و مقام بپاخیزد و نماز گزارد، وزیرش هم با او است. سپس می گوید: ای مردم! ما خداوند را به یاری می طلبیم بر کسانی که به ما ظلم کردند و حق ما را غصب نمودند، هر آن که درباره خدا با ما محاجّه دارد من شایسته ترین افراد نسبت به خداوند هستم، و هر که درباره آدم با ما گفتگو نماید من نزدیک ترین مردم به آدم هستم، و هر که درباره نوح با ما محاجّه کند من نزدیک ترین افراد به نوح هستم، و هر که درباره ابراهیم با ما محاجّه دارد، من نزدیک ترین افراد به ابراهیم هستم، و هر آن که درباره محمد صلی الله علیه و آله با ما محاجّه کند، من نزدیک ترین افراد به محمد صلی الله علیه و آله هستم، و هر که درباره پیغمبران با ما محاجّه کند، ما شایسته ترین مردم نسبت به انبیاء هستیم، و هر کس درباره کتاب خدا با ما گفتگو کند، ما نزدیک ترین مردم به کتاب خداییم، ما و هر مسلمان امروز شهادت می دهیم که بر ما ظلم رسیده و رانده شده ایم، و به ما ستم کرده اند و از شهر و اموال و خاندان خود بیرون شده ایم، ما امروز خداوند و تمام مسلمانان را به یاری می طلبیم. به خدا سوگند! سیصد و چند مرد که در میان آن ها پنجاه زن وجود دارد، می آیند و در مکه جمع می شوند بدون وعده گذاری قبلی همچون ابرهای پائیزی پی در پی، و همین است که خداوند می فرماید: ﴿أَيُّهَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳؛ هر کجا باشید خداوند همگی شما را می آورد، به راستی که خداوند بر هر چیزی توانا است. آن گاه مردی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: این است آن آبادی که اهل آن ستمکارند، سپس او از مکه خارج می شود در حالی که کسانی که با او هستند همان سیصد و سیزده نفرند که بین رکن و مقام پس از دیدن فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پرچم و سلاح حضرتش با او بیعت می کنند، و این در حالی است که وزیرش همراه اوست، پس منادی در مکه به نام و امر [ولایت] او از آسمان ندا می دهد تا این که اهل زمین صدایش را می شنوند.^۴

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

۲. بحار الانوار: ۲۲۲/۵۲.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۴. بحار الانوار: ۲۲۳/۵۲.

۵- و در غیبت نعمانی از حضرت ابوجعفر باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: هرگاه از جانب مشرق آتشی شبیه به هردی [بسیار زرد] مشاهده کردید که سه یا هفت روز روشن باشد، منتظر فرج آل محمد (علیهم السلام) باشید ان شاء الله تعالی که خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است.

سپس فرمود: صیحه جز در ماه رمضان - ماه خدا - نخواهد بود، و آن صیحه جبرئیل است بر این مردم. آن‌گاه فرمود: منادی از سوی آسمان به نام حضرت قائم (علیه السلام) بانگ می‌زند که هر آن‌که در مشرق و هر آن‌که در مغرب است آن را می‌شنود، خوابیده‌ای نماند مگر آن‌که بیدار شود، و ایستاده‌ای نماند مگر این‌که به زانو درآید، و هیچ نشسته‌ای نماند مگر این‌که بپاخیزد از وحشت آن صدا، پس خدا رحمت کند کسی که از آن صدا عبرت بگیرد و پاسخ‌گوی آن شود، که آن صدای جبرئیل روح الامین است. و فرمود: این صدا در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود، در آن شک نکنید و بشنوید و اطاعت نمایید و در آخر روز صدای ابلیس لعین بلند می‌شود که ندا می‌کند: فلانی مظلوم کشته شد تا مردم را به شک و تردید اندازد و گرفتارشان کند.....^۱

۶- و در همان کتاب از عبد الله بن سنان آمده که گفت: در خدمت حضرت ابی عبد الله صادق (علیه السلام) بودم که شنیدم شخصی از [قبیله] همدان می‌گفت: این سنیان ما را سرزنش می‌کنند و به ما می‌گویند: شما می‌پندارید که آواز دهنده‌ای از آسمان به نام صاحب این امر بانگ خواهد زد، آن حضرت تکیه داده بود، خشمگین شد و راست نشست، سپس فرمود: این سخن را از من نقل نکنید و از پدرم نقل کنید که هیچ اشکالی برای شما نخواهد داشت، من شهادت می‌دهم که از پدرم (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: والله این مطلب در کتاب خدا کاملاً روشن است که می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۲؛ هرگاه بخواهیم از آسمان آیتی فرود آوریم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع بماند. پس آن روز احدی در زمین باقی نمی‌ماند مگر این‌که در مقابل آن نشانه گردن کج کند و همه اهل زمین وقتی بشنوند صدایی از آسمان بلند است که: آگاه باشید که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان او است، ایمان می‌آورند.

و چون فردای آن روز شود ابلیس بر هوا رود تا جایی که از چشم زمینیان مخفی گردد، آن‌گاه بانگ می‌آورد که: توجه کنید حق با عثمان بن عفان و پیروان او است زیرا که او مظلوم کشته شد خونس را مطالبه کنید.

حضرت فرمود: پس در آن هنگام خداوند مؤمنان را با قول ثابت بر حق استوار می سازد که همان ندای اول است، ولی آن ها که در دلشان مرض هست - که مرض به خدا قسم دشمنی ما است - در شک می افتند، در آن هنگام از ما دوری جویند و ما را اهانت می کنند و می گویند: منادی اول سحری بود از سحرهای این خاندان. سپس حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ»^۱؛ و چون آیتی بیستند روی برتابند و می گویند: سحرهای پی در پی است.^۲

۷- و در همان کتاب از زراره مروی است که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام می فرمود: از آسمان گوینده ای ندا خواهد کرد که فلانی امیر است و گوینده ای ندا می کند، به تحقیق علی و شیعیانش رستگارند.^۳

۸- و نیز آمده که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: به نام حضرت قائم علیه السلام ندا می شود که: ای فلان فرزند فلان بپاخیز.^۴

۹- ندای خود آن حضرت، در شباهت های آن حضرت به جدش حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام و در جاهای دیگر گذشت.

۱۰- در غیبت نعمانی به روایت حذیفه بن منصور از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: خداوند را سفره ای است (در روایتی «مأدبه» و روایت دیگر «مأئده» است) در جایی به نام قرقیسیا، که کسی از آسمان سر برآورد و بانگ زند: ای پرندگان هوا و درندگان زمین بیایید و شکم خود را از گوشت های ستمکاران پر کنید.^۵

۱۱- و نیز در حدیثی طولانی مروی است که حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: و امیر ارتش سفیانی در بیداء فرود می آید، پس منادی از آسمان ندا می کند که: ای بیداء! آن ها را نابود کن. آن گاه زمین آن ها را فرو می برد و از آن ها جز سه نفر کسی جان سالم به در نمی برد، که از قبیله کلب هستند خداوند صورت هایشان را به پشت باز می گرداند.^۶

۱۲- و در بحار در حدیثی طولانی از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود: و در ماه رمضان

۱. سورة قمر، آیه ۲.

۲. الغیبة نعمانی: ۷۳.

۳. الغیبة نعمانی: ۲۶۴.

۴. الغیبة نعمانی: ۲۷۹.

۵. الغیبة نعمانی: ۱۴۸. می گویم: از روایت دیگری که آن نیز در غیبت نعمانی آمده معلوم می شود که این ندا پیش از خروج

۶. الغیبة نعمانی: ۲۸۰.

سفیانی است. (مؤلف)

از سمت مشرق هنگام سپیده دم آواز دهنده‌ای فریاد می‌زند: ای اهل هدایت جمع شوید، و پس از شفق آواز دهنده‌ای بانگ می‌زند: ای اهل باطل جمع شوید.^۱

۱۳- و در کمال الدین از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: نخستین کسی که با قائم علیه السلام بیعت می‌کند، جبرئیل است که به صورت پرنده سفیدی نازل می‌شود و بیعت می‌کند، سپس یک پای بر بیت الله الحرام و پای دیگر بر بیت المقدس می‌گذارد، آن‌گاه با صدای تیزی که خلاق می‌شنوند فریاد خواهد زد: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»^۲؛ امر الهی آمد پس آن را زود شمارید.^۳

۱۴- و در بحار از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است که فرمود: گویی قائم علیه السلام را روز عاشورا روز شنبه می‌بینم که بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در پیشگاهش بانگ می‌زند: بیعت برای خدا. پس زمین را پر از عدل کند چنان‌که پر شده است از ظلم و جور.^۴

۱۵- و در غیبت نعمانی از عیید بن زراره از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام مروی است که فرمود: به نام قائم علیه السلام ندا زده می‌شود، آن‌گاه نزد او می‌آیند در حالی که پشت مقام است، به آن حضرت گفته می‌شود: نام شما اعلام شد، منتظر چه هستید؟ سپس دستش را می‌گیرند و با او بیعت می‌کنند. راوی گوید: زراره به من گفت: الحمد لله، ما می‌شنیدیم که قائم علیه السلام به اکراه بیعت خواهد کرد ولی وجه کراهتش را نمی‌دانستیم، حالا دانستیم که در این استکراه باکی نیست.^۵

۱۶- و در همان کتاب از عبد الله بن سنان آمده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مردم را مرگ و کشتار فرا می‌گیرد تا این‌که در آن هنگام مردم به حرم پناهنده می‌شوند. پس منادی صادقی از شدت کشتار ندا می‌کند: برای چه قتل و کشتار می‌کنید صاحب شما فلانی است.^۶

۱۷- و در بحار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: مهدی ظهور می‌کند در حالی که ابری بالای سرش هست که در آن آواز دهنده‌ای فریاد می‌زند: این مهدی خلیفه الهی است از او پیروی کنید.^۷

۱. سوره نحل، آیه ۱.

۲. بحار الانوار: ۲۹۰/۵۲.

۳. الغیبة نعمانی: ۲۶۳.

۴. بحار الانوار: ۲۷۴/۵۲.

۵. کمال الدین: ۶۷۱/۲.

۶. الغیبة نعمانی: ۲۶۳.

۷. بحار الانوار: ۸۱/۵۱.

و در خبر دیگری چنین آمده: بالای سرش ابری سفید است که سایبانی است از آفتاب، به زبان فصیحی که جنّ و انس و شرق و غرب بشنوند ندا می‌کند: او مهدی آل محمد علیه السلام است زمین را از عدل پر می‌کند چنان‌که از ستم پر شده است.^۱

۱۸- در غیبت نعمانی به روایت حسن بن محبوب از حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمود: گویی او را می‌بینم که دل مردم را شاد کند، آوازی بلند می‌شود که دور و نزدیک آن را بشنوند و آن آواز برای مؤمنین رحمت و برای کافرین عذاب است. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت، آن چیست؟ فرمود: سه آواز در ماه رجب برآید؛ اول: «أَلَا لَغَنَّةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»؛ ای لعنت خداوند بر ستمکاران. دوم: «أَزَقَّتِ الْأَرْقَةُ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ آنچه می‌بایست نزدیک می‌شد، نزدیک شده است ای گروه مؤمنان. سوم: بدنی دیده شود که در پیشاپیش آفتاب آشکار گردد و آواز دهد: خداوند برای براندازی ستمگران فلانی را برانگیخت. در آن هنگام فرج مؤمنین فرا می‌رسد، و خداوند سینه‌های آنان را شفا بخشد، و عقده‌های دلشان برطرف گردد.^۲

۱۹- ندای شمشیر و پرچم آن حضرت، که در حدیث مفصلی در کتاب کمال الدین از امام نهم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: او را پرچمی است که چون هنگام خروجش فرا رسد آن پرچم خود به خود برافراشته گردد، و خداوند -تبارک و تعالی- آن را به نطق آورد و آن پرچم به او بگوید: ای ولیّ خدا! قیام کن و دشمنان خدا را به قتل رسان. و برای او دو پرچم و دو علامت هست و برای او شمشیری است در نیام که هرگاه هنگام قیام رسد آن شمشیر به خودی خود از نیام برآید، و خداوند -عزّوجلّ- آن را به نطق آورد و آن حضرت را ندا کند که: ای ولیّ خدا! خروج کن که دیگر برای تو حلال نیست که از دشمنان خدا ساکت بنشینی. پس خروج می‌کند و دشمنان خدا را می‌کشد.^۳

۲۰- در بحار ضمن حدیث مرفوعی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام درباره امام قائم علیه السلام آمده: پس زیر درخت اقاقایی می‌نشیند، جبرئیل به صورت مردی از قبیله کلب نزد او می‌آید و می‌گوید: ای بنده خدا! چرا این جا نشسته‌ای؟ می‌فرماید: ای بنده خدا! من منتظرم تا شب فرا رسد که به مکه بروم و در این گرما خوش ندارم بروم. پس جبرئیل می‌خندد، و چون می‌خندد آن حضرت او را می‌شناسد که جبرئیل است. پس جبرئیل دست او را می‌گیرد و با او مصافحه

۲. الغیبة نعمانی: ۱۸۱.

۱. بحار الانوار: ۳۷۸/۵۲.

۳. کمال الدین: ۲۶۸/۱.

می‌نماید، و سلام می‌کند و به او عرضه می‌دارد که: برخیز. و اسبی که به آن براق گفته می‌شود، برایش می‌آورد. پس آن حضرت سوار می‌شود سپس به کوه رضوی می‌آید.

آن‌گاه حضرت محمد و حضرت علی -علیهما الصلوة والسلام- می‌آیند و برای او فرمان سرگشاده‌ای می‌نویسند که بر مردم می‌خواند سپس به سوی مکه بیرون می‌رود که مردم در آن‌جا اجتماع کرده‌اند. امام سجاد علیه السلام فرمود: پس مردی از سوی آن حضرت بپاخیزد و ندا کند: ای مردم! این خواسته شما است، آمده شما را دعوت کند به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرا می‌خواند. پس از جای خود برمی‌خیزند، آن‌گاه خود آن حضرت برمی‌خیزد و می‌فرماید: ای مردم! من فلان فرزند فلان هستم، من فرزند پیغمبر خدایم، شما را می‌خوانم به آنچه پیغمبر خدا به آن فرا می‌خواند.

پس عده‌ای بپا می‌خیزند که او را بکشند، که سیصد -یا سیصد و چند نفر- از جای برمی‌خیزند و از این کار جلوگیری می‌کنند، پنجاه نفر از اهل کوفه و بقیه از سایر مردم، همدیگر را نمی‌شناسند و بدون قراز قبلی آن‌جا جمع شده باشند.^۱

۲۱- ندای جارچی آن حضرت که: توجه کنید! هیچ کس غذایی با خود بر ندارد، که در شباهت آن حضرت به موسی علیه السلام گذشت.

۲۲- در بحار از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی قائم علیه السلام بپاخیزد، هیچ زمینی نماند مگر این که شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله در آن ندا شود.^۲

۲۳- در غیبت شیخ نعمانی از ابان بن تغلب روایت است که گفت: با حضرت جعفر بن محمد علیه السلام در مسجد مکه بودم و در حالی که آن حضرت دستم را گرفته بود، فرمود: ای ابان! خداوند سیصد و سیزده مرد را در این مسجد شما خواهد آورد، اهل مکه می‌دانند که هنوز پدران و اجداد آن‌ها خلق نشده‌اند، شمشیرهایی در بر آن‌ها است که بر هر شمشیر نام آن مرد و نام پدرش و خصوصیات و نسبش نوشته شده، سپس دستور می‌دهد آواز دهنده‌ای ندا کند: این مهدی است به قضاوت داوود و سلیمان حکم می‌کند و از بیته نرسد.^۳

۲۴- و در همان کتاب از آن حضرت است که: و خداوند باد را از هر بیابان برانگیزد که بگوید: این مهدی است به حکم داوود قضاوت کند و بیته نخواهد.^۴

۲. بحار الانوار: ۳۴۰/۵۲.

۴. الغیبة نعمانی: ۳۱۵.

۱. بحار الانوار: ۳۰۶/۵۲.

۳. الغیبة نعمانی: ۳۱۳.

نزدیک به همین مضمون در کمال الدین روایت شده است.

۲۵- و در همان کتاب از امام صادق علیه السلام در حدیثی که قسمتی از آن در بحث لوای آن حضرت گذشت آمده: اولین برنامه‌ای که آغاز می‌نماید این‌که دست بنی شیشه را می‌برد و بالای کعبه می‌آویزد و جارچی آن حضرت ندا می‌کند: این‌ها دزدان [اموال] خدا هستند.^۱

۲۶- در بحار از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت است که فرمود: نخستین برنامه عدالت که قائم علیه السلام اجرا می‌کند این است که: جارچی آن حضرت ندا کند: آنان که حج و طواف مستحبی می‌خواهند انجام دهند کنار بروند تا کسانی که حج و طواف واجب بر عهده دارند، حجر الاسود را استلام نموده و طواف بجای آورند.^۲

۲۷- و در حدیث مفصل آمده: و بین رکن و مقام می‌ایستد پس فریاد می‌زند و می‌گوید: ای گروه نقیان و نزدیکان من، ای کسانی که خداوند آن‌ها را برای یاری من پیش از ظهورم بر روی زمین ذخیره کرده، از روی میل به سوی من آیید. پس در حالی که در محراب‌ها و بر رختخواب‌های خود هستند در مشرق و مغرب زمین ندای آن حضرت به آن‌ها می‌رسد، و در یک صدا به گوش فرد فرد آن‌ها می‌رسد، و بیش از یک چشم برهم زدن نمی‌گذرد تا این‌که همگی در پیشگاه آن حضرت بین رکن و مقام قرار می‌گیرند، پس خداوند -عزوجل- به نور امر می‌کند عمودی می‌شود از زمین تا آسمان، پس هر مؤمنی بر روی زمین از آن استفاده می‌نماید. درون خانه‌اش از آن نور وارد می‌شود، و نفوس مؤمنین به آن نور خوشحال می‌گردند، در حالی که آن‌ها ظهور قائم ما اهل بیت علیهم السلام را نمی‌دانند، سپس به خدمت آن حضرت ایستاده صبح می‌کنند، و آن‌ها سیصد و سیزده نفرند به عدد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روز بدر.^۳

۲۸- در همان کتاب است که: جارچی مهدی علیه السلام ندا می‌کند که هر کس دو مصاحب و هم‌قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارد یک طرف برود، پس مردم دو دسته می‌شوند دسته‌ای دوست و دسته دیگر بیزار از آن‌ها. پس مهدی علیه السلام بیزاری از آن دو را بر موالیان‌شان عرضه می‌کند. می‌گویند: ای مهدی آل رسول صلی الله علیه و آله ما آن وقت نمی‌دانستیم این منزلت را نزد خدا و تو دارند و فضیلتی که آشکار شد ندیده بودیم، از آن‌ها بیزاری نجستیم، آیا اکنون از آن‌ها بیزاری جوییم با این‌که تر و تازه بودن بدن آن‌ها و زنده شدن درخت خشک را به وسیله آن‌ها دیدیم؟

۲. بحار الانوار: ۳۷۴/۵۲.

۱. بحار الانوار: ۳۶۱/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۷/۵۳.

بلکه به خدا قسم از تو و از کسانی که به تو ایمان آورده‌اند بیزاری می‌جویم و از کسانی که به آن‌ها ایمان نمی‌آورند و کسی که آن‌ها را به دار آویخت و از قبر بیرون آورد و این کارها را با آن‌ها کرد بیزاری جویم. پس مهدی علیه السلام امر می‌کند باد سیاهی بر آن‌ها می‌وزد و مانند نخل‌های خشکیده بر خاک هلاک می‌افکند....^۱

۲۹- و نیز در آن کتاب آمده: امام صادق علیه السلام فرمود: نخستین برنامه‌ای که مهدی علیه السلام آغاز می‌کند این‌که در سراسر جهان اعلام می‌کند: توجّه کنید! هر آن‌که از یکی از شیعیان طلبی دارد تذکر دهد، تا این‌که حتی سیرچه و خردل کوچک را ادا کنند تا چه رسد به طلاها و نقره‌ها و املاک....^۲

۳۰- در بحار در حدیثی از طریق عامّه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: ... تا این‌که آن حضرت علیه السلام فرمان دهد آواز دهنده‌ای ندا کند: هر کس نیازی به مال داشته باشد بیاید، پس جز یک نفر هیچ کس از جای بر نمی‌خیزد. می‌گوید: من نیازمندم. می‌فرماید: نزد خازن (مسئول بیت المال) برو به او بگو: مهدی به تو امر می‌کند که به من مالی بدهی، هنگامی که آن مرد نزد خازن می‌رود، او می‌گوید: جامه‌هایت را بگیر. و چون پول‌ها را به دامنش می‌ریزد، آن شخص پشیمان می‌شود و با خود می‌گوید: من طمع‌کارترین افراد امت محمد صلی الله علیه و آله هستم، آن‌گاه پول‌ها را برمی‌گرداند، ولی از او پذیرفته نمی‌شود و به او می‌گویند: ما آنچه داده‌ایم دوباره نمی‌گیریم.^۳

۶- نصیحت آن حضرت علیه السلام برای خدا و رسول و برای مؤمنین

تمام این عناوین به حکم عقل و شرع موجب دعا برای آن حضرت است و بر این معنی دلالت می‌کند، تمام روایاتی که درباره تلاش آن حضرت در احیای دین خدا و اعلای کلمه الله، و کشتن دشمنان خدا و امنیت بلاد، و هدایت مردم به حق وارد شده، اضافه بر آنچه در زیارت آن حضرت آمده که: «أَسْأَلُكَ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحَ»؛ سلام بر تو ای سرپرست خیرخواه.

و نیز در دعای بعد از زیارتی که از آن جناب روایت شده همین مضمون آمده است. و در یکی از توقیعات شریف آن حضرت چنین است: پس تقوای خدا را پیشه کنید و به ما تسلیم شوید، و امر را به ما واگذارید که بازگشت به سوی ما است هم‌چنان‌که وارد شدن [به امر

۱. بحار الانوار: ۱۳/۵۳. خبر دیگری نیز در آخر همین بخش در هدم بناهای کفر و نفاق خواهد آمد. (مؤلف)

۳. بحار الانوار: ۹۲/۵۱.

۲. بحار الانوار: ۳۴/۵۳.

دین [نیز از ما آغاز شد، و تلاش نکنید آنچه از شما پوشیده مانده کشف نمایید و پرده بردارید، و تمایل به راست و انحراف به چپ نداشته باشید، و ما را مقصد خود سازید با دوستی بر مبنای سنت روشن، که من شما را نصیحت و خیرخواهی کردم و خداوند بر من و شما شاهد و گواه است.^۱

در این سخن حکمت‌های لطیفی نهفته است که برای صلاح حال دنیا و آخرت کافی است.

حرف «و»

۱- ولایت آن حضرت علیه السلام

ولایت آن حضرت برای خداوند، و ولای ما نسبت به آن حضرت، و نیز ولایت آن حضرت بر ما، از مهم‌ترین اموری است که به دلیل عقلی و شرعی موجب و انگیزه دعا برای آن حضرت است. در این جا سه موضوع بحث می‌شود:

موضوع اول - ولایت آن حضرت نسبت به خداوند: ولایت در این جا - به فتح واو - به معنی محبت است، پس هر که خداوند را دوست می‌دارد ولی خداست، بنابراین همه مؤمنین شایسته و صالح، اولیای خداوند - عزوجل - می‌باشند و دلیل بر این معنی است از آیات قرآن: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^۲؛ آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین شوند، آنان که ایمان آورده و تقوی پیشه ساختند. بنابر این که ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ بیان و تفسیر اولیاء باشد.

و از روایات: ثقة الاسلام کلینی به سند خود از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه روز قیامت شود منادی ندا کند، کجایند آن‌ها که از اولیای من جلوگیری کرده‌اند؟ پس گروهی که بر صورت‌هایشان گوشت نیست بپاخیزند. آن‌گاه اعلام می‌شود: این‌ها کسانی هستند که مؤمنین را اذیت کرده‌اند و با آنان دشمنی و مخالفت نمودند، و در دینشان تکبر و رزیدند. پس امر می‌شود تا آن گروه را به جهنم ببرند.^۳

و در همان کتاب به روایت ابان بن تغلب از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، گفت: پروردگارا! حال مؤمن نزد تو چگونه است؟ خداوند فرمود:

۲. سوره یونس، آیه ۶۲ و ۶۳

۱. احتجاج: ۲/۲۷۹.

۳. کافی: ۲/۳۵۱.

ای محمد ﷺ! هر کس یکی از اولیای مرا اهانت کند، آشکارا با من جنگ کرده و من برای یاری اولیای خودم بیشترین شتاب را دارم.^۱

و نیز در آن کتاب به سند صحیحی از امام صادق ﷺ مروی است که فرمود: مؤمن دوست خداوند است او را یاری می‌کند، و جز حق بر او چیزی نمی‌گوید و از غیر او نمی‌ترسد.

و در همان کتاب به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق ﷺ آورده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: پروردگار مرا به معراج برد و از پشت حجاب به من وحی کرد آنچه وحی کرد و به من فرمود: ای محمد! هر آن‌که یکی از دوستان مرا خوار کند به جنگ من سنگر گرفته، و هر که با من جنگ کند با او جنگ نمایم. گفتم: پروردگارا! این ولی تو کیست؟ فرمود: او کسی است که برای تو و وصی تو و ذریه شما به ولایت بر تو پیمان گرفته‌ام.^۲

چون این را دانستی می‌گویم: در وجوب محبت و دوستی اولیای خدا و وجوب بغض و دشمنی با دشمنان خدا تردیدی نیست بلکه از ضروریات مذهب ما است، عقل و نقل نیز بر آن دلالت دارند.

اما عقل: شاید نیاز به بیان نداشته باشد.

و اما نقل: متواتر است ولی ما -از باب تیمن- به ذکر چند روایت اکتفا می‌کنیم:

۱- در کافی به سند صحیحی از حضرت ابو جعفر ثانی امام جواد ﷺ از پدرش از جدش مروی است که امیر المؤمنین ﷺ فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند اسلام را آفرید و برای آن میدان و نور و دژ و یآوری قرار داد، عرصه میدان اسلام قرآن و نور آن حکمت، و دژ آن نیکی و معروف است، اما انصار و یاران آن من و خاندانم و شیعیان ما هستیم. پس خاندان من و شیعیان‌شان را دوست بدارید که: وقتی در معراج به آسمان دنیا برده شدم، جبرئیل مرا به اهل آسمان معرفی کرد، خداوند محبت من و محبت خاندانم و شیعیان‌شان را در دل فرشتگان به ودیعت سپرد، که این محبت تا روز قیامت نزد آن‌ها امانت است، سپس مرا به سمت اهل زمین فرود آورد، و مرا به اهل زمین معرفی نمود، پس خداوند -عزوجل- محبت من و خاندان من و شیعیان‌شان را در دل‌های مؤمنین اتم قرار داد. بنابراین مؤمنان امت من امانت مرا تا روز قیامت حفظ می‌کنند. آگاه باشید که اگر کسی از امت من در تمام عمرش -که همه دوران‌ها را پر کند-

خداوند - عزوجل - را عبادت کند ولی خدای - عزوجل - را در حالی که بغض خاندانم و شیعیانم را در دل داشته باشد ملاقات نماید، خداوند سینه‌اش را جز به نفاق نگشاید.^۱

۲ - همچنین در اصول کافی به سند خود از یعقوب بن الضحاک از یکی از اصحاب ما - که سراج و خدمتگزار حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام بود - چنین آورده است: امام صادق علیه السلام در حیره بود، من و عده‌ای از دوستانش را برای انجام کاری فرستاد - تا آن‌جا که گویید: بازگشتم و - سخن از قومی به میان آمد، عرض کردم: فدایت شوم! ما از آن‌ها بیزاری می‌جوییم، چون آن اعتقادی که ما داریم آن‌ها ندارند، شما از آن‌ها بیزاری می‌جوید؟ عرض کردم: آری. فرمود: پس نزد ما هم چیزهایی هست که شما نمی‌دانید، شایسته است که از شما بیزاری بجویم؟ عرض کردم: فدایت شوم، خیر. فرمود: و همچنین مطالبی نزد خداوند هست که نزد ما نیست پس باید خداوند ما را دور بیندازد؟ عرض کردم: نه سوگند به خدا قربانت گردم. فرمود: پس آن‌ها را دوست بدارید و از آن‌ها بیزاری مجوید، بعضی از مسلمان‌ها یک سهم و بعضی دو سهم از ایمان دارند.^۲

این خبر طولانی است و در باب درجات ایمان اصول کافی آمده است.

۳ - در باب «الحب فی الله» در کتاب مذکور از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از محکم‌ترین گیره‌های ایمان این‌که [شخص] در راه خدا محبت کند، و در راه خدا حکم گیرد، و در راه خدا ببخشد، و در راه خدا منع کند.^۳

۴ - و نیز در همان باب از کتاب مزبور روایت از آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: کدام یک از گیره‌های ایمان محکم‌تر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، و بعضی گفتند: نماز. بعضی گفتند: زکات. برخی گفتند: روزه. و بعضی گفتند: حج و عمره. و بعضی گفتند: جهاد. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر یک از آنچه گفتید فضیلتی هست ولی این‌ها نیست، و اما محکم‌ترین گیره‌های ایمان محبت در راه خدا و بغض در راه خدا و دوستی دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا است.

۵ - و از حضرت صادق علیه السلام مروی است: هر کس دوستی در راه دین و خشم به خاطر دین نداشته باشد، دین ندارد.^۴

۱. کافی: ۴۳/۲.

۱. کافی: ۴۶/۲.

۲. کافی: ۱۲۲/۲.

۳. کافی: ۱۲۵/۲.

می‌گویم: این‌ها قسمتی از اخبار است که بر وجوب محبت اولیا و دوستان خدا دلالت دارد، و چون این مطلب روشن شد، می‌گویم: تردیدی نیست که هرچه ایمان کامل‌تر باشد، محبت نسبت به اهل ایمان هم شدیدتر خواهد بود، و هرچه مؤمن کامل‌تر باشد شایسته است که محبت نسبت به او شدیدتر و بیشتر باشد، زیرا که این محبت به سبب ارتباط ایمانی است که بین مؤمنین وجود دارد.

با این بیان واجب است که محبت تو نسبت به امام زمانت که اصل و گیره ایمان و کوه ولایت و قلعه آن است شدیدتر و قوی‌تر از محبت نسبت به تمام مؤمنین باشد، بلکه باید آن حضرت را از پدر و فرزند و بلکه از خودت هم بیشتر دوست بداری چنان‌که آیه شریفه: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»^۱؛ بگو چنانچه پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که جمع کرده‌اید و تجارتی که از کسادی آن می‌ترسید، و منزل‌هایی که خوشایند شما است را، از خدا و رسول او و جهاد در راه او بیشتر دوست دارید، پس منتظر باشید تا خداوند امر حتمی و نافذش را جاری سازد. بر آن دلالت دارد، و نیز حدیثی که در دارالسلام و غیر آن از علل الشرایع منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ بنده‌ای ایمان نمی‌آورد تا این‌که من نزد او از خودش محبوب‌تر باشم، و به عترت من از عترت و بستگان خودش بیشتر محبت داشته باشد، و خاندان مرا از خاندان خودش بیشتر دوست بدارد، و ذات من نزد او از ذات خودش محبوب‌تر باشد.^۲

نکته: پوشیده نیست که محبت امری است قلبی و کیفیتی است نفسانی، ولی آثار و نشانه‌های آشکاری دارد که به وسیله آن‌ها درجات و مراتب محبت تو نسبت به محبوب شناخته می‌شود، از جمله آن نشانه‌ها این‌که: اگر از نظرت غایب شود در دعا کردن برای او اهتمام بورزی، و اگر مصیبتی برایش رخ دهد برای او غمگین شوی، مگر نمی‌بینی که هرگاه فرزند شایسته خوشروی و ارسته‌ای داشته باشی و آن فرزند به سفری برود که جایش را ندانی، هیچ ساعتی از شب و روزت از فکر او بیرون نمی‌روی و پیوسته برایش دعا می‌کنی، و از مؤمنین و صالحین تقاضا می‌کنی که برای او دعا کنند، آیا این کار جز به خاطر محبت و علاقه شدید است؟ بنابراین ای

۱. سوره توبه، آیه ۲۴.

۲. علل الشرایع: ۱۴۰.

کسی که مدعی محبت مولای خودت هستی آیا روزی بر شما می‌گذرد که او را فراموش نکنی؟ پس در غیبت او برایش دعا بسیار کنید و فرصت را غنیمت بشمارید.

موضوع دوم - اینکه دوستی ما مقتضی این است که در دعا کردن برای آن حضرت کوشش و جدیت داشته باشیم: دعا کردن برای محبوب در نهاد افراد بشر نهفته و با سرشت آنان آمیخته است، و این امر کاملاً واضح است، ولی منظور دیگری را در این جا دنبال می‌کنیم این که: لازم است دعای برای آن حضرت را بر هر دعایی مقدم بداریم. توضیح این مطلب نیاز به مقدمه‌ای دارد که می‌آوریم، انگیزه‌ها و اسباب محبت سه چیز است: لذت و نفع و نیکی. مهم‌ترین و کاملترین این انگیزه‌ها سومین آن‌ها است،^۱ بلکه می‌توان گفت: آن دو سبب اول و دوم هم به این سبب برمی‌گردد.

منظور از نیکی و خیر این است که وجود چیزی به وجهی از وجوه خیر و نیک باشد، که هرگاه انسان بداند وجود چیزی یا شخصی مایه نیکی و خیر است از روی طبع آن را دوست می‌دارد هرچند که از آن، خیر به او نرسد و هرچه خیرش بیشتر باشد علاقه و محبت انسان نسبت به او زیادتر می‌گردد، البته برحسب درجات معرفت و شناخت خیرهای وجود او. حال که این مقدمه را دانستی بدان که تمام انگیزه‌های موجب محبت در وجود مولای ما حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - جمع است.

اما لذت، کدام لذت برای مؤمن شیرین‌تر و بالاتر از زیارت جمال مبارک آن حضرت و تشرّف به وصال او است؟ که لذت‌های ظاهری و باطنی آن به قدری زیاد است که نمی‌توانم بشمارم، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام از روی شوق دیدارش آه می‌کشید - چنان‌که در حدیثی در غیبت نعمانی آمده است -^۲

و اما نفع: همان‌طور که در بخش سوم کتاب دانستی تمام منافع و بهره‌ها به برکت وجود آن حضرت به خلاق می‌رسد، اضافه بر منافع و آثار مخصوصی که متوقف بر ظهور آن حضرت است، و چه خوش گفته‌اند به عربی:

«لَقَدْ جُمِعَتْ فِيهِ الْحَاسِنُ كُلُّهَا»؛ به راستی که همه خوبی‌ها در او جمع گردیده است.

۱. زیرا که غالباً آن دو سبب نخستین در معرض زوال و از بین رفتن است که محبت نیز از بین می‌رود، ولی وجود مولای ما حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - منافع وجودش پیوسته موجود است و لذت مؤمن به وجود آن حضرت پایدار است.

۲. الغيبة نعمانی: ۲۱۴.

(مؤلف)

و به فارسی سروده‌اند:

[رخ یوسف کف موسی دم عیسی داری] آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و اما خیرات وجودش: عقل‌های ماکوتاه و اندیشه‌های ما پایین‌تر است از این‌که آن‌ها را درک کنیم، که جز اندکی از علم داده نشده‌ایم، ولی هرکس به قدر فهم و هر مؤمنی به اندازه سهم خود مطلب را درمی‌یابد. هر که معرفتش نسبت به خیرات وجود شریف آن جناب بیشتر باشد، دعا کردن در نظر او مهم‌تر است، زیرا که اهتمام و کوشش در دعا از کمال محبت و دوستی سرچشمه می‌گیرد، و کمال محبت از کمال معرفت حاصل می‌شود و این یکی از وجوه شدت اهتمام ائمه علیهم‌السلام در دعا کردن برای آن جناب و درخواست تعجیل فرجش از درگاه خداوند می‌باشد. بعضی از وجوه دیگر هم در اوّل بخش هفتم با توضیح بیشتری خواهد آمد.

نتیجه این‌که: دوستی و محبت و ولای ما نسبت به آن حضرت موجب اهتمام و کوشش ما در دعا برای فرجش می‌باشد، که بیشتر و پیش‌تر از دعا کردن برای خودمان و آنچه مربوط به ما است لازم است برای آن جناب دعا کنیم ان شاء الله تعالی.

موضوع سوم - ولایت آن حضرت بر ما: ولایت در این جا - به کسر واو - به معنی سلطه و استیلاء و سرپرستی است، و منظور از ولایت آن حضرت بر ما همان است که در آیه شریفه: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۱؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از آنان نسبت به خودشان سزاوارتر است. به آن تصریح شده، چنان‌که حدیثی را در بخش سوم در حقّ آقا بر بنده آوردیم، بدانجا مراجعه شود.

و هرگاه یقین و باور داشته باشیم که آن حضرت در تمام آنچه متعلق به ما است، از خود ما شایسته‌تر و اولی است، بر خود لازم خواهیم دانست که در همه چیزهایی که مورد علاقه ما است آن حضرت را اولی و شایسته‌تر بدانیم و مقدّم بدانیم. و احتمال دارد که در عبارت زیارت جامعه همین معنی منظور باشد که می‌خوانیم: «وَمُقَدَّمُكُمْ أَمَامَ طَلَبَتِي وَخَوَائِجِي وَإِزَادَتِي فِي كُلِّ أَخْوَالِي وَأُمُورِي»؛ و شما را بر خواسته‌ها و نیازها و تصمیم‌های خودم مقدّم می‌دارم.

پس ولایت آن حضرت موجب این است که ما در تمام امور آن جناب را مقدّم بدانیم، و در حدیث نبوی نیز دلالت بر این معنی گذشت. و از مهم‌ترین امور دعا است که کلید هر خیر و صلاح هر پرهیزکار می‌باشد، پس شایسته است که آن حضرت را بر خود و هر که مورد علاقه ماست در دعای برای فرج و عافیت سزاوارتر بدانیم.

و در این سه موضوع به حد کافی دلایل قوی بیان نمودیم.

۲- وصال آن حضرت علیه السلام

اهمّ حوائج دوستان و آخرین آرزوی مشتاقان، و نهایت خواسته عارفان است که بیشترین دعاهاى آنان و مهم‌ترین حوائج ایشان پیرامون مسأله تعجیل در وصال امام زمان حجت بن الحسن -عجل الله فرجه الشریف- دور می‌زند، چه خوش گفته‌اند:

فُواْدِي وَطَرْفِي يَأْسِفَانِ عَلَيْكُمُ وَعِنْدَكُمُ رُوحِي وَذِكْرُكُمْ عِنْدِي
وَلَسْتُ أَلْذُّ الْعَيْشَ حَتَّى أَرَآكُمْ وَلَوْ كُنْتُ فِي الْفِرْدَوْسِ أَوْ جَنَّةِ الْخُلْدِ

دل و دیده‌ام بر شما اسفبار است، و جان و دلم پیش شما و یاد شما نزد من است.

من از زندگی لذت نمی‌برم تا این‌که شما را بینم، هرچند که در فردوس یا بهشت جاودان باشم.
و از ابیات نوین خواندنی که به خاطر رسیده و باعجله در اشتیاق به زمان وصال و یاد آوردن مولایم در هر حال، آن‌ها را نوشته‌ام این ابیات است:

تَوَلَّيْ شَبَابِي فِي الْفِرَاقِ فَأَسْرَعَا	وَأَذَنَ عُمْرِي بِالرَّحِيلِ فَوَدَّعَا
حَيِّثُ بِسَوْقِ الْوَصْلِ دَهْرًا وَلَمْ أَكُنْ	بِشَيْءٍ سِوَى تَذْكَارِهِ مُتَمَتِّعَا
قَدْ اسْتَدَّ شَوْقِي فِيكَ يَا غَايَةَ الْمُنَى	وَيَا خَيْرَ مَنْ صَلَّى وَيَا خَيْرَ مَنْ دَعَا
وَيَا خَيْرَ مَقْصُودٍ وَيَا خَيْرَ مَوْئِلٍ	وَيَا خَيْرَ مَنْ لَبَّى وَيَا خَيْرَ مَنْ سَعَى
وَقَدْ طَالَ صَبْرِي فِي الثَّوَى إِذْ تَرَكْتَنِي	كَئِيبًا غَرِيبًا بِأَكْمِيًّا مُتَوَجِّعَا
فَيَا مُهْجَتِي يَا رَوْحَ قَلْبِي وَرَاحَتِي	أَغْشَيْ قَلْبِي كَادَ أَنْ يَتَصَدَّعَا
نَظَرْتُ بِأَبْوَابِ الْمُلُوكِ فَلَمْ أَجِدْ	سِوَى بَابِكَ الْعَالِي مَلَاذًا وَمَفْرَعَا
وَإِذْ نَزَلَ الْمَغُوفُ وَالْعَذْلُ وَالسَّخَا	فَمَا اخْتَارَ إِلَّا فِي فِنَاءِكَ مَوْضِعَا
أَغْشَيْ بِفَيْضٍ مِنْ نَدَاكَ فَإِنَّهُ	لَقَدْ ضَارَ مِنْهُ الْبَرُّ وَالْبَحْرُ مُتَرَعَا
فَلَوْلَاكَ سَاخَ الْأَرْضُ بِالْخَلْقِ كُلِّهِمْ	وَضَارَ بِطُونُ الْأَرْضِ لِلنَّاسِ مَضْجَعَا
وَلَوْلَاكَ إِنَّدَكَ الْجِبَالُ جَمِيعُهَا	وَلَوْلَاكَ أَرْكَأَ السَّمَاءُ تَرْغَرَعَا
وَمَا تَبَيَّنَتْ فِي الْأَرْضِ لَوْلَاكَ حَبَّةٌ	وَلَا شَجَرٌ لَوْلَا وَجُودُكَ أَيْنَمَا
وَلَا أَشْرَقَتْ شَمْسٌ وَلَا نَسِيَ بَدَا	وَلَا نَبَعَتْ عَيْنٌ وَلَا الْبَرْقُ أَنْصَعَا
وَصَيَّرْنَا الْأَعْدَاءَ لَوْلَاكَ طُعْمَةً	وَكُنَّا عَلَى الدُّلِّ ثَوْبًا مُلَفَّعَا
وَمَا فَازَ نَاجٍ بِالنَّجَاةِ بَعْدَكُمْ	وَمَنْ أَمَّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ كَانَ أَلَكَّعَا

حَبِيبِي حَبِيبِي طَالَ هَمِّي وَكُزْبَتِي أَغْنِي سَرِيعاً قَبْلَ أَنْ أَتَضَيَّعَا
تَعَالَيْتَ عَنْ مَدْحِي وَمَدْحِ الْخَلَائِقِ وَمَا قِيلَ فِي عَلَيْكَ قَدْ كُنْتَ أَرْفَعَا

جوانی‌ام در فراق به سرعت گذشت و عمر در انتظار به سر آمد.
من به شوق وصال زیستم و به جز یاد او از چیزی لذت نبرده‌ام.
ای متهای آرزو، ای بهترین نمازگزاران و دعاکنندگان شوقم نسبت به تو شدید است.
ای بهترین مقصودها و بهترین پناه دهندگان، و ای بهترین تلبیه گوین و سعی کنندگان.
کاسه صبرم در دوری تو لبریز شد که اندوهناک و غریب و گریان و دردمند رهایم ساخته‌ای.
ای روح و جانم و ای راحت روانم به فریادم برس که نزدیک است دلم از غصه آب شود.
به هر آستانی که نگاه کردم جز آستانه والای تو پناهگاهی ندیدم.
از آن روزی که معروف و عدل و سخاوت در جهان پدید آمده، جز درگاه تو جا و منزلی نگرفته است.
از فیض بخشش خود مرا پناه ده، که همه عالم، از خشکی و دریا، به آن طراوت یافته است.
اگر تو نبودی زمین همه را در خود فرو می‌برد، و دل خاک خوابگاه مردمان می‌شد.
و اگر تو نبودی تمام کوه‌ها از هم پاشیده می‌شد، و اگر تو نبودی ارکان آسمان متزلزل می‌گشت.
اگر تو نبودی هیچ گیاهی از زمین نمی‌روید، و هیچ درختی شادابی نمی‌یافت.
و خورشید و ستارگان نور نمی‌افشاندند، و هیچ چشمه‌ای نمی‌جوشید و برقی نمی‌زد.
و اگر تو نبودی دشمنان ما را طعمه خود می‌ساختند، و لباس ننگ و مذلت بر ما پوشانده می‌شد.
هیچ کس به غیر شما نجات نیافته، و هر که از غیر شما نجات خواهد ابله است.
ای حبیب من غصه و ناراحتی‌ام طولانی شد، زود به فریادم برس پیش از آن‌که وابسمانم.
تو بالاتر از آنی که مدح تو گویم، هر چه در ثنای تو گفته شود تو برتری.

حرف «ه»

۱- هم آن حضرت ﷺ

همّ و اندوه آن جناب به خاطر ضعف و ناتوانی اهل اسلام و به تردید افتادن دل‌های مردم و گناهانی که مرتکب می‌شویم و اصراری که بر معاصی داریم می‌باشد، چنان‌که این امر از بعضی توقیعات آن حضرت معلوم می‌شود، که موجب لزوم دعا برای برطرف شدن اندوه آن بزرگوار بر خاصّ و عامّ می‌باشد.

دلیل بر این مطلب، علاوه بر این که روش اهل محبت است، روایتی است که در اول حرف «الف» در همین بخش از امام صادق علیه السلام آوردیم، دیگر اعاده نمی‌کنیم.

۲- هدم بناهای کفر و شقاق و نفاق

از جمله موجبات دعا کردن برای آن حضرت می‌باشد، زیرا که از لوازم بغض دشمنان است که در بحث ولایت، وجوب آن را بیان داشتیم.

دلیل بر این که مولی صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- دستور تخریب و ویران‌سازی بناهای اهل کفر و سرکشان و منافقان را صادر می‌کند، چند دعا و روایت است. از جمله:

۱- در دعای ندبه -که از امام صادق علیه السلام مروی است- آمده: کجاست ویران‌کننده بناهای شرک و نفاق.

۲- به روایت مفضل، امام صادق علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام پس از آن که شرق و غرب زمین را زیر پا می‌گذارد، به کوفه و مسجد آن می‌آید و مسجدی که یزید بن معاویه -لعنة الله علیه- پس از کشتن حسین بن علی علیه السلام بنا کرده، ویران می‌سازد، و نیز مسجدی که برای خدا نیست هرکه آن را بسازد ملعون است ملعون.^۱

۳- روایت علی بن ابراهیم بن مهزیار که در کتاب المحجة سید هاشم بحرینی از مولای ما صاحب الزمان علیه السلام نقل شده آمده است: ای فرزند مهزیار! اگر استغفار شما برای یکدیگر نبود -جز خواص شیعه که سخنانشان شبیه افعالشان است- هرکه روی زمین است هلاک می‌شد. سپس فرمود: ای فرزند مهزیار! -و دستش را دراز کرد- آیا تو را از خبر آگاه نسازم؟ هرگاه کودک بنشیند، و مغربی حرکت کند، و یمانی راه بیفتد، و با سفیانی بیعت شود، خداوند به من اجازه قیام خواهد داد، پس بین صفا و مروه با سیصد و سیزده مرد خروج می‌کنم، آن‌گاه به کوفه می‌آیم و مسجد آن را منهدم می‌سازم و بر اساس بنای نخستین آن بنا می‌نمایم، و آنچه از ساختمان‌های جباران پیرامون آن هست نیز ویران می‌کنم، و با مردم حجة الاسلام را بجای می‌آورم و به یثرب (مدینه) می‌روم، پس حجره را خراب می‌کنم و آنچه در آن است -یعنی آن دو- را تازه بیرون می‌آورم و دستور می‌دهم در سمت بقیع بر دو چوب خشک آن‌ها را به دار آویزند، پس آن دو چوب خشک از زیر آن‌ها برگ می‌دهد، آن‌گاه مردم به فتنه‌ای شدیدتر از فتنه اول دچار

می‌گردند، که آواز دهنده‌ای از سوی آسمان بانگ می‌زند: فرو بیر ای زمین و بگیر این‌ها را، سپس بر روی زمین باقی نمی‌ماند جز مؤمنی که دلش را برای ایمان خالص کرده باشد. گفتم: ای آقای من! پس از آن چه می‌شود؟ فرمود: بازگشت، بازگشت، رجعت، رجعت. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَوَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^۱؛ سپس شما را بر آنان غلبه دهیم و به اموال و پسرانی مدد نمایم و تعداد شما را بیشتر سازیم.

۴- در بحار به روایت ابوبصیر؛ امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد مسجد الحرام را خراب می‌کند تا به وضع سابقش درآورد، و مقام را به جایی که در آن بوده بازگرداند.^۲

۵- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده: قائم علیه السلام مسجد الحرام را خراب خواهد کرد تا به پایه اصلی خودش بازگرداند و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله را نیز به اصل خودش بازگرداند و خانه کعبه را به موضع خود برمی‌گرداند و بر همان اساس پیاپی دارد.^۳

۶- و در همان کتاب از غیبت شیخ طوسی به سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که: ضمن سخنانی از مسجد کوفه یاد کرد که از سفال و خشت و گل ساخته شده بود، فرمود: وای به حال آنکه تو را منهدم سازد و وای به حال آنکه خراب کردنت را آسان نماید، و وای بر آنکه با پخته شده (آجر) تو را بنا کند که قبله نوح را تغییر دهد، خوشا به حال کسی که با منهدم‌کننده‌ات، قائم خاندانم بوده باشد که آنان خوبان امت هستند.^۴

۷- و در همان کتاب، از ابوبصیر ضمن حدیثی که آن را مختصر کرده گفته است: هرگاه قائم بپاخیزد وارد کوفه شود، دستور می‌دهد مساجد چهارگانه منهدم گردد تا به اساس آن‌ها برسد و آن‌ها را مانند سایبان موسی علیه السلام خواهد ساخت، و تمام مساجد را وسعت داده و بلندی‌ها (یا طبقه‌ها) را از بین می‌برد، به همان ترتیبی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده، قرار می‌دهد، و بزرگراه‌ها را وسعت می‌دهد که شصت ذراع خواهد شد، و هر مسجدی که بر سر راه باشد خراب می‌کند، و هر منفذی که به سمت راه عبور مردم، و هر بالکن و فاضلاب و ناودانی را که به طرف راه عمومی است می‌بندد، و خداوند فلک را در زمان او دستور گند چرخیدن می‌دهد، تا آن‌جا که یک روز در زمان او همچون ده روز، و یک ماه مانند ده ماه و یک سال همچون ده سال از سال‌های شما می‌شود.

۲. بحار الانوار: ۳۳۸/۵۲.

۱. سوره اسراء، آیه ۶.

۴. بحار الانوار: ۳۳۲/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۳۳۲/۵۲.

سپس چندی نمی‌گذرد که سرکشان موالی^۱ در رمیلة الدسکرة خروج می‌کنند، ده هزار نفر شعارشان یا عثمان یا عثمان است، پس آن حضرت یکی از موالی را فرا می‌خواند و شمشیرش را به او می‌دهد، آنگاه او به سویشان می‌رود و آنها را می‌کشد و احدی از آنان را باقی نمی‌گذارد. آنگاه به سوی کابل شاه می‌رود و آن شهری است که هیچ کس پیش از او آن را فتح نکرده، پس آن را فتح می‌نماید، سپس به کوفه روان می‌شود و در آن فرود می‌آید که منزلش در آن خواهد بود و هفتاد قبیله از قبائل عرب را آواره می‌سازد.^۲

۳- هدایت بندگان

هدایت و راهنمایی بندگان خدا به راه صحیح و روش استوار، از عظیم‌ترین حقوقی است که موجب دعا برای آن حضرت می‌باشد، زیرا که این امر از مهم‌ترین انواع احیاء و زنده کردن بندگان است، چنان‌که در حدیثی که در مجلد اول بحار از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت شده این معنی تصریح گشته است.^۳

و در همان کتاب به نقل از کتاب عوالی اللثالی مرسلأً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: هر کس یک مسأله به شخصی بیاموزد مالک گردن او شده و او را برده خود ساخته است. گفتند: یا رسول الله! آیا او را می‌فروشد؟ فرمود: نه، ولی به او امر و نهی می‌کند.^۴

می‌گویم: از آنچه در بحث نور امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - آوردیم دانستی که هدایت تمام اهل ایمان از پرتو نور حضرت صاحب الزمان است، اضافه بر آنچه از انواع مختلف احکام به مردم آموخته که در احتجاج و بحار و اکمال در توقیعات آن جناب آمده است. بنابراین دعا کردن برای آن حضرت به خاطر ادای حق او لازم می‌باشد.

۴- هجران آن حضرت علیه السلام

هجران، از شدیدترین انواع شکنجه و فشار برای دوستان مخلص آن جناب است، از همین روی برای صبر و تحمل این فشار در زمان غیبت، پاداش بسیار وعده فرموده‌اند. روایاتی که در

۱. شاید منظور از «موالی» غیر عرب‌هایی باشند که در بلاد عربی سکونت گزیده‌اند، و «دسکرة» نام ده و معبد نصاری و زمین هموار و خانه‌های عجمیان که در آنها شراب و ملامی است می‌باشد، معنی بعضی کلمات این حدیث به طور تفصیل معلوم

۲. بحار الانوار: ۳۳۳/۵۲.

نیست، والله العالم. (مترجم)

۴. بحار الانوار: ۴۲/۲؛ عوالی اللثالی: ۷۱/۴.

۳. بحار الانوار: ۲۰/۲.

این باب وارد است، در بخش هشتم خواهیم آورد. البته تردیدی نیست که جدیت و اهتمام در دعا برای برطرف شدن عذاب و ناراحتی، فطری خردمندان است. و در بعضی از احادیث آمده که: دل مؤمن از آنچه در زمان غیبت می‌بیند، آب می‌شود.

یکی از دوستان مناسب این معنی خوش سروده:

قَدْ ذَابَ مِنَ الْفِرَاقِ لَحْمِي وَدَمِي وَاشْتَدَّ مِنَ الشَّوْقِ إِلَيْكُمْ أَلْمِي
كَمْ أَشْرَبَ غُصَّتِي بِدَمْعِي وَدَمِي كَمْ أَضْبِرُّ يَا لَيْتَ وَجُودِي عَدَمِي

گوشت و خونم از فراق آب شد، و از شوق شما دردم شدید شد.

چقدر اندوه و غصه‌ام را با اشک و خون بخورم، تاکی صبر کنم ای کاش نیست می‌شدم.

و از جمله ابیاتی که در بعضی از این سحرها به خاطر افتاد در خطاب به حضرت صاحب

الامر علیه السلام از درد هجران چنین است:

مِنْ هِجْرِكَ يَا حَبِيبُ قَلْبِي قَدْ ذَابَ أَنْظُرْ نَظْرًا إِلَيَّ يَا بَنَ الْأَطْيَابِ
إِنْ غِبْتَ لَدَنْبِنَا فَتُبْنَا تُبْنَا أَوْ خَفْتَ مِنَ الْعِدَى فَمَا لِلْأَخْبَابِ
الْجَوْرُ فُشَا عَلَى الْحَبِيبِ فَقُمْ يَا مُنْتَقِمًا بِأَمْرِ رَبِّ الْأَرْبَابِ

از هجران تو ای حبيب دلم آب شد، ای فرزند پاکان به من نگاه کن.

اگر به خاطر گناهان ما غایب شده‌ای که توبه می‌کنیم، توبه! یا از دشمنان ترسانی پس دوستان چه کنند؟!

ستم بر دوستان شیوع یافت، پیاخیز ای انتقام گیرنده! به فرمان پروردگار همه.

حرف «ی»

۱ - ید (نعمت) آن حضرت علیه السلام بر ما

استعمال کلمه ید به معنی نعمت در زبان عربی بسیار زیاد است. شاعر می‌گوید:

وَلَنْ أَذْكُرَ التُّغْمَانَ إِلَّا بِضَاحٍ فَإِنَّ لَهُ عِنْدِي يَدِيًّا وَأَنْعُمًا

و نعمان را جز به نیکی یاد نکنم، که او را بر من احسان‌ها و نعمت‌ها است.

و «یدی» بر وزن «امیر» جمع «ید» می‌باشد، مثل عبید جمع عبد، چنان‌که شیخ طبرسی در

مجمع البیان گفته است.^۱

و چون تمام نعمت‌ها به برکت وجود مولی صاحب الزمان - صلوات الله علیه - به ما می‌رسد، بر ما لازم است شکرانه وجود حضرتش را با دعا کردن و مانند آن بجای آوریم. چون شکر واسطه نعمت مانند شکر صاحب نعمت واجب است - چنانکه این معنی در روایات آمده - در بخش سوم کتاب و در حرف «ن» از همین بخش نیز مطالبی آوردیم. در بخش پنجم نیز ان شاء الله توضیح بیشتری خواهد آمد.

در این جا مناسب است حدیثی که در خرایج و بحار روایت شده بیاوریم: «عن أبي جعفر علیه السلام قال: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَأَكْمَلَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ»؛ حضرت باقر علیه السلام فرمود: چون قائم ما پیاخیزد دست خود را بر سر بندگان می‌نهد، پس به وسیله آن عقل‌هایشان جمع و اخلاقشان کامل می‌شود.

یکی از علما علیه السلام گفته: منظور همین دست ظاهری است که به طور معجزه‌آسا بر سر تمام بندگان قرار می‌دهد.

می‌گوییم: احتمال دارد که منظور از «ید» قدرت یا حکومت باشد که معنی چنین شود: هرگاه آن حضرت پیاخیزد بر همه بندگان مستولی گردد و سلطه یابد، و حکومت آن حضرت بر همه جا سایه افکند، و به این وسیله عقول را جمع و اخلاق را کامل گرداند، زیرا که اهل فسق و فجور و کفر و الحاد از بین می‌روند.

۲ - یمن آن حضرت علیه السلام

میمنت وجود امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - از آنچه در این کتاب آوردیم معلوم می‌گردد. بهتر آن است که این بخش را با چند بیت که شبی از شب‌ها به خاطر من رسیده و بر زبانم جاری گردیده، ختم کنم. هرچند که آن حضرت از مدح من و امثال من بالاتر است. ولی هدیه‌ای است از کوچک به بزرگ که آن را برای اصلاح حال و رسیدن به آرزوهایم در دنیا و آخرت به شفاعت مولی و آقایم تقدیم می‌نمایم:

قَدْ هَاجَ حُزْنِي وَقَلْبِي ضَارَ مُنْكَدًا هَجَرَ مَنْ حُسْنُهُ لِلْعَالَمِينَ بَدَا
خَيْرُ الْوَرَى نَسَبًا، شَمْسُ الْهُدَى حَسَبًا وَأَفْضَلُ الْخَلْقِ أَغْوَانًا وَمُحْتَسَدًا
قَدْ خَارَ ذُو اللَّبِّ فِي إِذْرَاكِ رُثْبَتِهِ وَالْعَقْلُ فِي نَعْيِهِ أَعْيَى وَانْخَمَدَا

بِیْمْنِهِ تَحْدُ الْأَجْبَالَ ثَابِتَةً لَوْلَا كَرَامَتُهُ أَلْفَيْتَهَا بِدَا
 مِنْ نُورِهِ الشَّمْسُ وَالْأَقَارُ نَيْرُهُ مِنْ فَضْلِهِ قَدْ رَبَّى مَا كَانَ مِنْهُمْ دَا
 لَمْ يُوزَقِ النَّاسُ لَوْلَا فَيْضُ نَائِلِهِ وَمَا بَقَوْا سَاعَةً فِي دَهْرِهِمْ أَبَا
 شَائِلُ الْمُظْطَى كَانَتْ شَائِلُهُ وَمُحْكَمُ الذِّكْرِ فِي أَوْصَافِهِ وَرَدَا
 تَكَامَلَ الْعِلْمُ وَالْأَخْلَاقُ أَكْمَلَهَا فِي ذَاتِهِ الْقُدْسِ طُرّاً حِينَ إِذْ وُلِدَا
 بَاهَى بِهِ اللَّهُ سُكَّانَ السَّمَاءِ وَقَدْ ضَجَّجُوا إِلَى اللَّهِ إِذْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِدَا
 أَنْ اسْكُنُوا أَنْتَقِمَ حَتْمًا بِقَائِلِهِمْ مِنْ كُلِّ مَنْ خَارَبَ الْمَظْلُومَ أَوْ طَرَدَا

اندوهم شعله‌ور و دلم پر از درد شده، از هجران کسی که زیبایی‌اش جهان را چیره کرده است.

بهترین مردم در نسب و خورشید هدایت در حسب، و والاترین خلایق از جهت یاران و پیروان.

آن که خردمندان از درک رتبه‌اش مات و مبهوت، و عقل در توصیف جلالش درمانده و بی‌تحریک است.

از یمن وجود او کوه‌ها برجای مانده، اگر کرامت او نبود آن‌ها را از هم پاشیده می‌دیدي

از نور او خورشید و ماه تابناکند، و از فضل او دل‌ها و زمین‌های مرده پرورش یابند.

اگر فیض دستش نبود مردم روزی نمی‌خوردند، و حتی یک ساعت در زمین زنده نمی‌ماندند.

شمایل او همچون شمایل پیامبر است، و در قرآن آیات محکمی درباره‌اش آمده است.

علم و اخلاق در وجود او به مرحله کمال هستند، از همان هنگام که از مادر متولد شد در ذات مقدسش قرار

داشته‌اند.

خداوند به وجود او نسبت به ساکنان آسمان مباحثات فرمود، آن‌گاه که از کشته شدن حسین علیه السلام به درگاهش

لا به نمودند.

(فرمود) که آرام گیرید! من حتماً به وسیله قائم از این‌ها انتقام خواهم گرفت، از تمام ستمکاران و جنگ

کنندگان با مظلوم انتقام می‌گیرم.

بخش پنجم:

نتایج
دعا برای فرج

مقصود اصلی تألیف کتاب نیز بیان همین موضوع بوده است و شایسته است پیش از شروع به مقصود چند نکته را تذکر دهیم:

۱ - بدان که هدف این است که هرچه خوبی و ثمره و فایده مهم بر مسأله تعجیل فرج مولی صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - مترتب است، این جا بیاوریم، خواه آن فایده منحصر در این عمل شریف باشد و خواه ضمن عمل دیگری که از ناحیه شرع مقدس رسیده، باشد. و منظور این نیست که تمام آثار و فوایدی که ذکر می کنیم مربوط به این عمل (دعا) بدانیم، و نیز نمی توان گفت که فواید این دعا منحصر در همین مطالبی است که می آوریم، بلکه چه بسا کسی که در احادیث و روایات جستجو کند اضافه بر آنچه آورده ام مطالبی بیابد، که آنچه ندانسته ام بیشتر از آن است که دانسته ام و آنچه نگاشته ام از برکات آقا و مولایم حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - می باشد.

هُوَ الْعَلَمُ الْهَادِي بِإِشْرَاقِ نُورِهِ وَإِنْ غَابَ عَنْ عَيْنِي كَوَفَّتْ ظُهُورِهِ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشَّمْسَ يُنْشَرُّ ضَوْؤُهَا إِذَا هِيَ تَحْتَ الْقَرْعِ حِينَ غُبُورِهِ

اوست آن نشانه که با اشراق نورش هدایت کند، اگرچه از چشمانم غایب است، همچون زمان ظهورش هدایتگر است.

مگر نمی بینی که خورشید نورش همه جا پراکنده می شود، با اینکه در پس ابرهای عبورکننده قرار می گیرد. این دو بیت را با الهام از مضامین توقیع شریف آن حضرت که در بخش سابق، در نفع آن حضرت گذشت، سروده ام.

۲ - ممکن است برای بعضی توهم شود که چون امام زمان علیه السلام وسیله رسیدن برکات به مخلوقات است، بنابراین از مردم بی نیاز و مستغنی است، بنابراین چه نیازی به دعای مردم هست؟

به این توهم به چند وجه پاسخ می‌دهیم:

الف) این که دعای ما برای آن حضرت از باب هدیه شخص حقیر فقیری به رادمرد بزرگواری است، و تردیدی نیست که این نشانه نیاز این فقیر به بخشش آن بزرگ است و این شیوه بندگان نسبت به ارباب می‌باشد، چه خوش گفته‌اند:

أَهْدَتْ سُلَيْمَانَ يَوْمَ الْعِيدِ قُبْرَهُ
تَرَمَّتْ بِلَطِيفِ الْقَوْلِ نَاطِقَةً
بِرَجَلَةٍ مِنْ جَزَادٍ كَانَ فِي فِيهَا
إِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مِقْدَارٍ مُهْدِيهَا

به عیدی مورچه ران جرادی نمودی هدیه از بهر سلیمان

چه خوش گفتا که قدر خویش هرکس نماید هدیه‌ای تقدیم سلطان

ب) آنچه از روایات به دست می‌آید، ظاهراً این است که وقت ظهور امام زمان علیه السلام از امور بدائیه است که امکان پیش و پس افتادش هست - چنان که در حرف «ع» اشاره شد - بنابراین شاید جلو افتادن آن به جدیت و اهتمام اهل ایمان در دعا کردن برای تعجیل فرج آن حضرت مشروط باشد.

دلیل بر آن حدیثی است که به نقل مجلسی در بحار از تفسیر عیاشی به روایت فضل بن ابی قره از امام صادق علیه السلام آمده، راوی می‌گوید: شنیدم که حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام می‌فرمود: خداوند به ابراهیم وحی فرستاد که برایش فرزندی متولد خواهد شد، آن جناب این خبر را به ساره داد. ساره گفت: آیا من فرزندی خواهم زایید در حالی که پیرزنم؟ پس خداوند به ابراهیم وحی فرستاد که او (ساره) خواهد زایید و فرزندانش چهارصد سال عذاب خواهند شد به خاطر این که سخن مرا جواب گفت.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی عذاب و سختی بر بنی اسرائیل طول کشید، به درگاه خداوند چهل روز گریه و ناله کردند، پس خداوند به موسی و هارون وحی فرستاد که بنی اسرائیل را خلاص کنند، و از صد و هفتاد سال صرف نظر کرد. حضرت صادق علیه السلام افزود: شما نیز همین طور اگر این کار را بکنید خداوند از ما فرج می‌کند، ولی اگر چنین نباشید این امر تا آخرین حد خواهد رسید.^۱

ج) تردیدی نیست که امامان علیهم السلام - به مقتضای وضع انسانی خود - به بیماری‌ها و غم‌ها و

اندوه‌ها دچار می‌شوند که برای رفع آن‌ها وسائلی هست که برخی از آن وسائل از اهل ایمان ساخته است، و از مهم‌ترین وسائل دفع بلا و گرفتاری، جدّیت و اهتمام در دعا کردن و از خدا خواستن است، چنان‌که روایات بر آن معنی دلالت می‌کنند، از جمله:

در اصول کافی به سند صحیحی از حمّاد بن عثمان مروی است که گفت: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: به درستی که دعا قضا را برمی‌گرداند و پیچیدگی آن را می‌گشاید، چنان‌که رشته نخ بازتاب شود با این‌که به سختی تابیده شده باشد.^۱

و نیز در خبر صحیح دیگری از زراره آمده که گفت: حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام به من فرمود: آیا تو را راهنمایی نکنم به چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن استثنایی نزده؟ عرض کردم: چرا. فرمود: دعا، که قضای پیچیده سخت را برمی‌گرداند. و انگشتانش را به هم می‌فشرد...^۲ و نیز احادیث دیگری که در جای خود ذکر شده. بنابراین هرگاه مؤمن احتمال دهد ابتلای مولای خودش را - که از جانش عزیزتر است - احتمال دهد که امام او به یکی از امور یاد شده دچار گردیده، کوشش و جدّیت خواهد کرد که به وسیله دعا آن را از او دور گرداند، همان‌طور که با وسایل از او دفاع می‌نماید.

د) با توجه به این‌که ما هدف ارزنده‌ای داریم که موانعی جلو رسیدن به آن را گرفته است، بر ما واجب است که در دفع و رفع آن موانع همت و جدّیت کنیم، و چون تأخیر ظهور مولای ما صاحب الزمان علیه السلام به سبب موانعی است که از ناحیه خود ما سرچشمه گرفته، بر ما است که از خداوند متعال برطرف کردن آن موانع را بخواهیم. پس دعا کردن برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام در حقیقت دعا برای خودمان و سودمند به حالمان می‌باشد.

خود آن حضرت هم به این معنی اشاره فرموده، در توقیعی که در کتاب‌های کمال الدین و احتجاج و بحار آمده است: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که آن فرج شما است.^۳ و این اشاره به بی‌نیازی آن حضرت علیه السلام از ما می‌باشد.

ه) فضل و رحمت و لطف و عنایت الهی حدّ و مرز و پایانی ندارد، همچنین در وجود امام علیه السلام کمبود و نقصانی که مانع پذیرش فیض الهی باشد، نیست. بنابراین هیچ مانعی ندارد که با دعای مؤمنین برای مولا و آقایشان، عنایت و لطف مخصوصی به حضرتش برسد.

۱. کافی: ۴۶۹/۲.

۲. کافی: ۴۷۰/۲.

۳. کمال الدین: ۴۸۵/۲؛ احتجاج: ۲۸۴/۲؛ بحار الانوار: ۱۸۱/۵۳.

و این که گفته اند: چون امامان علیهم السلام وسیله و واسطه رسیدن فیض به بندگان هستند، منافات دارد با این که به وسیله بندگان به درجه ای نایل شوند، جز تعجب چیزی نیست، و هیچ گونه منافاتی ندارد که امامان علیهم السلام علت غایی و هدف از آفرینش مخلوقات باشند، و فیض خداوند به وسیله ایشان به مخلوقات برسد، در عین حال از لوازم و ویژگی های بشری نیز برخوردار، و برای زندگی ظاهری خود به آنچه از زمین می روید، نیازمند باشند - همان طور که سایر مردم محتاج هستند -.

از آنچه گفتیم این معنی نیز معلوم شد که نتیجه و ثمره صلوات مؤمنین بر پیغمبر و آل پیغمبر علیهم السلام، هم به خود درود فرستندگان بر می گردد و هم به کسانی که بر آنها درود فرستاده شده، نه از این جهت که احتیاجی به صلوات و درود فرستادن مؤمنین باشد تا اشکالات یاد شده وارد گردد، بلکه از این جهت که آنها (پیغمبر و آل او علیهم السلام)، قابلیت و شایستگی دارند، زیرا خداوند بلند مرتبه بدانان فیض هایی که حد و نهایت ندارد، ارزانی داشته است، چرا که، همیشگی و استمرار و تازه شدن این فیوضات، از لوازم قدرت کامل و تمام و همگانی و همیشگی خداوند می باشد.

۳- امکان دارد که میان فرمان به دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان و احادیثی که از شتابزدگی نسبت به ظهور نهی کرده، تناقضی احساس شود - ما ان شاء الله این احادیث را در باب هشتم بیان خواهیم داشت - ولی این گمان نادرست است، زیرا شتابی که از آن نهی شده است، سه گونه می باشد:

اول: آن شتابی که موجب یأس و ناامیدی از ظهور قائم علیه السلام شود، زیرا فرد به خاطر کم صبری و ناشکیبایی می گوید: اگر ظهور شدنی بود، هم اکنون واقع می شد و به تأخیر افتادن آن، فرد را به سوی انکار صاحب الزمان سوق می دهد.

دوم: آن شتابی که منافی تسلیم فرمان خدا و رضا به قضاء و حکم خدا باشد، و اینگونه شتاب برای ظهور، اگر ظهور به عقب افتد، فرد را به سوی انکار حکمت آفریدگار بلند مرتبه می کشاند. از این روی، در دعایی که توسط جناب عثمان بن سعید عمری روایت شده، چنین می خوانیم:

«فَصَبِّرْ نِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ، وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ، وَلَا أَكْشِفْ عَمَّا سَتَرْتَ، وَلَا أَبْجِثْ عَمَّا كَتَمْتَ، وَلَا أَنَازِعَكَ فِي تَذْبِيرِكَ، وَلَا أَقُولُ لِمَ؟ وَكَيْفَ؟ وَمَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ؟ وَقَدْ امْتَلَكْتَ

الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ؟!؛ پروردگارا! مرا بدان (غیبت آن حضرت) صبر و تحمل ده تا دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد، و نه آنچه را تعجیل بخوای من به تأخیرش مایل باشم، و هرچه تو در پرده قرار داده‌ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته‌ای کاوش ننمایم، و در تدبیر امور جهان با تو [که همه مصالح را می‌دانی] به نزاع نپردازم، و نگویم که چرا و چگونه و از چه جهت ولیّ امر غایب آشکار نمی‌شود و ظهور نمی‌کند در حالی که زمین پر از ستم گردیده است؟!....

اگر اشکال کنید: بدون شک دعا کردن برای تعجیل ظهور از محبّت و شوق سرچشمه می‌گیرد، و این منافات دارد با فرمایش حضرت که: تا دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد.... در جواب می‌گویم: در گذشته بیان نمودیم که از احادیث به دست می‌آید: زمان فرج و ظهور از اموری است که بداء در آن راه دارد، بنابراین وقتی یک فرد دلباخته امام عصر -عجل الله فرجه الشریف- نزدیک شدن وقت دیدار و ظهور آن حضرت را ممکن بداند که با کوشش و اهتمام در دعا کردن، این مقصود تحقق‌پذیر است، تمام تلاش و جدّیت خود را در این راه مبذول خواهد داشت، و این کار با تسلیم بودن به آنچه در علم الهی تقدیر شده است هیچ‌گونه منافاتی ندارد. البته اگر بر فرض، آن وقت معین را که خداوند حتم نموده، و قضای غیر قابل تغییر و تبدیل الهی بر آن تعلق گرفته، اگر آن وقت را دقیقاً بداند، دیگر جایی برای دعا کردن نمی‌ماند و باید به امر پروردگار تسلیم باشد.

سوم: عجله‌ای که سبب پیروی از گمراهان و گمراه کنندگان و شیاطین بدعت‌گذار شود، که پیش از ظاهر شدن علامت‌های حتمی که از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام روایت شده، اقدام به فریب دادن افراد می‌نمایند -چنان‌که برای بسیاری از جاهلان اتفاق افتاد- خداوند ما و تمام مؤمنین را از نیرنگ‌های شیاطین محفوظ بدارد.

در بخش هشتم در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت و روایات مربوط به آن را می‌آوریم، در این جا فقط اشاره‌ای شد.

بیان دیگری در حلّ این اشکال به نظر رسیده این‌که: عجله کردن بر دو قسم است: ممدوح و مذموم. عجله مذموم: آن است که انسان خواستار انجام گرفتن چیزی پیش از رسیدن وقت آن بوده باشد، که از جهت عقل و نقل زشت و ناپسند است.

و عجله ممدوح: آن است که شخص در اولین فرصت امکان، تحقق یافتن امری را بخواهد. و چون ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام از اموری است که - به خواست خدا - ممکن است جلو بیفتد و منافع آن نیز بی شمار است، هر مؤمنی که بر این باور باشد بر خود واجب می داند که جدیت کند تا در اولین زمانی که صلاحیت ظهور در آن باشد، خداوند آن را برساند، در عین حال صبر کند و تسلیم باشد تا آن هنگام فرا رسد. ان شاء الله توضیح بیشتری در این باره خواهد آمد. اکنون به بیان آثار و فواید و ویژگی هایی که بر دعا کردن برای تعجیل فرج مترتب است، می پردازیم. ابتدا فهرست وار سپس با تفصیل و توضیح بیشتر به مقتضای حال بیان می کنیم:

۱ - فرمایش حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه الشریف - : و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که آن فرج شما است.

۲ - این دعا سبب زیاد شدن نعمت ها است.

۳ - و اظهار محبت قلبی.

۴ - و نشانه انتظار.

۵ - و زنده کردن امر ائمه اطهار علیهم السلام.

۶ - و مایه ناراحتی و وحشت شیطان لعین.

۷ - و نجات یافتن از فتنه های آخر الزمان.

۸ - و ادا کردن قسمتی از حقوق آن حضرت است - که ادا کردن حق هر حقداری واجب ترین

امور است -

۹ - و تعظیم خداوند و دین خداوند است.

۱۰ - حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - در حق او دعا می کند.

۱۱ - و شفاعت آن حضرت علیه السلام در قیامت شامل حال او می شود.

۱۲ - و شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله ان شاء الله شامل حالش می شود.

۱۳ - و این دعا فرمانبری امر الهی و طلب فضل و عنایت او است.

۱۴ - و مایه استجاب دعا می شود.

۱۵ - و ادا کردن اجر و مزد رسالت است.

۱۶ - و مایه دفع بلا است.

۱۷ - و سبب وسعت روزی است ان شاء الله.

- ۱۸- و باعث آمرزش گناهان می شود.
- ۱۹- و تشرف به دیدار آن حضرت در بیداری یا خواب.
- ۲۰- و رجعت به دنیا در زمان ظهور آن حضرت.
- ۲۱- و از برادران پیغمبر ﷺ خواهد بود.
- ۲۲- و فرج مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه السلام زودتر واقع می شود.
- ۲۳- و پیروی از پیغمبر و امامان علیهم السلام خواهد بود.
- ۲۴- و وفای به عهد و پیمان خداوندی است.
- ۲۵- و آثار نیکی به والدین برای دعاکننده حاصل می گردد.
- ۲۶- و فضیلت رعایت و ادای امانت برایش حاصل می شود.
- ۲۷- و زیاد شدن اشراق نور امام علیه السلام در دل او.
- ۲۸- و طولانی شدن عمر ان شاء الله.
- ۲۹- و تعاون و همکاری در کارهای نیک و تقوی.
- ۳۰- و رسیدن به نصرت و یاری خداوند و پیروزی بر دشمنان به کمک خداوند.
- ۳۱- و هدایت به نور قرآن مجید.
- ۳۲- و نزد اصحاب اعراف معروف می گردد.
- ۳۳- و به ثواب طلب علم نایل می شود ان شاء الله.
- ۳۴- و از عقوبت های اخروی ایمن می ماند ان شاء الله.
- ۳۵- و هنگام مرگ به او مژده می رسد و با او به نرمی رفتار می شود.
- ۳۶- و این دعا اجابت دعوت خدا و رسول صلی الله علیه و آله است.
- ۳۷- و با امیر المؤمنین علیه السلام در درجه آن حضرت خواهد بود.
- ۳۸- و محبوب ترین افراد نزد خداوند خواهد بود.
- ۳۹- و عزیزترین و گرامی ترین افراد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می شود.
- ۴۰- و از اهل بهشت خواهد شد ان شاء الله.
- ۴۱- و دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله شامل حالش می گردد.
- ۴۲- و کردارهای بد او به کردارهای نیک مبدل شود.
- ۴۳- و خداوند متعال در عبادت او را تأیید فرماید.

- ۴۴- و با این دعا عقوبت از اهل زمین دور می شود ان شاء الله.
- ۴۵- و ثواب کمک به مظلوم را دارد.
- ۴۶- و ثواب احترام به بزرگ تر و تواضع نسبت به او را دارد.
- ۴۷- و پاداش خونخواهی مولای مظلوم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام را دارد.
- ۴۸- و شایستگی دریافت احادیث ائمه اطهار علیهم السلام را می باید.
- ۴۹- و نور او برای دیگران نیز - روز قیامت - درخشان می گردد.
- ۵۰- و هفتاد هزار نفر از گنهکاران را شفاعت می کند.
- ۵۱- و دعای امیر المؤمنین علیه السلام درباره او روز قیامت.
- ۵۲- و بی حساب داخل بهشت شدن.
- ۵۳- و ایمن بودن از تشنگی روز قیامت.
- ۵۴- و جاودانه بودن در بهشت.
- ۵۵- و مایه خراش روی ابلیس و مجروح شدن دل او است.
- ۵۶- و روز قیامت هدیه های ویژه ای دریافت می دارد.
- ۵۷- و خداوند - عزوجل - از خدمتگزاران بهشت نصیبش فرماید.
- ۵۸- و در سایه گسترده خداوند قرار گرفته و رحمت بر او نازل می شود - مادامی که مشغول آن دعا باشد -
- ۵۹- و پاداش نصیحت مؤمن را دارد.
- ۶۰- و مجلسی که در آن برای حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - دعا شود، محل حضور فرشتگان گردد.
- ۶۱- و دعا کننده مورد مباحات خداوند شود.
- ۶۲- و فرشتگان برای او طلب آمرزش می کنند.
- ۶۳- و از نیکان مردم - پس از ائمه اطهار علیهم السلام - می شود.
- ۶۴- و این دعا اطاعت از اولی الامر است که خداوند اطاعتشان را واجب ساخته است.
- ۶۵- و مایه خرسندی خداوند - عزوجل - می شود.
- ۶۶- و مایه خشنودی پیغمبر صلی الله علیه و آله می گردد.
- ۶۷- و این دعا خوشایندترین اعمال نزد خداوند است.

- ۶۸- و از کسانی خواهد بود که خداوند در بهشت به او حکومت دهد ان شاء الله.
- ۶۹- و حساب او آسان می شود.
- ۷۰- و این دعا در عالم برزخ و قیامت مونس مهربانی خواهد بود.
- ۷۱- و این عمل بهترین اعمال است.
- ۷۲- و مایه دوری غصه ها می شود.
- ۷۳- و دعای هنگام غیبت بهتر از دعای هنگام ظهور امام علیه السلام است.
- ۷۴- و فرشتگان در باره اش دعا می کنند.
- ۷۵- و دعای حضرت سید الساجدین علیه السلام - که نکات و فواید متعددی دارد - شامل حالش می شود.
- ۷۶- و این دعا تمسک به ثقلین (کتاب و عترت) است.
- ۷۷- و جنگ زدن به ریسمان الهی است.
- ۷۸- و سبب کامل شدن ایمان است.
- ۷۹- و مانند ثواب همه بندگان به او می رسد.
- ۸۰- و تعظیم شعائر خداوند است.
- ۸۱- و این دعا ثواب شهید با پیغمبر صلی الله علیه و آله را دارد.
- ۸۲- و ثواب شهید زیر پرچم حضرت قائم علیه السلام را دارد.
- ۸۳- و ثواب احسان به مولای ما حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - را دارد.
- ۸۴- و در این دعا ثواب گرامی داشتن عالم هست.
- ۸۵- و پاداش گرامی داشتن شخص کریم را دارد.
- ۸۶- و در میان گروه ائمه اطهار علیهم السلام محشور می شود.
- ۸۷- و درجات او در بهشت بالا می رود.
- ۸۸- و از بدی حساب در روز قیامت ایمن باشد.
- ۸۹- و نایل شدن به بالاترین درجات شهدا روز قیامت.
- ۹۰- و رستگاری به شفاعت فاطمه زهرا علیها السلام.
- و در آخر، فصلی قرار می دهیم که متضمن بیان ده خصوصیت است که بر قضاء حاجت مؤمن مترتب است، و از آثار این دعا می باشد.

و حالا می پردازیم به توضیح و شرح اموری که فهرست آن‌ها از نظر تان گذشت. خداوند یار و نگهدار است.

۱- بیان فرموده امام علیه السلام در توقیع

در توقیع شریفی که از آن حضرت روایت شده، چنین آمده است: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که آن فرج شما است.^۱

می‌گویم: با دقت در قسمت پیشین این فرمایش تردیدی نمی‌ماند که منظور از فرج، ظهور آن حضرت است نه تعجیل فرج و گشایش خود مردم.

ما قبل این گفتار چنین است: و اَمَّا عَلَتْ اَنْجَه از غیبت واقع شده، پس خداوند - عزوجل - می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال نکند از چیزهایی که اگر برایتان افشا شود به ضرر شما است. به درستی که هیچ یک از پدرانم نبود مگر این که بیعتی از طاغوت زمانش بر گردنش قرار داشت، و حال آن که من هنگامی که خروج می‌کنم، هیچ کدام از طاغوت‌ها بر گردنم بیعتی ندارند. و اَمَّا نَحْوَهُ بهره‌وری از من در دوران غیبتم همانند بهره‌وری از خورشید است هنگامی که ابر آن را از دیدگان پوشانده باشد. و من البته مایه ایمنی اهل زمین هستم هم چنان که ستارگان مایه ایمنی اهل آسمانند، پس از آنچه برای شما فایده‌ای ندارد پرسید، و برای آگاه شدن از آنچه تکلیف ندارید خود را به زحمت میندازید، و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که آن فرج شما است، و سلام بر توای اسحاق بن یعقوب و بر هر که پیرو راه حق باشد.^۳

اسحاق بن یعقوب - که این توقیع خطاب به او صادر شده - علمای ما چیزی درباره‌اش نگفته‌اند، مگر این که اعتماد و اطمینان کلینی و سایر بزرگان و مشایخ بر او بر خوبی و جلالت قدرش دلالت دارد. همچنین سلام کردن مولی صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - بر او - در این توقیع - بهترین دلیل بر عظمت و شخصیت والای او است.

و اَمَّا مِثَارَالِيهِ این جمله: «آن فرج شما است» یکی از چند احتمال است:

۱. کمال الدین: ۴۸۵/۲؛ و احتجاج: ۲۸۴/۲.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۱.

۳. کمال الدین: ۴۸۵/۲؛ و بحار الانوار: ۹۲/۵۲.

احتمال یکم: این که منظور فرج خود آن حضرت و بیان علت امر به دعا کردن برای فرج باشد، به عبارت دیگر: آن حضرت تأکید می فرماید که: فرج شماها بستگی به ظهور من دارد، نزدیک بودن اسم اشاره (ذلك = آن) به کلمه فرج مؤید این احتمال است.

همچنین تمام روایاتی که بیانگر آنند که با فرج آن حضرت برای اولیای خدا فرج حاصل می گردد، نیز مؤید این احتمالند. قسمتی از این روایات در حرف «ف» گذشت.

احتمال دوم: این که منظور فرج آن حضرت است، و بیان علت این که فرموده: بسیار دعا کنید. [یعنی: بسیار دعا کردن مایه فرج است].

احتمال سوم: این که مقصود از آن، همین دعا برای تعجیل فرج باشد، یعنی: با دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهور من، فرج شما حاصل می شود.

احتمال چهارم: این که منظور بیان اثر بسیار دعا کردن است، یعنی: با بسیار دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهور من، فرج شما حاصل می گردد.

این ها احتمالاتی است که در خاطر من می گذشت و خداوند حقایق امور و واقعیت های مستوره را می داند.

با توجه به این که کلمه ذلك - چنان که در علم نحو ثابت است - برای اشاره به دور می باشد، دو احتمال اخیر نزدیک تر به واقع به نظر می آید، و نیز در تأیید این دو احتمال مضمون روایتی است که ان شاء الله خواهد آمد که: فرشتگان برای کسی که در حق برادر مؤمن خود در حال غیاب او دعا کند، چندین برابر آنچه دعا کرده از درگاه خداوند درخواست می نمایند و نیز در بعضی روایات دلالت بر مقصود هست.

اگر بگویید: معنی حاصل شدن فرج برای دعا کننده چیست؟

می گویم: حاصل شدن فرج برای دعا کننده به یکی از چند نحوه است:

۱- این که به آرزوهای دنیایی و حوائج و خواسته های مختلفی که در راه آن ها تلاش می کند، به برکت این دعا خواهد رسید زیرا که این دعا وسیله هرگونه خیر و صلاح است.

۲- این که خداوند به برکت این دعا به جای امیدی که دارد، از او هم و غم را دور می سازد و حاجتش را برمی آورد، زیرا که کمک به مظلوم سبب یاری خداوند به کمک کننده است - چنان که تفصیل این معنی خواهد آمد ان شاء الله.

۳- این که خداوند متعال صبر و استقامت در محنت‌ها و سختی‌ها را به او عنایت فرماید، و در نرسیدن به مقصود به او تحمّل و خویشتن‌داری دهد، و دشواری‌ها را بر او آسان گرداند، هم چنان که آهن را برای داوود علیه السلام نرم کرد.

البته تمام این‌ها بر فرض آن است که حکمت الهی بر آن نباشد که فرج کلی واقع شود، و آن صاحب دعوت نبوی و صولت حیدری و شجاعت حسینی ظهور یابد، که اگر آن فرج واقع شود مقصود نهایی و منظور اصلی تحقق یافته است.

و باید گفت که ظاهراً این امر بر استحباب دلالت دارد، و ندیده‌ام که کسی از علمای ما به وجوب آن فتوی داده باشد. و شاهد بر مستحب بودنش علّت آوردن در جمله بعد است، اضافه بر این که در فرمایشات امامان علیهم السلام اوامر بسیاری هست که بر استحباب دلالت دارد، و نیز اگر واجب بود بیشتر اهل ایمان بلکه همه ایشان آن را می‌شناختند، چون عامّ البلوی است، همان‌طور که سایر واجبات را می‌شناسند.

و این که امر با واژه: (اکثروا: بسیار دعا کنید) آمده بر آنچه از احتمالات اختیار کردیم دلالت دارد.

۲- زیاد شدن نعمت

سخن در این باره در چند فصل بیان می‌گردد:

(الف) این که وجود آن حضرت علیه السلام نعمت است.

(ب) شکر نعمت واجب است.

(ج) شکر نعمت مایه فزونی آن است.

(د) معنی شکر.

(ه) دعا کردن از اقسام شکر است؛ و اشاره به اقسام دیگر.

(الف) وجود آن حضرت -عجل الله فرجه الشریف- نعمت است: عقل و نقل هر دو بر این معنی دلالت دارند.

دلیل عقلی: تردیدی نیست که مهم‌ترین و ارزنده‌ترین نعمت‌ها آن است که مایه رستگاری به شناختن معارف ربّانی و علوم سودمند، و رسیدن به درجات والا و نعمت‌های جاودانه اخروی می‌شود، و این نعمت همان امام است که به او خداوند شناخته می‌شود و عبادت می‌گردد، و بندگان به سبب او به آنچه بخواهند از مقامات عالیّه و عنایات خاصّه نایل می‌آیند، چنان که در

روایات بسیاری که قسمتی از آن‌ها را در بخش اول کتاب آوردیم دلالت بر این معنی هست.

و اما دلیل نقلی: روایات بسیار زیادی وارد شده که قسمتی از آن‌ها را می‌آوریم:

۱- در اصول کافی به سند خود از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آورده که در تفسیر آیه: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا﴾؛^۱ آیا ندیدی آنان که نعمت الهی را به کفر بدل ساختند. فرمود: ما آن نعمت هستیم که خداوند بر بندگان عناية کرده، و به سبب ما رستگار شوند آنان که رستگار می‌شوند روز قیامت.^۲

۲- در غایة المرام از دو تفسیر عیاشی و قمی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده که درباره آیه: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۳ فرمود: ما نعیم هستیم.^۴ مثل همین حدیث از امام صادق علیه السلام نیز رسیده است.
۳- و از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام منقول است که فرمود: ما نعمت مؤمن و علقم کافر هستیم.^۵

علقم: حنظل است، یعنی خربزه ابوجهل که در تلخی به آن مثل می‌زنند. البته کافر به خیال فاسد خودش امام را تلخ می‌پندارد چون از امام منزجر است، یا این که منظور قیامت است که مؤمن به خاطر ایمانش به امامان معصوم علیهم السلام به انواع نعمت‌های ابدی منتعم است و کافر به سبب کفرش به امامان علیهم السلام دچار عذاب‌های همیشگی و عقوبت‌های دائمی می‌شود.

۴- و در مجمع البیان، از عیاشی به سند خود از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: ما خاندان پیامبر، همان نعیم هستیم که خداوند بر بندگان به [وجود] ما عناية فرموده، و به ما بندگان الفت گرفتند، پس از آن که پراکنده بودند، و به [وسیله] ما خداوند متعال دل‌هایشان را مأنوس نمود، و آنان را برادر ساخت پس از آن که دشمن بودند، و به ما آنان را به اسلام هدایت کرد. و همین است نعمتی که قطع نمی‌شود، و خداوند از حق نعمتی که بر مردم عناية فرموده - و آن پیغمبر و خاندان او علیهم السلام است - از آنان سؤال می‌نماید.^۶

۵- در کفایة الأثر و کمال الدین از محمد بن زیاد ازدی روایت کرده‌اند که گفت: از مولایم موسی بن جعفر علیه السلام درباره آیه: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۷؛ و خداوند نعمت‌های ظاهر و

۲. کافی: ۲۱۷/۱.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۸.

۴. غایة المرام: ۲۵۹.

۳. سوره تکاثر، آیه ۹.

۶. مجمع البیان: ۵۳۵/۱۰.

۵. تأویل الآيات الظاهرة: ۸۵۱/۲.

۷. سوره لقمان، آیه ۲۰.

باطن خویش را بر شما عنایت کرد. سؤال کردم. فرمود: نعمت ظاهر امام ظاهر و نعمت باطن امام غایب است. راوی گوید: پرسیدم: آیا از امامان کسی هست که غایب شود؟ فرمود: آری، شخص او از دیدگان مردم غایب می‌گردد، ولی یادش از دل‌های مؤمنین پوشیده نمی‌ماند. و او دوازدهمین تن از ما است، خداوند متعال برای او هر سخت را آسان و هر سرکشی را رام گرداند، و گنجینه‌های زمین را برایش آشکار می‌سازد، و هر دوری را برایش نزدیک می‌نماید، و هر سرکش خیره‌سری را هلاک، و به دست او هر شیطان پلیدی را نابود سازد، او فرزند بهترین کنیزان است که ولادتش بر مردم مخفی می‌ماند، و بردن نامش بر آن‌ها حلال نیست، تا این که خداوند او را آشکار گرداند، پس زمین را از قسط و عدل پر کند همچنان که از ستم و ظلم پر شده باشد.

(ب) شکر نعمت واجب است: گذشته از این که عقل سلیم به وجوب شکر نعمت حکم می‌کند، آیاتی از قرآن نیز بر این معنی دلالت دارد از جمله: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون﴾^۱؛ پس مرا یاد کنید شما را یاد کنم و برای من شکر گزایید و [نعمت‌های مرا] کفران نکنید.

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۲؛ و بیاد آرید که پروردگارتان اعلام کرد: اگر شکر گزایید شما را می‌افزایم و اگر کفران ورزید هر آینه عذابم شدید است.

﴿وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾^۳؛ و شکر خدای را بجای آورید اگر او را عبادت می‌کنید.

﴿وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾^۴؛ و شکر نعمت خدای را بجای آورید اگر به حقیقت او را

می‌پرستید.

﴿وَاشْكُرُوا لَهُ إِنْه تَرْجِعُونَ﴾^۵؛ و او (خداوند) را شکر گزایید که به سوی او بازمی‌گردید.

و آیات بسیار دیگر... که ذکر همین مقدار آن شاء الله کافی است.

(ج) شکر نعمت مایه فزونی آن است: اضافه بر آیه شریفه (سوره ابراهیم، آیه ۷) روایات بسیار و متواتری بر این معنی دلالت می‌کند، از جمله:

۱ - در کافی به سندی همچون صحیح از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام است که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند بر هیچ بنده‌ای دری از شکر نگشوده که در فزونی بر او بسته باشد.^۶

۲. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۴. سوره نحل: آیه ۱۱۴.

۶ کافی: ۹۴/۲.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۳. سوره بقره، آیه ۱۷۲.

۵. سوره عنکبوت، آیه ۱۷.

۲- در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام آمده که فرمود: در تورات نوشته شده: هرکه تو را نعمتی داد سپاسگزاری کن، و به هرکه تو را سپاس گفت انعام بنماید، که اگر نعمت‌ها شکرگزاری شوند از بین نمی‌روند، و اگر ناسپاسی گردند پایدار نمانند، شکر مایهٔ فزونی نعمت‌ها و ایمنی از دگرگونی‌ها است.^۱

۳- و نیز به روایت معاویه بن وهب از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: به هرکس شکر داده شود فزونی به او عطا گردیده، خداوند می‌فرماید: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾.^۲

(د) معنی شکر: بدان که شکر، احسان نمودن در مقابل احسان است و کفر، بد کردن در مقابل احسان می‌باشد، و این تعریف را به فضل و کرم الهی الهام شدم، و تمام تعریف‌هایی که دربارهٔ شکر گفته شده به همین تعریف برمی‌گردد و نیز اقسام آن که در روایات آمده به همین معنی راجع است، و تأمل و بررسی کامل آیات و روایاتی که از امامان معصوم علیهم السلام در این باره روایت شده به این معنی راهنمایی می‌کنند، مانند اخباری که می‌گوید: مؤمن مکفر است. و این‌که: شاکرترین مردم نسبت به خداوند شاکرترین آن‌ها نسبت به مردم است و روایات دیگر. بنابراین نسبت شکر به خداوند حقیقت است هم‌چنان‌که نسبت آن به خلق نیز حقیقت است.

و این تعریف درست‌تر و مختصرتر از آن تعریفی است که دربارهٔ شکر گفته‌اند که: صرف کردن و به کار بردن نعمت‌های الهی است در آنچه به خاطرش آفریده شده‌اند. چون این تعریف که آوردیم شامل شکر خالق و مخلوق هر دو می‌شود.

(ه) اقسام شکر و اینکه دعا کردن از اقسام شکر است: و چون معلوم شد که شکر احسان نمودن در مقابل احسان است، مخفی نیست که انواع و اقسام مختلفی دارد، و ریشهٔ آن‌ها، شکر قلبی و شکر زبانی و شکر با اعضاء بدن است.

شکر قلبی: با شناختن نعمت و دانستن این‌که از سوی خداوند است تحقق می‌پذیرد، چنان‌که از امام صادق علیه السلام روایت شده فرمود: هرکه خداوند نعمتی به او داد پس به قلب و دل خود آن را شناخت، شکرش را ادا کرده است.^۳

مجلسی رحمته الله گفته: شناختن به قلب و دل یعنی قدر آن نعمت را بداند و متوجه باشد که نعمت دهنده خداوند است.^۴

۲. کافی: ۹۵/۲.

۱. کافی: ۹۴/۲.

۴. مرآة العقول: ۱۵۷/۸.

۳. کافی: ۹۶/۲.

می‌گویم: از آثار این شناخت، در صدد تعظیم آن نعمت بودن، و آشکار نمودن مقصود به زبان و بدن - که دو قسم دیگر از اقسام شکرند - می‌باشد، و از آثار شکر به زبان، حمد و ثنا گفتن و بازگو نمودن نعمت و دعا کردن برای پایداری آن است. و از آثار شکر بدنی، جدیت و اهتمام به اطاعت و عبادت می‌باشد.

چنان‌که در کافی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا ﷺ در شبی که نوبت عایشه بود نزد او ماند، عایشه عرضه داشت: یا رسول الله! چرا این قدر خود را به زحمت می‌اندازی در حالی که خداوند گناهان متقدم و متأخر تو را بخشیده است؟ فرمود: ای عایشه! آیا بنده شکرگزاری نباشم؟^۱

و نیز از امام صادق علیه السلام است که فرمود: شکرانه نعمت، دوری از محرمات است و تمام شکر آن است که کسی بگوید: «الحمد لله رب العالمین».

می‌گویم: از ظاهر این حدیث چنین برمی‌آید که اصل شکر با دوری از محرمات حاصل می‌شود و حمد به زبان آن را کامل می‌کند.

و از آثار بدنی شکر انفاق در راه خدا است، چنان‌که بعضی از روایات بر آن دلالت دارد. و دیگر از آثار بدنی، سجده شکر است. و دیگر از آثار آن، تعظیم نعمت و بزرگ شمردن آن است، مثل برگرفتن تکه نان از زمین و خوردن آن، و آثار دیگر....

حال که این را دانستی، می‌گویم: چون وجود مولای ما حضرت حجت - صلوات الله علیه - از مهم‌ترین نعمت‌های الهی بر ما است، و معرفت داشتن ما نسبت به این نعمت خود نعمت بزرگی است، بلکه نعمتی است که هیچ نعمتی با آن مقایسه نمی‌شود، زیرا که جزء تکمیل کننده ایمان و علت تامه آن می‌باشد، و بیان کردیم که تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی از شاخه‌های این نعمت بزرگ - یعنی وجود امام - است، پس بر ما واجب است که بیشترین کوشش و اهتمام را در اداء شکر این نعمت به کار بندیم، تا به نعمت‌های بزرگ دیگر هم نایل شویم، که خداوند - عزوجل -

۱. گویا عایشه تصور کرده که خود را به مشقت انداختن در طاعات برای محو سیئات است، که آن حضرت پاسخ فرمودند که در این جهت منحصر نیست، بلکه برای رفع درجات و شکر نعمت‌های مادی و معنوی و... می‌باشد، بلکه عبادت نزد اهل طاعت از لذت‌بخش‌ترین امور است. گفتنی است که: در توجیه این حدیث مطالب بسیاری گفته‌اند، طالبین به مرآة العقول و غیره مراجعه نمایند. (مترجم)

و عده داده که هر که شکر نعمت بجای آورد نعمتش افزون کند، و وعده الهی تخلف ناپذیر است.

البته ادا کردن تمام حقوق این بزرگ نعمت الهی به حکم عقل سلیم برای ما مقدور نیست:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

ولی آنچه از دست ما ساخته است باید انجام دهیم که به چند امر حاصل می شود:

۱- شناخت قلبی و معرفت این نعمت والای الهی.

۲- بیان کردن فضایل و نشر دلایل آن بزرگوار.

۳- صدقه دادن برای سلامتی وجود آن حضرت.

۴- روی آوردن به سوی او، با انجام دادن کارهایی که مورد پسند و مایه نزدیک شدن به

درگاهش می باشد.

۵- درخواست معرفت او از درگاه الهی تا از اهل شکر و اقبال به سوی او گردیم.

۶- اهتمام به دعاها و خالصانه برای تعجیل فرج آن حضرت و برچیده شدن پرده ابتلای غیبت.

و این یکی از اقسام شکر نعمت است، و شاهد بر آن چند امر می باشد:

اول: این که این کار تجلیل و تعظیم آن حضرت است، چنان که معلوم است که هر آن که بخواهد

بزرگی را تعظیم کند او را به نام دعا می کند، و در میان دوستانش یاد او را زنده می دارد، و قبلاً

گفتیم که تعظیم نعمت از اقسام احسان است و شکر هم احسان در برابر احسان انجام دادن.

دوم: با دعا کردن برای آن حضرت کمال توجه به سوی او حاصل می شود، و باز قبلاً گفته شد

که توجه نمودن به نعمت از اقسام شکر؛ و روی گرداندن از آن از اقسام کفران است.

و دلیل بر این معنی از آیات قرآن در سوره سبأ که پس از بیان [عبرت آمیز] موت حضرت

سلیمان علیه السلام چنین می خوانیم: ﴿لَقَدْ كَانَ لِسَيِّئًا فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةً جِئْتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِئَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ

رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْنِ

جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِ أَكْلٍ حَظٌّ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ * ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾^۱

به تحقیق که برای سبأ در مسکنشان آیتی بود، دو بوستان از راست و چپ، بخورید از روزی پروردگارتان و

شکر او را بجای آورید، شهری پاکیزه و پروردگاری آمرزنده، پس روی گردانیدند که بر آن ها سیل باران سختی

فرستادیم، و دو بوستان آنان را مبدل ساختیم به دو باغ میوه تلخ و شوره گز و اندکی از درخت سدر، بدین

جهت که کفر ورزیدند آن‌ها را چنین کیفر دادیم و آیا جز کفران کننده را کیفر می‌دهیم. در این آیات از روی گرداندن آن‌ها تعبیر به کفران شده است.

سوم: در بعضی از کتاب‌های معتبر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت آمده که فرمود: هر کس نسبت به شما نیکی کرد به او پاداش دهید، اگر پاداشی نداشتید در حق او دعا کنید تا از خود بداند که نیکی او را پاداش داده‌اید.^۱

و از امام چهارم زین العابدین علیه السلام در رساله الحقوق آمده: و اما حق کسی که در باره‌ات نیکی نماید آن است که او را سپاس گویی و کار نیکش را بازگو نمایی و جایگاهش را والا شماری و با اخلاص بین خود و خدایت در حقش دعا کنی، پس اگر این کار را کردی شکر او را در سر و علن بجای آورده‌ای، و اگر روزی توانستی پاداشش را بده.^۲

چهارم: قبلاً بیان کردیم که شکر عملی آن است که بنده هر یک از نعمت‌های الهی را در همان هدفی که خداوند برای آن آفریده صرف نماید، و اگر این کار را نکند در مقابل احسان بدی کرده است، و معنی کفران نعمت همین است.

و بدون شک دعا برای تعجیل فرج مولایمان حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - از جمله اموری است که زبان به خاطر آن خلق شده، و با این دعا شکر نعمت زبان به انجام رسد، و مقصود ما با بیانی رسا واضح گردید، از خداوند توفیق می‌خواهیم.

و دلیل بر آنچه گفتیم که: این دعا از چیزهایی است که زبان به خاطر آن آفریده شده، اخبار و دعاهایی است که از خاندان وحی صلی الله علیه و آله برای این مهم وارد است، دعا‌های افتتاح، روز عرفه، روز دحو الارض، دعای یونس بن عبد الرحمن، دعای عمری که از امام زمان علیه السلام رسیده، دعای بعد از نماز شب، و در حال سجده، و دعایی که در کافی روایت شده، و دعای صبح روز جمعه و بعد از ظهر و عصر، و قنوت روز جمعه که در جمال الاسبوع روایت شده، و دعای شب نیمه شعبان، و دعای روز بیست و یکم ماه رمضان، و دعای مولای ما حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بعد از نماز عصر، و روز جمعه بعد از نماز جعفر علیه السلام، و قنوت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، و دعا‌های بسیار دیگر... که اشاره به نام آن‌ها در این جا کافی است، و در بخش هفتم کتاب در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۱. وسائل الشیعه: ۵۳۷/۱۱.

۲. امالی صدوق: ۳۰۴، المجلس التاسع والخمسون - چاپ بیروت -

۳ - اظهار محبت قلبی

بدان که محبت، گرچه امری پوشیده و مخفی است و فعلی باطنی و قلبی، ولی آثار و دلایل آشکار و شاخه‌های بسیار دارد. محبت به سان درخت پربرگ و باری است که بر شاخه‌های گل‌های رنگارنگ نشسته، بعضی از آثار آن در زبان، و بعضی در اعضاء و جوارح انسان آشکار می‌گردد و همان‌طور که نمی‌توان درخت را از بروز دادن گل‌هایش منع کرد، شاید که صاحب محبت را از اظهار آثار آن جلو گرفت.

گوریند که در سینه غم عشق نهان ساز در پنبه چسان آتش سوزنده بیوشم؟
یکی از دل‌باختگان چه خوش سروده است:

إِذَا هَمَمْتُ بِكَيْتَانِ الْهَوَىٰ نَطَقْتُ مَذَامِعِي بِالَّذِي أُخْفِيَ مِنَ الْأَلَمِ
فَإِنْ أَبْغِ أَفْضَحُ مِنْ غَيْرِ مَنْفَعَةٍ وَإِنْ كَتَمْتُ فَدَمْعِي غَيْرُ مُنْكَتَمٍ
لَكِنْ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مَا أَكْبَدُهُ مِنْ طَوْلٍ وَجِدٍ وَدَمْعٍ غَيْرِ مُنْصَرِمٍ

اگر تلاش کنم که عشقم را مخفی بدارم، اشک‌هایم از دردهای پوشیده‌ام سخن می‌گوید.
هرگاه آن را افشا کنم بدون این که سودی برده باشم رسوا می‌شوم، و چون کتمان نمایم اشک‌هایم پنهان نمی‌ماند.

ولی به درگاه خدا شکوه می‌برم آنچه می‌کشم، از طولانی بودن اندوه و سرشک بی‌پایان.
و همان‌طور که درخت هرچه بیشتر رشد کند و پرورش یابد، گل‌ها و شکوفه‌هایش فزون‌تر می‌شود، همچنین هرچه محبت و دوستی نیرومندتر گردد، آثار و نشانه‌های آن بیشتر می‌شود.
و از آثار محبت در چشم، بی‌خوابی و اشکباری است. یکی از اهل اشتیاق در آثار حال فراق گفته:

لَوْ أَنَّ عَيْنِي فِي الْفِرَاقِ بَكَتُ دَمًا لَرَأَيْتُ فِي عَيْنِي دَمًا لَا يَجْمَدُ

اگر چشمی در فراق خون می‌گریست، در دیدگانم خون خشک ناشدنی می‌دید.

و ابوالعباس مبرّد در آغاز قصیده‌ای چنین می‌گوید:

بَكَيْتُ حَتَّى بَكَى مِنْ رَحْمَتِي الطَّلُّ وَمِنْ بَكَائِي بَكَتْ أَغْذَايِي إِذْ رَحَلُوا

آن قدر گریستم که ویرانه‌ها هم به حالم گریستند، و از گریه‌ام دشمنانم هم گریه کردند وقتی یارانم رفتند.
و از نشانه‌های محبت در زبان، یاد کردن محبوب است همیشه و همه جا. و شاهد بر این مدعی فرموده‌ی خدای تعالی در حدیث قدسی به موسی بن عمران علیه السلام است که: یاد من به هر حال و وضعی خوب است.

می‌گویم: حال اهل توجه همین‌گونه است. خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^۱؛ همانا در خلقت آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت پیاپی شب و روز نشانه‌هایی برای خردمندان است، آنان که خدای را هنگام ایستادن و نشستن و خفتنشان یاد می‌کنند.

می‌گویم: این از آثار نهایت شوق آنان نسبت به محبوبشان می‌باشد.

و نیز از نشانه‌های زبانی محبت، یادآوری خوبی‌ها و زیبایی‌های محبوب است - به هرگونه که خوشایند باشد - از همین روی روایات متعددی در فضیلت شعر گفتن در مدح ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده که ما در این جا به یک حدیث اکتفا می‌کنیم:

در بحار و وسائل از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام رسیده که فرمود: هیچ مؤمنی در مدح ما شعری نگوید مگر این‌که خداوند متعال برای او در بهشت شهری بنا کند که هفت بار از دنیا وسیع‌تر باشد، در آن شهر هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسل به دیدار او روند.^۲

و دیگر از نشانه‌های محبت در زبان، دعا کردن و خواستن تمام خوبی‌ها برای محبوب می‌باشد، و این معنی کاملاً برای خردمندان روشن است و جز افراد نادان کسی آن را انکار نمی‌کند. دلیل بر خوبی اظهار محبت به زبان، بلکه قرار دادن آن از ارکان شکر این‌که: دومین مرتبه ایمان می‌باشد، در صورتی که حقیقت ایمان همان اعتقاد و باور است که در دل و باطن انسان قرار دارد، چنان‌که در قرآن مجید آمده: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۳؛ مگر کسی که مورد اکراه واقع شود و حال آن‌که دلش به ایمان مطمئن باشد.

و نیز آمده: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَفْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۴؛ اعراب (بادیه‌نشینان) گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: ایمان نیاورده‌اید ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم که هنوز ایمان در دل‌هایتان وارد نشده است.

بنابراین ایمان در حقیقت جز محبت خدا و رسول و ولی او نیست. با وجود این لازم است آنچه در دل معتقدیم به زبان آوریم و گرنه آثار ایمان بر آن مترتب نخواهد شد. نتیجه: دعا کردن برای فرج مولی صاحب الزمان - صلوات الله علیه - نشانگر حقیقت ایمان است، همان‌طور که شعر گفتن در مدح ائمه اطهار علیهم السلام اظهار محبت و علامت ایمان است - چنان‌که

۲. وسائل الشیعه: ۴۶۷/۱۰.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

۴. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۳. سوره نحل، آیه ۱۰۶.

متذکر شدیم... و نیز روایاتی که درباره فضیلت اظهار محبت امیر مؤمنان علی علیه السلام به زبان وارد شده بر این معنی هم دلالت دارد، چون که منظور ابراز محبت قلبی است، و بدون تردید دعا کردن برای تعجیل فرج از مصادیق حتمی این عنوان می باشد، چنان که توضیح آن خواهد آمد. این بیت که یکی از اهل عرفان سروده مناسب این جا است:

عِبَارَاتُنَا شَقِيٌّ وَحُسْنُكَ وَاحِدٌ وَكُلٌّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ

عبارت های ما گوناگون و حُسن تو یکی است، و هر کدام از آن ها به آن جمال اشاره می کند. البته منظور آن است که او در جهات حسن یکتا است، نه این که حسن او در یک جهت منحصر است. این نکته را بدان و این فایده را مغتنم شمار.

و نیز از دلایل فضیلت اظهار محبت به زبان، روایاتی است که در آداب معاشرت با برادران دینی وارد شده، در حدیث صحیحی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام آمده که هشام بن سالم فرمود: اگر کسی را دوست داشتی او را از این امر مطلع ساز که دوستی بین شما را محکم تر می گرداند.^۱

و نیز در حدیث صحیحی - به اصطلاح قدما - از نصر بن قابوس الجلیل آمده که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: اگر کسی از برادرانت را دوست داشتی او را از این امر باخبر کن. که حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگارا! به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می کنی. [خداوند] فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا ولی برای این که دلم اطمینان یابد [این درخواست را می کنم].^۲

مجلسی در کتاب مرآة العقول در شرح این حدیث گفته: و این حدیث با روایتی که در کتاب عیون اخبار الرضا در تفسیر آیه وارد شده کاملاً منطبق است، و مراد آن است که دلم بر دوستی و خلیل قرار دادن من اطمینان یابد.^۳

می گویم: منظور از آگاه ساختن و مطلع نمودن برادر دینی از محبت، هر کاری که دلالت بر آن دارد می باشد، نه با زبان تنها. شاهد بر این معنی آن است که: ابراهیم علیه السلام اجابت دعای خویش را علامت خلیل گرفتنش از سوی خداوند قرار داد. بنابراین اهتمام ورزیدن به دعا برای تعجیل

۱. کافی: ۶۴۴/۲

۲. کافی: ۶۴۴/۲، و این قسمت آیه ای است از قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۲۶۰: ﴿قَالَ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾. ۳. مرآة العقول: ۵۳۹/۱۲

فرج امام علیه السلام اظهار محبت نسبت به آن جناب است، و سبب می شود که آن حضرت نیز نسبت به دعا کننده دوستی بیشتری پیدا کند، بلکه موجب محبت پدران بزرگوارش هم می شود، چون دعا کردن برای امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - ابراز دوستی نسبت به تمام این خاندان است. لذا مایه جلب عنایت و محبت آنان می گردد، اگر جز این اثر نیک بر دعا کردن نبود، همین مکرمات بزرگ بس بود.

۴ - نشانه انتظار

دعا کردن برای تعجیل فرج نشانه انتظار است که در بسیاری از روایات به آن دستور داده شده، و در بخش هشتم کتاب آثار و خصوصیات آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

۵ - زنده کردن امر ائمه اطهار علیه السلام

این دعا زنده کردن امر امامان معصوم علیه السلام است، و این مکرمات برای اهل یقین کافی است که به این دعا اهتمام ورزند. از جمله روایاتی که بر این معنی دلالت می کند:

۱ - در اصول کافی به سند صحیحی از خثیمه آمده که گفت: برای خدا حافظی به خدمت امام ابوجعفر باقر علیه السلام شرفیاب شدم، آن حضرت فرمود: ای خثیمه! از دوستانمان هر که را دیدی سلام برسان؛ و آنان را به تقوی و خدا ترسی سفارش کن و این که: اغنیا از فقرا و قدرتمندان از ضعفا تفقد کنند، و زنده ها در تشییع جنازه مردگان شرکت نمایند، و در خانه هایشان یکدیگر را ملاقات و دیدار کنند، که همین دیدار یکدیگر زنده کردن امر ما است، خداوند رحمت کند بنده ای را که امر ما را احیا نماید. ای خثیمه! به دوستان ما ابلاغ کن که ما از [عذاب] خداوند چیزی از آن ها دور نمی کنیم جز با عمل، و آن ها به ولایت ما نمی رسند مگر با پرهیز از گناه، و حسرت دارترین مردمان روز قیامت کسی است که عدل و داد را بستاید اما مخالف آن عمل کند.^۱

۲ - در بحار از امالی شیخ صدوق از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام منقول است که فرمود: هر کس در مجلسی که امر ما در آن احیا می شود بنشیند، روزی که دل ها می میرد دل او نخواهد مرد.^۲

۳ - در لثالی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: یکدیگر را ملاقات کنید و علم را برای یکدیگر

بازگو نمایید که با حدیث دل‌های زنگار گرفته جلا می‌یابد، و با حدیث گفتن، امر ما احیا می‌شود و هر که امر ما را احیا کند خدایش بیامرزد.^۱

۶- رنجش و وحشت شیطان

دعا کردن برای تعجیل فرج، مایهٔ آسفتگی و ناراحتی شیطان لعین و دوری او از دعا کننده می‌شود. دلیل بر این مدعا بر دو وجه است:

اول، دلیل عقل: توضیح این که بدون تردید این عمل شریف عبادت ارزنده‌ای است که - چنان که ان شاء الله خواهد آمد - موجب کمال ایمان و تقرب به درگاه پروردگار سبحان است، و پر واضح است که هر چه مؤمن به درگاه خداوند نزدیک‌تر شود شیطان از او دورتر و بیزارتر می‌گردد، زیرا هر چیزی که در این عالم هست به سنخ و جنس خودش تمایل دارد. باری؛ انسان هر اندازه در مراتب عبادت و اطاعت کامل‌تر شود و در کسب اخلاق و صفات پسندیده بیشتر کوشد، به عالم ملکوت نزدیک‌تر گردد، و برای او حقایق بسیاری کشف شود. لذا در حدیث آمده: اگر شیاطین اطراف دل‌های بنی آدم نمی‌گشتند، آن‌ها ملکوت آسمان را می‌نگریستند.^۲

و همین‌طور از وسوسه‌های شیطانی و هوس‌های نفسانی و شهوت‌های حیوانی دورگشته و از موارد هلاکت فاصله گرفته تا به درجه‌ای برسد که در حدیث قدسی از امام صادق (ع) روایت شده که خداوند متعال فرمود: هیچ بنده‌ای به من تقرّب نمی‌جوید به چیزی که خوشایندتر از واجباتی باشد که بر او فرض کرده‌ام، و او به وسیلهٔ بجای آوردن نافله به من تقرّب می‌جوید تا آن جا که او را دوست بدارم. وقتی او را دوست داشتم گوش او خواهم شد که به آن می‌شنود، و چشم او که به آن می‌بیند، و زبان او که به آن نطق می‌کند، و دست او که به آن تلاش می‌نماید. اگر از من مسألت کند به او می‌دهم و هرگاه مرا بخواند اجابتش نمایم.^۳

می‌گوییم: در توضیح این حدیث شریف دو وجه به نظر می‌رسد:

۱- این که وقتی بنده به آن درجهٔ والا و مرتبهٔ اعلیٰ نایل گشت، دیگر هیچ هدفی جز خدای متعال نخواهد داشت و غیر از او همه چیز را فراموش خواهد کرد، گوش و چشم و زبان به طور مثال است، یعنی: چیزی جز خدا نخواهد، پس خدا گوش او و خدا چشم او و... خواهد بود.

۱. لئالی الاخبار: ۲/۲۵۱.

۲. بحار الانوار: ۷۰/۵۹.

۳. کافی: ۲/۳۵۲.

و امام چهارم سید الساجدین و امام العارفین علی بن الحسین علیه السلام به همین معنی اشاره نموده که در مناجات با خداوند می گوید: همتم به درگاه تو متوقف ماند، و تمام خواسته هایم به سوی تو مصروف گشت. تنها تو، نه کسی جز تو، مراد من هستی، و تنها برای تو، نه برای غیر تو، بی خوابی و بیداری من است....

۲- و یا این که منظور آن است که هرگاه بنده به آن منزلت والا رسید، آنچه بخواهد می شود، و هیچ دری به او بسته نمی ماند. پس معنی این که خداوند متعال گوش و چشم و دست او می شود آن است که او می شنود آنچه ممکن است شنیده شود، و می بیند آنچه را ممکن است دیده شود، و آنچه بخواهد انجام دهد، پس او می شنود و می بیند و انجام می دهد آنچه را که دیگران نمی شنوند و نمی بینند و انجام نمی دهند. و این از صفات ربّانی است که خداوند متعال به جهت دوست داشتن او به وی عطا می فرماید. لذا گفته اند: اگر بنده، خدا را اطاعت کند همه چیز از او اطاعت می نماید. مؤید این وجه آن است که خداوند -عزّوجلّ- در حدیث قدسی فرمود: اگر از من مسألت کند به او می دهم و هرگاه مرا بخواند اجابتش می نمایم.

و در کتاب لثالی حکایت است که ابراهیم بن ادهم گفت: از کنار چوپانی می گذشتم، به او گفتم: آیا آب یا شیرینی نداری به من بدهی؟ گفت: کدام را بیشتر خوش داری؟ گفتم: آب. پس با عصای خود به سنگ سختی که هیچ شکافی نداشت زد، آب از آن جوشید، از آن نوشیدم از برف خنک تر و از عسل شیرین تر بود، به حیرت ماندم. چوپان گفت: تعجب مکن که بنده اگر مولایش را اطاعت کند همه چیز به فرمانش درآید.

و پس از آن که به فضل و فیض الهی به این دو وجه الهام شدم به شرح الاربعین محقق عارف شیخ بهایی و شرح اصول کافی عالم ربّانی ملا صالح مازندرانی و مرآة العقول علامه مجلسی مراجعه کردم، در سخنان آن دو بزرگوار اول، مطالبی یافتیم که به وجه اول برمی گردد، و در سخنان مجلسی مطالبی بود که به وجه دوم باز می گشت. و نیز وجوه دیگری در گفته های مجلسی هست که باز به آن دو وجه برمی گردد -هرچند که روش ها مختلف است -.

مخفی نماند که این مبحث از اموری است که گام ها در آن می لغزد و خداوند نگهدار و حافظ است.

و از مطالب گذشته معنی آیه شریفه: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۱؛ راستی که نماز از زشتی‌ها و گناهان بازمی‌دارد، و البته یاد خدا بودن بزرگ‌تر است. نیز معلوم گشت که ظاهراً - البته خدا دانا است - این سخن بیانگر دو امر است که دومی از اولی بالاتر است:

امر اول: با توجه به این‌که نماز معراج مؤمن و سبب نزدیک شدن بنده به درگاه خداوند است، اگر بنده آن را به همان‌گونه که خداوند آن را امر فرموده ادا نماید، این نماز سبب دوری شیطان از بجای آورنده آن می‌شود، و لازمه‌اش این است که از فحشا و منکرات اجتناب کند. روایات متعددی نیز بر این معنی دلالت دارد از جمله:

در تفسیر مجمع البیان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: کسی که نمازش او را از زشتی‌ها و منکرات باز ندارد، جز دوری از خدا حاصلی نخواهد داشت.^۲

می‌گوییم: یعنی حق نماز را کاملاً ادا نکرده لذا اثر نماز بر او آشکار نشده است، والله العالم. در وسائل از حضرت رضا از پدرانش علیهم السلام آمده که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان پیوسته از مؤمن هراسان می‌ماند، مادامی که بر اوقات نمازهای پنج‌گانه مواظبت کند، پس اگر آن‌ها را ضایع نماید، شیطان بر او جرأت می‌کند، و او را در گناهان بزرگ وارد می‌سازد.^۳

می‌گوییم: هر عبادتی همین‌طور است که اگر مؤمن آن را به همان‌گونه که خداوند متعال امر فرموده بجای آورد - نظر به اقتضای عبادت - او را به خداوند نزدیک می‌نماید، و لازمه آن دوری شیطان می‌باشد، و هر عبادتی که به نظر شارع مهم‌تر و عظیم‌تر باشد، آن اقتضا در آن بیشتر است و آن خاصیت در آن کامل‌تر، مثل: نماز و زکات و ولایت و قرائت قرآن و دعا برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان و غیر این‌ها. و هر عبادتی که شرایط قبولی در آن زیادتر جمع باشد، زودتر و کامل‌تر این نتیجه را می‌دهد. با این بیان سبب بودن دعا برای تعجیل فرج حضرت صاحب الزمان علیه السلام برای دوری شیطان، با دلیل و برهان معلوم شد.

امر دوم: که در آیه شریفه بیان شده و از اولی بالاتر است این‌که: نماز محض ذکر الله و ذکر الله محض است، و غافل ماندن از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، و این امر حاصل می‌شود به این‌که بنده تمام لحظات عمرش را در عبادت خداوند صرف کند، و از آنچه جز اوست چشم

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. مجمع البیان: ۸/۲۸۵.

۳. وسائل الشیعه: ۸۱/۳.

پوشد، و هیچ التفاتی به غیر ننماید. و همین معنی باز از فرمایش گذشته امام چهارم علیه السلام و از سایر کلمات آن حضرت استفاده می شود. بنابراین اگر بنده نمازش را به طور تمام و کمال و آن طور که باید و شاید بجای آورد شیطان از او دور می گردد به طوری که نزدیکش نمی آید.

روزی یکی از علما درباره معنی حدیثی که وارد شده: «نماز چهار هزار حدّ دارد» با من مذاکره کرد. به او گفتم: شماره گناهان - به طوری که بعضی از علما گفته اند - چهار هزار است. ممکن است منظور این باشد که این ها حدود است که نمازگزار حقیقی از آن ها تجاوز نمی کند. یعنی دلیل و نشانگر این که نماز را درست انجام داده، پرهیز از تمام بدی ها است، پس هر که از گناهان اجتناب ننماید، حقیقت نماز را بجای نیاورده، و از حدود الهی تجاوز کرده است. آن عالم این توجیه را پسندید. شاهد بر این وجه حدیثی است که در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که قبلاً آوردیم.^۱

و نیز از ابن مسعود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: نماز نیست برای کسی که نماز را اطاعت نکند، و اطاعت نماز آن است که از فحشاء و منکر اجتناب نمایی.

شیخ طبرسی گفته: یعنی چون نماز نهی کننده از گناهان است، پس اگر کسی آن را بجای آورد ولی از گناهان دست برندارد، نمازش به آن صفتی که خداوند توصیف کرده نخواهد بود، و اگر پس از مدتی توبه کند و از گناهان دست بردارد، معلوم می گردد که نمازش برای او سودمند بوده است.

و نیز گفته: انس روایت کرده که یکی از جوان های انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواند ولی زشتی ها را هم مرتکب می شد، این رفتار به عرض پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: روزی نمازش او را از زشتی ها باز خواهد داشت.

و از جابر مروی است که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: فلانی روزها نماز می خواند و شب ها دزدی می کند، فرمود: نمازش او را باز خواهد داشت.

و اصحاب ما روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام که فرمود: آن که مایل است بداند که آیا نمازش قبول شده یا نه، نگاه کند آیا نمازش او را از زشتی ها باز داشته؟ که به هر قدر باز داشته باشد به همان قدر نمازش قبول شده است.^۲

می‌گویم: این‌که همه این سخنان را نقل کردم برای آن است که کسی نگوید: اگر دعا کردن برای تعجیل فرج سبب دوری شیطان می‌شود، پس از بسیاری از افراد نباید گناهی صادر گردد؟ چون در جواب می‌گویم: این عمل شریف نظیر نماز است، و هرچه در این باره گفتیم این‌جا نیز وارد است، و اشاره برای اهل ادراک کافی است.

دوم: دلیل نقل: در امالی شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام از پدرانش از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که به اصحاب خود فرمود: آیا خبر دهم شما را به چیزی که اگر آن را انجام دهید شیطان از شما دور می‌شود، [همچون] دوری مشرق از مغرب؟ گفتند: آری. فرمود: روزه، رویش را سیاه می‌کند و صدقه کمرش را می‌شکند، و دوستی کردن در راه خدا، و همکاری در کار نیک دنباله‌اش را قطع می‌نماید، و استغفار رگ حیاتش را می‌بُرد و هرچیزی زکاتی دارد، و زکات بدن‌ها هم روزه است.^۱ می‌گویم: وجه دلالت این حدیث شریف، بر این معنی متوقف بر بیان مقدمه‌ای است که: محبت دارای درجات و مراتبی است و هر مرتبه آن اثر و فایده خاصی دارد، نخستین درجه محبت، محبت قلبی است که به فارسی به دوست داشتن از آن تعبیر می‌کنند. ایمان، بر این مرتبه از محبت متوقف است و برای رستگاری به رحمت پروردگار و دخول به بهشت این درجه لازم است. پس اگر بنده‌ای نتواند محبت و دوستی قلبی خودش را که نسبت به خدا و اولیای او دارد آشکار نماید، همین مقدار کافی است به نص قرآن که می‌گوید: «الْأَمِّنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»^۲؛ مگر کسی که تحت فشار واقع شود، در حالی که دلش به ایمان محکم باشد. و آثار مختلفی از این مرتبه برمی‌آید که افراد مرتبه دوم می‌باشند.

مرتبه دوم به فارسی، دوستی کردن و به عربی تحائب و مؤاده نام دارد، و گاهی به آن «حب فی الله» گفته می‌شود.

و در فضیلت دوستی کردن، احادیث متعددی آمده که آوردن آن‌ها موجب طولانی شدن سخن است. از جمله آثار آن چنان‌که در این حدیث ذکر شده، دوری شیطان از انسان می‌باشد و این از بهترین عنایات الهی است.

اکنون که این مقدمه را دانستی باید گفت: منظور از حب فی الله (دوستی کردن در راه خدا) به قرینه اول حدیث که فرمود: اگر آن را انجام دهید - که ظهور در افعال بدنی انسان دارد - همان

تحائب، یعنی اظهار محبت به وسیله افعال بدنی نسبت به بزرگان و برادران دینی است. بدون تردید عظیم‌ترین اهل ایمان یعنی مولای ما حضرت صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- از تمام افراد انسان به اظهار محبت شایسته‌تر است، و ثمره دوستی کردن به آن حضرت -که دوری شیطان است- با دعا برای تعجیل فرج آن جناب زودتر از دوستی کردن به دیگران حاصل می‌شود. و همچنین دوستی کردن با کارهای دیگر غیر از دعا همین ویژگی را دارد، و نیز دوستی کردن نسبت به پیغمبر و خاندان گرامی آن حضرت -علیهم الصلوٰة والسلام- و مؤمنین به درجات مختلف آثار ارزنده‌ای به بار می‌آورد.

۷- نجات از فتنه‌های آخر الزمان و ایمنی از دام‌های شیطان

دلیل بر این معنی -اضافه بر آنچه خواهد آمد که این دعا مایه کمال ایمان است، و آنچه گذشت که سبب دوری شیطان می‌باشد- روایتی است که رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از علی بن عبد الله وراق آورده که سعد بن عبد الله از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری نقل کرد که گفت: بر حضرت ابو محمد حسن بن علی امام عسکری علیه السلام وارد شدم، می‌خواستم از جانشین بعد از وفات آن حضرت سؤال کنم، آن جناب خود آغاز سخن کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق خداوند تبارک و تعالی هنگامی که آدم علیه السلام را آفریده، زمین را از حجت الهی خالی نگذاشته و تا قیام قیامت هم آن را خالی نخواهد گذاشت، به سبب او خداوند بلا را از اهل زمین برطرف می‌کند و به او باران می‌بارد و به او برکت‌های زمین را بیرون می‌آورد.

احمد بن اسحاق می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند پیغمبر! پس امام و خلیفه بعد از تو کیست؟ به سرعت برخاست و به اندرون خانه رفت، سپس بیرون آمد در حالی که کودکی که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید و سه ساله بود بر شانه داشت، فرمود: ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خداوند -عزوجل- و حجت‌های او گرامی نبودی این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم، این همانم و هم‌کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که زمین را پر از قسط و عدل نماید چنان‌که از ستم و ظلم پر شده باشد. ای احمد بن اسحاق! او در این امت بسان خضر و بسان ذوالقرنین است، به خدا قسم غایب می‌شود غایب شدنی که در آن زمان از هلاکت نجات نمی‌یابد مگر کسی که خداوند -عزوجل- او را بر اعتقاد به امامتش ثابت بدارد و در دعا کردن برای تعجیل فرجش توفیق دهد.

تمام این حدیث در بحث غیبت آن حضرت در حرف «غ» گذشت.

۸- ادا کردن بعضی از حقوق آن حضرت ﷺ

سخن در این زمینه در چند قسمت بیان می شود:

اول: به حکم عقل ادای حقوق کسانی که حق برگردن انسان دارند از مهم ترین امور است و این واضح است.

دوم: به حکم شرع نیز ادای حقوق از مهم ترین امور می باشد، چند روایت بر این معنی دلالت دارد، از جمله:

ثقة الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند صحیحی از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق رحمه الله آورده که فرمود: خداوند به چیزی بهتر از ادای حق مؤمن عبادت نشده است.^۱ و در بحار از امیر المؤمنین رحمه الله روایت شده که فرمود: ادای حقوق برادران دینی بهترین اعمال متقین است.

سوم: این که آن حضرت حقوق بسیار بزرگی برعهده ما دارد که در بخش سوم کتاب قسمت اندکی از آن ها گذشت. در این جا سخن را به درازا نمی کشیم چون شمارش حقوق آن بزرگوار از ما بر نمی آید، خدا می داند که حقوق آن حضرت چقدر است. دلیل بر این، روایتی است در بحار از امام جعفر صادق رحمه الله که فرمود: هیچ کس نمی تواند خداوند را توصیف کند و به کُنه قدرت و عظمتش پی ببرد و همین طور که کسی نمی تواند به کُنه و وصف خداوند برسد و نهایت قدرت و عظمتش را درک کند، هم چنان احدی نتواند به وصف رسول خدا ﷺ و فضیلت ما دست یابد. کسی نمی تواند دریابد که خداوند چه به ما داده و چه حقوقی از ما را واجب کرده، و همان گونه که هیچ کس نمی تواند فضیلت ما و آنچه خداوند از حقوق ما واجب نموده را دریابد، همچنین کسی نمی تواند حق مؤمن را توصیف کند و آن را انجام دهد....^۲

می گویم: پوشیده نماند که تمام حقوق مؤمن از شاخه های حقوق و فضیلت ائمه اطهار است. چهارم: اهتمام و کوشش برای ادای حقوق، مایه رفعت و بزرگی در درگاه الهی است، و هر کس در این راه کوشش و اهتمامش بیشتر و تمام تر باشد در پیشگاه خداوند عزیزتر و گرامی تر خواهد بود. دلیل بر این معنی روایتی است که در احتجاج از امام یازدهم حضرت ابومحمد حسن عسکری رحمه الله آمده که فرمود: آن که بیشتر حقوق برادرانش را می شناسد و بیشتر در ادای آن ها کوشش می کند در پیشگاه خداوند منزلتش بالاتر است.^۳

۲. بحار الانوار: ۶۷/۶۵

۱. کافی: ۱۷۰/۲

۳. احتجاج: ۲۶۷/۲

پنجم: از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن دیگر دعا کردن برای او است. دلیل بر آن - اضافه بر آنچه در اول بخش چهارم آوردیم و در بحث قبولی اعمال خواهد آمد که از راه‌های حاصل شدن و ادای حق واسطه نعمت، دعا کردن برای او است - روایتی است که علامه مجلسی در بحار از فقه الرضا علیه السلام آورده که فرمود: بدان که، خداوند تو را رحمت کند، حق برادران واجب و فرض است - تا این که فرمود: - و توجه به سوی خدا به وسیله دعا کردن برای آن‌ها....^۱

و روایتی است که ثقة الاسلام کلینی از معلی بن خنیس از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام آورده که گفت: به آن حضرت عرض کردم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود: هفت حق واجب دارد هیچ کدام غیر واجب نیست. اگر از این حقوق چیزی را ضایع کند از ولایت و طاعت خداوند خارج شده است، و خدای را در او قسمتی نخواهد بود. گوید: عرض کردم: فدایت شوم! این حقوق چیست؟ فرمود: ای معلی! من به تو مهربان هستم، می‌ترسم آن‌ها را تضييع نموده و رعایت نکنی، و بدانی و عمل نمایی. عرض کردم: لا قوة إلا بالله! به خواست و قوة الهی عمل خواهم کرد.

فرمود: آسان‌ترین حق آن است که آنچه برای خودت دوست می‌داری برای برادرت دوست بداری و آنچه برای خودت بد می‌دانی برای او هم نپسندی.

حق دوم: این که از خشمگین ساختن او اجتناب ورزی و موجبات خرسندی‌اش را فراهم آوری و امرش را اطاعت نمایی.

حق سوم: این که او را با جان و مال و زبان و دست و پایت کمک نمایی.

حق چهارم: این که چشم او و راهنما و آینه او باشی.

حق پنجم: این که سیر نشوی در حالی که او گرسنه بماند و سیراب نگردی در حالی که او تشنه باشد و نبوشی در حالی که او برهنه و پوشیده باشد.

حق ششم: این که اگر خدمتگزاری داشتی و برادرت نداشت، واجب است خدمت را بفرستی که لباس هایش را بشوید، و غذا برایش فراهم سازد، و جایش را آماده سازد.

حق هفتم: این که سوگندش را باور کنی، و دعوتش را اجابت نمایی، و در بیماری‌اش به عیادتش روی، و در تشییع جنازه‌اش حاضر شوی، و اگر بدانی که حاجتی دارد به انجام آن

مبادرت ورزی و نگذاری ناچار شود که از تو درخواست کند، بلکه پیش از آن که به تو اظهار نماید به انجامش سرعت کنی. اگر این کارها را انجام دهی ولایت به ولایت او، و نیز ولای او به ولایت تو متصل گردیده است.^۱

می‌گویم: ظاهراً منظور از واجب در این حدیث معنای لغوی آن است که شامل واجب و مستحب شرعی - هر دو - می‌شود. شاهد بر این معنی چند روایت است که آوردن آن‌ها مایه طولانی شدن مطلب است.

علامه مجلسی رحمته الله در بحار فرموده است: ممکن است کلمه وجوب را اعم از معنی اصطلاحی شرعی و مستحب مؤکد دانست، چون گمان نمی‌کنم که احدی [از علما] بیشتر این امور را واجب دانسته باشد، اضافه بر این که بسیار دشوار هم هست.^۲

و در مرآة العقول گفته است: ظاهراً این حقوق نسبت به مؤمنین کامل است یا برادری که در راه خدا با او قرار برادری گذاشته، و گرنه رعایت تمام این امور نسبت به همه شیعه بسیار مشکل بلکه ممتنع است. مگر این که گفته شود: مقید به توانایی یا آسان بودن انجام آن‌ها است به طوری که صدمه‌ای به حالش نرساند.

حال که این مطلب را دانستی، می‌گویم: بدون تردید این حقوق برای مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر تمام اهل ایمان ثابت است. به هر تقدیر این حقوق برای امام علیه السلام مسلم می‌باشد، زیرا که ایمان امام از هر مسلمانی کامل‌تر است، و در حدیث عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضاء علیه السلام از امام به برادر مهربان تعبیر شده، و دعای در حق او اطاعت امر و کمک کردن او به زبان است، چنان که توضیح خواهیم داد.

۹ - تعظیم خدا و دین خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله

اصل این که دعا کردن برای آن حضرت تعظیم است در مکرمت دوم بیان گردید، و اما این که این عمل تعظیم خدا است نیازی به توضیح ندارد، زیرا که تعظیم هر مؤمن تنها برای ایمان، جز تعظیم خدا چیز دیگری نیست.

و اما حسن و خوبی تعظیم دین خدا، از امور بديهی است که عقل آن را درک می‌کند و نیازی به خبر منقولی در این باره نیست. اضافه بر این که بسیاری از واجبات و سنت‌ها برای این جهت

تشریع و وضع شده است، مانند: غسل‌های مستحبی، نماز تحیت مسجد، استحباب طهارت برای دخول به مساجد، و قرائت قرآن، و غیر این‌ها....

مناسب است در این جا حکایتی را بیاورم که مایه عبرت و توجه است. در کتاب «اعلام الناس بما جرى البرامكة مع بنی العباس» آمده: محمد بن یزید مبرّد حکایت کند که: یک یهودی نزد ابوعثمان مازنی آمد و از او درخواست کرد که کتاب سیبویه را به او بیاموزد، و صد دینار به او پرداخت. ولی ابوعثمان از گرفتن پول و آموختن کتاب به آن یهودی خودداری نمود. مبرّد گوید: به او گفتم: سبحان الله! صد دینار را رد می‌کنی و حال آن‌که به یک درهم آن نیاز داری؟ گفت: آری، ای ابوالعباس! بدان که کتاب سیبویه مشتمل بر سیصد آیه از کتاب خداست و نخواستم که آن‌ها را در اختیار کافری بگذارم. مبرّد سکوت کرد و دیگر هیچ نگفت. مبرّد گوید: دیری نگذشت که روزی واثق به منظور شرابخواری مجلس آراست، ندیمان‌ش در کنار، و کنیزکی به آوازخوانی پرداخت و این بیت را خواند:

أَظْلَمُوا إِنَّ مُضَابَكُمْ رَجُلًا أَهْدَى السَّلَامُ تَحِيَّةَ ظَلَمٍ

ای ظلوم! به تحقیق که صدمه زدن شما به مردی که به عنوان تحیت سلام فرستاده ظلم است.

کنیز کلمه (رجلاً) را به نصب خواند، یکی از ندیمان آن را نادرست دانست و گفت: صحیح آن است که به رفع (رجُل) خوانده شود، چون خبر این است. کنیزک گفت: من از معلّم خود جز به این وجه نیاموخته‌ام. آن‌گاه بین حاضرین نزاع افتاد بعضی گفتند: ندیم درست می‌گوید. و بعضی دیگر حق را به کنیزک می‌دادند.

واثق پرسید: در عراق چه کسی هست که در عریّت به او رجوع می‌شود؟ گفت: ابوعثمان مازنی در بصره است که در این علم یگانه دوران است. واثق گفت: به والی ما در بصره بنویسید که با احترام و تجلیل او را به سوی ما بفرستد. چند روزی نگذشته بود که نامه به بصره رسید. والی امر کرد ابوعثمان حرکت کند، و او را با قاطرهای پستی روانه ساخت. وقتی به مقصد رسید بر واثق داخل شد، واثق وی را بسیار احترام کرد و آن بیت را بر او عرضه نمود. مازنی گفت: حق با کنیز است، و جز به نصب (اصلاً) خواندن جایز نیست. چونکه مصاب مصدر به معنی اصابه است و رجلاً را نصب داده و معنی آن چنین است: آزار رساندن شما به مردی که سلام به عنوان تحیت هدیه کرده ظلم است، که ظلم خبر این است. واثق سخن ابوعثمان را فهمید و دانست که کنیز درست گفته و از ابوعثمان خوشش آمد، و آن کسی که به کنیزک اعتراض کرده بود محکوم

شد. سپس واثق دستور داد که به ابوعثمان مازنی هزار دینار بدهند و تحفه‌ها و هدیه‌هایی نیز به وی داد، کنیز هم به او هدیه‌هایی عطا کرد، باز با کمال احترام او را به شهرش روانه ساخت. وقتی به بصره رسید مبرّد به دیدنش آمد، مازنی به او گفت: ای ابوالعباس! چطور است! صد دینار برای خدا رد کردم، به جای آن هزار دینار به من داد.

می‌گویم: صد دینار را برای تعظیم قرآن رها کرد، و تعظیم قرآن تعظیم خداوند است. پس توجه کن و کوشش نما که آن را تعظیم کنی و نیز حضرت صاحب الزمان را تعظیم بنمای که او همتا و شریک قرآن است به هر عنوانی که تصور شود.

قرآن ریسمان محکم الهی است، حضرت قائم -عجل الله فرجه الشریف- نیز ریسمان محکم خدا است.

قرآن را خداوند به پیغمبر عطا کرد در مقابل تمام چیزهایی که به اهل دنیا عطا فرموده است. حضرت قائم علیه السلام نیز همین طور است.

قرآن را خداوند درباره‌اش فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱؛ ما به تحقیق ذکر (قرآن) را نازل نمودیم و ما حافظ و نگهدار آنیم. قائم علیه السلام نیز در حفظ و مراقبت الهی است. در قرآن بیان همه چیز هست، قائم علیه السلام نیز بیان کننده همه چیز است.

خداوند قرآن را نازل کرد تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون برد، قائم علیه السلام را خداوند ظاهر خواهد ساخت تا مردم را از ظلمات برهاند و به نور ظاهری و باطنی برساند. تمام قرآن [از جهت معانی و حقایق] از جهانیان غایب و در پرده است.

[عروس حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا] صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- نیز از نظر اهل عالم غایب و در پشت پرده است. با قرآن اصلی اسرار نهانی آشکار می‌گردد، به ظهور قائم علیه السلام نیز اسرار نهانی ظاهر می‌شود. قرآن شفای مؤمنین است، قائم علیه السلام هم شفای مؤمنین است.

قرآن برای کافران جز زیان و کفر و طغیان چیزی نیفزاید، قائم علیه السلام نیز همین طور است. قرآن برای عده‌ای هدایت و رحمت و برای عده‌ای دیگر نعمت و هلاکت است، قائم علیه السلام نیز همین طور است.

قرآن حجت باقی و پایدار الهی است، قائم علیه السلام نیز بقیة الله و حجت پایدار حق است خداوند رسیدن دست‌های نجس را به قرآن منع کرده، قائم علیه السلام نیز همین‌طور رسیدن دست‌های نجس را به او باز داشته است.

قرآن؛ هر آن‌که معتقد به آن باشد به تمام کتاب‌های آسمانی اقرار کرده، و هر که به آن اقرار ننماید اعتقادش به سایر کتاب‌های آسمانی سودی ندارد، قائم علیه السلام نیز هر که به او ایمان داشته باشد، همه امامان را قبول کرده، و هر آن‌که به امامت آن حضرت اعتقاد نداشته باشد، تصدیق امامان دیگر برایش سودمند نیست.

قرآن برای خوانندگان، روز قیامت شفاعت می‌کند، قائم علیه السلام هم برای پیروان خود شفاعت می‌کند. در خاتمه کتاب با بیان واضحی این مطلب را خواهیم آورد، از خداوند یاری می‌جوییم و بر او تکیه و توکل داریم.

۱۰ - حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - در حق او دعا می‌کند

چون مقتضای شکر احسان همین است، و دلیل بر آن فرمایش مولی صاحب الزمان علیه السلام در دعایی است که در مهج الدعوات می‌باشد، و کسانی که برای یاری دین توازن پیروی می‌کنند نیرومند کن و آنان را جهادگر در راه خودت قرار ده، و بر بدخواهان من و ایشان پیروزشان گردان....^۱

بدون شک دعا کردن برای آن حضرت و برای تعجیل فرج آن جناب، تبعیت و نصرت است، چون یکی از اقسام نصرت و یاری ایمان و حضرت صاحب الزمان علیه السلام، یاری کردن به زبان است، و دعا برای آن حضرت یکی از انواع یاری کردن به زبان می‌باشد.

و نیز دلیل بر این معنی است که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه شریفه: ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها﴾^۲؛ و هرگاه مورد تحیت [بدرود و ستایش] واقع شدید، به بهتر یا نظیر آن پاسخ دهید. گفته: سلام و کارهای نیک دیگر.^۳

واضح است که دعا از بهترین انواع نیکی است، پس اگر مؤمن برای مولای خود خالصانه دعا کند مولایش هم برای او خالصانه دعا می‌نماید، و دعای آن حضرت کلید هر خیر و داس هر شر

۲. سوره نساء، آیه ۸۶

۱. مهج الدعوات: ۳۰۲.

۳. تفسیر القمی: ۱/۱۴۵.

است. شاهد و مؤید این مدّعا روایتی است که قطب راوندی در خرایج آورده که گفت: جمعی از اهل اصفهان از جمله ابوالعباس احمد بن النصر و ابوجعفر محمد بن علویه نقل کردند که: شخصی به نام عبدالرحمن مقیم اصفهان شیعه بود. از او پرسیدند: چرا به امامت حضرت علی النقی (علیه السلام) معتقد شدی؟ گفت: چیزی دیدم که موجب شد من این چنین معتقد شوم، من مردی فقیر ولی زبان دار و پرجرات بودم، در یکی از سال ها اهل اصفهان مرا با جمعی دیگر برای شکایت به دربار متوکّل بردند، در حالی که در آن دربار بودیم دستوری از سوی او بیرون آمد که علی بن محمد بن الرضا (علیه السلام) احضار شود. به یکی از حاضران گفتم: این مرد کیست که دستور احضارش داده شده؟ گفت: او مردی علوی است که رافضیان معتقد به امامتش هستند. سپس گفت: چنین می دانم که متوکّل او را برای کشتن احضار می کند. گفتم: از این جانی روم تا این مرد را بینم چگونه شخصی است؟ گوید: آن گاه او سوار بر اسب آمد و مردم از سمت راست و چپ راه، در دو صف ایستاده به او نگاه می کردند. هنگامی که او را دیدم، محبتش در دلم افتاد، بنا کردم در دل برای او دعا کردن که خداوند شرّ متوکّل را از او دفع نماید، او در بین مردم پیش می آمد و به کاکل اسبش نگاه می کرد، و به چپ و راست نظر نمی افکند. من در دل پیوسته برایش دعا می کردم. هنگامی که کنارم رسید صورتش را به سویم گردانید، آن گاه فرمود: خداوند دعایت را مستجاب کند، و عمرت را طولانی و مال و فرزندات را زیاد سازد.

از هیبت او به خود لرزیدم و در میان رفقایم افتادم، پرسیدند: چه شد؟ گفتم: خیر است و به هیچ مخلوقی نگفتم. پس از این ماجرا به اصفهان بازگشتیم، خداوند به برکت دعای او راه هایی از مال بر من گشود به طوری که امروز من تنها هزار هزار درهم ثروت در خانه دارم غیر از مالی که خارج از خانه ملک من است، و ده فرزند دارا شدم، و هفتاد و چند سال از عمرم می گذرد، من به امامت این شخص قائلم که آنچه در دلم بود دانست و خداوند دعایش را درباره ام مستجاب کرد.^۱

می گویم: ای خردمند نگاه کن چگونه امام هادی (علیه السلام) دعای این مرد را پاداش داد به این که در حق او دعا کرد به آنچه دانستی. با این که در آن هنگام او از اهل ایمان نبود، پس آیا چگونه درباره حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) فکر می کنی؟ به گمانت اگر برایش دعا نمایی او دعای خیر در حقّت

نمی‌کند، با این‌که تواز اهل ایمان هستی؟ نه سوگند به آن‌که انس و جن را آفرید، بلکه آن جناب برای اهل ایمان دعا می‌کند، هرچند که خودشان از این جهت غافل باشند، زیرا که او ولی احسان است. و آنچه در بخش چهارم کتاب آوردیم - در حرف «د» - برای استدلال کافی است. در تأیید آنچه در این جا ذکر شد یکی از برادران صالح برایم نقل کرد که آن حضرت علیه السلام را در خواب دیده، آن حضرت به او فرموده‌اند: من برای هر مؤمنی که پس از ذکر مصائب سید الشهداء در مجالس عزاداری دعا نماید، دعا می‌کنم. از خداوند توفیق انجام این کار را خواهیم که البته او مستجاب کننده دعاها است.

۱۱ - رستگاری به شفاعت آن حضرت علیه السلام در قیامت

تحقیق و بررسی این مطلب نیاز به بیان چند نکته دارد:

اول: معنی شفاعت

دوم: اثبات شفاعت

سوم: اشاره به شفعای روز قیامت

چهارم: چه کسانی مستحق شفاعتند؟

پنجم: این‌که دعا کردن برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان علیه السلام مایه رستگاری به شفاعت آن حضرت است، اکنون به توفیق خدا به بیان این امور می‌پردازیم:

اول - معنی شفاعت: شفاعت آن است که شخص از کسی که مافوق اوست خیر و نیکی را برای پایین‌تر از خودش درخواست کند، یا اسقاط عقوبت یا زیاد نمودن ثواب و یا هر دو را طلب نماید. اگر شفاعت برای اهل طاعت باشد معنایش درخواست فزونی پاداش و ثواب و بالا رفتن درجات آن‌ها است، و اگر برای اهل گناه و زشتی باشد منظور از شفاعت، طلب عفو و مغفرت از لغزش‌ها و گناهان آن‌ها، و اسقاط عقوبت یا عذاب، و رستگاری به منافع می‌باشد. و این بیانی که در معنی شفاعت آوردیم نظریه و مذهب حق است.

و در این موضوع، دو فرقه مخالفت کرده‌اند: تفضیلیه و وعیدیه - به طوری که از آن‌ها حکایت شده - . فرقه اول گفته‌اند: شفاعت به دفع ضرر و زیان اختصاص دارد، و این‌که عقوبت از مؤمنین گنهکار ساقط می‌گردد جمعی از علمای ما نیز همین رأی را دارند.

و فرقه دوم معتقدند: شفاعت در جهت زیاد کردن منافع و پاداش‌ها برای اطاعت کنندگان و توبه گنندگان است نه معصیت‌کاران.

محقق طوسی - که خدا در جانش را عالی قرار دهد - گفته: حق آن است که شفاعت در هر دو - فزونی منفعت و اسقاط زیان و ضرر - صدق می‌کند، و قسم دوم آن برای پیغمبر ﷺ ثابت است که فرمود: شفاعت من برای اهل کبائر (گناهان بزرگ) از اتمم ذخیره است. می‌گویم: حق آن است که هر دو قسم شفاعت برای آن حضرت ﷺ ثابت است و تحقیق آن در نکته چهارم خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

دوم - اثبات شفاعت: در این که شفاعت امری ممکن است، از نظر عقل تردیدی نیست. و اما دلیل بر وقوع و تحقق یافتن آن - اضافه بر این که از ضروریات مذهب بلکه دین است چنان که مجلسی در کتاب حق الیقین تصریح کرده - قرآن و سنت و اجماع است که هریک به تنهایی برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند، کافی است.

از آیات قرآن: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۱؛ چه کسی جز به اجازه او در پیشگاهش شفاعت کند. ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^۲؛ مالک شفاعت نیستند مگر برای کسی که نزد خداوند عهده داشته باشد.

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^۳؛ در آن روز شفاعت سودی ندارد جز آن را که خداوند اذن داده و قول [و عقیده اش] را پسندیده باشد.

﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۴؛ شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدایش پسندیده باشد. ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ﴾^۵؛ و شفاعت نزد او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که اذن داده باشد.

و از اخبار: به حدّ تواتر است و ما به آوردن قسمتی از آنها که در مجلد سوم بحار نقل شده اکتفا می‌کنیم:

۱ - از پیغمبر اکرم ﷺ است که فرمود: برای هر پیغمبری دعایی هست که از درگاه الهی خواسته است، من دعایم را برای شفاعت اتمم روز قیامت نگهداشته‌ام.^۶

۲ - و از آن حضرت ﷺ است که فرمود: سه طایفه روز قیامت به شفاعت برمی‌خیزند، پس به آنها شفاعت داده می‌شود: پیغمبران، سپس علما و سپس شهدا.^۷

۲. سوره مریم، آیه ۸۷

۴. سوره انبیاء، آیه ۲۸

۶. بحار الانوار: ۳۴/۸

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵

۳. سوره طه، آیه ۱۰۹

۵. سوره سبأ، آیه ۲۳

۷. بحار الانوار: ۳۴/۸

۳- و از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هرکس به حوض من ایمان نیاورد خداوند او را بر حوضم وارد نسازد و هر آنکه به شفاعت من ایمان نیاورد، خداوند او را به شفاعت من نایل ننماید. سپس فرمود: البته شفاعتم برای اهل گناهان کبیره از ائمتّم می باشد، اما نیکوکاران بر آنها باکی نیست.^۱

می گویم: منظور از شفاعت در این حدیث: درخواست عفو و بخشش نسبت به بدکاران است نه این که شفاعت منحصر در آن باشد.

۴- و از آن حضرت علیه السلام مروی است که: من شفاعت کننده برای ائمتّم نزد پروردگارم در قیامت هستم.^۲

۵- و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: هرگاه در مقام محمود بپایزم، برای صاحبان کبیره از ائمتّم شفاعت می کنم. پس خداوند در حقّ آنها به من شفاعت می دهد، به خدا قسم درباره کسی که ذریه ام را اذیت کرده باشد شفاعت نکنم.^۳

۶- در حدیثی آمده: غلامی مربوط به همسر علی بن الحسین علیه السلام به نام ابوایمن بر حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای ابو جعفر مردم را فریب می دهید و می گوید: شفاعت محمد صلی الله علیه و آله! پس حضرت ابو جعفر علیه السلام غضبناک شد به طوری که صورتش متغیّر گشت. سپس فرمود: خدایت پیامرزد ای ابوایمن، آیا پاکی شکم و عفت فرجت، تو را مغرور ساخته! به خدا سوگند! اگر صحنه های ترسناک قیامت را ببینی محتاج شفاعت محمد صلی الله علیه و آله خواهی بود. وای بر تو! آیا جز برای کسی که آتش بر او واجب شده شفاعت می کند؟ آن گاه فرمود: هیچ کس از اولین و آخرین نیست مگر این که روز قیامت به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله محتاج باشد. پس از آن فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را شفاعت درباره اهلش می باشد، و برای ما شفاعت درباره شیعیانمان است، و برای شیعیانمان شفاعت در خاندانشان هست. آن گاه فرمود: و هرآینه مؤمن در حق همچون ربیع و مضر (دو قبیله پرجمعیت عرب) شفاعت خواهد کرد، و مؤمن حتی برای خادمش هم شفاعت می کند و می گوید: پروردگارا! حقّ خدمتم، او از گرما و سرما مرا حفظ می نمود.^۴

سوم - اشاره به شفعای روز قیامت: بدان که مقام شفاعت بزرگ از ویژگی های رسول خدا ﷺ می باشد. در خصال و غیر آن از آن حضرت آمده فرمود: پنج چیز به من داده شده که به احدی پیش از من داده نشده است: زمین برایم سجده گاه و پاکیزه شده، و به وسیله رعب یاری شدم، و غنیمت برایم حلال گردید، و جوامع کلم [سخنان کوتاه و پُر معنی]، و شفاعت به من داده شده است.^۱

و شفاعت دیگران، از شاخه های شفاعت بزرگ آن جناب است، زیرا که به آن متّهی می شود و از جمله شفیعان، امامان معصوم علیهم السلام می باشند - چنان که دانستی - و نیز روایاتی بر این معنی دلالت دارد.

از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾^۲؛ [کافران گویند:] پس برای ما نه شفیعانی هست و نه دوستان صمیمی. فرمود: شفیعان ائمه هستند و دوستان از مؤمنین.^۳ و درباره آیه شریفه: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۴؛ چه کسی نزد او شفاعت کند جز به اذن او. امام صادق علیه السلام فرمود: ما آن شفاعت کنندگان هستیم.

و از پیغمبر اکرم ﷺ آمده: تعداد شفیعان پنج است: قرآن، رَحِم، امانت، پیغمبر شما و خاندان پیغمبر شما.^۵

و از معاویه بن وهب روایت است که گفته: از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^۶ سخن نمی گویند مگر آن ها که پروردگار رحمان اجازه شان دهد و سخن صواب گویند. سؤال کردم. فرمود: به خدا قسم! ما هستیم کسانی که به آن ها اجازه داده شده و سخن صواب گویند. عرض کردم: فدایت شوم چه می گویند؟ فرمود: پروردگارمان را ثنا گوئیم و بر پیامبرمان ﷺ درود فرستیم و برای شیعیانمان شفاعت کنیم و خداوند ما را ردّ نمی کند.^۷

و از جمله شفیعان، ذریّه پیغمبر ﷺ می باشند. در امالی شیخ صدوق و بحار از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: چون روز قیامت شود خداوند اولین و آخرین را بر پهنه دشتی جمع گرداند، پس تاریکی شدیدی آنان را فرا می گیرد، ایشان به درگاه خداوند ضجّه و ناله می زنند و می گویند:

۱. خصال: ۱/۱۸۳.

۳. بحار الانوار: ۴۲/۸.

۵. بحار الانوار: ۴۳/۸.

۷. بحار الانوار: ۴۱/۸.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۰۰.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۶. سوره نبا، آیه ۳۸.

پروردگارا! این تاریکی را از ما دور گردان. پس عده‌ای می‌آیند که نور پیشاپیش آنان در حرکت است و زمین قیامت را روشن نموده است. اهل قیامت می‌گویند: اینان پیغمبران هستند. پس ندا از سوی خداوند می‌رسد که: اینان پیغمبر نیستند.

اهل جمع می‌گویند: پس این‌ها فرشتگان هستند. ندا از سوی خداوند می‌آید: این‌ها فرشتگان نیستند.

گویند: پس ایشان شهدا هستند. از سوی خداوند ندا می‌رسد: ایشان شهدا نیستند. می‌گویند: این‌ها کیستند؟ ندا می‌آید که از خودشان بپرسید کیستند. اهل جمع از آنان می‌پرسند: شما کیستید؟

می‌گویند: ما علویان هستیم، ما ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشیم، ما فرزندان علی ولی خدا هستیم. ماییم که به گرامی داشت پروردگار اختصاص یافته‌ایم، ایمن و بااطمینان هستیم. پس به آنان از سوی پروردگار -عزوجل- ندا می‌رسد که: دوستان و محبان و پیروانتان را شفاعت کنید. آنگاه شفاعت می‌نمایند.^۱

و از جمله شفیعیان، مؤمنین هستند که بعضی دلایل آن پیش‌تر گذشت، بعد از این نیز بعضی دلایل خواهد آمد. همچنین در بحار از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت آمده فرمود: فقرای از شیعیان علی و خاندان علی علیه السلام را پس از او سبک شمارید که هریک از آنان عده‌ای همچون قبایل ربیعه و مضر را شفاعت می‌کنند.^۲

و از جمله شفیعیان، علمای عامل می‌باشند. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: چون روز قیامت شود خداوند عالم و عابد را برانگیزد، پس هنگامی که در پیشگاه خداوند -عزوجل- می‌ایستند، به عابد گفته می‌شود، به سوی [رحمت] خدا روان شود. و به عالم می‌گویند: بایست و برای مردم شفاعت کن به پاداش این‌که آنان را نیکو تربیت کردی.^۳

و از جمله شفیعیان، زائران قبر امام حسین علیه السلام هستند.

در خصائص الحسین و غیر آن از سیف تمار از حضرت صادق علیه السلام آمده که فرمود: زیارت کننده قبر حسین علیه السلام روز قیامت برای صدهزار مرد شفاعت داده می‌شود که همه آنان آتش [دوزخ] واجب بوده است.

۱. بحار الانوار: ۳۶/۸.

۲. بحار الانوار: ۵۹/۸.

۳. بحار الانوار: ۵۹/۸.

و در بحار از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: روز قیامت آواز دهنده‌ای ندا می‌کند: شیعیان آل محمد علیهم السلام کجایند؟ پس عده‌ای که جز خدا کسی شمارششان نتواند کرد بپاخیزند و در یک سمت قرار می‌گیرند، آن‌گاه منادی ندا می‌کند: زوَّار قبر حسین علیه السلام کجایند؟ عده بسیاری بپاخیزند. به آنان گفته می‌شود: دست هر که را که دوست دارید بگیرید و آن‌ها را به بهشت ببرید. پس هر کدام دست هر که را که دوست دارد می‌گیرد به طوری که شخصی به یکی از ایشان می‌گوید: فلانی! آیا مرا نمی‌شناسی من همانم که فلان روز و فلان جا به احترام تو از جای برخاستم. پس او را داخل بهشت می‌نماید و از این کار جلوگیری نمی‌شود.^۱

چهارم - چه کسانی مستحق شفاعتند؟ بدان که - خداوند شفاعت شافعان را به من و تو روزی گرداند - جز اهل ایمان کسی شایستگی و استحقاق شفاعت ندارد، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۲؛ شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن‌که خدا پسندد. که در تفسیر البرهان و غیر آن از امام کاظم و امام رضا علیهم السلام آمده: یعنی شفاعت نکنند مگر برای آن‌که خداوند دینش را پسندیده است.^۳

اضافه بر این‌که خلاف این مطلب را در بین علمای امامیه ندیده‌ام، روایاتی نیز بر آن دلالت دارد:

در بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مؤمن برای رفیق خودش شفاعت می‌کند مگر این‌که ناصبی باشد، که اگر هر پیامبر مرسل و فرشته مقرب برای یک نفر ناصبی شفاعت کنند شفاعت داده نمی‌شوند.^۴

و در حدیث دیگری از آن حضرت است: همسایه برای همسایه‌اش و دوست برای دوستش شفاعت می‌کند، و چنانچه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل در حق یک ناصبی شفاعت کنند شفاعتشان پذیرفته نیست.^۵

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^۶؛ شفاعت ندارند مگر آن‌که نزد پروردگار رحمان پیمانی بسته باشد. فرمود:

۱. بحار الانوار: ۲۷/۱۰۱.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۳. البرهان: ۵۷/۳.

۴. بحار الانوار: ۴۱/۸.

۵. بحار الانوار: ۴۲/۸.

۶. سوره مریم، آیه ۸۷.

شفاعتشان پذیرفته نیست و شفاعت نمی شود برای آن ها، و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که نزد خداوند پیمانی بسته باشد، مگر برای کسی که به جهت ولایت امیر مؤمنان علی و امامان بعد از او علیهم السلام اجازه داده شود، که پیمان نزد خداوند همین است...^۱

و پُر واضح است که مؤمنین دو دسته هستند: یکی صالحان و اطاعت کنندگان و دیگر معصیت کاران. حال این سؤال پیش می آید که آیا شفاعت شامل حال نیکوکاران و معصیت کاران هر دو می شود یا اختصاص به نیکوکاران یا معصیت کاران دارد؟ چند قول است، و حق همان قول اول است، یعنی شمول و فراگیری شفاعت نسبت به هر دو طایفه نیکوکاران و معصیت کاران، نسبت به نیکوکاران، شفاعت موجب زیاد شدن ثواب و بالا رفتن درجات است و نسبت به معصیت کاران، مایه رهایی از عقوبت و دفع ضررها یا به اضافه رستگاری به منافع. دلیل بر این - گذشته از آن که شفاعت بر هر دو نوع صادق است - چند روایت است از جمله:

۱ - ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی ضمن حدیثی طولانی از امام محمد باقر علیه السلام آورده که فرمود: قرآن صاحب خود را به پیشگاه پروردگار متعال می برد و می گوید: پروردگارا! بنده تو است، و تو بهتر از همه علم به او داری، او پیوسته مرا مواظبت می کرد، به خاطر من دشمنی می نمود، و در راه من دوست می داشت، و در راه من دشمنی می ورزید. پس خداوند - عزوجل - می فرماید: بنده مرا به بهشت وارد کنید و از جامه های بهشت بر او بپوشانید، و تاجی بر سرش قرار دهید، هنگامی که این امور را برایش فراهم سازند بر قرآن عرضه شود، به قرآن می گویند: آیا راضی شدی به آنچه نسبت به دوستت انجام شد؟ می گوید: پروردگارا من این را برای او اندک می بینم، پس به تمام خیر او را فزونی بخش.

آن گاه خداوند - عزوجل - می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که امروز پنج چیز - با فزونی - برای او و کسانی که در مرتبه او هستند هدیه می کنم: ایشان جوانانی باشند که پیر نشوند، و سالم بمانند که بیمار نگردند، و بی نیازی که فقیر نشوند، و خوشحالانی که محزون نگردند، و زندگانی که هیچ نمیرند. سپس امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى﴾؛^۲ و جز آن مرگ نخستین دیگر هیچ طعم مرگ را نچشند. این حدیث در وقوع شفاعت با درخواست برداشتن عقاب و فزونی ثواب، نص است [که تأویل و توجیه در آن راه ندارد].

۲- از روایت ابویمن - که در نکته دوم گذشت که: «هیچ کس از اولین و آخرین نیست مگر این که روز قیامت نیازمند شفاعت محمد ﷺ است» - نیز این استفاده می شود که همه مؤمنین - حتی اطاعت کنندگان - بلکه پیغمبران گذشته و صالحان از امت های پیشین نیز محتاج به شفاعت رسول اکرم ﷺ می باشند، چون عبارت حدیث عام است و همه را شامل می شود. البته معلوم است که نیاز صلحا به شفاعت آن حضرت نه برای برداشته شدن عذاب است چون زمینه و جایی برای عذاب آنان نیست، بلکه این شفاعت برای بالا رفتن درجات و فزونی عنایات است. در تقویت این روایت، خبری است که در بحار از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هیچ احدی از اولین و آخرین نیست مگر این که روز قیامت، محتاج شفاعت محمد ﷺ است.^۱

۳- در بحار و البرهان از عیاشی از عیص بن القاسم از حضرت امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود: روز قیامت جن و انس در یک دشت بازداشت می شوند، و چون توقفشان به طول می انجامد درخواست شفاعت می کنند، پس به هم می گویند: به سوی چه کسی برویم؟ آن گاه به نزد نوح علیه السلام می آیند و از او تقاضای شفاعت می نمایند، می گوید: «هیهات قد رُفِعَتْ حاجتی»؛ دور است [من] حاجتم را به دیگری وا گذاشتم. پس اهل محشر به هم گویند: نزد چه کسی برویم؟ گفته می شود که: نزد ابراهیم علیه السلام. پس به سوی او می روند و درخواست شفاعت می کنند. می گوید: دور است، حاجتم بالا رفته. باز به هم می گویند: نزد چه کسی برویم؟ گفته می شود: نزد موسی علیه السلام. به موسی مراجعه می کنند و از او شفاعت می خواهند، می گوید: هیهات! حاجتم بالا رفته. بار دیگر به هم گویند: به سوی چه کسی برویم؟ گفته شود: نزد عیسی علیه السلام. بروید، نزد وی می روند و تقاضای شفاعت می کنند. می گوید: هیهات، حاجتم بالا رفته. پس [از هم] می پرسند: به سوی چه کسی برویم؟ گفته شود: نزد محمد ﷺ. آن گاه نزد آن حضرت روند و خواستار شفاعت شوند. پس آن جناب با اطمینان بپاخیزد تا در بهشت رود، حلقه در را می گیرد و آن را می کوید. گفته می شود: این کیست؟ جواب آید که: این احمد است، پس خوش آمد گویند و درب را باز کنند.

چون به بهشت نظر افکند به سجده افتد و پروردگار خود را به عظمت تمجید کند. فرشته ای می آید و می گوید: سرت را بردار و حاجت بخواه که عطا می شوی، شفاعت کن که شفاعت پذیرفته است. پس برمی خیزد و ساعتی در بهشت راه می رود، سپس به سجده می افتد و

پروردگار را به مجد و عظمت می خواند، که فرشته ای به نزدش می آید و می گوید: سر بردار و حاجت بخواه که به تو عطا می شود، و شفاعت کن که شفاعت پذیرفته است. پس برمی خیزد و هیچ چیزی درخواست نکند مگر این که خداوند به او عطا نماید.^۱

مجلسی رحمته الله گفته: «قَدْ رُفِعَتْ حَاجَتِي»؛ حاجتم بالا رفته، یعنی: به سوی دیگری. خلاصه این که من نیز از غیر خودم شفاعت می خواهم پس نمی توانم شما را شفاعت کنم.

می گویم: بدون تردید نیاز آن ها به غیر خودشان به خاطر نجاتشان از عذاب نیست زیرا که آن ها معصومند، و عملی که مقتضی عذاب باشد از آن ها سر نزده، بلکه نیازشان به جهت رسیدن به درجات برجسته ای است که به آن ها نمی رسند مگر به واسطه کسی که مقامش از آن ها بالاتر است یعنی محمد و خاندان معصوم او -صلی الله علیه و علیهم -.

اگر بگوئید: این حدیث و نظایر آن با آنچه گذشت که پیغمبران از جمله شفعی روز قیامت هستند، منافات دارد.

می گویم: منافاتی بین این دو نیست، چون مانعی ندارد که آن ها به برکت مافوق خودشان به درجات و منافی برسند، و مادون آن ها به برکت ایشان به درجات و منافی نایل گردند و به شفاعتشان عذاب از آنان ساقط گردد - چنان که شفاعت امامان برای مؤمنین و شفاعت مؤمنین برای خانواده هایشان اشاره گردید -.

و در بیان چگونگی شفاعت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام برای شیعیان و دوستان خود و شفاعت آنان برای دوستانشان مطالبی خواهد آمد که این استبعاد را برطرف می سازد.

۴ - در ثانی از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: دو مؤمنی که در راه خدا با هم بوده اند در بهشت یکی از آن ها درجه اش بالاتر از دیگری می شود، پس عرضه می دارد: خدایا! این برادر و هم صحبت من است که مرا به اطاعت تو امر می کرد و به ترک گناهم سوق می داد و به آنچه نزد تو هست ترغیب می نمود، پس بین من و او در این درجه جمع کن. آنگاه خداوند آن دو را در آن درجه قرار می دهد.

۵ - در دارالسلام به نقل از کافی از امیر المؤمنین علیه السلام روایتی منقول است که در آن آمده: ... دو رفیق مؤمنی که در زندگیشان در راه اطاعت خداوند تبارک و تعالی با هم دوستی کرده و به خاطر آن از خودگذشتگی هایی داشته اند یکی از آن ها پیش از دیگری می میرد. پس خداوند متعال

منزلگاه او را در بهشت به وی می‌نمایاند. او برای دوستش شفاعت می‌کند و می‌گوید: دوست من، فلانی مرا به طاعت تو امر می‌کرد و در انجام آن یاری‌ام می‌نمود و از معصیت تو مرا نهی می‌کرد. خدایا! او را بر آنچه از هدایت می‌پسندی پایدار گردان تا آنچه به من نمایاندی به او نیز بنمایانی. پس خداوند درخواستش را اجابت می‌کند تا این‌که در پیشگاه خداوند -عزوجل- یکدیگر را ملاقات کنند، هریک به دوستش بگوید: خداوند تو را از دوستی‌ات خیری عطا فرماید که مرا به طاعت خدا امر می‌کردی و از معصیت او نهی می‌نمودی....

این روایات دلالت می‌کند که شفاعت شافعان برای افراد صالح از مؤمنین به منظور افزایش ثواب واقع می‌شود، هم‌چنان‌که شفاعت برای معصیت‌کاران واقع می‌گردد، به علاوه قائلین به اختصاص شفاعت به درخواست اسقاط عذاب، لازم است که قائل شوند به این‌که: در حق غاصبان نیز طلب ثواب باید باشد، به توضیح این‌که: هرکس قائل است که نجات معصیت‌کاران از آتش جهنم به شفاعت شافعان حاصل می‌شود، همچنین قائل است که به سبب آن شفاعت داخل بهشت می‌گردند، که اگر شفاعت فقط طلب برداشتن عقوبت بود می‌بایست گفته شود: هرکس برایش شفاعت گردد نه داخل بهشت می‌گردد و نه جهنم، چون زمینه بهشت رفتن برایش نیست و شفاعت مانع از افتادنش به جهنم است.

ممکن است مناقشه بشود به این‌که: سبب داخل شدن به بهشت، ایمان است و وقتی عقاب بر اثر شفاعت برداشته شد دیگر مقتضی تحقق می‌یابد، پس شفاعت برای طلب ثواب نیست. به این مناقشه به دو وجه می‌توان پاسخ داد:

وجه اول: این‌که بعضی از روایات صراحت دارد که داخل شدن به بهشت نیز با شفاعت است، چنان‌که در امالی و بحار از رسول خدا ﷺ آمده که فرمود: هر آن زن که شبانه روز پنج نماز بخواند، و ماه رمضان روزه بگیرد، و حج بیت الله الحرام را بجای آورد، و زکات مالش را بپردازد، و شوهرش را اطاعت کند، و بعد از من از علی پیروی نماید، به شفاعت دخترم فاطمه علیها السلام داخل بهشت می‌شود.^۱

و در بحار در حدیث شفاعت فاطمه علیها السلام و دوستانش آمده؛ پس خداوند می‌گوید: ای دوستان من! بازگردید و بنگرید هرکه به محبت فاطمه علیها السلام شما را دوست داشته، و هر آن‌که شما را به

خاطر محبت فاطمه علیها السلام غذا داده، و هرکه به محبت فاطمه علیها السلام شما را پوشانیده، و هرکه در راه محبت فاطمه علیها السلام جرعه‌ای نوشانیده، هرکس به راه محبت فاطمه غیبتی از شما رد کرده، دستش را بگیرد و او را داخل بهشت نماید...^۱

و در حدیث دیگری از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام است که فرمود: مؤمن برای همسایه‌اش شفاعت می‌کند در حالی که هیچ حسنه ندارد. عرضه می‌دارد: پروردگارا! همسایه من آزارها را از من دفع می‌کرد. پس در حق او شفاعت داده می‌شود، خدای تبارک و تعالی فرماید: من پروردگار توام و در پاداش دادن به او شایسته‌تر من هستم. پس او را داخل بهشت گرداند و حال آنکه برای او حسنه‌ای نیست، و کم‌ترین مؤمنین از حیث شفاعت، برای سی تن شفاعت می‌کند، در این هنگام اهل آتش می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾^۲؛ پس برای ما شفاعت کنندگان و یا دوستان صمیمی نیست.^۳

و در بحار و البرهان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: چون مردم روز قیامت محشور شوند، آواز دهنده‌ای مرا ندا کند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! خداوند -جل اسم- برای تو جزا دادن به دوستان و دوستان اهل بیت که در راه تو به آن‌ها دوستی ورزیده و به خاطر تو به طرفداری از آن‌ها با دشمنانشان دشمنی کرده‌اند، پاداش دادن به این‌ها را به دست تو قرار داده، پس تو به آنچه می‌خواهی به ایشان پاداش ده. آن‌گاه می‌گویم: پروردگارا! بهشت. سپس هرکجای بهشت که بخواهم آن‌ها را جای دهم، و آن مقام محمودی است که به آن وعده شده‌ام.^۴

وجه دوم: درست است که اخبار دلالت دارد که ایمان سبب داخل شدن به بهشت می‌شود، و ثواب بر ایمان مترتب است، ولی نه این‌که بی‌واسطه و سبب باشد. پس شاید مقصود از این اخبار آن است که هرکس مؤمن نباشد داخل بهشت نمی‌شود، اما این‌که احتیاج به شفاعت ندارد، دلیلی بر اثباتش نیست.

نتیجه این‌که: هر دو قسم شفاعت محقق و ثابت است، و اشکال رفع گردید.

گفتنی است که خداوند تعالی برای تحقیق این مطلب به برکت خاندان پیغمبر اهل ذکر علیهم السلام مرا توفیق داد، با این‌که کلام بزرگانی که گفته‌هایشان را دیده‌ام از تشریح آن خالی است.

اما کسانی که شفاعت را در طلب فزونی ثواب برای اهل طاعت منحصر دانسته‌اند به ظواهر

۲. سوره شعراء، آیه ۱۰۰.

۴. بحار الانوار: ۳۹/۸.

۱. بحار الانوار: ۵۲/۸.

۳. بحار الانوار: ۵۶/۸.

بعضی از آیات استدلال کرده‌اند، از جمله: ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حِمٍّ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾^۱؛ برای ستمگران هیچ دوستی نیست و شفاعت کننده‌ای که اطاعت شود هم ندارند. و معصیت‌کار ستمگر است: ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۲؛ برای ستمگران یارانی نیست. ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾^۳؛ پس شفاعت شافعان سودی به حال آنان ندارد.

و جواب از همه این‌ها این‌که: منظور از ظالمین و ستمگران در این آیات و امثال این‌ها کفار و ناصبیان و کسانی که امامان برحق را از مقاماتی که خداوند متعال برای آنان قرار داده پایین‌تر دانسته و دیگران را بر ایشان مقدم داشته‌اند، و کسانی که در حال جهل به امام زمانشان می‌میرند و نظایر این‌ها می‌باشد، که سرانجام امرشان به عدم ایمان منتهی می‌شود. و دلیل بر این معنی - علاوه بر آنچه گذشت و خواهد آمد - اخبار بسیار بلکه متواتری است که این‌جا جای ذکر آن‌ها نیست، و مقتضای جمع بین ادله نیز همین است.

و اما آنان که شفاعت را در خصوص درخواست اسقاط عقوبت از مستحقین آن می‌دانند به دو امر استدلال و استناد کرده‌اند:

اول؛ گفته‌اند: اگر شفاعت فقط در فزونی ثواب باشد ابطال می‌کند. و می‌توان از این استدلال جواب داد به این‌که: ما قبول نداریم که تلازمی در مقدم و تالی یاد شده باشد. چون شفاعت را چنین معنی کردیم که شخص از کسی که مافوق او است خیر و نیکی را برای پایین‌تر از خودش درخواست کند. حال آن‌که در این‌جا شفاعت، مطلق طلب فزونی معنی شده، و این مغالطه واضحی است.

حاصل این‌که: مطلب ما نظیر عنوان طلب است که افراد و اقسام مختلفی دارد، یکی امر و فرمان، و یکی سؤال، و یکی استدعا، که اگر طلب از مافوق به پایین‌تر باشد آن را امر می‌نامند، و اگر پایین‌تر از مافوق چیزی طلب کند آن را سؤال خوانند، و اگر از مساوی چیزی طلب کرده آن را استدعا گویند. مطلب ما هم همین‌طور است، اگر طلب منفعت و ثواب از شخصی برای پایین‌تر از خودش باشد شفاعت است - مانند شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فزونی ثواب‌ها و بالا رفتن درجات را برای امت خود بخواد - و هرگاه این طلب از پایین‌تر و برای شخص بالاتر شد دعا می‌شود مثل صلوات و درود فرستادن امت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعا‌های آنان برای آن حضرت.

۱. سوره غافر، آیه ۱۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۰.

۳. سوره مدثر، آیه ۴۸.

دوم: استدلال دوم اینها احادیثی است که بر اختصاص شفاعت به گنهکاران دلالت دارد از جمله: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شفاعت من برای اهل کبائر از ائمتّم ذخیره است. و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: شفاعت من برای کسانی از ائمتّم می باشد که گناهان کبیره مرتکب شده اند و اما نیکوکاران پس بر آنها باکی نیست. و همچنین از آن حضرت آمده: و اما شفاعت من در صاحبان کبائر (گناهان بزرگ) - به استثنای شرک و ظلم - می باشد.

جواب از این استدلال این که: منظور از این روایات بیان مصداق بارزتر و قسمت کامل تر شفاعت است نه منحصر کردن شفاعت در یکی از دو قسم، و شاهد بر آن دلایلی است که قبلاً آوردیم.

چند فایده

فایده اول: شفاعتی که شامل کفار نمی شود در رهایی آنها از آتش است، اما در جهت تخفیف عذاب ظاهراً از بعضی روایات برمی آید که شامل حالشان می شود. در بحار از حنّان است که امام باقر علیه السلام فرمود: از آنها (کافران) چیزی نخواهید که بر ما تکلیف می آورید که روز قیامت حوائجشان را برآوریم.^۱

و نیز به سند دیگری از آن حضرت است که فرمود: از آنها حوائجی نخواهید [به آنها در کاری مراجعه نکنید] که روز قیامت وسیله آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله می شوید.^۲

می گویم: این مطلب شواهد متعددی هم در اخبار دارد مانند آنچه در این باره وارد شده که محبت ائمه اطهار علیهم السلام برای هر کسی حتی کفار سودمند است.

اگر بگویید: این سخن منافات دارد با آنچه بعضی از آیات می گوید، مانند: ﴿لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْتَظَرُونَ﴾^۳؛ نه عذاب از آنها تخفیف می شود و نه مهلت به آنها داده می شود.

می گویم: به یکی از دو وجه می توان بین این دو معنی را جمع کرد:

یک: این که منظور از تخفیفی که بر آنها ممنوع است تخفیف زمانی است که قسمتی از اوقات عذاب از آنها برداشته شود، به دلیل فرموده خداوند در سوره مؤمن: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفَّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ﴾^۴؛ و کافران به خازنان جهنّم گویند از خداوند بخواهید که روزی، عذاب را بر ما تخفیف دهد. و این منافات ندارد که عذاب بعضی از آنها از لحاظ چگونگی سبک گردد.

۱. بحار الانوار: ۵۵/۸.

۲. بحار الانوار: ۵۵/۸.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۲.

۴. سوره مؤمن، آیه ۴۹.

دو: این که عدم تخفیف عذاب را درباره کسی بدانیم که شفاعت کننده‌ای در این جهت نداشته باشد. والله العالم.

فایده دوم: فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله که: پنج چیز به من داده شد که به احدی از پیغمبران پیش از من داده نشده... به ظاهر دلالت می‌کند که شفاعت از ویژگی‌های آن حضرت است، و این منافات دارد با آن روایاتی که دلالت می‌کند شافعان بسیاری روز قیامت هستند، و می‌توان بین این دو قسم روایات را به چند وجه جمع کرد:

اول: این که منظور از اعطاء شفاعت به آن حضرت - به طور خصوص - وعده و اجازه شفاعت در دنیا باشد، که به پیغمبران و شافعان دیگر این وعده و اجازه داده نشده. شاهد بر این وجه در تفسیر قمی درباره آیه شریفه: ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾^۱؛ و شفاعت سود نمی‌بخشد مگر برای کسی که خداوند به او اجازه داده باشد. فرموده: هیچ یک از انبیا و رسولان الهی روز قیامت شفاعت نمی‌کنند تا این که خداوند اجازه دهد، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند پیش از روز قیامت به او اجازه شفاعت داده، و شفاعت برای او است و برای امامان از اولاد او، بعد از آن برای پیامبران علیهم السلام.

دوم: این که منظور شفاعت عام و فراگیر باشد که هیچ یک از اولین و آخرین نیست مگر این که به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله احتیاج دارد - چنان که در حدیث گذشت - و دیگران برای قوم و عشیره یا طایفه مخصوصی شفاعت می‌کنند، پس شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اعم و اتم شفاعت‌ها است چون همه خلایق به آن نیاز دارند، و آن حضرت به کسی جز خالق متعال نیاز ندارد.

سوم: این که شفاعت جایز نیست مگر پس از آن که خداوند اذن و اجازه دهد. خداوند فرموده: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۲؛ چه کسی نزد او شفاعت می‌کند مگر به اجازه او. و نیز فرموده: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾^۳؛ هیچ شفاعت کننده‌ای نیست مگر پس از اجازه او. و فرموده: ﴿إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾^۴؛ مگر آن را که پروردگار رحمان اجازه داده باشد. و فرموده: ﴿إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾^۵؛ مگر پس از آن که به هر کس که بخواهد، خداوند اذن فرماید و رضا دهد.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۱. سوره سبأ، آیه ۲۳.

۴. سوره نبا، آیه ۳۸.

۳. سوره یونس، آیه ۳.

۵. سوره نجم، آیه ۲۶.

و فرموده: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ﴾^۱؛ در گفتن، از او (خداوند) پیشی نمی گیرند.

بنابراین ممکن است اجازه خداوند متعال برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد - چنان که در خبر عیص که پیش تر گذشت و اخبار دیگری این معنی وارد است - و شفاعت سایر شافعان به اجازه آن حضرت انجام گردد. پس تمام شفاعت ها به شفاعت آن حضرت برمی گردد و از شاخه های این شفاعت کلی و بزرگ ترین شفاعت می باشد. و غرض از سوق دادن خلائق در وهله اول به پیغمبران دیگر - به طوری که در خبر عیص و اخبار دیگری آمده - اظهار شأن و عظمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله برای تمام اهل محشر در روز قیامت است.

فایده سوم: در بخش چهارم کتاب - حرف شین - حدیثی از طریق عامه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذشت که در بیان مناصب امامان آمده: ... و مهدی شفاعت کننده آن ها است روز قیامت، آن گاه که خداوند اجازه نمی دهد مگر به کسی که بخواهد و رضا دهد.

در همان جا گفتیم که سر اختصاص دادن شفاعت به مولای ما حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - آن است که کسی از شافعان در حق منکر صاحب الامر علیه السلام شفاعت نمی کند هر چند به کسانی که پیش از آن حضرت بوده اند [پیغمبر و امامان علیهم السلام] اعتقاد و اقرار داشته باشد، پس در حقیقت شفاعت مربوط به اعتقاد به امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - می شود.

پنجم - دعا کردن برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - مایه رستگاری به شفاعت آن حضرت است: بیان این مطلب: برای رستگاری به شفاعت شافعان روز قیامت لازم است رابطه ای میان شفاعت کننده و مشفوع له در دنیا بوده باشد، مثل این که خدمت یا کمک یا برآوردن حاجت یا دعا کردن یا اظهار محبت خالصانه یا دفع اذیت نسبت به وی انجام گردد، چنان که در حدیث شفاعت مؤمنین در ابتدای بخش چهارم این مطلب دانسته شد، و نیز در حدیث شفاعت مؤمن - که در نکته دوم گذشت - و در حدیث شفاعت زائر امام حسین علیه السلام - در نکته سوم - دلالت بر این معنی هست. به اضافه روایات بسیاری که بر این امر دلالت می کند، از جمله:

در بحار، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: خداوند نسبت به بندگان مهربان است و از جمله مهربانی هایی که در حق آن ها دارد این که صد رحمت خلق

کرده و یک رحمت را در میان تمامی خلایق قرار داده که به سبب آن مردم بر یکدیگر رحم آرند و به آن، مادر فرزندش را رحم کند و مادرهای حیوانات بر فرزندانسان مهر ورزند، پس چون روز قیامت شود این رحمت را به نود و نه رحمت دیگر بیفزاید و به آن، اُمّت محمد ﷺ را رحم کند و به آن‌ها در حقّ هر کس که بخواهند - از اهل آیین اسلام - شفاعت دهد، تا جایی که یک نفر نزد مؤمن شیعه می‌آید و می‌گوید: برای من شفاعت کن. می‌گوید: چه حقّی بر من داری؟ جواب می‌دهد: یک روز به تو آب نوشاندم. پس یادش می‌آید و درباره‌اش شفاعت می‌کند. و یکی دیگر می‌آید می‌گوید: در یک روز گرم ساعتی از سایه دیوار من استفاده کردی. پس برایش شفاعت می‌نماید، و پیوسته شفاعت می‌کند تا این‌که درباره همسایگان و دوستان و آشنایانش شفاعت می‌نماید. مؤمن از آنچه شما گمان می‌کنید نزد خدا گرامی‌تر است.^۱

و نیز از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: به درستی که مؤمن از شما روز قیامت، مردی را که در دنیا با او آشنا بوده از کنارش می‌گذرانند؛ در حالی که امر شده که به آتشش ببرند، فرشته او را می‌برد، او به این مؤمن می‌گوید: به فریادم برس که در دنیا به تو نیکی می‌کردم و در حوائجی که به من رجوع می‌کردی یاریت می‌نمودم، آیا امروز پاداشی برای من داری؟ پس مؤمن به فرشته گماشته او می‌گوید: او را رها کن. امام صادق علیه السلام فرمود: پس خداوند سخن مؤمن را می‌شنود، به آن فرشته امر می‌کند که فرمان مؤمن را بپذیرد، و آن شخص را آزاد می‌سازد.^۲

می‌گویم: وقتی وضع مؤمن با کسی که رابطه جزئی با او دارد چنین باشد، بدون تردید مولای ما حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - شفاعت می‌کند در حقّ کسی که پیوسته برای آن حضرت دعا نماید، و او را روز قیامت در عذاب رها نمی‌سازد، زیرا که دعا از روابط مهم و ریسمان‌های محکم است که نشانه محبّت و مایه مسرّت و از اقسام یاری و انواع خدمت آن حضرت است.^۳

۱. بحار الانوار: ۴۴/۸.

۲. بحار الانوار: ۴۱/۸.

۳. در مکرمات سی و دوم وجه رستگاری دعاکننده به شفاعت آن حضرت و شفاعت پدرانش به وجه و استدلال دیگری خواهد آمد. حاصل اینکه در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَعَلَى الْأَعْزَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلَامَ رَسُولِهِمْ﴾، آمده که مراد از رجال، امامان علیهم السلام می‌باشند، و آنان یاران خود را می‌شناسند و برایشان شفاعت می‌کنند. به ضمیمه بحث و اثبات اینکه دعا از اقسام یاری کردن امام است. از این دو مقدمه به این نتیجه می‌رسیم که دعاکننده، ناصر امام است و امام برای ناصر خود شفاعت می‌کند، پس برای دعاکننده نیز شفاعت خواهد نمود. ان شاء الله تعالی. (مؤلف)

خداوند توفیق دعا برای تعجیل فرج آن حضرت و رستگاری به شفاعتش را به ما عنایت فرماید.

۱۲- رستگاری به شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نایل شدن به شفاعت بزرگ

دلیل بر این معنی - اضافه بر آنچه تاکنون گذشت زیرا که توسل به امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - در حقیقت توسل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است - روایتی است که رئیس المحدثین در خصال آورده به سند خود از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از امیر مؤمنان علی علیه السلام که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار طایفه اند در روز قیامت من شفیع آنان هستم، هرچند که با گناهان اهل زمین بر من وارد شوند: کمک کننده به خاندانم، و برآورنده حوائج آنها هنگامی که به او ناچار شوند، و دوست دارنده آنها به دل و زبان، و دفاع کننده از آنها با دست خودش.^۱

و علامه حلی رحمته الله از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرسلاً آورده که فرمود: من برای چهار گروه شفاعت می کنم هرچند که با گناهان اهل دنیا بیایند: مردی که ذریه ام را یاری کرده باشد، و مردی که مال خودش را هنگام سختی به ذریه ام بذل نماید، و مردی که ذریه مرا با زبان و دل دوست بدارد، و مردی که در نیازهای ذریه ام اهتمام ورزد هنگامی که رانده و فراری شوند.^۲

و در بحار به سند خود از حضرت رضا علیه السلام از پدران طاهربخش از امیر المؤمنین علیه السلام آورده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چهار تن را من روز قیامت شفاعت کنم: آنکه ذریه ام را گرامی بدارد، و آنکه حوائج آنان را برآورده سازد، و کسی که در هنگام اضطرارشان به او در انجام امورشان اهتمام ورزد، و آنکه با قلب و زبان، آنان را دوست بدارد.^۳

می گویم: مخفی نماند که سه عنوان از اینها بر دعا برای تعجیل فرج مولی صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - صدق می کند، زیرا که نوعی از یاری کردن، و محبت زبانی، و برآوردن حاجت است، چنانکه بیان آن خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

و از اموری که بر این مقصود دلالت می کند از علامه حلی در توصیه هایش به فرزندش آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه روز قیامت شود، آواز دهنده ای ندا می کند: ای خلاق! ساکت و آرام باشید که محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن می گوید، پس همه خلاق ساکت و آرام می شوند، و

پیغمبر ﷺ بپاخیزد و فرماید: ای گروه خلائق! هرکه را نزد من احسان یا منت یا نیکی هست برخیزد تا او را پاداش دهیم. می‌گویند: پدران و مادرانمان قربانت، کدام احسان یا منت یا نیکی، بلکه همه احسان‌ها و منت‌ها و نیکی‌ها برای خدا و رسول او ﷺ است بر تمام خلائق. می‌فرماید: آری، هرآن‌که یکی از خاندان مرا پناه داده، یا به آن‌ها نیکی کرده یا از برهنگی پوشانده یا گرسنه‌شان را سیر نموده، برخیزد تا او را پاداش دهم.

آن‌گاه عده‌ای که از این کارها انجام داده‌اند بر می‌خیزند، پس از سوی خداوند ندا می‌رسد: ای محمد؛ ای حبیب من! پاداش آن‌ها را به عهده خودت قرار دادم، هر جای بهشت که بخواهی آن‌ها را منزل ده، پس آن‌ها را در وسیله منزل می‌دهد به طوری که از محمد و اهل بیت او - صلوات الله علیهم اجمعین - در پرده نخواهند بود.^۱

می‌گویم: بدون تردید دعای خیر از اقسام نیکی است، پس بر اثر آن، دعاکننده استحقاق شفاعت رسول اکرم ﷺ را روز محشر خواهد یافت، و این حدیث نیز بر فزونی ثواب به شفاعت دلالت دارد هم‌چنان که در رفع عقاب ثابت است.

و از دلایل دیگر نیز روایتی است که صدوق در امالی خود از امام باقر (ع) از پدرانش از رسول خدا ﷺ آورده که فرمود: هرکس می‌خواهد به من توسل جوید و نزد من حقی داشته باشد که به آن برای او روز قیامت شفاعت کنم، باید با خاندانم پیوند متّصلی داشته باشد، و آنان را خرسند نماید.^۲

می‌گویم: شکی در این نیست که اهل بیت (ع) همگی با دعا کردن برای تعجیل فرج حضرت حجت بن الحسن (ع) خرسند می‌شوند، بلکه ممکن است از اقسام پیوند با آنان نیز باشد. (دقت کنید)

۱۳ - وسیله به سوی خداوند متعال

خدای - عزّوجلّ - فرمان داده که به سوی او وسیله گرفته شود آن‌جا که فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۳؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی یشه کنید و به سوی او وسیله بگیرید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید. در این آیه سه

۲. امالی صدوق: ۳۱۰، المجلس السّتون - چاپ بیروت -

۱. المنتهی: ۵۴۴/۱.

۳. سوره مائده، آیه ۳۵.

چیز سبب رستگاری و نجات معرفی شده که هر سه در دعا برای حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - جمع است، زیرا که اولین مراتب تقوی ایمان است و بدون تردید دعا برای آن حضرت نشانه ایمان و سبب کمال آن است، و نیز از اقسام جهاد با زبان است، همچنین وسیله به سوی پروردگار رحمان می باشد که به دو وجه توضیح داده می شود:

اول: معنی وسیله - به طوری که در مجمع البیان آمده^۱ - رشته ارتباط و نزدیک شدن است، و شکی در این نیست که این دعا رشته ارتباط و نزدیک شدن به خداوند متعال است، همچون سایر عبادت ها که با آنها قرب و نزدیکی حاصل می شود، و البته این دعا از مهم ترین وسایل تقرّب و نزدیک ترین راه های ارتباط و ارزنده ترین آنها است، چنان که در این کتاب به یاری پروردگار معلوم خواهد شد.

دوم: این که منظور از وسیله - به طور خصوص در آیه شریفه - همان امام علیه السلام است، چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی درباره این آیه آمده که فرمود: به وسیله امام به او تقرّب جوید.^۲ که ظاهراً این گفته مستند به روایت از امام علیه السلام است.

و در البرهان از امیر مؤمنان علی علیه السلام آورده که در مورد آیه: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» فرمود: من وسیله او هستم.^۳

و در مرآة الانوار از کتاب الواحده از طارق بن شهاب است که گفت: در حدیثی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: امامان از آل محمد علیهم السلام وسیله به سوی خداوند و رشته اتصال به عفو و گذشت او هستند.^۴

و نیز از کتاب ریاض الجنان از جابر نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که فضیلت خود و امامان را بیان می کرد فرمود: ما وسیله به سوی خدا هستیم.^۵ و در بعضی از زیارت ها آمده: و آنان را وسیله به سوی رضوانت قرار دادی.

و در دعای ندبه است: و آنان را مایه رسیدن به قرب خویش و وسیله به سوی رضوانت ساختی. و در دعای سید العابدین علیه السلام روز عرفه می خوانیم: و آنان را وسیله به سوی خود و راه به سوی بهشت خویش قرار دادی.^۶

۱. مجمع البیان: ۱۸۹/۳.

۲. تفسیر قمی: ۱۶۸/۱.

۳. البرهان: ۴۶۹/۱.

۴. مرآة الانوار: ۳۳۱.

۵. مرآة الانوار: ۳۳۱.

۶. صحیفه سجاده، دعای ۴۷.

از این‌ها به دست آمد که منظور از وسیله همان امام است، بنابراین وسیله برگرفتن به سوی خداوند، انجام دادن اموری است که مایه رضایت و نزدیکی به درگاه آن حضرت است، و چون خداوند -عزوجل- برای هر قوم هدایت‌کننده‌ای و برای هر امت امامی قرار داده چنان‌که فرموده: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱؛ و برای هر قوم هدایت‌کننده‌ای هست. امام علیه السلام را وسیله‌ای برای آنان به سوی خویش تعیین کرده. پس بر هر قومی لازم است هادی و وسیله خود را بشناسند و هر آنچه موجب نزدیک شدن به او و مایه رضایتش هست انجام دهند، زیرا که بدون شناخت او تقرب سودی ندارد. از همین روی در حدیثی که مورد قبول شیعه و سنی است از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲؛ هرکس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.

بنابراین آن‌که امام زمانش را نشناخته باشد، مثل کسی است که هیچ یک از امامان را نشناخته باشد، و دلیل بر این معنی روایات متواتری است که بعضی از آن‌ها را می‌آوریم.

در مرآة الانوار و غیر آن از امام صادق علیه السلام آمده فرمود: امام حسین علیه السلام بر اصحاب خود بیرون آمد و فرمود: ای مردم! خداوند -عزوجل- بندگان را نیافرید مگر برای این‌که معرفت یابند، پس اگر او را شناختند و عبادت کردند از عبادت غیر او بی‌نیاز شوند. مردی به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! پدر و مادرم به فدایت! معرفت خدا چیست؟ فرمود: در هر زمان شناخت خداوند به شناختن امامی است که بر مردم اطاعتش واجب است.^۳

آنگاه مؤلف کتاب از استادش علامه مجلسی حکایت کرده که در بحار گفته است: به این جهت معرفت خداوند به معرفت امام علیه السلام تفسیر شده که معرفت الله جز از ناحیه امام حاصل نمی‌شود. و یا این‌که: بهره گرفتن از معرفت الهی مشروط به معرفت امام علیه السلام است.

اکنون که این مطلب معلوم شد، می‌گوییم: بی‌تردید دعا برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- از اهمّ وسایلی است که خداوند متعال، وسیله به سوی خودش قرار داده، نه تنها به سوی خداوند که به سوی تمام امامان بلکه تمام انبیا و اوصیا است که وسایل ربّانی و پدران روحانی می‌باشند، و این دعا مایه سرور و خرسندی آنان و طلب هدف و مقصود ایشان است، اضافه بر همه این‌ها اطاعت اولی الامر است که خداوند -عزوجل- اطاعت آنان را فرض

۱. رعد: ۷.

۲. غیبت نعمانی: ۱۸۰.

۳. مرآة الانوار: ۵۸.

کرده و فرموده: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱؛ اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول و اولی الامر. زیرا که خود آن حضرت امر فرموده: برای تعجیل فرج او زیاد دعا کنیم. و شاهد بر آنچه گفته شد: در البرهان و غیر آن از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درباره فرموده خداوند: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾^۲؛ پس چون نماز پایان یافت در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب نمایید. آمده که فرمود: منظور از نماز (صلوة) بیعت امیر المؤمنین علیه السلام و مراد از زمین اوصیا هستند که خداوند به طاعت و ولایت آنان امر فرموده، هم چنان که به اطاعت پیغمبر و امیر مؤمنان علیه السلام فرمان داده، و از آنان به کنایه نام برده است. و درباره: از فضل الهی طلب نمایید. فرمود: و فضل الهی را بر اوصیا طلب کنید.^۳

می‌گویم: تشبیه امام علیه السلام به زمین به خاطر چند وجه است، از جمله:

۱ - خداوند متعال زمین را محل قرار و سکونت خلایق قرار داده که در آن زندگی می‌کنند و آرامش و راحت می‌یابند، و در بخش‌های سوم و چهارم کتاب گذشت که سکون و برقراری زمین به وجود امام است، پس آرامش و استراحت تمام موجودات زمین به وجود امام علیه السلام بستگی دارد.

۲ - زمین واسطه رسیدن برکت‌های آسمانی به اهل عالم است، چنان‌که خداوند فرماید: ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾^۴؛ و زمین را خشک و بی‌گیاه می‌نگری پس چون باران بر آن فرو ریزیم سبز و خرم شده نمو می‌کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند.

امام علیه السلام نیز واسطه رسیدن برکت الهی به اهل عالم است - چنان‌که گذشت -

۳ - خداوند متعال انواع مختلفی از نعمت‌ها را از زمین رویانیده، میوه‌ها و علف‌ها و کلاء و غیر این‌ها را برحسب نیاز خلق از آن برآورده تا انسان و حیوان و حشره متناسب حال خویش از آن‌ها برخوردار شوند، خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعِنَبًا وَقَضْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَائِقَ غُلْبًا * وَفَاكِهَةً وَأَبًّا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾^۵؛ پس خاک زمین را شکافتیم و از آن حبوبات و انگور و نباتاتی که چند بار بدروند و زیتون و خرما و باغ‌های پردرخت (جنگل‌ها) و میوه‌ها و علف‌ها رویانیدیم، بهره جستی برای شما و چهارپایان.

۲. سوره جمعه، آیه ۱۰.

۴. سوره حج، آیه ۵.

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳. البرهان: ۳۳۵/۴.

۵. سوره عبس، آیات ۲۶ - ۳۳.

از وجود امام علیه السلام نیز انواع بسیاری از علوم و احکام بر حسب نیازهای خلق و مصالح آنان ظاهر گردیده تا به دیگری نیازمند نشوند. وجوه دیگری نیز با دقت و تدبّر به دست می‌آید که عجالاً این چند وجه به خاطر رسید، و توفیق از خدا است.

توضیح: شیخ طبرسی در مجمع البیان گفته: قصب: یونجه تازه است که چند بار چیده می‌شود برای علوفه چهارپایان. [این گفتار] از ابن عباس و حسن است، و آب: چراگاه علف و سایر گیاهان برای چهارپایان است.^۱

و در قاموس گفته: قصب: هر درخت دراز و گسترده شاخ و برگ است، و آب: جای پرگیا یا چراگاه یا آنچه از گیاه و غیر آن از زمین می‌روید.

۱۴ - مستجاب شدن دعا

یعنی این‌که هرگاه دعاکننده دعایش را با دعا برای مولی صاحب الزمان علیه السلام مقرون گرداند به سبب دعا برای آن حضرت، دعای خودش نیز مستجاب می‌شود.

دلایل این معنی - از عقل و نقل - چند وجه است:

وجه اول: بدون شک دعای بنده برای مولایش صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - مستجاب است، زیرا که مقتضی موجود و مانع مفقود می‌باشد، و هر دو معنی واضح است، و تأخیر در اجابت اصل آن را نفی نمی‌کند، پس اگر شخص آغاز و فرجام دعایش را به حضرت صاحب الامر علیه السلام اختصاص دهد، مقتضای کرم خداوند اکرم الاکرمین آن است که مابین آن‌ها را نیز به هدف اجابت برساند، و نیز خداوند در میان بندگان مقرر ساخته که هرکس کالاهای مختلفی را با یک معامله خریداری کند که قسمتی از آن‌ها معیوب باشد، باید یا همه را رد کند یا همه را بپذیرد و نمی‌شود تنها معیوب را رد کند.

وجه دوم: قسمتی از گناهان و زشتی‌ها مانع از اجابت دعاها است. پس اگر انسان دعایش را با دعا برای مولایش صاحب الزمان علیه السلام مقرون سازد، آن گناهان که مانع از استجاب دعا است آرزیده می‌شود و دعایش بدون مانع می‌گردد، و خداوند آن را مستجاب می‌نماید. و در مکرمات هجدهم خواهد آمد که دعا برای آن حضرت زمینه‌ساز آمرزش گناهان است.

وجه سوم: سابقاً گفتیم که از فواید دعا برای امام زمان علیه السلام آن است که آن حضرت در حق دعاکننده دعا می نمایند، و بدون تردید دعای آن حضرت برای برآورده شدن حاجت های آن دعاکننده، مقتضی استجابت هر دعایی است که او از درگاه الهی مسألت نموده است.

وجه چهارم: در اصول کافی در فضیلت صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام مرسلاً از امام صادق علیه السلام آمده فرمود: هرکس به درگاه خداوند حاجتی داشته باشد، باید اول با درود بر محمد و آل او آغاز کند سپس حاجت خود را بطلبد، و آنگاه با درود بر محمد و آل او دعایش را پایان برد که خداوند گرامی تر از آن است که دو طرف را بپذیرد و وسط آن را رها کند، زیرا که از استجابت صلوات و درود بر محمد و آل او هیچ مانعی نیست.^۱

می گویم: جهت دلالت این حدیث بر مطلب این که: علت یاد شده عام است و شامل هر دعایی است که بین دو دعای مستجاب واقع شود، زیرا که خداوند متعال کریم تر از آن است که هر دو طرف را اجابت کند و آنچه در میانه هست رد نماید، و در وجه اول بیان کردیم که دعای مؤمن برای فرج مولایش حتماً مستجاب است، پس این دلیل نقلی، شاهی بر آن دلیل عقلی، نیز هست. وجه پنجم: خواهد آمد که هرگاه مؤمنی برای مؤمن دیگری که غایب است دعا کند فرشتگان چندین برابر آنچه خواسته است برای خودش درخواست می نمایند، و معلوم است که دعای فرشتگان مستجاب است چون بدون مانع می باشد.

وجه ششم: در اصول کافی به سند معتبری از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيُعَمَّ، فَإِنَّهُ أَوْجَبُ لِلدُّعَاءِ» وفي بعض النسخ: «فَلْيُعَمَّ فِي الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ أَوْجَبُ لِلدُّعَاءِ»^۲؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه یکی از شما دعا کند. عمومیت دهد، که دعا را لازم تر و ثابت تر می نماید. (و در نسخه دیگری است) پس دعا را تعمیم دهد که دعا را لازم تر و ثابت تر می کند.

می گویم: این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: «فَإِنَّهُ أَوْجَبُ لِلدُّعَاءِ»؛ یعنی دعا برای عموم کردن ثابت تر و لازم تر است برای دعاکننده از این که فقط برای خودش دعا کند، بدون این که مؤمنین را هم در نظر بگیرد، که حاصل فرمایش آن حضرت این است که دعا برای عموم نمودن سبب استجابت دعا و رسیدن به مقصود است، و توضیح مطلب و دلالت این حدیث بر مراد این که عمومیت در دعا به دو وجه تصور می شود:

یکی این‌که: دعاکننده تمام مؤمنین و مؤمنات را در دعایش شریک گرداند، و خودش را در آن‌ها داخل نماید، یعنی برای خود و تمام مؤمنین و مؤمنات یک دعای دسته جمعی کند مثلاً بگوید: خدایا! مؤمنین و مؤمنات را بیمارز و حوائج مؤمنین و مؤمنات را برآور، و بگوید: پروردگارا ما را بیمارز و حوائجمان را برآورده ساز، که خودش و سایر مؤمنین و مؤمنات را در نظر بگیرد.

دوم این‌که: دعای او به گونه‌ای باشد که نفعش شامل تمام مؤمنین و مؤمنات گردد. هر چند که تصریح نکند. مانند: دعا کردن برای امنیت، و نزول برکت‌های آسمانی، و روییدن برکت‌های زمینی، و دور شدن بلا و امثال این‌ها که سودش همه را دربر می‌گیرد. این نیز عمومیت دادن در دعا است، و دعا برای فرج مولای ما صاحب الزمان علیه السلام از این قبیل است، لذا از مصادیق این دلیل می‌باشد، چنان‌که بر عارفان پوشیده نیست.

بر فرض اگر کسی انکار کند که این قسم عمومیت دادن در دعا باشد، می‌گویم: اگر دعاکننده نیتش عموم مؤمنین و مؤمنات باشد یا به این معنی تصریح کند، دیگر هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند. و اما این‌که دعا برای ظهور مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه السلام از اموری است که نفعش عام است نیازی به بیان و استدلال ندارد پس از آن‌که در بخش چهارم کتاب ذکر گردید که به ظهور آن جناب فرج هر مؤمن و خوشحالی هر معتقد و آشکار شدن هرگونه عدل و زوال همه انواع جهل، و کشف علوم و برطرف شدن غصه‌ها و دور شدن بیماری‌ها و گسترش برکت‌ها و پیروزی مؤمنین و نابودی ظالمین و امنیت بلاد و سلامتی عباد و... می‌باشد.

و اما فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيُعْمَ»؛ هرگاه یکی از شما دعا کند عمومیت دهد. چند معنی محتمل است؛

۱- مراد این باشد: مؤمن هرگاه دعا می‌کند این دعایش را عام قرار دهد برای مؤمنین و خودش را در بین آن‌ها داخل کند که اگر این کار را کرد و برای همه آن‌ها دعا نمود، این دعا واجب‌تر یعنی ثابت‌تر است، یعنی زودتر به اجابت می‌رسد و بیشتر کاربرد دارد تا دعای بر خودش تنها. بنابراین دعا برای عموم، مقتضی آن است که زودتر مستجاب شود.

حاصل این‌که اگر بگوی: خدایا! مؤمنین و مؤمنات را بیمارز. آمرزش تو مسلم‌تر می‌شود از این‌که بگوی: خدایا! مرا بیمارز. و اگر بگوی: خدایا! فرج مولای ما صاحب الزمان علیه السلام را تعجیل فرما. فرج و گشایش برای خودت ثابت‌تر است از این‌که بگوی: خدایا برای من فرج عنایت کن،

زیرا که دعا برای فرج امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - در حقیقت دعا برای فرج همه مؤمنین و مؤمنات است.

۲- یا منظور - از باب مشارفت و نزدیکی به مقصود - این باشد: هرگاه خواستی برای خود دعا کنی اول برای عموم دعا را آغاز کن که دعایت را ثابت تر گرداند، یعنی دعای تو برای عموم مؤمنین مایه استجاب دعای تو و رسیدن به مقصود و ثبوت مراد تو می باشد، که این سخن از قبیل آیه شریفه: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾^۱؛ هرگاه برای نماز برخاستید پس صورت هایتان را بشوید. [یعنی پیش از نماز و نزدیک به انجام آن وضو بگیرید].

و نیز آیه شریفه: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾^۲؛ پس هرگاه قرآن خواندی به خداوند پناه ببر. [یعنی هرگاه خواستی قرآن بخوانی].

حاصل این وجه این که: معنی فرمایش رسول خدا ﷺ: هرگاه یکی از شما دعا کند عمومیت دهد. این است که: هرگاه می خواهد برای خودش دعا کند، اول یک دعای عمومی برای مؤمنین و مؤمنات بنماید سپس برای خودش دعا کند که این برنامه دعای خودش را محکم تر و لازم تر می سازد، زیرا که مقدم داشتن اهل ایمان در دعا تأثیر تامی در استجاب دعای انسان دارد، چنان که در چند روایت از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هرکس چهل نفر از برادرانش را مقدم بدارد و برای آن ها دعا کند سپس برای خودش دعا نماید، در حق آن ها و خودش مستجاب می شود.^۳

۳- این که منظور مقارنه عرفی باشد، یعنی هر زمان که برای خود دعا کردی، قبل یا بعد از آن برای عموم برادرانت هم دعا کن. این نوع از استعمال در لغت عربی و محاورات عرفی زیاد دیده می شود که بر عارف دانا پوشیده نیست.

وجه هفتم: روایتی است که ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی آورده: از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن الحکم از سیف بن عمیره از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام که درباره فرموده خدای تبارک و تعالی: ﴿وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۴؛ و دعای آنان را که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند مستجاب گرداند و از فضل خویش بر ثوابشان می افزاید. فرمود: آن مؤمن است که برای برادر خود

۱. سوره مائده، آیه ۶

۲. سوره نحل، آیه ۹۸.

۳. کافی: ۵۰۹/۲.

۴. سوره شوری، آیه ۲۶.

در غیاب او دعا کند، پس فرشته به دعای او آمین می‌گوید. و خداوند عزیز جبار فرماید: دو برابر آنچه خواستی برای خودت خواهد بود و آنچه خواستی عطا شدی به خاطر محبتی که به او داری.^۱ می‌گوییم: به نظر ما سندش صحیح است، ولی علامه مجلسی در مرآة العقول آن را ضعیف شمرده و ظاهراً به خاطر عمرو بن شمر است چون در وجیزه خود، تمام راویان این خبر - جز عمرو بن شمر - را توثیق کرده، ولی به نظر من به پیروی از عالم محقق نوری در مستدرک الوسائل؛ او ثقة و مورد اعتماد است چون جمعی از بزرگان از او روایت کرده‌اند، و نشانه‌های دیگر نیز بر توثیق او هست و نسبت غلو به او ثابت نیست.

به هر حال دلالت این حدیث بر مطلب ما روشن است و این که فرموده: دو برابر آنچه خواستی برای خودت خواهد بود. ظهور دارد که آنچه برای برادرش خواسته با فرونی در حق خودش مستجاب می‌شود و این که فرمود: «و آنچه طلب کردی عطا شدی به خاطر محبتی که به او داری» دلالت دارد که به برکت دعا برای برادر غایبش آنچه برای خودش خواسته نیز مستجاب می‌گردد. احتمال بعیدی هم هست که: «أَعْطَيْتُ»: عطا کردم. به صیغه متکلم باشد، یعنی آنچه برای برادر غایب خود خواستی عطا کردم و خدا دانا است.

پس ای خواستار رسیدن به مقاصد، آیا مؤمنی را می‌شناسی که ایمانش کامل تر و یقینش تمام تر و نزد خدا محبوب تر و نزدیک تر و بلند مرتبه تر از مولایت صاحب الزمان علیه السلام باشد؟ پس برای اربابت بیشتر دعا کن تا به برکت آن دعایت مقرون به اجابت گردد.

وجه هشتم: این که گذشت و خواهد آمد که از فواید دعا برای ظهور و تعجیل فرج آن حضرت کامل شدن ایمان و نیرو گرفتن یقین و نجات یافتن از وسوسه‌های مشککین و گمراه کنندگان است. و این از اسباب و عوامل مقتضی اجابت دعا است، هم چنان که ضعف یقین و شک در اصول دین مانع از اجابت است. پس هرگاه بنده در دعا برای مولایش صاحب الزمان علیه السلام مواظبت نماید، یقینش قوی و ایمانش کامل گردد، و چون این حالت یافت، خداوند استجاب دعا را نصیب او فرماید.

در دلالت بر این معنی روایت موثق همچون صحیحی است که ثقة الاسلام کلینی از محمد بن مسلم از یکی از دو امام (حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام) آورده که گفت: عرض کردم: کسی

را می‌بینیم که عبادت و کوشش و خضوعی دارد ولی مذهب حق را قبول ندارد، آیا برای او سودمند است؟ فرمود: ای محمد! خاندان پیامبر همانند خاندانی هستند در بنی اسرائیل که هیچ یک از آنان چهل شب عبادت نمی‌کرد مگر این‌که دعایش مستجاب می‌شد، ولی مردی از آن‌ها چهل شب در عبادت کوشید، سپس دعا کرد اما مستجاب نشد، پس به نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و از وضع خود شکایت کرد و درخواست دعا نمود. عیسی علیه السلام تطهیر کرد و نماز خواند سپس به درگاه خداوند دعا نمود. خداوند -عزوجل- به او وحی فرمود: ای عیسی! بنده من از راه دیگری غیر از آن‌که به سویم توجه می‌شود آمد، او در حالی که درباره تو شک داشت مرا دعا کرد، پس اگر آن‌قدر دعا کند تا گردش قطع شود و بندهای انگشتش از هم جدا گردد او را اجابت نمایم.

حضرت فرمود: آن‌گاه عیسی علیه السلام به آن شخص ملتفت شد و فرمود: آیا خدایت را می‌خوانی در حالی که از پیغمبرش شک داری؟ عرض کرد: ای روح خدا و کلمه او! به خدا همین‌طور بود که گفתי، پس از خداوند بخواه که این حالت را از من دور سازد. عیسی علیه السلام برای او دعا کرد، خداوند توبه او را پذیرفت و دعایش را اجابت نمود و دوباره به حد اهل بیت و خاندان خود رسید.^۱

وجه نهم: مجلسی رحمته الله در مرآة العقول درباره سرّ محبوب ماندن دعایی که بدون صلوات بر محمد و آل محمد باشد گفته: مقصود از آفرینش جنّ و انس و سایر موجودات از بدو ایجاد تا بی‌نهایت، رسول خدا و اهل بیت او -صلوات الله علیهم اجمعین- می‌باشند که شفاعت بزرگ در این دنیا و در آخرت برای آنان است، و به واسطه ایشان رحمت‌ها بر تمام خلایق فرود می‌آید، زیرا که در مبدأ هیچ بخلی نیست بلکه نقص از قابل است، و آنان علیهم السلام شایستگی تمام فیض‌های قدسی و رحمت‌های الهی را دارند، پس هرگاه بر ایشان فیض می‌شود به طفیل وجودشان به سایر موجودات هم می‌رسد. بنابراین اگر دعاکننده می‌خواهد رحمتی از سوی خداوند به او برسد، بر آنان درود بفرستد که این دعا رد نمی‌شود چون مبدأ فیاض و محلّ قابل است، و به برکت آن‌ها بر دعاکننده بلکه بر همه خلق فیض می‌رسد، هم‌چنان‌که اگر یک چادر نشین یا بیابان‌گردی که اهلیت گرامی داشتن را ندارد به در خانه زمامداری برود، و آن زمامدار برای او سفره رنگین و

عطا‌های بسیار بدهد، عقلاً او را به سبک‌مغزی و پست‌نظری نسبت می‌دهند، برخلاف این‌که برای یکی از امرا یا وزرا یا سفرای زمامداران دیگر دستور دهد چنان سفره‌ای بگسترانند، در این حال آن شخص بیابان‌نشین هم بر سر آن سفره حاضر شود، پسندیده است، بلکه اگر او را از سر آن سفره برانند قبیح و زشت به نظر می‌رسد.^۱

می‌گوییم: مخفی نیست که این وجه کاملاً بر دعا برای مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف منطبق است، و برای اهل بصیرت کاملاً روشن و واضح است.

وجه دهم: نیز همان است که علامه مجلسی گفته: خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بین ما و بین پروردگارمان واسطه هستند که حکمت‌ها و احکام را از سوی او به ما می‌رسانند، زیرا که ما را به ساحت قدس و بارگاه جبروت و حریم ملکوت او راهی نیست، پس به ناچار سفیرانی باید که بین ما و پروردگارمان رابط باشند، و وسایطی که هم جهات قدسی داشته باشند و هم حالات بشری که با آن جهات قدسی با مبدء اعلی ارتباط یابند، و با جهات دیگر و حالات بشری متناسب با خلق با ایشان در تماس باشند، تا آنچه از پروردگارشان گرفته‌اند به آن‌ها برسانند.

لذا خداوند سفرا و انبیای خویش را به ظاهر از نوع بشر و در باطن از جهت اخلاق و رفتار و قابلیت‌ها و نفوس مباین با آن‌ها قرار داد. ایشان به مردم می‌گویند: ما بشری مثل شما هستیم، تا از آن‌ها نفرت نکنند و قبول نمایند و با آنان مأنوس باشند، در افاضه سایر فیوضات و کمالات نیز اینان بین پروردگار و سایر موجودات واسطه‌اند. پس هر فیضی اوّل به آن‌ها می‌رسد، سپس بر سایر خلائق تقسیم می‌گردد، و صلوات بر آن‌ها درخواست رحمت از کانون رحمت است به محل تقسیم آن تا بر همه خلائق برحسب استعدادها و قابلیت‌ها تقسیم شود.^۲

می‌گوییم: این وجه نیز در مورد بحث ما جاری است، و به این ده وجه بیان شد که اجابت دعا کننده به سبب دعا برای مولای قائم ما - عجل الله فرجه الشریف - تحقق می‌یابد.

۱۵ - ادای اجر رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله

تأخودی دعا برای تعجیل فرج ادای مزد رسالت است و دلیل بر این معنی فرموده خداوند متعال است که در سوره جمعشق [شوری] آمده: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ [ای پیامبر] بگو من از شما بر انجام آن [رسالت] چیزی درخواست نمی‌کنم مگر مودّت و دوستی خاندانم.

۲. مرآة العقول: ۸۸/۱۲

۱. مرآة العقول: ۸۷/۱۲

۳. سوره شوری، آیه ۲۳.

و اثبات این مطلب به ذکر چند مقدمه مربوط به بحث بستگی دارد:

اول: هرچه را پیغمبر صلی الله علیه و آله بطلبد امر است، هرچند به لفظ درخواست باشد.

دوم: طلب و امر آن حضرت صلی الله علیه و آله به طور اطلاق بر وجوب دلالت می کند مگر این که دلیلی بر خلاف آن باشد.

سوم: این که پیغمبر صلی الله علیه و آله حق نبوت بر این امت دارد، پس بر آن ها واجب است آن قدر که می توانند حق آن جناب را ادا کنند.

چهارم: این که خداوند متعال اجر و مزد نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را مودت خاندان و قریبی (= نزدیکان) آن حضرت قرار داده است، به حکم آیات و روایات اهل بیت عصمت.

پنجم: بیان معنی «قریبی» و این که جز ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی باشد، و رد اقوال عامه.

ششم: در بیان معنی مودت و اقسام آن.

مقدمه اول: بدان که امر - به طوری که اهل تحقیق اختیار کرده اند - طلب ایجاد فعل است از عالی به دانی، خواه به لفظ *أَمَرْتُ* (= امر کردم) یا *صِغَةُ إِفْعَل* (= انجام ده) یا لفظ *مَسْأَلْتُ* و درخواست و امثال آن، و خواه بدون لفظ باشد مانند اشاره و نوشتن و امثال این ها.

دلیل بر آنچه ذکر گردید آن است که: تبادر (زود به ذهن رسیدن) معنی امر از اقسام گذشته می باشد، نمی بینید اگر طلب از ناحیه شخص بزرگی صادر گشت به هر لفظی که باشد می گویند: فلانی به چنین چیزی امر کرد. و اگر شخص دانی بگوید: من به فلان کار امر می کنم، عقلا او را به سبک مغزی نسبت می دهند، زیرا که امر به عالی اختصاص دارد هم چنان که دعا و مسألت و درخواست به دانی، و استدعا به مساوی اختصاص دارند، و بررسی موارد استعمال این حقیقت را روشن می سازد.

و اما این که خداوند متعال به حکایت از فرعون خطاب به قومش فرموده: «فَاذًا تَأْمُرُونَ»^۱؛ پس چه امر می کنید.

با این که از آن ها بالاتر است به آن ها نسبت امر داده است؟ تنها یکی از دو وجه را محتمل است:

یکی این که: مفعول محذوف باشد، یعنی: لشکریان را چه امر می کنید؟ بنابراین امر در معنای

حقیقی خود به کار رفته است، چون امر را نسبت به لشکریان بالاترند.

دوم این‌که: فرض شده که این‌ها بالا هستند و به طور مجاز - به خاطر جهانی - اینطور به آن‌ها خطاب کرده است، والله العالم.

و با این مقدمه ثابت شد که طلب هرگاه از پیغمبر ﷺ صادر شود، به هر لفظی که باشد - هرچند مسألت و درخواست چنان‌که در آیه مورد بحث هست - امر است، چون گاهی برای تواضع تعبیر به سؤال می‌کند که برنامه آن حضرت و اساس کلماتش بوده، چنان‌که در حدیث نبوی معروف آمده: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»؛^۱ من برانگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاق را به آخر برسانم. و یا برای مدارا با مردم و ملاطفت با آنان، تا به فرمان او توجه نمایند، آن‌ها را به منزله‌ی عالی و مرتبه‌ی بالا فرض می‌کند.

این در صورتی است که قائل شویم: وجوب مودّت از جمله: «از شما چیزی درخواست نمی‌کنم مگر مودّت و دوستی خاندانم» استفاده می‌شود، یعنی: مطلوب و خواسته‌ی من که به من برمی‌گردد منحصر در این است.

و می‌توان وجوب مودّت را از بخش دیگر آیه استفاده کرد و آن، خطاب خداوند - عزوجل - به پیغمبر ﷺ است که: «[ای پیامبر] بگو از شما چیزی درخواست نمی‌کنم» که ظهور دارد در وجوب طلب کردن این حق از آن‌ها بر آن حضرت که اگر اداء این حق بر آن‌ها واجب نبود لزومی نداشت که از آن‌ها مطالبه کند چنان‌که پوشیده نیست.

مقدمه دوم: در اصول فقه تحقیق کرده‌ایم که امر با اطلاقی که دارد ظاهر در طلب حتمی است. به عبارت دیگر: امر در طلب حقیقت است، یعنی: از امر جز طلب حتمی چیزی مفهوم نیست، و طلب خالی از قرائن حالی یا مقالی، داخلی یا خارجی در عرف به طلب حتمی برمی‌گردد و در آن ظهور دارد. و نشانه‌ی این معنی آن است که می‌بینیم اوامری که از سوی بزرگ‌ترها به پایین‌ترها صادر می‌شود، کسانی که این اوامر به آن‌ها متوجه می‌گردد هیچ تأملی ندارند که اطاعت این اوامر حتمی است بلکه در نهادشان هست که برانگیخته شوند و آنچه مأمور گشته‌اند ایجاد نمایند، و هیچ تردید نمی‌کنند که آیا این امر حتمی است یا نه؟ و نیز می‌بینیم که اگر آن اوامر را انجام ندهند، در معرض ملامت و نکوهش و مذمت قرار می‌گیرند، و این نیست مگر از آن جهت که گفتیم: طلب مطلق - نزد اهل عرف - در طلب حتمی ظهور دارد، بدون این‌که نیاز به

قرائن یا قرار دادن نشانه داشته باشد، بلکه اگر خلاف آن منظور باشد احتیاج به قرینه حالیه یا مقالیه یا دلیل خارجی دارد. به همین جهت اوامری که در شرع آمده بر وجوب حمل می شود - در صورتی که قرینه ای بر استحباب نباشد -.

البته اگر امر به چیزی وارد شود بر ما لازم است که بررسی و جستجو کنیم که در سایر اخباری که از ائمه اطهار علیهم السلام به ما رسیده قرینه ای بر خلاف وجوب هست یا نه. زیرا که بسیار است که قرائن و شواهدی نسبت به اخبار دیگر در آنها آمده و بیان کننده یکدیگرند، اما این نه از جهت تأمل در ظهور طلب بر وجوب است، بلکه به جهت فراوانی قرائن و شواهد در سایر ابواب می باشد، چنان که علمای اصول به وجوب کاوش از مخصص پیش از عمل به عام، حکم کرده اند، به خاطر کثرت ورود مخصص در هر باب، نه از جهت تأمل داشتن در ظهور عام که پوشیده نیست، پس اگر شاهی بر این یافتیم که امری برای استحباب است بنابر آن شاهد، لفظ را از ظاهرش برمی گردانیم، و گرنه چاره ای جز این نیست که لفظ امر را بر وجوب حمل نماییم. با این مقدمه معلوم شد که طلبی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باب صادر شده - به امر خداوند متعال - طلب حتمی است و بر وجوب دلالت دارد، و شاهد بر آن روایاتی است که از ائمه معصومین علیهم السلام آمده که برای اثبات وجوب، این آیه را گواه آورده اند، چنان که در تفسیر البرهان و غایة المرام از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است که در خطبه اش فرمود: و ما خاندانی هستیم که خداوند مودّشان را بر هر مسلمان فرض و واجب کرده آن جا که فرموده: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱.^۲ و در همان دو کتاب از امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام آمده که: وقتی این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشت: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بپاخواست و فرمود: ای مردم! خداوند - تبارک و تعالی - بر شما امری را فرض کرده آیا آن را ادا می کنید؟ پس هیچ یک از آنان جواب ندادند. و چون فردای آن روز شد بپاخواست، و نظیر آن سخن را فرمود. ولی از هیچ کس جوابی برنخواست، سپس همان سخن را روز سوم گفت، و کسی پاسخ نداد. پس فرمود: ای مردم! این امر طلا و نقره و خوردنی و آشامیدنی نیست. گفتند: پس آن را به ما بگو. فرمود: خدای تبارک و تعالی بر من نازل کرده: بگو از شما بر انجام آن [رسالت] چیزی درخواست نمی کنم مگر مودّت و دوستی خاندانم. گفتند: آری، این را ادا می کنیم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم! به آن وفا نکردند مگر هفت نفر: سلمان و ابوذر و

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. البرهان، ۱۲۴/۴؛ غایة المرام: ۳۰۹.

عمار و مقداد بن الاسود کندی و جابر بن عبد الله انصاری و غلامی از رسول خدا ﷺ به نام بست (یا کبیت) و زید بن ارقم.^۱

و در مقدمات آینده نیز مطالبی که بر مقصود دلالت کند خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.
مقدمه سوم: پیغمبر ﷺ حق پیامبری و نبوت بر این امت دارد، پس واجب است به مقداری که می‌تواند حق آن حضرت را ادا نمایند، و هرکه این حق را ادا نکند ستم نموده است. و این مطلب نیازی به توضیح ندارد زیرا که نزد عقلا روشن و بدیهی است که ادای حق کسی که صاحب حقی باشد واجب است، و نیز تردیدی ندارند که عظیم‌ترین حقوق از آن رسول اکرم ﷺ است که سبب آزادی‌شان از آتش دوزخ می‌باشد، پس باید کوشش آن‌ها در ادای حق آن حضرت بیشتر و مؤکدتر از کسان دیگر باشد.

در این مورد تنها به ذکر خبر شریفی که در غایه المرام از طریق عامّه نقل شده اکتفا می‌کنیم: پیغمبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: [به سوی مردم] بیرون رو، ندا کن: توجه کنید! هرکه به مزد اجیری ظلم کند لعنت خدا بر او باد. توجه کنید! هرکه غیر از موالیان خود ولیّ برگیرد لعنت خدا بر او باد. توجه کنید! هرکه ابوبن خود را دشنام دهد لعنت خدا بر او باد. پس امیر مؤمنان علیه السلام این جملات را ندا کرد و اعلام نمود.

عمر و جماعتی بر پیغمبر ﷺ وارد شدند و پرسیدند: آیا برای آنچه ندا کرد تفسیری هست؟ فرمود: آری، خداوند می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^۲، پس هرکه به ما ظلم کند لعنت خدا بر او باد. و می‌فرماید: «الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۳؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان شایسته‌تر و ولایتش محکم‌تر است، و هرکه من مولای او هستم علی مولای اوست، پس هرکه غیر او و ذریه‌اش را برای خود ولیّ برگیرد لعنت خدا بر او باد. و شما را گواه می‌گیرم که من و علی ابوبن (دو پدر) مؤمنین هستیم، پس هرکه یکی از ما را دشنام دهد لعنت خدا بر او باد! چون بیرون رفتند، عمر گفت: ای اصحاب محمد ﷺ! پیغمبر ﷺ نه در غدیر خم و نه در غیر آن از امروز شدیدتر برای علی تأکید نکرد، حسان [خَبَّاب] بن الارت گوید: این قضیه نوزده روز پیش از وفات رسول خدا ﷺ صورت گرفت.^۴

۱. البرهان: ۱۲۴/۴؛ غایه المرام: ۳۰۹.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳. سوره احزاب، آیه ۶.

۴. غایه المرام: ۳۰۶؛ در نسخه غایه المرام به همین نحو که آوردیم: «حسان بن الارت» می‌باشد، ولی شاید صحیح آن به جای

حسان، خَبَّاب باشد، والله العالم. (مؤلف)

مقدمه چهارم: خداوند متعال مزد نبوت را - که در حقیقت به خود بندگان برمی گردد - مودت قُربی قرار داده به مقتضای آیه یاد شده و روایاتی از جمله: در مجلس ۷۹ از امالی صدوق به سند صحیحی از حضرت رضا علیه السلام حدیث طولانی ذکر گردیده که در آن آیات اصطفاء (برگزیدن) که دوازده آیه است بیان شده، در این حدیث آمده: ... ششم، فرموده خدای جلّ جلاله: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، و این خصوصیتی برای پیغمبر ﷺ روز قیامت و خصوصیتی برای آل او است نه غیر آنها، زیرا که خداوند در جریان نوح علیه السلام در کتاب خود فرموده: ای قوم! من بر این رسالت مالی از شما نمی طلبم که مزد من بر خدا است، آنان را که ایمان آورده اند، من از خود نمی رانم، اینان به لقای پروردگارشان خواهند رسید، ولی من شما را افرادی می بینم که چهل می ورزید.^۱ و از هود حکایت کرده که گفت: بر این رسالت اجرتی از شما نمی طلبم، اجرت من جز بر خداوندی که مرا آفریده نیست، آیا تعقل نمی کنید.^۲

و خدای - عزوجل - به پیغمبرش ﷺ فرمود: بگو [ای محمد] از شما چیزی درخواست نمی کنم بر رسالت، مگر مودت خاندانم. و خداوند مودت آنها را فرض ننمود مگر آن که می دانست که آنها هرگز از دین جدا نمی شوند و هیچ گاه به گمراهی رجوع نمی کنند.

و دیگر این که: هرگاه مردی با دیگری دوست باشد، اما یکی از خاندانش با وی دشمن باشد، دل او نسبت به آن شخص باصفا و سالم نمی ماند، خداوند - عزوجل - دوست داشته که در دل رسول خدا ﷺ نسبت به مؤمنین چیزی نباشد، پس مودت خاندانش را بر آنها فرض فرمود. بنابراین هرکس این فریضه را بجای آورد و رسول خدا را دوست بدارد و خاندانش را نیز دوست بدارد، رسول خدا ﷺ نمی تواند او را مبعوض بدارد، و هر که آن را ترک کند و این فریضه را بجای نیاورد، و خاندان پیغمبر را دشمن بدارد، پس بر رسول خدا ﷺ است که او را دشمن بدارد، زیرا که او یکی از واجبات الهی را ترک کرده، و کدام شرافت و فضیلت مقدم و یا نزدیک به این فضیلت است.

پس خداوند این آیه را بر پیامبر ﷺ نازل فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، آن گاه رسول خدا ﷺ در جمع اصحابش بپاخواست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود: ای مردم! خداوند برای من بر شما چیزی فرض و واجب کرده است، آیا آن را ادا می کنید؟ هیچ کس جوابش را نداد، بار دیگر فرمود: ای مردم! این طلا و نقره نیست، خوردنی و آشامیدنی

نیست. گفتند: پس آن را بیان کن. آن‌گاه این آیه را بر آن‌ها تلاوت کرد. گفتند: این را آری، ادا می‌کنیم. ولی بیشترشان ادا نکردند و به قول خود وفادار نماندند.

و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث ننمود مگر این‌که به او وحی کرد که از قومش اجرتی نخواهد، زیرا که خداوند -عزوجل- اجر پیامبران را ادا می‌کند، ولی نسبت به حضرت محمد ﷺ خدای -عزوجل- مودّت نزدیکانش را واجب گردانید، و به او دستور داد که امر خویش را در آن‌ها قرار دهد تا با شناختن فضیلت و مقامی که خداوند به ایشان عنایت فرموده مودّتشان را در دل گیرند، که مودّت به مقدار معرفت و شناخت فضیلت است.

و چون پروردگار، این را واجب ساخت بر بسیاری گران آمد زیرا که وجوب اطاعت سنگین است. و عده‌ای که پیمان وفاداری با خداوند بسته بودند به آن تمسک جستند و اهل شقاق و نفاق عناد ورزیدند و به آن ملحد شدند، و از حدودی که خداوند برای قربی تعیین کرده بود آن را تغییر دادند، پس گفتند: قرابت، همه عرب می‌باشند. به هر دو حال یقین می‌دانیم که مودّت نسبت به قرابت و نزدیکان پیغمبر است، پس هر کدام به پیغمبر نزدیک‌تر باشند به مودّت شایسته‌ترند. به هر نسبت که قرب بیشتری باشد، مودّت به همان مقدار باید بیشتر گردد.

ولی در حق پیغمبر خدا ﷺ با آن همه مهربانی و عطوفتی که نسبت به آن‌ها داشت، و آن همه نعمت و احسانی که خداوند به امت او نموده، که زبان‌ها از شکرگزاری آن عاجز است -انصاف را رعایت نکردند و در مورد خویشاوندان و ذریه و خاندانش مودّت ننمودند، و آنان را همچون چشمی که در سر است قرار ندادند، که دوستی و حفظ حریم رسول خدا ﷺ را نسبت به فرزندان منظور دارند، چگونه این حق را رعایت نکردند و حال آن‌که قرآن بدان سخن گفته و به آن دعوت نموده! و اخبار ثابت کرده که آن‌ها اهل مودّت هستند که خداوند دوستی آنان را فرض نموده و بر آن وعده پاداش داده است و به دوستی که هیچ کس با ایمان و اخلاص این مودّت را وفا نکند مگر این‌که بهشت برایش واجب می‌شود به جهت فرموده خدای -عزوجل- در این آیه: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱؛ و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دادند در باغ‌های بهشت منزل یافته و نزد

خداوند هر چه بخواهند برایشان مهیا است و این فضل و رحمت بزرگ الهی است. همان است که خداوند بندگانش را بشارت می‌دهد آنان را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند. بگو ای پیامبر! بر رسالت، اجری نخواهم مگر مودّت خاندانم را. با تفسیر و بیانی که شده....^۱

و با این خبر درهایی از علم باز می‌شود، پس تأمل کنید تا به راه درستی ارشاد گردید و با این مقدمه روشن شد که مودّت خاندان رسول اجر رسالت است پس ادای آن بر همه امت واجب است. مقدمه پنجم: در این جا بیانی می‌کنیم که منظور از قریبی کیانند که این ویژگی بزرگ به آنان اختصاص یافته؟ و تنها به ذکر چند روایت که در غایه المرام از طریق عامّه نقل شده اکتفا می‌کنیم تا در استدلال، قوی‌تر و برای بستن راه عذر، رساتر و محکم‌تر باشد.

در مسند احمد بن حنبل به سند خود از ابن عباس آورده که گفت: وقتی آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ نازل شد، گفتند: ای رسول خدا! نزدیکان تو کیانند که مودّشان بر ما واجب گردیده؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند ایشان.^۲

در تفسیر ثعلبی مثل همین را روایت کرده. و در صحیح بخاری از سعید بن جبیر آمده که: قریبی، آل محمد می‌باشند.

مثل همین را در صحیح مسلم و الجمع بین الصحاح السّنة آورده‌اند. و از حمونی به سند خود از ابن عباس آمده که گفت: وقتی آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ نازل گشت، گفتند: ای رسول خدا! ایشان کیستند که خداوند مودّشان را به ما امر می‌کند؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزند ایشان [فرزندانشان].

و مثل همین از ابونعیم روایت شده، الا این که به جای «وَلَدُهَا» «يَا وَلَدُهَا»، «أَوْلَادُهَا» = فرزند ایشان، فرزندانشان ذکر گردیده است.^۳

و از این مقدمه به دست آمد که قُربی ذریه پیغمبر ﷺ می‌باشند. و در روایات ما نیز همین مضمون آمده و در بعضی از روایات ما چنین است مراد از قریبی امامان علیهم السلام می‌باشند.

و می‌توان بین این روایات را به دو وجه جمع کرد:

یکی: این که ذکر امامان از باب ذکر مصداق کامل است، چنان که در بسیاری از تفاسیر نظیر این معنی هست.

۱. امالی صدوق: ۴۲۴، مجلس ۷۹، (چاپ بیروت).

۲. غایه المرام: ۳۰۶، المقصد الثاني، باب ۵، ح ۱.

۳. غایه المرام: ۳۰۷، المقصد الثاني، باب ۵، ح ۱۰.

دوم: این که منظور از مودّت واجب نسبت به امامان علیهم السلام، معرفت و ولایت آنان می باشد، یعنی فقط ایشان را اولیای حق بدانند، چنان که از حدیثی که از حضرت رضا علیه السلام در مقدمه چهارم گذشت این معنی به دست می آید.

به هر صورت تردیدی نیست که نزدیک ترین ذی القربى در زمان ما جز حضرت صاحب الزمان علیه السلام کسی نیست. پس مودّت آن جناب بر همگان واجب است و باید که مودّت آن جناب شدیدتر و بیشتر باشد از مودّت نسبت به دیگر نزدیکان پیغمبر صلی الله علیه و آله - چنان که در بیان حضرت رضا علیه السلام گذشت ..

مقدمه ششم - در بیان معنی و اقسام مودّت: می گویم: منظور از مودّت همان محبت قلبی است، با همه آثار ظاهری که دارد و نشانه محبت قلبی می باشد. لذا در تفسیر قمی مودّت به همان آثاری که لازمه محبتند تفسیر شده است، وی گفته: اجر نبوت آن است که آنان را اذیت نکنید و با ایشان قطع رابطه ننمایید و حقّ ایشان را به ناحق مگیرید، و با آنان پیوند و ارتباط داشته باشید و پیمان الهی را در حقّ آنها شکنید....^۱

البته واضح است که از آثار مودّت قلبی، دوستی به زیان است و اقسامی دارد از جمله: دعا کردن برای محبوب که خوبی ها را برایش بخواهد، و این از مهم ترین آثار و نتایج محبت ظاهری است. هم چنان که در روش پدران نسبت به فرزندان شان می بینیم که محبت قلبی، آنان را وامی دارد که برای فرزندان شان دعای خیر کنند.

نتیجه ای که از این مقدمات به دست می آید، این که: مودّت خاندان رسول، اجر رسالت است و مهم ترین خاندان و نزدیک ترین ایشان در این زمان مولای ما حضرت حجة بن الحسن - عجل الله فرجه الشریف - می باشد، و دعا کردن برای آن حضرت از اقسام مودّت است و به وسیله آن اندکی از اجر رسالت ادا می گردد. و چون ادای اجر رسالت بر همه امت واجب است، پس بر همه واجب است که نسبت به حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - مودّت داشته باشند و به هر مقدار که می توانند آثار آن را رعایت نمایند.

۱۶ و ۱۷ - دفع بلا و وسعت روزی

روایات بسیاری بر این دو معنی دلالت دارد، از جمله:

۱ - در کافی به سند صحیحی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: دعای مرد

- برای برادرش در غیاب او روزی را فراوان و ناگواری‌ها را دور می‌سازد.^۱
- ۲- در وسائل مستنداً از حمran بن اعین است که حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام در حدیثی فرمود: بر تو باد که در غیاب برادران دینی خود برایشان دعا کنی که روزی را بر تو سرازیر می‌کند - سه بار این را فرمود -^۲
- ۳- و نیز به روایت مسعدة بن صدقه از حضرت صادق علیه السلام مستنداً آمده است که فرمود: به درستی که دعای مؤمن برای برادرش در غیاب او مستجاب است و روزی را سرازیر می‌کند و ناگواری‌ها را دفع می‌نماید.^۳
- ۴- از معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: دعا برای برادرت در غیاب او روزی را به سوی دعاکننده سوق می‌دهد و بلا را از او برمی‌گرداند و فرشته به او می‌گوید: مثل همین برای تو است.^۴
- می‌گویم: این احادیث دلالت می‌کنند که این دو فایده برای دعاکننده در حق هر مؤمن غایی حاصل می‌گردد. ای خردمند! آیا مؤمنی که ایمانش کامل‌تر از مولایت صاحب الزمان علیه السلام باشد می‌شناسی؟ آن‌که معرفتش علت تامه حصول ایمان است، پس در دعا برای حضرتش بشتاب، و هر لحظه برای تعجیل ظهورش دعا کن.

۱۸- آمرزش گناهان

دلیل بر این - اضافه بر این‌که مقتضای شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آخرین جانشینان آن حضرت است - روایتی است که در تفسیر امام علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: سوگند به آن‌که مرا به حق، به پیامبری برانگیخت که مردی از پیروان ما گناهان و خطاهایی دارد که از کوه‌های احد و از زمین و آسمان چندین برابر بزرگ‌تر است، به مجرد این‌که توبه می‌کند و بر خودش ولایت ما را تجدید می‌نماید، گناهانش به زمین زده می‌شود شدیدتر از کوبیدن عمار، این صخره را بر زمین است.^۵

۱. کافی: ۵۰۷/۲.

۲. وسائل الشیعه: ۱۱۴۶/۴، ح ۷.

۳. وسائل الشیعه: ۱۱۴۷/۴، ح ۱۱.

۴. وسائل الشیعه: ۱۱۴۸/۴، ح ۱۳.

۵. تفسیر امام عسکری: ۵۱۸؛ و حکایت صخره (= سنگ بزرگی که عمار یاسر به پیشنهاد یهود و به اعجاز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را برداشت و محکم بر زمین زد) به تفصیل در آن آمده است. (مترجم)

می‌گویم: ظاهراً منظور از تجدید ولایت، اظهار اموری است که بر التزام انسان به ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام و توجه او نسبت به آنان و تسلیم نسبت به اوامرشان دلالت کند، و تردید نیست که این امر با دعا برای فرج مولی صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - حاصل می‌شود، زیرا که نشانه انتظار فرج آن‌ها و علامت التزام به ولایت ایشان است، و گرنه اصل عقیده قلبی نیازی به تجدید ندارد، هرچند که قابل زیاد شدن می‌باشد. و آنچه بیان داشتیم برای هوشمندان روشن است.

۱۹ - تشرف به دیدار آن حضرت علیه‌السلام در بیداری یا خواب

در این مکرمت به طور خصوص خبری وارد است که: مجلسی در بحار به نقل از کتاب الاختیار سید علی بن حسین بن باقی از امام صادق علیه‌السلام آورده که فرمود: هرکس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند، امام «ح م د» بن الحسن - علیه و علی آبائه السلام - را در خواب یا بیداری خواهد دید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ بَلِّغْ...». که ان شاء الله تعالی در بخش آینده تمام این دعا را خواهیم آورد که مشتمل بر دعا برای فرج آن حضرت است.

و نیز از کتاب جنة الامان از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: هرکس بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»، نمی‌میرد تا این‌که قائم آل محمد علیهم‌السلام را درک کند.^۱

و شیخ جلیل حسن بن فضل طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق مرسلأ نقل کرده که: هرکس این دعا را بعد از هر نماز بخواند و بر آن مواظبت نماید، آن قدر زنده بماند که از زندگی ملول گردد، و به دیدار صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - مشرف شود، اول دعا این است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ...».^۲

این دعا نیز مشتمل بر دعا برای تعجیل فرج مولای ما حضرت حجت علیه‌السلام است که با چند طریق و روایت آن را در بخش آینده کتاب خواهیم آورد ان شاء الله تعالی.

تذکر و تشویق

بدان که من از آغاز دوران تکلیف و بلوغ بر این دعا مواظبت داشته‌ام، و تاکنون سه بار در خواب به دیدار حضرتش مشرف گشته‌ام به طوری که برایم یقین حاصل شد که او مولایم صاحب الزمان علیه‌السلام است.

یکی از آن سه بار این که: شبی در خواب دیدم در حالی که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل با آن حضرت بود به خانه‌ای که در آن ساکن هستم وارد شد، و در آن اتاق من که به سمت قبله است تشریف آورد، و به من امر فرمود که مصائب مولای شهیدمان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را بخوانم، امر مطاعش را امتثال کردم و آن جناب روبروی من به حال استماع نشست، و چون ذکر مصیبت را به پایان بردم به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام پرداختم به سوی کربلا، سپس زیارت حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام را خواندم به سمت طوس، آنگاه رو به سوی حضرتش زیارت مولایم حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - را خواندم و چون تمام این‌ها را به پایان بردم و آن حضرت خواست تشریف ببرد آن پیغمبری که با آن جناب بود از سوی آن بزرگوار وجهی به من داد که مبلغ آن را نمی‌دانم و از نظرم غایب شدند.

فردای آن شب که از روز بهتر بود و از خورشید درخشنده‌تر، یکی از علمای بزرگوار را ملاقات کردم، او به من مبلغ خوبی داد که همچون باران بهاری پربرکت بود. پس گفتم: این است تأویل خوابی که پیش‌تر دیدم. خداوند آن را تحقق بخشید و صحت خوابم را آشکار نمود تا شوقم فزون‌تر گردد.

اضافه بر این پس از این خواب آن قدر برکت‌های باطنی و علوم کامل پنهانی و معارف ایمانی و الطاف ربّانی به من عنایت شد که زبان خامه از بیان آن ناتوان است، و در سبب تألیف کتاب خواب دیگری ذکر کردم و در جای دیگری از همین کتاب سومین خواب نیز آمده که برای جویندگان بصیرت، مایه عبرت و بینش است.

۲۰ - بازگشت به دنیا در زمان ظهور

و این بالاترین آرزوی مؤمنان مشتاق است که اگر - خدای نکرده - ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام از این زمان‌ها به تأخیر افتد، و به این نزدیکی به فیض دیدارش نایل نشویم، و در زمان حیاتمان دولت حقّه آن جناب را نبینیم، و اجلمان فرا برسد، بار دیگر در زمان ظهورش به دنیا بازگردیم.

و دلیل بر این روایتی است که عالم عامل و فقیه کامل ملا احمد اردبیلی در کتاب حقیقه الشیعه از امام صادق علیه السلام آورده که مضمون آن چنین است: هر مؤمنی آرزوی خدمتش را داشته باشد و برای تعجیل فرجش دعا کند، کسی بر قبر او می‌آید و او را به نامش صدا می‌زند که: فلانی! مولایت صاحب الزمان علیه السلام ظهور کرده، اگر می‌خواهی بپاخیز و به خدمت امام شرفیاب

شو، و اگر می‌خواهی تا روز قیامت بیارام. پس عده بسیاری به دنیا بازمی‌گردند و فرزندی از آن‌ها متولد می‌شود.

می‌گویم: این حدیث در کتاب حدیقه به فارسی ترجمه شده بود و من عباراتش را به عربی نقل کردم، و نیز در خصوص این فضیلت - بازگشت به دنیا در زمان ظهور - حدیثی که در مورد دعای عهد هست دلالت صریح دارد، چنان‌که در بحار و نیز الانوار النعمانیة و المقباس و زاد المعاد و مؤلفات دیگر به حذف سند از امام صادق علیه السلام روایت شده. عبارت الانوار النعمانیة چنین است: هرکس تا چهل صبح این دعا را بخواند، از یاران قائم علیه السلام خواهد شد، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خداوند متعال او را زنده می‌کند تا در خدمتش جهاد نماید، و به شماره هر کلمه از این دعا هزار حسنه برایش نوشته می‌شود و هزار سیئه از وی محو می‌گردد و آن دعا این است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّؤُفَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ رَبَّ الثُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكَزْبِيِّ الرَّفِيعِ...»^۱ که در بخش آینده ان شاء الله تعالی خواهد آمد، و این دعای شریفی است که مشتمل بر دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - می‌باشد.

۲۱ - برادری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

دلیل بر این در بصائر الدرجات از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که جمعی از اصحابش در خدمتش بودند، دوبار گفت: خدایا! برادرانم را به من بنمایان. اصحابی که دور و برش بودند عرض کردند: ما برادران تو نیستیم یا رسول الله؟ فرمود: نه؛ شما اصحاب من هستید و برادرانم قومی در آخر الزمان می‌باشند که به من ایمان آورند در حالی که مرا ندیده باشند، خداوند نام‌های آنان و نام‌های پدرانشان را به من شناسانده پیش از آن‌که آنان را از پشت پدران و رحم مادرانشان بیرون آورده باشد. هریک از آنان نگهداری‌اش از دین خود بیشتر و شدیدتر از دست کشیدن بر بوته خار در شب تاریک و یا به دست گرفتن آتش فروزان می‌باشد، آنان چراغ‌هایی در تاریکی هستند، خداوند آنان را از هر فتنه و آشوب تیره ظلمانی نجات می‌دهد.^۲

مجلسی مثل همین را در مجلد سیزدهم بحار روایت کرده است.

۱. بحار الانوار: ۶۱/۸۶ و زاد المعاد: ۴۸۹؛ و الانوار النعمانیة: ۱۰۴/۲ و ۱۰۵.

۲. بحار الانوار: ۱۲۳/۵۴؛ بصائر الدرجات: ۸۴.

و نیز در بحار در حدیث دیگری از عوف بن مالک آمده که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کاش برادرانم را ملاقات می کردم، ابوبکر و عمر عرضه داشتند: مگر ما برادران نیستیم، به تو ایمان آوردیم و با تو هجرت کردیم؟ فرمود: ایمان آوردید و هجرت کردید و ای کاش برادرانم را می دیدم. بار دیگر سخنان را تکرار کردند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما اصحاب من هستید ولی برادرانم کسانی هستند که پس از شما می آیند، در حالی که مرا ندیده باشند، به من ایمان آورند و مرا دوست دارند و یاری ام نمایند، و تصدیق کنند. پس ای کاش برادرانم را ملاقات کنم.^۱

در این جا سخن در دو مورد واقع می شود:

اول: در بیان دلالت این دو حدیث بر مقصود. می گویم: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث اول برادری را شاخه و فرع کمال ایمان معرفی کرد. و قبلاً ذکر کردیم که دعا برای حضرت صاحب الزمان علیه السلام، نشانه و مایه کمال ایمان در انسان است. که ایمان شخص دعاکننده فزونی می یابد. و در حدیث دوم برادران را به اوصافی که بر سایر مؤمنین امتیازاتی می یابند معرفی نمود، که عبارت است از محبت و یاری و ایمان بدون این که آن حضرت را دیده باشند. و تردیدی نیست که تمام این امور در دعا برای فرج مولای ما صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - جمع است، زیرا که این عمل یاری پیغمبر و محبت آن سرور و ایمان و تصدیق به آن حضرت می باشد، و این ها شواهد مختلفی در روایات دارد.

دوم: در بیان معنی برادری یاد شده به طوری که از روایات استفاده کرده ایم، پس می گویم: احتمال دارد یکی از این امور باشد:

۱ - منظور صداقت و دوستی واقعی باشد که لازمه آن محبت و یاری دوست نسبت به دوستش باشد در غیاب و حضور او که برادر به معنی دوست باشد. و این یکی از معانی برادری است. چنان که در قاموس ذکر شده، و این استعمال در عرف و لغت شایع است. شاهد بر این روایتی است که در بحار از غیبت شیخ طوسی از معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال آن که قائم خاندانم را درک کند در حالی که پیش از قیامش از او پیروی نماید، دوست او را دوست بدارد و از دشمنش بیزاری جوید، ولایت امامان

هدایت کننده پیش از وی را نیز داشته باشد، آنان رفقای من و اهل دوستی و مودّت من، و گرامی ترین امّت نزد من می باشند.^۱

۲- مراد اخوّت و برادری ایمانی است که بین اهل ایمان هست، و برادری حاصل نمی شود مگر در وقتی که دو برادر در یک جهت و نسبت خاصّی با هم مشترک باشند، و تردیدی نیست که این امر جز بر اثر ایمان پایدار و واقعی تحقق نمی یابد، پس اگر ایمان به این نحو ثابت گردد، برادری با پیغمبر ﷺ نیز به ثبوت می رسد، خدای -عزّوجلّ- می فرماید: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾^۲؛ پیامبر ایمان آورد به آنچه از پروردگارش بر وی نازل شده و مؤمنان هریک به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبرانش ایمان آورده اند.

از همین روی در خبر عبد العزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام وارد شده که فرمود: امام برادر مهربان است.

و بدون شک این مقام تنها بر اثر صحابه پیغمبر یا امام بودن حاصل نمی گردد، بلکه باید ایمان ثابت قطعی تامّ بوده باشد، که اگر این امر تحقق یافت دیگر فرقی نمی کند که یک برادر دیگری را ملاقات نماید یا نه، هم چنان که رابطه برادری بین دو برادر نسبی - در حال جدا بودن زمان یا مکان آن ها - از هم گسسته نمی شود، و اگر این حالت برای کسی نباشد مصاحبت و همزمان بودن با پیغمبر یا امام برایش سودی ندارد و نسبت برادری ایمانی به او دادن درست نیست.

و چون بسیاری از اصحاب خاتم الانبیاء ﷺ از این صفت محروم بودند، و از ایمان جز تصدیق زبانی نداشتند، آن حضرت مرتبه برادری را از آن ها نفی کرده، و از شواهد این وجه این که در حدیث دوم سؤال کنندگان، معلوم الحال بوده اند که از ایمان بهره ای نداشتند.

و از بیان گذشته روشن شد که آنچه عامّه به آن تمسّک جسته اند ضعیف است که برای اثبات فضیلت اوّلی به این آیه شریفه استدلال کرده اند: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^۳؛ دومین دو نفر که در غار بودند آن هنگام که به مصاحب خود می گفت: اندوهگین مباش به تحقیق خدا با ما است. و هم صحبتی او را با پیغمبر ﷺ دلیل برتری اش پنداشته اند. در این جا دوست دارم سخنان شیخ مفید ابی عبد الله محمد بن محمد النعمان - طاب ثراه - را بیاورم: شیخ جلیل احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب الاحتجاج به نقل از شیخ ابوعلی حسن بن معمر رقی

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۱. بحار الانوار: ۱۲۹/۵۲ و ۱۳۰.

۳. سوره توبه، آیه ۴۰.

آورده که در رمله، ماه شوال، سال چهارصد و بیست و سه حکایت نمود از شیخ مفید محمد بن محمد النعمان که گفت: یکی از سال‌ها شبی در خواب دیدم از کنار راهی می‌گذشتم که عده‌ای حلقه زده بودند. پرسیدم: جریان چیست؟ گفتند: این‌جا حلقه‌ای است که مردی داستان می‌گوید. گفتیم: او کیست؟ گفتند: عمر بن الخطاب است. مردم را پراکنده ساختم و پیش رفتم، دیدم مردی برای مردم سخنانی می‌گوید که چیزی از آن سخنان دستگیرم نمی‌شود. سخنش را قطع کردم و گفتم: ای شیخ! مرا آگاه کن، چه دلیلی بر فضیلت دوست ابوبکر عتیق بن ابی قحافه از آیه شریفه: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ هست؟ جواب داد: توجیه دلالت بر فضیلت ابوبکر از این آیه در شش موضع است:

اول: این‌که خداوند متعال پیغمبر ﷺ را یاد کرده، ابوبکر را نیز یاد نموده و او را دومین نفر قرار داده که فرمود: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾.

دوم: این‌که آن دو را به عنوان این‌که در یک جا با هم بوده‌اند، توصیف کرده و الفت داده است که فرمود: ﴿إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾.

سوم: این‌که ابوبکر را به رسول خدا ﷺ اضافه نموده به این‌که مصاحبتش را ذکر کرده تا بین آن دو را در این رتبه جمع فرموده باشد که: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾.

چهارم: این‌که از مهر و عطوفت پیغمبر نسبت به او یاد شده، چون مرتبه‌اش اقتضای این عنایت را دارد که فرمود: ﴿لَا تَحْزَنُ﴾.

پنجم: این‌که او را خبر داد که خداوند به طور مساوی با آن دو است، یار و مدافع ایشان که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾.

ششم: این‌که خبر داده که آرامش بر ابوبکر نازل شد، زیرا که هیچ‌گاه آرامش از پیغمبر ﷺ جدا نمی‌شود، و فرمود: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾.

این‌ها شش موضع است که از آیه غار بر فضل ابوبکر دلالت دارد، که نه تو و نه غیر تو نمی‌تواند کسی در آن‌ها طعن نماید.

به او گفتم: سخت در استدلال برای دوستت بیان شد، و من به یاری خداوند تمام آنچه آوردی همچون خاکستری که روز طوفانی باد بر آن بوزد، خواهم ساخت.

این‌که گفتم: خداوند متعال پیغمبر ﷺ را یاد کرد و ابوبکر را دومی نسبت به آن حضرت قرار داد، این خبر دادن از شماره است که دو نفر بوده‌اند، و این فضیلتی نیست و ما به طور بدیهی

می بینیم که یک مؤمن با مؤمن دیگر یا یک مؤمن با یک کافر می شود دو تا، و ذکر شماره هیچ گونه ارزشی ندارد که بر آن تکیه کردی.

و اما این که گفתי: خداوند آن دو را چنین توصیف کرده که در یک جا (در غار) با هم جمع شده اند این نیز مانند سابق هیچ فضیلتی را دلالت ندارد، زیرا که همانند شمارش که می توان مؤمن و کافر را در شماره جمع کرد، همچنین ممکن است مؤمن و کافر یک جا جمع گردند، و نیز مسجد پیغمبر ﷺ از غار با شرافت تر است، با وجود این، مؤمنین و منافقین و کافرین احیاناً در آن جمع می شدند، و در همین باره خداوند می فرماید: ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ﴾^۱؛ [ای رسول ما] چه شده که کافران به سرعت به جانب می شتابند و از راست و چپ پراکنده می شوند.

و نیز کشتی نوح ﷺ، پیغمبر و شیطان و چهارپایان را دربر داشت، بنابراین مکان بر فضیلتی که گفתי دلالت ندارد.

و این که گفתי: با ذکر مصاحبت، ابوبکر را به پیغمبر ﷺ اضافه نمود، از دو فضیلت سابق هم ضعیف تر است، زیرا که عنوان صحبت بر مؤمنان و کافران صدق می کند، و دلیل بر این فرموده خدای تعالی است که: ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾^۲؛ رفیقش در مقام محاوره به او گفت: آیا کفر ورزیده ای به کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید آن گاه تو را مردی کامل ساخت.

و نیز عنوان صحبت بر انسان و حیوان هر دو اطلاق می شود، دلیل بر این، گفتار عرب است - که قرآن به زبان آن ها نازل شده و خداوند - عزوجل - می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَلْسَانٍ قَوْمِهِ﴾^۳؛ و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز به زبان قوم خودش - این که الاغ را صاحب خوانده اند، شاعر گوید:

إِنَّ الْحِمَارَ مَعَ الْحِمَارِ مَطِئَةٌ فَإِذَا خَلَوْتُ بِهِ فَبَسَّ الصَّاحِبُ

حقا که الاغ با الاغ دیگر همسفر خوبی است، ولی هنگامی که من با الاغ تنها می مانم بد رفیقی است. و نیز جماد را با موجود زنده صاحب خوانده اند، مثلاً درباره شمشیر گفته اند:

رُزْتُ هَذَا وَذَلِكَ غَيْرُ اخْتِيَانٍ وَمَعِيَ صَاحِبٌ كَثُومُ اللِّسَانِ

۱. سوره معارج، آیات ۳۶ و ۳۷.

۲. سوره کهف، آیه ۳۷.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴.

به دیدار [معشوقه‌ام] هند رفتم در حالی که هیچ بیمناک نبودم، و حال آن‌که با من همراهی بود زبان بسته [اشاره به خنجر یا حربۀ دیگر است].

پس وقتی عنوان صحبت بین مؤمن و کافر و بین عاقل و حیوان و بین حیوان و جماد واقع می‌شود، چگونه دلیلی برای دوست تو در آن هست؟

و اما این‌که گفتی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اندوهگین مباش. این نه تنها فضیلت نیست که وبال و منقصت او، و دلیل خطاکاری‌اش می‌باشد، زیرا که فرمایش آن حضرت: ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ اندوهگین مباش، نهی است، و جز این نیست که اندوهگین شدن ابوبکر یا طاعت بوده یا معصیت، اگر طاعت می‌بود که پیامبر از طاعت‌ها نهی نمی‌کند، و بلکه به آن‌ها امر و دعوت می‌نماید، و اگر معصیت بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را نهی کرده و این آیه شاهدی بر معصیت او است به دلیل این‌که او را نهی نموده است.

و اما این‌که گفتی: آن حضرت فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾، به تحقیق که خدا با ما است، پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده که خدا با او است و از خودش به لفظ جمع تعبیر کرده، چنان‌که خداوند فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ ما ذکر (قرآن) را نازل کردیم و ما نگهدار آن هستیم.

در این باره سخن دیگری نیز هست که ابوبکر گفت: یا رسول الله! اندوه من برای برادرت علی بن ابی طالب است که چه شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اندوهگین مباش! که خداوند با ما است - یعنی با من و با برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام -.

و اما این‌که گفتی: آرامش بر ابوبکر نازل شد، این ترک ظاهر آیه است، چون همان‌که آرامش بر وی نازل شده خداوند - عزوجل - با لشکریانش او را تأیید فرموده، ظاهر آیه شریفه شاهد بر این است که می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾؛ پس خداوند آرامش خویش را بر او نازل ساخت و او را با لشکریانی که ندیدید تأیید کرد. پس اگر ابوبکر صاحب آرامش است لشکریان هم به تأیید او آمده‌اند و حال آن‌که این سخن دور کردن نبوت از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.

به اضافه اگر این‌جا را به طرفداری از دوست نمی‌گفتی بهتر بود، زیرا که خداوند متعال در دو جای دیگر که آرامش را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل کرده چون عده‌ای مؤمن هم با آن حضرت بوده‌اند آن‌ها را نیز شرکت داده در یکجا فرموده: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ

كَلِمَةَ التَّقْوَى^۱؛ پس خداوند اطمینان و آرامش را بر پیامبرش و مؤمنین نازل کرد و آنان را با کلمه تقوی ملازم ساخت. و در جای دیگر فرمود: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا»^۲؛ پس خداوند آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنین نازل ساخت و لشکریانی که آنها را ندیدید نازل نمود. ولی در این جا آرامش را به پیامبر ﷺ اختصاص داد و فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ». پس اگر مؤمنی با او بود او را هم در آرامش شرکت می داد، هم چنان که در آن دو آیه دیدیم که مؤمنین را نیز در این جهت شرکت داد. بنابراین خارج نمودن او از عنوان آرامش دلیل بر خروج او از ایمان است. عمر دیگر نتوانست جواب بدهد و مردم از کنارش پراکنده گشتند و من از خواب بیدار شدم.^۳

۳- این که مقصود از برادری؛ اخوت از لحاظ خلقت اصلی و طینت اولی باشد، یعنی این مؤمنانی که صفات یاد شده را دارند از بازمانده گیل پیغمبر و امامان علیهم السلام خلق شده اند، پس به لحاظ طینت اصلی برادرند. چنان که مجلسی در مرآة العقول از معانی الاخبار شیخ صدوق به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: بر حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که یکی از هم کیشانمان با من بود. به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم ای فرزند پیغمبر، من اندوهگین و محزون می شوم بدون این که سببی برای آن بدانم؟ فرمود: آن حزن و فرح از ناحیه ما به شما می رسد، زیرا که اگر بر ما خوشحالی یا اندوهی وارد شود بر شما نیز داخل می گردد، زیرا که ما و شما از نور خدای تعالی آفریده شده ایم، پس ما و طینت ما، و طینت شما را یکی قرار داد، و اگر طینت شما همان طور که گرفته شده بود رها می شد ما و شما مساوی می بودیم، ولی طینت شما با طینت دشمنان تنمزوج گردید. و اگر آن نبود ابداً گناهی نمی کردید.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم! طینت و نور ما به همان گونه که آغاز شد باز می گردد؟ حضرت فرمود: آری به خدا، ای بنده خدا بگو ببینم این شعاعی که از قرص خورشید پراکنده می شود آیا به آن متصل است یا از آن جدا؟

عرضه داشتم: فدایت کردم بلکه از آن جدا است. فرمود: مگر نه این است که وقتی خورشید غروب می کند، این شعاع به قرص خورشید باز می گردد هم چنان که از آن آغاز شده بود؟ عرض کردم: آری. فرمود: به خدا شیعیان ما نیز همین طورند. از نور خدا آفریده شده اند، و به سوی او

۲. سوره توبه، آیه ۲۷.

۱. سوره فتح، آیه ۲۶.

۳. احتجاج: ۳۲۶/۲ و ۳۲۷ و ۳۲۸.

باز می‌گردند. و به خدا قسم شما روز قیامت به ما ملحق می‌شوید، ما شفاعت می‌کنیم و شفاعتمان پذیرفته می‌شود، شما شفاعت می‌کنید و شفاعت داده می‌شوید، و هیچ یک از شما نیست مگر این‌که آتشی از سمت چپ او و بهشتی از سمت راست او بلند می‌گردد، پس دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به آتش داخل می‌کند.

مجلسی گفته: در این حدیث تأمل و تدبیر کن که در آن اسرار شگفت‌انگیزی هست.

۲۲ - تعجیل در امر فرج صاحب الزمان علیه السلام

اهتمام و مداومت در دعا برای تعجیل فرج مولای ما صاحب الزمان علیه السلام با شرایط آن به قدر امکان، سبب می‌شود که این امر زودتر واقع گردد و ظهور سریع‌تر تحقق یابد، و پیش‌تر آن مهر تابان طلوع کند.

دلیل بر این معنی حدیثی است که در بحار و غیر آن از عیاشی از فضل بن ابی قرّه آمده که گفت: شنیدم از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام که فرمود: خداوند به ابراهیم وحی نمود که برای او فرزندی متولد خواهد شد. پس آن حضرت این موضوع را با ساره در میان گذاشت، ولی ساره گفت: آیا من خواهم زایید و حال آن‌که پیرزن هستم؟ پس خداوند به آن حضرت وحی کرد که: ساره خواهد زایید و اولاد او چهارصد سال به زحمت و رنج می‌افتند به خاطر این‌که سخن مرا جواب گفت. امام صادق علیه السلام فرمود: پس هنگامی که فشارها و شکنجه‌ها بر بنی اسرائیل طول کشید، چهل روز به درگاه خداوند ضجّه و ناله کردند. خداوند به موسی و هارون وحی فرمود که آن‌ها را از فرعون خلاص نمایند پس صد و هفتاد سال را از آن‌ها برداشت.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنَّا فَأَمَّا إِذْ لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى مُنْتَهَاهُ»؛ همچنین شما اگر انجام دهید هرآینه خداوند بر ما فرج خواهد داد ولی اگر چنین نباشید البته این امر تا آخرین مرحله را طی خواهد کرد.^۱

تذکر: بدان که از این حدیث شریف چند امر استفاده می‌شود:

- ۱ - رسیدن جزای عمل به اولاد: عملی که از شخص سر می‌زند - اطاعت باشد یا معصیت - جزای آن به اولاد و نوادگانش می‌رسد، چنان‌که از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا

وَيَسْتَخْرِجُ كَنْزَهُمَا^۱؛ و اما دیوار، پس از آن دو پسر بچه یتیم بود که در شهر هستند، وزیر آن گنجی متعلق به ایشان، و پدرشان نیکوکار بود، پس پروردگارت خواست که آن دو به قوت رسند و گنجشان را برآورند. فرمود: آن دو یتیم با آن پدر صالح هفت پشت فاصله داشتند.

و این به خاطر حکمت‌ها و مصالح عظیمی است که بسیاری از آن‌ها بر ما پوشیده و مخفی است و بعضی از آن‌ها در روایات از ائمه معصومین علیهم‌السلام برایمان روشن شده است.

اگر بگویید: بدون تردید، رساندن خیرها و نعمت‌ها به اولاد شخص در حقیقت به خودش برگشته و تفضلی نسبت به او انجام گرفته، به جهت کمال مودّت و مهری که بین انسان و اولادش هست، بلکه چه بسا خیر رساندن به اولاد برای انسان - بلکه مطلق حیوانات - لذیذتر است از متنعم شدن خود شخص، خواه در زمان حیات و زندگی او باشد یا پس از مردن. هم چنان که در خبر آمده: ارواح مؤمنانی که برای دیدن اولادشان می‌آیند اگر آن را در وضع خوب و نیکی ببینند، خوشحال می‌شوند، و اگر در فشار و سختی ببینند، اندوهگین می‌گردند. و روایات دیگری که بر موضوع مورد بحث دلالت دارد. ولی عذاب کردن و به مشقّت انداختن اولاد به خاطر کارهایی که از پدران و مادران سر زده، نه عقل آن را امضا کرده و نه قرآن. عقل این را ظلم می‌داند، و ظلم بر خداوند - عزوجل - قبیح است، در قرآن مجید نیز آمده: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۲؛ و بردارنده‌ای بار گناه دیگری را متحمل نمی‌شود.

می‌گوییم: دچار شدن مردم به آفات و بلیّات، گاهی کفّاره گناهان و خطاهای آنان است و گاهی برای بالا رفتن درجات و فزونی ثواب‌ها می‌باشد. پس ممکن است خداوند متعال بعضی از بندگان را به بعضی از مصیبت‌ها و محنت‌ها عذاب نماید و این را کفّاره گناهان پدران و مادران قرار دهد، چون به خاطر مصیبت‌هایی که به فرزندانشان می‌رسد متأثر و ناراحت می‌شوند، آن‌گاه به این بنده‌ای که به آن مصیبت‌ها دچار گشته انواع نعمت‌ها و ثواب‌ها را عنایت می‌کند، چون در دنیا به آن ناراحتی‌ها مبتلا شده است. و این مبادله خوب و برنامه نیکی است و هیچ خلاف عدل و احسان هم در آن نیست بلکه خود نوعی احسان به انسان می‌باشد.

و بر این معنی دلالت می‌کند فرموده امام صادق علیه‌السلام در جواب مفضل بن عمر - که از خواصّ اصحاب گرامی آن حضرت است - که پس از بیان خوبی‌ها و منافع حواسّ انسان و زیان‌های

۱. سوره کهف، آیه ۸۲

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۴؛ سوره فاطر، آیه ۱۸.

فقدان آن‌ها، مفضل عرضه داشت: پس چرا بعضی از مردم برخی از این اعضا را ندارند که این زبان‌هایی که فرمودی به آن‌ها برسد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: برای تأدیب و موعظه کسی که این وضع برایش پیش می‌آید، و دیگران به سبب او پند گیرند، چنان‌که زمامداران گاهی افرادی را برای مجازات و عبرت تأدیب می‌کنند و [عقلاً] بر آن‌ها اشکال نمی‌گیرند، بلکه رأیشان را تعریف می‌کنند و تدبیرشان را تصحیح می‌شمارند. به علاوه برای کسانی که این امور برایشان پیش می‌آید اگر شکیبایی کنند و شکر الهی بجای آورند پس از مرگشان آن قدر ثواب‌ها هست که این ناراحتی‌ها را در مقابل آن همه ثواب، کوچک و ناچیز خواهند دید، تا جایی که اگر به آن‌ها اختیار می‌دادند که به دنیا بازگردند و در آن بلاها زندگی کنند آن را انتخاب می‌نمودند.

و می‌توان به نحو دیگری جواب داد که: خداوند -عزوجل- به مقتضای حکمتی تقدیر کرده، مصائب و بلاهایی برسد، ولی دفع و برطرف شدن آن مصائب و بلاها را مشروط و متوقف بر صدور افعال خاصی از پدران و مادران یا خود آن‌ها قرار داده است، و چون آن شرط محقق نشد تقدیر الهی جاری می‌گردد.

بنابراین ابتلای آن‌ها در حقیقت به عنوان مجازات آن‌ها به سبب کارهای پدران و مادرانشان نیست تا اشکالی وارد شود بلکه بر مبنای مصالح واقعی است که در هر امر مقدّری وجود دارد. و این وجه را از یکی از دوستان خاص خود استفاده نمودم.

۲- مسأله بداء: دومین مطلبی که از حدیث مورد بحث استفاده می‌شود؛ وقوع بداء در بعضی از مقدّرات است، بسیاری از روایات نیز بر این مسأله دلالت دارد بلکه از ضروریات مذهب امامیه است که مخالفین، آن‌ها را به این عنوان (= اعتقاد به بداء) می‌شناسند. البته تشریح و تفصیل این مطلب از محل بحث کتاب خارج است لذا به طور خلاصه این مطلب را بر اساس استفاده از اخبار و سخنان علما می‌آوریم.

می‌گوییم: منظور از بداء آن است که خداوند -عزوجل- چیزی را تقدیر کند، و سپس خلاف آن را مقدّر نماید. و این از نظر عقل ممکن و از جهت نقل واقع شده است، به خاطر عموم و دوام قدرت خداوند، و به جهت دلالت آیات قرآن و احادیث متواتره بر آن. و علت این که مخالفین آن را انکار کرده‌اند این‌که: به گمانشان این امر مستلزم آن است که خداوند -عزوجل- نسبت به امر

دوم جاهل باشد و از مصلحت آن غافل، «تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا»^۱؛ خداوند بسی برتر از این پندار جاهلانه است. لذا در ردّ این گمانشان در حدیث صحیحی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: در هیچ چیزی برای خداوند بداء نمی شود مگر این که پیش از این که بداء بشود، در علم او بوده است. و به همین معنی اخبار متعددی در اصول کافی و توحید صدوق و بحار و غیر این ها آمده است.^۲

و تحقیق مطلب به گونه ای که پرده های پندار را از روی فهم ها بردارد این که: به طوری که در اخبار وارد شده، امور بر دو قسم است: محتوم و موقوف. محتوم چیزی است که تحقق یافتن آن - از لحاظ وجود یا عدم - متوقف و وابسته به چیزی نباشد، بلکه خداوند آن را امضا و حتم نموده و به قلم قضا نوشته است. و منظور از موقوف اموری است که وجود یا عدم آن ها در علم الهی مربوط و متوقف بر حصول یا انتفاء چیزی باشد. موقوف نیز بر دو گونه است:

گونه اول: آن که خداوند متعال برای پیغمبران یا فرشتگان یا اولیای خود موقوف بودنش را بیان کرده باشد.

گونه دوم: آن که برای آن ها بیان نکرده باشد، بلکه به نظر آن ها محتوم است در صورتی که در علم خداوند - عزوجل - موقوف می باشد.

بدائی که ما به آن معتقدیم و روایات نقل شده از ائمه اطهار علیهم السلام بر آن دلالت دارد مربوط به همین دو گونه است نه قسم اول، و همان طور که می بینید مستلزم جهلی برای خداوند نیست.

مثال این مطلب چنین است که خداوند سبحان مقدر فرماید که فلان آدم بیست سال زنده بماند اگر صله رحم بجای نیآورد، ولی اگر صله رحم بجای آورد سی سال عمر کند. در این جا خداوند عمر این شخص را بیست سال تقدیر فرموده و اگر به شرطی که قرار داده باشد عمل نماید ده سال به عمرش افزوده می شود. پس زیاد شدن ده سال بداء در آن مقدر - یعنی بیست سال - است، و خداوند متعال هم از ازل این را می دانست، ولی در این متوقف کردن بر شرط خاص حکمت های ارزنده ای هست، و مقدر الهی - که مربوط به شرطی بوده - هنگامی ظاهر می شود که شرطش محقق شده باشد در حالی که قبلاً بر ما مخفی بوده است.

۱. مضمون این عبارت در بعضی از آیات قرآن آمده است، سورة اسراء، آیه ۴۳. (مترجم).

۲. کافی: ۱/۱۴۸؛ توحید صدوق: ۳۳۴.

و با این بیان نحوه جمع بین دسته‌های مختلف اخبار معلوم شد که:

دسته‌ای از آن‌ها دلالت دارد که بداء در آنچه علم آن به پیغمبران رسیده واقع نمی‌شود. چنان‌که در اصول کافی از فضیل بن یسار آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام می‌فرمود: علم بر دو گونه است: علمی نزد خداوند مخزون است که احدی از مخلوق را از آن مطلع نساخته، و علمی دیگر را به فرشتگان و پیغمبرانش تعلیم فرموده، پس آنچه به ملائکه و پیغمبرانش تعلیم فرموده واقع می‌شود، و خود و فرشتگان و پیغمبرانش را تکذیب نمی‌نماید، و آن علمی که نزد خودش مخزون است آنچه می‌خواهد پیش می‌آورد و آنچه بخواهد تأخیر می‌اندازد و آنچه بخواهد ثابت می‌کند.^۱

و دسته‌ای دیگر بر وقوع بداء در آنچه علم آن به پیغمبران و فرشتگان رسیده هم دلالت دارد مانند خبر دادن عیسی علیه السلام به مردن عروسی که به خانه شوهرش می‌بردند ولی نمرود و خلاف آن ظاهر شد، و خبر دادن ملک الموت به داوود علیه السلام به مرگ جوانی که نزد او نشسته بود پس از هفت روز، ولی نمرود و خداوند سی سال مرگش را به تأخیر انداخت به خاطر این‌که داوود علیه السلام او را رحم کرد، و خبر دادن خداوند متعال به حضرت نوح علیه السلام چند بار هلاکت قومش را، سپس تأخیر افتادن آن و خبر دادن خداوند - عزوجل - به یونس علیه السلام که در روز معین قومش هلاک خواهند شد، سپس خداوند توبه آن‌ها را پذیرفت و غیر این‌ها.

وجه جمع بین این دو دسته از روایات این‌که: منظور در روایت سابق آن است که خداوند - عزوجل - پیغمبرش را از واقع شدن امری مطلع سازد و به او خبر دهد که این امر حتمی و غیر قابل تغییر است، مثل اخباری که درباره خروج سفیانی - لعنه الله - پیش از قیام حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - وارد شده است.

و مراد از دسته دوم آن است که خدای تعالی پیامبرش را مثلاً از امری باخبر سازد، اما برای او بیان نکند که محتوم است یا موقوف، که ظاهر این امر آن است که محتوم باشد، چون موقوف بودن آن بیان نشده، پس ممکن است در آن بداء واقع گردد، زیرا که نزد خداوند - عزوجل - بر امری متوقف است که آن را برای پیغمبر بیان ننموده، بلکه نزد خودش مخزون است و این مستلزم دروغ یا تکذیبی هم نیست.

شیخ طوسی رحمته الله به این وجه بین آن اخبار را جمع کرده، و مجلسی رحمته الله نیز در دو کتابش مرآة العقول و بحار الانوار همین نظر را نزدیک به واقع دانسته است.

می‌گویم: چند روایت هم بر جمع یاد شده دلالت دارد از جمله:

در الاحتجاج از امیر مؤمنان علی علیه السلام است که فرمود: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود از آنچه خواهد بود و آنچه شدنی است تا روز قیامت شما را خبر می‌دادم، آن آیه این است: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱؛ خداوند آنچه را خواهد محو و آنچه را خواهد اثبات می‌کند و نزد او است اصل کتاب [لوح محفوظ].^۲

در روایت دیگری از حضرت رضا علیه السلام است که فرمود: ابو عبد الله (صادق) و ابو جعفر (باقر) و علی بن الحسین و حسین بن علی و علی بن ابی طالب علیهم السلام گفته‌اند: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود به آنچه تا روز برپایی قیامت خواهد بود شما را خبر می‌دادیم: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...﴾^۳ و با این بیان نحوه جمع بین دو دسته دیگر از اخبار نیز معلوم می‌شود که دسته‌ای می‌گوید: بداء در امر محتوم واقع نمی‌شود - چنان‌که گفتیم - همان‌طور که در بحار از عیاشی از فضیل آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام می‌فرمود: از جمله امور، اموری حتمی است که ناگزیر خواهد آمد، و از جمله امور اموری هست که نزد خداوند موقوف است، آنچه از آن‌ها را می‌خواهد جلو می‌اندازد، و آنچه را بخواید محو می‌کند و آنچه می‌خواهد ثبت می‌نماید، احدی را از آن - یعنی موقوف - مطلع نساخته است، و اما آنچه را که پیامبران خبر آورده‌اند شدنی است، نه خودش را تکذیب می‌کند و نه پیغمبرش و نه فرشتگانش را.^۴

و دسته دیگر دلالت می‌کند که در محتوم نیز بداء واقع می‌گردد، مانند حدیثی که در غیبت شیخ نعمانی به سند خود از ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری آورده که گفت: در خدمت حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام بودیم. سخن از سفیانی به میان آمد و این‌که در روایت است که امر او از محتوم است. من به حضرت ابو جعفر علیه السلام عرض کردم: آیا برای خداوند در امر محتوم بداء می‌شود؟ فرمود: آری! عرض کردیم: پس می‌ترسیم در قائم علیه السلام نیز برای خداوند بداء حاصل شود. فرمود: قائم از میعاد است و خداوند برخلاف وعده‌اش کاری نمی‌کند.^۵

۲. احتجاج: ۳۸۴/۱.

۴. تفسیر العیاشی: ۲/۲۱۷.

۱. سوره رعد، آیه ۳۹.

۳. قرب الاسناد: ۱۵۵.

۵. غیبت نعمانی: ۱۶۲.

وجه جمع این‌که، دسته اول ناظر به اموری است که خداوند متعال حتمی بودن آن را خبر داده، پس تغییر دادن آن‌ها تکذیب خودش و فرشتگان و پیامبرانش می‌باشد. و دسته دوم ناظر به اموری است که خداوند حتمی بودن یا موقوف بودن آن‌ها را خبر نداده است و مشیت دارد، ولی چون خبر دادن به چیزی بدون بیان این‌که موقوف است ظهور در حتمی بودن آن دارد، از آن‌ها به محتوم تعبیر شده است. و در این حدیث اشاره‌ای هم به این معنی هست، امام جواد علیه السلام عُلّت واقع نشدن بداء را در امر قائم علیه السلام چنین فرمود: قائم از میعاد است و خداوند برخلاف وعده‌اش کاری نمی‌کند.

خلاصه این‌که: مراد از محتوم در این خبر آن است که به حسب ظاهر اخبار حتمی باشد چون متوقف بودنش بر چیزی بیان نشده پس تغییر دادن آن ضرری ندارد، و منظور از محتومی که در آن بداء واقع نمی‌شود، آن است که حتمی بودنش تصریح شده و این تغییر و تبدیلی ندارد، زیرا که تبدیل آن، تکذیب خود و پیغمبران و فرشتگان خداوند است. و این مطلب را خداوند سبحان به برکت مولایم صاحب الزمان علیه السلام به من الهام فرمود و ندیده‌ام کسی پیش از من این نکته را گفته باشد. و یکی از محدّثین بین این خبر و اخبار دیگری که دلالت می‌کند، بداء در محتوم واقع نمی‌شود، نحوه دیگری جمع کرده که به نظر من خالی از اشکال نیست، بهتر آن است که تمام سخن وی را نقل کنیم سپس اشکالاتی که به نظر قاصر رسیده بیان نمایم.

محدّث مزبور - که خداوند مقامش را عالی تر گرداند - در اواخر باب یازدهم کتابش - النجم الثاقب - چنین گفته: غیر ظهور و خروج حضرت حجة بن الحسن بن علی المهدی - صلوات الله علیه - (که حال از عمر شریفش هزار و چهل سال و چیزی می‌گذرد) که خواهد شد و تبدیل و خُلُفی در او نخواهد شد، مابقی آنچه رسیده از آیات و علامات پیش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغییر و تبدیل و تقدیم و تأخیر و تأویل به چیز دیگر که از اهل بیت عصمت علیهم السلام رسیده باشد، هست. حتی آن‌ها که در شمار محتوم ذکر شده، چه ظاهراً مراد از محتوم در آن اخبار نه آن است که هیچ قابل تغییر نباشد، و ظاهر همان را که فرمودند به همان نحو بیاید، بلکه مراد (والله يعلم) مرتبه‌ای است از تأکید در آن، که منافاتی با تغییر در مرحله‌ای از انحای آن وجود نداشته باشد، و مؤید این مقال است: آنچه شیخ نعمانی در غیبت خود از ابی هاشم داوود بن قاسم جعفری روایت کرده...^۱ - سپس ترجمه روایت یاد شده را آورده است -.

می‌گوییم: این سخن از چند جهت قابل بحث و مناقشه است:

اول این که جزم کردن به این که تمام علائم ظهور قابل تغییر است با روایات بسیار بلکه متواتری که تصریح دارند بعضی از آن‌ها محتوم است که تغییر و تبدیلی در آن نیست، منافات دارد، از جمله این روایات آن‌که: نعمانی از عبد الملک بن اعین آورده که گفت: نزد حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام بودم. پس ذکر قائم علیه السلام به میان آمد، به آن حضرت عرض کردم: امیدوارم که این امر به زودی واقع شود و سفیانی هم نباشد. فرمود: خیر، به خدا این از محتوم است که ناگزیر باید بشود.^۱

و نیز نعمانی به سند خود از حمران بن اعین از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درباره آیه شریفه: ﴿قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾^۲؛ اجلی تقدیر کرد و اجلی نام برده شده نزد او. فرمود: این‌ها دو اجل هستند یک اجل محتوم، و اجل دیگر موقوف است. حمران به آن حضرت عرضه داشت: محتوم چیست؟ فرمود: آن است که غیر از آن نمی‌شود. عرض کرد: موقوف چیست؟ فرمود: آن است که خداوند را در آن مشیت هست. حمران گفت: من امیدوارم اجل سفیانی از موقوف باشد. امام باقر علیه السلام فرمود: خیر، به خدا این از محتوم است.^۳

و از فضیل بن یسار از حضرت امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: به تحقیق که اموری موقوف هست و اموری محتوم، و البته سفیانی از امور محتوم است که ناگزیر باید بیاید.^۴ همچنین به سند خود از خلاد صائغ آورده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: سفیانی، ناگزیر خواهد آمد.

و صدوق در کمال الدین به سند خود از ابو حمزه ثمالی آورده که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام می‌فرمود: خروج سفیانی از محتوم است. فرمود: آری. عرض کردم: از محتوم است؟ فرمود: آری، و اختلاف بنی العباس از محتوم است و قتل نفس زکیه نیز از محتوم است و خروج قائم علیه السلام نیز از محتوم است.^۵

و در بحار از قرب الاسناد به سند خود از علی بن اسباط است که گفت: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، ثعلبه بن میمون از علی بن المغیره از زید عمی

۱. غیبت نعمانی: ۱۶۱.

۲. سوره انعام، آیه ۲.

۳. غیبت نعمانی: ۱۶۱.

۴. غیبت نعمانی: ۱۶۱.

۵. کمال الدین: ۶۵۲/۲.

برایم گفت که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرموده است: قائم ما در یکی از سال‌ها برای ادای کامل حقوق مردم قیام خواهد کرد. امام کاظم علیه السلام فرمود: قائم بدون سفیانی قیام کند؟ به درستی که امر قائم علیه السلام حتمی از خداوند است، و قائم نخواهد بود جز با بودن سفیانی. عرض کردم: فدایت شوم، پس در این سال است؟ فرمود: هرچه خدا خواهد، گفتیم: آیا در دوران عمر من به حکومت می‌رسد؟ فرمود: خدا هرچه خواهد انجام دهد.^۱

و نیز در بحار از غیبت شیخ طوسی به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام فرمود: سفیانی پس از آن‌که بر مناطق پنج‌گانه مسلط می‌شود، به مقدار حمل یک زن زمامداری می‌کند، سپس فرمود: «أَسْتَعْفِزُ اللَّهَ» به مقدار حمل یک شتر حکومت خواهد کرد، و ماجرای او از محتوم است.^۲

و اخبار دیگر که تصریح دارد به این‌که سفیانی و بعضی دیگر از علائم ظهور محتوم است که تغییر و تبدیلی در آن‌ها نیست. پس حکم کردن به این‌که تمام علامت‌هایی که روایت شده قابل تغییر و تبدیل است و یا تأویل کردن آن روایات، اجتهاد در مقابل نصّ است.

دوم: تغییر تمام علائم مستلزم نقض غرض است، و آن بر خداوند متعال محال می‌باشد، زیرا که غرض و منظور از قرار دادن علائم و نشانه‌ها آن است که مردم به وسیله آن‌ها، امام غایب خود را بشناسند، و از هر کسی که به دروغ ادعای امامت کند پیروی ننمایند. پس هرگاه تمام نشانه‌ها تغییر کند، و هیچ یک از آن‌ها برای مردم آشکار نگردد نقض غرض لازم می‌آید، و این بر خداوند محال است. و دلیل بر این‌که قرار دادن علائم برای شناختن امام قائم علیه السلام است - اضافه بر این‌که غرض عقلایی از نصب علائم همین است و گرنه نصب علائم لغو می‌شود - اخبار بسیاری است از جمله: فرموده امام صادق علیه السلام که: ساکن باشید تا وقتی که آسمان و زمین آرام هستند.^۳

و فرموده حضرت رضا علیه السلام که: منظور حضرت ابی عبد الله (صادق علیه السلام) که «تا آسمان ساکن است» یعنی از ندا کردن به نام صاحب تو، و «تا زمین ساکن است» یعنی از فرو بردن لشکر سفیانی.^۴ و... اخبار دیگری که ذکر آن‌ها موجب طولانی شدن مطلب است، و روایات در غیبت نعمانی و کمال الدین و بحار و غیر این‌ها آمده است.

۱. بحار الانوار: ۱۸۲/۵۲.

۲. بحار الانوار: ۳۱۵/۵۲.

۳. بحار الانوار: ۲۵/۵۲.

۴. بحار الانوار: ۲۵/۵۲.

سوم: تغییر علامت‌هایی که حتمی بودن آن‌ها تصریح شده سبب گمراهی و به اشتباه انداختن مردم است - چنان‌که مخفی نیست - زیرا که دانستی که این‌ها نشانه‌هایی برای شناخت قائم علیه السلام قرار داده شده‌اند.

اگر بگوییم: می‌توان از این اشکال جواب داد به این‌که گمراهی در وقتی است که راه شناخت امام علیه السلام منحصر در همین نشانه‌ها باشد و حال آن‌که چنین نیست بلکه می‌توان با دیدن نشانه‌های شخصی و دیدن معجزات و دلایلی که جز از امام صادر نمی‌شود آن حضرت را شناخت، و مؤید این معنی روایتی است که در اصول کافی به سند خود از مفضل بن عمر آمده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام می‌فرمود: برای صاحب این امر دو غیبت هست که در یکی به خاندانش برمی‌گردد، و در دیگری گفته می‌شود: هلاک شد، در کدام بیابان رفت؟! راوی گوید: عرضه داشتم: اگر چنین شد چکار کنیم؟ فرمود: اگر کسی آن را ادعا کرد از او چیزهایی پرسید که چنان کسی باید جواب دهد.^۱

و شیخ نعمانی چنین روایت کرده که: اگر کسی آن را ادعا کرد، از آن امور مهم از او پرسید که مثل او می‌بایست جواب دهد.^۲

می‌گوییم: شناخت امام علیه السلام به گونه یاد شده برای همه اهل جهان میسر نیست - مانند بسیاری از زنان و کسانی که در شهرهای دور هستند - با این‌که از روایات بسیار به دست می‌آید که مسئله ظهور قائم علیه السلام از اموری است که خداوند وعده داده آن‌ها را برای همه اهل عالم ظاهر و آشکار سازد، به طوری که کسی بی‌خبر نماند. اگر بعضی از نشانه‌های عام که بر تمام مردم جهان آشکار گردد نباشد، بر بسیاری از مردم مخفی می‌ماند مگر پس از مدتی مدید که به نحوی مطلع گردند. چهارم: تغییر و یا منتفی شدن علامت‌هایی که محتوم بودنشان تصریح شده، مستلزم آن است که خداوند خود و فرشتگان و پیغمبران و اولیائش را تکذیب کند - چنان‌که در حدیث آمده بود - و قبح آن بر کسی پوشیده نیست.

پنجم: آنچه در مورد تغییر علائم حتمیه گفتیم که نقض غرض لازم می‌آید در تأویل آن‌ها نیز همین محذور هست، چون بدون شک، مقصود - یعنی معرفت امام - با نصب نمودن نشانه‌های آشکاری که همه افراد بر آن مطلع گردند حاصل می‌شود، و این‌که آن نشانه‌ها همان‌طور ظاهر

شود که بیان شده (تا هر که هلاک می شود با تشخیص و دانستن هلاک گردد، و هر که زنده می شود از روی بینه زنده گردد)^۱ پس بیان علامت اگر طوری باشد که اهل زبان چیزی از آن بفهمند آن گاه غیر از آنچه ظاهر آن است اراده گردد، جز به جهل انداختن مردم و گمراهی آن ها چیزی نیست، بلکه از اموری است که عقل آن را زشت و قبیح می شمارد.

البته ممکن است که متکلم غیر از آنچه از ظاهر لفظ فهمیده می شود اراده کند ولی به شرط این که برای مخاطبین منظورش را بیان نماید، یا قرینه واضحی بیاورد که در فهمیدن منظورش از آن قرینه تأملی ننمایند.

ولی بین این معنی و بین حمل کردن تمام علائم ظهوری که روایت شده - حتی آن هایی که حتمی بودنشان تصریح گردیده با توجه به نبودن دلالت روشن یا قرینه آشکاری برخلاف ظاهر آن ها - حمل کردن این ها بر قبول تأویل نمودنشان، تفاوت از زمین تا آسمان است! بلکه اگر این در باز بشود برای اهل ضلال و گمراه کنندگان بهترین سوژه و وسیع ترین میدان است که آنچه از ائمه علیهم السلام در علائم رسیده به هر نحوی که دلشان بخواهد تأویل ببرند. خداوند ما و همه مؤمنین را از تمام لغزش ها محفوظ بدارد.

ششم: حمل کردن محتوم بر آنچه نوعی تأکید دارد و آن را از معنای حقیقی اش منصرف نمودن، آن طور که در سخنان این عالم محترم آمده، هیچ شاهد و مؤیدی ندارد، چون اگر شاهدی داشت بیان می نمود. و بدین خاطر این مبحث را پیش کشیدم تا مبادا کسی که کتاب ما را مطالعه می کند در شبهه بیفتد زیرا که این جا محلّ لغزندگی گام ها است.

۳- ظهور قابل تقدیم و تأخیر است: از حدیث یاد شده استفاده می شود که: ظهور مولای ما حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - از اموری است که قابل تقدیم و تأخیر است که به سبب بعضی از علل و جهات، زودتر یا دیرتر واقع می شود. و از جمله اسبابی که زمینه جلو افتادنش را فراهم می سازد؛ اهتمام مؤمنین در دعا برای تعجیل ظهور و فرج است. و قسمتی از دلایل این معنی را در حرف «غ» از بخش چهارم کتاب بیان کردیم.

و چه بسا کسی که اهل تحصیل نیست در این باره استبعاد کند، و از این که به سبب اهتمام در دعا ظهور و فرج پیش می افتد تعجب نماید، و این طور به نظرش برسد که اگر چنین بود

می‌بایست تاکنون فرج واقع می‌شد چون اهل ایمان در هر زمان و مکان برای این امر بسیار دعا کرده و می‌کنند.

ولی این استبعاد ناپسندی است، و گفتار شخص گُند ذهنی است، زیرا که هیچ بعید نیست که برای ظهور آن حضرت در علم خداوند دو وقت باشد که یکی نزدیک‌تر از دیگری است و ظهور آن حضرت در وقت نزدیک‌تر به اهتمام مؤمنین در امر دعا بستگی داشته باشد، و این است معنی این‌که ظهور آن حضرت از امور بدائیه است که قابلیت جلو و عقب شدن را دارد. و دلالت روایاتی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام در این موضوع هست بر پژوهشگران پوشیده نیست، و این‌که آن وقت نزدیک‌تر تاکنون نرسیده. بنابراین انکار تأثیر دعا طبق دلیل مردود است، چون صریح قرآن بر آن دلالت دارد، و نیز امکان نزدیک‌تر شدن ظهور حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام از احادیثی که از خاندان عصمت علیهم‌السلام نقل شده به دست می‌آید.

۲۳- پیروی از پیغمبران و امامان علیهم‌السلام

دعا برای تعجیل فرج مولای غایب ما حضرت ولی عصر -عجل الله فرجه الشریف- تأسی جستن به پیغمبر اکرم و امامان -صلوات الله علیهم اجمعین- می‌باشد، با آنچه در بخش ششم و هفتم -ان شاء الله تعالی- از اخبار خواهد آمد، این مطلب روشن می‌شود. در این جا فقط به یک حدیث اکتفا می‌کنیم:

شیخ نعمانی در کتاب الغیبه به سند خود از یونس بن ظبیان از حضرت امام صادق علیه‌السلام آورده که فرمود: چون شب جمعه شود پروردگار متعال فرشته‌ای را به آسمان دنیا می‌فرستد، وقتی فجر طالع گشت آن فرشته روی عرش بر فراز بیت المعمور می‌نشیند، و برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام منبرهایی از نور نصب می‌شود که بر آن‌ها بالا می‌روند، و فرشتگان و پیامبران و مؤمنین برای آن‌ها جمع می‌گردند، و درهای آسمان گشوده می‌شود، هنگامی که خورشید به وقت زوال می‌رسد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید: پروردگارا! وعده ات را که در کتاب خود آن را آورده‌ای وفا کن و آن این آیه است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده باشند، وعده کرده که در زمین

خلافت دهد، هم چنان که به کسانی که پیش از شما بوده اند خلافت بخشید و دینشان را که پسندیده، تمکین و تسلط خواهد داد و ترسشان را به امنیت مبدل خواهد ساخت.

فرشتگان و پیغمبران هم همین را می گویند سپس محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام به سجده می افتند و می گویند: پروردگارا! غضب کن که به تحقیق حرمتت درهم شکسته و برگزیدگانت کشته شده و بندگان صالحت خوار گردیده اند، پس خداوند آنچه بخواهد می کند و آن روز معلوم است.^۱

توجه: جمعی از علما نظر داده اند که یونس بن ظبیان ضعیف و دروغگوی غلوکننده ای است، و بعضی دیگر درباره او توقف کرده اند. ولی حق آن است که - به تبع عالم محقق نوری - او مورد اطمینان و بزرگوار است، بلکه آن طور که از تعدادی اخبار برمی آید او از اصحاب اسرار بوده است، و اگر تفصیل بحث درباره نامبرده را می خواهید به کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مجلد سوم مراجعه کنید.

در این جا اشکالی هست که احیاناً به ذهن برخی خطور می کند این که: تردیدی نیست که شرایط اجابت در دعای پیغمبر و امامان و فرشتگان و انبیاء علیهم السلام موجود است، پس اگر آن ها هر جمعه دعا می کنند که ظهور منتقم از دشمنانشان زودتر واقع شود، سبب تأخیر افتادن آن چیست؟ و بر دعای آنان چه فایده ای مترتب است؟ به چند وجه از این اشکال جواب داده می شود:

اول: آنچه در مکرمات پیشین گفتیم که هیچ بعید نیست که برای ظهور امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - دو وقت باشد، یکی نزدیک تر از دیگری، و وقوع آن در وقت نزدیک تر بستگی به اهتمام در دعا برای آن داشته باشد، که ترک دعا موجب تأخیرش گردد.

دوم: این که گفته شود: خداوند - عزوجل - دعای آنان را مستجاب نموده ولی بدون شک تحقق یافتن این امر - بر حسب حکمت های الهی - بر تحقق یافتن امور معین و برطرف شدن امور دیگری متوقف است که این ها به تدریج انجام می شود. بنابراین تأخیر ظهور تا زمان ما و بعد از این، دلیل بر مستجاب نشدن دعا نیست.

سوم: ممکن است به سبب دعای آنان علیهم السلام وقوع فرج در زمان نزدیکی تقدیر گردد، ولی بر اثر کارهای بندگان موانعی پیش بیاید که مایه تأخیر آن شود، و این است معنی این که این امر از امور

بدائیّه است، و نظیر این در احادیث کم نیست. مثل این که وارد شده که: بنده ای دعا می کند پس دعایش در وقت معینی، به اجابت می رسد. سپس معصیت می کند، خداوند به فرشتگان به این مضمون می گوید: قضای حاجت او را به تأخیر اندازید زیرا که در معرض سخط و خشم من قرار گرفته و مستوجب محرومیتش شده است.

و در چند کتاب از قبیل غیبت نعمانی و طوسی و بحار از ابو حمزه ثمالی آمده که گفت: به حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام عرض کردم: علی علیه السلام می فرمود: تا سال هفتاد بلا هست، و نیز می فرمود: بعد از بلا راحتی و رفاه است، و حال آن که سال هفتاد گذشته ولی ما رفاهی ندیدیم! امام باقر علیه السلام فرمود: ای ثابت! خداوند متعال این امر را در سال هفتاد وقت گذاشته بود، و چون حسین علیه السلام کشته شد خشم خداوند بر اهل زمین شدّت یافت و آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، پس این مطلب را برای شما گفتیم و شما سخن را فاش کردید و از آن پرده برداشتید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت، و برای آن وقتی نزد ما تعیین نمود و خداوند آنچه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند و نزد او است امّ الکتاب.^۱

۲۴ - وفا به عهد الهی

دعا کردن برای فرج مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه السلام وفا نمودن به عهد و پیمان الهی است که از اهل ایمان گرفته شده. و بررسی این مطلب در چند قسمت بیان می گردد:

اول: تردیدی نیست که وفای به عهد خداوند واجب است، به مقتضای قرآن کریم و به حکم عقل سلیم این امر مسلم است، خداوند - عزوجل - می فرماید: ﴿أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾^۲؛ به عهد من وفا کنید به عهد شما وفا نمایم.

و فرموده خدای متعال: ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾^۳؛ وفای به عهد کنید که از عهد پرسیده می شود.

و فرموده: ﴿أَفَنُكْفَىٰ ذِكْرَ اللَّهِ تِلْكَ الْقُرْآنُ أَنْ تُفْلَكُوا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْقِصَّةَ الْأُولَىٰ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْقِصَّةَ الْآخِرَىٰ ۚ إِنَّ أَوْلَىٰ لِغَايَةِ الْقِصَّةِ أَنْ تَتَذَكَّرَ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَرْتَضِيهِ اللَّهُ لِلَّذِينَ يُؤْتُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾^۴؛ آیا کسی که یقین می داند که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، مساوی و یکسان است با کسی که کور است [و کافر]، تنها خردمندان متذکر این حقیقت می شوند، آنان که عهد خدا را وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند.

۱. غیبت طوسی: ۲۶۳.

۲. سوره بقره، آیه ۴۰.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۴.

۴. سوره رعد، آیات ۱۹ و ۲۰.

و باز فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۱؛ و آنان که پس از پیمان بستن، عهد خدا را شکستند، و هم آنچه را که خداوند به پیوند آن امر کرده گسستند و در زمین فساد نمودند، آن‌ها را لعنت خدا و منزلگاه دوزخ نصیب است.

دوم: در روایات متعددی که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده عهد، به ولایت امامان تفسیر گردیده است، چنان‌که در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: و ما ذمه و حرمت خدا هستیم و ما عهد الهی هستیم، پس هر که به پیمان ما وفا کند عهد الهی را وفا نموده، و هر کس آن را بشکند حرمت و عهد الهی را شکسته است.^۲

و در مرآة الانوار از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: ﴿إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^۳؛ مگر آن کس که نزد خداوند عهدی گرفته باشد. فرمود: یعنی آن‌که به ولایت علی و امامان بعد از او علیهم السلام برای خدا دینداری کند که همان است عهد او نزد خداوند.^۴

و نیز از کنز الفوائد از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند: ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كُنَّ مَسْئُولًا﴾^۵؛ و به عهد وفا کنید که حتماً از عهد سؤال می‌شود. آمده که فرمود: عهد آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مودت ما و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام از مردم گرفته است؛ و اخبار بسیار دیگر.

و ظاهراً بیان این مطلب به خصوص از باب ذکر اهم افراد و اعظم مصادیق است، نه این‌که پیمان و عهد منحصر در همین باشد، والله العالم.

سوم: وفای به عهد یاد شده با شش امر حاصل می‌گردد:

۱- یقین قلبی به امامت و ولایت آن‌ها و تسلیم به آنچه از آن‌ها وارد شده است.

۲- مودت قلبی نسبت به آنان.

۳- بغض دشمنانشان و کسانی که بر آنان جلو افتادند [و خلافت را غصب کردند].

۴- اطاعت و پیروی از آنان در تمام اوامر و نواهی ایشان.

۵- اظهار اعتقاد قلبی به آنان به وسیله زبان و اعضای بدن - به مقدار توانایی و استطاعت -.

۶- یاری کردن آن‌ها در هر حال به مقتضای آن.

۲. کافی: ۱/ ۲۲۱.

۴. مرآة الانوار: ۲۳۴.

۱. سوره رعد، آیه ۲۵.

۳. سوره مريم، آیه ۸۷.

۵. سوره اسراء، آیه ۳۴.

و این عناوین شش‌گانه در دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و درخواست تعجیل فرج آن حضرت از خداوند تحقق می‌یابد و این مطلب روشن است و نیازی به بیان ندارد.

۲۵ - آثار نیکی به والدین برای دعا کننده

تمام آثار و فواید و نتایج دنیوی و اخروی که بر نیکی به والدین هست، دعا کننده برای حضرت قائم علیه السلام خواهد داشت، چنان‌که در بخش سوم کتاب متذکر شدیم که امام علیه السلام پدر حقیقی تمام مردم است، پس هر که بر او ظلم کند عاق پدر حقیقی خویش گشته، و هر که به او نیکی نماید به تمام آنچه بر نیکی کردن به پدر ظاهری مترتب است رستگار می‌شود. و تردیدی نیست که والد حقیقی حقش عظیم‌تر و مقامش بالاتر است، و از پدر ظاهری نسبی انسان شایسته‌تر است که به او احسان گردد.

دلیل بر این معنی - اضافه بر دلالت عقل سلیم بر آن - در حدیثی طولانی از تفسیر امام عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود: **والبته حق ما بر شما عظیم‌تر است از حق پدر و مادری که از آن‌ها متولد شده‌اید، که ما - اگر اطاعت‌مان کنید - شما را از آتش به سوی خانه آرام و جاویدان نجات می‌دهیم....**^۱

کما این‌که بدون شک دعا برای پدر - به خصوص با امر او به آن - از روشن‌ترین انواع نیکی و مهم‌ترین و سودمندترین آن‌ها است.

و اما آثار و فواید نیکی به والدین - از انواع مختلف خیر دنیا گرفته تا ثواب‌های اخروی - از موضوع بحث ما در این کتاب خارج است. طالبین به کتاب‌های علمای بزرگ ما از قبیل کافی و بحار مراجعه نمایند.

۲۶ - رعایت و اداء امانت

امام علیه السلام امانت الهی است، چنان‌که در زیارت جامعه آمده: **شمایید روشن‌ترین مسیر و استوارترین راه و شهادی دار فانی (دنیا) و شفعاى دار باقى (آخرت) و رحمت پیوسته و آیت مخزون و امانت حفاظت شده.**^۲

۱. و مؤید این معنی روایتی است که در جامع الاخبار: ۱۶؛ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: **حقّ علی بن ابی طالب بر مسلمین همچون حقّ پدر بر فرزندان‌ش می‌باشد.** گفتنی است که به روایات ثابت شده که آنچه برای یکی از امامان علیهم السلام باشد برای همه امامان جاری است، یعنی اگر برای یکی از آن‌ها حقی بر ما ثابت شد برای همه آن‌ها ثابت است. (مؤلف)

۲. بحار الانوار: ۱۲۹/۱۰۲.

شیخ ابوالحسن شریف در کتاب مرآة الانوار و مشکاة الاسرار گفته: امانت، به خود امامان و ولایت و امامت ایشان تأویل گردیده است، که هر جایی - با رعایت تناسب - تأویل خاص خود را دارد. در بعضی از اخبار است که امامان امانت سپرده شده هستند، که خداوند آنان را به اولیای مؤمن خویش در زمین سپرده است.

و در بعضی از زیارت‌ها آمده: شهادت می‌دهم... و اینکه شما امانت محفوظ هستید. و ظاهراً منظور وجوب رعایت و پیروی و اطاعت آنان و پرهیز از آنچه مایه ناخشنودی ایشان است، چنان‌که در حدیث ثقلین که بین خاصه و عامه مشهور است این معنی وارد شده است.^۱ و در زیارت دیگری آمده: شما امانت‌های نبوت هستید، یعنی امانت‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. و در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام است که فرمود: ماییم آن امانتی که بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه شد...^۲

می‌گویم: مضمون روایت دیگری از امام صادق علیه السلام چنین است: خداوند - عزوجل - ارواح امامان را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمود و در فضیلت آنان گفت، آنچه گفت...^۳ جان کلام این‌که باید گفت: بی‌تردید رعایت امانت‌ها - به حکم عقل و آیات و روایات - واجب است. و نیز تردیدی در این نیست که رعایت‌ها و حفاظت‌ها نسبت به انواع و اصناف گوناگون امانت‌ها مختلف می‌باشد. بنابراین هر امانتی به نحوه خاص خودش رعایت می‌گردد، و رعایت این امانت الهی به اظهار محبت و جدیت در نصرت و اطاعت است. و چون این عناوین با مداومت و جدیت در دعا برای تعجیل فرج مولای ما صاحب الزمان علیه السلام تحقق می‌یابند، به طور حتم با این عمل رعایت این امانت انجام می‌گیرد. و اگر تفصیل این مطلب را خواسته باشی، با تمسک به عنایت پروردگار علام و توسل به امامان معصوم علیهم السلام بیان می‌نماییم.

سخن در این جا در چند امر واقع می‌شود:

اول: در معنی امانت محفوظ.

۱. عبارت حدیث ثقلین - بنابر یکی از روایات - چنین است: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضُ؛ من دوشی، گرانبها در میان شما ترک می‌گویم که اگر به هر دو تمسک جوید، هیچ‌گاه پس از من گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عزتم را و این دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه کنار حوض (کوثر) بر من بازگردند. این حدیث را اغلب علمای عامه و خاصه در اعصار مختلف روایت کرده‌اند، برای تفصیل مطلب به جوامع مهم حدیث مراجعه شود. (مترجم)

۲. تفسیر فرات: ۱۴۷. ۳. معانی الاخبار: ۱۰۸؛ مرآة الانوار: ۸۵.

دوم: در بیان وجوب حفظ امانت و رعایت آن و ادا کردن آن به اهلش - از جهت عقل و نقل - .
سوم: در بیان چگونگی رعایت آن امانت الهی.

چهارم: در بیان این که دعا برای مولایمان حضرت صاحب الزمان و درخواست تعجیل فرج آن جناب از درگاه خداوند، از جمله مصادیق رعایت و حفظ امانت الهی است.

امر اول - معنی امانت محفوظ: بدان که این عبارت دوازده وجه را محتمل است که همه آن ها - به جز یازدهمین وجه - به این معنی برمی گردد که: امامان علیهم السلام ودیعه و امانت الهی هستند که خداوند متعال در حفظ و رعایت خویش قرار داده - به انحاء مختلف حفظ و رعایتی که حکمت الهی بر آن تعلق گرفته است.

اول: حفظ شده در تمام عوالم، تا این که در آخر الزمان ظاهر گردد. به عبارت دیگر: این است آن امانتی که خداوند تعالی در عالم انوار و ارواح و اظله و اشباح و در عالم دنیا از هنگام خلقت آدم تا دوران حضرت خاتم آن را حفظ فرموده، با آن همه معاندان و مبیضان و حسودانی که همواره در صدد از بین بردن آن و به فکر خاموش کردن نور حق بوده اند، ولی خداوند جز این نخواسته که نور خویش را تمام (و محفوظ) بدارد هر چند که کافران را خوش نیاید.

خلاصه این که: امامان علیهم السلام امانت الهی هستند که پروردگار متعال از غیب قدس خویش برای بندگان برآورده تا از نور آن برخوردار شوند، و در حفظ و حمایت خویش قرار داده که دست بدان نرسد و قصد یورش بر آن نشود، در تمام حالات و مقامات آنان، به طوری که احدی از معاندین و بدخواهان شان نتوانند نورشان را خاموش نموده و ایشان را از بین ببرند، تا این که در آخر زمان آنان را آشکار گردانید.

دوم: حفظ شده؛ یعنی خدای - عزوجل - این امانت را از پلیدی های جاهلیت و کثافت ها و نجاست های ضلالت نگهداری کرده به این که آنان را جز در صلب های پاکیزه و رَحِم های مطهره به ودیعت نسپرده است. زیرا که اجماع علمای شیعه - بلکه ضرورت مذهب - بر این است که پدران ائمه علیهم السلام که امانت الهی در آنان به ودیعه نهاده شده بود - از خاتم انبیا تا آدم علیهم السلام - همگی مؤمن و پاکیزه بوده اند و حتی یک چشم برهم زدن هم به خداوند شرک نورزیده اند. همچنین مادران ایشان که این امانت به ایشان سپرده می شد، چنان که در زیارت آمده: «لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَلَمْ تُلِيسْكَ مِنْ مُدْهَلِّاتِ ثِيَابِهَا»؛ پلیدی های جاهلیت تو را نیالود و از جامه های تیره و تارش بر تو نبوشید.

و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: همانا خدا بود و هیچ چیز نبود، سپس کون و مکان را خلق کرد، و نور الانوار را آفرید که تمامی نورها از او نور گرفت، و در آن (نور الانوار) از نور خویش جاری ساخت که همه نورها از آن نور یافت، و آن نوری است که محمد و علی را از آن خلق کرد، پس محمد و علی دو نور نخستین بودند، زیرا پیش از آن‌ها چیزی پدید نیامده بود، و آن دو همواره ظاهر و مظهر در صلب‌های پاک جریان داشتند تا آن‌که در پاکترین آن‌ها - یعنی عبد الله و ابوطالب - از یکدیگر جدا گشتند.^۱

و در احتجاج در پاسخ امام صادق علیه السلام به سؤالات و اشکالات زندیق آمده که آن حضرت فرمود: و خداوند از آدم نسلی پاکیزه و طاهر بیرون آورد، از او پیغمبران و رسولان را به وجود آورد، آنان برگزیده پروردگار و گوهر خالص اند، در صلب‌های پاکیزه و در رَحِم‌ها محفوظ بوده‌اند، بی عفتی‌های جاهلیت به ایشان نرسیده و نسب‌هایشان آلودگی نیافته، زیرا که خداوند متعال آنان را در جایگاهی قرار داده که درجه و شرافتی بالاتر از آن نیست، هر آن‌که گنجینه‌دار علم الهی، و امین غیب و مرکز سرّ و حجت بر خلق او، و ترجمان و زبان او باشد، جز این نخواهد بود، پس حجت جز از نسل اینان نیست که در میان خلق به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله بپایخیزد....^۲

و اگر بخواهیم آنچه در این باره وارد شده بیاوریم مطلب به طول می‌انجامد.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب اعتقاد درباره پدران پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین گفته: اعتقاد ما درباره آنان چنین است که آن‌ها از آدم تا پدرش عبد الله مسلمان بوده‌اند و این‌که ابوطالب مسلمان بوده و مادر پیغمبر آمنه بنت وهب مسلمان بوده است، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من از ازدواج متولد شده‌ام و از زنا نبوده‌ام، از زمان آدم علیه السلام. و روایت شده که عبد المطلب حجت خدا بود و ابوطالب جانشینی او را به عهده داشت.^۳

سوم: یعنی محفوظ از گناهان و زشتی‌ها، زیرا که امامان علیهم السلام معصوم هستند که خداوند متعال آنان را در تمام عمر از گناهان و سیئات مصون و محفوظ داشته است و این امر از ضروریات مذهب امامیه است.

چهارم: حفظ شده از تهمت‌ها و نسبت خطا و نقصان به آن‌ها، به طوری که هیچ یک از دشمنان نتوانسته منقصتی به آنان نسبت دهد یا فضیلتی از ایشان انکار کند، بلکه - با همه حسادت و

۲. احتجاج: ۷۸/۲.

۱. کافی: ۴۴۱/۱.

۳. اعتقادات صدوق: باب ۱۱، ص ۱۰۵.

دشمنی که نسبت به امامان علیهم السلام داشته‌اند - جلالت و عظمتشان را اعتراف کرده‌اند.

پنجم: حفظ شده به طوری که احدی از خلق به آن دست نیابد چنان‌که در قرآن آمده: ﴿فِي لُوحٍ مَّحْفُوظٍ﴾^۱ و بنابر این معنی، مراد آن است که احدی از خلائق به آخرین مرحله شناخت امامان و درک حقیقت ذات و صفات آنان نرسد، چرا که آن‌ها که در رتبه پایین‌تری از ایشان قرار دارند چون نسبت به ایشان ناقص‌اند نمی‌توانند به حقیقت کامل احاطه یابند، نمی‌بینید کودک شیرخوار نمی‌تواند به حقیقت پدر و صفات و خصوصیات او دست یابد چون قصور و نقصان در او هست. همین‌طور بقیه خلائق نمی‌توانند به حقیقت امامان علیهم السلام و صفات و ویژگی‌های آنان برسند. چنان‌که در زیارت جامعه آمده است: «مَوَالِي لَا أُحْصِي ثَنَائَكُمْ وَلَا أُبْلَغُ مِنَ الْمَدْحِ كُتُبَكُمْ وَمِنْ الْوُصْفِ قَدْرَكُمْ»؛ ای سروران من! نتوانم شما را ستایش کنم، و نه به آخرین حد مدح شمارسم، و نه به وصف قدر شما دست یابم.

و در حدیث نبوی است که: یا علی! خداوند را نشناخت جز من و تو، و مرا نشناخت جز خدا و تو، و تو را نشناخت جز خدا و من.^۲

و در اصول کافی در حدیثی از حضرت امام باقر علیه السلام است که فرمود: به تحقیق که نمی‌توان خدا را توصیف کرد، و همان‌طور که نمی‌شود وصف خدا گفت بر توصیف ما هم توانایی نیست.^۳ و نیز به سند صحیحی از زراره از آن حضرت علیه السلام آمده که گفت: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: خداوند - عزوجل - وصف نمی‌شود، و چگونه وصف شود و حال آن‌که در کتاب خویش فرمود: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^۴؛ و خدای را آنچنان که شایسته است نشناختند. پس هر قدر که توصیف شود بزرگ‌تر از آن است، و پیغمبر صلی الله علیه و آله وصف ناشدنی است. چگونه می‌توان توصیف کرد بنده‌ای را که خداوند به هفت حجابش پوشیده و اطاعت او را در زمین همچون اطاعت خودش قرار داده و فرموده است: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۵؛ هر چه پیامبر برایتان آورد بگیرید و هر چه نهیتان نمود بازایستید. و هر کس از این پیغمبر اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی نماید مرا معصیت نموده است و کار را به او واگذار کرد. و ما (امامان) نیز وصف نشویم، چگونه وصف شوند جمعی که خداوند پلیدی را - که شک است - از ایشان برداشته است.

۱. سوره بروج، آیه ۲۲.

۲. مشارق الانوار: ۱۱۴.

۳. کافی: ۱۹۰/۲.

۴. سوره انعام، آیه ۹۱.

۵. سوره حشر، آیه ۷.

و مؤمن هم وصف نشود، و به تحقیق که مؤمن برادر خویش را دیدار نماید و با او مصافحه کند، پیوسته خداوند به آن دو توجّه نماید و گناهان از رخسارشان همچون برگ از درخت می‌ریزد.^۱

می‌گویم: این حدیث از احادیث دشوار است، و آنچه پس از تأمل در آن برایم ظاهر شد، این‌که: منظور بیان محال بودن احاطه خلایق به صفات خداوند و محال بودن احاطه غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله به صفات و مقامات و حقیقت آن حضرت و محال بودن احاطه غیر امامان علیهم السلام به صفات و شؤون و حقیقت ایشان، و محال بودن احاطه غیر مؤمن بر صفت و شأن مؤمن است، زیرا که ناقص نمی‌تواند به کُنه کامل برسد که از درک مقام او قاصر است، لذا در حدیث آمده: اگر ابوذر آنچه در دل سلمان است می‌دانست او را می‌کشت.^۲ و در حدیث دیگری است: او را تکفیر می‌کرد.^۳

و بیان این مطلب نسبت به معرفت خداوند متعال واضح است؛ اما نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «كَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ اخْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِسَبْعٍ»؛ چگونه می‌توان توصیف کرد بنده‌ای را که خداوند به هفت حجابش پوشیده.... ممکن است مراد این باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله به حجاب‌های هفت‌گانه ایمان پوشیده شده. چنان‌که در روایاتی از اصول کافی آمده، یعنی: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در درجات ایمان به خداوند کامل است به طوری که هیچ کس در ایمان بالاتر از او نیست، برای غیر او توصیفش و احاطه به کُنه و شأنش امکان ندارد، چون کوتاه‌تر از درک آن است.

و ممکن است منظور از کلمه سبع (هفت)، آسمان‌های هفت‌گانه باشد، یعنی: چگونه وصف شود بنده‌ای که از شأن بلند و مقام شامخ و برجسته‌اش این‌که: خداوند او را به جایگاهی بالا برد که احدی از خلقش را به آن جا نرسانده است. و بنابر هر دو معنی، مفعول به محذوف است یعنی: «كَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ اخْتَجَبَ اللَّهُ إِثَاءً» و لفظ عبد قرینه بر محذوف می‌باشد و حذف مفعول به جداً بسیار است، از آن جمله فرموده خدای -عزوجل-: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»^۴؛ خداوند روزی هر کس را بخواهد فراخ و یا تنگ نماید.

و در معنی این جمله: «كَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ اخْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِسَبْعٍ» و جوه بعیدی نیز گفته شده، کسانی که مایل باشند از آن‌ها مطلع شوند به مجلد دوم کتاب مرآة العقول مراجعه کنند.

۱. کافی: ۱۸۲/۲.

۲. کافی: ۴۰۱/۱.

۳. مشارق الانوار: ۱۹۳.

۴. سوره رعد، آیه ۲۶.

سپس حضرت فرمود: و ما (امامان) نیز وصف نشویم، چگونه وصف شوند جمعی که خداوند پلیدی را - که شک است - از ایشان برداشته است.

می‌گویم: این بیان بلندی شأن و مقام آن‌ها است که غیر آن‌ها پایین‌تر از آنند که به‌کُنه معرفتشان دست یابند، زیرا که هر مؤمن موقن به جز امام علیه السلام به مرتبه علم یقین نمی‌رسد مگر بعد از طی مراحل پایین‌تر، و تمام آن مراتب و مراحل با شک ملازم است، به خلاف امام علیه السلام که معرفتش - از همان آغاز که خداوند او را آفریده - در مرتبه عین یقین است و کسی که چنین وصفی داشته باشد، کسانی که از مرتبه‌اش پایین‌ترند نمی‌توانند مقامش را درک کنند.

و نیز امامان علیهم السلام مظاهر صفات خداوند - عزوجل - می‌باشند، پس هر آن‌که چنین صفتی داشته باشد، هیچ‌گونه شائبه شک یا وسوسه در وجودش نیست، برخلاف غیر او. پس امکان ندارد کسی که پایین‌تر از او است به‌کُنه معرفت و حقیقت ذات او دست یابد.

و اما مؤمن، نسبت به سایر افراد همین‌طور است، یعنی غیر مؤمن به درجه ایمان نرسیده تا مقام مؤمن را درک نماید، و همچنین مؤمنین نسبت به یکدیگر آن‌هایی که مقامشان پایین‌تر است مانند ابوذر نسبت به سلمان، یا آن‌که در درجه اول ایمان قرار دارد نسبت به کسی که در درجه دوم آن است، نمی‌تواند برایمان کسی که بالاتر از او است احاطه پیدا کند و مقام او را درک نماید. و این‌که حضرت فرمود: و به تحقیق که مؤمن برادر خویش را دیدار نماید...، اشاره به بلندی مقام مؤمن است نه بیان سبب و علت قصور غیر او از درک مقامش - چنان‌که مخفی نیست - (تأمل کنید). ششم: این‌که منظور از امانت محفوظ، آن باشد که: نگهبانان این امانت بزرگ الهی آن را در هر زمان حفظ کرده‌اند، یعنی: اجداد پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله تا حضرت آدم علیه السلام حقوق این امانت را شناخته و رعایت کردند که آن را جز به اهلش یعنی رَحِم‌های پاکیزه و مبرا از پلیدی‌های شرک و آلودگی‌های کفر، به چنین رحم‌هایی سپردند. علیرغم معاندین و مخالفین که در طول تاریخ با این درخت ربّانی در ستیز بوده‌اند، چنان‌که بر مطالعه کنندگان تاریخ زندگانی پدران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پوشیده نیست.

هفتم: منظور از حفظ شده، حفظ کردن مؤمنین باشد که این امانت را در دل قرار دادند و معرفت و شؤون امامان علیهم السلام را به سینه‌ها سپردند، و این امانت را از اذیت معاندین حفظ کردند با به کار بستن دستوراتشان در خفا و تقیّه پسندیده در مقابل دشمنان که هم از مقاصد و اغراض فاسد و پلید بدخواهان و هم از فراموشی آثار ارزنده، آنان را حفظ نمودند، و با جسم و جان و

اموال و فرزندان، از ایشان پاسداری و محافظت کردند. و اینان هستند که امام صادق علیه السلام درباره‌شان فرموده: فرد بسیار روایت کننده حدیث ما که دل‌های شیعیان ما را استوار می‌سازد از هزار عابد بهتر است.^۱

و ان شاء الله تعالی در بخش هشتم کتاب به حدّ کافی اخبار این باب را خواهیم آورد. هشتم: این که مراد از امانت محفوظ یعنی: آن که خداوند در حفظ و رعایت خویش قرار داده است که هیچ کس نمی‌تواند قدرشان را پایین آورد، یا از آن منزلت‌های رفیع و برجسته‌ای که خداوند برای آنان اختصاص داده، ایشان را برکنار سازد، و یا شوون و مقاماتشان را سلب نماید، که هرچه جبّاران و ستمگران کوشش کردند که نور الهی را خاموش سازند خداوند درخشندگی‌اش را بیشتر کرد.

و فرق بین این معنی و معنی اوّل و چهارم این که: در وجه اوّل مقصود حفظ بودن از معدوم و منتفی شدن و نابودی است که دشمنان و کاهنان بارها قصد نابودی آنان را داشتند، و در پی کشتن ایشان برآمدند. و مراد از معنی چهارم، محفوظ ماندن از زیان معاندین و غاصبین است، زیرا که امامان علیهم السلام با همه دشمنانی که همواره داشته و بر اطراف زمین مسلط بوده‌اند، دشمنان نتوانسته‌اند نسبت بدی به ایشان بدهند یا با دروغ‌پردازی‌هایشان برای امامان علیهم السلام منقصتی بسازند.

البته، گروهی از ناصبی‌ها -لعنهم الله تعالی- به آنان دشنام می‌داده و سب و شتم می‌کرده‌اند، ولی کار ناروایی به آن‌ها نسبت نداده‌اند، و این مطلب با آنچه ذکر گردید منافاتی ندارد، بلکه دشمنان هم به فضل و برتری و عظمت و بزرگواری امامان علیهم السلام اذعان و اعتراف کرده‌اند، بلکه کتب علمای مخالفین از فضایل ائمه اطهار علیهم السلام آکنده است.

۱. این حدیث را کلینی رحمه الله در اصول کافی (۳۳/۱)، باب صفة العلم وفضله) به سند حسن کالصحیح از معاویه بن عمار آورده که گفت: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از شما بسیار روایت نقل می‌کند، بین مردم نشر می‌دهد و آن‌ها را در دل‌های آنان و دل‌های شیعیان استوار می‌سازد، و عابدی از شیعیان شما که در روایت همچون او نیست کدام یک بهترند؟ فرمود: فرد بسیار روایت کننده حدیث ما که دل‌های شیعیان ما را استوار می‌سازد از هزار عابد بهتر است. و نیز به سند صحیحی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام است که فرمود: عالمی که از علم او استفاده شود از هفتاد هزار عابد بهتر است.

و شاید اختلاف در برتری به اعتبار اختلاف مراتب و درجات علما و عباد باشد و مؤید این معنی اینکه در این حدیث نسبت بین عالم و عابد بیان شده در صورتی که در حدیث سابق نسبت بین راوی و عابد است که از این‌ها به دست می‌آید که اگر راوی حدیث عالم هم باشد و به علم خود عمل کند بهتر است از آنکه عالم نباشد. (مؤلف)

و منظور از این معنی هشتم آن است که خداوند متعال امامان علیهم السلام را حفظ فرموده از پایین آوردن مقام آن‌ها توسط افرادی از قبیل زید بن الحسن و عبدالله افطح و محمد بن عبدالله که ادعای مهدویت نمود، و جعفر کذاب که در صدد نشستن بر جایگاه رفیع امامت گردید، و امثال این‌ها که مقامی را که خداوند به امامان علیهم السلام اختصاص داده مدعی شدند، و خداوند دروغ آنان را آشکار ساخت و معجزات و علوم و برتری مقام امامان بر حق علیهم السلام را بر مردم ثابت نمود، و بدین ترتیب بینی مفتریان و مدعیان دروغگو را به خاک مالید.

نهم: این که معنی محفوظ، مخصوص باشد، چنان که در قاموس گفته: برای خود حفظ کرد یعنی: مخصوص خود گردانید^۱، پس معنی عبارت «امانت محفوظ» بنابر این وجه چنین است، خداوند - عزوجل - امامان علیهم السلام را برای خویش ساخته و آنان را به کرامت خود اختصاص بخشیده و در دنیا ایشان را نزد خلق به امانت نهاده است.

مؤید این وجه روایتی است که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده که: «غَنُ صَنَائِعُ رَبَّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۲؛ ما ساخته شدگان پروردگاران هستیم و آفریدگان، دست پرورده ما می باشد. و در توفیق شریف روایت شده در احتجاج^۳ «صنایعنا» می باشد - بدون لام - چنان که در بخش سوم کتاب معنایش گذشت.

و نیز مؤید این وجه است حدیثی قدسی که در بعضی از کتاب‌های معتبر، مروی است که خداوند - عزوجل - خطاب به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرمود: اشیاء را به خاطر تو آفریدم و تو را برای خودم خلق کردم.^۴

می‌گویم: آنچه در معنی این حدیث به خاطر می‌رسد چند وجه است:

- ۱- این که غرض اولی اصلی، وجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده، که مقصود بالاصاله آن حضرت است نه سایر مخلوقات، پس اگر خداوند متعال او را نمی‌آفرید غیر او را هم خلق نمی‌کرد.
- ۲- خداوند - عزوجل - محمد و آل او علیهم السلام را آفرید تا کمال قدرت و علمش ظاهر گردد، چون کمال مصنوع دلیل کمال صانع آن است. پس آشکار شدن قدرت و علم خداوند به نحو کمال، با خلقت محمد و آل او علیهم السلام تحقق یافته است، سپس سایر مخلوقات را آفرید تا شئون و کمالات و منزلت آن‌ها را در تمام عوالم آشکار گرداند.

۱. القاموس المحيط: ۴۰۹/۲.

۲. نهج البلاغه، بخش نامه‌ها.

۳. احتجاج: ۲۷۸/۲.

۴. مشارق الانوار: ۱۷۹.

۳- این که خداوند متعال محمد و آل محمد علیه السلام را آفرید و آنان را واسطه تمام فیوضات و افاضات قرار داد - چنان که عبارت زیارت جامعه و اخبار بسیار بر این معنی دلالت دارد - و هیچ فیضی به هیچ چیز نمی رسد مگر به واسطه و به برکت ایشان علیه السلام و چون وجود و هستی، عالی ترین انواع فیض است، پس خداوند - عزوجل - تمام غیر آن ها را به برکتشان ایجاد نموده و اگر نبودند، خداوند تعالی هم احدی را خلق نمی کرد.

احتمال می رود معنی فرمایش امام صادق علیه السلام نیز همین باشد آن جا که فرموده: خداوند مشیت را به خود مشیت آفرید سپس اشیاء را به مشیت خلق کرد. این که: مراد از مشیت حقیقت محمدی علیه السلام باشد که وجود آن حضرت مطلوب بالاصاله است، و سایر مخلوقات را خداوند به برکت و واسطه آن جناب آفریده است.

و بدان که معانی نه گانه یاد شده مبتنی بر آن است که منظور از امانت، امانت الهیه است، یعنی خداوند متعال آنان را نزد خلق خویش امانت سپرده است، و تعدد معانی به جهت انواع متعدد حفظ و محفوظیت می باشد، و این از قبیل استعمال لفظ در چند معنی نیست، زیرا که حفظ امری است کلی که بر اصناف و اقسام گوناگونی منطبق می شود. بنابراین تمام معانی به این امر بر می گردد که امامان علیه السلام امانت الهی هستند که خداوند - عزوجل - به انواع حفظ خود آنان را نگهداشته است.

دهم: این که منظور از امانت، امانت نبوی باشد، یعنی این که پیغمبر اکرم علیه السلام امامان علیه السلام را نزد امت خود امانت سپرد تا روز قیامت، و مراد از حفظ آن، امر کردن آن حضرت است به حفظ و رعایت حقوق ایشان. و شاهد بر این وجه حدیثی است که مورد اتفاق شیعه و سنی است این که پیغمبر اکرم علیه السلام فرمود: من میان شما دو شیء گران بها ترک می گویم: کتاب خدا و عترتم را....

و این وجوه ده گانه را خداوند متعال به برکت عترت طاهره علیه السلام به من الهام فرمود.

یازدهم: یکی از علما فرموده: منظور از امانت، ولایت کلیه و مرتبه والا و رفیعی است که خداوند متعال برای امامان برحق علیه السلام قرار داده و به ایشان مخصوص گردانیده است. چنان که در چند روایت آمده، و امامان علیه السلام حاملان آن امانت هستند، که تعبیر از آن ها به امانت - بنابر این وجه - مجاز است به قرینه حال و محل.

دوازدهم: یکی از هم کیشان ما احتمال داده که: منظور از امانت، خود امامان علیه السلام می باشند و منظور از محفوظ بودنش: حفظ از تغییر و فنا. یعنی: خداوند - عزوجل - ارواح آنان علیه السلام را - از میان ارواح - به این ویژگی مخصوص گردانید که از تغییر و فنا محفوظ بمانند.

می‌گویم: مؤید این احتمال فرموده خداوند متعال است: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۱؛ هرکس به روی زمین است فانی است و وجه پروردگار صاحب جلال و اکرام باقی می‌ماند.

به ضمیمه اخباری که تصریح دارد به این‌که امامان علیهم‌السلام «وجه الله» هستند از جمله: در تفسیر البرهان به نقل از کافی به سند خود از حضرت ابو جعفر باقر علیه‌السلام آمده که فرمود: و ما ییم وجه خداوند که در زمین میان شما آمد و شد می‌کنیم.^۲ و نیز از همان کتاب مروی است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند ما را آفرید، و آفرینش ما را نیکو ساخت، و ما را صورتگری نمود و چه خوب صورتگری کرد، و ما را دیده خود میان بندگان قرار داد [که شاهد کردار خلق باشیم] و زبان ناطق خویش گردانید، و دست گسترده بر سر بندگان قرارمان داد که مایه رأفت و رحمت بر آنها باشیم، و ما را وجه خویش نمود که به وسیله ما روی به سوی او شود، و ما را دری که بر او دلالت کند ساخت و گنجینه‌دار آسمان و زمینش گردانید، به برکت ما درختان بارور شوند، و میوه‌ها می‌رسند، و نه‌رها جاری گردند، و از یمن وجود ما باران از آسمان فرو ریزد، و گیاه از زمین همی روید، و به عبادت ما خدای عبادت شده است، که اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی‌گشت.^۳

می‌گویم: این‌که حضرت صادق علیه‌السلام فرموده: به عبادت ما خدای عبادت شده است، دو معنی محتمل است، اول: این‌که هیچ کدام از خلائق آن‌طور که شایسته است خدای - عزوجل - را همانند عبادت ایشان عبادت نکرده است، زیرا که معرفتشان به خدای متعال کامل‌تر از معرفت دیگران است، پس عبادتشان هم همین‌طور می‌باشد که کمال عبادت، فرع کمال معرفت است. بنابراین اگر ایشان علیهم‌السلام نبودند خداوند عبادت نمی‌شد، حاصل این‌که عبادت کامل برای خداوند متعال منحصر در عبادت آنان است.

دوم: امامان علیهم‌السلام راه اطاعت را در تمام عوالم به بندگان آموختند و چگونگی عبادت را تعلیم کردند، تا جایی که فرشتگان تسبیح و تهلیل را از ایشان یاد گرفتند - چنان‌که در بخش سوم در حدیث نبوی گذشت - پس عبادت آنان سبب عبادت دیگران است، بنابراین به عبادت ایشان خدای عبادت شد، و با راهنمایی آنان خداوند شناخته شد. مؤید این معنی روایتی است که شیخ

۱. سوره الرحمن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. البرهان: ۲۴۰/۳.

۳. البرهان: ۲۴۰/۳.

صدوق در کتاب توحید آورده از امام صادق علیه السلام که به ابن ابی یعفور فرمود: ای پسر ابویعفور! ماییم حجت خداوند در بندگان و گواهان بر خلق و امنای وحی و گنجینه داران علم خدا و وجه او - که از آن روی به سویش توجه شود - و چشم او در خلایقش، و زبان ناطق او، و قلب آگاه او، و دری که از آن به او دلالت شوند، ماییم عاملان به امر خدا و داعیان به راه او. به ما خداوند شناخته شد، و به ما عبادت گردید. ماییم دلالت کنندگان بر خداوند، و اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد.^۱

دنباله ای از بحث: ظاهر فرموده خدای تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۲؛ همه چیز هلاک شونده است جز وجه او. به ضمیمه اخباری که تصریح دارد: منظور از «وجه الله» محمد و آل محمد علیهم السلام هستند [آن است که ایشان فنا ندارند]. اخبار دیگری نیز دلالت می کند که هنگام دمیده شدن صور، همه انبیاء فانی می شوند حتی ارواح، مگر ارواح محمد و آل معصوم او - صلوات الله علیهم اجمعین - و بعضی از علمای ما همین را اختیار کرده و بدان قائل گشته اند.

و علامه مجلسی در بحار قول به فناي تمام مخلوقات را هنگام انقضای عالم به جماعتی از متکلمین نسبت داده است.^۳ و عده ای دیگر قائلند که همه ارواح زنده می مانند.

احوط آن است که علم این مطلب را به ائمه اطهار علیهم السلام واگذاریم، چون از مسائل اصولی است و دلیل قطعی هم بر هیچ کدام از دو قول نداریم.

و از جمله روایاتی که بر قول اول دلالت دارد، در احتجاج ضمن جواب های امام صادق علیه السلام به سؤالات و اشکالات زندیق چنین آمده است: زندیق پرسید: آیا روح پس از بیرون شدن از قالب و کالبد خود متلاشی می شود یا باقی می ماند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: بلکه باقی است تا هنگامی که در صور دمیده شود، پس در آن وقت اشیاء باطل و فانی شوند که نه حس خواهد بود و نه محسوس. سپس دوباره اشیاء بازگردانده شوند هم چنان که مدبر آن ها آغازشان کرد، و آن بعد از چهارصد سال است که خلق در آن ایام بیارامند و آن مابین دو دمیدن در صور می باشد.^۴

و در نهج البلاغه در یکی از خطبه های امیر المؤمنین علیه السلام آمده: و خدای سبحان پس از فناي اشیاء به وحدت و یکتایی باز می گردد که هیچ چیز با او نباشد، هم چنان که پیش از آفرینش مخلوقات چنان بود، و بعد از فناي آن ها خواهد بود بدون وقت و مکان و هنگام و زمان. در آن

۱. التوحید: ۱۵۲.

۲. سوره قصص، آیه ۸۸.

۳. بحار الانوار: ۳۳۸/۶.

۴. احتجاج: ۹۷/۲.

هنگام اجل‌ها و وقت‌ها معدوم باشند، و سال‌ها و ساعت‌ها زایل گردیده‌اند، که هیچ نخواهد بود به جز ذات واحد قهار او....^۱

امر دوم - در وجوب حفظ امانت‌ها: حفظ امانت از نظر عقل و نقل واجب است و نیز باید به اهلش ادا گردد. اما عقل: دلالت دارد که ترک امانت‌داری و سهل‌انگاری در ادای آن ظلم است و زشتی ظلم بر هیچ کس پوشیده نیست.

و اما در قرآن کریم خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۲؛ خداوند شما را امر می‌کند که امانت‌ها را به اهل آن‌ها ادا نمایید. ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^۳؛ و کسانی که به امانت‌ها و عهدهایشان وفا کنند. و نیز فرموده: ﴿لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ﴾^۴؛ به خدا و رسول خیانت نکنید، امانت‌هایتان را هم خیانت ننمایید.

و اما اخبار در این باره بسیار است که در مظان خود مذکور می‌باشد.

امر سوم - در چگونگی رعایت آن امانت الهی: در این باره باید گفت: این کار به چند امر حاصل می‌شود از جمله:

۱ - محبت امامان علیهم‌السلام در دل و اعتقاد به ولایت آنان و وجوب اطاعتشان، و این رعایت قلبی را به هر حال باید انجام داد و احدی را در ترک آن عذر نیست.

۲ - تمسک به ملازمت و پیروی آنان علیهم‌السلام در تمام اوامر و نواهی ایشان و تأسی جستن به ایشان که غرض از نصب امام علیه‌السلام همین است.

۳ - تلاش کامل در جهت دور کردن آزار و اذیت از آنان علیهم‌السلام. و این مقدمه حفظ خود و اسرار و خاندان و مال و فرزندان و شیعیان ایشان است، و همین است که تقیه برایش تشریع گردیده، و اوامر مؤکدی درباره آن وارد شده است.

۴ - تمام سعی در رساندن منافع به آنان - به آنچه خداوند واجب یا مستحب نموده است -.

۵ - بیان حقایق و امامت ایشان و بازگو کردن فضایل و مناقب آنان، و آشکار کردن گمراهی مخالفینشان - البته برای کسی که اهلیت داشته باشد و گرنه در آن‌که باید با او تقیه کرد این امور باید مکتوم بماند -.

۶ - اظهار محبت قلبی به وسیله زبان و دست و غیر این‌ها... و اقسام دیگر نصرت و یاری و رعایت این امانت الهی.

۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴، (خطبه ۲۲۸، ص ۷۴۲ فیض). ۲. سوره نساء، آیه ۵۸.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۸. ۴. سوره انفال، آیه ۲۷.

امر چهارم - اینکه دعا برای تعجیل فرج از مصادیق رعایت امانت است: البته این امر واضح است و نیازی به بیان ندارد، زیرا که دعا برای حضرت قائم علیه السلام و درخواست تعجیل فرج و ظهور آن حضرت، تأسی جستن به حجت‌های برگزیده الهی و یاری کردن آن حضرت به زبان و تمسک به شیوه اولیای خدا است. و همین مقدار اشاره به آن که گوش شنوا دارد کافی است.

۲۷ - اشراق نور امام علیه السلام در دل دعاکننده

این مطلب با بیان سه نکته روشن می‌شود:

اول: این که بدون تردید، حالت‌ها و تغییرات مختلفی به سبب اعمالی که از انسان صادر می‌شود در دل او حاصل می‌گردد، و این معنی را با وجدانمان درک می‌کنیم. اضافه بر این آیاتی از قرآن و احادیثی از خاندان عصمت علیه السلام بر آن دلالت دارد. خداوند متعال در وصف اهل ایمان فرموده: ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۱؛ آنان که چون خداوند یاد شود دل‌هایشان را ترس می‌گیرد. و درباره اهل کفر و طغیان فرموده: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ﴾^۲؛ سپس با آن همه آیات دل‌هایتان قساوت گرفت که همچون سنگ یا سخت‌تر از آن شد. و آیات دیگر....

و از رسول خدا ﷺ آمده که فرمود: یکدیگر را دیدار کنید و مذاکره و گفتگو نمایید که حدیث کردن مایه جلای دل است، و به تحقیق که دل‌ها سیاه می‌شوند همچنان که شمشیر سیاه می‌گردد. و اخبار در این باره بسیار است، خواستیم اشاره کنیم.

دوم: هر قدر که عمل صالح نزد خداوند ارزنده‌تر و عظیم‌تر باشد، تأثیرش هم در روشنایی دل بیشتر و تمام‌تر است. لذا بعد از معرفت خداوند و معرفت پیغمبر ﷺ چیزی مهم‌تر از محبت و ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرينش علیه السلام نیست. به همین جهت مولای ما حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام به ابو خالد کابلی فرمود: ای ابو خالد! به خدا سوگند! که نور امام در دل‌های مؤمنین از آفتاب درخشنده در روز، روشن‌تر است و آن‌ها (امامان) به خدا قسم! دل‌های مؤمنین را نورانی می‌کنند. خداوند - عزوجل - نورشان را از هر که بخواهد باز می‌دارد، پس دل‌های آن کسان تاریک می‌گردد. والله ای ابو خالد! هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد و به ما تولی نجوید تا آن که خداوند دلش را پاک سازد، و خداوند دل هیچ بنده‌ای را پاک نمی‌نماید تا این که تسلیم ما شود و با ما

سازگاری کند، پس هرگاه چنین شد که با ما سازگاری نمود، خداوند او را از سختی حساب ننگه دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنی بخشد.^۱

و از اموری که شاهد بر این معنی است، روایتی است در خرایج از ابوبصیر که گفت: با حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام داخل مسجد شدم در حالی که مردم وارد و خارج می شدند. پس آن حضرت به من فرمود: از مردم پرس آیا مرا می بینند؟ و من هر که را دیدم گفتم: آیا ابوجعفر علیه السلام را دیدی؟ می گفت: نه - با این که آن حضرت کناری ایستاده بود - تا این که ابوهارون مکفوف (نایینا) وارد شد. حضرت فرمود: از این پرس. به او گفتم: ابوجعفر را دیدی؟ گفت: مگر این نیست که ایستاده؟! گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چگونه ندانم و حال آن که او نور درخشنده است.^۲

سوم: از تمامی مطالبی که قبل و بعد از این در کتاب آورده ایم، عظمت و اهمیت این عمل شریف، یعنی مداومت و اهتمام در دعا برای مولای غایب از دیدگان - علیه السلام - نزد خداوند معلوم می شود. و با توجه به آیات و اخبار فواید و آثار آن به دست می آید که پس از این همه برای کسی تردیدی نمی ماند که این عمل ارزنده مایه زیاد شدن اشراق نور امام علیه السلام در دل دعاکننده خواهد شد به خاطر کمال ایمان او که بر اثر این عبادت و احسان او به مولای خودش به مقدار توانش حاصل می گردد، و موجب توجه امام برحق - علیه السلام - به او و اشراق نور حضرتش در دل او خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

۲۸ - مایه طول عمر

اهتمام و مداومت در دعا برای حضرت قائم علیه السلام و تعجیل فرج و ظهور شریفش، مایه طول عمر، و نیز سایر آثار و فواید صله رحم است. ان شاء الله تعالی.

و دلیل بر این معنی به طور خصوص روایتی است که در فضیلت دعای منصوصی در مکارم الاخلاق مروی است که هر که این دعا را پس از هر نماز واجب بخواند و بر آن مواظبت کند، آن قدر زنده خواهد ماند که از زندگانی سیر و ملول شود و به دیدار مولی صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - مشرف گردد. دعا چنین است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنَّكَ قُلْتَ: مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَرَدُّي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ يَكْرُهُ الْمَوْتُ وَأَنَا أَكْرُهُ مَسَاءَتَهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لِأَوْلِيَاكَ الْفَرَجَ

وَالْتَّصَرَ وَالْعَافِيَةَ، وَلَا تَسْؤُنِي فِي نَفْسِي وَلَا فِي فُلَانٍ»، به جای کلمه فلان نام هر کس را بخواهد می برد.^۱

اگر بگویید: چه جهت دارد که دلالت این دعا برای تعجیل فرج حضرت صاحب الزمان علیه السلام باشد؟ می گویم: وجه استدلال به این دعا در بخش چهارم کتاب در حرف «ف» گذشت که بافرج آن حضرت، فرج تمام اولیای خدا حاصل می گردد، و نیز عافیت و نصرت آنان در زمان ظهور تحقق خواهد یافت، اضافه براین که در بعضی از روایات این عبارت چنین است: «وَعَجَّلُ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ...». که برای کاوشگران در روایات و اخباری که از امامان برحق علیهم السلام رسیده و دعاهایی که از ایشان نقل شده تردیدی نیست که: منظور از ولی - در آن جا که به طور مطلق بیاید مثل همین مورد - خصوص مولی صاحب الزمان علیه السلام است. برای روشن شدن صحت مطلب به دعای مولای ما حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و دعایی که بعد از نماز شب روایت شده، و زیارت روز جمعه و... مراجعه شود.

اگر بگویید: احتمال دارد که «ولی» در این جا به معنی مؤمن باشد، چون اطلاق ولی بر آن نیز در روایات شایع است.

می گویم: این احتمال بعید و توجیه بی پایه ای است، زیرا که آنچه ما ذکر کردیم به چند وجه نیز تأیید می شود، از جمله:

۱ - آنچه در فضیلت این دعا روایت گردیده که موجب تشرف به دیدار حضرت صاحب الامر علیه السلام می شود، بر آگاهان به شیوه ها و سبک ها و ویژگی های دعاها پوشیده نیست که مترتب شدن این اثر بدین جهت است که این دعا در حق صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - می باشد.

۲ - آنچه از بعضی از دعاها - مثل دعای روز عرفه از صحیفه سجّادیه - و بعضی از روایات استفاده می شود که از آداب دعا مقدم داشتن دعا در حق صاحب الزمان - روحی فداء - پس از حمد خداوند و صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم السلام می باشد، که پیش از دعا برای خودش برای آن حضرت دعا کند، و دعای مورد بحث به همین ترتیب است.

۳ - غالباً دعا برای فرج و پیروزی و عافیت در دعاهایی که از امامان علیهم السلام رسیده مخصوص به حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - است، پس از تمام این مطالب کسی که با کلمات ائمه علیهم السلام

انس دارد، اطمینان می‌یابد، بلکه قطع و یقین پیدا می‌کند که منظور از «ولّی» در این جا خصوص مولایمان صاحب الزمان علیه السلام است. اضافه بر این که دعا برای آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - که در تعقیب نمازهای امامان - علیهم السلام - واقع بوده نیز مؤید آن است که بگوییم منظور از ولّی - در این دعا - همان حضرت است.

تمام این بحث‌ها در صورتی است که روایت «لَوْلِيَّكَ» باشد، اما بر مبنای روایت «لَا وَلِيَّاتَكَ»، باز دعا برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت است، چون به فرج آن حضرت، فرج حقیقی کلی برای همه اولیای خدا حاصل می‌گردد - چنان که بیان کرده‌ایم -.

و اما شرح و توجیه این عبارت: «مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ»، در بخش آینده کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نیز سند این دعا را همان جا بررسی و بیان خواهیم نمود.

و دلیل بر مطلب مورد بحث: آنچه به طور عام در فضیلت صله رحم و احسان به نزدیکان رسیده که مایه طول عمر است، می‌باشد. به ضمیمه آنچه در روایات آمده که صله نزدیکان پیغمبر و امیر المؤمنین - علیهم السلام - از صله خویشاوندان نسبی بهتر است. پس هرگاه صله رحم و محترم شمردن پیوندهای نسبی موجب طول عمر باشد، احسان به نزدیکان پیغمبر صلی الله علیه و آله به طریق اولی این اثر را دارد، و در نزدیکان پیغمبر و امیر مؤمنان - علیهم السلام - کسی بهتر از مولای ما صاحب الزمان علیه السلام نیست. بنابراین آن حضرت از مهم‌ترین مصادیق این عنوان است.

و در این جا درباره چند موضوع بحث می‌کنیم:

اول: در بیان این که صله رحم مایه طول عمر است.

دوم: بیان این که صله رحم پیغمبر صلی الله علیه و آله مؤکدتر و بهتر است.

سوم: بیان این که دعا کردن، صله و احسان است.

موضوع اول - صله رحم مایه طول عمر است: دلیل بر این موضوع به سند صحیحی از محمد بن عبید الله منقول است که گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: بسا مردی که سه سال از عمرش باقی مانده رَحْمش را صله می‌کند، پس خداوند عمرش را سی سال قرار می‌دهد و خدا هرچه که بخواهد می‌کند.^۱

و نیز از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: صله ارحام، اعمال را پاک و اموال را افزون و بلا را دور می‌سازد، و حساب را آسان نموده و اجل را به تأخیر می‌اندازد.^۲

و از همان حضرت علیه السلام است که فرمود: صلّه ارحام، خُلق و خوی را خوش و دست و دل را باز و نفس را پاکیزه و روزی را فراخ می سازد، و اجل را به تأخیر می اندازد.^۱

و به سند دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: صلّه ارحام، اعمال را پاکیزه و بلا را دفع و اموال را افزون می گرداند، و عمر را طولانی و روزی شخص را فراخ می نماید، و در خانواده به او محبویت می دهد.^۲

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: صلّه رحم و خوشرفتاری با همسایگان، شهرها را معمور و عمرها را زیاد گردانند.^۳

و به سند دیگری از آن حضرت است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر آن که مایل باشد مرگش به تأخیر افتد و روزی اش وسعت یابد صلّه رحم نماید.^۴

و به سند دیگری نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بسا قومی فاجر و بدکار که افراد خوبی نیستند، چون صلّه رحم بجای آورند، اموالشان برکت یابد و عمرهایشان طولانی شود، تا چه رسد به این که نیکوکار باشند.^۵

و اخبار بسیار دیگر که آوردن آنها کتاب را طولانی می کند. غرض این بود که اشاره ای بشود.

موضوع دوم - صلّه رحم پیغمبر صلی الله علیه و آله مؤکدتر و بهتر است: دلیل بر آن، در کافی به سند صحیحی از عمر بن زید روایت است که گفت: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرض کردم: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾؛ و کسانی که آنچه را خداوند به پیوندش امر فرموده، پیوند آن را رعایت کنند. فرمود: در رحم آل محمد علیه السلام می باشد، درباره رحم و نزدیکان تو نیز هست. سپس فرمود: از آنان مباش که موضوعی را تنها به یک مورد اختصاص می دهند.^۶

و در همان کتاب از حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمود: همانا رحم آل محمد، امامان علیهم السلام به عرش آویخته می گوید: خدایا! پیوسته دار آن که مرا پیوندد و بریده ساز هر که از من ببرد، سپس همین امر در ارحام مؤمنین جاری است. آن گاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ

۲. کافی: ۱۵۲/۲.

۱. کافی: ۱۵۲/۲.

۴. کافی: ۱۵۲/۲.

۳. کافی: ۱۵۲/۲.

۶. سوره رعد، آیه ۲۱.

۵. کافی: ۱۵۵/۲.

۷. کافی: ۱۵۶/۲.

بِهَ وَالْأَرْخَامِ^۱ و تقوای خدای را پیشه کنید که هنگامی که از یکدیگر چیزی می‌خواهید نام او را می‌برید و از (قطع) خویشاوندانان پرهیزید.^۲

و در تفسیر امام و مولای ما حضرت ابو محمد حسن العسکری علیه السلام است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر آن‌که حق نزدیکان پدر و مادرش را رعایت کند در بهشت هزار درجه به او داده می‌شود که فاصله هر دو درجه آن مقدار دوییدن اسب سریع تربیت شده به مدت صد هزار سال است، یکی از درجات از نقره، دیگری از طلا و دیگری از مروارید و دیگری از زمرد و دیگری از مشک و دیگری از عنبر و دیگری از کافور. و آن درجات از این اصناف است و هر که حق نزدیکان محمد و علی علیه السلام را رعایت نماید درجات و ثواب‌های فزون‌تری خواهد یافت به قدر بالاتر بودن و افضلیت محمد و علی علیه السلام - بر والدین خودش.

و فاطمه علیها السلام به یکی از زن‌ها فرمود: دو پدر دین خود - محمد و علی - را خشنود بدار با خشم و ناخشنودی والدین نسبی‌ات. اما والدین نسبی خود را با خشم ابوین دینت خشنود مکن، که اگر ابوین نسبی تو ناخشنود گردند، محمد و علی علیه السلام آنان را با ثواب یک جزء از صد میلیون جزء از ثواب یک ساعت عبادتشان، راضی و خشنود خواهند کرد. و اگر ابوین دینت ناخشنود شوند پدر و مادر نسبی تو نمی‌توانند آنان را راضی کنند، چون ثواب طاعات اهل دنیا هم با خشم ایشان یکسان نیست.

و حسن بن علی علیه السلام فرمود: بر تو باد که به بستگان ابوین دینت محمد و علی احسان نمایی، هر چند که (لازمه‌اش) تضییع حقوق نزدیکان پدر و مادر نسبی تو باشد. و مبادا که حقوق بستگان والدین دینت را با رعایت حقوق بستگان نسبی خود تضییع نمایی، زیرا که شکرگزاری آن‌ها نزد ابوین دینت - محمد و علی - ثمربخش‌تر است برای تو از شکرگزاری این‌ها نزد پدر و مادر نسبی تو، به درستی که نزدیکان ابوین دینت - محمد و علی - اگر مقدار بسیار اندکی نزد ایشان از تو سپاس‌گزاری کنند، پس نظر و توجه آن دو به تو گناهانت را می‌ریزد هر چند که از زمین تا عرش را پر کرده باشد. ولی اگر نزدیکان ابوین نسبی تو نزد ایشان از تو تشکر نمایند در صورتی که خویشاوندان ابوین دینت را تضییع کرده باشی هیچ برایت نمی‌توانند انجام دهند.

و علی بن الحسین علیه السلام فرمود: به درستی که حق نزدیکان ابوین دینمان محمد و علی علیه السلام از

قربانیت‌های ابوبین نسبی ما برتر و سزاوارتر است. ابوبین دینمان ابوبین نسبی ما را راضی خواهند کرد، ولی ابوبین نسبی ما نمی‌توانند ابوبین دینمان را از ما راضی نمایند.

و محمد بن علی (امام باقر) علیه السلام فرمود: هر آن کس ابوبین دینش محمد و علی و نزدیکان آنها نزد او گرامی‌تر و محبوب‌تر باشند از ابوبین خودش و نزدیکانشان، خداوند متعال به او خواهد گفت: آن‌که بهتر بود برتر داشتی و آن‌که شایسته‌تر بود ایثار کردی، حتماً تو را در بهشت جاویدانم و همدمی اولیائم پیش‌تر قرار می‌دهم.

و جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: هر کس از قضاء حوائج نزدیکان ابوبین دینش و نزدیکان ابوبین نسبی‌اش عاجز بماند که با یکدیگر مخالفت داشته باشند، پس اقرای ابوبین دینش را مقدم بدارد و بر نزدیکان ابوبین نسبی ترجیح دهد، خداوند -عزوجل- روز قیامت می‌فرماید: هم‌چنان‌که خوشاوندی ابوبین دینش را مقدم داشت شما [ای فرشتگان] نیز او را در بهشت مقدم بدارید، پس در آن درجات بالاتر از آنچه خداوند برایش آماده کرده بود هزار هزار برابر فزونی یابد.

و موسی بن جعفر علیه السلام در حالی که به آن حضرت عرض شد: فلانی پولی داشت به مبلغ هزار درهم، دو کالا بر او عرضه شد که آنها را بخرد ولی پولش به مقدار خرید هر دو نبود، پرسید: کدام یک برای من سودمندتر است؟ گفتند: این یکی هزار برابر سودش بیشتر است. حضرت فرمود: آیا به عقل او لازم نیست که آن بهتر را اختیار کند؟ عرض کردند: چرا. فرمود: پس این چنین است ایثار کردن خوشان ابوبین دینت محمد و علی، ثوابش بهتر و چندین برابر آن است، چون فضل آن به مقدار فضل و برتری محمد و علی علیه السلام بر ابوبین نسبی او است.

و به حضرت رضا علیه السلام گفته شد: آیا خبر ندهیم به شما که زیان دیده‌ام و امانده کیست؟ فرمود: چه کسی است؟ گفتند: فلانی دینارهای خود را در مقابل درهم‌هایی که گرفته، فروخته است. پس ثروت او از ده هزار دینار به ده هزار درهم برگشته است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر کسی یک بدره زر به هزار درهم تقبلی بفروشد، آیا عقب‌مانده‌تر و زیان‌بارتر از او نیست؟ گفتند: چرا. فرمود: به شما خبر دهم چه کسی از این هم زیان‌بارتر و حسرتمندتر است؟ عرض کردند: آری. فرمود: اگر کسی هزار کوه طلا داشته باشد آنها را به هزار نخود طلای تقبلی بفروشد آیا عقب‌مانده‌تر و حسرتمندتر از این نیست؟ گفتند: آری. فرمود: آیا خبرتان ندهم از این هم و امانده‌تر و حسرتمندتر کیست؟ گفتند: چرا، فرمود: آن‌که در نیکی و احسان، خوشان ابوبین نسبی خود را بر خوشان ابوبین دینش محمد و علی علیه السلام ترجیح دهد، زیرا که ارزش و فضیلت

خویشان محمد و علی، ابوبن دین او بر خویشان ابوبن نسبی اش از فضل و ارزش و فضیلت خویشان محمد و علی ابوبن دین او بر خویشان ابوبن نسبی اش از فضل و ارزش هزار کوه طلا بر هزار نخود طلای تقلبی برتر است.

و محمد بن علی (امام جواد) علیه السلام فرمود: هرکس خویشاوندان دو پدر دینش محمد و علی علیه السلام را بر خویشاوندان ابوبن نسبی اش برگزیند، خداوند متعال به طور علنی روز قیامت او را برگزیند و به خلعت های گرامی خویش او را شهرت دهد، و بر بندگان، شرافت و برتری بخشد مگر بر کسی که با او در فضایل یا مرتبه و مقام مساوی باشد.

و علی بن محمد علیه السلام فرمود: از گونه های بزرگداشت جلال خداوند، ترجیح دادن نزدیکان ابوبن دینت محمد و علی بر نزدیکان ابوبن نسبی ات می باشد، و از کوچک شماری جلال الهی ایثار کردن خویشان ابوبن نسبی ات بر ابوبن دینت محمد و علی علیه السلام می باشد.

و حسن بن علی علیه السلام فرمود: مردی که عیالش گرسنه شده بودند از خانه بیرون رفت و در طلب غذایی برای آن ها کوشش نمود، پس درهمی کسب کرد و با آن، نان و خورشی خرید، بین راه به یک مرد و زن از نزدیکان محمد و علی علیه السلام رسید و آن ها را گرسنه یافت. با خود گفت: این ها از بستگان خودم شایسته ترند. پس آنچه داشت به آن ها داد، و ندانست که چه عذری در منزلش بیاورد، سپس راه رفت و فکر می کرد که چه علّتی برای خانواده اش بگوید و چه جوابی بدهد که چیزی برایشان نبرده است.

در همین حال که متحیرانه قدم می زد، قاصدی در پی او آمده بود که راهنمایی اش کردند و نامه ای از مصر با پانصد دینار به او داد و گفت: این مقدار از ثروت پسرعموی تو است که در مصر از دنیا رفت و صد هزار دینار در دست تجار و بازرگانان مکه و مدینه است و چندین برابر هم املاک و اموال در مصر، ترک گفته است.

پس آن پانصد دینار را گرفت و در خانواده اش وسعتی داد. شب هنگام در خواب رسول خدا و علی علیه السلام را دید، فرمودند: چگونه می بینی ثروتی را که به تو رسید به خاطر ایثار خویشاوندانمان بر خویشان خودت.

سپس در مکه و مدینه کسی نماند که از آن صد هزار دینار چیزی بر ذمه اش بود مگر این که محمد و علی علیه السلام در خوابش آمدند و به او فرمودند: آیا فردا اقدام به پرداخت حقّ فلانی از ارث پسر عمویش می کنی یا تو را هلاک و نابود کنیم و نعمت ها و حشمت ها را از تو بگیریم؟

پس همگی آنچه بر ذمه داشتند برای آن شخص فرستادند تا این که صد هزار دینار نزد وی جمع گردید، و نیز در مصر احدی باقی نماند از کسانی که از اموال او چیزی بر عهده شان بود مگر این که محمد و علی علیه السلام به خوابش آمدند و او را با تهدید، امر فرمودند که به سرعت اقدام به پرداخت مال آن شخص نماید، و محمد و علی علیه السلام بار دیگر به خواب آن شخص آمدند و به او فرمودند: چگونه یافتی کارسازی خدا را نسبت به تو؟ و ما دستور دهیم کسانی را که در مصر بودند که به سرعت اموال تو را بفرستند و حاکم آن را دستور دهیم که املاک و مستغلات را بفروشد و توسط پیکی پول هایش را برایت بفرستد تا در مدینه به جای آن ها املاکی خریداری نمایی. عرض کرد: آری.

پس محمد و علی علیه السلام به خواب حاکم مصر رفتند و به او فرمودند که: املاک مزبور را بفروشد و توسط پیکی قیمت آن ها را برای آن شخص بفرستد. آن گاه سیصد هزار دینار برایش ارسال شد و ثروتمندترین افراد مدینه گردید، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به خوابش آمد و فرمود: ای بنده خدا این پاداش تو در دنیا است به خاطر ایثار نزدیکانم بر نزدیکان خودت، و در آخرت به جای هر دانه از این مال در بهشت هزار قصر به تو بدهم که کوچکترین آن ها از دنیا بزرگ تر باشد و یک سر سوزنش از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.^۱

موضوع سوم - اینکه دعا، صله و احسان است: به بیان این که: احسان و صله به دو امر حاصل می شود:

یکی: منفعت رساندن به دیگری.

دوم: دفع زیان از غیر، و این هر دو با دعا کردن حاصل می گردد.

چون از منافع بزرگ و ارزشمند، احترام است، و بدون تردید دعا کردن نوعی احترام است، همچنین قبلاً گذشت که دعا برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - با شروطی که مقرر شده، سبب جلو افتادن آن است و با آن، همه گونه خیر و برکت آشکار می گردد و همه ضررها از بین می رود. و نیز از جمله آثار دعا مسرت و خرسندی کسی است که برایش دعا می شود، و سرور آن حضرت خود منفعتی عظیم است.

و دیگر این که: دانستیم دعا در جلو افتادن ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - تأثیر دارد، و

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۱۱۳.

با ظهورش از خود و شیعیانش غم و اندوه برطرف می‌شود و هم و غم و سختی و مشقت دور می‌گردد، بلکه خود دعا در دفع هم و غم مؤثر می‌باشد.

و از دلایل این‌که اعانت و احترام به زبان از مصادیق صله و احسان است، روایتی است که در مجلد یازدهم بحار مسنداً از جابر از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که گفت: بر آن حضرت داخل شدم و نیازمندی‌ام را شکایت کردم. حضرت فرمود: ای جابر نزد ما درهمی نیست، دیری نگذشت که کمیت بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: فدایت شوم اگر اجازه دهید قصیده‌ای برایتان بخوانم؟ فرمود: بخوان. کمیت قصیده‌ای خواند. حضرت فرمود: ای جوان! از آن اتاق بدره‌ای بیرون بیاور به کمیت بده.

سپس کمیت عرضه داشت: فدایت شوم! اگر بخواهید اجازه دهید سومین قصیده را بخوانم؟ فرمود: بخوان. بعد از خواندن کمیت، امام فرمود: ای جوان! از آن اتاق بدره‌ای بیرون آور به کمیت بده، جابر گوید: پس بدره‌ای بیرون آورد و به کمیت داد.

کمیت گفت: فدایت شوم، به خدا قسم! من شما را به خاطر دنیا دوست نمی‌دارم و از این اشعار جز صله رسول خدا صلی الله علیه و آله و حقوقی که خداوند بر من قرار داده چیزی نخواستم. گوید: حضرت باقر علیه السلام برای او دعا کرد سپس فرمود: ای جوان این بدره‌ها را به جای خود بازگردان. جابر گوید: در دلم گفتم: به من فرمود: درهمی ندارم. و برای کمیت سی هزار درهم امر فرمود! گوید: آن‌گاه کمیت برخاست و رفت. به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! فرمودی: نزد من درهمی نیست با این حال برای کمیت سی هزار درهم امر کردی؟ فرمود: ای جابر! برخیز و به آن اتاق برو. جابر گفت: برخاستم و به آن اتاق رفتم هیچ اثری از آن درهم‌ها نیافتم، به خدمت آن حضرت برگشتم. فرمود: ای جابر! آنچه از شما مخفی داشته‌ایم بیش از آن است که برای شما آشکار کرده‌ایم. سپس برخاست، دستم را گرفت و به آن اتاق برد و با پایش به زمین زد ناگاه چیزی شبیه گردن شتر از طلا بیرون آمد. سپس فرمود: ای جابر! این را بنگر و به کسی - جز افراد مورد اطمینان از برادرانت - مگوی، خداوند بر آنچه بخواهیم ما را توانا ساخته، و اگر بخواهیم زمین را برانیم این کار را می‌کنیم.^۱

وجه دلالت این حدیث این‌که: کمیت مدح با زبان را صله پیغمبر صلی الله علیه و آله دانست و امام علیه السلام نیز این

معنی را امضا و تصدیق کرد. دعا برای امام علیه السلام نیز همین طور است زیرا که آن نیز احسان و احترام است.

۲۹- تعاون در نیکی ها و تقوی

دعا کردن برای تعجیل فرج حضرت قائم علیه السلام کمک و تعاون بر نیکی و تقوی است که خداوند متعال به آن امر فرموده است: «تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۱؛ در نیکی و تقوی یکدیگر را یاری کنید.

۳۰- یاری خداوند متعال

این دعا موجب نصرت و یاری خداوند تعالی برای دعا کننده، و پیروزی او بر دشمنانش می باشد، دلیل بر این فرموده خدای تعالی: «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»^۲؛ و به تحقیق هر که خدا را یاری کند او را کمک خواهد کرد. و نیز فرموده: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»^۳؛ اگر خدا را یاری کنید او هم شما را یاری خواهد فرمود.

توضیح این که: بی تردید خداوند - تبارک و تعالی - نیازی به یاری احدی از خلائق ندارد، پس مراد به یاری و نصرتی که امر فرموده، آن است که اولیای او را یاری کنند. و چون دعا برای تعجیل ظهور صاحب الزمان علیه السلام از اقسام نصرت و یاری به زبان است از مصادیق این عنوان می باشد. شاهد این مطلب احادیث بسیاری است، از جمله:

۱- در فوائد المشاهد از مولای مظلوم ما حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام آمده که در شب عاشورا فرمود: جدّم به من خبر داد که: فرزندم حسین علیه السلام در تف کربلا غریب، تنها و تشنه کشته می شود، پس هر که او را یاری کند مرا یاری کرده و فرزندش قائم علیه السلام را نیز یاری نموده است، و هر کس با زبان ما را یاری کند روز قیامت در حزب ما خواهد بود.

۲- فرموده حضرت رضا علیه السلام به دعبل: «مَرْحَبًا بِنَاصِرِنَا بَيْدِهِ وَلِسَانِهِ»؛ آفرین به یاری کننده ما به دست و زبانش.^۴

۳- در وصیت مولای ما حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام به عبد الله بن جُنْدَب آمده: ای پسر جُنْدَب! برای خداوند - تبارک و تعالی - دژی از نور است که آن را زبرجد و حریر احاطه کرده، و با دیبا و سندس بالا رفته است، این دژ را میان دوستان و دشمنان ما می زند، پس چون مغز سر

۱. سوره مائده، آیه ۲.

۲. سوره حج، آیه ۴۰.

۳. سوره محمد، آیه ۷.

۴. بحار الانوار: ۲۵۷/۴۵.

می جوشد و دل‌ها به حنجره‌ها می‌رسد و کبدها از طولانی شدن موقف قیامت می‌پزد، اولیای خدا را به این دژ داخل می‌کنند که در امن و پناه الهی خواهند بود. داخل آن آنچه دل‌ها اشتها کند و چشم‌ها لذت برد برای آن‌هاست در حالی که دشمنان خدا را عرق تا دهان رسیده و پراکندگی آنان را فرا گرفته و به آنچه خداوند برای آن‌ها [از عذاب] مهیا نموده است نگاه می‌کنند و می‌گویند: ﴿مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ﴾^۱؛ چه شده که امروز مردان مؤمنی که از اشرار می‌شمردیم نمی‌بینیم. پس اولیای خدا به آن‌ها می‌نگرند و به آن‌ها می‌خندند، و همین است فرموده خدای تعالی که: ﴿أَتَخَذْنَا هُمُ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ﴾^۲؛ [اهل عذاب گویند: ما مؤمنان را [در دنیا] به مسخره می‌گرفتیم [آیا در دوزخ نیستند] یا چشمان ما آن‌ها را نمی‌بیند. و نیز فرموده: ﴿قَالِیَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ﴾^۳؛ پس در این روز [قیامت] آن‌ها که ایمان آورده‌اند از حال کافران می‌خندند، بر تخت‌ها تماشا می‌کنند. آن‌گاه کسی که مؤمنی از دوستان ما را به کلمه‌ای کمک کرده باشد باقی نماند مگر این‌که خداوند او را بی حساب وارد بهشت نماید. و شاهد مطلب در آخر حدیث مشهود است.

۳۱- هدایت به نور قرآن مجید

چنان‌که گفته‌ایم: دعا برای حضرت قائم علیه السلام موجب فزونی اشراق انوار الهی در دل می‌گردد، و چون زمین دل به نور پروردگارش روشن و درخشان شود، انسان به نور کلام مجید خداوند هدایت و راهنمایی گردد، به طوری که به راه دیگری نرود. و از قرآن چیزهایی خواهد فهمید که دیگران نمی‌فهمند، و قرآن بر دردهای دلش شفا و رحمت خواهد بود.

و نیز، شکی نیست که هر قدر ایمان کامل‌تر و تمام‌تر باشد، استفاده شخص از قرآن و بهره‌وری‌اش از آثار آن بیشتر و بهتر است، همان‌طور که اگر کسی مزاجش سالم باشد از غذاهای لذیذ و خوشمزه بهره‌مند می‌شود و لذت می‌برد، ولی اگر مزاجش فاسد باشد نه تنها از آن‌ها لذت نمی‌برد که برای بدنش زیانبار و اذیت‌کننده نیز هست تا وقتی که خودش را معالجه نماید و آن را مداوا کند و ریشه بیماری را از بدنش بیرون برد. پس هر چه سوء مزاج کم بشود آثار غذاهای پاکیزه و لذیذ و منافع آن‌ها در بدن ظاهر می‌شود.

۲. سوره ص، آیه ۶۳

۱. سوره ص، آیه ۶۲

۳. سوره مطففین، آیه ۳۴ و ۳۵.

دل نیز همین طور است، اگر مهر شک و زنگار به وسیله نور ایمان از آن برداشته شود، آثار هدایت قرآن در آن آشکار می گردد. و هر قدر که ایمان کامل تر شود، صاحبش بینش و علم و انتفاع و هدایت بیشتری یابد، خداوند -عزوجل- در بیان این امر فرموده: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾^۱؛ بگو: این قرآن برای آن ها که ایمان آورده اند هدایت و شفاست، و کسانی که ایمان نمی آورند گوش هایشان سنگین است و این موجب کوری و جهل آنان است.

و چون در گذشته بیان داشتیم که اهتمام در دعا برای مولایمان حضرت صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- از اموری است که مایه کمال ایمان است، پس هدایت شدن کامل به قرآن بر آن مترتب می باشد. و شاهد بر این فرموده خدای -عزوجل- است که: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲؛ آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست که روشنگر راه تقوی پیشگان است.

و در کمال الدین درباره آیه شریفه: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^۳؛ آنان که به غیب ایمان می آورند. از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: آن که به قیام قائم علیه السلام ایمان آورده که حق است.

و نیز در روایات دیگری از آن حضرت است که فرمود: غیب، حجت غایب است. و شاهد آن فرموده خداوند -عزوجل- می باشد که: ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾^۴؛ و (کافران) می گویند: چرا آیتی از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ پس بگو! منتظر باشید که من نیز از منتظران هستم.

وجه استشهاد این که: دعاکننده مصداق ایمان آورنده به حقانیت قیام قائم علیه السلام است و دلیل بر آن دعای او است. و در کتاب ابواب الجنات در این باره مطالبی بیان نموده ام که شبهه ها را زایل می سازد.

۳۲- شناخته شدن نزد اصحاب اعراف

چون با دعا کردن برای مولایمان صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- اصحاب اعراف را یاری کرده و نزد آنان شناخته شده است، پس در حق او شفاعت می کنند و به شفاعت آن ها وارد بهشت گردد. خداوند -عزوجل- فرموده: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهُمْ﴾^۵؛ و بر اعراف رجالی هستند که هریک را به چهره هایشان می شناسند.

۱. سوره فصلت، آیه ۴۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲.

۳. سوره بقره، آیه ۳.

۴. سوره یونس، آیه ۲۰.

۵. سوره اعراف، آیه ۴۶.

سخن در این جا پیرامون سه امر می باشد:

اول، معنی اعراف: علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود به سند صحیحی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: اعراف بلندی ای است بین بهشت و جهنم، و رجال امامان علیه السلام می باشند....^۱

دوم، رجال اعراف کیانند؟ چنان که در حدیث فوق - در روایت علی بن ابراهیم - دانسته شد آن ها امامان علیه السلام هستند.

و نیز در مجمع البیان از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام است که فرمود: آنان آل محمد علیه السلام هستند، داخل بهشت نشود مگر کسی که ایشان را شناخته و آن ها او را شناخته باشند، و به جهنم داخل نشود مگر آن کس که آنان را انکار کند و آنان او را انکار نمایند.^۲

و در تفسیر البرهان از آن حضرت آمده که فرمود: ماییم آن رجال. امامان از ما، می شناسند چه کسی داخل جهنم و چه کسی داخل بهشت می شود، همان طور که شما در قبایلتان مرد را می شناسید که خوب است یا بد.^۳

و نیز در همان تفسیر مسنداً از امام باقر و امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل -: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهُمْ»، فرمود: آنان امامان هستند.

و نیز به سند صحیحی از بُرید بن معاویه عجلای آمده که گفت: از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهُمْ» پرسیدم. فرمود: درباره این امت نازل شد، و رجال: امامان از آل محمد علیه السلام هستند. عرض کردم: اعراف چیست؟ فرمود: پُلی بین بهشت و جهنم است، پس امام از ما برای هر کدام از مؤمنین گنهکار شفاعت کند نجات یابد، و هر که را که شفاعت نکند سقوط می نماید.^۴

و روایات در این باره بسیار است و بین این خبر و روایت علی بن ابراهیم قمی در معنی اعراف منافاتی نیست.

سوم: دعا برای صاحب الزمان علیه السلام مایه شفاعت اصحاب اعراف است. در مجمع البیان مرفوعاً از اصبع بن نباته روایت است که گفت: در حضور علی علیه السلام نشسته بودم که ابن الکوا به خدمتش آمد و درباره این آیه «وَعَلَى الْأَعْرَافِ...» از آن حضرت پرسید. فرمود: خدا بر تو رحم آرد ای

۱. تفسیر قمی: ۲۳۱/۱.

۲. مجمع البیان: ۴/۲۲۳.

۳. البرهان: ۱۸/۲.

۴. البرهان: ۱۸/۲.

ابن الکوا! ما روز قیامت بین بهشت و جهنم می ایستیم، پس هرکه ما را [در دنیا] یاری کرده از چهره اش می شناسیم و او را وارد بهشت می کنیم و هرکه ما را دشمن داشته از چهره اش می شناسیم و به جهنم روانه می سازیم.^۱

وجه دلالت این حدیث این که سابقاً گفتیم: دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از اقسام یاری آن حضرت به زبان است، و چون یاری کردن - در این روایت - وسیله رستگاری به شفاعت و شناخته شدن نزد اصحاب اعراف شمرده شده، پس دعاکننده مشمول آن می گردد.

۳۳ - ثواب تحصیل علم

هرگاه دعاکننده برای تعجیل فرج و ظهور مولی صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - قصدش این باشد که با ظهور آن حضرت، علوم برایش کشف و روشن گردد - که علوم حقّه و حقیقی جز به ظهورش آشکار نمی شود - ثواب های بسیاری که برای طالب علم بیان شده است به او عطا خواهد شد، چنان که در حرف «ک» از بخش چهارم کتاب اشاره گردید.

۳۴ - ایمنی از عقوبت های اخروی

از آثار دعا برای تعجیل فرج حضرت قائم علیه السلام ایمنی از عقوبت های اخروی و احوال روز قیامت است. شاهد بر این معنی چند آیه است:

۱ - خداوند - عزوجل - می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲؛ به تحقیق آنان که ایمان آورده اند و کسانی که یهودی شدند و نصاری و صابئین، هرکس به خداوند و روز آخر ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد، پاداش آن ها نزد پروردگارشان محفوظ است و نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین می شوند. بنابر این که مراد از روز آخر، زمان دولت حضرت قائم علیه السلام باشد. چنان که در اصول کافی درباره آیه: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ...﴾، از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ...﴾؛ هر کس کشت آخرت خواهد، فرمود: یعنی معرفت امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام. ﴿تَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ...﴾؛ در کشتش بیفزایم. فرمود: معرفتش را فزون سازیم تا بهره خویش را از دولت امامان دریافت نماید. ﴿وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۳؛ و هر کس کشت

۱. مجمع البیان: ۴۲۳/۲.

۲. سوره بقره، آیه ۶۲.

۳. سوره شوری، آیه ۲۰.

دنیا را بخواهد، چیزی از آن به او می‌دهیم و در آخرت او را بهره‌ای نیست. فرمود: یعنی برای او در دولت حق با امام قائم علیه السلام بهره‌ای نیست.^۱ یا این‌که منظور از عمل صالح معرفت امامان علیهم السلام باشد، چنان‌که در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای تعالی: ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا ضَالِحًا﴾^۲؛ پس لازم است عمل صالحی انجام دهد. فرمود: منظور از عمل صالح معرفت امامان علیهم السلام است.^۳

و از امام باقر علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۴؛ آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دادند. آمده که فرمود: یعنی آنان که ایمان آوردند به خدا و به رسول او و امامان اولی الامر علیهم السلام و ایشان را اطاعت کردند که آن، ایمان و عمل صالح است....^۵

وجه استشهاد این‌که: دعاکننده برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام در هر دو عنوان داخل است.

۲- فرموده خدای تعالی در سوره بقره: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۶؛ آری کسی که در برابر «الله» تسلیم گردید در حالی که نیکوکار باشد، پس اجر او نزد پروردگارش محفوظ است و نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمگین شوند. بنابر این‌که منظور از محسن، نیکوکار پیرو علی علیه السلام باشد، چنان‌که در مشکاة الاسرار به نقل از تفسیر عیاشی و غیر آن آمده که: امام باقر علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾^۷؛ خداوند امر می‌کند به عدل و احسان و عطای خویشاوند. فرمود: عدل محمد صلی الله علیه و آله است که هرکس اطاعتش کند عدالت کرده، و احسان علی علیه السلام است که هرکس از او پیروی کند احسان نماید و محسن در بهشت است، ﴿وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ از جهت خویشاوندی ما. خداوند بندگان را به مودت و توجه به سوی ما امر فرموده است.^۸

وجه استشهاد این‌که: دعا برای مولایمان حضرت قائم علیه السلام از تولای قلبی نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام برخاسته، بلکه از واضحترین اقسام تولای زبانی نسبت به آن حضرت است، پس هرکه برای آن حضرت دعا کند در حقیقت به ولای امیر المؤمنین علیه السلام تمسک جسته و موالی آن

۱. کافی: ۴۳۶/۱.

۲. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۳. تفسیر عیاشی: ۳۵۳/۲.

۴. سوره بقره، آیه ۸۲.

۵. مرآة الانوار: ۲۰۸.

۶. سوره بقره، آیه ۱۱۲.

۷. سوره نحل، آیه ۹۰.

۸. تفسیر عیاشی: ۲۶۸/۲.

جناب محسن است و در عداد افرادی که آیه شریفه بر آنها دلالت دارد. ان شاء الله تعالی.

۳- فرموده خدای تعالی: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ قَرَحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۲؛^۱ و البته مپندار آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده باشند، بلکه زنده‌اند، نزد پروردگارشان متنعم‌اند. آنان به فضل الهی شادمانند و به آن مؤمنانی که هنوز به آنان ملحق نشده‌اند بشارت دهند که نه ترسی بر آنها هست و نه اندوهگین شوند.

به جهت آنچه خواهد آمد که دعاکننده برای حضرت قائم علیه السلام داخل در شهیدان است با پیغمبر و امیر المؤمنین علیه السلام، پس به آنچه ایشان رسیده‌اند او نیز نایل خواهد شد و از جمله آثاری است که در این آیه شریفه یاد شده است.

۴- فرموده خداوند متعال: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲؛ آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر ایشان هست و نه محزون می‌شوند.

به ضمیمه روایتی که در کمال الدین آمده، امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبتش منتظر ظهورش باشند و در زمان ظهور فرمانبردار و مطیع او، آنان هستند اولیای خدا که نه ترسی بر ایشان هست و نه محزون می‌شوند.^۳

وجه استدلال این‌که: دعا کردن نشانه انتظار است چنان‌که بر اهل بینش پوشیده نیست.

۵- آیه شریفه در سوره احقاف: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۴؛ به تحقیق آنان که گفتند: پروردگار ما «الله» است، آن‌گاه استقامت کردند، پس هیچ ترسی بر آنها نیست و نه اندوهگین شوند.

به جهت روایتی که در اصول کافی از محمد بن مسلم آمده که گفت: از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام درباره فرموده خدای -عزوجل-: ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ پرسیدم. فرمود: در اعتقاد به امامان یکی پس از دیگری استقامت نمایند.^۵

تردید نیست که دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام دلیل و نشانه استقامت دعاکننده بر اعتقاد به امامان علیه السلام است. از آیات دیگری نیز می‌توان این مکرمت

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. سوره یونس، آیه ۶۲.

۳. کمال الدین: ۳۵۷/۲.

۴. سوره احقاف، آیه ۱۳.

۵. کافی: ۲۲۰/۱.

ارزنده را استفاده کرد که از ترس اطاله سخن از ذکر آنها صرف نظر کردیم، و همچنین از روایات متعددی این مطلب به دست می آید. از جمله: شیخ ثقه جلیل علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود به سند صحیحی درباره آیه شریفه: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهُمْ﴾^۱؛ و بر اعراف مردانی هستند که هریک را به چهره‌هایشان می‌شناسند. از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: اعراف: توده ریگی بین بهشت و جهنم است. و مردان: امامان علیهم السلام هستند که بر اعراف با پیروانشان می‌ایستند، در حالی که مؤمنین بدون حساب به سوی بهشت سبقت جسته‌اند و امامان علیهم السلام به پیروان گنهکار خود می‌گویند: بنگرید! برادرانتان را در بهشت که بدون حساب به سوی آن رفته‌اند. و این است فرموده خداوند -تبارک و تعالی-: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾^۲؛ سلام بر شما داخل بهشت نشده‌اند ولی در انتظار و امید آن هستند. سپس به آن‌ها گفته می‌شود: دشمنانتان را در جهنم بنگرید، و همین است فرموده خدای تعالی: ﴿وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ * و نادیدنی اعراف رِجَالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ^۳؛ و چون نظر آن‌ها (گنه کاران اصحاب اعراف) به سوی اهل جهنم معطوف گردد، گویند: پروردگارا! ما را باستم کاران قرار مده. و اصحاب اعراف مردانی را که به سیمایشان می‌شناسند و -در آتشند- آواز دهند و گویند: [دیدید که] جمع شما -در دنیا- و تکبری که داشتید هیچ خطری از شما دور نساخت.

آن‌گاه ائمه علیهم السلام به کسانی که در جهنم هستند از دشمنانشان می‌گویند: این‌ها شیعیان و برادرانمان هستند که شما در دنیا سوگند می‌خوردید که خداوند رحمتی به آن‌ها نمی‌رساند. سپس امامان به شیعیان خود می‌گویند: داخل بهشت شوید نه ترسی بر شما هست و نه محزون خواهید گشت.^۴

می‌گوییم: حدیثی که در مکرمت سی و دوم از امیر مؤمنان علیه السلام آوردیم دلالت می‌کند بر شفاعت امامان علیهم السلام برای هرکس که آن‌ها را یاری کند. و نیز در همانجا گفتیم که دعاکننده برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام در آن عنوان داخل است، پس به شفاعت امامان در عداد کسانی خواهد بود که نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین می‌شوند.

۲. سورة اعراف، آیه ۴۶.

۱. سورة اعراف، آیه ۴۶.

۴. تفسیر قمی: ۲۳۱/۱.

۳. سورة اعراف، آیه ۴۷ و ۴۸.

۳۵- بشارت و مدارا هنگام مرگ

چند روایت شاهد این مطلب است از جمله: حدیث شریفی است که در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که فرمود: مؤمن دوست دار محمد و آل او، که علی را بعد از محمد علیه السلام امام خویش دانسته که الگوی او باشد و سرور خود که سخنانش را تصدیق و افعالش را صحیح دانسته و او را اطاعت کند، و به اطاعت آن کس که به اطاعتش در امور دین و سیاست [اداره امور] دعوت نموده است. هرگاه (چنین مؤمنی را) اجل حتمی که بازگردانده نشود و قضای الهی که مانعی جلایش نمی‌ایستد فرارسد، و ملک الموت و اعوانش نزد او حاضر شوند، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را از یک سوی و علی - سید الوصیین - را از سوی دیگر بالای سرش می‌بیند، و در کنار پاهایش از یک سمت حسن - نواده سید الانبیاء - و از سوی دیگر حسین - سید الشهداء - را مشاهده می‌کند و پیرامونش پشت سرشان خواص و دوستانشان که سادات این امت هستند در مرتبه بعد از آقایانشان آل محمد علیهم السلام قرار دارند، پس بیمار مؤمن به آنان نظر می‌کند و خطاب می‌نماید به طوری که خداوند صدای او را از گوش‌های حاضران محجوب می‌دارد، هم‌چنان که دیدن ما اهل البیت را نیز از آن‌ها مخفی می‌نماید تا ایمانشان به آن ثواب بیشتری داشته باشد به خاطر محنت شدیدی که بر آن‌ها وارد می‌شود.

مؤمن می‌گوید: پدر و مادرم فدای تو، ای رسول خداوند رب العزة! پدر و مادرم فدای تو، ای وصی پیغمبر رحمت! پدر و مادرم فدای شما دو شیر بجگان محمد صلی الله علیه و آله و ای نوادگان و فرزندان او؛ ای دو سید جوانان اهل بهشت که به رحمت و رضوان خداوند نزدیک هستید! و خوش آمدید شماها خوبان اصحاب محمد و علی و فرزندان ایشان علیهم السلام. چقدر اشتیاق دیدارتان را داشتم و اکنون به شدت از دیدارتان خوشحالم. ای رسول خدا! اینک ملک الموت به بالینم حاضر است و تردید ندارم که در دل او بزرگ هستم به خاطر موقعیت شما و موقعیت برادران، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: همین طور است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ملک الموت متوجه می‌شود و می‌فرماید: ای ملک الموت! سفارش خداوندی را در احسان به پیرو ما و خادم ما و محب ما و ایثارگر ما [بر هر چیز دیگر] رعایت کن. ملک الموت گوید: ای رسول خدا! به او بفرمایید که به آنچه خداوند برایش در بهشت مهیا کرده نظری افکند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او فرماید: به بلندی نگاه کن، پس نظر می‌افکند بر آنچه اندیشه‌ها آن را درنیابند و به حد و حساب نیابند. آن‌گاه ملک الموت می‌گوید: چگونه

آسان نگیرم بر کسی که آن ثواب او است و این محمد (و عترت او) دیدار کنندگانش. ای رسول خدا ﷺ! اگر خداوند مرگ را گردنه‌ای قرار نداده بود که به بهشت نرسد مگر آن که از آن بگذرد، روح او را نمی‌گرفتم. ولی خادم و دوستت تأسی جوید به تو و به سایر پیغمبران و رسولان و اولیای خدا که به حکم الهی مرگ را چشیدند.

سپس محمد ﷺ می‌فرماید: ای ملک الموت! بگیر برادرمان را که به تو تسلیم کردیم و سفارش خیر را درباره‌اش بپذیر.

آن‌گاه آن حضرت و همراهانش به سوی باغ‌های بهشت بالا روند در صورتی که حجاب و پرده از چشم آن مؤمن بیمار کنار رفته باشد، پس آن‌ها را در جایگاه خودشان می‌بیند پس از آن‌که پیرامون رختخوابش بودند، می‌گوید: ای ملک الموت بشتاب بشتاب روح مرا بگیر و این‌جا مرا مگذار که از دوری محمد و عترت او صبر ندارم، مرا به آن‌ها ملحق ساز. در این هنگام ملک الموت روح او را می‌گیرد، و همچون مویی که از آرد برکشند جان او را از کالبد برآورد. و اگر شما او را در شدت می‌بینید در حقیقت او در سختی نیست، بلکه در راحتی و لذت است و چون او را در قبر گذارند افراد ما را آن‌جا می‌یابد.

و هنگامی که منکر و نکیر به سراغش بیایند، به یکدیگر گویند: محمد و علی و حسن و حسین ﷺ و نیکان اصحابشان نزد این شخص حاضرند، باید برای آن‌ها کوچکی کنیم. سپس می‌آیند بر محمد ﷺ جداگانه یک سلام می‌کنند و بر علی ﷺ جداگانه یک سلام می‌کنند، سپس بر حسنین ﷺ با هم یک سلام می‌کنند و آن‌گاه سلامی بر تمام یارانی که همراه ما می‌باشند، می‌نمایند.

بعد از آن گویند: دانستیم ای رسول خدا که از خادم و پیرو خودت دیدن کردی، و اگر چنین نبود که خداوند می‌خواهد فضیلت او را برای فرشتگانی که حضور دارند و فرشتگانی که بعداً جریان را خواهند شنید آشکار سازد، از او سؤال نمی‌کردیم، ولی امر الهی را باید امتثال کرد.

آن‌گاه از او می‌پرسند: خدای تو کیست؟ دین تو چیست؟ و پیغمبر تو کیست؟ و امام تو کیست؟ و قبله‌ات کدام است؟ و برادرانت کیانند؟ می‌گوید: الله، پروردگار من است و محمد ﷺ پیغمبر من است و علی ﷺ جانشین محمد ﷺ امام من و کعبه، قبله‌ام و مؤمنان، پیروان محمد و علی و آل آن‌ها، دوستان ایشانند و دشمنان معاندان ایشان برادران منند. و شهادت می‌دهم که جز خدای یکتا معبودی نیست. و خداوند شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده

او است، و این که برادرش علی ولی خدا است، و آن ها که از پاکیزگان عترتش برای امامت نصب کرد، خلفای امت و والیان برحق و قیام کنندگان به عدل می باشند. پس (نکیر و منکر) گویند: بر این باور زندگی کردی، و بر همین مُردی و بر همین عقیده - ان شاء الله - برانگیخته خواهی شد و با آن کس که ولایتش را داشته ای در منزلگاه کرامت و قرارگاه رحمت الهی خواهی بود.

می گویم: وجه استشهاد به این روایت شریف که نکات جالبی دارد این که مؤمن به آن مکرمت ها و سعادت ها و نعمت های بزرگ می رسد به سبب چهار امر: موالات و پیروی پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام و خدمت به آن ها و محبت به ایشان و مقدم داشتن آن ها بر دیگران. چنان که از فرموده حضرت که: در احسان به پیرو ما، و خادم ما، و محب ما، و ایثارگر ما [بر هر چیز دیگر] رعایت کن... استفاده می شود.

و تردیدی نیست که این چهار صفت در دعاکننده برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام جمع است، زیرا که دعا برای آن جناب نوعی از پیروی و خدمت و محبت به امامان است و نیز ایثار کردن ایشان در دعا بر سایر افراد می باشد.

و نیز بر این مطلب دلالت می کند تمام آنچه در بشارت ها برای مؤمن در اخبار بسیار وارد شده که در فروع کافی - باب ما یعاین المؤمن والکافر عند موته -^۱ و مجلد سوم بحار^۲ و غیر این ها آمده. و ما به یک حدیث از کافی اکتفا می کنیم که برای عارف سالک بس است و هر که مایل باشد به کتاب های مزبور مراجعه نماید.

در کافی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان^۳، از عمار بن مروان است که گفت: شخصی که از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام شنیده بود، برایم نقل کرد که آن حضرت فرمود: به خدا سوگند! از شما قبول می کند و سوگند به خدا که شما را می آمرزد، میان هر یک از شما و جایگاهی که بر آن مورد غبطه است و خوشی و روشنی چشم در آن است جز اینقدر فاصله نیست که جانش به این جا رسد - و با دست به گلویش اشاره کرد - آن گاه فرمود: وقتی چنین شود

۱. الکافی: ۱۲۸/۳.

۲. بحار الانوار: ۱۷۳/۶.

۳. منظور از ابن سنان در اینجا محمد بن احمد بن سنان است که از عمار بن مروان روایت می کند - چنانکه در رجال کبیر و منتهی المقال تصریح شده است - می گویم: اقوی - به پیروی از عده ای از محققین - آن است که به روایت محمد بن سنان اعتماد شود و او مورد وثوق و اطمینان است چنانکه سید اجل علی بن طاووس و دیگران گفته اند، و محمد بن یحیی همان معروف به عطار است و احمد بن محمد همان ابن عیسی اشعری قمی می باشد و عمار بن مروان مولی (= وابسته) بنی ثویان است و همگی آن ها - چنانکه علمای رجال گفته اند - ثقه هستند. (مؤلف)

و به احتضار برسد، رسول خدا و علی و جبرئیل و ملک الموت علیهم السلام نزد او حاضر گردند. آن‌گاه علی علیه السلام به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: یا رسول الله! این شخص ما خاندان را دوست می‌داشت پس او را دوست بدار. و رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل می‌فرماید: این شخص خدا و رسول او و خاندانش را دوست می‌داشته پس او را دوست بدار. و جبرئیل به ملک الموت می‌گوید: این کسی است که خدا و رسول و خاندانش را دوست داشته است پس او را دوست بدار و بر او آسان بگیر، پس ملک الموت به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: ای بنده خدا! آزادی گردنت را گرفتی؟ تذکره تبریئه خود را گرفتی؟ در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شدی؟ فرمود: پس خداوند او را توفیق می‌دهد که می‌گوید: آری. سؤال می‌کند: آن چیست؟ می‌گوید: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. ملک الموت گوید: راست گفتی، و از آنچه حذر داشتی خداوند تو را از آن ایمن نمود، و به آنچه امیدوار بودی رسیدی، مژده باد تو را به سلف صالح مراقبت با رسول خدا و علی و فاطمه علیهم السلام.

سپس به آسانی روحش را می‌گیرد، و بعد کفنش از بهشت و حنوطش از مشک اذفر از بهشت نازل می‌گردد، که به آن کفن و حنوط تجهیز، و آن‌گاه با حُلّه زردی از حُلّه‌های بهشتی پوشانده می‌شود، و چون در قبرش قرار دهند دری از درهای بهشت برایش گشوده می‌شود که از نسیم ملایم و بوی گل‌های آن بر او برسد.

سپس به مقدار یک ماه، راه از پیش رویش و از سمت راست و سمت چپش وسعت داده می‌شود، آن‌گاه به او گفته شود: همچون عروسی که بر رختخوابش آرام گیرد، آسوده بخواب. بشارت باد تو را به آسایش و استراحت و بهشت و نعمت، و پروردگاری که (بر تو) غضبناک نیست. آن‌گاه آل محمد علیهم السلام را در جنان رضوی دیدار می‌کند، با ایشان از غذایشان می‌خورد و از آبشان می‌آشامد، و با آنان در مجالسشان سخن می‌گوید، تا آن هنگام که قائم ما اهل البیت بپاخیزد و چون قائم ما بپاخیزد، خداوند تعالی آنان را برانگیزد، پس لیبیک‌گویان گروه گروه به سویش می‌آیند. در آن هنگام باطل‌جویان به تردید افتند و هتک‌کنندگان حرمت‌های الهی از هم پاشیده شوند - که اندک خواهند بود - عجله‌کنندگان هلاک گردند و آن‌ها که فرج را نزدیک دانند نجات یابند. از این جهت است که رسول خدا به علی علیه السلام فرمود: تو برادر منی و وعده من و تو وادی السلام باشد.^۱

وجه استشهاد به این روایت این که، پیش تر اشاره کرده ایم، و نیز بیان خواهیم کرد که دعا برای حضرت قائم علیه السلام و تعجیل فرج آن حضرت مایه کمال ایمان و ثبوت آن تا هنگام مرگ می باشد. پس سبب غیر مستقیم است برای رستگاری به این فضیلت، اضافه بر این که خود این دعا تمسک به عصمت کبری - یعنی ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام - است، پس سبب رسیدن به این مقام می باشد. و نیز از دلایل این موضوع روایتی است که در اصول کافی به سند صحیحی از ابن ابی عمیر از حکم بن مسکین از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده فرمود: هر کس به مؤمنی سروری رساند خداوند - عزوجل - از آن سرور مخلوقی می آفریند که هنگام مرگ دیدارش کند و به او گوید: مژده باد تو را ای دوست خدا به کرامت و رضوان او. و هم چنان با او خواهد بود تا این که داخل قبرش شود، باز همان سخن را گوید و چون از قبرش برخیزد باز آن سخن را تکرار نماید. سپس همواره با او بماند و در مواقع ترس او را مژده دهد و همان سخن را بگوید. مؤمن از او پرسد: تو کیستی خدایت رحمت کند؟ می گوید: من آن سرور و شادمانی هستم که بر فلانی وارد ساختی.^۱ می گویم: وجه دلالت این که: بدون تردید مولایمان صاحب الزمان و پدران گرامی اش علیهم السلام از این دعا خرسند و مسرور می شوند، پس این ثواب به نحو اتم بر آن مترتب است.

۳۶ - اجابت دعوت خدا و رسول صلی الله علیه و آله

خداوند - عزوجل - می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده اید! اجابت کنید خدا و رسول را، هرگاه شما را فراخوانند بدانچه شما را زنده می کند. بدون شک منظور از زندگی در این آیه، زندگی ابدی و معیشت خوش و خرم است که با پیروی کردن از پیغمبر صلی الله علیه و آله حاصل می گردد، و قبلاً بیان کرده ایم که تمام آنچه جانشینان معصوم پیغمبر امر نموده یا انجام داده اند، امر و فرمان خدا و رسول است. و از مباحث گذشته و آینده اهتمام امامان علیهم السلام در دعا برای مولایمان صاحب الزمان و تعجیل فرج و ظهور آن حضرت - صلوات الله علیه - معلوم گشته و جایی برای تأمل و تردید نیست که اهتمام بنده در این امر بزرگ اجابت دعوت خدا و رسول صلی الله علیه و آله می باشد.

این معنی تحت عناوین دیگری نیز در آیات قرآن آمده است، از جمله فرموده خدای تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛^۳ ای کسانی که ایمان آورده اید!

۲. سوره انفال، آیه ۲۴.

۱. کافی: ۱۹۱/۲.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و اولی الامر از خودتان را. و نیز تمام آیاتی که به انجام کارهای نیک امر می‌کند و تأسی جستن و پیروی و اظهار محبت نسبت به پیغمبر ﷺ را دستور می‌دهد.

۳۷- قرار گرفتن در درجهٔ امیر المؤمنین ﷺ

دلیل بر این که دعا کننده برای تعجیل فرج و ظهور مولی صاحب الزمان ﷺ روز قیامت همراه امیر مؤمنان ﷺ در درجه‌اش خواهد بود، روایتی است که در کمال الدین از آن حضرت آمده فرمود: قائم ما را غیبتی است که مدت‌ش طول می‌کشد، گویی شیعه را می‌بینم که در دوران غیبت او بسان گوسفندی که دنبال چراگاه می‌گردد، دنبال چراگاهند اما آن را نمی‌یابند. توجه کنید که هریک از آنان بر دین خود ثابت بماند و دلش بر اثر طول غیبت امامش قساوت نگیرد، روز قیامت با من در درجه‌ام خواهد بود. سپس فرمود: به درستی که چون قائم ما ﷺ بپاخیزد، برای احدی در گردنش بیعتی نخواهد بود، به همین جهت ولادتش مخفیانه انجام می‌گیرد و خودش از انتظار غایب می‌شود.^۱

بیان استدلال به دو وجه است:

یکم: این که دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان ﷺ نشانهٔ پایداری و ثبات ایمان و دین است. چون اگر - العیاذ بالله - در این امر تردید داشت برای تحقق یافتن آن تضییع و دعا نمی‌کرد، بنابراین در عداد کسانی است که بر دین خود ثابت مانده‌اند و امیر مؤمنان ﷺ به ایشان آن ثواب بزرگ را وعده داده است.

دوم: این که این دعا سبب کامل شدن ایمان و ثبوت آن برای انسان می‌شود، به این گونه که از فتنه‌های آخر الزمان نجات می‌یابد. همان‌طور که مولای ما ابو محمد امام حسن عسکری ﷺ به احمد بن اسحاق قمی فرمود: به خدا سوگند! غیبتی طولانی خواهد داشت که در آن دوران از هلاکت نجات نمی‌یابد مگر کسی که خداوند او را بر اقرار به امامتش ثابت بدارد، و به دعا کردن برای تعجیل فرجش توفیق دهد. که تمام این حدیث در بخش چهارم کتاب گذشت.

پس دعا برای آن حضرت سبب آن است که دعا کننده در درجهٔ امیر المؤمنین ﷺ باشد، چون سبب ثابت ماندن ایمان در زمان غیبت صاحب الزمان ﷺ است.

مؤید این که این دعا سبب کمال ایمان است آن که: این عمل خیراندیشی برای اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد که مایه کامل شدن ایمان است. چنان که صدوق علیه السلام در مجالس خود از مولای ما حضرت کاظم علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: هر کس وضویش را کامل گیرد و نمازش را خوب بخواند، و زکات دارایی اش را بپردازد، و زیانش را حفظ نماید و خشمش را فرو نماند، و برای گناهش استغفار کند، و خیرخواهی اش را نسبت به خاندان پیامبرش صلی الله علیه و آله انجام دهد، حقایق ایمان را کامل گردانیده و درهای بهشت برایش گشوده است.^۱

۳۸ - محبوب ترین خلائق نزد خداوند

دعاکننده برای مولای ما صاحب الزمان علیه السلام و برای تعجیل فرج و ظهور آن جناب محبوب ترین افراد نزد خدای تعالی است، زیرا که او به عموم مؤمنین نفع رسانیده، و نیز شادمانی و سرور را بر ائمه اطهار و خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد ساخته است.

شیخ اقدم ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام در اصول کافی به سند موثق از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خلائق عیال خداوند هستند، پس محبوب ترین افراد نزد خداوند آن است که به عیال خداوند نفع رسانند و خاندانی رامسرور نماید.^۲ و نیز به سند مرسلی از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: محبوب ترین مردم نزد خداوند چه کسی است؟ فرمود: سودمندترین افراد به حال مردم.^۳ می گویم: سرور و شادمانی پیغمبر و امامان علیهم السلام به دعا کردن برای حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - امری روشن و واضح است. و اما سودمندی این دعا به تمام مؤمنین بلکه همه اهل عالم، به دو وجه بیان می شود:

اول: آنچه در بخش چهارم - حرف نون - گذشت که تمام اهل عالم به ظهور آن حضرت نفع می برند، پس دعا برای تعجیل آن، سودرسانی به اهل جهان است.

دوم: در مکرمت چهل و چهارم خواهد آمد که خداوند متعال به برکت دعاکنندگان برای فرج و ظهور آن حضرت، عقوبت را از اهل زمین دور می سازد، ان شاء الله تعالی.

۲. کافی: ۱۶۴/۲.

۱. امالی صدوق: ۲۷۴/۱، مجلس ۵۴.

۳. کافی: ۱۶۴/۲.

۳۹- گرامی‌ترین خلائق نزد رسول خدا ﷺ

از آنچه در مکرمت بیست و یکم گفته شد که دعاکننده برای مولی صاحب الزمان علیه السلام از برادران پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، این مکرمت نیز استفاده می‌شود، چون واضح است که برادران آن حضرت، گرامی‌ترین افراد نزدش می‌باشند.

و نیز مؤید این معنی روایتی است که در بحار به سند خود از رفاعه بن موسی و معاویه بن وهب از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت را دریابد در حالی که پیش از قیامش به او اقتدا کرده باشد، دوست او را دوست بدارد و از دشمنش بیزاری جوید و ولایت امامان هدایت‌کننده پیش از او را داشته باشد. آن‌ها رفقای من و اهل دوستی و مودت من و گرامی‌ترین افراد امتم بر من می‌باشند (به روایت رفاعه) و گرامی‌ترین خلق خدا نزد من.^۱

چون دعا برای فرج و ظهور آن حضرت از اقسام اقتدا کردن به او است، چنان‌که در حدیث ولادتش آمده که خودش برای این امر دعا کرد و گفت: «اللَّهُمَّ اخْزِلْ لِي وَعْدِي، وَأَتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَتَبِّثْ وَطْأَتِي وَأَمْلَأِ الْأَرْضَ بِي عَدْلًا وَقِسْطًا»؛ پروردگارا! وعده مرا تنفیذ کن و امر [قیام] مرا به اتمام رسان و گام‌هایم را استوار گردان و زمین را به واسطه من پر از عدل و داد بنمای.^۲

و در کمال الدین از عبدالله بن جعفر حمیری است که گفت: از محمد بن عثمان عمری پرسیدم: آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟ گفت: آری. و آخرین باری که او را دیدم، کنار بیت الله الحرام بود، در حالی که می‌گفت: بارخدا یا! آنچه به من وعده داده‌ای، تنفیذ کن.^۳

و نیز در همان کتاب از عبدالله بن جعفر حمیری است که گفت: شنیدم محمد بن عثمان عمری می‌گفت: آن حضرت علیه السلام را دیدم که به دامن کعبه - رکن مستجار - چنگ زده بود و می‌گفت: خدا یا! از دشمنانم انتقام بگیر.^۴

۴۰- داخل شدن به بهشت به ضمانت رسول خدا ﷺ

دلیل بر این - اضافه بر آنچه قبلاً گذشت که این دعا مایه شفاعت است - روایتی است که صدوق در خصال مستداً آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس پنج چیز را برای من ضامن

۱. بحار الانوار: ۱۲۹/۵۲.

۲. بحار الانوار: ۱۳/۵۱.

۳. کمال الدین: ۴۴۰/۲.

۴. کمال الدین: ۴۴۰/۲.

شود، بهشت را برای او ضمانت کنم. گفته شد: یا رسول الله! آن‌ها چیست؟ فرمود: نصیحت برای خداوند -عزوجل-، و نصیحت [و خیرخواهی] برای رسول او، و نصیحت برای کتاب خدا، و نصیحت برای دین خدا، و نصیحت برای جامعهٔ مسلمین.^۱

می‌گویم: نصیحت، خیرخواهی است. و تردیدی نیست که تمام اقسام پنج‌گانه فوق با دعا کردن برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام حاصل می‌شود، زیرا که با ظهور آن حضرت غم و ناراحتی از اولیای خدا برطرف شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله مسرور گشته و احکام کتاب الهی آشکار شده. و دین خدا بر جهان، غالب و فرج برای جامعهٔ مسلمین حاصل خواهد گشت.

۴۱ - مشمول دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله

در احتجاج آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از یاد کردن ائمه اطهار علیهم السلام دست‌های خود را به دعا برداشت و گفت: خدایا! دوست بدار هرکس خلفای مرا دوست بدارد و ولای امامان اتم را پس از من داشته باشد، و دشمن بدار هر آن‌که با آن‌ها دشمنی کند، و هر که آن‌ها را یاری کند یاری اش کن و هرکس خواریشان را بخواد خوارش گردان....^۲

و بدون شک دعا برای مولی صاحب الزمان علیه السلام موالات و یاری آن حضرت و تمام امامان برحق علیهم السلام است. [و چنین کسی مشمول دعای خیر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شود]. مطالب دیگری که دلالت بر این معنی دارد نیز خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

۴۲ - آمرزش گناهان و مبدل شدن سیئات به حسنات

بر این امر دلالت می‌کند روایتی که شیخ احمد بن فهد حلّی رحمته الله در کتاب عدّة الداعی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: هیچ قومی به ذکر خدای -عزوجل- ننشینند مگر این‌که فرشته‌ای از آسمان آنان را آواز دهد که: برخیزید! به تحقیق که سیئات شما مبدل به حسنات شد و همگی تان آمرزیده شدید.^۳

وجه دلالت این‌که: دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از اقسام ذکر خداوند است، پس در هر جلسه‌ای که مؤمن برای مولایش دعا کند به این مکرمت نائل گردیده است. دلیل بر این‌که یاد آن حضرت از اقسام ذکر خدا است، روایتی است که در وسائل و کافی از حضرت ابی عبد الله

۲. احتجاج: ۹۸/۱.

۱. خصال صدوق: ۲۹۴/۱.

۳. عدّة الداعی: ۲۳۸.

صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر آن گروه که در جلسه‌ای گرد هم آیند و ذکر خدا نکنند و از ما یاد نمایند، جز این نیست که آن مجلس روز قیامت مایه حسرت آن‌ها خواهد بود.
سپس فرمود: ابو جعفر علیه السلام می‌فرمود: ذکر ما از [اقسام] ذکر خدا است، و یاد دشمنان ما از [مصادیق] یاد شیطان می‌باشد.^۱

۴۳ - وسیله تأیید خداوند در عبادت

مداومت در دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام سبب می‌شود که خداوند متعال انسان را در عبادت تأیید می‌نماید، دلیل بر آن روایتی است در عده الداعی از پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده فرمود: خداوند سبحان فرمود: هرگاه بدانم که اشتغال به من در بندهام غالب است، شهوتش را در سؤال و مناجات خودم قرار می‌دهم، و هرگاه بندهام چنین شد، پس اگر خواست اشتباه کند بین او و اشتباه کردنش حایل شوم. حقا که آنان اولیای من هستند، حقا که آنان قهرمانان اند.^۲

بیان دلالت این‌که: همان‌طور که آیات و روایات دلالت دارند، دعا از مهم‌ترین اقسام عبادت‌ها می‌باشد و شکی نیست که ارزنده‌ترین و عظیم‌ترین انواع دعا آن است که برای کسی باشد که خداوند حقش را بر تمام خلائق واجب ساخته، و به برکت وجود او فیض به همه موجودات رسیده است. و نیز بدون تردید مراد از اشتغال به خداوند، مشغول بودن به عبادت او است، و همان است که مداومت بر آن سبب می‌شود که خداوند انسان را در عبادت تأیید و مدد نماید و او را از اولیای خود قرار دهد. نتیجه این‌که: مواظبت و مداومت در دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و درخواست فرج و ظهور آن حضرت از خداوند موجب حصول این فایده عظیم می‌گردد. بنابراین بر اهل ایمان لازم است که در هر زمان و مکان به این امر اهتمام ورزند.

و از اموری که مناسب و مؤید این مطلب است این‌که: برادر عزیز ایمانی فاضل مؤید به تأیید سبحانی، آقا میرزا محمد باقر اصفهانی^۳ - که خداوند بر بزرگی اش بیفزاید و آنچه آرزومند است به او عنایت فرماید - همین روزها برایم نقل کرد که: شبی از شب‌ها در خواب - یا بین خواب و بیداری - مولایم امام همام حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم که نزدیک به این تعبیر، فرمود: بر منبرها به مردم بگویند و به آن‌ها امر کنید که توبه کنند و برای فرج و تعجیل ظهور حضرت

۱. وسائل الشیعه: ۱۱۸۰/۴؛ و کافی: ۴۹۶/۲.

۲. عده الداعی: ۲۳۵.

۳. فقیه ایمانی مؤلف کتاب الفوز الاکبر فیما یعلق بإمام العصر علیه السلام. [از آثار ارزشمندی است که به زبان فارسی تألیف و در این سال‌های اخیر منتشر شده است. مترجم]

حجّت علیه السلام دعا نمایند، و این دعا مثل نماز میّت نیست که واجب کفایی باشد و با انجام دادن آن از سوی بعضی از مکلفین از سایرین ساقط گردد، بلکه مانند نمازهای یومیه است که بر تمام مکلفین واجب است آن را انجام دهند.

۴۴ - دفع عقوبت اهل زمین

خداوند متعال به برکت دعا کنندگان برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام عذاب و عقوبت را از اهل زمین دفع می نماید. تقریر این مطلب دو گونه است:

اول: در آخر حدیث قدسی که از عِدَّة الداعی قبلاً آوردیم چنین است: ... آن هاینده که اگر خواسته باشم زمین را به کیفر و عقوبت هلاک گردانم، به خاطر آن قهرمانان از آن ها (اهل زمین) دفع نمایم.^۱

دوم: در کمال الدین به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد رسید که امام آن ها از ایشان غایب شود، خوشا به حال آنان که در آن زمان بر امر ما پایدار بمانند. کمترین چیز از ثواب که به آن ها رسد این که: خداوند متعال به آن ها ندا کند: بندگان و کنیزان من! به سر من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید. پس بشارت باد شما را به ثواب نیک از من. ای بندگان و کنیزانم! حقا که از شما قبول می کنم و شما را عفو می نمایم و شما را می آمرزم. و به شما، بندگانم را از باران سیراب گردانم و بلا را از آن ها دفع نمایم. اگر شما نبودید عذابم را بر آن ها نازل می کردم...^۲

وجه استشهاد برای بیان مقصود این که: اهتمام و مداومت در دعا برای حضرت صاحب الزمان علیه السلام سبب پایدار ماندن بر سنت و شیوه امامان علیه السلام است، و بدین ترتیب وسیله ای می شود برای رسیدن به این مکرمات ارزنده.

۴۵ - ثواب کمک و یاری مظلوم

این که امام عصر - ارواحنا فداه - مظلوم است، بر کسی پوشیده نیست.

و اما حسن نصرت و یاری مظلوم، به دلالت عقل و نقل ثابت است. چنان که در بحار و غیر آن از امام صادق علیه السلام آمده فرمود: خداوند - عزوجل - یار مؤمن است تا وقتی که مؤمن در یاری برادر مؤمنش باشد.^۳

۲. کمال الدین: ۳۳۰/۱.

۱. عِدَّة الداعی: ۲۳۵.

۳. بحار الانوار: ۲۰/۷۵.

و از آن حضرت است که فرمود: هیچ مؤمنی مظلومی را یاری نکند مگر این که بهتر است از روزه یک ماه و اعتکاف آن در مسجد الحرام. و هر مؤمنی برادرش را یاری کند در حالی که قدرت بر یاری اش داشته باشد، خداوند او را در دنیا و آخرت یاری نماید.^۱

و از آن حضرت منقول است که فرمود: هر کس به فریاد برادر مؤمن ستمدیده خود برسد - به قدر توانش - غم او را برطرف سازد و او را در برآورده شدن حاجتش یاری نماید، بدین کار نزد خداوند هفتاد و دو رحمت برای او خواهد بود، یکی از آن‌ها را به زودی به او رساند که زندگی اش را سامان دهد، و هفتاد و یک رحمت را برای احوال و صحنه‌های ترسناک قیامت ذخیره نماید.^۲ و روایات دیگری که ذکر آن‌ها مایه طولانی شدن مطلب است. و همین مقدار که آوردیم برای خردمندان کافی است.

و اما این که دعا برای حضرت صاحب الامر و تعجیل فرج و ظهور آن جناب، اعانت و کمک به او می باشد، سابقاً گفتیم: دعا برای صاحب الزمان علیه السلام از اقسام یاری آن حضرت به زبان است. توضیح این که: منظور از اعانت و یاری آن است که اقدام به امری بشود که در حقیقت سبب - یا جزئی از سبب - باشد، و یا در نظر یاری کننده برای دفع زیان یا جلب منفعت یا قضاء حاجت از برای کسی که یاری می شود. و این عنوان در دعا برای مولای ما صاحب الزمان علیه السلام ثابت است، زیرا که مؤثر بودن دعا در هر یک از امور یاد شده به روایات بسیاری که در کتاب‌های معتبر آمده ثابت شده است. چنان که در باب فضل دعا کتاب‌های کافی، وسائل و بحار، احادیث در این باره رسیده است. پس چون مؤمن در دعا برای زدودن هم و غم و اندوه از قلب امام بزرگوارش کوشش کند و تعجیل ظهور او را از درگاه خداوند بخواهد - با شرایطی که در جای خود گفته شده - اثر آن به مقتضای وعده الهی حاصل می گردد.

از بیان گذشته معلوم شد که دعا، کمک و یاری امام است، به اضافه امر مطاع آن حضرت که در توقیع شریف آمده: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که همانا، آن فرج شما است....^۳ آن حضرت از دوستان خود حاجتی را خواسته که آن‌ها می توانند به آن اقدام نمایند و آن زیاد دعا کردن برای تعجیل فرج است. در مکرمت بیست و دوم مطالب مناسبی شاهد بر این موضوع گذشت، در مکرمت چهل و نهم نیز به طور واضحی بیان خواهد گشت.

۱. بحار الانوار: ۲۰/۷۵.

۲. بحار الانوار: ۲۱/۷۵.

۳. بحار الانوار: ۲۱/۵۲.

و در حدیثی که در کافی روایت شده، از عیسی بن ابی منصور آمده: امام صادق علیه السلام بی مقدمه به عبد الله بن ابی یعفور فرمود: ای پسر ابویعفور! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش خصلت است که در هر کس باشد در پیشگاه خداوند - عزوجل - و جانب راست او باشد. ابن ابی یعفور گفت: فدایت گردم آن‌ها چیست؟ فرمود: مرد مسلمان دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای عزیزترین خاندانش دوست می‌دارد و ناخوش دارد برای برادرش آنچه را که برای عزیزترین خاندانش خوش ندارد و در دوستی با او صمیمیت داشته باشد. ابن ابی یعفور گریه کرد و گفت: چگونه با او صمیمیت کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه به آن مرتبه برسد همه آنچه در دل دارد به او می‌گوید، پس اگر خوشحال شد او هم مسرور می‌گردد، و هرگاه اندوهگین باشد او نیز محزون می‌شود، و اگر بتواند ناراحتی‌هایش را برطرف می‌سازد و گرنه برای او به درگاه خداوند دعا می‌کند....^۱

در این حدیث، امام صادق علیه السلام دعا کردن را برای کسی که به گونه دیگری نمی‌تواند کمک نماید، کمک و گره‌گشایی دانسته است. تمام این حدیث با شرح بعضی از قسمت‌های آن - به خواست خدا - خواهد آمد.

و شاهد بر موضوع مورد بحث و مؤید آن، قسمتی از دعای حضرت سید الساجدین علیه السلام برای رزمندگان و مرابطین است. در این دعا آمده: پروردگارا! و هر آن بنده مسلمانی که رزمنده یا مرزبانی را در امور خانه‌اش جانشین شود، یا در غیاب او متعهد نگهداری خانواده‌اش گردد، یا او را با مقداری از دارایی خود کمک رساند، یا در ابزارهای جنگی وی را مدد نماید، یا او را به جهاد برانگیزاند، یا او را نسبت به راهی که پیش رو دارد دعا کند، یا حرمتش را پشت سرش حفظ نماید، پس [خدایا] برای او نیز سنگ به سنگ و وزن به وزن و مثل به مثل آن (رزمنده یا مرزبان) پاداش ده....^۲

چنان‌که می‌بینید امام سجاد علیه السلام دعا برای رزمندگان و مرزبانان را از اقسام اعانت و کمک آن‌ها توصیف کرده و برای دعا کنندگان، مقدار اجرشان خواسته شده است.

و باید گفت: از اقسام اعانت و یاری به وسیله دعا، دعا برای هلاکت و نابودی دشمنان و ظلم کنندگان آن حضرت است، که تردیدی نیست دعای مؤمن برای نابودی ظالمین - در صورتی که با شرایط بیان شده در روایات ائمه اطهار علیهم السلام مقرون باشد - مؤثر است. پس هرگاه مؤمن نتواند

دشمنان امام خود را به وسیله ابزارهای جنگی از قبیل نیزه و شمشیر به قتل برساند، ولی با دعا می‌تواند این کار را انجام دهد، بر او واجب است که به همین وسیله در عداد یاران و انصار آن حضرت قرار گیرد. لذا از امامان علیهم‌السلام برانگیختن بر لعنت و نفرین دشمنانشان و دعا برای هلاکت آن‌ها رسیده است، چنان‌که دعاهایی که امامان علیهم‌السلام بیان داشته‌اند - و در بخش‌های ششم و هفتم خواهد آمد - این امر به وضوح مشاهده می‌شود.

۴۶ - آثار تواضع و تجلیل بزرگتر

آثار و فواید تجلیل و احترام بزرگ‌تر و تواضع نسبت به او، بر این دعا مترتب است. در این باره چند موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اول: بیان آثار و فواید تواضع

دوم: معنی تواضع

سوم: بیان انواع تواضع و چگونگی حصول آن به دعا کردن برای خاتم اوصیا، آخرین امام - عجل الله فرجه الشریف -.

موضوع اول - آثار و فواید تواضع: آنچه من استفاده کرده و به دست آورده‌ام، شش فایده است. شاید کسی جستجو کند و آثار و فواید دیگری نیز از اخبار به دست آورد. آثار مزبور بدین شرح است:

۱ - تجلیل خدای تعالی: در کافی به سند مرسل و همچون صحیح از حضرت ابی عبدالله صادق علیه‌السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: از [گونه‌های] تجلیل خداوند، احترام به مسلمان سفیدموی می‌باشد.^۱

و در وسائل به سند صحیحی از آن حضرت است که فرمود: همانا از جمله [اقسام] تجلیل خداوند - عزوجل - اجلال پیر سالخورده است.^۲

و نیز از همان جناب آمده که فرمود: از اقسام تجلیل خداوند - عزوجل - احترام مؤمن محاسن سفید است، و هرکس مؤمنی را گرامی بدارد به کرامت خداوند آغاز کرده است، و هرآن‌که مؤمن موسفیدی را سبک کند، خداوند کسی را به سوی او فرستد که پیش از مرگش او را سبک شمارد.^۳

۲. وسائل الشیعه: ۴۶۶/۸.

۱. کافی: ۱۶۵/۲.

۳. وسائل الشیعه: ۴۶۸/۸.

و در آن کتاب به سند مرفوعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: سالخوردگان را احترام کنید که از تجلیل خداوند، احترام به سالخوردگان است.^۱

می‌گویم: چون شرافت و عظمت اسلام از هر شرفی بالاتر و بزرگ‌تر است، آنان که سابقه بیشتری در آن دارند تعظیم و احترامشان نزد خدا شایسته‌تر است، و بدون شک احترام آن‌ها، تعظیم و تجلیل خداوند - عزوجل - می‌باشد، زیرا که در عبادت و طاعت سابقه و قدمت دارند.

۲ - ایمنی از ترس روز قیامت: در وسائل به سند موثق همچون صحیح از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس امتیاز و برتری شخص بزرگی را به خاطر سنش بشناسد و او را احترام کند، خداوند وی را از ترس روز قیامت ایمن نماید.^۲

و به سند مزبور از امام صادق علیه السلام که فرمود: هرکس فرد سفیدموی را، در اسلام احترام و توقیر کند، خداوند او را از فزع و ترس روز قیامت ایمن نماید.^۳

و به سند مرفوعی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: هرکس فضل پیر سالخورده‌ای را بشناسد و به خاطر سنش او را احترام نماید، خداوند او را از ترس روز قیامت در امان دارد.^۴

۳ - تقرب به درگاه خداوند متعال: در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: از جمله چیزهایی که خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود، این بود که: ای داوود! همان‌طور که نزدیک‌ترین مردم نزد خداوند متواضعان هستند، همچنین دورترین مردم از خداوند متکبران می‌باشند.^۵

۴ - اداء قسمتی از حقوق آن حضرت صلی الله علیه و آله: در دارالسلام به نقل از کتاب من لا یحضره الفقیه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: مؤمن را بر مؤمن دیگر هفت حق از سوی خداوند واجب است: تجلیل او در هنگام غایب بودنش و....^۶

می‌گویم: شاید منظور از وجوب در این جا به معنی لغوی آن باشد، یعنی ثبوت. یعنی این حقوق را خدای تعالی برای مؤمن بر مؤمن دیگر قرار داده است، چون مراتب تجلیل - در غایب یا حضور شخص - مختلف است. بعضی واجب است مثل: ردّ غیبت او. و بعضی مستحبّ مانند:

۱. وسائل الشیعه: ۴۶۸/۸.

۲. وسائل الشیعه: ۴۶۷/۸.

۳. وسائل الشیعه: ۴۶۸/۸.

۴. وسائل الشیعه: ۴۶۸/۸.

۵. کافی: ۱۲۳/۲.

۶. دارالسلام: ۳۴۶/۳؛ من لا یحضره الفقیه: ۳۹۸/۴.

دعا کردن برای او و مدح او در غیاب. و باید دانست وقتی این حقوق برای مؤمن ثابت باشد، برای امام مؤمنین به طریق اولی و به نحو اعلی و اتمّ ثابت می‌باشد.

۵- حصول محبت: دعاکننده با این کار نزد مولایش مورد مهر و محبت قرار می‌گیرد، زیرا که این عمل احسان و اظهار محبت است و هر دو مایه محبت می‌باشند، اضافه بر تعظیم و تکریمی که در آن هست، که آن نیز بذل محبت را در دل کسی که برایش تواضع کرده می‌افشاند. بلکه اصولاً صفت تواضع در میان مردم ایجاد محبت می‌کند. و این امری است محسوس و در روایات متعددی از ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز آمده است.

در دارالسلام از حضرت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است که فرمود: سه چیز موجب محبت است: حسن خلق، خوب مدارا کردن و تواضع. و از حضرت باقر علیه‌السلام است که فرمود: سه چیز مایه محبت است: قرض دادن، تواضع و بخشش.^۱

۶- رفعت و بزرگی در پیشگاه خداوند: در اصول کافی از حضرت امام صادق علیه‌السلام ضمن حدیثی طولانی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده که فرمود: همانا صدقه صاحبش رافزونی بخشد، پس صدقه دهید - خداوند شما را رحمت کند - و به تحقیق تواضع به صاحبش رفعت و بلندی بیشتری دهد، پس تواضع کنید که خداوند شما را رفعت بخشد، و همانا گذشت، عزّت صاحبش راز یاد کند، پس عفو کنید تا خداوند به شما عزّت دهد.^۲

و نیز در همان کتاب به سند صحیحی از حضرت صادق علیه‌السلام آمده فرمود: همانا دو فرشته در آسمان بر بندگان گماشته شده‌اند تا هر که برای خدا تواضع کند او را بالا برند، و هر آن کس که تکبر کند او را به پستی کشانند.^۳

و نیز به سند صحیحی از آن حضرت است از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرمود: هر که تواضع کند خداوند او را بالا برد، و هر کس کبر ورزد خداوند او را پایین آورد.^۴

و در کتاب من لا یحضره الفقیه از وصایای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به علی علیه‌السلام است: یا علی! به خدا اگر فروتن در عمق چاهی باشد، خداوند - عزوجل - بادی برانگیزد که او را در دولت اشرار بالاتر از اختیار قرار دهد.^۵

۱. دارالسلام: ۳/۳۹۷.

۲. کافی: ۲/۱۲۱.

۳. کافی: ۲/۱۲۲.

۴. کافی: ۲/۱۲۲.

۵. من لا یحضره الفقیه: ۴/۳۹۸.

و در اصول کافی در حدیث مرفوعی از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام است فرمود: خداوند به کوه‌ها و حی فرمود که: من کشتی بنده‌ام نوح را روی یکی از شما قرار می‌دهم، پس کوه‌ها گردن کشیدند و سرفرازی کردند ولی کوه جودی تواضع کرد - و آن کوهی است در منطقه شما - پس کشتی سینه بر آن کوه نهاد.^۱

و شیخ جلیل ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی رحمه الله در کتاب کامل الزیارات به سند خود از صفوان جمال روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام می فرمود: خداوند - تبارک و تعالی - بعضی از زمین‌ها و آب‌ها را بر بعضی دیگر برتری داد، پس برخی از آن‌ها فخر فروشی کردند و بعضی سرکشی نمودند، و هیچ آب یا زمینی نماند مگر این که عقوبت شد به خاطر ترک تواضع برای خدا، تا جایی که خداوند مشرکین را بر کعبه مسلط گردانید، و آب نمک آلودی بر زمزم فرستاد که طعمش را به هم زد.

و همانا کربلا و آب فرات اولین زمین و آبی بودند که خداوند را تقدیس نمودند، پس خداوند به زمین کربلا فرمود: آنچه خداوند به تو فضیلت داده بازگویی؟ گفت: وقتی زمین‌ها و آب‌ها بر یکدیگر فخر فروشی کردند، من گفتم: زمین مقدس مبارک خدا هستم، شفا در تربت و آب من است، ولی افتخار نمی‌کنم بلکه خاضع و ذلیل هستم برای کسی که این صفت را به من داد و بر پایین‌تر از خودم فخر نمی‌فروشم، بلکه خدا را شکر می‌کنم. پس خداوند بر کرامت و برتری آن افزود به خاطر تواضع و سپاسش برای خدا به واسطه حسین و اصحاب او علیهم السلام. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس برای خدا تواضع کند، خداوند او را بالا برد و هر آن که تکبر کند، خداوند او را پست گرداند.^۲

و در مجلد چهاردهم بحار الانوار از مکارم الاخلاق آورده که: ابن خولی ظرفی که عسل و شیر در آن بود به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد. پس آن حضرت از خوردن آن خودداری کرد و چنین فرمود: دو نوشیدنی در یک بار، دو ظرف در یک ظرف! سپس فرمود: من آن را تحریم نمی‌کنم ولی فخر کردن و فردای قیامت پای حساب کشیده شدن برای زیادتیی از دنیا را خوش ندارم، و تواضع را دوست می‌دارم که هرکس برای خدا تواضع کند خداوند او را بالا برد.^۳

و نیز به نقل از کتاب الزهد به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

۲. کامل الزیارات: ۲۷۱.

۱. کافی: ۲/۲۲۴.

۳. بحار الانوار: ۳۲۴/۶۶.

رسول اکرم ﷺ پنج شنبه برای افطار در مسجد قبا بود، فرمود: آیا آشامیدنی هست؟ اوس بن خوله انصاری قدحی از شیر آمیخته به غسل برای آن حضرت آورد. ولی وقتی آن را چشید قدح را کنار زد آن‌گاه فرمود: دو آشامیدنی که می‌شود به هر یک از آن دو اکتفا کرد، آن را نمی‌آشامم، تحریم هم نمی‌کنم، ولی برای خدا تواضع می‌نمایم که هرکس برای خدا تواضع کند خداوند او را رفعت دهد و هرکه تکبر نماید خدایش پایین آورد، و هرکس در زندگی میانه‌روی کند خداوند روزی‌اش دهد، و هر آن‌که تذیر کند محروم‌ش سازد، و هرکس زیاد به یاد خدا باشد خداوند او را دوست دارد.^۱

موضوع دوم - معنی تواضع: بدان که تواضع و تکبر از صفات و کیفیت‌های نفسانی است که از هر یک، آثار بسیاری ظاهر می‌شود. و تواضع این‌که: شخص پیش خودش نسبت به غیر حقیر باشد. و تکبر این‌که: شخص در پیش خود نسبت به دیگری بزرگ جلوه کند و دیگری را نسبت به خودش حقیر بداند. با این قید فرق بین تکبر و عجب معلوم می‌شود، زیرا که عجب آن است که شخص در نظر خودش از لحاظ جمال یا کمال یا اعمال یا نسب، یا همه این‌ها پسندیده و خوب باشد - یا صرف نظر از دیگری - در صورتی که تکبر آن است که نسبت به دیگری خودش را برتر و بهتر بداند. تکبر از جهل سرچشمه می‌گیرد که شخص، بدی‌های خودش و خوبی‌های دیگران را نشناسد یا از آن‌ها غفلت ورزد.

همان‌طور که به این صفت نفسانی تکبر گفته می‌شود، آثار آن را نیز به همین عنوان می‌نامند. مثل: راه رفتن متکبرانه، و کشیدن جامه بر زمین، و ترک جواب سلام، و امثال این‌ها. همین‌طور تواضع بر آن صفت نفسانی یاد شده و نیز به آثار آن گفته می‌شود. از قبیل: احترام بزرگان، و نشستن با فقرا و مستمندان، و اجابت دعوت آنان، و پیش سلام بودن و امثال این‌ها.

و بدان که تکبر از صفات ناپسند و مایه هلاکت دین است. و در مذمت آن، آیات و روایات بسیاری وارد شده است. از جمله: ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: ریشه‌های کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد.^۲

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: ابو جعفر علیه السلام فرمود: عزت، رداء خداوند و بزرگ‌منشی، ازار او است، پس هرکس به آن‌ها دست بیازد، خداوند او را به رو به جهنم افکند.^۳

۲. کافی: ۲/۲۸۹.

۱. بحار الانوار: ۳۲۴/۶۶.

۳. کافی: ۳/۳۰۹.

و نیز به سند خود از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: کبر، ردای الهی است و متکبر در آن با خداوند کشمکش دارد.^۱

و به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده فرمود: کبر ردای الهی است، پس هر آن که در چیزی از آن با خداوند منازعه کند، خداوند او را در جهنم سرنگون سازد.^۲

و به سند موثق همچون صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در جهنم دره‌ای هست برای متکبرین که (سقر) نامیده می‌شود، از شدت حرارت خود به خدای -عزوجل- شکایت کرد و از خدا خواست که به او اجازه تنفس دهد، پس چون نفس کشید جهنم را سوزان ساخت.^۳ و به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: متکبران روز قیامت به صورت مور درآیند، مردم آن‌ها را پایمال کنند تا خداوند از حساب فراغت یابد.^۴

و بین این اخبار و خبر دیگری که در کافی روایت شده منافاتی نیست. در آن خبر صحیح از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام (باقر و صادق علیه السلام) آمده که فرمود: داخل بهشت نشود کسی که در دلش به مقدار خردلی تکبر باشد. راوی گوید: من گفتم: «إِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». فرمود: چرا استرجاع گفتی؟ عرض کردم: به خاطر آنچه از شما شنیدم. فرمود: نه چنان است که پنداشته‌ای، مقصود من انکار است و جز انکار نیست.^۵

زیرا که این حدیث عقوبت محروم ماندن از بهشت را به انکار و سرکشی از عبادت و اطاعت خداوند یا اطاعت پیغمبران و اولیائش اختصاص می‌دهد، مانند ابلیس و امثال او و حزب و دار و دسته‌اش از کافران و غاصبان مناصب امامان علیهم السلام. روایات سابق بر این دلالت داشت که متکبر اهل آتش است -خواه منکر خدا باشد یا نه- ولی داخل نشدنش را به بهشت متعرض نشده‌اند. و اما این حدیث دلالت دارد که داخل نشدن به بهشت به این صفت از متکبرین (منکرین) اختصاص دارد، نه این که تکبر به معنی انکار خدا باشد.

خلاصه این که: تواضع کلید هر خیر، و تکبر کلید هر شر است. زیرا که تکبر صاحب خود را از تحصیل فضایل و دوری از رذایل باز می‌دارد. تفصیل مطلب جای دیگری دارد که اگر خداوند توفیق دهد کتاب مستقلاً در این باره خواهم نگاشت. ان شاء الله تعالی.

۱. کافی: ۳۰۹/۲.

۲. کافی: ۳۱۰/۲.

۳. کافی: ۳۱۱/۲.

۴. کافی: ۳۰۹/۲.

۵. کافی: ۳۱۰/۲.

۶. کافی: ۳۱۱/۲.

موضوع سوم - اقسام تواضع: بدان که تواضع امری است اضافی که برحسب آنچه به آن اضافه می شود اقسامش مختلف می گردد. مثل تواضع برای خدای تعالی، و تواضع برای پیغمبران و اولیای او، و تواضع برای سالخوردگان، و تواضع نسبت به والدین و معلم و متعلم و مؤمنین و شرافت مندان و علما، و تواضع در مسکن و جای نشستن و در غذا و لباس و تزویج، تواضع در راه رفتن و سخن گفتن، و اقسام بسیار دیگر. و هر یک از این اقسام فواید ارزنده ای دارد که ذکر آنها مایه طول کلام و دور شدن از مقصود اصلی است.

و اما این که دعا برای خاتم اوصیا حضرت صاحب الزمان علیه السلام از اقسام تواضع است، آن که: دعاهایی که از انسان و سایر دعاکنندگان صادر می شود اقسام مختلفی دارد، از جمله:

- دعای مهر و رحمت، مانند: دعای پدر برای فرزند، و دعای برادر برای برادران خود و دعای فرشتگان برای زائران قبر امام حسین علیه السلام و امثال این ها.

- دعای جزا و پاداش، مانند: دعای کسی که به او احسان شده، یا بدی از او دور گردیده برای احسان کننده یا دفع کننده بدی، و دعای متعلم برای معلم خود، و نظایر این ها.

- دعای در حق دیگری به امید احسان او، و فرق بین این گونه دعا و قسم سابق این که: قسم قبلی دعا برای امری است که واقع شده، ولی این گونه دعا برای خیری است که انتظار می رود حاصل گردد.

- دعای تعظیم و تواضع، مانند: دعای مردم برای بزرگان و علما که غالباً دعا در حق ایشان برای احترام و تجلیل و تواضع است، بلکه دعا نکردن به ایشان در مجالس بر منابر توهین به آنان شمرده می شود.

اکنون که این مطلب را دانستی، می گویم: دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و درخواست تعجیل فرج و ظهور آن حضرت از خداوند متعال، تمام عناوین فوق را دربر می گیرد و بر هر یک از آن عناوین آثار و فواید مهمی مترتب است.

عنوان اول - یعنی دعای مهر و شفقت و رحمت - تمام موجبات مهر ورزیدن و شفقت داشتن نسبت آن جناب در وجود شریفش جمع است، که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - او پدر حقیقی مؤمنین است.

۲ - و برادر واقعی مؤمنین.

۳ - غربت و کمی یاران.

۴- غیبت و دوری از دوستان.

۵- مظلومیت به سبب غصب حقوق آن حضرت عجل الله.

۶- مظلومیت به خاطر این که خون بهای پدر و اجداد و ارحام و بستگانش گرفته نشده.

۷- ایمان.

۸- بسیاری دشمنان و ناتوانی دوستان آن حضرت.

۹- بسیاری هم و غم و اندوه آن حضرت به خاطر ناراحتی هایی که در زمان غیبت بر دوستان و شیعیانش می رسد.

۱۰- طولانی بودن زمان ابتلا و محنت آن جناب.

۱۱- مجهول بودن قدر آن حضرت در میان مردم و انحراف آنان از روش او.

۱۲- تقصیر مؤمنین در متابعت و پیروی از آن حضرت و خدمت او.

و امور دیگری که با تأمل در جهات احوال آن حضرت - که فدایش شویم - روشن می شود. پس مؤمن مخلص با دعا کردن برای آن حضرت، فواید و آثار جهاتی که اشاره گردید به دست می آورد که در این دعا ثواب نیکی به پدر، و رعایت حق برادر، و کمک به غریب و مظلوم، و نصرت مؤمن واقعی، و دلجویی از مغموم و اندوهگین، و رعایت حال گرفتار، و ترحم بر عالم مجهول القدر را متضمن است.

و اما عنوان دوم - یعنی دعا کردن به عنوان پاداش احسان دیگری - در بخش سوم و چهارم کتاب گفتیم: تمام نعمت ها و منافعی که در آن ها غوطه وریم به توسط و برکت وجود شریف آن حضرت است، به اضافه انواع احسان های آن جناب در حق ما، از دعا کردنش برای ما و دفع دشمنانمان و بردباری اش نسبت به ما، و فیوضات علمی و شفاعتش برای ما و انواع دیگر احسان که زبان از بیان آن ها عاجز است و خامه از تقریر آن قاصر. و خداوند - عزوجل - در سوره الرحمن فرموده: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾؛ آیا جزای احسان به جز احسان است، پس ای جن و انس کدامین نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید.

پس ای کسی که از پاداش نعمت های مولای احسان کننده ات عاجز هستی، آیا نمی توانی ساعتی از ساعت های شب یا روزت را - که بدون اختیارت می گذرد - به دعا برای صاحب

الزمان عليه السلام اختصاص دهی؟ نمی توان ساعتی از شبانه روزت را به دعا کردن برای کسی که به عناوین مختلف و انواع گوناگون بر تو انعام و احسان نموده، صرف نمایی؟ چقدر جفاکاری، باز هم چقدر جفاکاری! اگر از آنچه گفتیم دلت تکانی نخورد و زبانت به دعاگویی برای مولایت به حرکت نیامد. پس از خواب بی خبری بیدار شو و از دیدگانت پرده غفلت را برانداز و بدان که جوینده خیر به اهلش دروغ نمی گوید و بر ما جز پیغام رسانی تکلیفی نیست.

و اما عنوان سوم - دعا کردن برای دیگری به امید احسان او - در بخش چهارم کتاب بیان داشتیم که بیشترین نعمت ها و فراوان ترین عطاها و گرمای ترین مواهب با ظهور خاتم امامان - عجل الله فرجه الشریف - برای مؤمنین حاصل می گردد. بنابراین شایسته است در دعا برای تعجیل فرج و ظهور حضرتش اهتمام ورزند تا از برکات و عنایات آن جناب برخوردار شوند.

و اما عنوان چهارم - دعا برای دیگری به عنوان تعظیم و تجلیل او - می گویم: آیا کسی از آن جناب عظیم تر و گرمای تر و برجسته تر و مُسن تر و عالم تر و بافضیلت تر و زیباتر می شناسید؟ اگر کسی بگوید: آری. می گویم: تو احمق گمراهی هستی. و اگر بگوید: نه. می گویم: پس چرا خداوند را تعظیم نمی کنید؟! مگر فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیدی که: از [گونه های] تجلیل خداوند، احترام به مسلمان سفیدموی می باشد. و احادیث دیگر.

پس هرگاه احترام نمودن بزرگسالان و معمرین مسلمان این چنین باشد، چگونه می توان فضل و ثواب عملی را بیان کرد که با آن تجلیل و احترام بهترین مشایخ و بزرگان مسلمین انجام می گیرد، و امام و سرور و اعلم افراد بشر که قلم از توصیفش عاجز است، تعظیم و تکریم می شود (پس آیا قرآن را تدبّر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل ها زده شده است).^۱

اکنون که این بحث را دانستی، می گویم: دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان عليه السلام توقیر و تعظیم و احترام آن حضرت در غیاب و حضور است، زیرا که به ظاهر از انتظار مردم غایب است ولی در دل های مؤمنین حاضر، و بر خلائق در همه جا شاهد و ناظر می باشد، همچون کسی که در خانه با آن ها همنشین باشد. و اگر در این مطلب تردید داری در کتاب های احادیث نظر کن تا حقیقت امر کاملاً برایت روشن گردد.

از جمله اخباری که دلالت دارد بر این که امام عليه السلام بر افعال و اعمال و دل ها و احوال مردم آگاه است و آن ها را می بیند، روایتی است که در بصائر الدرجات از رمیله است که گفت: در زمان

۱. سوره محمد صلی الله علیه و آله، آیه ۲۴: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾.

امیر مؤمنان علیه السلام حالم سخت و بیماری ام شدید گشت، روز جمعه دیدم حالم سبک شده است، با خود گفتم: بهتر از این نمی بینم که آبی بر خود بریزم و پشت سر امیر مؤمنان علیه السلام نماز بخوانم. پس همین کار را کردم. آن گاه به مسجد رفتم، و چون امیر المؤمنین علیه السلام بالای منبر رفت آن حال سخت بر من بازگشت، هنگامی که آن حضرت از مسجد بیرون رفت و داخل اقامت گاه خود شد با آن جناب رفتم، فرمود: ای رمیله! دیدم به خود می پیچیدی؟ عرض کردم: آری. و جریان را برای آن حضرت گفتم و انگیزه خودم را از حضور در نماز بیان داشتم.

فرمود: ای رمیله! هیچ مؤمنی مریض نشود مگر این که ما نیز مریض می شویم، و اندوهگین نگردد مگر این که ما هم اندوهگین شویم، و دعا نکند مگر این که بر دعایش آمین گوئیم، و ساکت نماند مگر این که برای او دعا کنیم. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! فدایت شوم! این مربوط به کسانی است که با شما در اقامتگاه هستند، یا کسانی را که در اطراف زمین هستند می بینید؟ فرمود: ای رمیله، هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین از ما غایب نیست.^۱

و در همان کتاب به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: دنیا برای امام علیه السلام در شکل نیمه گردو تمثیل یافت، پس متعرض آن حضرت نشد، و او از اطراف آن تناول می کند همچنان که یکی از شماها از سر خوان خودش آنچه مایل است تناول می نماید، پس چیزی از دنیا از امام علیه السلام پوشیده نمی ماند.^۲

و نیز به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: همانا امام، صدا را در شکم مادرش می شنود، و چون به چهار ماهگی رسید بر بازوی راستش نوشته شود: ﴿وَقَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾^۳؛ و کلمه پروردگارت از روی صدق و عدل به حد تمام و کمال رسید، هیچ کس کلمات او را تبدیل نتواند کرد. و چون از مادرش متولد شد، نوری مابین زمین و آسمان از او ساطع گردد. و چون راه افتد عمودی از نور برایش قرار داده شود که به آن بین مشرق و مغرب را ببیند.^۴

و در همان کتاب از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن دراج آورده که گفت: چند تن از اصحاب ما روایت کرده اند که فرمود: درباره امام سخن مگوئید که امام علیه السلام سخن را می شنود، در حالی که جنین در شکم مادرش باشد. پس چون ولادت یافت فرشته بین دو

۱. بصائر الدرجات: ۲۵۹.

۲. بصائر الدرجات: ۴۰۸.

۳. سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۴. بصائر الدرجات: ۴۳۴.

دیده‌اش می‌نویسد: ﴿وَقَتَّ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾؛ و هنگامی که سنگینی امامت را به دوش گیرد برای او در هر بلدی جای روشنی قرار داده شود که با آن به اعمال بندگان نظر می‌نماید.^۱

و در روایت دیگری از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرمود: همانا امام در زمین به منزله ماه در آسمان و در جای آن است، او بر همه اشیا مطلع و آگاه می‌باشد.^۲ و به سند خود از مفضل بن عمر آورده که گفت: از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره علم امام نسبت به آنچه در اقطار زمین هست، پرسیدم که: آیا در حالی که در خانه‌اش نشسته و پرده‌اش را افکنده از آن‌ها آگاه است؟ آن حضرت فرمود: ای مفضل! خدای تبارک و تعالی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داد: روح زندگی که با آن راه رفت و حرکت نمود، و روح نیرو که با آن بپا خاست و جهاد کرد، و روح شهوت که با آن خورد و آشامید و با زنان از راه حلال آمیزش کرد، و روح ایمان که با آن امر کرد و عدالت نمود، و روح القدس که با آن سنگینی نبوت را تحمل کرد. و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، روح القدس از او منتقل شد و در امام علیه السلام قرار گرفت، و روح القدس نه می‌خوابد و نه غفلت می‌کند و نه سرگرم می‌شود و نه سهو می‌نماید. آن چهار روح دیگر خواب و غفلت و سرگرمی دارند ولی روح القدس ثابت است، توسط آن، آنچه در شرق و غرب زمین، خشکی و دریا هست، دیده می‌شود.

عرض کردم: فدایت شوم! آنچه در بغداد است در دسترس امام است؟ فرمود: آری، و هر آنچه زیر عرش هست.^۳

و شیخ صدوق - که خدایش رحمت کند - در کتاب فضایل ماه رمضان به سند صحیحی از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام آورده که فرمود: هرکس با شیعیان ما دشمنی کند با من دشمنی کرده، و هرکس با ایشان دوستی نماید با من دوستی نموده، زیرا که آنان از خمیر مایه گل ما آفریده شده‌اند، پس هرکه آن‌ها را دوست بدارد از ما است، و هرکه دشمنشان بدارد از ما نیست. شیعیان ما به نور خدا نظر می‌کنند، و در رحمت خدا واقع می‌شوند، و به کرامت الهی رستگار می‌گردند، هیچ کدام از شیعیان ما مریض نشود مگر این‌که به مرض او مریض شویم، و غمناک نشود مگر این‌که به خاطر غم او غمناک گردیم، و خوشحال نشود مگر این‌که به

۲. بصائر الدرجات: ۴۳۵.

۱. بصائر الدرجات: ۴۳۵.

۳. بصائر الدرجات: ۴۵۴.

خوشحالی اش شاد شویم. و هیچ یک از شیعیان ما از نظرمان غایب نمی ماند، هرکجا از شرق و غرب زمین باشد.

و هرکه از شیعیان قرضدار بمیرد، پرداخت آن بر ما است و هرکه از آنان ثروتی برجای گذارد برای ورثه او است، شیعیان ما آن هابند که نماز را برپای دارند و زکات را ادا کنند، و به حج خانه خدا روند، و ماه رمضان را روزه بدارند، و نسبت به اهل البیت دوستی کنند، و از دشمنانشان بیزاری جویند، آن هابند اهل ایمان و تقوی و پرهیزکاری، هرکه آن ها را رد کند، خداوند را رد کرده، و هرکه بر ایشان طعن زند بر خداوند طعن زده، زیرا که ایشان به حق بندگان خداوند، و به راستی اولیای او هستند. به خدا سوگند! یکی از ایشان شفاعت می کند درباره عده زیادی همچون (دو قبيله) ربیع و مضر، پس خداوند شفاعتش را درباره آنان می پذیرد به جهت این که نزد خدای -عزوجل- گرامی است.

می گویم: اخباری که بر موضوع مورد بحث دلالت کند جداً بسیار است و در کتب احادیث مذکور می باشد.

و نیز مؤید این معنی است احادیثی که دلالت دارد بر این که امامان علیهم السلام شهیدان بر خلقند، که در اصول کافی و غیر آن مذکور است. چون که معنی شهید، حاضر آگاه بر واقعه است، چنان که پوشیده نیست.

خلاصه این که: همان طور که دعا برای بزرگان در محضر ایشان تعظیم و تواضع نسبت به آنان است، همچنین دعا برای بزرگ بزرگان و اشرف شریفان در این زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام در محضرش، تعظیم و فروتنی نسبت به آن جناب است، و چون تمام اقطار عالم در محضر مقدس آن بزرگوار -صلوات الله علیه- است، پس برای مؤمن شایسته است که به سوی او رو کند، و در هر کجا که باشد آن ولی اعظم پروردگار را با دعای خود تعظیم و احترام نماید.

تواضع قلبی و بدنی: و بدان که تواضع برای امام علیه السلام بر دو گونه است: قلبی و بدنی. تواضع قلبی آن است که مؤمن معتقد باشد که امام علیه السلام از خودش و از تمام ماسوی الله بعد از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله افضل و اشرف است، از فرشتگان و پیغمبران گرفته تا دیگران. و نیز باور داشته باشد که خدای -عزوجل- مخلوقی برتر از رسول خدا و خاندان طاهرینش نیافریده، این اعتقاد ما است، بر آن زنده می مانم و بر آن می میرم و ان شاء الله بر همین باور برانگیخته شده و به قیامت خواهیم آمد. بر این معنی اخبار بسیار متواتره قطعیه دلالت دارد، و اگر بخوایم آن ها را بیاورم

کتاب مفصلی می‌شود، و اگر خداوند تعالی به من توفیق دهد در این باره تألیفی خواهم ساخت که مایه تذکر و بصیرت اهل خرد گردد.

و از سید جزایری - که خدای تعالی رحمتش کند - آمده که گفته است: اخباری که بر این معنی دلالت دارد جداً زیاد است، و آنچه ما به دست آورده‌ایم، حدود هزار حدیث می‌شود.^۱
و از شیخ صدوق است که در اعتقادات خود فرموده است: ... و واجب است معتقد باشد که خدای - عزوجل - مخلوقی برتر از محمد ﷺ، و امامان علیهم السلام نیافریده است.^۲

و مجلسی در اعتقادات خود گوید: سپس باید که درباره پیغمبر و امامان علیهم السلام معتقد باشی که آنان اشرف تمام مخلوقات هستند، و آنان از همه پیغمبران علیهم السلام و همه فرشتگان برتر می‌باشند.^۳
و از آنچه بر این موضوع از اخبار بسیار دلالت می‌کند، روایتی است که ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی به سند خود از امیر المؤمنین علی علیه السلام ضمن حدیثی آورده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی اگر می‌خواست خودش را به بندگان می‌شناسانید، ولی ما را ابواب خود، و راه و وسیله و وجه خویش قرار داد که مردم به سورش توجه کنند. پس هر آن‌که از ولایت ما عدول نماید یا غیر ما را بر ما برتری دهد، چنین کسانی از صراط، دور افتاده‌اند....^۴

نیز بر این معنی دلالت دارد تمام روایاتی که نص در این است که امامان علیهم السلام در همه چیز غیر از مقام نبوت همانند پیامبر هستند. از جمله: در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام آورده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: ما در امر و فهم و حلال و حرام در یک جریان هستیم، اما رسول خدا و علی علیه السلام فضل خود را دارند.^۵

و همچنین بر این مطلب دلالت دارد روایاتی که می‌گوید: هفتاد و دو اسم از اسم اعظم نزد امامان علیهم السلام است، و این مقدار نزد هیچ یک از پیغمبران بزرگ نبوده است.^۶

۱. انوار النعمانی: ۳۳/۱.

۲. اعتقادات صدوق، چاپ شده با باب حادی عشر: ۹۷.

۳. اعتقادات مجلسی: ۷۸.

۴. کافی: ۱۸۴/۱.

۵. کافی: ۲۷۵/۱.

۶. در اصول کافی: ۲۲۲/۱، حدیث ۶ از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام است که فرمود: آب کم را که می‌مکند و نهر عظیم را رها می‌کنند! به آن حضرت عرض شد: نهر عظیم چیست؟ فرمود: رسول خدا ﷺ و علمی که خداوند به او عطا کرده، خداوند - عزوجل - برای محمد ﷺ سنن پیامبران را جمع کرد از آدم تا خاتم. گفته شد: این‌ها چیست؟ فرمود: علم پیامبران را سراسر، و همانا رسول خدا ﷺ تمام آن را نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام قرار داد. پس شخصی به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند ادامه در صفحه بعد

و امور دیگری که بر پژوهشگران اخبار پوشیده نیست.

و اما تواضع بدنی برای امام علیه السلام بر دو قسم است: واجب و مستحب.

۱- واجب آن است که ترک آن مایهٔ هتک حرمت امام علیه السلام و استخفاف به ساحت مقدس آن جناب است. مانند: ترک بپا ایستادن هنگام ذکر نام قائم علیه السلام در مجلس عمومی به قصد استخفاف و سبک شمردن - العیاذ بالله - با وجود بپاخاستن اهل مجلس. زیرا که سبک شمردن امام علیه السلام مستلزم سبک شمردن خدای - عزوجل - می باشد. در وسائل از امام صادق علیه السلام در حدیثی آورده که فرمود: و معنی کفر، هر معصیتی است که به جهت جحد و انکار و استخفاف و سهل انگاری، در هر ریز و درشتی که نسبت به خداوند انجام گیرد، و فاعل آن کافر است....^۱

۲- و اما تواضع مستحب غیر از آن است، مانند: دعا برای آن حضرت و بپاخاستن هنگام ذکر نام مقدسش و درود فرستادن بر او، و امور دیگری که تحت این عنوان قرار می گیرد و تواضع بر آن صدق می کند.

۴۷- ثواب خونخواهی امام حسین علیه السلام

از جمله اموری که با دعا کردن برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام حاصل می شود: ثواب خونخواهی مولای مظلوم غریب شهیدمان حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام است، و این امری است که احدی جز خدا ثواب آن را نمی تواند شماره کند. زیرا که عظمت شأن خون به مقدار عظمت صاحب آن است. پس همان طور که کسی جز خدا نمی تواند بر شوون حسینی احاطه یابد، همچنین کسی غیر او نمی تواند ثواب خونخواهی اش را احصا نماید، زیرا که حسین علیه السلام همان است که در زیارتش آمده: «الَسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارٍ»؛ سلام بر تو ای آن که خونخواه او خداوند است، و فرزند کسی که خونخواهش خدا است.

و اگر در دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام جز این ثواب نبود، همین در فضیلت و شرافت آن کافی بود، و حال آن که فضل و ثواب بی شماری در آن هست.

و اما بیان این که با این دعا ثواب خونخواهی امام حسین علیه السلام حاصل می شود: خونخواهی آن

ادامه از صفحه قبل - رسول خدا! آیا امیرالمؤمنین اعلم است یا بعضی از پیامبران؟ حضرت ابو جعفر علیه السلام - روی به سایرین -

فرمود: بشنوید چه می گوید: خداوند گوش های هرکس را بخواند می گشاید، من برای او می گویم که خداوند برای محمد صلی الله علیه و آله

علم پیامبران را جمع کرده و آن حضرت تمام آن را نزد امیرالمؤمنین قرار داده و او می پرسد: آیا آن حضرت اعلم است یا

حضرت وظیفه هر مؤمن است، زیرا که آن جناب پدر حقیقی آنان می باشد - چنان که در بخش سوم آوردیم که امام علیه السلام پدر حقیقی است - و نیز مؤید این معنی در تفسیر آیه: ﴿وَوَضَّيْنَا الْإِنْسَانَ﴾ بِأَلَدِهِ إِحْسَانًا^۱؛ و انسان را به احسان نسبت به والدیش سفارش کردیم.

والدین به حسنین علیهما السلام تفسیر شده است - چنان که در تفسیر قمی^۲ و غیر آن آمده - لذا صحیح است که مؤمن خونخواهی آن حضرت را مربوط به خود بداند، و هریک از مؤمنین خودش را ولی خون آن جناب به حساب آورد. چنان که در زیارت عاشورا می خوانیم: «وَأَنْ يُّزُقَنِي طَلَبِ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ مَّهْدِيٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ...»؛ و از خداوند خواهانم که به من روزی نماید خونخواهی خودم را با امام هدایت شده آشکار و حق گوی از شما.^۳ و نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امت خود امر فرمود که نسبت به قُربی مودّت بورزند، و روایات متعدّدی گذشت که دلالت داشت: منظور از قُربی، امامان علیهم السلام هستند. بر فرض که به ظاهر لفظ تمسّک کنیم، و قُربی را بر مطلق خویشان یا ذرّیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله حمل نماییم، بدون تردید امامان علیهم السلام بهترین و کامل ترین مصادیق آنها می باشند، و نیز تردیدی نیست که خونخواهی برای آنان و مطالبه حقوقشان از بارزترین مصادیق مودّت و برجسته ترین اقسام اظهار محبّت است.

اکنون که این مطالب معلوم شد، می گویم: خونخواهی مراتب متعدّد و درجات چهارگانه ای دارد: اول: این که ولی خون قوّت و نیرو و حکومت و استیلا داشته باشد، که به زیردستانش دستور می دهد قاتل را بکشند، و بدین ترتیب خون بهای مظلوم را می گیرد.

دوم: این که خودش قاتل آن مظلوم را بکشد. و با این دو قسم خداوند متعال برای مولای شهید مظلوممان حضرت حسین بن علی علیه السلام خونخواهی می کند، چون در حقیقت او صاحب خون آن حضرت است، لذا در زیارت های متعدّدی این عبارت آمده: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ»؛ سلام بر تو ای آن که خونخواه او خداوند است.

اما قسم اوّل: چون خداوند - عزّوجلّ - مولای ما حضرت قائم علیه السلام را امر فرموده که خون بهای حسین علیه السلام را طلب نماید - چنان که در روایات متعدّدی این معنی هست، و قسمتی از آنها را در حرف ثاء بخش چهارم کتاب آوردیم - و در کامل الزیارات به سند خود از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾^۴؛ و هر آن کس

۱. سوره احقاف، آیه ۱۵.

۲. تفسیر قمی: ۲/۲۹۷.

۳. بحار الانوار: ۲۹۲/۱۰۱.

۴. سوره اسراء، آیه ۳۳.

که مظلوم کشته شده پس برای ولیّ او سلطه قرار دادیم پس در کشتن اسراف نکنند. آمده که فرمود: او قائم آل محمد علیه السلام است که خروج می‌کند، و به خونخواهی حسین بن علی علیه السلام می‌گشدد، پس اگر اهل زمین را به قتل رساند اسراف نیست، و فرموده خدای تعالی: ﴿فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾؛ برای او نیست که کاری بکند که اسراف باشد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم ذراری و نوادگان کشتندگان حسین علیه السلام را به خاطر کار پدرانشان به قتل می‌رساند.^۱

و در کتاب نور الانوار فاضل بروجرودی است، و در خبری وارد است که چون مردم، آن حضرت را به بیرحمی و قتل نفس مّتهم سازند آن جناب از منبر بالا رود و یک تاي نعلین حضرت گلگون قباي دشت نینوا و یکه‌تاز عرصه کربلا سیّد الشهداء - علیه آلاف التحية والثناء وروحي له الفداء - را بیرون آورد و فرماید: اگر همه دشمنان را بکشم مقابل خون این بند نعلین نخواهد بود.

و در خبر دیگر است که می‌فرماید: اگر همه اهل عالم را بکشم در عوض این بند نعلین نمی‌شود. و اما قسم دوم: با توجه به فرموده خدای تعالی: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۲؛ خداوند روح خلق را می‌گیرد به هنگام مرگ آنان، هیچ روحی از کالبد بدن بیرون نیاید جز به اذن خداوند متعال. و همان‌طور که خدای قادر متّقم - جلّ شأنه - به این دو قسم خونخواهی می‌کند، حضرت قائم علیه السلام نیز برای جدّش حسین علیه السلام به این دو قسم خونخواهی می‌نماید، البته به اعتبار دیگری. زیرا که کشتندگان اجدادش علیه السلام و کسانی که به کار آنها راضی بوده‌اند به قتل می‌رساند و شیعیان و یارانش را نیز دستور می‌دهد که آنها را بکشند.

سوم: این‌که کسی که خونخواه است ضعیف باشد، و نتواند خونخواهی کند مگر با تظلم و شکایت نزد سلطان و زمامدار مقتدری که حقّ او را از ظالمش بگیرد، و این نیز واضح است که نوعی خونخواهی محسوب می‌گردد.

چهارم: این‌که به خاطر ضعیف بودن نتواند خونخواهی کند مگر با کمک گرفتن از دیگرانی که قدرتی دارند که با یاری یکدیگر این کار را انجام دهند. به عبارت دیگر: کمک کردن در آمادگی و سائل خونخواهی نوعی از خونخواهی می‌باشد.

و چون ما در این زمان قدرت نداریم برای مولایمان حسین علیه السلام خونخواهی کنیم جز به این دو قسم اخیر، لازم است - به حکم وظیفه‌ای که بر ما هست - به همین دو قسم مبادرت ورزیم. و این

دو با دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام حاصل می‌گردد، که خدای قادر منتقم از هر سلطانی قدرتمندتر، و انتقام‌گیرنده از هر ظالم و ستمگر است. زیرا که با اخبار متواتری دانسته‌ایم که خداوند قادر متعال مولای ما صاحب الامر علیه السلام را برای این خونخواهی ذخیره نموده است. پس بر ما لازم است که شب و روز به درگاه الهی تضرع و استغاثه کنیم که ظهور و فرج آن حضرت را تعجیل فرماید تا خونخواهی نماید و از جباران کافر انتقام بگیرد، زیرا که در زمان غیبت آن حضرت راه دیگری به جز این قسم از خونخواهی نداریم.

و اما داخل بودن این دعا در قسم چهارم خونخواهی، چنان‌که در مکرمات بیست و دوم بیان کردیم که اهتمام مؤمنین به دعا برای تعجیل فرج و ظهور مولی صاحب الزمان علیه السلام از اسباب جلو افتادن فرج و ظهور آن حضرت می‌باشد، پس دعا برای این جهت در امر گرفتن خون‌بهای امامان علیهم السلام کمک آن حضرت است.

و بر آنچه ذکر گردید ارشاد می‌کند، مطالبی که در توفیق شریف به شیخ مفید آمده که: اگر شیعیان ما - که خداوند آنان را به اطاعتش توفیق دهد - در وفا به عهد و پیمانی که بر آنان هست یکدل بودند، هرآینه میمنت دیدار ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر به آنان می‌رسید، با حق معرفت و درستی شناخت نسبت به ما، پس مانع ما از آن‌ها جز امور ناخوشایندی که از آنان به ما می‌رسد و برایشان نمی‌پسندیم نیست. «والله المستعان وهو حسبنا ونعم الوکیل»^۱.

و نیز مؤید آنچه گفتیم خوابی است که برای یکی از بانوان شایسته و مورد اعتماد از نزدیکان ما در همین روزها اتفاق افتاده که به خاطر تسلط کفار بر بلاد اسلام هم و غم، خاص و عام را فرا گرفته است. حاصل آن خواب این‌که: شنیده است شخصی می‌گوید: اگر مؤمن پس از نمازهایش در دعا برای تعجیل ظهور مولایش مواظبت می‌کرد، هم‌چنان که در دعا برای خودش - هرگاه مریض یا قرضدار باشد - مواظبت دارد، به طوری که فراق آن حضرت علیه السلام مایه اندوه و غصه او و موجب دلشکستگی و پریشانی و ناراحتی او باشد، در آن صورت دعایش سبب یکی از دو امر می‌شود: یا مولایش زودتر ظهور می‌کند، و یا این‌که حزن و اندوهش مبدل به سرور می‌گردد و محنت‌ها و ناراحتی‌ها برطرف شده و از بلاها و فتنه‌ها نجات می‌یابد.

و می‌توان این معنی را - که دعا برای تعجیل ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از مصادیق خونخواهی برای مولای غریب مظلوممان حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام است - به وجه دیگری بیان نمود، این‌که: هرگاه مؤمن دانست که از آثار و فواید این دعا - چنان‌که در مکرمات بیستم گذشت - بازگشت به دنیا در زمان ظهور آن جناب است، لذا برای این‌که این امر زودتر واقع گردد، و خودش برای مولای شهید مظلوممان حسین علیه السلام از دشمنان و نوادگان کشتندگان آن حضرت که از کارهای پدرانسان راضی باشند، خونخواهی کند. چنین مؤمنی در عداد طلب کنندگان ثار آن جناب خواهد بود، پس یا عمرش طولانی می‌شود تا این‌که آن زمان را درک کند، و یا این‌که پس از مُردن به دنیا باز می‌گردد، و از دشمنان انتقام می‌گیرد، و این از آثار آن دعا است. این وجه را برادر و دوست روحانی‌ام که به تأییدات سبحانی مؤید است بیان نمود، آن را در این جا ثبت می‌کنم تا برای او زبان راستینی در جهان باقی بماند.

و از آنچه در این جا بیان گردید، معلوم شد که دعاکننده برای تعجیل ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام ثواب خونخواهی برای سایر امامان برحق و پیروان ایشان و شهدایی که در خدمت آنان بوده‌اند را نیز درک می‌نماید، زیرا که حضرت قائم علیه السلام خون‌بهای همه آنان را می‌گیرد و از دشمنانشان انتقام می‌کشد، چنان‌که قسمتی از دلایل این مطلب را در حرف «الف» - بخش چهارم کتاب - آوردیم.

۴۸ - تحمّل احادیث پیچیده و دشوار

در این جا مکرمات شریفی ذکر می‌گردد که مشتمل بر دو مکرمات ارزنده است: یکی: این‌که دعا برای تعجیل ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از مصادیق تحمل صعب مستصعب از احادیث ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد.

دوم: این‌که سبب می‌شود سایر احادیث آنان که مستصعب و دشوار و اسرارشان که خشن و ناهموار است را نیز متحمل و پذیرا گردد، و این مقام والا و مرتبه رفیعی است که قسمتی از مراتب آن با مطالبی که می‌آوریم بیان می‌شود. در این جا لازم است برای توضیح مقصود چند فایده را ذکر کنیم:

فایده اول: قسمتی از روایات که در آنها آمده: حدیث امامان صعب مستصعب است.

در اصول کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمودند: حدیث آل محمد ﷺ صعب و مستصعب است که جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد، به آن ایمان نیاورد. پس هر آنچه از حدیث آل محمد ﷺ به شما رسید، و دلتان بر آن نرم شد، و آن را شناختید، آن را بپذیرید، و آنچه که دلتان از آن رمید و نا آشنا بود، آن را به خدا و رسول و عالم از آل محمد ﷺ رد کنید، همانا کسبی هلاک شونده است که چیزی از آن را برایش بازگو کنند و تحمل ننماید و بگوید: به خدا چنین نیست، به خدا چنین نیست و انکار، همان کفر است.^۱

و نیز به سند مرفوعی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده فرمود: به درستی که حدیث ما صعب مستصعب است که آن را تحمل نکند مگر سینه‌های نورانی یا دل‌های سالم و یا اخلاق نیکو. همانا خداوند از شیعیان ما [به ولایت ما] پیمان گرفته هم چنان که از بنی آدم با ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟﴾^۲؛ آیا پروردگار شما نیستم، [به ربوبیت خویش] پیمان بست. پس هر آن‌که [پیمان ما را] وفا نمود خداوند او را به بهشت وفا کند، و هر کس با ما دشمنی ورزد و حقمان را به ما ادا ننماید، در آتش جهنم همیشه خواهد سوخت.^۳

همچنین از امام صادق علیه السلام، از حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که فرمود: به تحقیق که علم علما صعب مستصعب است که آن را تحمل نکند مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب و یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد....^۴

این حدیث را صفار نیز در بصائر الدرجات آورده و نیز به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است که متحمل نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمن امتحان شده و یا شهری که دژ محکم داشته باشد. پس هنگامی که امر ما واقع گردد و مهدی ما بیاید، مرد از شیعیان ما از شیر، جری‌تر و از نیزه بُرنده‌تر خواهد بود، دشمن ما را زیر پاهایش لگد می‌کند و با پنجه‌های دستش او را می‌زند، و این در موقعی است که رحمت و فرج خداوند بر بندگان نازل گردد.^۵

و به سند دیگری از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده که گفت: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: حقا که حدیث ما صعب مستصعب است که جز سه طایفه آن را متحمل

۱. کافی: ۴۰۱/۱.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۷۲.

۳. کافی: ۴۰۱/۱.

۴. کافی: ۴۰۱/۱.

۵. بصائر الدرجات: ۲۴.

نگردد: پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد. سپس فرمود: ای ابو حمزه! مگر نمی بینی که خداوند از فرشتگان مقرب و از پیغمبران مرسل، و از مؤمنان آزمایش شده برای [پذیرش] امر ما اختیار نموده است.^۱

و به سند دیگری از آن حضرت است که فرمود: حدیث آل محمد علیهم السلام صعب مستصعب، سنگین، مقنّع، اجرد و ذکوان است، آن را تحمل نمی کند مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل، یا بنده ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده، یا شهری که حصار داشته باشد، پس هرگاه قائم ما بپاخیزد، نطق کند و قرآن تصدیقش نماید.^۲

و به سند دیگری نیز از آن حضرت است که فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است، به آن ایمان نیاورد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد، پس هرچه را دل هایتان شناخت بگیرید، و هر آنچه برایتان نا آشنا بود به ما رد کنید.^۳ به سند دیگری نیز مثل همین حدیث را روایت کرده است.

و از مفضل آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است، آن را متحمل نمی شود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد.^۴

و به سند خود از اسماعیل بن عبد العزیز آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام فرمود: حدیث ما صعب مستصعب است، گوید: عرضه داشتم: فدایت شوم برای من تفسیر کن. فرمود: ذکوان: [یعنی] همیشه فروزان است. گفتم: أجرد؟ فرمود: [یعنی] پیوسته شاداب است. عرض کردم: مقنّع؟ فرمود: مستور و پوشیده است.^۵

و به سند خود از اصبع بن نباته آورده که گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب است، خشن مخشوش است، پس اندکی به سوی مردم برافکنید، هرکس آن را شناخت او را بیفزایید، و هرکه انکار کرد خودداری نمایید. آن را تحمل نکند مگر سه طایفه: فرشته ای مقرب، یا پیغمبری مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.^۶

۱. کافی: ۱/۴-.

۲. بصائر الدرجات: ۲۴.

۳. بصائر الدرجات: ۲۱.

۴. بصائر الدرجات: ۲۳.

۵. بصائر الدرجات: ۲۳.

۶. بصائر الدرجات: ۲۱.

و به سند دیگری از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب، اجرد، ذکوان، وعر، شریف و کریم است، پس هرگاه چیزی از آن شنیدید و دل هایتان برایش نرم شد، آن را بگیرید و حمد الهی را بر آن بجای آورید، و اگر تحمل توانستید و توانش را نداشتید، پس آن را به امام عالم از آل محمد علیهم السلام برگردانید، که بدبخت هلاک شده کسی است که بگوید: به خدا چنین نبوده. سپس فرمود: ای جابر! همانا انکار همان کفر ورزیدن به خدای عظیم است.^۱

فایده دوم: در بیان معنی حدیث که در فرمایشات امامان علیهم السلام آمده: حدیث ما صعب مستصعب است.

احتمال دارد که منظور تمام آنچه از ایشان رسیده، بوده باشد و دشواری آن چنین توجیه شود که: تحمل آن دشوار است. و معنی تحمل: بیان و نشر آن در جاهای مناسب و بنابر مقتضای حال باشد، چون مؤمن کامل، مواقع بیان را می شناسد و نیز می داند که در چه مواردی باید آن را مخفی کند، لذا در هر مقامی به آنچه صلاح او است - به نور ایمان - عمل می نماید.

ولی آنچه به نظر قاصر من به واقع نزدیک تر می نماید - بلکه به نظر هوشمند ماهر این معنی متعین است - این که: منظور احادیثی است که در فضائل آن ها بیان شده از اسرار غریب و آثار عجیب و مقامات والایی که اندیشه ها بدان راه نیابد و شئون بدیعی که خردمندان از بیان آن ها عاجزند. بنابراین اضافه برای تخصیص است، یعنی: حدیث مخصوص ما که در فضل و مقامات وارد است صعب مستصعب است، چون نسبت حدیث به ایشان به دو گونه متصور است:

اول: مطلق آنچه به آن خبر داده اند، که احتمال اول بر این معنی تطبیق می شود.

دوم: آنچه به ایشان اختصاص دارد و در بیان شئون و مقامات و علوم و کرامات ایشان است. بنابراین اضافه حدیث به آن ها، دلالت بر عموم دارد، و دیگر نیازی نیست که گفته شود: منظور بعضی از احادیث است که مضاف را تقدیر کنیم، و یا بگوییم: از باب مجاز لغوی است که عام ذکر گردیده و خاص اراده شده، بلکه متعین آن است که بر حقیقت حمل کنیم، و اضافه را برای اختصاص بدانیم.

و ممکن است مراد از حدیث در آن روایات شأن و صفت باشد، چنان که در بعضی از گفته های یکی از بزرگان آمده، یا این که حدیث مرادف با ذکر یا امر باشد که همه به یک معنی برمی گردد.

و بر آنچه ما اختیار و تأیید کردیم اخبار متعددی دلالت می‌کند که به ذکر قسمتی از آن‌ها تبرک می‌جویم. ان شاء الله تعالی، از جمله:

- اخباری است که چنین وارد شده: امر امامان علیهم السلام صعب مستصعب است. مانند: روایت صفار در بصائر از ابوالربیع شامی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام که گفت: در خدمت آن حضرت نشسته بودم، پس دیدم حضرت ابوجعفر علیه السلام به خواب رفت، سپس سر برداشت و فرمود: ای ابوالربیع! حدیثی است که شیعیان در دهان می‌گردانند و حقیقت را نمی‌دانند. عرض کردم: قربانت گردم آن چیست؟ فرمود: گفته علی بن ابی طالب علیه السلام: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اشْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ ای ابوالربیع، مگر نمی‌بینی که فرشته‌ای هست ولی مقرب نیست، و [حدیث ما را] متحمل نمی‌شود جز مقرب، و گاهی پیغمبر هست ولی مرسل نیست، و آن را متحمل نمی‌شود جز مرسل، و گاهی مؤمن است ولی آزموده نشده، و متحمل آن نگردد مگر مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.^۱

و نیز به سند خود از ابوبصیر و محمد بن مسلم آورده که حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام فرمود: با مردم از آنچه می‌شناسند گفتگو کنید، و از آنچه ناآشنایند درگذرید، و ما و خودتان را به زحمت میندازید، به درستی که امر ما صعب مستصعب است که تحمل نمی‌کند آن را مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل و یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد.

و به سند خود از سدیر صیرفی آورده که گفت: در پیشگاه حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب بودم و مسائلی که اصحاب ما داده بودند بر آن جناب عرضه می‌کردم. ناگهان سؤالی به دلم افتاد، عرض کردم: فدایت شوم! مسأله‌ای دارم که همین حالا به قلبم خطور کرد. فرمود: مگر در بین آن مسائل نیست؟ عرض کردم: خیر. فرمود: چیست؟ فرموده امیر مؤمنان علیه السلام: همانا امر ما صعب مستصعب است، آن را نمی‌شناسد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: آری، فرشتگان مقرب و غیر مقرب دارند، و در پیغمبران نیز مرسل و غیر مرسل هست، و مؤمنین آزموده و غیر آزموده دارند، و به راستی که این امر شما بر فرشتگان عرضه شد، پس جز مقربین به آن اقرار نکردند، و بر پیغمبران عرضه شد و جز مرسلین به آن اقرار نمودند، و بر مؤمنین عرضه شد و جز آزمودگان آن را اقرار نداشتند.^۲

و از ابوبصیر آورده که گفت: حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام فرمود: امر ما صعب مستصعب است که متحمل آن نشود مگر کسی که خداوند ایمان را در دلش نوشته باشد.^۱

و نیز در همان کتاب به سند خود از امیر مؤمنان علیه السلام آورده که فرمود: امر ما اهل البیت صعب مستصعب است، آن را نشناسد و به آن اقرار نکند جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمن نجیبی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.^۲

و نیز به سند خود از زیاد بن سوقه آورده که گفت: نزد محمد بن عمرو بن الحسن بودیم، و از مصایب خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن گفتیم، پس او گریه کرد تا این که محاسنش از اشک چشمش تر شد، سپس گفت: همانا امر آل محمد علیهم السلام بزرگ و نقابدار است، نمی توان آن را بازگو کرد، و چون قائم ما بپاخیزد آن را به زبان آورد و قرآن او را تصدیق خواهد کرد.^۳

می گویم: ظاهراً امر در این احادیث و امثال این ها مرادف با شأن است، پس مقصود دشواری شؤنی است که خداوند متعال برای آنان قرار داده و به ایشان مخصوص گردانیده، چه از امور دنیوی باشد یا اخروی یا معجزات شگفت انگیز و یا دلایل آشکار یا علوم کامله یا مواهب شامله یا اسرار غریب یا ویژگی های عجیب، یا حقوق مالی یا صفات حالی و... که جز خدا و یا کسی که خداوند به او تعلیم کرده باشد - یعنی رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام - کسی نمی تواند آن ها را بشمارد، و برای این معنی شواهد متعددی در اخبار هست که بر پژوهنده مخفی نیست.

فایده سوم: در بیان معنی صعب و مستصعب و سایر الفاظی که در آن روایات هست. صعب نقیض ذلول است، ذلول آن است که برای همه رام می باشد، برخلاف صعب.

در مجمع البحرین گفته: صعب نقیض ذلول است. گویند: صَعَبُ الشَّيْءِ - بَضْمُ الْعَيْنِ - صُعُوباً: دشوار و بامشقت شد.^۴

مؤید این معنی در بخش چهارم کتاب در شباهت مولی صاحب الزمان علیه السلام به ذوالقرنین گذشت، و مراد در این جا مقامی است که برای غیر آن ها رام نمی باشد، و احدی از خلائق نمی تواند به آن دست یابد و شؤنی را که خداوند تعالی به ایشان اختصاص داده درک نماید، به طوری که دست هیچ یک از فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل نیز به آن نرسد.

۱. بصائر الدرجات: ۲۷.

۲. بصائر الدرجات: ۲۷.

۳. بصائر الدرجات: ۲۸.

۴. مجمع البحرین: ۱۰۰/۲، کتاب الباء.

و دلیل و شاهد بر این، روایتی است که در بصائر الدرجات از مفصل آورده که گفت: حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب، ذکوان و اجرد است که آن را متحمل نشود فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد. اما صعب: آن است که هنوز سوار نشده، و اما مستصعب: آن است که وقتی دیده شود از آن فرار کنند.^۱

ان شاء الله تمام این حدیث را با بیان معنی آن و جمع بین آن و بین اخبار سابق در یکی از فواید آینده خواهیم آورد.

و شاهد بر این که مراد از صعب: مقامی است که خداوند به آنان اختصاص داده، در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾^۲؛ (خطاب به آدم و حوا) و به این درخت نزدیک نشوید، آمده: درخت علم محمد و آل محمد علیهم السلام که خدای - عزوجل - تنها به ایشان اختصاص داده از میان سایر خلقتش، پس خدای تعالی فرمود: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾، شجره علم که مخصوص محمد و آل او است به امر الهی کسی غیر از آن‌ها از آن تناول نمی نماید. و از آن بود که پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بعد از اطعام به مسکین و یتیم و اسیر تناول فرمودند تا این که گرسنگی و تشنگی و خستگی پس از آن ندیدند، و آن درختی است که از سایر درخت‌های بهشتی امتیاز دارد، از جهت این که: سایر درخت‌های بهشتی هر کدام نوعی میوه و خوردنی داشتند، ولی این درخت و جنس آن گندم و انگور و انجیر و عنب و سایر انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها را داشت. لذا کسانی که وصف آن درخت را حکایت کرده‌اند اختلاف دارند، بعضی گفته‌اند: گندم است. بعضی دیگر گفته‌اند: انگور است. و دیگران گفته‌اند: انجیر. و کسانی گفته‌اند: عنب بوده است. خدای تعالی فرمود: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ به این درخت نزدیک نشوید که بخواهید درجه و فضل محمد و آل محمد را دریابید، که خداوند تعالی این درجه را به ایشان اختصاص داده، و این درختی است که هر کس به اذن خدای - عزوجل - از آن تناول کند، علم اولین و آخرین را بدون تعلّم الهام می‌گردد، و هر کس بدون اجازه خداوند از آن تناول نماید به مقصد نرسیده و پروردگارش را عصیان می‌نماید....^۳

۱. بصائر الدرجات: ۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۳۵.

۳. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۷۴.

و نیز شاهد بر این معنی در تفسیر البرهان از ابن بابویه علیه السلام به سند خود از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی آورده که فرمود: پس هنگامی که خدای -عزوجل- آدم و همسرش را در بهشت اسکان داد به آن دو فرمود: ﴿كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾^۱؛ بخورید از غذاهای بهشت هرچه می خواهید و به این درخت - یعنی درخت گندم - نزدیک نشوید، که از ظالمان خواهید شد.

به منزلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان -صلوات الله علیهم- بعد از این ها نگاه کردند، دیدند برترین منازل بهشت است، گفتند: پروردگارا! این منازل برای کیست؟ خدای -جل جلاله- فرمود: سرهایتان را بلند کنید به ساق عرش بنگرید، پس سرها بلند کردند، نام های محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان -صلوات الله علیهم- را دیدند که به نوری از نور پروردگار جبار جل جلاله بر ساق عرش نوشته شده. پس گفتند: پروردگارا، چقدر اهل این منزلت نزد تو گرامی هستند و چقدر نزد تو محبوب هستند و چقدر نزد تو شرافت مندند؟! خدای -جل جلاله- فرمود: اگر این ها نبودند شما را نمی آفریدم، اینان گنجینه داران علم من، و امنای سر من می باشند، مبادا که به دیده حسد به ایشان نگاه کنید و منزلت ایشان را نزد من آرزو نمایید و محل والای ایشان را تمنا کنید. تا این که امام صادق علیه السلام فرمود: ... پس هنگامی که خدای -عزوجل- خواست بر آن ها توبه کند، جبرئیل نزد ایشان آمد و گفت: شما بر خودتان ستم کرده اید به جهت تمنی منزلت کسانی که بر شما برتری یافته اند، پس جزای شما همین بود که از جوار خداوند -عزوجل- به زمین او فرستاده شدید....^۲

و اما مستصعب: منظور آن چیزی است که شنونده آن را دشوار می بیند. در حدیث بصائر به همین اشاره بود که امام صادق علیه السلام فرمود: مستصعب آن است که هرگاه دیده شود از آن فرار می گردد. و اما خشن: ضد لین و نرم است، چون تحمل آن برای غیر ممتحنین دشوار است. و اما مخشوش: شتری است که در بینی اش خشاش - به کسر - قرار می دهند، و آن چوبی است که در بینی شتر قرار داده می شود و زمام او را می بندند تا بیشتر رام و تسلیم گردد. گویی امام علیه السلام حدیثشان را به آن تشبیه نمود، برای دلالت بر امر به حفظ و صیانت آن از کسی که آن را تحمل نمی کند و به آن ایمان ندارد. و امامان علیهم السلام آن را برای کسانی که اهلیت نداشته اند بیان نمی کردند. پس بر مؤمن واجب است که اسرار و صفات خاصه ایشان را بیان نکند مگر برای کسی که

طاقت و ظرفیت تحمل آن را دارد. و این است معنی این که حدیث به خِشاش مقید شده است، و دلیل بر این معنی این که: در حدیثی که روایت کردیم آمده: پس به سوی مردم اندکی برافکنید، هر که شناخت او را بیفزاید و هر که انکار نمود دیگر چیزی نگویید.

و اما وعر: - به سکون عین - ضد سهل می باشد که تأکید صعب مستصعب می باشد.

فایده چهارم: در معنی فرمایش امام علیه السلام: «به راستی که این امر شما بر فرشتگان عرضه شد، و غیر مقرّبین به آن اقرار نکردند، و بر پیغمبران عرضه شد و جز مرسلین به آن اقرار نمودند، و بر مؤمنین عرضه شد و جز آزمودگان آن را اقرار نداشتند» ظاهرش منافات دارد با اخبار بسیاری که دلالت می کند بر این که تمام فرشتگان و پیغمبران به ولایت خاندان رسول صلی الله علیه و آله به درگاه الهی تقرب می جویند و دینداری می کنند، و شؤونی که خداوند - عزوجل - برای ایشان قرار داده اقرار دارند. از جمله اخبار:

در بصائر الدرجات به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: فرشتگان به جوار قدس و نزدیکی به خداوند تبارک و تعالی نرسیده اند مگر با آنچه شما برآنید، و به تحقیق که فرشتگان توصیف می کنند آنچه شما وصف کنید، و می جویند آنچه شما می جوید، و هر آینه از فرشتگان عده ای هستند که می گویند: [خدایا] سخن ما درباره آل محمد صلی الله علیه و آله هم چنان است که تو آنان را قرار داده ای.

و نیز در آن کتاب به سند خود از حماد بن عیسی آورده که گفت: شخصی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام سؤال کرد: فرشتگان بیشترند یا فرزندان آدم؟ فرمود: سوگند به آن که جانم به دست او است که ملائکه خداوند از تعداد خاک بیشتر است، و در آسمان هیچ جای پایی نیست مگر این که در آن فرشته ای هست که تقدیس و تسبیح خدا می کند، و در زمین هیچ درخت و حتی همچون جای نوک سوزنی نیست مگر این که در آن فرشته ای موکل است که هر روز می آید آن را می آموزد، خداوند آن ها را می داند، هیچ یک از آنان نیست مگر این که با ولایت ما اهل البیت به خداوند تقرب می جوید و برای دوستانمان طلب مغفرت می کند، و دشمنانمان را لعنت می نماید، و از خداوند می خواهد که عذاب ویژه ای را بر آن ها بفرستد.^۱

و نیز به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: نبوت برای هیچ پیغمبری در عالم اظله

کمال نیافت تا این که ولایت من و ولایت خاندانم بر او عرضه شد، و برای او مجسم شدند، و پیغمبران به طاعت و ولایت ایشان اقرار کردند.^۱

و به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر به معرفت حق ما و برتری ما بر دیگران.^۲

و در روایت دیگر از آن حضرت است که فرمود: نه هیچ پیغمبری به نبوت رسید و نه رسولی فرستاده شد مگر به ولایت ما و به برتریمان از غیر خودمان.^۳

و از حضرت امام باقر علیه السلام است که فرمود: ولایت ما ولایت خداوند است که خداوند هیچ پیغمبری را جز به آن مبعوث نکرده است.^۴ و روایات دیگر.

و می توان به چند وجه بین این دو را جمع کرد:

اول: این که منظور در این اخبار اذعان و اقرار به ولایت و افضلیت ایشان به نحو اجمال است، و در حدیث اول اذعان و اقرار تفصیلی مراد است که از شناخت خصوصیات و شؤون ایشان به طور تفصیل برمی آید.

دوم: این که مراد در آن اخبار فقط تصدیق قلبی است و در حدیث اول منظور تصدیق قلبی و زبانی هر دو است.

سوم: این که منظور در حدیث نخستین سبقت گرفتن در عالم ارواح به اقرار به آنچه خداوند برای محمد و آل او علیهم السلام قرار داده می باشد، که سبقت گیرندگان به آن، پیغمبران مرسل و فرشتگان مقرب و مؤمنان آزموده بوده اند و سایر انبیاء و فرشتگان و مؤمنین از آنها پیروی کردند: ﴿وَالشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ﴾ * أُولَئِكَ الْمُقْبُونَ^۵؛ و یشتازان پیشروان، آنان مقرب هستند.

این است آنچه در این باره به خاطر رسیده و بر هر یک از این وجوه بعضی از اخبار شاهد است، و ذکر آنها با اختصاری که در نظر داریم منافات دارد. والله العالم وهو العاصم.

و بعید نیست که مراد از فرموده امام علیه السلام: امر شما ...، به قرینه بعضی از روایات، خصوص آنچه مربوط به قیام حضرت قائم علیه السلام باشد، زیرا که از اسراری است که در تصدیق و اعتقاد به آن جز

۱. بصائر الدرجات: ۷۳.

۲. بصائر الدرجات: ۷۴.

۳. بصائر الدرجات: ۷۴.

۴. بصائر الدرجات: ۷۵.

۵. سوره واقعه، آیات ۱۰ و ۱۱.

عده بسیار نادر و کم باقی نمی ماند. و شاهد بر این چند روایت است از جمله:

۱- در اصول کافی به سند خود از منصور آورده که گفت: حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام به من فرمود: ای منصور! این امر بر شما نمی رسد مگر پس از ناامیدی، و نه به خدا تا این که [خوب از بد] جدا شوید، و نه به خدا تا بررسی گردید، و نه به خدا تا برکنار شوید. آن که می بایست شقاوتمند شود به شقاوت برسد و آن که می بایست سعادت مند گردد به سعادت برسد.^۱

۲- و نیز از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام است که فرمود: همانا دل های مردم از این حدیث شما (اعتقاد به غیبت امام قائم علیه السلام) می رمد، پس هر که به آن اقرار کرد، او را بیفزایید و هر کس انکار نمود رهایش کنید. به تحقیق که ناچار فتنه ای پیش خواهد آمد که هر پشتیبان و برگزیده ای نیز در آن سقوط کند، تا آن جا که شخصی که [به خاطر کمال دقت] مورا دو نیم می کند هم سقوط می نماید، به حدی که جز ما و شیعیانمان باقی نماند.^۲

۳- در غیبت نعمانی به سند خود از صفوان بن یحیی آورده که گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: به خدا آنچه دیدگانتان را به سوی خیره کرده اید، نخواهد بود تا این که از هم جدا شوید و آزمایش گردید، و تا این که از شما باقی نماند جز اندک اندک.^۳

۴- و از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: ای شیعه آل محمد علیهم السلام! همچون سرمه در چشم، آزموده و کم می شوید. و راستی که صاحب سرمه می داند چه وقت سرمه در چشمش واقع می شود ولی نمی داند چه موقع از چشمش بیرون می رود، همین طور مرد بر روشی از امر ما صبح می کند ولی شب بر او می رسد در حالی که از آن خارج شده باشد، و شب بر روشی از امر ما است، و صبح می کند در حالی که از آن خارج شده باشد.^۴

و روایات متعددی به همین معنی رسیده است.

و نیز شاهد بر مطلب فوق در بصائر و اصول کافی از حضرت امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی که خلق را آفرید، آب گوارایی خلق کرد و آبی شور و تلخ آفرید، پس این دو آب به هم مخلوط شد، آن گاه گلی از صفحه زمین برگرفت و آن را به شدت مالش داد، سپس به اصحاب یمین - در حالی که آن ها در میان شان همچون مور به حرکت آمده بودند -

۱. کافی: ۳۷۰/۱.

۲. کافی: ۳۷۰/۱.

۳. غیبت نعمانی: ۱۱۱.

۴. غیبت نعمانی: ۱۱۰.

فرمود: به سلامت به سوی بهشت! و به اصحاب شمال فرمود: به سوی آتش! و باکی ندارم. سپس فرمود: آیا پروردگارتان نیستم؟ گفتند: چرا. تا روز قیامت نگویند: ما از این غافل بودیم.^۱

سپس از پیامبران پیمان گرفت که فرمود: مگر من پروردگار شما نیستم؟ سپس فرمود: و آیا این محمد رسول من نیست و این علی امیر مؤمنان نمی باشد؟ گفتند: چرا. پس نبوت بر ایشان ثابت گشت. و از پیغمبران اولوالعزم پیمان گرفت که: همانا من پروردگارتان هستم و محمد رسول من و علی امیر مؤمنان و جانشینان بعد از او و الیان امر من و گنجینه داران علم من هستند. و مهدی کسی است که به وسیله او برای دینم یاری می گیرم و دولتم را به او آشکار می سازم و به او از دشمنانم انتقام گیرم و به وسیله او - به طوع یا کراهت - عبادت شوم. گفتند: خدایا! اقرار کردیم و شهادت دادیم، ولی آدم نه اقرار کرد و نه انکار نمود، پس منصب اولوالعزمی برای آن پنج تن - از جهت مهدی علیه السلام - ثابت شد، و برای آدم عزمی بر اقرار به آن نبود. و همین است فرموده خدای - عزوجل -: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنُوسٍ وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عِزْمًا﴾^۲؛ و به تحقیق که از پیش با آدم پیمانی افکندیم او نسیان کرد و برایش تصمیمی نیافتیم، فرمود: همانا یعنی ترک کرد...^۳

فایده پنجم: ظاهراً منظور از مؤمن آزموده شده شخصی است که دلش به سبب هجوم اسباب شک و تردید به باطل تمایل نکند، و مقصود از شهری که دژ محکم دارد، آن است که ملکه حفظ اسرار و قبول و تسلیم در برابر فضایل خاندان رسول صلی الله علیه و آله را داشته باشد، هرچند که در عداد آزمودگان نباشد.

فایده ششم: در بیان منظور از تحمل کردن که در آن اخبار ذکر گردیده.

شیخ نعمانی در کتاب غیبت به سند خود از عبد الاعلی آورده که گفت: حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام به من فرمود: ای عبد الاعلی! تحمل امر ما، معرفت و پذیرش آن نیست، همانا تحمل امر ما حفظ و نگهداری و پوشاندن آن است از کسی که اهلیت ندارد. پس به آنها (= شیعیان) سلام و رحمت خدا را برسان و بگو به شما فرموده: خدای رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به سوی خودش و ما جلب کند، به این که برای مردم آنچه را که آشنا هستند آشکار سازد، و از آنچه منکرند نسبت به ایشان لب فرو بندد.^۴

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۵.

۳. بصائر الدرجات: ۷۰؛ کافی: ۸/۲.

۴. غیبت نعمانی: ۱۳.

و در بعضی از نسخه‌ها چنین است: والله کسانی که با ما سر جنگ دارند سنگینی بیشتری ندارند از کسی که آنچه خوش نداریم از سوی ما فاش کند....^۱

و به سند دیگری از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام آورده که فرمود: این امر تنها معرفت و پیروی از آن نیست تا این که آن را از نااهل بیوشانی، و همین بس است که بگویید: نگفته‌ایم. و از آنچه ما سکوت کرده‌ایم خاموش بمانید، که اگر شما آنچه ما گفته‌ایم بگویید، و در آنچه ساکت مانده‌ایم تسلیم ما باشید، ایمان آورده‌اید، هم چنان که ما ایمان آورده‌ایم. خدای تعالی فرموده: ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنُكُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾^۲؛ اگر ایمان آوردند به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید، پس هدایت شده‌اند.

علی بن الحسین علیه السلام فرموده است: برای مردم با آنچه می‌شناسید حدیث گوید، و آنچه را طاقت ندارند برایشان بار ننمایید، که آن‌ها را به ما مغرور سازید.^۳

و به سند دیگری آورده که حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: تحمل امر ما تنها تصدیق و قبول آن نیست، همانا بخشی از تحمل امر ما ستر و پوشاندن آن از غیر اهلش می‌باشد، پس به آن‌ها (= شیعیان) سلام و رحمت الهی را برسان و به آن‌ها بگو (امام) به شما می‌گوید: خدا رحمت کند بنده‌ای را که مودّت مردم را به سوی من و خودش جلب نماید، به آنچه می‌شناسند برایشان سخن بگوید و آنچه منکرند از ایشان پوشاند. سپس فرمود: به خدا قسم آنان که علیه ما جنگ پیا دارند زحمتشان بر ما بیشتر نیست از کسی که آنچه را خوش نداریم به زبان آورد.^۴

و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر که حدیث دشوار ما را پوشیده دارد خداوند آن را نوری بین دیدگانش قرار دهد و در بین مردم عزّتش بخشد، و هر کس حدیث کوچک ما را فاش کند نمی‌میرد تا این که اسلحه او را بگذرد یا با حیرت خواهد مرد.^۵

و در تحف العقول از امام صادق علیه السلام در سفارش‌هایش به محمد بن النعمان احول معروف به مؤمن الطاق آمده که فرمود: ای پسر نعمان! همانا افشاکننده مانند کشنده ما به شمشیرش نیست بلکه گناهش سنگین‌تر است، بلکه گناهش سنگین‌تر است، بلکه گناهش سنگین‌تر است، ای

۱. غیبت نعمانی: ۱۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۳۷.

۳. غیبت نعمانی: ۱۴.

۴. غیبت نعمانی: ۱۴.

۵. غیبت نعمانی: ۱۵.

پسر نعمان! همانا هر که علیه ما حدیثی روایت کند، از کسانی است که به عمد ما را کشته و به خطا نکشته است... تا این که فرمود: ای پسر نعمان! عالم نمی تواند تو را خبر دهد به تمام آنچه می داند، زیرا که آن سرّ الهی است که خداوند به عنوان راز به جبرئیل گفته، و جبرئیل راز آن را به محمد ﷺ گفته، و محمد به علی و علی به حسن و حسن به حسین و حسین به علی و علی به محمد و محمد (ﷺ) به من سپرده است و من به آن که خواهم سپرد، راز به یکدیگر سپرده اند، پس عجله نکنید، به خدا قسم این امر سه مرتبه نزدیک شد پس آن را شایع کردید و خداوند آن را به تأخیر انداخت، به خدا! سرّی ندارید مگر این که دشمنانتان به آن از شما آگاه ترند.

ای پسر نعمان! خودت را حفظ کن که مرا نافرمانی کردی، سرّ مرا فاش مکن، همانا مغیره بن سعید بر پدرم دروغ گفت و سرّ او را فاش کرد، پس خداوند حرارت آهن را بر او چشاند، و ابوالخطّاب بر من دروغ بست و سرّ مرا فاش کرد، پس خداوند حرارت آهن را به او چشاند، و هر کس امر ما را پوشیده بدارد خداوند او را به وسیله آن در دنیا و آخرت زینت بخشد و قسمتش را خواهد داد، و او را از حرارت آهن و تنگی زندان ها حفظ خواهد کرد.

بنی اسرائیل دچار قحطی شدند تا جایی که حیوانات و فرزندان شان هلاک گشتند، پس موسی بن عمران به درگاه خداوند دعا کرد، خداوند فرمود: ای موسی! این ها زنا و ریا را آشکار کردند و کلیساها را معمور و زکات را تضييع نمودند. موسی گفت: خدایا! به رحمت خود بر آنها مهر بورز که تعقل ندارند. پس خداوند به او وحی فرمود: من باران خواهم فرستاد و پس از چهل روز آنان را آزمایش خواهم کرد. پس این معنی را شایع و افشا کردند، باران چهل سال از آنها قطع شد، شما هم امرتان نزدیک شد، پس آن را در مجالستان شایع نمودید... تا این که امام صادق (ع) فرمود: ای پسر نعمان! هیچ بنده ای مؤمن نخواهد بود تا این که در او سه سنت باشد: سنتی از خداوند، و سنتی از رسول او، و سنتی از امام.

اما سنتی که از خدای عزّوجلّ باید داشته باشد، این که باید اسرار را کتمان نماید، خداوند جلّ ذکره می فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾؛ او است دانای غیب، پس احدی را بر غیب خویش آگاه نسازد....

و اما صفتی که از رسول خدا ﷺ باید دارا باشد، این که با مردم به رفتار و اخلاق اسلامی مدارا کند.

و اما سستی که از امام علیه السلام لازم است در او باشد، صبر در سختی ها و ناراحتی ها است تا این که خداوند برای او فرج برساند...^۱

حاصل از این اخبار و روایات دیگر این که تحمل مورد بحث که در فرمایشات امامان علیهم السلام آمده با سه امر تحقق می پذیرد:

۱- شناخت امور و فضیلت امامان علیهم السلام.

۲- پذیرفتن و تسلیم بودن نسبت به آن.

۳- نگهداری آن از غیر اهلش.

و چون بعضی از فرشتگان و پیغمبران به حسب مراتبشان از شناخت بعضی از خصوصیات و فضایل والای ایشان قاصرند، فرمودند: تحمل نمی کند آن را جز فرشته مقرب...، که تحمل نکردن ایشان از جهت قصورشان از شناخت قسمتی از ویژگی هایی است که خداوند به محمد و آل معصومش علیهم السلام اختصاص داده نه از جهت تسلیم نبودن، چون که این کفر ورزیدن به خداوند است - چنان که در روایت آخر فایده اول گذشت - بلکه اسرار و علومی دارند که فرشتگان مقرب و انبیای مرسل نیز تحمل نتوانند کرد. چنان که در بصائر به سند خود از ابی الصامت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام فرمود: قسمتی از حدیث ما است که تحمل نکند آن را نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه بنده مؤمنی. عرضه داشتم: پس چه کسی آن را تحمل کند؟ فرمود: ما آن را تحمل داریم.^۲

فایده هفتم: در بیان این که دعا برای حضرت قائم علیه السلام مصداق تحمل امر امامان علیهم السلام می باشد. به توضیح این که امر حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - به حسب آنچه خداوند از ویژگی ها در زمان غیبت و ظهورش قرار داده، از اسرار عجیب و امور دشواری است که برای هیچ یک از انبیا و مرسلین و اولیا و اوصیا اتفاق نیفتاده، و این امری است وجدانی که نیازی به دلیل و برهان ندارد.

و در روایاتی که از خاندان وحی و اهل ذکر رسیده نیز این معنی بیان شده هم چنان که مولای ما امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق فرمود: ای احمد بن اسحاق! این امری از خداوند و سری از اسرار الهی و غیبی از غیب او است. آنچه برایت گفتم بگیر و کتمان کن و از

شکرگزاران باش که فردای قیامت در علین خواهی بود - این حدیث را در حرف «غ» بخش چهارم کتاب به طور کامل آوردیم -.

لذا امامان علیهم السلام امر او را مخفی می داشتند و از ذکر نام او در مجالس نهی می نمودند، بلکه امر او آن قدر صعب است که - در آخر فایده چهارم در حدیثی از امام باقر علیه السلام گذشت -: آدم علیه السلام آن را نه انکار کرد و نه اقرار نمود و قرائن و شواهد دیگری که سبب قطع و یقین می شود که امر حضرت مهدی علیه السلام از امور صعب و اسرار عجیبی است که آن را تحمل نمی کند مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.

و چون دعا برای آن حضرت علیه السلام حاکی از معرفت به آن حضرت و تسلیم بودن به امر او می باشد، صحیح است که بگوییم: دعا کننده برای آن جناب از مصادیق آن عنوان است.

فایده هشتم: در بیان این که دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام سبب توانایی مؤمن بر تحمل سایر احادیث امامان علیهم السلام و امور صعب مستصعب آنان است به توضیح این که سابقاً گذشت که مداومت بر دعا برای آن حضرت علیه السلام مایه کمال ایمان و پایدار ماندن مؤمن بر عقیده و یقین است. و با احادیث گذشته معلوم شد که تحمل امور و احادیث صعب مستصعب امامان علیهم السلام از آثار این امر می باشد. یعنی: دعای خالصانه برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام سبب خلوص ایمان است، و خلوص ایمان موجب نائل شدن به این مرتبه والا است، نتیجه این که: دعا برای حضرت صاحب الزمان علیه السلام سبب رستگاری به این مرتبه ارزنده می باشد.

۴۹- درخشندگی نور او در قیامت

بیان این مطلب به دو وجه تقریر می شود:

یکم: این که مؤمن روز قیامت نورش درخشان می گردد. قبلاً گذشت که دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام سبب ثبوت ایمان و کمال آن است، و دلیل از آیات قرآن، فرموده خدای تعالی است: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِمَ مِنْ نُورِكُمْ»؛ روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند گویند: مهلت دهید تا از نورتان برگیریم.

و از اخبار، روایات بسیاری بر این امر دلالت دارد. از جمله: در بحار از مولایمان حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام آمده که فرمود: برای مردم به مقدار ایمانشان در قیامت نور تقسیم

می‌گردد، و به منافق هم تقسیم می‌شود پس نور او بر ابهام پای چپش خواهد بود، نورش خاموش می‌شود و [به مؤمنین] می‌گوید: به جای خود باشید تا از نورتان بهره گیرم. گفته شود: بازگردید پشت سر و نوری درخواست کنید. یعنی از همانجا که نور تقسیم شده. پس وقتی برمی‌گردند بین آنان حجابی قرار داده می‌شود.^۱

و نیز از امام صادق از پدرش از جدش علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو و شیعیانت از قبرهایتان بیرون می‌آیید در حالی که صورت‌هایتان همچون ماه شب چهارده می‌درخشد، و سختی‌ها از شما دور شده و محنت‌ها برطرف گردیده، زیر عرش سایه می‌گیرید. مردم می‌ترسند ولی شما ترسی ندارید، و مردم اندوهگین هستند اما شما اندوهی ندارید، و در حالی که مردم پای حساب هستند برایتان مانده‌ای گسترده می‌شود.^۲

دوم: آنچه از حدیثی که در اصول کافی روایت شده استفاده می‌شود، در باب حق المؤمن علی أخیه، به سند خود از عیسی بن ابی منصور است که گفت: من و ابن ابی یعفور و عبد الله بن طلحه در خدمت حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام بودیم، آن حضرت بی مقدمه فرمود: ای پسر ابی یعفور! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش خصلت است که هرکس در او باشد در پیشگاه خداوند و در سمت راست او خواهد بود. ابن ابی یعفور عرضه داشت: فدایت شوم آن‌ها چیست؟ فرمود: مرد مسلمان دوست ندارد برای برادرش آنچه را که برای عزیزترین خاندانش دوست می‌دارد، و اکراه دارد برای برادرش آنچه را که برای عزیزترین خاندانش خوش ندارد، و در دوستی با او صمیمیت داشته باشد.

ابن ابی یعفور گریه کرد و گفت: چگونه با او صمیمیت کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه به آن مرتبه برسد همه آنچه در دل دارد به او می‌گوید، پس اگر خوشحال باشد او هم مسرور می‌گردد، و هرگاه اندوهگین باشد او نیز محزون می‌شود و اگر بتواند ناراحتی‌هایش را برطرف می‌سازد، و گرنه برای او به درگاه خداوند دعا کند.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز از آن شما و سه چیز از آن ما است، و آن شناختن فضیلت ما و گام برداشتن در پی ما و انتظار داشتن عاقبت ما می‌باشد. پس هرکس چنین باشد در پیشگاه خدای -عزوجل- خواهد بود، و کسانی که درجه‌شان پایین‌تر از ایشان است از نور ایشان

پرتوگیرند. اما کسانی که در جانب راست خداوند هستند، اگر کسانی که درجه‌شان پایین‌تر از آن‌ها است ایشان را ببینند، خوشی زندگی بر آن‌ها تلخ و ناگوار می‌شود به جهت فضیلتی که برای آن‌ها می‌بینند. ابن ابی یعفور گفت: با آن‌که در جانب راست خدایند چگونه نمی‌بینند؟ فرمود: ای پسر ابی یعفور! آن‌ها به نور الهی پوشیده شده‌اند. آیا این حدیث را نشنیده‌ای که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: برای خدا مخلوقی است در جانب راست عرش، در پیشگاه خداوند و جانب راست او صورتشان از برف سفیدتر و از خورشید فروزان تابناک‌تر است. کسی سؤال می‌کند: این‌ها کیانند؟ گفته می‌شود: این‌ها کسانی هستند که در جلال خداوند با یکدیگر دوستی کرده‌اند.^۱

می‌گویم: وجه استشهاد این‌که: امام صادق علیه السلام فرمود: پس هرکس چنین باشد - یعنی خصلت‌های سه‌گانه‌ای را که متعلق به امامان علیهم السلام است داشته باشد - در پیشگاه خداوند - عزوجل - خواهد بود، و کسانی که درجه‌شان پایین‌تر از ایشان است از نور اینان پرتوگیرند. و مخفی نیست که دعاکننده در حق مولایش صاحب الزمان علیه السلام که فرج و ظهورش نزدیک شود، مصداق این سه عنوان است، زیرا که دعا در حق آن حضرت علیه السلام نشانه معرفت او و پدران گرامی‌اش می‌باشد، و علامت پیروی از آن‌ها در این امر ارزنده و دلیل انتظار عاقبت امر ایشان و انتظار دولت ایشان است. و از توهّمات غریبی که برای یکی از اعلام^۲ واقع شده این‌که: در بیان فرموده امام علیه السلام که: هرکس چنین باشد....، گفته: یعنی تمام خصلت‌های شش‌گانه در او باشد.

و حال آن‌که توجه دارید که معنایی که ما ذکر کردیم ظاهر است، به خصوص با دقت در فرموده حضرت که: و اما کسانی که در جانب راست خداوند هستند....، و این‌که پیش از آن فرموده: سه چیز از آن ما است. تمام این‌ها توضیح می‌دهد که این ثواب بر خصلت‌های سه‌گانه مترتب می‌باشد، و در جانب راست خداوند بودن ثواب بیشتری است برای کسی که تمام صفات شش‌گانه را دارا باشد.

و احتمال دارد که منظور از: در پیشگاه خداوند و در جانب راست او بودن، نهایت درجه قرب معنوی باشد، هم‌چنان‌که نزدیک‌ترین افراد نزد سلطان در پیشگاه وی و در سمت راست او است. و احتمال هم می‌رود که منظور در جانب راست عرش خداوند باشد، مؤید این احتمال

۱. کافی: ۱۷۲/۲.

۲. او مرحوم علامه مجلسی است که در مرآة العقول چنین مطلبی گفته. (مؤلف)

شاهد آوردن آن حضرت است فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را که: خداوند را مخلوقی است در جانب راست عرش....

۵۰ - شفاعت او درباره هفتاد هزار تن از گنهکاران

و بر این امر دلالت می کند روایتی که در بحار به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام از پدرش از جدش از امیر مؤمنان علی علیه السلام که فرمود: بهشت را هشت در است، از یک در پیغمبران و صدیقین داخل می شوند، و از در دیگر شهدا و صالحین و از پنج در شیعیان و دوستان ما داخل می شوند، پیوسته بر صراط خواهم ایستاد. دعا می کنم و می گویم: پروردگارا! شیعیان و دوستان و یاران مرا و کسانی که در دنیا از من پیروی کردند به سلامت بدار. پس از باطن عرش ندا می رسد: دعایت را مستجاب کردم و درباره شیعیانت شفاعت دادم. پس هر مرد از شیعیانم و کسانی که از من پیروی کرده اند و مرا یاری نموده و با آنها که با من سر جنگ داشته اند به عمل یا قول جنگ کرده است در حق هفتاد هزار تن از همسایگان و نزدیکانش شفاعت می کند. و از در دیگر سایر مسلمانان - کسانی که شهادت لا اله الا الله را می گفته اند و در دلشان ذره ای بغض ما اهل البیت نبوده - داخل می شوند.^۱

می گویم: وجه دلالت این که هر کس ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را داشته باشد و آن حضرت را یاری کند و با جنگ کننده با آن حضرت - با فعل و قول - جنگ نماید، شفاعتش در حق هفتاد هزار نفر قبول می شود، و مخفی نیست که دعا کردن در حق مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و خواستن فرج آن جناب از اقسام نصرت و یاری امیر مؤمنان علیه السلام به زیان است. زیرا که یاری حضرت حجت علیه السلام یاری پدر بزرگوارش می باشد، و چون حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - انتقام گیرنده از دشمنان و ستمگران نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام است، پس هر آنچه در گرفتن این انتقام مؤثر باشد در اقسام نصرت آن حضرت داخل است، که از آن جمله دعا است - با توضیحی که قبلاً آوردیم که دعا سبب زودتر واقع شدن فرج و ظهور آن حضرت است -.

۵۱ - دعای امیر مؤمنان علیه السلام

همان طور که در مکرمت گذشته آوردیم امیر مؤمنان علی علیه السلام روز قیامت در حق او دعا می کند و می گوید: پروردگارا! شیعیان و دوستان و یاران مرا... به سلامت بدار....

۵۲ - بی حساب داخل بهشت شدن

و بر این معنی دلالت دارد روایتی که در تحف العقول آمده، در آخر وصایای امام صادق علیه السلام به عبد الله بن جندب فرمود: پس باقی نمی ماند احدی از کسانی که مؤمنی از دوستان ما را با یک کلمه کمک کرده باشد مگر این که خداوند او را بدون حساب داخل بهشت گرداند.^۱ به توضیح این که: مکرر گفته ایم که دعا از جمله اقسام یاری کردن به زبان است، بنابراین دعا برای تعجیل فرج مولای ما صاحب الزمان علیه السلام در کامل ترین افراد این عنوان داخل می باشد.

۵۳ - در امان بودن از تشنگی قیامت

چون از کسانی خواهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را سیراب می نماید، چنان که در حدیث پرچم هایی که روز قیامت بر آن حضرت وارد می شود، چنین آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سپس پرچمی بر من وارد می شود که (افراد آن) رخسارشان از نور برق می زند، به آن ها می گویم: شما کیستید؟ می گویند: ما اهل کلمه توحید و تقوی از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستیم، و ما یم باز ماندگان اهل حق، کتاب پروردگاران را برگرفتیم و حلال آن را حلال و حرامش را تحریم نمودیم، و ذریه پیغمبرمان صلی الله علیه و آله را دوست داشتیم، و آنان را با همه وسائلی که برای خودمان به کار می بردیم یاری کردیم، و در خدمت آنان با دشمنانشان جنگ نمودیم. پس به آن ها خواهیم گفت: بشارت باد شما را که منم پیامبر شما محمد و به تحقیق که در دنیا همین طور بودید که گفتید. سپس از حوض خودم به آنان آب می دهم. آن گاه سیراب می روند و به یکدیگر اظهار سرور و بشارت می کنند، بعد از آن داخل بهشت می شوند و تا ابد در آن جاودان خواهند ماند. می گویم: وجه دلالت این که سابقاً ذکر کردیم که دعا از اقسام نصرت و یاری است، و نیز این حدیث بر مکرمات دیگری - که خلود در بهشت است - نیز دلالت دارد.

۵۴ - جاودانگی در بهشت

همان طور که در حدیث سابق دانسته شد، و نیز به وجه دیگری گفته می شود: این دعا سبب کمال و پایداری ایمان است، و بدون تردید ایمان سبب جاودانگی در بهشت است، پس این دعا مایه رسیدن به آن می باشد.

۵۵ - خراش صورت ابلیس

شاهد بر این مطلب روایتی است که در اصول کافی به سند خود از اسحاق بن عمار آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق! تا می توانی به دوستانم نیکی کن که هیچ مؤمنی به مؤمن دیگر احسان یا کمک نکند مگر این که صورت ابلیس را خراشیده و به دلش زخم زده است.^۱

می گویم: این حدیث دلالت دارد بر این که کمک به مؤمن و احسان به او دو سبب برای خراش صورت ابلیس و زخم زدن به دل او است. و ما مکرر گفته ایم که دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام کمک و احسان است، و آن حضرت اصل ایمان و رئیس اهل دین است، پس این فایده بر اعانت و احسان به آن حضرت به نحو اکمل حاصل می گردد.

۵۶ - تحفه و هدیه ویژه در قیامت

در اصول کافی به سند خود، به روایت مفضل از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام است که فرمود: همانا مؤمن به برادرش تحفه می دهد. عرض کردم: تحفه چیست؟ فرمود: از قبیل جای نشستن و متکا و غذا و پوشاک و سلام، پس بهشت برای پاداش او گردن می کشد، و خدای - عزوجل - به بهشت وحی فرماید: من خوراک تو را بر اهل دنیا حرام کردم مگر بر پیغمبر و وصی پیغمبر. و چون روز قیامت شود، خداوند به بهشت وحی فرماید که دوستانم را در برابر تحفه هایشان پاداش ده. آن گاه حوران و غلمانی از آن بیرون آیند در حالی که طبق هایی که از مروارید سرپوش دارد با خود دارند. پس چون جهنم و صحنه هولناکش را بنگرند و به بهشت و آنچه در آن است نگاه کنند عقلشان بپرد، و از خوردن امتناع ورزند. سپس منادی از زیر عرش بانگ می زند: همانا خداوند - عزوجل - جهنم را بر کسی که از غذای بهشت خورده باشد تحریم فرموده است. آن گاه دست دراز کنند و بخورند.^۲

می گویم: وجه دلالت این که: منظور از تحفه دادن به برادرش احسان به او است به هر نحوی که انسان می تواند احسان کند، هر چند که با زبان باشد، به قرینه این که امام علیه السلام سلام کردن را نیز مثال زد. بنابراین مطلق احسان و نیکی مراد است.

پس می گویم: تردیدی نیست که دعا برای مؤمن از واضح ترین و بالاترین اقسام احسان است،

و ثوابی که در حدیث فوق بیان شده بر دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهور مولا صاحب الزمان علیه السلام مترتب می باشد، بلکه نحوه آن کامل تر و تمام تر خواهد بود چنان که پوشیده نیست.

۵۷ - خدمتگزاران بهشتی

خداوند تبارک و تعالی از خدمتگزاران بهشت به خدمتش می گمارد، زیرا که دعا نیکی و احسان است، و در اصول کافی به سند خود از زید بن ارقم آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر بنده ای در امت من نسبت به برادرش در راه خدا مهربانی و لطفی انجام دهد، خداوند از خدمتگزاران بهشتی به خدمتش خواهد گمارد.^۱

و منظور از لطف، نیکی و احسان است چه به زبان باشد یا غیر آن. بنابراین دعا به خیر و فرج برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام را به طریق اولی شامل می گردد.

۵۸ - سایه گسترده خداوند

دعا کننده برای فرج مولی صاحب الزمان علیه السلام زیر سایه گسترده خداوند قرار می گیرد و تا مادامی که به دعاگویی آن حضرت مشغول باشد، رحمت بر او نازل می گردد.

دلیل بر این معنی روایتی است که در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برادر مسلمانش را با کلمه ای گرامی بدارد که به وسیله آن کلمه به او لطف کند و غصه اش را برطرف سازد، پیوسته در سایه گسترده خداوند خواهد بود تا وقتی که در آن حال باشد، رحمت بر او فرود می آید.^۲

می گویم: سابقاً بیان کردیم که دعا برای بزرگان و شخصیت ها از انواع تکریم و تعظیم آنان به شمار می رود و همچنین مهربانی و اظهار محبت و برطرف کردن غصه تکریم و گرامی داشتن به شمار می آید. بنابراین اگر مؤمن برای مولایش در زمان غیبت آن حضرت دعا کند، و نتواند به وسیله دیگری غصه آن جناب را کم کند، به ثواب یاد شده خواهد رسید. بیان این مطلب به دو وجه انجام می گیرد:

اول: این که به عقل و نقل دانستی که بین امام و شیعیانش برادری برقرار است. این حدیث دلالت دارد که آن ثواب با دعای مؤمن برای برادرش ثبوت می یابد، زیرا که دعا در برطرف کردن غم ها و دفع شداید و بلاها مؤثر است، و نیز اظهار محبت مؤمن نسبت به برادر دینی خویش

است. و قبلاً دانسته شد که دعا در تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام مؤثر می باشد.
دوم: با توجه به مسأله اولویت قطعی، آن ثواب با دعا کردن برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام به طریق اولی تحقق می یابد.

۵۹ - ثواب خیرخواهی مؤمن

شایسته است ابتدا قسمتی از روایات را که در این باره رسیده ذکر کنیم، سپس حصول خیرخواهی را با دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام بیان نماییم.
در اصول کافی به سند صحیحی از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام آمده که فرمود: بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب، خیرخواه مؤمن باشد.^۱

و به سند موثق از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: عظیم ترین مردم از لحاظ منزلت نزد خداوند در روز قیامت کسی است که برای نصیحت و خیرخواهی آفریدگان در زمین بیشتر تلاش نماید.^۲

و به سند خود از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام آورده که فرمود: بر شما باد که برای رضای خدا به خیرخواهی در خلق او پردازید، که به عملی بهتر از آن او را ملاقات نکنی.^۳

اکنون می گویم: یکی از شارحین گفته: نصیحت (= خیرخواهی) عمل یا سخنی است که به منظور خیر رسانیدن به منصوح (= کسی که خیر او خواسته شده) انجام گیرد. علامه مجلسی نیز در مرآة العقول همین را گفته است. سپس مجلسی فرموده: منظور از نصیحت و خیرخواهی مؤمن برای مؤمن، ارشاد و راهنمایی او به مصالح دین و دنیایش می باشد، و آموختن به او، در صورتی که جاهل باشد و آگاه ساختن او، در صورتی که غافل باشد، و دفاع از او و آبرویش در صورتی که ضعیف باشد، و احترام او در کوچکی و بزرگی اش، و ترک حسد و فریب دادنش، و دفع ضرر از او و جلب منفعت به سوی او، و هرگاه نصیحتش را نپذیرد آن قدر با او مدارا کند تا قبول نصیحت نماید، و اگر مربوط به امر دین باشد، از راه امر به معروف و نهی از منکر وارد شود. وی گفته: و می توان خیرخواهی برای رسول و امامان علیهم السلام را نیز از همین قبیل بدانیم، زیرا که ایشان افضل مؤمنین می باشند.

۲. کافی: ۲/۲۰۸.

۱. کافی: ۲/۲۰۸.

۳. کافی: ۲/۲۰۸.

و در شرح فرموده امام علیه السلام که: در حضور و غیاب... گفته: یعنی در وقت حضور او همان گونه که گفته شد رفتار کند، و در غیابش به وسیله نامه و پیغام و حفظ آبرو، و دفع غیبت، و خلاصه حفظ تمام منافع برای او، و دفع مفسد از او هر طور که باشد.

بدین جهت همه گفتارش را نقل کردم که مؤید مطالبی است که ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و از تمام مطالب گذشته برای عارف سالک روشن گردید که دعای خیر برای مؤمن از مصادیق بارز نصیحت و خیرخواهی است، چه در حضور و چه در غیاب او، که به وسیله دعا ناراحتی ها برطرف می شود و منفعت جلب می گردد، و دعا گرامیداشت و احسان نسبت به کسی است که برای او دعا شده است.

اکنون که این مطالب را دانستی، می گویم: درخواست تعجیل فرج و ظهور برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام اخلاص و خیرخواهی برای بهترین مؤمنین و نیز برای همه آنها است، زیرا که:

اولاً: امام علیه السلام بهترین مؤمنین می باشد، و دعا در حق او، درخواست خیر برای آن حضرت است، که دعا سخنی است که به منظور خیرخواهی گفته شده باشد.

ثانیاً: قبلاً گفتیم که فرج و خوشحالی و نصرت و پیروزی برای عموم مؤمنین و دفع بلاها و بیماری ها و هموم و غموم آنها به برکت ظهور آن حضرت حاصل می گردد. بنابراین درخواست ظهور آن جناب از خدای تعالی نصیحت و خیرخواهی برای تمامی آنها است.

۶۰ - حضور فرشتگان

مجلسی که در آن برای حضرت قائم علیه السلام دعا شود، جایگاهی برای حضور فرشتگان گردد، و همچنین است تمام مجالس دعا، فرشتگان اهل ان مجالس را در دعا یاری می دهند. دلیل بر این معنی چند روایت است، از جمله: در مجلد اول بحار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: اگر به بوستان های بهشت گذرتان افتاد در آنها به گردش و تنعم پردازید. عرض کردند: یا رسول الله! بوستان های بهشت چیست؟ فرمود: حلقه های ذکر، که خداوند را کاروان هایی از فرشتگان است که در پی حلقه های ذکر می گردند. پس هنگامی که به آنها برسند پیرامونشان را می گیرند.^۱

می‌گویم: از این حدیث شریف چند نکته استفاده می‌شود:

اول: این که مجالس ذکر از بوستان‌های بهشتی است، و این یا از باب نامگذاری سبب به نام مسبب است، به جهت این که نشستن در آن مجالس سبب دخول در بهشت می‌باشد، و یا از این جهت که آن مجالس در حقیقت بهشت است، یعنی: منظور از بهشت دار القرب و جایگاه ابرار و نیکان باشد. مؤید این احتمال علت آوردن آن حضرت است، این که: خداوند را کاروان‌هایی از فرشتگان است که در پی حلقه‌های ذکر می‌گردند....

و به عبارت دیگر، بهشت محل الطاف خداوند و منزلگاه کرامت او است. پس اگر بنده‌ای اهل کرامت باشد، هم در دنیا و هم در برزخ و هم در قیامت و بعد از آن در بهشت خواهد بود. و نیز مؤید این معنی است آنچه در روایت آمده: قبر یا یکی از بوستان‌های بهشت است و یا گودالی از گودال‌های جهنم. زیرا که مخفی نیست قبر که در زمین واقع است غیر از آن بهشت موعود می‌باشد که در آسمان واقع است - چنان که در اخبار وارد شده -

و ممکن است منظور از بهشت همان بهشت موعود، و تعبیر از حلقه‌های ذکر به بهشت، از باب استعاره باشد، و وجه شباهت همان باشد که گفته شد یعنی: سرای نزدیکی به حق، و منزلگاه نیکان بودن. والله العالم.

دوم: از اموری که از خبر شریف استفاده می‌شود، استحباب جمع شدن و گرد هم آیی مؤمنین برای ذکر و دعا می‌باشد، و شاهد بر این مطلب چند روایت است از جمله:

در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که فرمود: هیچ سه نفر به بالا از مؤمنین جمع نشوند مگر این که به مثل آن‌ها از فرشتگان حاضر گردند. پس اگر دعای خیر کنند، آمین گویند، و اگر از شری به خدا پناه ببرند، فرشتگان از خداوند می‌خواهند که آن شر را از آنان دور نماید و اگر حاجتی بخواهند، به درگاه الهی شفاعت کنند و قضای آن را تقاضا نمایند....^۱ و نیز از آن حضرت است که فرمود: هیچ‌گاه چهار نفر با هم در یک امر مجتمع نشوند که به درگاه خدا دعا کنند مگر این که با اجابت آن دعا متفرق گردند.^۲

همچنین از امام صادق علیه السلام است که فرمود: هرگاه پدرم را چیزی اندوهگین می‌کرد، زنان و کودکان را جمع می‌نمود، سپس دعا می‌کرد و آن‌ها آمین می‌گفتند.^۳

۲. کافی: ۴۸۷/۲.

۱. کافی: ۱۸۷/۲.

۳. کافی: ۴۸۷/۲.

می‌گویم: روایت اول - از این سه روایت - از جمله دلایل این است که مجلس دعا محل حاضر شدن ملائکه است.

سوم: از اموری که از حدیث شریف استفاده می‌شود این‌که: شرکت کردن و حضور در مجلس ذکر و دعا مستحب است هرچند که به آن اشتغال نوزد. شاهد بر این مطلب روایتی است که در بحار به نقل از عوالی اللئالی آمده که: عده‌ای از مشایخ به طریق صحیحی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: هنگامی که اهل مجالس ذکر و علم به منزل‌هایشان باز می‌گردند، خدای - عزوجل - به فرشتگانش می‌فرماید: ثواب آنچه از کارهای اینان دیدید بنویسید. پس برای هر کدام ثواب عملش را می‌نویسند، و بعضی از افراد را که با آن‌ها حاضر بوده‌اند را می‌کنند، پس خداوند - عزوجل - می‌فرماید: چرا فلانی را ننوشتید مگر با ایشان نبود و در جمعشان حضور نداشت؟ می‌گویند: پروردگارا! او با آن‌ها شرکت نداشت و کلمه‌ای هم سخن نگفت. خداوند جلیل جلّ جلاله می‌فرماید: مگر همنشین آن‌ها نبود؟ عرضه می‌دارند: چرا پروردگارا! پس می‌فرماید: او را با آن‌ها بنویسید، آنان قومی هستند که همنشین آنان به سبب ایشان بدبخت نشود، پس او را با آن‌ها می‌نویسند، و خداوند تعالی می‌فرماید: برای او ثوابی مثل ثواب یکی از آن‌ها بنگارید.^۱

بیان: علامه مجلسی گفته: این‌که حضرت فرمود: «لَا يَشْقَى بِهِ جَلِيسُهُمْ»؛ همنشینان بدبخت نشود. یعنی به برکت آن‌ها همنشین ایشان نومید نمی‌شود که منتهی به بدبختی وی گردد، یا این‌که مصاحبت آنان در همنشین مؤثر است، پس به سبب آن شایسته ثواب و سعادت شده است.

و نیز در بحار به نقل از عیون اخبار الرضا به سند خود از حضرت رضا علیه السلام آورده که فرمود: هر کس در مجلسی که امر ما در آن احیا می‌شود بنشیند، روزی که دل‌ها می‌میرد دل او نخواهد مُرد.^۲ می‌گویم: و نظیر این مصاحبت با زائران قبر مولای شهیدمان حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام و بودن با آن‌ها و نیز ورود به جمع ایشان می‌باشد.

چهارم: از اموری که از حدیث شریف استفاده می‌شود این‌که: نشستن در مجالس ذکر مایه صفای دل می‌باشد، بدین جهت است که فرشتگان با اهل آن مجالس انس می‌گیرند. خداوند ما را موفق بدارد و در دنیا و آخرت از آنان قرار دهد.

۲. بحار الانوار: ۲۰۰/۱.

۱. بحار الانوار: ۲۰۲/۱؛ و عوالی اللئالی: ۶۸/۴.

تذکر: منظور از حلقه‌های ذکر، مجالسی است که اهل ایمان در آن‌ها جمع می‌شوند تا قرآن بخوانند، یا برای مولی صاحب الزمان علیه السلام دعا کنند، یا نام‌های خدای تعالی و صفات او را یاد نمایند، یا از پیغمبر و امامان علیهم السلام یاد آورند - که در خبر آمده: ذکر آن‌ها ذکر الله است - و یا مصائب آنان، یا سایر شؤنی که متعلق به ایشان است، بازگو شود.

و نیز از جمله مجالس ذکر: سایر مجالس دعا، و مجلس مذاکره و مباحثه علم شرعی و درس گرفتن آن می‌باشد، البته به طور خالصانه و دور از هرگونه ریا و شهرت‌طلبی و جدال و مراء. اگر بخواهیم احادیثی را که بر این مطالب دلالت دارد، ذکر کنیم، از مقصود اصلی باز می‌مانیم، لذا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

۶۱ - مباهات خداوند متعال

خداوند متعال به این عمل ارزنده [دعا برای حضرت بقیه الله - عجل الله فرجه الشریف -] به فرشتگانش مباهات می‌کند.

۶۲ - استغفار فرشتگان

و دلیل بر این دو مکرمت روایتی است که در مجلد اول بحار مسنداً از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که به داوود بن سرحان فرمود: ای داوود! سلام مرا به دوستان و پیروانم برسان و این‌که می‌گویم: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که با دیگری جمع بشود پس امر ما را مذاکره نمایند که سومی آنان فرشته‌ای خواهد بود که برای آن دو طلب مغفرت کند، و هیچ‌گاه دو نفری بر یاد ما جمع نشوند مگر این‌که: خدای تعالی به جهت [اجتماع] آنان به فرشتگانش مباهات می‌نماید. پس هرگاه اجتماع کردید به یادآوری و گفت و شنود امر ما بپردازید، که در جمع شدن و مذاکره شما احیای امر ما است و بهترین مردم بعد از ما کسی است که امر ما را مذاکره کند و به یاد ما دعوت نماید.^۱

می‌گویم: وجه دلالت این‌که پرداختن به دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از بارزترین مصادیق ذکر و ارزنده‌ترین افراد آن است، خداوند ما و سایر مؤمنین را به آن توفیق دهد.

۶۳ - بهترین مردم بعد از امامان علیهم السلام

از اموری که از حدیث سابق استفاده می‌شود این‌که: دعا کننده برای این موضوع ارزنده در

عداد بهترین مردم قرار خواهد گرفت، زیرا که از کسانی خواهد بود که امر امامان علیهم السلام را مذاکره می‌کند. چون منظور از مذاکره امر ایشان، یادآوری آنان و ذکر آنچه متعلق به ایشان و دعوتشان می‌باشد، به جهت جاوید ماندن نام و آثار آنها که بدون تردید بقای دین جز به این امر نیست، و از این معنی به دست می‌آید که این عمل از سایر اعمال مستحبی بهتر است، مخصوصاً در زمان غیبت.

و ناگفته نماند که: از بارزترین و بهترین انواع ذکر امامان علیهم السلام، یادآوری صفات و ویژگی‌های مولای غایب علیه السلام و بیان علائم و آثار آن حضرت است که مایه بینش اهل نظر می‌باشد. و بدان که این سه مکرمتی که ذکر گردید، در صورتی برای مؤمن حاصل می‌شود که در مجمع مؤمنین باشد که در اجتماع و گرد هم آیی آنان خصوصیتی است که جز به آن حاصل نمی‌گردد. از جمله آن خصوصیات احیاء امر و اعلاء کلمه امامان بر حق علیهم السلام و نشر حقایق و معارف ایشان و همبستگی مؤمنین در جهت یاری آنان، و دعا برای تعجیل فرج آنان علیهم السلام می‌باشد.

۶۴- اطاعت اولی الامر

این دعا اطاعت اولی الامر است، و آن بهترین چیزی است که بندگان به وسیله آن به درگاه خداوند تقرب جویند. خدای -عزوجل- می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و اولی الامر از خودتان را.

در این جا چند مطلب مورد بررسی قرار می‌گیرد:

اول: منظور از اولی الامر در آیه مبارکه، ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد.

دوم: وجوب اطاعت اولی الامر.

سوم: این که این امر بهترین چیزی است که بندگان به سوی خداوند -عزوجل- بدان تقرب جویند.

چهارم: این که دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از مصادیق اطاعت آنان است. مطلب اول - اولی الامر ائمه اطهار علیهم السلام هستند: اخبار بسیاری از طریق خاصه و عامه بر این معنی دلالت دارد که در کتاب‌های: کافی، غیبت نعمانی، کمال الدین، غایة المرام، تفسیر

البرهان، بحار، مناقب و غیر این‌ها آمده است. ما در این جا به ذکر بعضی از آن‌ها به نقل از تفسیر البرهان و به حذف سند اکتفا می‌کنیم:

از جابر بن عبد الله انصاری است که گفت: هنگامی که خداوند -عزوجل- بر پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله این آیه را نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، عرض کردم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناختیم، ولی الامر که خداوند طاعتشان را به طاعت تو مقرون ساخته کیانند؟ فرمود: آنان خلفای من هستند ای جابر! و امامان مسلمین پس از من می‌باشند. اولشان علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی -که در تورات به باقر معروف است و توای جابر! او را درک خواهی کرد، پس هرگاه او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان-، سپس صادق جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس همام و هم‌کنیه‌ام حجت خدا در زمین و بقیه الله در بندگانش، فرزند حسن بن علی، آن‌که خدای تعالی بر دست‌های او مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد. آن‌که از شیعیان و دوستانش غیبتی خواهد داشت که در زمان غیبتش بر اعتقاد به امامتش ثابت نمی‌ماند مگر کسی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.

جابر گوید: عرضه داشتم: یا رسول الله! آیا برای شیعیانش در زمان غیبت نفعی از او هست؟ فرمود: آری سوگند به آن‌که مرا به پیغمبری مبعوث ساخت، آن‌ها به نور او روشنایی می‌گیرند و به ولایت او در عصر غیبت نفع می‌برند، هم‌چنان‌که مردم از نور خورشید سود می‌برند هرچند که ابری آن را بپوشاند. ای جابر! این از مکنون سر الهی و مخزون علم اوست. آن را جز از اهلش مخفی بدار.^۱

و نیز از ابوبصیر از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام درباره فرموده خدای -عزوجل-: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، آمده است که فرمود: امامان از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام تا روز قیامت.^۲

و از حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام در مورد فرموده خدای تعالی: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، آمده: فرمود: خصوص ما منظور هستیم.^۳

۲. تفسیر برهان: ۳۸۳/۱.

۱. تفسیر برهان: ۳۸۱/۱.

۳. تفسیر برهان: ۳۸۴/۱.

مطلب دوم - وجوب اطاعت اولی الامر: در وجوب اطاعت از اولی الامر همین آیه شریفه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، بس است، و اخبار در این زمینه بسیار است.

مطلب سوم - اطاعت اولی الامر بهترین چیزی است که بندگان بسوی خدا بدان تقرّب جویند: پس از اطاعت خداوند و اطاعت از پیغمبر ﷺ اطاعت از اولی الامر بهترین وسیله ای است که با آن به سوی خداوند تقرّب جسته شود. دلیل بر این معنی روایتی است که در اصول کافی به سند خود از محمد بن فضیل آمده که گفت: از امام علی (ع) درباره بهترین چیزی که به وسیله آن بندگان به خداوند - عزوجل - تقرّب جویند پرسیدم. فرمود: بهترین چیزی که بندگان به وسیله آن به خداوند - عزوجل - تقرّب جویند، اطاعت خداوند و اطاعت فرستاده او و اطاعت اولی الامر است.^۱

مطلب چهارم - دعا در حق مولای ما صاحب الزمان (عج) از مصادیق اطاعت است: تمام روایاتی که از امامان (ع) در امر به دعا برای حضرت صاحب الزمان (عج) رسیده - که قسمتی از آن‌ها در بخش‌های ششم و هفتم خواهد آمد - بر این مطلب دلالت دارد. به اضافه توفیق شریفی که در اوّل همین بخش ذکر کردیم که: بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که آن فرج شما است.

۶۵ - خرسندی خداوند متعال

این دعا از موجبات سرور و رضای الهی است، زیرا که وقتی مؤمن در حق امام خود دعا کند امام خویش را مسرور نموده است، و خرسندی امام (ع) مایه سرور خدا و رسول اوست، چنان‌که در اصول کافی به سند صحیحی از ابو حمزه ثمالی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر باقر (ع) فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس مؤمنی را مسرور سازد، به راستی که مرا مسرور کرده، و هر که مرا مسرور کند، در حقیقت خدای را مسرور نموده است.^۲

۶۶ - مایه خرسندی پیغمبر اکرم ﷺ

دلیل بر این معنی - اضافه بر آنچه گذشت - فرموده امام صادق (ع) به مفضل بن عمر می‌باشد که فرمود: چنین نداند کسی از شما اگر بر مؤمنی سروری داخل کرد که تنها او را مسرور نموده، بلکه به خدا قسم بر ما سرور وارد کرده، بلکه به خدا قسم بر رسول خدا ﷺ وارد کرده است.^۳ و نیز دلالت می‌کند بر این معنی فرمایش آن حضرت به ابوبصیر که در اصول کافی روایت

۲. کافی: ۱/۱۸۸.

۱. کافی: ۱/۱۸۲.

۳. کافی: ۱/۱۸۸.

گردیده: والله هر آینه رسول خدا صلی الله علیه و آله از روا شدن حاجت مؤمن از خود مؤمن خوشحال تر می شود.^۱

می گویم: وجه دلالت این که: حاجت چیزی است که انسان برای جلب منفعت یا دفع مضرتی از شخص دیگری طلب نماید. و در اول این بخش گفتیم که مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - از عموم اهل ایمان حاجتی خواسته که در هر زمان بر انجام آن توانایی دارند. آن حضرت چنین فرموده: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج... سپس نهایت لطف و مهربانی خودش را نسبت به آنان بیان کرده که: همان فرج شما است، تا دلالت کند بر این که درخواست این حاجت برای خود مردم است و عوایدش به خودشان باز می گردد.

خلاصه این که: تمام آنچه بر قضای حاجت مؤمن مترتب است - از ثواب های گوناگون و آثار ارزنده - بر بسیار دعا کردن برای تعجیل فرج مولای ما صاحب الزمان علیه السلام به طریق اولی مترتب می باشد.

۶۷ - محبوب ترین اعمال

این دعا بهترین اعمال به سوی خدای تعالی است، زیرا که موجب خوشحالی امام و پیشوای مؤمنین و افضل آنان می باشد. و در اصول کافی روایت شده که حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: خداوند به هیچ چیزی عبادت نشد که نزد او خوشایندتر باشد از خوشحالی رساندن به مؤمن.^۲ و نیز در همان کتاب است که از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده از پدرش از علی بن الحسین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا محبوب ترین کارها نزد خداوند - عزوجل - خوشی رساندن به مؤمنین می باشد.^۳

۶۸ - حکومت در بهشت

در کافی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: از جمله چیزهایی که خداوند - عزوجل - به بنده اش موسی علیه السلام مناجات کرد این بود که فرمود: همانا بندگان برای من هستند که بهشت خود را بر آن ها مباح نمایم و در آن ایشان را حکومت دهم. موسی گفت: پروردگارا! این ها کیانند که بهشت را بر آن ها مباح نمایی و در آن حکومتشان دهی؟ فرمود: هر کس به مؤمنی خوشحالی برساند...^۴

۱. کافی: ۱/ ۱۸۸.

۲. کافی: ۱/ ۱۹۵.

۳. کافی: ۱/ ۱۸۸.

۴. کافی: ۱/ ۱۸۹.

و نیز به سند صحیحی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام است که فرمود: خدای -عزوجل- به داوود وحی فرمود: همانا بنده‌ای از بندگانم حسنه‌ای انجام دهد که بهشت خود را بر وی مباح سازم. داوود علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا! آن حسنه کدام است؟ فرمود: بر بنده مؤمنم سرور و خوشحالی وارد نماید، هرچند به وسیله یک دانه خرما. داوود عرضه داشت: پروردگارا! شایسته است آن که تو را شناسد امیدش را از تو بُرد.^۱

۶۹- به آسانی به حساب او رسیدگی می‌شود

۷۰- مونس مهربان در عالم برزخ و قیامت

و بر این دو مکرمات دلالت می‌کند روایتی که در اصول کافی به سند صحیحی از سدید صیرفی آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام ضمن حدیثی طولانی فرمود: هنگامی که خداوند مؤمن را از قبرش برانگیزد، صورتی با او خارج شود که پیشاپیش وی راه رود، که هرگاه مؤمن یکی از احوال قیامت را بنگرد آن مثال به او گوید: هراسان و غمگین مباش، مژده باد تو را به خوشی و کرامت خدای -عزوجل- تا اینکه در پیشگاه خدای -عزوجل- بایستد پس به آسانی او را محاسبه نماید و به سوی بهشتش فرمان دهد، در حالی که آن صورت پیش روی اوست. مؤمن به آن گوید: خدایت رحمت کند چه خوب کسی بودی که از قبر همراهم درآمدی و همواره مرا به شادمانی و کرامت الهی مژده دادی تا آن را دیدم. پس از آن گوید: تو کیستی؟ می‌گوید: من همان شادمانی و سروری هستم که در دنیا بر برادر مؤمنم وارد کردی. خدای -عزوجل- مرا از آن سرور آفرید تا تو را مژده دهم.^۲

می‌گویم: توضیح استدلال این که مکرر بیان کرده‌ایم که بدون تردید مولای ما صاحب الزمان و پدران بزرگوارش علیهم السلام بر اثر دعای مؤمن برای تعجیل ظهور و فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام خوشحال و مسرور می‌شوند. بنابراین به نحو تامی تمام آثاری که بر خرسند کردن مؤمنین مترتب است بر این دعای شریف مترتب می‌گردد. و همین طور است سایر اموری که موجب سرور و شادمانی آن حضرت می‌شود. در مکرمات سی و پنجم روایت دیگری که به گونه کامل تری بر این معنی دلالت دارد آوردیم.

۷۱- بهترین اعمال

چون این عمل موجب سرور بهترین اهل ایمان است، و شادمان نمودن مؤمن - بعد از نماز - بهترین اعمال می باشد. دلیل بر این معنی روایتی است که در جلد دهم بحار، به نقل از کتاب مناقب از حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت شده که فرمود: به یقین جَدَم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بهترین اعمال بعد از نماز، ادخال سرور بر دل مؤمن است به چیزی که گناه در آن نباشد، که من غلامی را دیدم با سگی هم غذایی می کند. درباره این کار از او پرسیدم، گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! من غمناک هستم و با خوشحال کردن این سگ خوشحالی می کنم، زیرا که صاحبم یهودی است می خواهم از او جدا شوم. پس حسین علیه السلام نزد صاحب او رفت و دوستانه دینار قیمت غلام را نزد او برد، یهودی عرضه داشت: غلام فدای قدم! و این باغ برای او باشد و پول را به شما بازگرداندم. امام علیه السلام فرمود: من هم پول را به تو بخشیدم. عرض کرد: پول را قبول کردم و آن را به غلام بخشیدم. حسین علیه السلام فرمود: غلام را آزاد کردم و تمام این ها را به او بخشیدم. آن گاه همسرش گفت: من مسلمان شدم و مهریه ام را به شوهرم بخشیدم، یهودی گفت: من نیز مسلمان شدم و این خانه را به همسرم بخشیدم.^۱

۷۲- مایه زوال غم

از حدیث شریف فوق مکرم دیگری نیز استفاده می شود و آن این که خوشحال کردن مؤمن مایه زایل شدن غم و اندوه او نیز می گردد، و از جهت دیگری شادمانی و نشاط هم حاصل می شود. شاهد بر این، تقریر و امضای امام علیه السلام و کوشش کامل به خاطر آن است. - که در حدیث فوق آمده است - به اضافه مقتضای عدل الهی و یادداشت کار نیک نسبت به برادر دینی همین است.

۷۳- دعا در عصر غیبت بهتر از زمان ظهور امام علیه السلام است

دلیل بر این معنی روایتی است که در اصول کافی و غیر آن از عمار سبابی آمده که گفت: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرضه داشتم: کدام یک بهتر است، عبادت پنهانی با امام پنهان شده شما در دولت باطل، یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمار! به خدا! که صدقه در سر از صدقه آشکارا بهتر است. همین طور به خدا قسم! عبادت شما در پنهانی با امام پنهانشان در زمان دولت باطل و با ترس از دشمنان و یا صلح با او،

بهتر است از کسی که خدای -عزوجل- را در زمان ظهور حق با امام برحق ظاهر در دولت حق عبادت نماید. و عبادت توأم با ترس از دولت باطل همچون عبادت و امنیت در دولت حق نیست.

و بدانید که هرکس از شما در این زمان نماز واجب خود را در وقتش به جماعت و به طور کامل بجای آورد و از دشمنش کتمان نماید، خداوند ثواب پنجاه نماز واجب به جماعت گزارده شده را برای او بنویسد. و هرکس از شما که در این زمان نماز واجبش را فردای و در وقت خود به طور کامل و درست ادا نماید، خداوند -عزوجل- ثواب بیست و پنج نماز واجب فردای برای وی بنویسد. و هرکدام از شما که یک نافله را در وقتش به طور کامل بجای آورد، خداوند برایش ثواب ده نماز نافله بنویسد. و هرکس از شما کار نیکی انجام دهد، خدای -عزوجل- چند برابر خواهد ساخت، به شرط این که حسن عمل داشته باشد و نسبت به دین و امام و جان خود تقیه را به کار بندد و زیانش را حفظ کند، همانا خدای -عزوجل- کریم است.

عرضه داشتم: فدایت شوم، به خدای قسم! مرا بر عمل تشویق فرمودی و برانگیختی، ولی دوست دارم بدانم چگونه است که ما اعمالمان از اعمال اصحاب امامی که ظاهر باشد در دولت حق بهتر است و حال آن که همه یک دین داریم؟ فرمود: شما در گرویدن به دین خدای -عزوجل- و به نماز و روزه و حج، و به هر کار نیکی و دانشی، و به عبادت خدای -عزوجل- پنهانی از ترس دشمنان از آنان پیشی گرفته اید، با امام پنهان شده خود و مطیع او هستید، و مانند او صبر می کنید، و به انتظار دولت حق به سر می برید، در حالی که بر امامتان و بر جانتان از زمامداران ستمگر می ترسید، حق امامتان و حقوق خودتان را در دست ستمگران می بینید که از دست شما گرفته، و به کشت دنیا و کسب معاش و ادارتان نموده اند، با وجود صبر شما نسبت به دین و عبادتتان و اطاعت امامتان و ترس از دشمنان، پس برای این جهات است که خداوند -عزوجل- ثواب اعمالتان را چند برابر قرار داده است که گوارایتان باد.

عرض کردم: قربانت گردم، بنابراین آرزو نکنیم [به نظر شما] این که از اصحاب قائم باشیم و حق آشکار گردد، با این حال که ما امروز در زمان امامت و با اطاعت شما ثواب اعمالمان بهتر از اصحاب حق و عدل می باشد؟ فرمود: سبحان الله! آیا دوست نمی دارید که خداوند تبارک و تعالی حق و عدل را در بلاد ظاهر کند، و خداوند وحدت کلمه پدید آورد، خداوند بین دل های مختلف و پراکنده الفت دهد، و خدای -عزوجل- در زمینش معصیت نشود، و حدودش در خلقتش

اجرا گردد، و خداوند حق را به اهلش بازگرداند؟ پس حق آشکار شود تا هیچ قسمتی از حق از ترس احدی از خلق مخفی نماند، به خدا قسم! ای عمار! هیچ کس از شما در این حال که شما دارید نمیرد مگر این که نزد خداوند از بسیاری از شهدای بدر و احد بهتر باشد پس شما را مزده باد.^۱

می‌گویم: بدین جهت تمام این حدیث را آوردیم که بر فواید بسیار و امور مهمی مشتمل است. و وجه دلالت فرموده امام علیه السلام است که: همین‌طور به خدا قسم! عبادت شما در پنهانی.... زیرا که دعا از بهترین و مهم‌ترین عبادت‌ها است.^۲

به خصوص دعا در حق صاحب الزمان -عجل الله فرجه الشریف- چنان‌که برای دقت کنندگان در قسمت‌های مختلف این کتاب معلوم می‌گردد.

۷۴- دعای فرشتگان در حق او

و دلیل بر این معنی روایاتی است، از جمله:

در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: نزدیک‌ترین دعایی که زود به اجابت برسد دعای برادر دینی برای برادر خویش در غیاب او است، این‌که با دعا برای برادرش آغاز کند، پس فرشته‌ای که موکل بر او است بگوید: آمین و برای تو دو چندان آن باشد.^۳

و در همان کتاب از علی بن ابراهیم از پدرش آورده که گفت: عبدالله بن جندب را در موقف عرفات دیدم، پس وقوفی بهتر از آن وقوف ندیده‌ام، پیوسته دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرده، و اشک‌هایش بر گونه‌هایش روان بود، تا به زمین می‌رسید، پس از آن‌که مردم [از عرفات] بازگشتند، به او گفتم: ای ابو محمد! وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم؟ گفت: به خدا سوگند! جز برای برادرانم دعا نکردم، بدین جهت که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام خبرم داد که

۱. کافی: ۱/۳۳۳.

۲. کلینی در اصول کافی: ۲/۴۶۶، باب فضیلت دعا و تأکید بر آن، به سند صحیحی از زراره از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: خدای -عزوجل- می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ذَٰلِخِرِينَ﴾؛ همانا آنان که از پرستش من سرافرازند، زود است که با سرافکنگی داخل جهنم شوند. فرمود: [منظور از پرستش] دعاست و بهترین عبادت دعا است. عرض کردم: کلمه آواه در فرموده خداوند: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ عَلِيمٌ﴾، معنایش چیست؟ فرمود:

۳. کافی: ۲/۵۰۷.

آواه یعنی بسیار دعا کننده. (مؤلف)

هرکس برای برادر [دینی] اش در غیاب او دعا کند از سوی عرش ندا می شود که: و برای تو صد هزار برابر آن باشد، پس من خوش نداشتم که صد هزار دعای مستجاب را برای یک دعایی که ندانم مستجاب می شود یا نه رها سازم.^۱

و نیز از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام به سند صحیحی آورده که فرمود: همانا فرشتگان اگر بشنوند که مؤمن برای برادر مؤمنش در غیاب او دعا می کند یا به خوبی یادش می نماید، گویند: خوب برادری هستی برای برادرت، برایش به نیکی دعا می کنی در حالی که از تو غایب است، و از او به خوبی یاد می آوری، خدای -عزوجل- دو برابر آنچه برایش خواستی به تو عنایت فرماید، و دوچندان که او را به نیکی یاد کردی بر تو ثنا گوید....^۲

و در وسائل از محمد بن الحسن طوسی رحمته الله آورده که در امالی به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چهار طایفه اند که دعایی از آنان رد نمی شود: امام عادل درباره رعیتش و برادر دینی برای برادر خود در غیاب وی، خداوند فرشته ای را موکل گرداند که به او بگوید: و برای تو است مثل آنچه برای برادرت دعا کردی، و دعای پدر برای فرزندش، و دعای مظلوم. خداوند -عزوجل- می فرماید: به عزت و جلالم قسم حتماً برای تو انتقام می گیرم هرچند که پس از مدتی باشد.^۳

می گویم: این اثر دعا در غیاب برادر ایمانی است. پس اثر دعا در غیاب مولایمان صاحب الزمان علیه السلام که معرفتش از ارکان ایمان است، چگونه می باشد؟ از خداوند توفیق انجام آن را در هر آن خواهانیم.

۷۵ - دعای حضرت سجاد علیه السلام برای دعاکنندگان

این دعا بر فواید متعدّد و آثار چندی مشتمل است:

اول: دعا و طلب صلوات بر آنان از سوی خدای -عزوجل- در هر صبح و شام.

دوم: سلام بر آنان از سوی خدای تعالی.

سوم: جمع شدن امر آنان بر تقوی.

چهارم: اصلاح و سامان دادن به امور و شؤون آنان.

۲. کافی: ۵۰۸/۲.

۱. کافی: ۵۰۸/۲.

۳. وسائل الشیعه: ۱۱۴۷/۴.

پنجم: پذیرفتن توبه آنان و آمرزش گناهان ایشان.

ششم: اسکان دادن آنان در بهشت، در مجاورت امامان برحق علیهم السلام.

دلیل بر این امور گفتار امام سجّاد علیه السلام در دعای روز عرفه است که پس از دعا کردن درباره مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - چنین دعا کرده است:

«اللَّهُمَّ وَصِّلْ عَلَى أَوْلِيَائِهِمْ، الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمْ، الْمُتَّبِعِينَ مَنَهِجَهُمْ، الْمُقْتَفِينَ آثَارَهُمْ، الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُزْوَتِهِمْ، الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ، الْمُؤْتَمِنِينَ بِإِمَامَتِهِمْ، الْمُسْلِمِينَ لِأَمْرِهِمْ، الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمْ، الْمُنتَظِرِينَ أَيَّامَهُمْ، الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَغْنِيَهُمْ، الصَّلَوَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الزَّائِكِيَّاتِ الثَّامِنِيَّاتِ الْغَادِيَّاتِ الرَّاحِيَّاتِ، وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَأَجْمَعٍ عَلَى التَّقْوَى أَمْرَهُمْ، وَأَصْلِحْ لَهُمْ شَأْنَهُمْ وَثَبِّتْ عَلَيْهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الثَّوَابُ الرَّحِيمُ، وَخَيْرُ الْغَافِرِينَ، وَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السَّلَامِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ بارالها! درود و صلوات فرست بر دوستان آنان که مقامشان را اعتراف دارند، و از روش ایشان تبعیت نمایند، و از آثارشان پیروی کنند، و به آنان دست یازند، و به ولایتشان تمسک جویند، و به امامشان اقتدا کنند، و تسلیم امرشان باشند، و در اطاعتشان کوشش نمایند، و منتظر روزگار حکومتشان باشند، و دیده‌ها به سوی ایشان بدوزند، صلوات‌های مبارک پاکیزه نموکننده در هر صبح و شام، بر آنان و ارواح ایشان سلام فرست، و امرشان را بر تقوی جمع گردان، و وضعشان را به سامان برسان، و توبه ایشان را بپذیر که توبی توبه‌پذیر و مهربان، و بهترین آمرزندگان، و ما را در دارالسلام (سرای سلامت بهشت) با آنان قرار ده، به رحمت خودت ای مهربان‌ترین مهربانان.

می‌گوییم: وجه دلالت این دعا بر مقصود ما این‌که: بدون شبهه دعای آن حضرت علیه السلام مستجاب است، و به شش دعا که به آن‌ها اشاره کردیم، برای مؤمنانی که ده صفت داشته باشند دعا کرده است و هرگاه مؤمن با شرایطی که در آخر این بخش خواهد آمد، برای تعجیل فرج مولایش دعا کند از مصادیق یاد شدگان در این دعا می‌شود، و این دعا درباره‌اش به اجابت می‌رسد.

در این جا لازم است برای توضیح مقصود، سه مطلب بیان شود:

اول: شرح دعا‌های یاد شده، که می‌گوییم: شاید منظور از صلوات، رحمت باشد، چنان‌که یکی از تفسیرهای روایت شده در این کلمه است.

و ممکن است که مراد ثناگویی خداوند بر بنده در ملاّی اعلی باشد، چنان‌که در مورد کسانی مباحثات کردن خداوند به فرشتگان رسیده است. و منظور از صلوات‌های مبارک، بسیاری منافع و آثار دنیوی، و پاکیزه: خالی بودن از شائبه خشم و عقوبت الهی. و نموکننده: افزون شدن و چند برابر گشتن آثار و نتایج اخروی آن‌ها است. و منظور از جمع شدن امر آنان بر تقوی، این است

که: تمام کارهایشان موافق با تقوی و خالی از آمیختگی با هوی و هوس باشد، که عملی برخلاف دستورات خداوند تعالی از آنان سر نزنند. و احتمال می‌رود که منظور هماهنگی آنان و جمع شدنشان بر کلمه تقوی باشد، ولی احتمال اول اظهر است. و سامان دادن وضع آنان: یعنی اصلاح امور دنیوی ایشان.

دوم: شرح صفات ده‌گانه یاد شده، به طوری که از کلمات عترت پاک پیامبر ﷺ استفاده می‌شود، پس می‌گوییم:

صفت اول: اعتقاد به شؤنی است که خداوند آن‌ها را به امامان معصوم ﷺ اختصاص داده است. این اعتقاد به طور اجمال باشد یا تفصیل، و به این صفت اشاره فرمود با عبارت: «الْمُتَّعِفِينَ بِمَقَامِهِمْ»؛ که مقامشان را اعتراف دارند.

صفت دوم: پیروی کردن از آنان در مقابلشان و دینداری نمودن به آنچه ایشان دینداری کرده‌اند، و همین است مراد از: «الْمُتَّبِعِينَ مَنَاجِزِهِمْ»؛ از روش ایشان تبعیت نمایند.

صفت سوم: اقتدا کردن به آنان در آداب و افعالی که از ایشان صادر شده، در هر جنبه از جوانب زندگی که امام ﷺ به همین اشاره فرموده: «الْمُقْتَفِينَ آثارَهُمْ»؛ از آثارشان پیروی کنند.

صفت چهارم: این که دست‌آویز خود را همان چیزی قرار دهند که آنان برای او پسندیده‌اند، و این امر با عمل کردن مطابق امر و نهی که از آنان ﷺ رسیده حاصل می‌گردد، و از همین معنی است که تعبیر آمد: «الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُزْوَتِهِمْ»؛ و به آنان دست یازند.

صفت پنجم: در مهمات و رویدادها توسل و تمسک به ریسمان ولایت ایشان. و امام سجاد ﷺ به آن چنین اشاره کرده: «الْمُتَّمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ»؛ و به ولایتشان تمسک جویند.

صفت ششم: این که فقط آنان ﷺ را امام بدانند، و مانند زیدیه و پیروانشان دیگری را امام ندانند. صفت هفتم: تسلیم بودن نسبت به امر ایشان. در اصول کافی به سند صحیحی از عبد الله کاهلی آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله صادق ﷺ فرمود: اگر مردمی خدای یکتای بی شریک را عبادت کرده، و نماز را بیای داشته و زکات را عطا کرده و حج خانه خدا را بجای آورده، و ماه رمضان را روزه گرفته باشند، سپس به کاری که خداوند یا رسول خدا ﷺ انجام داده‌اند بگویند: چرا برخلاف این نکرد؟ یا این را در دل احساس کنند، به همین امر مشرک باشند، سپس این آیه را تلاوت کرد: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا

قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۱؛ پس نه، به پروردگارت سوگند! ایمان نیاورند تا این که تو را در اختلافاتی که بین آنان پیش آید حاکم سازند، سپس در دل‌های خویش از آنچه حکم فرموده‌ای چیزی از ناراحتی نداشته باشند و به طور کامل تسلیم شوند. سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به تسلیم.^۲

و نیز به سند صحیحی از آن حضرت است که فرمود: مردم سه تکلیف دارند: شناختن امامان، و تسلیم بودن نسبت به آنچه از آنان رسیده و ارجاع نمودن اختلافات به آنان.^۳

صفت هشتم: به کار بردن کوشش تمام در اطاعت ایشان. و به همین اشاره فرموده: «الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمْ»؛ و در اطاعتشان کوشش نمایند.

صفت نهم: انتظار ظهور دولت ایشان. چنان که فرمود: «الْمُنْتَظِرِينَ آيَاتَهُمْ» و منتظر روزگار حکومتشان باشند، و روایاتی که در این باره آمده در بخش هشتم کتاب ذکر خواهیم کرد.

صفت دهم: این که امام خودش را در پیش چشمش بداند، و خودش را در حضور امام ببیند که در تمام احوال و اشغال امام علیه السلام او را می‌بیند و صدایش را می‌شنود به طوری که از نظر او پنهان نمی‌باشد، و اگر پرده از روی دیده‌اش برداشته می‌شد امام علیه السلام را مشاهده می‌نمود، و در این هنگام در رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت مقدس امام که جدّیت را خواهد داشت. و این است معنی فرموده امام سجّاد علیه السلام: «الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنُهُمْ»؛ دیده‌ها به سوی ایشان بدوزند. و بر آنچه گفتیم روایات بسیاری دلالت دارد، از جمله:

در خرایج از ابوبصیر است که گفت: با حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام داخل مسجد شدم در حالی که مردم آمد و شد می‌کردند. پس آن حضرت به من فرمود: از مردم پرس آیا مرا می‌بینند؟ هر کس را دیدم پرسیدم: آیا ابوجعفر علیه السلام را ندیدی؟ می‌گفت: خیر. و حال آن که آن حضرت همانجا ایستاده بود، تا این که ابوهارون مکفوف (نابینا) آمد، فرمود: از این پرس. پس به او گفتم: آیا ابوجعفر را ندیدی؟ گفت: مگر نه همین است که ایستاده؟ گفتم: از کجا دانستی؟ گفت: چگونه ندانم و حال آن که او نوری درخشان است. گوید: و شنیدم که آن حضرت به مردی از اهل آفریقا می‌فرمود: حال راشد چگونه است؟ گفت: او را زنده و نیکو عقیده ترک گفتم که سلامت می‌رسانید. حضرت فرمود: خدایش رحمت کند. عرضه داشت: او مُرد؟ فرمود: آری. عرض کرد: چه موقع؟ فرمود: دو روز پس از بیرون آمدن تو. گفت: به خدا سوگند بیماری نداشت و

۱. سوره نساء، آیه ۶۵

۲. کافی: ۳۹۰/۱

۳. کافی: ۳۹۰/۱

علّتی در او نبود، و کسی از مرض یا علّتی می‌میرد. من پرسیدم: آن مرد که بود؟ فرمود: مردی از پیروان ما بود که ما را دوست داشت. سپس فرمود: اگر چنین بدانید که برای ما با شما دیدگانی بینا و گوش‌هایی شنوا نیست بد نظر داشته‌اید، به خدا سوگند! که چیزی از کارهای شما بر ما پوشیده نیست. و خودتان را به کارهای خوب عادت دهید و از اهل خیر باشید تا به آن شناخته شوید، که من این را به فرزندان و شیعیانم سفارش می‌کنم.^۱

می‌گویم: قسمتی از دلایل این مطلب را در مکرمت چهل و ششم آوردیم.

سوم: در بیان مترتب بودن این فواید بر دعا برای تعجیل فرج آن حضرت علیه السلام که می‌گویم: بدون شک دعاکننده برای مولایمان صاحب الزمان و تعجیل فرج آن بزرگوار، مصداق عناوین مذکوره خواهد بود، در صورتی که ملازم تقوی هم باشد و نفس خود را از هوی پرستی حفظ نماید، و آن را از موجبات بدبختی و فریبندگی‌های دنیوی دور سازد، که خواهد آمد این‌که تمام فوایدی که در این کتاب آورده شده، شرط کمال آن‌ها تقوی و تهذیب نفس است. پس هرگاه دعاکننده چنین بود به آنچه بیان گشت نایل می‌آید. زیرا که دعا: دوستی کردن با امامان برحق است، و اعتراف به مقام ایشان، و پیروی از شیوه آنان، و تبعیت از آثارشان، و دست یازیدن به آنان، و تمسک جستن به ولایتشان، و اقتدا کردن به امامتشان، و تسلیم بودن به امرشان، و کوشش در اطاعتشان می‌باشد، و نیز نشانه انتظار روزگار حکومت آن بزرگان است. که تمام این امور با اندک تأملی برای دوستان این خاندان معلوم می‌گردد.

۷۶ - تمسک به ثقلین

دعا برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - تمسک به ثقلین است دو گوهر گرانبهائی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در امت خویش ترک گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله تمسک به ثقلین را امر فرموده، و این را خاصه و عامه از آن حضرت روایت کرده‌اند، و این روایات در کتاب غایة المرام ذکر شده است.^۲ و از جمله آمده: از امیر المؤمنین علی علیه السلام درباره معنی فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: «إِنِّي خُلِفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي»؛ من در میان شما ثقلین - دو شیء نفیس - را ترک می‌گویم، کتاب خدا و عترت را. سؤال شد که: عترت پیامبر کیانند؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه‌گانه از فرزندان حسین، نهمین آن‌ها مهدی و قائم ایشان است. از کتاب

۲. غایة المرام: ۲۱۸.

۱. الخراج: ۹۲.

خداوند جدا نشوند و آن نیز از ایشان جدا نشود تا این که بر کنار حوض (کوثر) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگردند.

می گویم: وجه استشهاد به این حدیث این که: تمسک به عترت با متابعت از ایشان حاصل می گردد، و چون دعا کردن برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان متابعت با زبان از ایشان است و از اعتقاد به آنان و ثابت بودن بر آن سرچشمه می گیرد، دعا کننده از مصادیق این عنوان خواهد بود.

۷۷- چنگ زدن به ریسمان الهی

این دعای شریف، چنگ زدن به ریسمان الهی است که در کتاب خود فرموده: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۱؛ و همگی به ریسمان خداوند دست یازید. در کتاب غایة المرام از تفسیر ثعلبی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ماییم ریسمان خداوند که خدای تعالی فرموده: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ همگی به ریسمان خداوند دست یازید و پراکنده نشوید.^۲

۷۸- کمال ایمان

نظر به این که دعا برای تعجیل فرج حضرت ولی عصر -عجل الله فرجه الشریف- اظهر محبت زبانی نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام است، مایه کمال ایمان می باشد. در روایات متعددی آمده این که؛ هر کس آن حضرت را به زبان دوست بدارد، یک سوم ایمان در او کامل می گردد. این احادیث در تفسیر البرهان^۳ مذکور می باشند.

اضافه بر این، روایتی که در مجلد نهم بحار از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام از پدرانش آورده دلالیت می کند، آن حضرت از جد بزرگوارش علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: هر آن کس دوست دارد خدای -عزوجل- را در حالی ملاقات کند که به او روی نموده و از او اعراض نکرده باشد، باید که ولایت علی را دارا شود، و هر کس مایل است خداوند را ملاقات نماید در حالی که از او راضی باشد، فرزندان حسن را دوست بدارد، و هر کس می خواهد خداوند او را در حالی ملاقات کند که بر او ترسی نباشد، دوستدار فرزندان حسین

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. غایة المرام: ۲۴۲.

۳. البرهان: ۵۲۱/۴ - ۵۲۲.

گردد، و هر آن‌که مایل است در حالی خداوند را ملاقات نماید که گناهانش آمرزیده شده باشد، دوستدار علی بن الحسین سجاد گردد، و هر کس دوست می‌دارد که خدای تعالی را با روشنی چشم ملاقات کند، دوستدار محمد بن علی باقر باشد، و هر کس دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات کند که پرونده او را به دست راستش دهند، دوستدار جعفر بن محمد صادق باشد، و هر کس دوست دارد خدای تعالی را پاک و پاکیزه ملاقات کند، موسی کاظم را دوستدار [و پیرو] باشد، و هر که مایل است خندان و مژده دهنده خدای را ملاقات کند، باید که علی بن موسی الرضا را دوست بدارد، و هر کس دوست دارد خدای تعالی را در حالی ملاقات کند که در جانش بالا رفته و سیئاتش به حسنات تبدیل گشته باشد، محمد جواد را دوست همی‌دارد، و هر کس دوست می‌دارد که خداوند را ملاقات کند و از او به آسانی حساب کشد، علی هادی را دوستدار باشد، و هر کس دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات نماید که از رستگاران باشد، دوستدار حسن عسکری شود، و هر کس دوست می‌دارد خدای را در حالی ملاقات کند که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، ولای حجت صاحب الزمان منتظر را پیشه کند. اینان چراغ‌های تاریکی، و امامان هدایت، و نشانه‌های تقوی می‌باشند. هر آن‌که آنان را دوست بدارد و ولایتشان را دارا شود، برای او از خدای تعالی ضمانت بهشت کنم.^۱

می‌گویم: جهت دلالت آن است که مراد از تولی هر یک از امامان علیهم‌السلام - که در این حدیث آمده - اظهار محبت با اعمال بدنی و کارهای پسندیده است، زیرا که ولایت قلبی نسبت به تمامی آن‌ها واجب است و اظهار محبت نسبت به هر یک از ایشان اثر ویژه‌ای دارد که در این حدیث بیان گردیده، و بدون تردید دعا در حق مولایمان صاحب الزمان علیه‌السلام و خواستن فرج و ظهور آن جناب از درگاه خداوند اظهار محبتی است که در دل‌ها نهفته. پس این اثر بر آن مترتب می‌گردد، و جهت این‌که این تأثیر در دوستی کردن نسبت به مولایمان حضرت حجت علیه‌السلام قرار دارد، آن است که ایمان جز با معرفت تمام امامان برحق علیهم‌السلام کمال نمی‌یابد، و چون جزء آخر علت تامه است، پس ایمان جز با ولایت و دوستی کردن با خاتم الانبیا، و برطرف کننده غم از این امت - که خدای تعالی فرجش را نزدیک فرماید - تمام نخواهد شد.

۷۹ - ثواب عبادت کنندگان

دلیل بر این‌که دعا کننده برای تعجیل فرج حضرت قائم علیه‌السلام همچون ثواب عبادت تمام بندگان

را درک می‌کند، روایتی است که در تفسیر البرهان و غیر آن مسنداً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که: به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: همانا مثل تو همچون «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است، که هر کس آن را یک بار بخواند مانند آن است که یک سوم قرآن را خوانده باشد، و هر که آن را دوبار بخواند مثل این است که دو سوم قرآن را خوانده باشد، و هر که آن را سه بار بخواند، مانند کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد. تو نیز چنین هستی که هر کس در دل، دوستت بدارد یک سوم ثواب بندگان را خواهد داشت، و هر که به دل و زبانش دوستت بدارد، دو سوم ثواب بندگان را خواهد داشت، و کسی که به دل و زبان و دستش دوستت بدارد، ثواب تمام بندگان برای او خواهد بود.^۱ می‌گویم: وجه استشهاد این که منظور از محبت و دوستی به زبان آن است که محبت قلبی با زبان اظهار گردد، و منظور از محبت با دست اظهار محبت قلبی به وسیله دست می‌باشد، با هر کاری که از او ساخته است، پس هر آن که برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام درخواست یاری و فرج کند به خاطر محبت نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام، دست‌هایش را به سوی آسمان بردارد، و از درگاه خداوند این حاجت بزرگ را تقاضا نماید، در حق او مصداق می‌یابد که دوستدار امیر المؤمنین علیه السلام است، و دوستی آن جناب را با دست و زبان ابراز می‌دارد. چنان که هرگاه کسی شخصی را دوست بدارد و بداند که آن شخص را فرزندی است زندانی یا بیمار، و بدین جهت آن شخص بی‌نهایت اندوهگین است، محبت او را وامی‌دارد که دربارهٔ فرزندش دعا کند، و بدین وسیله دوستی خویش را نسبت به آن شخص اظهار می‌نماید.

و باید دانست که اظهار محبت با دست اقسامی دارد، از جمله: یاری کردن محبوب و دفع آزار از او، یا از کسانی که مورد علاقهٔ محبوب هستند به هر وسیله و ابزاری که می‌تواند از ابزارهای جنگی و غیر این‌ها.

و از جمله: نصرت و یاری محبوب با دعا کردن دربارهٔ او، و دست‌ها را به هنگام دعا به سوی آسمان بلند نمودند.

و از جمله: نوشتن فضایل محبوب و امور دیگری که در این زمینه باشد، و با آن محبت قلبی آشکار گردد، چنان که پوشیده نیست.

۱. تفسیر البرهان: ۵۲۱/۴؛ چنانکه محبت امیر المؤمنین علیه السلام نشانهٔ حلال زاده بودن است که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و سنی مشهور است که می‌گفتند: ما فرزندان خود را به محبت علی بن ابی طالب آزمایش می‌کردیم، از درگاه خداوند خواهیم که ما را بر دوستی و ولایت آن حضرت زنده بدارد و بمیراند و در دنیا و آخرت دست ما را از دامن حضراتش کوتاه نگرداند. (مترجم)

۸۰ - تعظیم شعائر الهی

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُعْظِمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۱؛ و هرکس شعائر خداوند را تعظیم کند، همانا از تقوای دل‌ها است.

طبرسی رحمه الله فرموده: و هرکس شعائر خداوند را تعظیم کند یعنی: معالم دین خدا و علامت‌هایی که برای اطاعت خویش قرار داده است.^۲

می‌گویم: چون وجود امام علیه السلام از مهم‌ترین آن علامت‌ها و نشانه‌ها است، بدون تردید تعظیم آن حضرت بهترین اقسام آن می‌باشد. و از جمله اقسام تعظیم: دعا برای آن حضرت است.

۸۱ - ثواب کسی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده است

۸۲ - ثواب شهادت زیر پرچم حضرت قائم علیه السلام

دلیل بر دو مکرمت فوق روایتی است که در مجمع البیان از حارث بن المغیره آمده که گفت: در محضر ابوجعفر باقر علیه السلام بودیم. فرمود: آن‌که از شما این امر را شناخته و منتظر آن باشد و خوبی را در آن ببیند، مانند کسی است که به خدا قسم در رکاب قائم آل محمد علیه السلام با شمشیر خود جهاد کرده باشد. سپس فرمود: بلکه والله مثل کسی است که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیرش جهاد کرده باشد، و بار سوم فرمود: بلکه به خدا قسم همچون کسی است که در خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.^۳

می‌گویم: وجه استشهاد این‌که: دعا کننده برای تعجیل فرج مولی صاحب الزمان علیه السلام از جمله مصادیق این عنوان است، چون از آثار انتظار، دعا کردن به زبان می‌باشد.

و نیز در تفسیر البرهان از حسن بن ابی حمزه از پدرش ابوحمزه است که گفت: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم! سنم بالا رفته و استخوانم سست گشته و مرگم نزدیک شده است و می‌ترسم پیش از آن‌که این امر [حکومت شما] را دریابم مرگم فرا رسد. فرمود: ای ابوحمزه! هرکه به ما ایمان آورد و حدیث ما را تصدیق کرد، و به انتظار دوران ما نشست مانند کسی است که زیر پرچم قائم علیه السلام کشته شود، بلکه به خدا سوگند! زیر پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله [به شهادت رسد].^۴

۲. مجمع البیان: ۸۳/۷

۴. البرهان: ۲۹۳/۴

۱. سوره حج، آیه ۳۲.

۳. مجمع البیان: ۲۳۸/۹

می‌گویم: پوشیده نیست که هرکس با نیت پاک برای تعجیل ظهور مولایش دعا کند و نصرت حضرتش را بر دشمنان خواستار باشد، مصداق این عنوان خواهد بود، و به این فایده بزرگ نایل خواهد شد.

۸۳ - ثواب احسان به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام

این مطلب به چند جهت بیان می‌گردد:

یکی این‌که: دعا - چنان‌که پیش‌تر توضیح دادیم - تعظیم و گرامیداشت افراد و از اقسام احسان و نیکی است، که پرواضح است.

دوم: این‌که دعا کردن در پیش افتادن فرج و ظهور، تأثیر و مدخلیت دارد. چنان‌که در حدیثی این معنی گذشت و آن را توضیح دادیم، و اهتمام ورزیدن به تمام آنچه در این امر عظیم مؤثر است احسان به مولای خائف و غایب از نظرمان می‌باشد.

سوم: این‌که این دعا اطاعت از امر آن حضرت است، و فرمانبرداری نسبت به مولی به هرگونه که باشد احسان به او است.

بلکه می‌گویم: دعا برای آن حضرت احسان به خاتم انبیا و امامان معصوم، و تمام پیغمبران و رسولان و همه مؤمنان است. زیرا که فرج آن جناب در واقع فرج تمام اولیای خدا است. چنان‌که امام صادق علیه السلام در دعای خود بعد از نماز ظهر بیست و یکم ماه رمضان به این مطلب تصریح کرده. پس طلب کردن آن از واضح‌ترین اقسام احسان است.

۸۴ - ثواب گرامیداشت و اداء حق عالم

با توجه به این‌که دعا کردن تجلیل و احترام و نوعی گرامیداشت است، چنان‌که در بحار از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هرکس فقیه مسلمانی را گرامی بدارد، روز قیامت در حالی خدای تعالی را ملاقات خواهد کرد که از او راضی باشد.^۱

و نیز در بیان حق عالم از امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: باید که در حضور و غیاب احترام او حفظ شود، و حق او شناخته گردد، که عالم از روزه‌داری که شب‌ها را به عبادت به سر برد، و در راه خدا جهاد کند اجرش بیشتر است.^۲

۱. بحار الانوار: ۴۴/۲.

۲. بحار الانوار: ۴۳/۲.

می‌گویم: پوشیده نیست که مولایمان صاحب الزمان علیه السلام کاملترین مصادیق این عنوان بلکه عالم حقیقی است، چنان‌که در خصال از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: مردم بر سه گونه‌اند: عالم و متعلم و خاشاک، پس ما علماییم، و شیعیانمان متعلمند، و سایر مردم خاشاک می‌باشند.^۱ می‌گویم: چون دعا کردن حفظ حرمت آن حضرت است در حضور و غیاب، بر مؤمن لازم است که به آن اهتمام ورزد، زیرا که آن جناب از دیدگان غایب، و نزد اهل بیتش حاضر است، و به فارسی در این باره سروده‌ام:

ای غایب از نظر نظری سوی ما فکن آشفته بین ز غیبت روی تو مرد و زن
پوشیده نیست حالت افکار ما ز تو حاضر میان جمعی و غایب ز انجمن
پیش از این نیز مطالبی مناسب این موضوع آورده‌ایم.

۸۵ - ثواب گرامیداشت شخص کریم

با توجه به مطالب مختلفی که در این کتاب آمده معنی فوق نیازی به بیان و توضیح ندارد.

۸۶ - محشور شدن در زمره امامان علیهم السلام

نظر به این‌که دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از اقسام یاری آن جناب به وسیله زبان است، این اثر بر آن مترتب می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف نبوی که حضرت سید الشهداء علیه السلام شب عاشورا برای اصحاب خود بیان فرمود چنین آمده: به تحقیق که جدم خبرم داد که فرزندم حسین در تف کربلا غریب، تنها و تشنه کشته خواهد شد، پس هرکه او را یاری کند مرا یاری کرده و فرزندش قائم را یاری کرده، و هرکس به زیانش ما را یاری نماید روز قیامت در حزب ما خواهد بود.^۲

۸۷ - بالا رفتن درجات در بهشت

دلیل بر این، روایتی است که در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده، در حدیث طولانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: اگر می‌خواهید محمد و علی علیهما السلام نزد خداوند منزلت‌های شما را والا سازند، پس شیعیان محمد و علی را دوست بدارید و در برآوردن حوائج مؤمنین جدیت نمایید، که هرگاه خدای تعالی شما گروه‌های شیعیان و دوستان ما را داخل بهشت گرداند، منادی او در

۲. معالی السبطین، به نقل از ارشاد القلوب از کتاب نور العین.

۱. خصال: ۱۲۳/۱.

بهشت بانگ زند: ای بندگان من! به رحمت من داخل بهشت شده‌اید، پس آن را به مقدار محبت خود نسبت به شیعیان محمد و علی و برآوردن حقوق برادران ایمانی خویش بین خود تقسیم نمایید، آن‌گاه هرکدام که محبتش نسبت به شیعه بیشتر و در ادای حقوق برادران مؤمن پیش‌قدم‌تر بوده، در جاتش در بهشت بالاتر خواهد بود تا آن‌جا که در بین آنان کسی باشد که از دیگری به مقدار پانصد سال راه در کاخ‌ها و بهشت‌های بالاتری قرار گیرد.^۱

می‌گویم: پیش‌تر یاد آور شدیم که دعا در حق مولایمان حضرت حجت علیه السلام برآوردن بعضی از حقوق بزرگ و بسیار آن حضرت بر ما است. اضافه بر این‌که برآوردن حاجت آن جناب نیز هست که مؤمنین را در توقیع شریف امر فرمود: و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج... و نیز زیاد دعا کردن در این باره از شدت محبت به آن حضرت و شیعیانش سرچشمه می‌گیرد، زیرا که گشایش وضع مؤمنین به ظهور و فرج آن جناب بستگی دارد، چنان‌که مکرر بیان کرده‌ایم.

۸۸ - ایمنی از سختی حساب در قیامت

زیرا که این دعا صلۀ رحم آل محمد علیهم السلام می‌باشد، و خدای تعالی فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾^۲؛ و آنان که پیوندی که خداوند به آن امر فرموده می‌پیوندند و از [عذاب] پروردگارشان و سختی حساب می‌ترسند.

و شیخ کلینی در اصول کافی به سند صحیحی از صفوان جمال آورده که گفت: میان حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام و عبد الله بن الحسن سخنی در گرفت تا کار به جنجال کشید و مردم جمع شدند، پس شب هنگام را به همان‌گونه از هم جدا شدند، صبح که در پی کاری می‌رفتم ناگاه حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام را بر در خانه عبد الله دیدم در حالی که می‌فرمود: ای کنیزک! به ابو محمد عبد الله بن الحسن بگو بیرون بیاید. راوی گوید: پس بیرون آمد و عرضه داشت: ای ابو عبد الله! چه سبب شده که اول صبح آمده‌ای؟ فرمود: دیشب آیه‌ای در کتاب خدای - عزوجل - تلاوت کردم که مرا پریشان ساخت. عبد الله گفت: کدام آیه؟ فرمود: فرموده خداوند که - یادش بلند و گرامی است -: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾. عبد الله گفت: راست گفתי، گویا من این آیه را هرگز در کتاب خدای - عزوجل - نخوانده بودم. سپس دست به گردن یکدیگر افکندند و گریستند.^۳

۲. سوره رعد، آیه ۲۱.

۱. تفسیر امام عسکری: ۱۵۵؛ چاپ جدید: ۴۴۱.

۳. کافی: ۱۵۵/۲.

و در همان کتاب به سند صحیحی از عمر بن یزید - که مورد وثوق است - آمده: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرضه داشتم: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾. فرمود: در مورد رَجَم آل محمد علیهم السلام نازل شده، و در خویشاوندان تو نیز می باشد. سپس آن حضرت فرمود: از کسانی مباش که نسبت به چیزی گویند: درباره یک مورد است.^۱

و در تفسیر البرهان به سند خود از محمد بن الفضیل از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرمود: همانا خویشاوندی آل محمد علیهم السلام به عرش آویخته، می گوید: خداوند! پیوند ده آن که مرا پیوسته دارد، و قطع کن آن را که از من ببرد. و این در هر خویشاوندی جاری است، و این آیه در مورد آل محمد و هرکسی که با آنان براین امر هم پیمان شود نازل شده است.^۲ و نیز به نقل از عیاشی از عمر بن مریم آورده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ سؤال کردم. فرمود: از جمله آن صله رحم است، و نهایت تأویل آن این که پیوند با ما داشته باشی.^۳

می گویم: از این اخبار و غیر این ها - که در صورت آوردن آن ها کتاب طولانی می شود - روشن شد که پیوند با امام علیه السلام مایه ایمنی از سختی حساب است.

در این جا دو مطلب باقی می ماند:

یکی: توضیح این که پیوند با دعا انجام می شود.

دوم: بیان منظور از سختی حساب.

دلیل مطلب اول این که: مقصود از پیوند و صله، مطلق نیکی و احسان است به هرگونه که باشد، خواه با زبان یا به نحوه دیگر، و دعا از بهترین انواع احسان به وسیله زبان است. و شاهد بر این روایتی است که در اصول کافی به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ارحام خود را هرچند با سلام کردن باشد پیوسته دارید.^۴

و نیز به سند صحیحی از اسحاق بن عمار است که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود: همانا صله رحم و نیکی، حساب را آسان نموده و از گناهان محفوظ می دارند، پس ارحامتان را پیوندید و به برادران خود نیکی کنید هرچند که با سلام گرم و جواب سلام خوب باشد.^۵

۲. تفسیر برهان: ۲/۲۸۸.

۴. کافی: ۲/۱۵۵.

۱. کافی: ۲/۱۵۶.

۳. تفسیر برهان: ۲/۲۸۹.

۵. کافی: ۲/۱۵۷.

و اما منظور از سختی حساب، رسیدگی کامل و دقیق به آن است. چنانکه در البرهان به سند صحیحی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آمده که به مردی فرمود: فلانی! با برادر خود چه [مشکل] داری؟ عرض کرد: فدایت شوم حسابی با او داشتم که حَقِّم را از او به طور کامل رسیدگی کردم. امام ابو عبد الله صادق علیه السلام فرمود: برایم بگو از گفتار خداوند که: ﴿وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ آیا چنین می‌پنداری که می‌ترسند [خداوند] به آن‌ها ستم کند و ظلم نماید! نه به خدا سوگند! آن‌ها از رسیدگی کامل و همه‌جانبه می‌ترسند.^۱

در کافی نیز به سند دیگری مثل همین آمده، و در آن هست: نه به خدا! جز از رسیدگی کامل ترسیدند، پس خدای -عزوجل- آن را سختی حساب نامید، و هر که حسابرسی کامل کند بد کرده است.^۲

از عیاشی نیز مثل این روایت شده است.

و معنی استقصاء (= حسابرسی و رسیدگی کامل) که در تفسیر این آیه شریفه آمده: در البرهان از عیاشی است از هشام بن سالم که حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: ﴿وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ فرمود: این که بدی‌های آنان شمارش شود، و حسنات آنان به حساب نیاید، و استقصاء همین است.^۳

می‌گویم: این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر این که اثر بعضی از گناهان منع از قبولی کارهای نیک و حسنات است، مانند احادیثی که درباره عقوبت ترک نماز و خودداری از پرداخت زکات، و عقوبت والدین وارد شده است و این به هیچ وجه ظلم نیست.

۸۹- رستگاری به عالی‌ترین درجات شهدا

از آثار این دعا نایل آمدن به عالی‌ترین درجات شهدا در قیامت است، چنانکه در منهج الرشاد از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام ضمن حدیثی آمده: از برترین درجه‌داران شهدا روز قیامت کسی است که خدا و رسول او را در غیاب یاری نموده، و از خدا و رسول او دفاع کرده باشد. می‌گویم: وجه شاهد آوردن این حدیث آن است که مکرر گفته‌ایم که دعا برای تعجیل فرج حضرت قائم علیه السلام و یاری کردن او، یاری خدا و رسول او صلی الله علیه و آله می‌باشد.

۲. کافی: ۱۰۰/۲.

۱. تفسیر برهان: ۲۸۹/۲.

۳. تفسیر برهان: ۲۸۹/۲.

۹۰- رستگاری به شفاعت فاطمه اطهر علیها السلام

دلیل بر این روایتی است که در مجلد سوم بحار به نقل از تفسیر فرات بن ابراهیم در حدیث طولانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس جبرئیل می گوید: ای فاطمه! حاجت خود را بخواه. پس می گویی: پروردگارا! شیعیان فرزندانم. خداوند فرماید: البته آنان را آمرزیدم. پس خواهی گفت: پروردگارا! پیروان شیعیانم. آن گاه خداوند خواهد فرمود: برو که هر که به تو پناه بسته باتو در بهشت باشد. در آن هنگام است که خلائق آرزو کنند که فاطمی می بودند....^۱ و بدون تردید دعا درباره مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از واضح ترین اقسام پناه جستن به سیده زنان است اضافه بر این که از نشانه های تشیع و محبت می باشد، پس سبب نایل آمدن به این مکرمت ارزنده خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

دوازده نتیجه

بدان که برآوردن حاجت مؤمن از بهترین اعمال، و پسندیده ترین آن ها نزد خداوند قادر متعال است. و در احادیث رسیده از ائمه اطهار علیهم السلام آثار و فواید بسیاری برای آن بیان گردیده است. و مخفی نیست که هر چه مؤمن بالاتر و مهم تر باشد ثواب برآوردن حاجت او نیز مهم تر و کامل تر است. و منظور از حاجت چیزی است که آن مؤمن درخواست می کند از امور مشروع از قبیل وسیله ای که با آن دفع ضرر کند یا منفعتی دینی یا دنیوی را جلب نماید. و چون دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از اموری است که آن حضرت از مؤمنین خواسته اند - در توقیع شریفی که در آغاز این بخش آوردیم - که فرمودند: «وَأَكْثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ»؛ و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید. به طور قطع و یقین فواید و نتایج برآوردن حاجت مؤمن بر انجام این عمل ارزنده به گونه بهتری مترتب است، چون که فرقی نیست بین این که امام علیه السلام به کسی بفرماید: به من آب بده، یا فلان کار را اصلاح کن، و این که بفرماید: برای فلان کار دعا کن. هر دو نوع طلب حاجت است، و این واضح است. ولی ما دوازده فایده از فواید و نتایج ارزنده این عمل را می آوریم که به ضمیمه مکرمت ها و آثار گذشته جمعاً صد و دو بشود. اول - ثواب حج بیت الله الحرام: بر این امر دلالت می کند روایتی که در اصول کافی به سند صحیحی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام است که فرمود: هر کس در برآوردن حاجت برادر

مسلمان خود گام بردارد و در آن جدّیت کند، و خداوند برآورده شدن آن حاجت را به دست او قرار دهد، خدای -عزّوجلّ- برایش ثواب یک حج و یک عمره و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام و روزه آن‌ها را می‌نویسد، و اگر در آن تلاش کند ولی خداوند برآورده شدن این حاجت را بر دست او قرار ندهد، خدای -عزّوجلّ- یک حجّ و یک عمره برای او خواهد نوشت.^۱

و نیز از آن حضرت است که فرمود: راستی که برآوردن حاجت یک مؤمن نزد من از بیست حج خوشایندتر است که در راه هر حج صاحب آن صد هزار دینار یا درهم خرج کرده باشد.^۲ می‌گویم: شاید اختلاف در ثواب از جهت اختلاف درجات حاجت یا درخواست‌کننده آن باشد. دوم - ثواب عمره

سوم - ثواب اعتکاف (ماندن حداقل سه روز در مسجد جامع شهر برای عبادت) دو ماه در مسجد الحرام

چهارم - ثواب روزه دو ماه: و بر این‌ها حدیث فوق و روایات دیگر دلالت می‌کند.

پنجم - قبول شدن شفاعت او در قیامت: چنان‌که ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی به سند خود از مفضل از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: ای مفضل! بشنو چه می‌گویم و بدان که حقّ است و آن را انجام ده و برادران بزرگوارت را از آن خبر کن. عرض کردم: فدایت شوم برادران بزرگوارم کیانند؟ فرمود: آنان که در روا ساختن حوائج برادران خود راغب هستند. سپس فرمود: و هرکس برای برادر مؤمن خود حاجتی روا سازد خدای -عزّوجلّ- برای او روز قیامت صد هزار حاجت برآورده سازد، از جمله اولین آن‌ها بهشت است و از جمله این‌که خویشاوندان و آشنایان و برادرانش را - به شرط این‌که ناصبی نباشند - داخل بهشت گردانند...^۳ ششم - روا شدن صد هزار حاجت او در قیامت: که حدیث یاد شده بر آن دلالت دارد.

هفتم - ثواب ده طواف خانه کعبه: چنان‌که در اصول کافی به سند صحیحی از ابان بن تغلب آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هرکس هفت شوط خانه کعبه را طواف کند، خداوند -عزّوجلّ- برایش شش هزار حسنه می‌نویسد و شش هزار سیئه از او محو می‌سازد، اسحاق بن عمّار افزوده: و شش هزار حاجت او را برآورد وی گفت: سپس امام فرمود: برآوردن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی دیگر - تا ده طواف برشمرد...^۴

۱. کافی: ۱۹۳/۲.

۱. کافی: ۱۹۸/۲.

۲. کافی: ۱۹۴/۲.

۳. کافی: ۱۹۲/۲.

هشتم - ثواب آزاد کردن بردگان: چنان‌که در کتاب مزبور به سند خود از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: برای من گام برداشتن در راه حاجت برادر مسلمانم خوش‌تر از این است که هزار برده آزاد کنم، و در راه خدا هزار اسب زین و لجام کرده فرستم.^۱

و در همان کتاب به سند خود از محمد بن مروان از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام است که فرمود: برای گام برداشتن مرد در راه روا ساختن حاجت برادر مؤمنش، ده حسنه نوشته می‌شود و ده سیئه محو می‌گردد و ده درجه بالا می‌رود. و جز این نمی‌دانم که فرمود: و این کار برابر آزاد کردن ده برده و بهتر از اعتکاف ده ماه در مسجد الحرام می‌باشد.^۲

می‌گویم: مخفی نماند که مترتب بودن این ثواب بر گام برداشتن در جهت روا ساختن حاجت مؤمن به خاطر آن است که مقدمه برآورده ساختن آن است. پس در حقیقت ثواب برای همان می‌باشد. بنابراین پاداش مزبور در روا ساختن حاجت مؤمن مترتب می‌شود هرچند که بر گام برداشتن متوقف نباشد.

و اما اختلاف داشتن این حدیث با حدیث قبلی - که ثواب طواف در آن آمده بود - می‌تواند بر تفاوت مراتب نیاز و حاجت حمل گردد، یا از جهت تفاوت مراتب مؤمنین باشد، یا تفاوت حسنات یا سیئات و یا این‌که بگوییم: ثواب مذکور در حدیث مزبور بر مقدمات روا ساختن حاجت مترتب می‌شود، هرچند که منظور خواهنده حاجت انجام نگیرد، و ثوابی که در حدیث سابق آمده بود بر ذی المقدمه یعنی بر آوردن حاجت مترتب است، والله تعالی هو العالم.

نهم - ثواب روانه ساختن هزار اسب زین و لجام کرده در راه خدای تعالی: چنان‌که در حدیث سابق گذشت.

دهم - حمایت هفتاد و پنج هزار فرشته: در اصول کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: هرکس در راه روا ساختن حاجت برادر مسلمانش قدم بردارد، خداوند او را با هفتاد و پنج هزار فرشته سایه می‌دهد، و هیچ گامی بر نمی‌دارد مگر این‌که به خاطر آن حسنه‌ای برایش نوشته شود، و گناهی از او دور گردد، و درجه‌ای بالا رود، پس هرگاه از انجام حاجت او فراغت یافت خدای - عزوجل - برای او به خاطر آن پاداش یک حج و یک عمره می‌نویسد.^۳

۲. کافی: ۱۹۶/۲.

۱. کافی: ۱۹۷/۲.

۳. کافی: ۱۹۷/۲.

یازدهم - ثواب هزار سال خدمت پروردگار: روایتی است که شیخ صدوق به سند خود از ابوالدین از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: هرکس در جهت روا ساختن حاجت برادر مؤمن خویش که رضای خدای - عزوجل - در آن باشد و برای او مصلحتی در آن هست، تلاش کند، مثل آن است که خدای - عزوجل - را هزار سال خدمت کرده که یک چشم برهم زدن در معصیت او نیفتاده باشد.^۱

دوازدهم - ثواب نه هزار سال نماز و روزه: روایتی است که شیخ مهدی فتونی در نتایج الاخبار و نوافج الازهار از شیخ طوسی آورده که به سند خود از میمون بن مهران حدیث کرده که گفت: در محضر مولایم حضرت حسن بن علی علیه السلام بودم که مردی آمد و عرضه داشت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! فلانی از من پولی طلبکار است و می خواهد مرا زندان کند. فرمود: به خدا سوگند! مالی ندارم که از سوی تو بپردازم. عرضه داشت: پس با او سخن بگوی. فرمود: من که با او دوستی و انسی ندارم و لیکن از پدرم شنیدم که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث گفت که آن جناب فرمودند: هرکس در روا ساختن حاجت برادر مؤمن خود سعی کند چنان است که نه هزار سال خداوند را عبادت کرده، روزها روزه دار و شب ها به نماز اشتغال داشته باشد.^۲

در این جا به توفیق خدای و هاب این بخش از کتاب را به پایان رساندیم. و شایسته است که چند نکته تذکر دهیم.

چند تذکر:

اول: فواید یاد شده و مکارم مزبوره با دعا کردن به هر زبان و به هر گونه که باشد حاصل می گردد، چون عموم و اطلاق دلایلی که در مورد آنها هست تخصیص نگرفته است، و همه انواع را شامل می شود.

دوم: بیشتر این مکرمات با بسیار دعا کردن برای تعجیل فرج مولای قائم ما - عجل الله فرجه الشریف - حاصل می گردد، چون که آن حضرت فرموده: و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید.

سوم: کمال این آثار با تحصیل ملکه تقوی و پاک سازی نفس از بدی ها و زشتی ها امکان می پذیرد. و گستردن سخن در این باره با اراده اختصار ما سازگار نیست، پس به همین مقدار اشاره کافی است و از درگاه خدای تعالی خواهانیم که در فرج مولای غایب از نظر ما تعجیل دهد، و با لطف و عنایت خود ما را در عداد یارانش به شمار آورد.